بسم الله الرحمن الرحیم — بندگان اعلی حضرت

بر ضمایر ارباب کیاست و فراست و شائقین علم سیر و اخبار مخفی و محتجب نماند که درین زمان برکت توامان
کتاب **گلزار آصفیه** مصنفه خواجه غلام حسین خان المخاطب بخان زمان خان مرحوم که دریست از آب لولوئیست
خوش آب و مجموعه ایست بیش بها که تعریف آن بی نیاز از اظهار و مستغنی از بیان است در احوال سلاطین آصفیه ادام الله
دولتهم و سلطنتهم الی ادوار شموس الاقمار و نسب و عظمت الشان امرا و الاکابر و اهل مناصب المجد و الشرف
و جمعداران ذوی العزت و اهل فنون نادر العصر خود و صاحبان خدمت و عمده سرکاری وغیره ملازمان سرکار عالی آصفیه
مستند و معتبر بنظر رسیده که محتوی بر کما ینبغی حالات کل باشد و علاوه برین چند اوراق نیز مشتاق مطالعه اش جمعی تحقیقات ذوی
احوال تاریخی سرکار بود در عهد ... ابوالحسن با اهتمام وسعی موفور و تصدیق و تصحیح و تنقیح الاکلام جناب مولوی میر احمد علی صاحب موسوی
خلف الصدق میر ... مرحوم میر ابوالقاسم ابن میر حسن صاحب مغفور ابن سید عبدالمهدی ابن سید عبدالله ابن سید نجم الدین
شوشتری ابن سید نعمت الله جزایری علی الله مقامهم فی فرادیس الجنان حلیه انطباع می پوشد و امید از ذات فیض الافضال آنست که مطبوع
اهل جهان و مرغوب ارباب نظر آن گرداند — در دیباچه چند سطور در احوال جناب میر صاحب ممدوح و اوصاف حسنه ... دیباچه
و نامناسب نخواهد بود چه که بوجه ذات فیض ... کتاب مذکور خلعت زندگی جاوید می پوشد بر لازم بلکه الزم که مختصر حالات شریف
جناب میر صاحب ممدوح الیه که از معززین بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد دکن و همجد نواب میر عالم مرحوم مدار المهام سرکار
عالی و از طرف جد مادری ... از جمله ... سرکار عالی آصفیه ادام الله ... الاد و زمان ... شهر حیدرآباد دکن
متصل ... کمالات ... ملکوت ... جناب معزز الیه از علوم ... در فن سیر و علم التواریخ ...
و سعادت ... و تقوی ... بقبول الزمین ... مسایل متعلقه ...
آباش ... مطبوع ... بر دیباچه مفصل ... آنچه که ...
لاجواب ... تحریر ... حسن ... تحریر ... نمود
بر سر اخبار سلطنت ... حکایات ... جمشید و اخبار ... مشتاقند ...
آیات حضور پرنور ادام الله ملکه و خلد سلطنته و دیگر امرا ... مطبوع ...

الراقم سید رستم علی تاجر کتب

Title Tarikh-i-Ghulzar-i-Asafiya

Ghulam Husain

Rustam Ali
Hyderabad

1844

pp. 647.

الله تقدس و تعالی تا بنده را از بندگان خاص خود اختیار فرموده بمرتبۂ سروری و سرداری رساند ارباب احتیاج گوہر کمالات خویش که مکنون خاطر آنهاست چگونه ببازار عزت خواهند فروخت و تا ضیا بخش انجمن ہنرورزی و قدردانی نیابند مصباح آرزو و امید چسان توانند افروخت اجمال این مفصل و تفصیل این مجمل اینکه درین زمان فرخنده فرجام و ایام خجسته انجام شمع شبستان سروری و سرداری صدرنشین محفل قدردانی و کامرانی آفتاب سلطنت و معدلت گوهر دریای ابهت و مکرمت بادشاه ذیجاه بلند آهنگ شیر صفدر معرکه آرای روز جنگ قاتل کشور کفار سرهنگ زبردست اقالیم هفت اورنگ تاج ستاننده چین و زنگ برآرنده اورنگ خلافت و فرمانفرمای طرازنده سلطنت و کشورکشای خاقان دین پرور عالم پناه خدیو شریعت گستر خدا آگاه که از فیض جویبار لطف و کرمش سر ابوستان دکن رشک گلزار ارم و بقطره افشانی سحاب عدلش چمن دین و گلشن دولت و سبز و خرم گشته جهانیان در ظل ظلیل مرحمتش از تاب حوادث روزگار آسوده و مفارق گردون کشان بسم الکب آستانش فرسوده عدل معدلت پیرایش اگر از مرکز عالم دایره رشک معدل النهار کشد سر گردون کشان منار منشش را محاذی افتادگان قعر چاه سم جنبان سرپنجه عدل تقدیری زند که حدب دستار نخوت ستان لسان آب ساوی الطرفین پست نماید اعنی بادشاه خورشید کلاه انجم سپاه عالم پناه ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر فتح جنگ آصف جاه ادام الله اقباله و اجلاله العالی و افاض علی العالمین بره و احسانه المتعالی بر سریر سلطنت و دولت روزافزون خداداد و موروثی خویش جلوه فرما گشته عالمی را در سایۂ عاطفت خود مصئون و مامون میدارد **ابیات** بیا ساقیا خرمی ساز کن ✽ و ما دم زمی دور آغاز کن ✽ طلب مطربان خوش آهنگ را ✽ که سازند طنبور و مردنگ را ✽ به بلبل بفرما غزل سر کند ✽ که هر گل زگلزار از بر کند ✽ بیارای محفل پی انبساط ✽ که هنگام آمد بعیش و نشاط ✽ بگو نغمه سازند خوش آواز را ✽ که سازد بهر ساز و ساز را ✽ که من میکنم وصف آن ذوالکرم ✽ شهنشاه ذوالقدر والاهم ✽



بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله زهی خالقی که مشت خاک انسان را بجلوه‌های بوقلمون کمالات بسیار است و زهی صانعی که حیوان را
بنطق آشنا ساخته بلالی حمد و ثنای خود پیراسته از دریافت حکمتش عقل خورده بین سعید و در وادی میدان
صنعت قدرتش دیده بصیرت کور یکتائی که بجد و هزار ساز عالم را بیک مضراب قدرت کامل خود نواخت تا
سرود سرایان معرفتش نغمه توحید سرایند این بیدست و پا را چه یارا که انگشت ادراک بتار قانون قدرتش نهد
قطعه صانعی کز کمال عز و جلال * در ثنایش زبان ناطقه لال * آنکه کنه حقیقتش برتر * از قیاس و
گمان و وهم و خیال * و هزاران درود نامعدود بر آن صدر نشین خلوت خاص معبود که نغمه جانبخش
وحدانیتش در موسیقار عقل معرفت بین انداخت تا مطربان نغمه پرداز رسالت لب بزمزمه اقرار یکتائیش
کشانیدند این هیچمدان را چه طاقت که بلبلان نوای نعت نا متناهیش و آل و اصحاب مطهرش نوازد **قطعه**
بلغ العلی بکماله * کشف الدجی بجماله * حسنت جمیع خصاله * صلوا علیه و آله * بر دانایان عالی
فطرت و آگاه دلان بلند فطنت که بدوربین دیده حق بین بسیار حالات ممکنات اند مخفی و محتجب نماند

کنند در حق این مسکین دعای خیر امیدوار از جناب قدس کردگار آنست که بملاحظهٔ همایون اشرف اعلای
خداوند نعمت هم شرف گشته درجهٔ پذیرائی یابد و مرجای دانش از مطالعه کنندگان آنکه جای خطا بذیل عطا
پوشند و مؤلف را بدعای خیر یاد فرمایند چون بنای قلعهٔ محمدنگر گولکنده و کیفیت معموری و آبادی
بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد و بعضی اماکن مقدسه مرتفعه و عمارات بلندپایه ستوده مختصر با ذکر احوال
سلاطین قطب‌شاهیه دکن ربط تمام دارد لهذا درین مختصر شریک کرده بریک مقدمه و چهار باب و خاتمه
ترتیب نمود وَاللهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ **مقدمه در ذکر احوال مؤلف**
باب اول در ذکر سلاطین قطب‌شاهیه انار الله برهانهم و بیان اماکن و بقاع و بلاد و حصون و
باغات و عمارات شاهی مثل گوشه محل و چهار محل و چهار منار و چهار کمان و مکه مسجد و جامع مسجد و حمام
و عاشورخانهٔ بادشاهی و عمارات دیگر که در عهد ایشان باحداث در آمده اند و کیفیت بنای بلدهٔ
حیدرآباد و تبرکات آنجا مانند آثار شریف و قدم شریف و حجرهٔ مبارک شاه و غیره که در آخر باب
چهارم مفصل تحریر خواهد آمد مع احوال عرس بزرگان این دیار و غیره **باب دوم**
در ذکر احوال سریرآرایان دولت آصفیه نورالله مرقدهم از عهد جناب مغفرت مآب نواب آصف جاه
و نواب شهید ناصرجنگ و مرحوم غازی الدین خان فیروزجنگ و زمان دولت امیرالممالک صلابت جنگ
و سریرآرائی حضرت میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی و برخی احوال امیرالامرا شجاع الملک بسالت
جنگ و حسین قلیچ خان همایون جاه المعروف و مغل علیخان و احوال سلطنت حضرت مغفرت منزل
میر اکبر علیخان بهادر سکندرجاه علیهم الرحمة والغفران و بیان فرمانفرمائی و سلطنت آرائی زیبندهٔ
جابالش ریاست نوازندهٔ دیهیم شهنشاهی و خلافت خلاصهٔ خاندان مصطفوی و نقاوهٔ دودمان
مرتضوی یعنی بندگان عالی متعالی حضور پرنور دام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته تا سال
سنه ۱۲۵۸ یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری **باب سوم** در ذکر احوال وزیران و امیران

شیر آنکه از تیغش چار سو ٭ همه یک زبانند در وصف او ٭ بحکم او شیر جنبند ز جا ٭ نپرد ز باز او در از هوا
معدلت آرای که از تهدید عدلش باز و کنجشک در یک آشیانه اقامت داشته ٭ طبیعت پیرای که از احکام نگرش
شیر و گوسفند در یکجا آب خورده سخاوت چرا پیشهٔ او نشود که واهب بی منت بعطیت خود موصوف فرموده
و شجاعت چگونه جوهر او نگردد که مالک قبض و بسط عالم صمصام فتح و فیروزی در قبضهٔ قدرت او نموده تا
زبان را از آب گهر نشستم نام پاکش بر زبان نبردم و چشم را با تار مژه ادب نکشیدم تصور جمال جهان
آرایش نکردم **شعر** جوان بخت و جوان اقبال و دولت ٭ جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت ٭ حبذا
دار الامارهٔ آن فرمانفرمای عالی مکان و مرخیل بادشاهان زمین و زمان که کرسی نشین عمارات خسروانه
است دلهای صداقت منازل بجای خشت و سنگ وابستهٔ پایهٔ بلند اوست و چشمها تماشای صفای نگینش
محو دیده حیرت و دلبند از وست آنجا که وزرای صاحب تدبیر عالی فطرت و امرای ذی مقدر والا شوکت
و خوانین کامگار و خانزادان جان نثار با جمعیت سواران و پیادهای بار و پلاتنهای آتشبار و
توپخانه جات رعد آثار و شترنالان و بانداران برق کردار و جزایل برداران شهاب گذار و اهل خدمات
دیگر بسیار از حد و شمار در سرکار دولتمدار عالی مقدار آصفیه که ایزد تعالی تا قیام جهان و جهانیان
روز افزون دارد و ممد کار و بار و شعور آفاق نیلی طاق نه رواق اند لهذا این ذرهٔ بی مقدار خانزاد
موروثی اضعف العباد خواجه غلام حسین خان المعروف بخان زمان خان خواست تا تاریخچه ستوده
خصال فلک تمثال خیر مآل بلند اقبال احوال خاندان عالیشان و ذکر خانزادان دولت عالیه در آن
منوط و مربوط باشد بتحریر در آورده برای حصول سعادت دارین و عز و شرف کونین خود بنظر کیمیا اثر
همایون خداوند نعمت نذر گذراند پس این در گهربار در سلک نظم و نثر کشید مصرع ع گر قبول افتد زهی
عز و شرف ٭ و به نسبت نام نامی خاندان والا شان آصفیه این مختصر نافع را **گلزار آصفیه**
موسوم گردانید **شعر** غرض نقشیست کز ما یاد ماند ٭ که هستی را نمی بینم بقائی ٭ مگر صاحبدلی روزی برحمت

کند در

دو ذکر تکلفهای روز دسهره و تکلفات روشنی و آتشبازی شب دیوالی در خانهای وراجهاے
امیران سرکار وغیره و بهار لاله و نافرمان بسنت در باغها و تکلفات رنگپاشی هولی **مقدمه**
در ذکر احوال مؤلف عاصی سراپا معاصی مختصری از احوال خویش بعرض میرساند که جدم حکیم خواجه محمد
صابر خان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاه طاب ثراه و پدرم حکیم الممالک مسیح الدوله
خواجه محمد باقر خان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی علیه الرحمة
بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشدزادهای بلند اقبال معمور و سرفراز بود
بجاگیر هشت هزار روپیه ذات وغیره از آنجمله موضع بوده ویل متصل قلعه محمدنگر گولکنده محاصل
دو هزار و پانصد روپیه بنام اخراجات نوبت و سه صد روپیه ماهوار نقد قدیم و تعلقه موجودات
سپاه وغیره سربلند و مباهی و مشرف بوده اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر برده بتاریخ نهم
ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دوصد و سه هجری بعالم باقی خرامید با چهار پسران برادران
حقیقی یکی خواجه عبدالقادر خان دومی خواجه احمد خان سیومی خواجه غلام حسن خان مشهور بخان
عالم و چهارمی عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه خواجه غلام حسین خان که هم نام و هم تاریخ
یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری برمی آید خسرو
بخان زمان خان بودیم و مدتی در صغر سن بتعلیم و تتمه ناحق اقربا گرفتار مانده سررشته معالجه حضور پرنور
از اینبنده مستعمل گردید تا اینکه در سنه یکهزار و دوصد و سی و یک هجری خورشید سلطنت و کامرانی
آفتاب فلک کارفرمای و قدردانی جهان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر
سکندرجاه انار الله برهانه و جعل روضته من ریاض الجنة مرقده و مضجعه که سراپا توجه جو و مطالعه کتب
طب و کمال رغبت و الطاف خویش بصحبت حکمای حاذق و به تیاری تراکیب عجیب ادویات غریب
معروف داشت این ذره بمقدار را از کنج عزلت و تواری یاد فرموده بباریابی دربار جهان مدار

وذکر

که بوقت آمدن سلطان قلی بسوی دکن شاه نور الدین نعمت الله ثانی قدس الله سره العزیز
فرموده که ای سلطان قلی منتظر باش که از بارگاه واحدیت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو
حواله کرده اند و دست خود بر سر و کتفش مالیده چند اشرفی از زیر سجاده بر آورده باو عطا کرده که
این اول فتح است باید برد چون سلطان محمود بهمنی بقول صاحب قطب شاهی در سنه نهصد
و دو هجری لبیک اجابت امر الهی گفت و صوبه های دکن مثل صوبه بیجاپور و احمد نگر و ایلچپور برار ای
نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستدعای امرا و خوانین خود عروس سلطنت را در قلعه گولکنده بر
آغوش کشیده بزور بازوی شمشیر خویش مملکت دکن از قلعه کوه تا دریای شور جانب شرق قلعجات
بسیار بتصرف خود در آورده و با کفار جهادها کرده کلمه طیبه درین مملکت تلنگانه که کفرستان زمانه بود
دیگر بوی اسلام بمشام ساکنان اینجا نرسیده جاری ساخت و بتخانه های بسیار و معابد کفار منهدم
کرده مساجد و معابد بنا نهاده موذنان خوش نوا جابجا مقرر نموده شعار عبادت معبود حقیقی قایم
گردانید و قریب شصت سال به ملک گیری پرداخته از سرحد گولکنده تا دریای شور شرقی قلعه پانگل و
مچهلی پتن و راجمندری و راچکنده و کوپل کنده و کونڈبیر و کونڈپلی و ویلور وغیره هفتاد قلعه رفیعه
کرور و ایمرکنجی در قبضه اقتدار خود در آورد و بر قلعه نلکنده و کوپل کنده با چهار جوان رستم جگر بزور
بازوی قوت اسلام ده هزار پیاده های کفار را طعمه تیغ بیدریغ نموده حاکم آنجا را که هری چند
نام داشت در قفس آهنین مقید کرده بالای کوه قلعه مذکور بجای بتخانه مسجد بنا ساخت و خطبه اثنا
عشری در تمام مملکت خویش جاری فرموده همیشه میگفت که از دیگر کتب تواریخ ترویج مذهب امامیه
بعد شیوع خبر جلوس شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران بوضوح پیوندد و جلوس سلطان قلی بر سریر
فرمانفرمایی مملکت تلنگانه سنه ۹۱۸ هجری است من این مقدمه را پیش از جاری کردن شاه اسمعیل صفوی خطبه
اثنا عشری را در مملکت ایران بعمل آورده ام کسی نداند که من متبع آن شاه مغفور کرده باشم

سرفراز نموده شبانه روز بظل عاطفت خویش بتربیت پرداخت تا رحلت آنحضرت بسرفرازی

تعلقداری دواخانه خاص بر در دولت نوید محل و فرحت محل حاضر بوده بمعالجه خاص و محلات و شهزاده ها معمور و بعواطف سلطانی مشمول بود چون بتاریخ هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و دوصد و چهل

و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز برآمده سانحه ناگزیر رحلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی

۱۲۴۴

پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جانبخش مژده جلوس میمنت مانوس بادشاه جوان

بخت پیر تدبیر بگوش صغیر و کبیر رسید جان تازه در قالب مرده دمید الحمد لله و المنه که بمیدل و نوال

خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا معاصی مع برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم معمور و بحالی

سرفراز است او تعالی شانه آن زیبنده فرمانفرمائی و کامرانی دولت را تا دوام جهان و قیام جهانیان

بل تا زمین و آسمان بعمر خضری و حشمت سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آناً فاناً در ترقی و تزاید دارد

آمین آمین آمین **باب اول** در ذکر سلاطین قطب شاهیه یعنی سریرآرایان قلعه محمد نگر گولکنده

و بلده حیدرآباد از زمان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابو الحسن تانا شاه که خاتم سلسله

قطب شاهیه است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیموریه صاحبقران گورکان

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه سعدآباد از مملکت همدان است و بسبب سالکی از تسلط قوم قراقوینلو بلکه تسلط امیر حسن بیگ

آق قوینلو انقراض دولت قراقوینلو گشته و رسیدن اذیت از برادران مخالف ملک و مقام بهمراهی

عموی خویش امیرالله قلی بیگ با اسپان عراقی در بلده محمدآباد بیدر آمده منظور نظر خاقانی سلطانی

سلطان محمود بهمنی گشته مشار الیه ده سال در فدویت و جان نثاریش دقیقه از دقایق فروگذاشت

نکرده بخدمت تحصیل پیشکش قلعه گولکنده که بنای خام بود و یکی از راجهای متوسل لنگانیان بیجانگر که

پای تخت کفار بود ده بود جزا زیاده بغرد مقام داشت مفوض گردید صاحب تاریخ قطبشاهی مینویسد

و استمالت رعایا و برایا پرداخته مجموع را مطمئن و مسرور گردانید و همواره با پادشاهان اطراف و جوانب
جنگهای مصوبه نموده بر عزم مقابله و محاربه با ملک قاسم برید بکولاس رفته قلعه مستحکم بر قله کوه باهتمام
جگدیو راو نایکواری تعلقه کلنره تیار کنانیده مصدر جنگهای مردانه گردید و ملک برید را که پیشتر نزد
ابراهیم عادلشاه بیجاپور محبوس شده بود چون رجوع بجمشید خان نمود بزور بازوی شمشیر خود اسپ
صباح الخیر نام و فیل کوه تمثال صندل را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلها معه ملک برید از عادل شاه
مذکور گرفته از سر نو قلعه محمد آباد بیدر و سلطنت آنجا بملک برید ارزانی فرموده روانه نمود و قلعه میدک
و حسناباد و نیز این کهیزه را در جلدوی این نوازشها پیشکش ساخته ضیافتهای شاهانه بمقام بیدر بتعجیل
آورده جواهر اعلای عصر بهیمه خیمه پیشکشها گردانید بعد سعی موفوره در ملک گیری و سپاه پروری و چندی
در عیش و عشرت چون مشغول گشت از حدت می خوشگوار مزاج از اعتدال بر آمده بعارضه سرطان در سنه
نهصد و پنجاه و هفت هجری در گذشت و در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش هفت سال کسری بود

ذکر سلطنت چند روزه سبحان قلی بن جمشید قطب شاه

چون جمشید شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده فیما بین مصلحت کرده سبحان
قلی را که هفت ساله بود بر تخت نشانیدند و اختلاف در میان امرا و خوانین بوقوع آمد جگدیو راو نایکواره
معه دیگر نایکواریان قلعه محمد نگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهونگیر بر آورده بر تخت سلطنت
نشانند که سبحان قلی بوجود خود لعبه سلطنت نمیتواند پرداخت مادرش سیف خان عین الملک را که از
جمشید قطب شاه رنجیده باحمدنگر رفته بود طلبداشته مختار کار و بار سلطنت گردانید از نمیضه جگدیو راو و
بجیر خان وغیره که رکن سلطنت جمشید بودند زیاده برهم شده دولتخان را از قلعه بهونگیر بر آورده چند
قلاع دیگر بدست خود در آورده مصدر فسادها گشتند آخر عین الملک شکست فاحش بانها داده
دولت خان را باز در قلعه بهونگیر مقید ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را بر انداخته

آخر العهد و در سنه نهصد و پنجاه هجری باغوای جمشید خان پسر خود بدست میر محمود نام محمود که در علاقه
کوتوالی بود و همواره بجد تفتیش میرسید لیست و دو زخم کاری در حین نماز عصر خورده بدرجه شهادت
که از مدت مدید بکمال آرزو داشت رسید و در عهد سلطان قلی قطبشاه مسجد جامع قلعه محمد نگر و بنای پخته
حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنده مذکور بنای عمارات و دکاکین و آورد
و امرا و خوانین و رعایا و برایا و سپاه وغیره را حکم کرد که هر یک بقدر مقدور خود عمارات و بقاع تیار
نمایند طراحان چابکدست در یک ضلع عمارات شاهی و حمام و مسجد جامع و عاشورخانه طرح داده باتمام
رسانیدند و مسجدی که بالای قلعه کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش درینجا
مقر و مقام چندی کرده احداث نموده بود و سلطان قلی بجهت مقیم و مسافر حجاجان یا اجرت لنگرهای
حمام از سرکار خویش مقرر فرموده و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محدثات اوست مدفون گردید هنوز
گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود
بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفیس خود بفرمان روای ملکانه اشتغال داشت و عمرش از نود سال
رسیده بود شش پسر و چهار صبیه اش بودند یکی حیدر قلی که همراه پدر جنگها کرده بجنتی خرامید دوم قطب الدین
که موسوم بولی عهد بود جمشید خان میل در هر دو چشم او کشید بعد چندی در گذشت سیوم یا آقلی جمشید خان
که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطبشاه فوت شد پنجم دولت خان که
در قلعه بونگیر اقامت داشت ششم ابراهیم مرزا که ذکرش خواهد آمد

ذکر سلطنت جمشید قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون میر محمود سلطان قلی قطبشاه را بدرجه شهادت رسانید فوراً از دو جمشید خان که پا بزنجیر در قلعه مقید
بود رفته او را خلاصی داده از آنجا منزل قطب الدین ولیعهد آمده میل در چشمانش کشیده جمشید خان را به
سریر سلطنت نشانید اعیان دولت و خوانین امرا و سپاه طوعاً و کرهاً با او بیعت کردند و او در صدد تربیت

و استمالت

پس روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری سریر سلطنت بدو زیب و زینت تازه بخشید

ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روائی جلوس فرمود امرا و خوانین سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید را
بافزایش مراتب و مناصب سرفراز گردانید و علما و فضلا و رعایا و برایا و سپاه را بانعام و اکرام مسرور ساخت و جا بجا
فرامین استمالت فرستاده جاگیرهای کلی نمود و همواره با پادشاهان همعصر دکن موافقت و مصالحت و گاهی
معارضت و محاربت نیز بعمل آورد و تا دریای شور شرقی آنچه که قلاع و بقاع و پرگنات باقی بودند بتصرف
خود در آورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود به پیشوائی دولت خویش گردانید و در
محاربات باتفاق ابراهیم عادل شاه بیجاپور و حسین نظام شاه احمدنگر و عماد شاه برار و برید ممالک
علی برید بر سر رامراج والی بیجانگر رفته مملکت بیجا حاصل دوازده کرور هون که زر خشن در آن ایام فی هون
شش روپیه بود از تا کشتوره که بر لب دریای کشنا است گذشته بجنگ پیوستند و از رزمگاه تا بلده
بیجانگر که ده کروه فاصله دارد سلک مردم با رامراج بقتل رسیدند و بیجانگر بتالان در آمد و ابراهیم
عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بقاع و بلاد خود را که در تصرف رامراج رفته بودند بحیطه اقتدار
خود کشیده متصرف گشتند و اقربای رامراج نیز کنده را فرارگاه خویش ساختند و تمامی اماکن و قلاع بتصرف
هر دو پادشاه در آمد و باشتاب خان و دیگر بهادر و والیان قلعه ورنگل نیز جمعیت شایسته با سرداران
جنگجو و سپاه جرار فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورد و همشیره حسین نظام شاه
والی احمدنگر را بتجویز مولانا عنایت الله که وکیل مطلق و پیشوای دولت او بود بازدواج خود در آورده
محاربات را بمصالحات و خویشی پرداخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود متوجه بود
در ترفیه حال سپاه و رعیت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و بدریافت اخبار تمامی ممالک
متصرفه آن قدر توجه داشت که اگر کسی در اثنای راه یا در خانه خود سخنی میگفت فوراً باو میرسید و مخبر [illegible]

اعیان خود را ممور کار ها ساز د نایکواڑیان و امرا و خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده
میرزا ابراهیم را که در قلعهٔ دیوکنده بتجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سریر سلطنت نشانند و او از
آنجا از اندیشهٔ جمشید خان برادر خود که دشمن جانش بود مع سید جی و حمید خان رفیقان صادق
خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید خان جهان خواست که میرزا ابراهیم شهزاده
را گرفته حوالهٔ جمشید قطب شاه نماید چنانچه کلید قلعهٔ بیدر که و چهل سلسلهٔ فیلان خاصه اش از میرزا مذکور
بزور گرفت و در قصد گرفتنش سعی نمود شاهزادهٔ مذکور لاچار از آنجا بپای خود برآمده خود را بهزار
جانبازی از صدمات حمله زنان کفار که در اثنای راه بر شهزاده گرفتنش و رسانیدنش بجمشید
قطب شاه برای نفع خویش داشته بودند نزد رامراج والی بیجانگر که سردفتر ارباب کفر و ظلام بود رسانید
او نظر بر اینکه در سوابق ایام نوکر سلطان قلی قطب شاه پدر میرزا مذکور بود باعزاز و اکرام تمام مقدم
او غنیمت انگاشته مدت هفت سال نزد خود داشت در عرصه نایکواڑیان و امرای قلعهٔ محمد نگر گولکنده
عرایض متواتر فرستاده خواهان ورود مقدمش گشتند او از بیجانگر بصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعه
محمد نگر گردید هر چند رامراج بممانعت پیش آمد که مبادا در آنجا مکروهی بذات شاهزاده رسد چرا که الفت
بسیار باو داشت سود مند نشد و نیز گرفتن سپاه رامراج مذکور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش
با چند سواران همراهی رهانهٔ قلعهٔ مذکور گردید هرگاه خبر ورودش بمقام کهنپوره رسید جگدیو راو وغیره نایکواڑیان
و فتنا بمنازل بحر خان وغیره که سوا افغان سبحان قلی بودند رفته سر اینها از تنها جدا کرده در قلعه
گردانیده سبحان قلی را مقید ساخته حقیقت حال بشاهزاده میرزا ابراهیم ارسال ساختند و عین الملک
از ترس شاهزادهٔ مذکور بسوی کار سبحان قلی بطرف احمد نگر شتافت اگر چه در باب استمالت خود مانند دیگر امرا ان
طمانینت نامهٔ شاهی درخواست نمود منظور خاطر نشده جواب صادر گشت که بعد جلوس البته بمناسبت وقت
تعمل خواهد آمد او بالکل مأیوس شده در اثنای راه اکثر دهیات سرکار تبالان در آورده روانهٔ آن سمت گردید

زیاده است که فیل نیز دران کوه پیکر نمیتواند قدم اندرونش گذارد فوراً در جذبهٔ عشق و محبت اسپ سواری خود
خود را بی اندیشه در تلاطم و تموج آب انداخت و نیز در حفظ حافظ حقیقی بسلامت برآمد هرگاه این خبر
خفیه نویسان بعرض سلطان رسانیدند نهایت متفکر شده بجلدت شکر الهی بجا آورده فرمود که پل مستحکم
بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم برشگال تیار سازند و یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ خویش
بداروغهٔ عمارت داد چنانچه بخرج نود و شش هزار روپیه پل مذکور پیش از چهارده سال از آبادی بلده
حیدرآباد باحداث درآمد تتمهٔ چهار هزار روپیه را حسب الامر سلطان طعام لذیذ پخته بالای همون پل
بفقرا و مساکین وغیره خورانیدند طولاً دو صد و عرضاً دوازده ذرع ارتفاعاً چهارده ذرعه با بیست
و دو رواق که یکی ازان مسدود است و همیشه یکی از فقیران مسافر دران رواق مقیم میباشند تا حال
موجود تاریخ بنایش شخصی این بیت گذرانیده پانصد اشرفی صله یافت شعر بحجت اوگذر دادو برگذریم
ازین سبب شده تاریخ اوگذر که ماده عددش نهصد و هشتاد و شش میشود و بعضی صراط المستقیم هم گفته
اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنجسال است گویند پل دریای گومتی در بلدهٔ جونپور و این پل بهم
دریکسال باحداث درآمد و نیز باغ ابراهیم شاهی متصل قلعه مذکور و باغ گلشن اندرون قلعه و لنگر
دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر باهتمام حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده
نواز گیسو دراز اند و داماد پادشاه هم بودند تا حال دروازهٔ مکان آنحضرت متصل کهڑکی بسوره بکبوتر خانه
حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پٹن و آبادی قصبهٔ ابراهیم پٹن مذکور و کتبه
کنگور و کتبه موضع بود و پل و تالاب قصبهٔ نساپور و کالا چبوتره قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در عهد آن
پادشاه بتعمیر درآمد اما درین زمان آب دریای چیسے که موسوم بزبان مردم اینجا سانگل است کتبهٔ بود و پل را
گذاشته از پهلوی دیگر جاری گشته بود و کتبه معطل مانده تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری
میر ابو القاسم موسوی شوشتری المخاطب بمیر عالم وکیل مطلق و مدار المهام سرکار دولت مدار

فضل و کمال را همواره همراهش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم میداشت
و خود مسایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و در هیچ معرکه شکست بر لشکرش نیفتاد و عدالت مرتبه
بوده که اگر ضعیفه طشتی پر زر را هم بر جا که میرفت بسلامت میرسید دزدان و قطاع الطریق را یارای عمل
زشت دزدی نبوده هر چند مردم تلنگانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی
آوردند تا به دزدی چه رسد و از هیچ کس چیزی فوت نمیگشت از قلعه گولکنده تا کستمکوطه و راجمندری
و که بطیر تا دریای شور شرقی در تحت حکمش بود و در عهدش عمارت قلعه گولکنده یعنی حصار که عبارت
از شهر پناه باشد به تیاری در آمد تفصیلش اینکه چون ابراهیم قطب شاه از منازعت راماراج و بادشاهان
اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه
سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره هر سال بواسطه مصالحت و محاربت بهمه
جانب نهضت واقع میشود و بنا و عماید دار السلطنت گولکنده قسمی که باید و شاید استحکام ندارد صلاح آنست
که دوازده کروه زمین حصاری که شهر پناه قلعه باشد اگر بعد ازین حکم شود از سنگ و چونه تیار نماید که دست
بهیچکس از مخالفان و معاندان بدامنش نرسد چون عرضداشتش حکم تیاری حصار صادر گردید چنانچه
در عرصه نه ماه بخرج بیست لک روپیه رایج الوقت حصار قلعه مذکور که دورش هشت هزار ذرع و چهار صد برج
و چبوتره با هشت دروازه آهنی و خندق دشوار گذار تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجری است حیرت نمای چشم نظاره گیان است باتمام رسانید و پل دریای موسی نیز بسبب تعشق شاهزاده میرزا محمد
قلی که جشن جانفزای بهاگمتی طوایف میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شاهزاده مذکور بطریق
عادت معهود که بوصلت خفیه لذت بسیار دیده بود همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر بخانه طوایف مذکوره
در موضع چچلم که آبادی بلده حیدرآباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و شد میداشت روزی موسم
باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نموده چون بر سر دریای موسی رسید دید که طغیانی آب از حد

زیاده

عقلای آنوقت تعبیه کرده در عشره محرم الحرام استاده میکردند تا مدتی بر همین طور گذشت بعد انقلاب
دولت عادلشاهیه نوبت بنوبت بدست ابراهیم قطب شاه در رسید او نیز در قلعه محمد نگر گولکنده در عشره
محرم هر سال استاده مینمود چون نوبت سلطنت بسلطان محمد قلی قطب شاه رسید و آبادی حیدرآباد تمام
معلوم مرتبه گشت او علم مذکور را در بلده مسطور موافق معهود استاده میکنانید و همین طور کیفیت مرقوم از
استاده کردن مجاوران بعوض سلاطین عادلشاهیه و قطب شاهیه وارند با ثبات رسیده اما در عهد میمنت
مهد حضرت غفران مآب اعنی میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ نظام الدوله آصفجاه ثانی از جانب خلافت
سپه سالار یار وفادار رستم دوران وزیر الممالک ارسطو زمان فرزند ارجمند مرتبه بلند جگر گوشه
بجان پیوند یعنی نوازش علیخان بهادر خان الزمان که رشید التخلص میکرد و اعجاز احمدی و روضة
الشهدا بزبان اردو و دیگر کتب از خان مذکور تصنیف شده مشهور آفاق اند مکانی متصل کمان سمت شمالی چار
کمان بلده مقرر شده استاده میکردند تا حال همونجا قایم است صحن مکان سابق بسیار تنگ بود چنانچه عاصی
مؤلف نیز بچشم خود دیده امین الملک بهادر برادر امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار زمین از علاقه
خویش داده صحن مکان مذکور وسیع نموده از سرکار حضرت غفران مآب جاگیر حاصل و نوبت و گهریال و ماهی و
مراتب مقرر شد الحال در زمانه حضرت بندگان عالی مد ظله العالی ماشئی زاید نذر و نیاز و خدمتها بعمل می آید
و بدستور معهود هر سال شب دهم محرم سواری مبارک علم مسطور بکمال تزک و طمطراق غیبی بر می آید و حسب حکم
جهان مطاع حضور پر نور به بردارندگان علم مذکور شرف صدور یافت که سواری علم مذکور را سوای بمراسته
کلان معمولی الجلوس بر راسته دیگر نبرند کی او میت هر کس که اعتقاد داشته باشد در اثنا راه حاضر
شده نذر و نیاز گذرانند لهذا از راسته چار کمان بعد فراغت از نذر و نیاز بادشاهی عاشور خانه
حضور پر نور زیر دولتخانه پنج محله و نذر مهاراجه بهادر در جلوخانه مکانش گرفته بر راسته تالاب و اتوار
چوک از زیر بنگله دولتخانه قدیم حضور بنجا دیر زال که عقب مکان راجه راو رنبها جیونت بهادر است

خدیو سخن آگاه نواب سکندر جاه بهادر نور الله مرقده کلبه دیگر بالای حیاهای عیسی مذکور احداث نموده
معمور کار ساخت انشاء الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت رفیعه صفحه تحریر خواهد آمد
و نیز کیفیت تیاری درگاه کوه مبارک و شروع بنای عرس آنجا که بتاریخ هفدهم شهر رجب المرجب
پنج گروهی بلده حیدرآباد جانب شمال هر سال ظهور می آید احداث این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم
قطب شاه است مفصل در اواخر این باب بقلم حقیقت رقم مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه همواره
تاجران از همه جانب بامر انجام تحف و هدایای عجیب و غریب و بلاد و امصار در سرکار سلطان مذکور می آمدند
و آنچه از ایشان در سرکار خرید میشد وجه قیمتش بیرون از قیمت عنایت میگشت و اینها خلعتها یافته خوشحال
میرفتند و خوان نعمتش همیشه با اطعمه گوناگون و حلویات و لوزیات و فواکهات رنگارنگ بر خلایق گسترده
می بود که خلق بهره مند میشدی و دیر فتحی بقول اینکه شعر ادیم زمین سفره عام اوست + برین خوان یغما
چه دشمن چه دوست + معهذا اخبر کی نقل صاحب کرد که شب دهم ماه محرم هر سال با انبوه للکو کما خلق الله
و قنادیل بیحد و شمار و آفتابیهای کاغذی و ابرک و برنجی و طلائی و نقرئی بسیار و مشعلهای طولانی که بزبان
مردم این دیار حیدرآباد به دیوتی مشهور است زیاده تر از قیاس بهم می آید آنچنان سواری که
عقل در حیرت می باشد با وجودیکه هر سال می بینند و اهمه و تحنیا کار نمیکنند چرا که سال بسال سوا فرایش
دارد بدون تائید غیبی ایزدی قلوب مختلفه خلایق بر یک جانب و بر یک حال جمعیت نمی بندد هم در عهد
سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجاپور در قلعه گولکنده آمده تحقیقش اینکه خود سر مبارک جناب
سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله سلامه علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام که بوقت جنگ
کربلا از پر بلا بر سر مبارک جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود بلال حبشی او را در زبان عرب
نعل گویند دران معرکه از زخم شمشیر اعدا گسسته و دست بدست باشند او مدت بدست یوسف عادلشاه
بیجاپوری در آمد و بعد استحقاق بسیار بنهایت تعظیم و تکریم بترکیب اسم الله از صندل بر طبق عرض

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و اعیان حضرت و علما و فضلای شریعت را بانواع عنایات
پادشاهانه و الطاف خسروانه پرداخته ممتاز فرمود و جناح مرحمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت
و احسان بر روی خاص و عام کافهٔ انام کشود و جمهور رعایا و برایا و سپاه و غیره در مهد امن و امان بامر فراغ الحال
و فارغ البال می آسودند و قواعد عدل و انصاف بنوعی مشید گردید که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطعه
نکردی هیچکس از ظلم فریاد * قبای گل نگشتی پاره از باد * بجز مطرب کسی بر زن نبودی * بجز
کس بجز سوزن نبودی * الغرض امرا و خوانین را و امیر شاه میر را که سر حلقهٔ امیران دولت بوده و برای
تسخیر قلعهٔ نلدرک بموافقت سپاه نظام شاهیه مأمور شده بود بتشریفات شاهانه و اسپان بزینهای زر
نقره سرفراز فرمود و هر گاه مکتوب اتحاد اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجاپوری در باب
عدم تسخیر قلعهٔ مذکور و مفتوح نه نمودن آن بنهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکنی و
ناکاوری و غیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لر را که مصدر نمک حرامی شده بود بسزای
کردارش رسانید و جشن طوی مناکحت خویش با عفیفه دختر امیر شاه میر جنان بعرصه شهود آورد
که حیرت افزای چشم نظاره گیان گشت و بکمال تجمل و انواع شوکت و حشمت همشیرهٔ خود را در ازدواج
ابراهیم عادل شاه در آورده بود بهجت و سرور بگوش ساکنان نزدیک و دور رسانید القصه چون
سلطان محمد قلی قطب شاه دار السلطنت محمد نگر گولکنده را فراخور جاه و منزلت خویش ندید و در
محاصره و حصارش گنجایش سکونت امرا و خوانین و سپاه نیافت در فضا نیکو نمونهٔ از میدان خلد
برین است بنای بلده حیدرآباد که از قدیم بانی الضمیرش بود بسلم آورده بساعت مسعود و زمان محمود معماران چالاک دست هنر
و نیکو دست بهمت بنای شهر مستطیل چهار بازار و بر سر هر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار دکاکین با ایوان و چهار باز
دوازده هزار محلات مساوی الاضلاع با حداثه در آرند و عمارت دولت خانه شاهی و دروازه عالی و
دار الشفا و مساجد پاکیزه عظمی و دو جلوخانه و نقار خانه شاهی و دکانها و کارخانجات و صفه‌ها و قصرها برای اهل خدمات

وعلم مذکور از قدیم علاقه باو دارد دخل شده تا چهار گهڑی توقف نمایند و تا بودن علم مذکور در خانهٔ پیرزال
مذکوره آنچه کنند و نیاز مخصوص از نقدی و رخت های قماش و بادله و ساده باشد همه مال معاش سالیانه
پیرزال مذکوره مقرر است مجاوران را در آن دخلی نیست اگرچه پیرزال خود قضا نمود اما بطناً بعد بطن عادت
معهود همچنین جاری است و آن پیرزال سیده بوده که خدمت علم مبارک از قدیم تعلق باو داشته بود
و سبب بودن ماهی و مراتب در سواری علم الغل صاحب حسب الحکم حضور پرنور اینست که اکثر مردم علمهای بزرگ
مانند و شبیه علم مذکور در همین هنگامه و کثرت سواری بر می آوردند مغالطه که کدام است خلقت خدا نذر و نیاز میگذرانند
لهذا جناب حضرت غفران مآب فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود چنانچه
همون دستور جاری و بحال است القصه چون مزاج سلطان ابراهیم قطب شاه از دیدن تمثالهای گوناگون
و صور مختلف رنگارنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره وغیره که امرای او بعد از تسخیر ولایت کفار دکن
آورده بود از منهج اعتدال منحرف گشت و فتنه تب محرقه عاید حالش گردید و تدبیر اطبای حاذق از تقدیر
موافق نشد بتاریخ بیست و یکم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دار فنا
بدار البقا شده بجنت خرامیده در لنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمرش
به پنجاه و یک رسیده **شعر** جهان ای برادر نماند بکس * دل اندر جهان آفرین بند و بس * اولادش
شش پسر بود مذکور ارشد اولادش سلطان محمد قلی قطب شاه است که ذکر خیرش می آید انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت محمد قلی قطب شاه بن سلطان ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه رخت هستی بسفر بهشتی بربست امرا و خوانین و جمیع ارکان دولت خلف الصدق او ابو الفتح
سلطان محمد قلی را بر سریر سلطنت موروثی نشانیده چتر شاهی و افسر فرمان فرمای بر سرش منشر
و مباهی گردانیدند بمقتضای **قطعه** همه نقد گیتی نثار تو باد * عروس جهان در کنار تو باد * چون او

برتخت

و وبا بسیار بود گویند که بعد تیار شدن قبل آوردن تعزیہ داری جناب امام حسین علیہ الصلوٰۃ والسلام
بالکل دفع گردید آورده اند که چون سلطان محمد قلی قطب شاہ را منظور خاطر گشت که آبادی بلده
حیدرآباد بوضع آبادی مشہد مقدس صورت پذیر شود لہذا بجای روضۂ منورہ جناب امام ضامن
ثامن علی ابن موسی رضا علیہ الصلوٰۃ والسلام چار منار بارتفاع شصت و دو درعہ که بالایش مسجد عبادت
گاه معبود حقیقی و حوض آب پاکیزه و در پہلویش مدرسہ طالب العلمان و زیر آن نیز حوض مدور با
فواره گلدستہ کلان صورت تصویر فیلان و شرزه ہا که آب از خرطوم ہای فیلان و دہن شرزه ہا بوقت
جہندگی فواره گلدستہ بر می آید بخرچ سہ لک روپیہ و بروایت بعضے دو لک و پنجاه و دو ہزار روپیہ
باحداث در آورد تاریخ بنای چار منار و نیز آبادی بلده مذکور حیدرآباد **یا حافظ** است که
از سنہ یکہزار ہجری میشود تا حال سنہ یکہزار و دو صد و پنجاه و ہشت ہجری عمارت چار منار کہنہ شده کار
آہک ہم ریختہ بد صورت و بد اسلوب گردیده بود جناب حضرت بندگان عالی حضور پر نور بادشاه
دیجاه ناصر الدولہ آصفجاه خلد اللہ ملکہ و عمره و دولتہ از سر نو تیارش کنانیده روح سلطان محمد قلی
قطب شاه مرحوم مغفور را مسرور و مشکور ساختند که بدعای ازدیاد عمر و دولت بادشاه ما معمور خواہد بود
و مسجد جامع باہتمام الف خان ملک امین الملک که یکی از امرای قطب شاہی بود بخرچ دو لک روپیہ در
سنہ یکہزار و شش ہجری بتعمیر در آوردند چنانچہ سنہ یکہزار و شش تاریخ او معہ آیات اول سپارهٔ
سیقول برسنگ مرمر سیاه بالای رواق وسطی مسجد مرقوم است و بر کتیبہ در دروازه مسجد که بر راستہ کلان
چار کمان واقع است نام ملک امین الملک باہتمامی الیشان با ابیات فارسی دیگر نیز رقمزده کلک فولاد
سلک گشتہ **شعر** جہانداری ز شاہان شہریاری ✤ که نیکی دیده در عہدش نیکو لی ✤ یکی ازان ابیات
است که ماده تاریخ او این مصرع اخیر باشد **مصرع** زہی عالی بنای خیر گوی ✤ و نیز ملک مذکور بعد تیاری
مسجد جامع و خانقاه و مدرسہ قریب ہشتاد ہزار روپیہ در ماه مبارک رمضان و در عشره محرم الحرام

وحمام خانه وتنبول خانه واسلحه خانه ومطبخ خانه وغیره ومسجد جامع وعاشور خانه عالی همه تعمیر در آورند
حسب الحکم والاعمار الی طراح ودارو غهای عقلا چهار طاق جلوخانه که مشهور بچار کمان است غربی
را دروازه دولت خانه عالی وشرقی را نقارخانه شاهی مقرر نمودند ودر وسط جلوخانه حوض مدور
ساختند وهر دو تخته بازوی را که دروازه جمادات انا الفتنا از چوب ساج که بهندی ساگون نامند
تیار کرده بالایش از چوب صندل وعاج نقش ونگار آراستند وقبه‌ها وسیخهایش که عبارت از
آهن چادر است همه از طلای احمر خالص نمودند وپرده زربفت همیشه بر در دولت کشاده میداشتند
وبالای نقارخانه بهجوقت نوبت نواخته دمامه ونفیری دمیدند ومتصل طاق جنوبی مسجد جامع ومتصل
در پهلویش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کهنگی فراش خانه سرکار است بکمال لطافت وطهارت
طرح نمودند وقصرهای علیحده مثل چیندن محل ولنگر محل وغیره برای نشست جاگیرداران وباگیران
وسلحداران وامرا وخوانین تیار ساختند وچنان مقرر بود که ده هزار باگیر وسلحدار هر روز وشب برای
نشست آمده شب از اطعمه لذیذه سرکار خورند وصبح بوقت رخصت چاشت خورده بخانهاے
خویش روند تا دیگران رسند ومحلهای دیگر نیز برای کارخانجات شاهی تعمیر آوردند که نام و
نشانی ازان باقی نیست اما دادمحل برای دادرهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر وچهار
دروازه کلان ودار الشفا برای معالجه بیماران که همه اجناس دوا واشیا اغذا وغیره از سرکار بوده
واین همه عمارات از سنگ وچوب وآهک باتمام رسانیدند وندی محل بالای دریای موسے ونبی باغ
که جلسه ومجمع آخری چهارشنبه صفر هر سال حالا هم در آنجا میشود وتا چند سال پیشتر عمارت باغ مذکور
بوضع ایران باقی بود وبنات گهات وعمارت کوه طور ومحمدی محل وحیدرے محل وحسنی وحسینی محل
وجعفری محل وحیدر محل که دیگر حیدر مند وه نام داشت همه برای سیر وتماشا با بوستانهاے دیگر
تیار نمودند وپیش از تیاری عاشورخانه بادشاهی از چند مدت در اطراف حیدرآباد هوای مخالف

مذکوره غسل میکنانید و فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیدة النساء العالمین فاطمة الزهرا علیها الصلوٰة والسلام میکنند در چند تخشیش بقدرت جناب اقدس الٰهی و به توجه آنجناب دختران فایز بنکاح میشوند عادت معهود تا حال جاری است صاحب بیگم صاحبه زوجه امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار مکانی عالیشان و دروازه کلان با باغ دلچسپ باحداث در آورده اند که خلقت خدا را آرام تمام شد جای خوش فضا است و در بلده خانه بر خانه واقع کرده اند بعض جا از زمین عمارت بالکل نمیشود و جلا وطلقاً محض از کثرت خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمع شده هزارها ملازم سرکار اند و هزارها کسب کمال اوقات بسر می برند و بیگم بازار بلده علیحده است که مردم آنجا از معروفان بلده هزارها انشا نشسته واگر بر سر هر راسته بلده بنشینند و تفحص کنند که چند کس از آشنایان ازو تعین بنظر می آیند پس بعد گذشتن صد کس بیگانه یک دو کس از وی تعین بنظر آید چنانچه در راسته چوک و حسینی علم و راسته شاه علی بنده و بر چهار راسته آن و چار کمان و راسته تالاب و امیتا چوک و میر چوک و دیگر راسته ها بوقت مرور بسینه یک دیگری چسپیده بدون آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانه و پالکی امرایان نمیتوانند برود که کثرت آدمیان تو بر تو واقع میباشد و کوچه ها در بلده بسیار اند و باشندگان قدیم بعمر صد ساله هرگاه بکاری بیرون نروند یک کوچه نو دریکی از محله می بینند که گاهی ندیده بودند الغرض آبادی حیدرآباد از عدل و بذل و نوال سریر آرایان سلطنت آصفیه علی الخصوص از ترحم و شفقت بندگان عالی حضور پرنور دام الله اقباله ابد او کمال است یک یک عمارت ادنی کم مقدور از یک لک روپیه کم نیست تا بصاحبان مقدور چه باشد **قطعه** مروج صبا از نسیم گلشش ٭ معطر هوا از دم سنبلش ٭ ز رشک اثر طوبی صفت سربسر ٭ بر آورده بر اوج افلاک سر ٭ مساجد و گنبدهای کهنه بسیار که در اطراف بلده مذکوره بنظر می آیند همه ساخته و پرداخته امرای دکهنی قطبشاه اند در هر جا که با جمعیت همراهی خود وارد آمده چهاونی میداشتند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علیحده بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

بذمهٔ خود بر سال لفقرا و مساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم و زایران مدینه منوره مشرفه
و نجف اشرف و کربلاء معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه زادهم الله شرفاً و تعظیماً بذاته معمول مقرر کرده
بیاد و سعادات دارین حاصل مینمود و در تیاری مجموع عمارات و بقاع و بساتین مبلغ هفتاد لک
هون که هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابوطالب که ناظر شاهی
بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرج در آمده و در اندک روزگار آبادی شهر منیو سواد
حیدرآباد از بلده تا قصبه نرکهوڑه و ابراهیم پٹن و پٹن چیرو و بهونگیر و نامی پلی که در چهار سمت بلده
مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده نضارت بخش بصارت ناظران
اولی الابصار بوده است اما در آن ایام بلده حیدرآباد شهرپناه نداشت خانهای خلق الله معه
چهاونیهای جمعیت سپاه جابجا متفرق آباد بود و درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجریست بسبب احداث فرمودن شهرپناه حضرت مغفرت مآب در عهد خود و داخل شدن بیرونجات
اندرون شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک وجب زمین بدست شدن خیلی مشکل
در بعض جاها مثلاً در راسته چارمنار و چوک و حسینی علم روپیه برابر زمین فرش کرده میدهند برین هم
میسر نمیشود و بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی بدست شود یاوری قسمت است معهذا بیرونجات نیز خانه
متصل خانه پهلو به پهلو کمی ندارد چنانچه از دروازه پل قدیم تا قلعه گولکنده جانب غرب آبادی بیرونی
پیوسته و از دروازه یاقوت پوره تا سرور نگر جانب شرق رسیده و از دروازه دهلی تا به الوال چهاونی
صاحبان انگریز معه بیگم بازار حسین ساگر جانب شمال ملحق گشته و از دروازه علی آباد تا چشمه بی بی معه
چهاونی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نما معه باغ حضرت قدسیه که جمله شش کوس در
شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه بی بی عبارت است از چشمه آب که بالای کوه است و
عورات و دختران ناکتخدا برای زود کتخدائی اینها بروز پنجشنبه در آنجا برده از آب چشمه

مذکوره

نمود و بوقت ضرورت رجوع بشریعت مینمود و در سنه یکهزار و صد هجری تیاری عاشورخانه بادشاهی
بخرچ شصت هزار روپیه برای تعزیه داران امام علیه السلام حسن الغرام یافت ارتفاعاً دوازده ذرعت
درست نمیان علمهای جواهر و طلا و نقره وغیره استاده میکرده بودند و در عشره محرم الحرام هر روز پنجصد طعام
اقسام روزینه دوازده صد روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده من بخچه برای
تعزیه داران وغیره و مد خیرات هزار روپیه مقرر گرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنای عاشورخانه
مذکور بر پیشانی رواق اندرونی بیرونی سنه یکهزار و صد هجری بآب طلا مرقوم است که بنام سلطان محمد قلی
قطب شاه نوشته بود و در عهد سلطان عبد الله نبیره سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چینی نموده نام
سلطان عبد الله جابجا نوشته اند درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست غیر از
چار منار و مسجد جامع و چار کمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دار الشفا اثری از ان عمارات
دیگر باقی نمانده و بجای دولت خانه شاهی محلها و خانهای خلق الله از لونی تا اعلی آباد گشته اند
دروازه شاهی مزین بسر انجام طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدهلی فرستادند اما عاشورخانه
بادشاهی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده کارخانه سرکار بود در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بهادر بسعی نوازش علیخان بهادر رشید بار دیگر درستی پذیر گردید علمهای سرکار استاده کردند برای
اخراجات خدام و حفاظ و فراشان و خاک روبان و نقارچیان نوبت و گهریال نوازان وغیره
جاگیر دوازده هزار روپیه سالیانه مقرر گردید و در هر عشره محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
مآب طاب ثراه و نیز جناب خداوند حق آگاه مغفرت منزل سکندر جاه بهادر علیه الرحمة در عهد خود یک شب
تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان کنگر که عبارت از تخته بندی اعلی چراغان است و فرش آلات
آویزان و شمع جنتها هزاران هزار میسر بودند الحمد لله والمنة که این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین
زمان فرخنده آمدن از جانب حضور پرنور از یکی هزار و از افزون بسیار بل بیحد و شمار از سابق

وگنبد یکدیگر نشوند که در میان وکمی با همین نهایت محبوب است لهذا البیار مساجد وگنبدهای کهنه
اطراف بلده تا حال موجود اند القصه بیمن معدلت محمد قلی قطب شاه بادشاه از آبادی بلده حیدرآباد
هرسال مبلغ چهار لک هون که چهل هزار تومان باشد محصول سائر بلده بخزانه عامره داخل میگشت ومجموع
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ معموره وانعامات سادات وعلما مقرر بود ومولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه وسلم تیاری بزم جنت آئین میشد وهم چنین همه سال مبلغ لعد زیب وزینت
مجلس قریب یک لک هون صرف کندوری وخوشبو میاه وتشریفات کافه خلائق میگردید ونیز هرسال
خرچ لنگر ائمه اثنی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران واخراجات مطبخ لنگر
صرف میشد ومبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم مقرر بود که بمستحقین میرسانیدند واین زر را زر
عاشوری می نامیدند وچون هلال ماه محرم میدید کلاه خسروی وجامه شهریاری از سر وبر بر آورده لباس
سیاه ماتمی الفت میکرد وتمامی غربا را کسوت سیاه وسبز از سرکار میدادند ودر عمارت عالی که متصل دولتخانه
شاهی ونیز در بازار دار السلطنه حیدرآباد دستی باعلاوه بناکرده ده هزار طاقچهای روشنی چراغ
هرشب می افروختند وخود با مجلسیان وعلما وفضلا وخوانندگان کتاب مرثیه در علاوه متصل دولتخانه
بگریه وماتم آل عبا می پرداخت ومبلغ یک لک هون خیرات دست خاص بمستحقین میداد ومبلغ کلی هرسال
بخدام بیت الله شریف ومدینه منوره ونجف اشرف وکربلا معلی ومشهد مقدس واماکن مکرمه دیگر میفرستاد و
درحیات مقرر بود که از مقیم ومسافر هرکس که شادی دختر یا پسر خود میکرد با جمعی از قاصدان چون بر در
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سرکار عروس ونوشه می یافت وهر که ختنه پسر خود کنانیده
می آمد خلعت نو میگرفت اگرچه تمام روز هزار کس باین وسیله آمدی بهره ور گشته بیرفتی وهرجا جمعه که
بواسطه قربان عیدگاه میرسید بمقصد خود کامیاب میگشتی سمه اسلیح دو لک هون مال زکات موقوف
نموده خلایق را از اذیت برهمنان سفاک بیباک ساخت ودر مدتی که در سال سلطنت خود حکم قتل احدی

واز ضرب شمشیر او دامن رخت بهادر مذکور تمام در و رجامه قطع شده در افتاده و این همه عالم خود بدولت
و اقبال بچشم جهان بین ملاحظه فرمود ارشاد کردند که او را از جان بحفاظت دارند لیکن بعد عشره محرم چون دنیا رفت
نمود بسزای کردارش از جمله واجبات برای بند و بست امورات دربار جهانمدار گردید و بپای فیل بسته شد
و بهادر معز نمود و الطاف شاهانه گشت القصه کیفیت تسخیر موسلمورگ و نامزد گشتن ملک امین الملک بجانب
کنه دی کوتا و نهضت سلطان نیز بدانجانب و هزیمت رام راج و مسخر شدن قلاع آن و تسخیر قلعه پنکنده
و محاربه با افضل خان حوالدار مرتضی نگر با لشکر و کمک تیم راج بیجانگر و محاربت و مجادلت امرا و خوانین و
بدولی رستم خان و فتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار و نامزد گردیدن اعتبار خان و علم خان و
بهالی راو و خان خانان بغزای کفار و بیان مخالفت علم خان و خانخانان و بهالی راو و بعضی سرداران
جانب مرتضی نگر و مامور شدن امین الملک مذکور نیز بجهت دفع شر ارباب فتنه و شر و نصرت یافتن ایشان
و لوای سلطنت برافراشتن تیلنه رو در سرحد بیجانگر و محاربه نمودن اعتبار خان با او و نصرت یافتن
بر آن بیداگر و آمدن بهای بلند بدرگاه سلطانی و سرفراز شدن بمنصب دروقی و مخالفت ورزیدن
آنها و بسزا رسیدن بموجب المعروضه براسخان و رفتن ملک امین الملک و تباهی کافر لغمنان و استیصال
بلی دیان و عبرت شدن عمال راجبندری و کشته شدن راوت راو و فرار نمودن بجنید و فتح چیلور و مخالفت
کشتم راج و نصرت یافتن لشکر منصور و سرفراز شدن سید حسن بسپه سالاری کنتکوت و تفویض وزارت
و جمله الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین و نیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابو المظفر شاه
عباس فرمانروای ایران برسم رسالت در سنه یکهزار هجری بجهت ازدیاد محبت و وداد با هدایای لایقه
از آنجمله تاج مرصع مشحون بلآلی آبدار و کمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیسه و چهل راس اسپ عربی نژاد با زین و
لجام مرصع و قباهای عمده زرنگار مرصع و موازی پانصد توپ مخمل و اطلس فرنگ و زربفت اعلی و
پانصد توپ مخمل و زربفت و اطلس و میلک بالوان مختلف خوش قماش و دوازده جفت قالین کرمانی

زیاده و تر است مصرع تاریخ تیاری مسجد و که در عهد حضرت غفرانمآب نور الله مرقده بظهور آمده بر سر
دروازه کلان صحن عاشورخانه مذکور از طبع زاد نوازش علیخان شیدا مرقوم است مصرع
باب فیض امام عالمیان ـــه که سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و دو میشود و بفضل ایزد متعال حضرت بندگان
عالی متعالی مد ظله العالی هر سال تاریخ ششم شب هفتم عشره محرم بکمال اعتقاد برونق افزا شده روشنی
معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب سه پهر شب
بدولتخانه عالی مراجعت می‌نمایند و بوقت تمام مرثیه بنهایت خلوص خضوع و خشوع محبت بسیار بحیثیت
خیل آل ائمه اطهار بی اختیار می‌فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه
پیش از دو ماه از محرم بجهت اخراجات و تکلفات زاید بدروغه عاشورخانه بادشاهی مرحمت می‌نمایند
و دو درخت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فرنگیس بسیار بزرگ فرنگی که تا سقف عمارت
بلند عاشورخانه سر او میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر درخت کنول
فراوان دارد و عالمی از تماشایش متحیر است که در پنج اقلیم بنظر احدی نه آمده بمجرد دیدنش عالم حیرت میشود
طرفه الاتفاق اینکه یکسال در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری بخود بدولت و اقبال اندرون
عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزا شده بودند که شخص با ساز و یراق و
قرابین بدست خدا بیجا لی میدانند که بدم حیله اندرون پرده دروازه از چوکی و پیره‌های امیران
و منصبداران وغیره بهزاران امر در آمده بجانب حضور قصد نمود در آن وقت چون بملاحظه رسید اراده
فرمودند که از ضرب بندوق خاصه خود کار او را اتمام سازند نظر بر دیانت احوال بجرات شاهانه و
شجاعت وردی خاقانه تامل فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر حرص بیگی بجرات کامله از ذاتی
عقب و اندرون صحن عاشورخانه در آمده بمقابله و محاربه اش رسیده بیا هم رقعو و قدح حمله‌های ساز و
یراق معمول مدعا و ضرب یک ضرب پای خویش که بالای سینه پر کینه اش زد و او را از پا در آورده بزیر انداخت

۲۹ ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

شاہی حاضر میداشتند از ہمہ اسباب ضروری تا ہر وقت کہ حکم شاہی برای روانگی بہر سمتی و جانبی بصدور آید
ہمون آن بروند محتاج بتیاری سامان سفر نشوند از ہمون جا کہ ایستاده اند روانہ مقصد گردند الغرض بتاریخ
بستم ماه ذیقعده سنہ یکہزار و بست ہجری شب شنبہ وقت صبح روح پر فتوح آن شہریار دریا نوال از عالم
جانکاه فنا کرده بسوی جنت النعیم پرواز فرموده كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ
وَالْإِكْرَامِ در رنگ فیض بہ خون گردید مدت سلطنتش سی و سال و مدت حیاتش چہل و نہ سال بوده گنبد
اقبالش قایم است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زمان دفترہا نویسند
از ہزار یکی و از بسیار اندکی است

ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعہد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش بسمع سیادت
و نقابت مرتبت مشتری سپہر منزلت خورشید اوج فلک فضل و کمال مہر سپہر آسمان عزت و اقبال مرتضی ممالک
اسلام مقتدای طوایف انام الواثق بتائید المہیمن میر محمد مومن استرآبادی کہ رکن السلطنہ و وکیل مطلق
و پیشوای این دولت بود رسید کہ تولد این مولود مسعود در اوایل روز چہار شنبہ بست و سیوم شہر
ربیع الثانی سنہ یکہزار و یک ہجری واقع گردید این قطعہ تاریخ بقول صاحب تاریخ قطب شاہی بنظر اشرف
گذرانید قطعہ باز عالم ابتدای کامرانی کرده است ٭ صبح بشر کامرانی میدمد ہر سو خبر ٭ دودمان
ترکمان را خوش چراغی بر فروخت ٭ پرتو شہزاده بر چرخ می تابد دگر ٭ رونق عز و شرف سلطان محمد آنکہ ہست
ہر دو عالم یک صدف از بہر آن عالی گہر ٭ خواستم تاریخ آن فرخنده گوہر عقل گفت ٭ اول کام است و
فیروزی و اقبال و ظفر ٭ چون دعایی زین نمیدانم ازان میگویمش ٭ سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر
سلطان محمد قلی آن مولود مسعود را از روز تولدش در ظل عاطفت خویش بفرزندی خود مشہور فرمود
ہرگاه بچہار سالگی رسید باستادان کامل علوم و فنون سپرد و بعد بلوغ صبیہ خود را بازدواج وی در آورده

و خوش قماشی و دوازده درعی و دیگر تحف و هدایای ایران و بار و به تشریفات خاص و نوازشات شاهانه
سرفراز شدن وکیل با صد نفر همراهی خویش و فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان جالش
را معه هدایای لایقه شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کارفرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند
بجانب عراق و یافتن انعام شمار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهزاده فرزند جگربند سلطان محمد
برادرزاده سلطان که در مهد کنف خود پرورش کرده با صبیه خویش نامزد فرموده بود و خدمت آرائی شوره
پشتان در بازار حیدرآباد دارالسلطنه و بسر رسیدن آنها و فساد و طغیانی خدابنده برادر خاقان و تعیینه
شدن او در قلعه محمدنگر و مخالفت دهناویو و نامزد شدن جهانگیرخان و تسخیر ولایت کفار و نشانیدن کشنا
راجه را بجای دهناویو در قلعه ورنگل بامر خاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و صد زنجیر فیل
و همین پیشکش مقرر شدن از وی هر سال در سرکار و دلی افزای سلطان در مکان میرزا محمد امین و گذرانیدن پیشکش ضیافت
سی راس اسپ عربی با زین و لجام مرصع و بیست زنجیر فیل با طلا ساز و نقره و یک کمربند مرصع با جهارده قرص جواهر گوناگون حلی و یک آینه
مدور بلوری مدور که جواهر آبدار و لآلی شاهوار با طراف محیط بود و جهارده صحف طلا و نیمه مرصع و دو بیست لنگی غوری خوشقماش
و دو بیست شال کشمیری نفیس با یک وجنس زربفت قماش خوشقماشی و سی عدد مسند تکیه گرانمایه طول و عرض
و طبقهای زرین پر از جواهر الماس و یاقوت و زمرد و شمامه‌های عنبر مکلل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای
بری و بحری و اطعمه گوناگون و اشربه و فواکهات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه انعام بارباب
طرب و نقشخوانان وغیره و سرفراز شدن مشارالیه از جاودرزی خاص که بر کتف خاقان بود و با خلاع فاخره
و دیگر پنج راس اسپ عربی با زین و لجام مرصع و پنج زنجیر فیل با ساز طلا و نقره و نامزد شدن میرزو نایکواری
بجهت شر و شور برتاب و دفع راجه و شکست و رفتن میر جمله مذکور به تنبیه او و در سنه یکهزار و ده هجری همه از تاریخ
قطب شاهی وغیره واضح خاطر ارباب ادراک میگردد و باندیشه طول کلام اجمالا اختصار بعمل آمد و چنان معمول
دربار بود که جمیع امرا و خوانین که برای مجرا حاضر میگشتند هر اسباب سفر از خیمه و خرگاه همراه خود آورده در جلوخانه

شاهی

توامان باشد نافذ و مرفوع القلم فرموده عالمی را نجات داد و بعد از خبر رحلت سلطان مرحوم مغفور
محمد قلی قطبشاه بدرگاه بسیط اعلیحضرت سلیمان حرمت سکندر حشمت زبده و خلاصه دودمان نبوت
ابوالفتح شاه عباس رسید بنابر فرط محبتی که بدودمان قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیگ قبچاقی
را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تهنیت با تحف و هدایای لایقه روانه نمود
و او سوار مرکب جهاز گشته در عرصه چند وارد بندر دابل گردید از رسیدن خبر ورودش سیادت پناه
میرزین العابدین مازندرانی را که بوفور فضل و خرد متصف بود با تشریفات خسروانه و مدد خرج لایقه
برای آوردنش به بندر مذکور فرستاد و تا رسیدن درگاه در هر منزل و مقام مراسم ضیافتها بتقدیم
رسانید چون بسرحد ولایت ممالک محروسه رسید عمدة الخواقین امینا قلی خان را مجدداً با جمعی از مقربان
باستقبال متوجه ساخت و در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از حیز شرح و بیان کشیده حسین بیگ
و رفقائیش را مالامال الطاف مفتخر و مباهی گردانید چون نزدیک بدار السلطنه رسید در کالا چبوتره
بتاریخ دهم رجب المرجب سنه یکهزار و بست هجری ایالت پناه از بساط بوسی سرفراز گردیده از جانب
اعلیحضرت اشرف السلاطین اظهار محبت و مؤالفت بیش از حد و نهایت نموده مکتوب صداقت اسلوب
که در ذیل این داستان بجنس نقل آن بارقام می آید با تاج مرصع و کمربند و شمشیر و کمر خنجر مکلل بجواهر آبدار
و پنجاه سر اسپ بادپیمای تیک تگ همه قابل سواری شاهان با زین و لجام مرصع و عنانهای زرکش
و سیصد توپ زربفت سیاه کار خواجه عنایت نقشبند و دیگر هدایا از نظر انور گذرانید و بخلاع فاخره و
الطاف خسروانه اختصاص یافت و شش نفر از غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بود نیز بتشریفات
و انعام سرفراز گشته منزلی عالی و وسیع بجهت نزول بمشار الیهم مقرر گردید و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه
را توقف واقع شد هر سال موازی بیست هزار هون خارج از تشریفات و اسپ و فیل و غیره بمومی الیه
عاید گشت در اواسط ذوالقعده سنه یکهزار و بست و پنج هجری فضیلت و ایالت پناه شیخ محمد خاتون را

ابواب بهجت و سرور بر روی خلایق مفتوح گردانید و در حینیکه مزاج سلطان از منهج اعتدال بیرون گشت
در باب جانشینی و ولیعهدی سلطان محمد مذکور بمیر صاحب موصوف شرایط تهدید و تاکید بجا آورده و دقیقه
فرو نگذاشت بر طبق آن میر محمد مومن پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بر تخت جهانبانی و سریر خاقانی نشانیده
از تمامی امرا و خوانین و سپاه و غیره بیعت گرفته در سر انجام تدفین و تجهیزش معروف گردید و این واقعات
یعنی رحلت و جلوس و دفن در یک روز در روز شنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری بوقوع آمد القصه
چون سلطان محمد قطب شاه بر تخت نشست امرا و خوانین و اعیان دولت را بنوازش شاهانه و عنایات
خسروانه مرهون منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از دقایق الطاف و کرم نامرعی
نگذاشت و ملازمان درگاه را باضافه مشاهره قدیم خوشدل و راضی و شاکر گردانید بر گاه خبر جلوس او
بسمع خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادلشاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سو مرتضی نظام
شاه میر ابو الفتح بجهت ادای رسم تعزیت و تهنیت با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد
الطاف و عنایات خلاع فاخره و اسپ و فیل و نقود گشته جوابات اتحاد آمود حاصل کرده بخوشحالی و
شادکامی رخصت انصراف یافتند و در ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین جمله
را رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزار هون برای خرچ راه مرحمت نمود و
در سنه مذکور در ماه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بجهت رفع شر راجه آلات
دهتر روانه اطراف فرمود و او کمند تسخیر در گردن همه انداخته در حلقه اطاعت در آورده منظور نظر سلطانی
گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی مشتمل چهار
طبقه برای ادای رسم عدل و داد بنیاد نهاد تا هر کس که استغاثه و فریادی و دادخواهی از در در آید
بی وساطت احدی عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و بمقصد خویش کامیاب گردد و دو ماه پر آب
راوی که درین دو وقتخانه از جمیع خاصه خیل هر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار هون که سی هزار

از دل و جان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و داغ عزا را یاد از حیات دو روزه مستعار نموده اند انسب آنست که آن بادشاه عالیجاه در صدور شاین قضیه را بر مهوی گوهر شب تاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک جسته بدین عطیهٔ عظمی شاکر و مسرور باشند بحمد الله والمنه بعون عنایات الهی سریر بادشاهی آن خانوادهٔ علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسلهٔ فرخنده فرخنگی جاوید رجای واثق است که تا عم غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده باشند بقای عمر السلطنت و شوکت و دستگاه بوده از عمر و دولت تمتع بر خورداری یابند چون حسن اعتقاد ایشان بخاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان اظهر من الشمس و مصادقت فیما بین از قدیم الایام سمت ظهور دارد لازم شد که از مخلصان حریم عزت از جهت پرسش حال تعزیت و مبارکبادی سلطنت و دادخواهی آن اعلیحضرت فرستاده شود لهذا از رفعت پناه مقرب الحضرة العلیه عالیجاه حسین بیگ قیچاقی را که از خدمتگاران بساط قرب و منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال شوق مصحوب او ارسال نمودیم الحمد لله والمنه مجاری حالات اینجا بیمن عاطفت ربانی بر حسب دلخواه احبا بخیر و خوبی گذرانست و درین اوقات فیما بین نواب همایون ما و اعلیحضرت بادشاه ذیجاه فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش مصالحه واقع شده و ما نیز جهت ترفه احوال خلایق و عباد الله رضا بآن داده ایم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمده و شد نموده اند و از هیچ طرف امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست و ظیفه آنکه آن سلطنت و معدلت دستگاه بیشتر که شیوهٔ فرخنده اتحاد و حسن موافقت زود او مرعی و سلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر انور همایون آنست که همیشه از احوال ایشان خبردار باشیم و ایلچیان که مبعوث میدارند زودتر روانه می نمایند باعث این میشود که از این طرف نیز دیر روانه شوند بعد ازین برخلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زود تر روانه گردانند

که عمدهٔ مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تحف و هدایای فراوان و مرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی و اقمشه که مدتها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفور بظهور رسانیده بودند
برفاقت موی الیه مقرر نموده و چهارده هزار هون برای خرج راه بجنس بیگ مرحمت فرموده از راه
برهان پور روانه جانب ایران نمود

نقل مکتوب

اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت
دستگاه ابهت و جلالت انتباه ممهد و مبانی الدولة والاقبال مشید ارکان النصفة والاجلال
جالس سریر سلطنت و کامگاری شایستهٔ مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایات الملک الاله
نظام السلطنة والایالة والشوکة والعظمة والابهة والنصفة والاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطوفت محبت انجام و دعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ و ارسال داشته همگی توجه خاطر
مهرگزین و تعلق ضمیر منیر مودت آئین همایون ما بانتظام اسباب سلطنت و دستگاهی و اعتدال لوای
نصفت بلندنامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال و درستی مدارج عز و اجلال متعلق و معطوف است و
مطالب و مآرب دو جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد هذا انهای رای صداقت آرای میگرداند
در حینیکه خبر ملالت اثر واقعه هایله مرحمت پناه عم غفران دستگاه آن عالیجاه سلطنت و اقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشئهٔ فانیهٔ غدار دنی اعتبار جدائی اختیار نموده بارگاه بقا پیوستند مقتضای عطوفت
و اشفاق جبلی و علاقه اتحاد و یکدلی که فیما بین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینه ضمیر منیر محبت
تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و والای آن
جالس سریر سروری و جهانداری بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آئینه خاطر زدود وجود دنیای
فانی ناپایدار محل حوادث و تکاره و بحکم قاطع کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بقای نوع انسانی از
مقوله ممتنعات و راه عدم پیمای قرار یافته کافهٔ مخلوقات است نفوس قدسیه انبیای عظام
و اولیای کرام که محرمان اسرار غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بمدلول کریمه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

یکی تقسیم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا نشده است مگر روزی نماز صبح و رکعت
دوم طلوع آفتاب گشت دیگری با علما مذکور کردم نماز صبح را اگرچه بر وقت ادا کردم لکن برای رفع شبه
اعاده هم نمودم که وقت قریب تر بطلوع آفتاب رسیده بود و دیگر هیچ نماز از من هرگز قضا نشده پس سلطان
محمد خود بر خاست و قسم بغلاظ و شداد یاد کرده فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانه که خانه
آورا بنا می کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا نشده است
سیوم اینکه نماز تهجد من هرگز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود برداشته در پایه مسجد انداخته هر دو
شخص مذکور هم سنگها برداشته شریک سلطان گشتند هر دو را و سید میرزا احمد را وداع رخصت انصراف فرمود
سبحان الله وبحمده زمانیکه پادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان
آن عهد چگونه خواهند بود و درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود
هزار کس برای جر نفع حاضر میشوند و بقسمهای مغلظ خود را امیر اشید و خواهان انعام و اکرام باشند
نه خوف خدا اجل جلاله و نه اندیشه از رسول مدنی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه توقیت
از [illegible] الحقوق آداب خلیفه که خداوند مجازیست بلکه باهم احتراز کنند که مبادا بجهة فریب عاقلانه مزوراند
کار خود کرده ایم و فائده برداشتیم چه نماز و کدام تقوی و طهارت ورد بیغولا اوقات شبانه روزی ما در مکر و
فریب بگذرد معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین معاونها نصیب حیان بد پادشاهان العصر بوده باشند
بناهای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قایم است و لیکن تا مدت خواهد بود والحمد لله والمنة
که از افضال ایزدی سلطان العصر اعنی حضور پر نور بندگان عالی پادشاه ما را ادام الله اقباله و لقاه
شانه از یکی هزار و دوازده ملکی ابیا این حمید و شمار الصفات هم صوری و معنوی موصوف گردانیده است
که شب و روز در خلایق پروری اش میگذرد با این همه الطاف قلوب اهد طینتان شکر گذار خداوند
حقیقی و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گر شده ما را در حالات پراگنده انداخته است الله تقدس

بجهت آنکه مردم ملا و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد نتوانند کرد و پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
خبردار نبوده‌اند سعی این عساکر منصوره در فتح و تسخیر ولایت پیچگران مامور فرموده‌ایم و بتوفیقات آسمانی
باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد بآسانی میسر است بعضی از حکایات حرم غفران پناه آن عالیجاه
زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر گفته بودند که بعرض اشرف رسانند شادان و مسرور خواهند گشت بعد الیوم هرگونه
مطلبی که منظور و مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شایبه تکلف و غایله حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
توجه بحصول آن موصول گردد چون غرض تجدید مراسم الفت بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت و اقبال
باقی باد در سال هزار و بیست و سه هجری از عنایات ایزدی بعد آرزوی بسیار فرزند جگر بندی که اشرف خاندان
قطب‌شاهی بوده روز دوشنبه بیست و ششم شهر شوال المکرم سنه مذکور از نهانخانه عدم قدم بوجود نهاد و خاقان
زمان او را سلطان محمد عبد الله میرزا نام کرده انواع مسرت و سرور و عطوفت بوقوع آورده و خلایق را لا مال
احسان کرده اینها منجمان عصر عرض داشتند که این مولود را باید که بعد انقضای دوازده سال بدیدار پدر
مشرف شوند لهذا امیر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود سپردند و در سنه هزار و بیست
و پنج هجری فرزند دیگر هم متولد گشت چنانچه فیما بین هر دو مولود تفاوت دو سال بوده جناب سیادت و نقابت
دستگاه مرتضی ممالک اسلام میر محمد مومن تعمیه قطعه تاریخ انوار که از این ابیات از آنست قطعه میان هر دو
چو آمد تفاوت دو سال ٭ چو خواهی ازین تاریخ شان شوی رهبر ٭ حساب سال یکی از نکاحش جانها جوئی
ز کاهش بجانها حساب آن دیگر ٭ حسین میانکه جاه جب یده بخت زاده تاریخ یافته گویند چون سلطان محمد
قطب‌شاه در سنه هزار و بیست و سه هجری اراده نمود که مسجد عالی در بلده حیدرآباد متصل چارمینار بنا کند که در
تمام ممالک دکن بی نظیر بوده باشد هرگاه پایه مسجد که بمسجد مکه مشهور است تیار گردید حکم کرد هر کس که نماز پنجگانه
او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا نشده باشد باید که سنگ اول تهداب تبرکاً از دست خود در پایه اش
اندازد هر چند سعی بلیغ نمودند هیچکس بهم نرسید مگر دو شخص صادق القول راست کردار از میر نجات بحضور آمدند

یکی

قطب شاهیه نداشت چه جرئی را کار فرموده هم چنین مسجد عالی شان را که در تمام اقلیم هند نظیر و شبیه خود
ندارد بی زیب و زینت ظاهری نموده نام خود را مشهور آفاق نه رواق گردانید او تعالی شانه الانسان
را از ننگ چشمی نگاه دارد که بد واقعه ایست مخصوص شاهان را حاجی محرر اوراق در سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و یک هجری در شب غره ذیقعده چون بر قبر حضرت خلد مکان بفاتحه مشرف گشت عرض کرد که جناب
بی سبب و بی جهت مسافت بعیده طی فرموده و مملکت حاصل شده که او در چون دکن متصرف اولیای
دولت خود در آورده برای کار خیر تیاری مسجد و شان شوکت خانه متبرکه جناب الهی یک لک روپیه
را برلغ فرمودند چه قباحت بود و کدام نقصان مال خاصه سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بانی صورت
نقص مشهور گشت افسوس هزار افسوس حیف هزار حیف سعی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظهور کرد و
همه برباد رفت هرگاه حال جناب چنین باشد بحال پس ماندگان جناب چه رسد هیچ از جواب باصواب
سرفراز نفرمودند سبحان الله جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احفاد خویش بنیاد
سالهای سلطنت سلاطینان دکن را برباد دادند درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشتم هجریست
والا ابوالظفر بهادر شاه بادشاه غازی بر تخت طاوس شاهجهان آباد سریر آرای جارند فقط در حریم بلده
مذکور حکم ایشان جاری نیست تا به دیگر بلاد و امصار و اماکن چه رسد دنیا جای گذشتنی و گذاشتنی است
الحکم لله والملک لله برحق است در راسته قلعه محمد نگر متصل سمت غربی کاروان مسجد خرد که در نقشه
و ترکیب و تیاری برج وغیره عجیب نه غریب است و آن را دمڑی مسجد میگویند اصلش اینکه موسی خان نام
امیری بود قطب شاهیه که بعنوان داروغگی بر تیاری مکه مسجد مامور بوده و او را فی روپیه دمڑی بطور تحریر
مقرر کرده بیدادند بود چون رقم تحریر جمع نمود در آن میان تیاری مسجد مذکور ساخت تا حال نام
او و مسجد هم قایم است از خوبی قسمت و نیت توان گفت اِنَّمَا الاَعمَالُ بِالنِّیَّاتِ فی الواقعی ست النعم
چون همه اسباب مسجد باختتام رسید تاریخ ختم تیاری اش یعنی تیاری مکه مسجد سنه یکهزار و یکصد و چهار تحریر بر پارچه سفید

وتعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قیام جهان بر سر ما بسیار بسیار بسلامت داراد آمین آمین الغرض چون سلطان
محمد بنای مسجد نمود چهار هزار کمانی و دو هزار معمار و دو هزار سنگ تراش چالاک دست متعین داروغه
اش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و رنگیا چودهری که هنرمند خان خطابش بوده گردیده و اینها
بر صرف تیاریش بودند و سنگ از کوهچه که متصل موضع نگین پیار چهار گروه از بلده حیدر آباد سمت
جنوب بود گرفتند چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهاده بتحقیق
کعبه اگویند زاده الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبد الله خلف خاقان مذکور
تیاری مسجد جاری بود و در عهد سلطان ابو الحسن تانا شاه داماد سلطان عبد الله چون در سنه یکهزار
و نود و هشت هجری اورنگ زیب بادشاه خلد مکان متصرف دولت خانه قطب شاهیه گردید خاک ریز
وغیره از اندرون دروازهای مسجد برآورده کار آنکه سه باره کشانیده در خانه و محلی که گشاده بود دیوار
کشیده خانه کوچک متصل منبر ساخته صحن و حوض و دیوار اطراف و دروازه ها و برج کلان هر دو بازو و سراگچ
ساده پیشانی و گنبد هر دو بازو کنانیده کلسها که طرح طلا نصب کنانیده و بکار مسجد معمور گردانید چنانچه طول مسجد هفتاد و دو ذرع و عرض
چهل و سه ذرع و ارتفاع از زمین تا بسقف بیست و یک ذرع و داخل ساده پیشانی و گنبد هر دو جانب تا پانزده
ذرع و کلس طلا کار نیز در عهد سعادت مهد او داروغه عمارت مسجد مذکور عرضی بجناب خلد مکان گذرانید
که تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ هشت لک روپیه بصرف رسیده است و هنوز بعضی کارهای ضروری
باقیست اگر خداوند نعمت یک لک روپیه دیگر مرحمت فرمایند نصب کردن طاقها و دروازهای هر دو بازو و عقب
مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه عرضی که استادان کار بالاتفاق
قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شکر خلد پادشاه دین پناه بر صفحه
روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بران بدستخط خود رقم فرمودند بیت کار دنیا کسی تمام
نکرد هر چه گیرید مختصر گیرید معاذ الله برای زر قلیل که هیچ مالیت در پیش نظر پادشاهان

قطب شاهیه

ازسر نو کنانیده بسبب خوشی آب و هوای آنجا در اندرون قلعه گنبد چاه وسیع عمیق و باغ دلچسپ
کلان پر از همه اشجار میوه و انهار با حداث در آورده که باهتمام میر غلام حسین خان منصبدار برادر نسبتی
عاصی محرر اوراق هر روز وارستگی تازه میشود در تاریخ قطب شاهی مرقوم است که چون مزاج سلطان محمد از
منهج اعتدال بدرجه کمال برآمد عبد الله میرزا که مشهور بسلطان عبد الله است و در آن ایام
دوازده ساله بود فرمود که شما روبروی ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت ما از
جناب قدس الهی که شافی مطلق است استدعا نمایند که دعای شما بدرجه اجابت خواهد رسید حسب الحکم
شهزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش بکمال خضوع و خشوع بدیر استدعا نمود
و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام نهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه احدیت
عاجزانه التماس کرده است انشاء الله تعالی عنقریب صحت عاجله نصیب حضور میشود سلطان محمد خوب
بر روی پسر بدیر ملاحظه نموده از عیافه اش دریافته فرمود که ای فرزند شما برای استحکام و قیام سلطنت
خویش بکمال خضوع و خشوع دعاهای بسیار کرده آید و آن در جناب اقدس ایزدی مقرون باجابت
شده حالا طمع از زندگانی ما نیست و ندارند که در تقدیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد
خوب گردید که از جا ضروریات بود خاطر ما نیز جمع گشت و فی الواقع چنین بود پس فرمود الحال شما
متوجه بندوبست امورات سلطنت خود باشید که وقت وداع قریب تر رسیده است سبحان الله
جانشان بعقل کامل عاقلان کم از کرامت بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیمار سخت شد حکمای
یونان و مصر جمع شدند بقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد نضج و مسهل صحت کامله خواهد شد و
معروضه مصریان اینکه در عرصه سه روز باستعمال مانزه هات محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقبول
یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را قبول کرده که
ما را صبر پانزده روز نیست که فرزند جگربند من در حالت بیقراری و تلملل افتاده و من صبر را کار فرموده

سنگ مرمر مرقوم کرده بالای پیشانی دروازهٔ کلان نصب نموده اند معهذا انجمله باغ محمد شاهی و خیابان
در سنه یکهزار و بست و چهار هجری که بجز مخرج الملهم کهنا متصل دولتخانهٔ شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه
باحداث در آمده بود درین زمان اثری ازان و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نیست آورده
اند که چون سلطان محمد وسعت قلعه محمد نگر و بلده حیدرآباد موافق گنجایش کارخانجات شاهی و
بود و باش امرا و خوانین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالش تکلیف تنگی مکان
از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسید خواست و گفت که قلعه دیگر محاذی قلعه محمد نگر گولکنده
جانب شرق تیار نمایند که بلده حیدرآباد در میان هر دو قلعه باشد و مکین و مهین بفراغت عمارات
سازند و اوقات خود بسر برند لهذا قلعهٔ دیگر بنا نهاده موسوم بسلطان نگر ساخت اول مسجد عالی
در وسط قلعه تیار کنانید و عیدگاه او باحداث در آورده در تیاری دیوارها و دروازه‌ها و عمارتهای
شاهی اهتمام فرمودند درین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بجا گشته رو بانحطاط آورد
تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبدالله فرزند جگربندش بر گاه قایم مقام او گشت
بنای قلعه مذکور را مبارک ندانسته بهمون حالت واگذاشت ذالک چون بخرج بنای قلعه نو انچه
در آنمیان از دیوارها وغیره تیار شده بود در آمد و درین ایام مشهور بقلعه کهنه است و عیدگاه کهنه نیز که
جانب شرق بلده مشهور آفاق است عیدگاه همون قلعه نو است که بسلطان نگر موسوم گشته بود چون
اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار دولتمدار بنای قلعه سرور نگر بنام سرور افزا بیگم منکوحه خویش
نمود برای تیاری انجام سنگهای تیار از دیوارهای قلعهٔ کهنه مذکور حسب الحکم حضرت غفران مآب
بکار آورد قلعه سرور نگر اگرچه قلعه کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقش عجیب دارد و نهایت
خوش آب و هوا و فضا چنانچه حضرت بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور جناب بادشاه ناظر الدوله
آصفجاه ادام الله اقباله در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری آبادی قلعه سرور نگر

بیرون می آوردند و انعامها میبافتند هرچند کوشش کردند که براهنمائی عقل خویش بیرون آیند هرگز
میسر نشد گردید آنا مکانی که روبروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر نواب
مغفرت مآب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود باحداث در آوردند و باقی عمارات عالی
شکسته و ریخته شده که از چوبینه اش و سنگهای آن عمارات دیگر باحداث در آمدند الا از اصل عمارت
گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش همه فواره ها بودند و شواره و پایه ذات عمارت دیگر هیچ باقی
نیست و برای تیاری گوشه محل سه لک و چهل هزار روپیه بخرچ در آمده بود و بجهت تعمیر و تزئین باغ
و عمارات باغ لنگم پلی سه لک روپیه بصرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را
بسخن آشنا نمیکرد و در پیغولا تکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدرآباد است که صاحب سجاده و فقرای
ایشان در آن تکیه میباشند حضور پرنور دام اقباله از نوبت و پیر هم سرفراز فرموده اند و دیوار
قلعه که مشهور و معروف است همراه فقیران بسیر و تماشا رفته از بالای دیوار مذکور عجایبات آنجا
دیده خواستند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر که ریسمانها نهاده در کمر ایشان بسته بودند طرف
خود بزور کشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نیاورده خاموشی را شعار خود ساختند چون حسب الحکم
سلطان عبد الله قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنگم پلی آورده هجوم طوایف رقاص و تراکم اشجار
و جوشش انهار و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار و پرند بنظر ایشان در آوردند آنوقت
فقیر مذکور بمعتقد فرمود که آن اصل است و این همه نقل اوست هرچند پرسیده شده بسیار پرسیدند دیگر
حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبد الله را دو فیل خاصه سواریش بودند که از همه فیلان
مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد بر همین یکی از این هر دو فیل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را
صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کوچه صورت مورت در حیدرآباد متصل مسجد
کلان پل قدیم مشهور تر است آورده اند که بتاریخ بست و نهم ماه ذی الحجه دفعتاً سلطان عبد الله

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود در روز سوم که مائده ها دادند از حدت آن در سینه یکهزار و چهل و یک هجری برای سیر بهشت برین روح پر فتوح آن بادشاه دین داخل فردوس با آئین همین گردید چادر نور رود اکه هیچ چشمی ندیده و گوشی نشنیده علما و فضلای عصر و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش را برداشته در لنگر فیض مدفون کردند إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ گنبد عالیشانش هنوز قایم است مدت سلطنتش بست سال و کسری مدت حیاتش چهل و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبدالله قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبدالله قطب شاه بعد از رحلت پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت موروثی نشست امرا و خوانین و وزرا همه باتفاق دست اطاعت به بیعت داده نذر تهنیت جلوس گذرانیده جشنها نمودند و او بپرداخت سپاه و رعیت و امرا و وزرا و ارکان دولت متوجه شده همه را فراخور حال سرفراز گردانید و تعمیر عمارات پرداخت چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی حوضش ظاهر است هرگاه حوض اینقدر وسیع و بزرگ باشد اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگ تر خواهد بود مردمانیکه بچشم خود برای دیده و سیر او را نمایان کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیات خان که از نود سال عمرش تجاوز کرده بود زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسمع عاصی مؤلف این تاریخ **گلزار آصفیه** متواتر رسید که ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوانان زبردست قوی بازو بلند قامت تیموری کمان خدنگی اگر در دست گرفته میخواست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد هرگز تا بسقفش نمیرسید پس تا بدیگر بلندیش چه رسد همچنان گویند یکهزار حجره در آن میان بودند که مردم تماشائی اندرونش رفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون رهنمائی سکان عمارت که همیشه در آن مکان میبودند و گمذاران تنها بر همین کار بود که مردم را از راهها می بردند و تماشا کنانیده

رسیده بایستاد و از فیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت مادر سلطان حکم کرد که سلطان تا من ادای
نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بجا نیارم داخل محل نشوند هرگز هرگز پس زرگران تمامی بلده و قلعه
طلبیده زنجیر بل من پخته اشرفی از طلای احمر تیار کنانیده در کمر سلطان بسته با شربت جمیل من
پخته قند سفید با گلاب پا برهنه بالای فرش مخمل از قلعه مذکوره تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
لنگر طلای را و شربت را تقسیم بیت کرده بودند تقسیم کنانید چون این نذر باین طور بظهور آمد مردمان
آن وقت برای مرادهای خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از گلها بقدر مقدور برای خودها در کمر اطفال
بسته هر سال می آوردند چنانچه تا الآن همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان ما بیشتر زاید
است که تکلفها و طمطراق با جلوس شاهی لنگرها می آرند و نذرها بگذرانند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک
عظیم حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه درین علم مبارک که سیف دو رخی بجای زبان علم
نصب کرده است سیف دو رخی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام است که علی آقا
نام غلامی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی استاد
مهری بادشاهان قطبشاهیه که بجا آوردن و از همین تقدم شناخت گردیده حضرت اعتقاد در قلوب خلایق
از همه قوم که سجود درگاه معلای آن امام ذوی الاحترام اند که از سلخ ذی الحجه تا دهم محرم که بلکه تا چهلم
بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله رجوع کامل بآن درگاه معلاست که شاید خوارج هم اگر باسباب ظاهر
معتقد نشوند اما در دلهای خود قابل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدرآباد
و مخافت این شهر هم از برکات همین تبرکات مصئون و محفوظ و مامون اند از همه بلیات القصه چون خبر
ورود این تبرک بسلطان محمد قلی قطبشاه رسید بهزار جان تصدق شده استقبال نموده در بلده حیدرآباد
آورده مکانی که حالا موجود است برای استاده نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بخواهش شاهی
بیکاران شاهانه خوشنود و راضی ساخته مقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال در همین مکان

سوار چون خوبصورت نام فیل با ساز و سرانجام و پاکهر وغیره طلائی سوار شده اراده قلعه محمد نگر گولکنده
نمود فیل مذکور همینکه آب دریای موسی وجوش طلاطم او دید بی اختیار مست و بهوت گشته فیلبان را
کشیده زیر انداخت و سر بصحرا آورد هرچند بادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد هیچ تدبیر
موافقت نکرد ناچار چند شب و روز فیل بر جا که خواست میرفت و می ایستاد بقول شاعر بیت
رشته در گردنم افگنده دوست ٭ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ٭ الغرض این نقل عجیب و غریب است
که عقل باور آن راهی نیست و فی الواقع چنین بوده که بارقام آمده حیات بخشی بیگم صاحبه مادر سلطان
عبد الله زوجه سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاه که رابعة الدورانی وقت خود
بوده و بصفات بسیار مشهور بحیات ماں صاحبه اند از فرط محبت پسر خویش آب و طعام بر خود حرام کرده
کوسها اطراف بلده حیدر آباد و بهر بر و درخت توشه های طعام و کوزه های آب آویخته تا زیر بر درخت که
فیل مست باشند سلطان از آب و طعام محروم نماند تا سلخ ماه ذی الحجه یعنی تا بنظر آمدن هلال محرم همین
حادثه کبری جاری حال خلق الله بود که در مهلکه هلاکت گرفتار بودند چون بوقت غروب حیات ماں صاحبه
موصوفه هلال ماه عزای محرم را بچشم گریان و دل بریان معاینه نمود بجناب حضرت ابا عبد الله الحسین جگر بند
جناب فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیه و علیها عرض کرد که یا امام شهید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر
بصحت و سلامتی و خیر و خوبی آمده از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولتخانه شاهی لنگر طلا
بوزن چهل من پخته بطرز قسمیکه در پای فیل مست لنگری بندند و گر سلطان عبد الله غلام شما بسته
پیاده از قلعه محمد نگر گولکنده تا مکان سیمین علم اندرون بلده آورده بفقرا و مساکین سادات و علما
و فضلا وغیره ارباب احتیاج تقسیم خواهم کرد سبحان الله بتحقیق تر رسید که بمجرد نیت کردن حیات ماں صاحبه
موصوفه دفعتاً همون آن و زمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود بر آمده در اختیار سلطان در آمد و
آنجیکه سلطان حکم کرد برخلاف اول باطاعت بجا آورد تا آنکه سلطان روانه قلعه گردیده بدولت

در ازدواج خویش در آورده هر کار را مگیر برای اخراجات بزرگ تقبول دختر مذکوره داده بودند و او شهزاده
مذکوره در همین چند سال از دار فنا بدار بقا خرامیدند که چندان مشهور و معروف نشدند و دختر دویم را یکی
سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شهزاده ها نزد خویش
داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بکمال عیش و سرور گذرانیدن اوقات
خویش میکردند در آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردیده مشهور
گشت سلطان خبر ورودش یافته مقدم او را مغتنم دانسته باعزاز و اکرام تمام فرود آورده در بارگاه سلطانی
از سید محمد داماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
است الغرض سید محمد داماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالیخاندان است لهذا سلطان عبد الله
دختر خرد را مقرر نمود که با وی دهد و تمامی اعیان و اعزه مطابق مرضی سلطان راضی گشتند روزی سید
مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبد الله قطب شاه حاضر بود سلطان متوجه حالش
شده پرسید که حال داماد ما سید محمد در ولایت شما چگونه دیده اید و حسب و نسب ایشان بچه طور است بی تحاشی
تکلف عرض نماید سید احمد بلا تامل از بدبینی عرض کرد که خاندان ایشان هر چند بزرگ فخر است و حسب و نسب ایشان
بسیار صحیح و کریم الطرفین لهذا ما معتقد سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان بهنگام غربت اکثر بخانها آمده
درس کتب داده فائده بر داشته اند سلطان عبد الله سخنش را شنیده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او از این
اظهار ملال نیامد اما چون این خبر بسمع سید محمد داماد رسید داغ بدل گرفته از غیض و طیش و غم و غضب لب
اظهار بربست و تا هنگامیکه رسم شروع شادی که مقدمه باشد عمل آمد سید محمد زوجه خود دختر کلان سلطان را گفت
که امیر بحال تباه از ولایت ایران امید وار وارد این دیار گردیده التجای فراوان مینگرد نظر بر تباهی
و عاجزی او بجمیع امور ذهن نشین خاطر پادشاه نموده بدامادی تقرر ساختم و او بر خلاف ممنونی حسن
ذکر بزرگان مرا بالعکس برای اعلو مراتب و مدارج خویش اظهار آورده سلطان را لازم است که این ذکر را

در عشرهٔ محرم علم مبارک را استاده نموده باشند چنانچه مسجد کلان و چاه و حوض که بنام علی آقای مذکور
بر سر راسته کلان متصل علم مسطور تا حال قایم و مشهور است اول بمکان غرب رویه بود و الا باب یک غرب
علی آقا در عهد خود این مکان شرق رویه را که تا درین زمان سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری
موجود و بکمال استحکام مسجود خلقت است تعمیر نمود چنانچه تاریخ بنای مکان سنه یکهزار و یکصد و پنجاه
و یک هجری در پهلوی دالان بر سر حجره مرقوم است و خود هم در پهلوی دیگر در حجره مظلوم المقتل در آمده
مدفون گشت و هر سال قریب دو هزار روپیه نقد و طلا و نقره و مرادی علیحده نذر جمع میشود و آنچه بالا
بالا دست بدست میرود محسوب نیست حق غریبان است بعد ایام معظم بر چهار حصه دار فیمابین تقسیم کرده میگیرند
و درین ایام بر یکسال برای هر حصه دار از سرکار مقرر شده که باهم جنگ و جدل نکنند چرا که آمدنی عشره محرم
اگرچه جمیع شده تقسیم میباید آمدنی تمام سال که بر سر پنجشنبه می آید بدست هر کس که می افتد میگیرد و دیگر را
خبر نمیکنند و باهم قصه ها و قضایای بعید منتج میشد لهذا از سرکار تقسیم سال بسال مقرر یافت حالا فی زمانه
خطیب عیدگاه بلده حیدرآباد هم از حصه داران آنجاست معهذا از سرکار دولتمدار آصفیه جاگیر چهار
هزار روپیه برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر از فرط اعتقاد خود
نوبت و نگاریان مقرر کرده اخراجات آن بذات خویش میدهند درین زمان و در میمنت عهد بندگان
عالی مدظله العالی حضور پرنور نذر و نیاز خلق الله را چه در علم مبارک مذکور و چه در علم النعل صاحب
و چه در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده روبروی دروازه دبیرپوره و چه در عاشور خانه بادشاهی
و دیگر عاشورخانها و امام باره وغیره که خلایق لنگرها می آرند و نذر و نیاز بامیگذرانند حدی و نهایتی
نیست مختصراً در ذکر احوال عشره محرم الحرام باتمام خواهد آمد انشاء الله تعالی گویند و بقلم آورده اند
که سلطان عبد الله قطب شاه را سوای سه دختر فرزندی که سزاوار تخت و تاج باشد بوجود نیامده چنانچه
دختر کلان بشهزاده محمد شاه خلف کلان عالمگیر بادشاه بوقت ورود شهزاده مذکور ببلده حیدرآباد

بدست ابوالحسن درست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس روز برآمده خود آنحضرت
ابوالحسن را نیز بود خود امیدوار نشانیدند که ببین از پردهٔ غیب چه در جلوهٔ ظهور می آید القصه چون سلطان
عبدالله قطب شاه حکم تیاری شادی فرموده و رسم ساچق و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجهٔ شه
سه و ستو سلطان و نزدیکان همراه خنجرهای بران بدست ما گرفته منتظر آوازهای شلک توپهای قلعه بابت
خوشنودی ادای رسم نکاح سید مذکور نشسته باخفیه که بمجرد شنیدن آوازهای توپها خود ها را جوهر کنند
چون این خبر بمادر دختر سلطان بیگم رسید او نیز با ستو سلطان و نزدیکان خود همه خنجرها بدست گرفته نشسته که
هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در رسد بلا مضایقه خود ها را جوهر کنیم تا بی المحال سلطان دختر خرد
و داماد خرد را اگر خوشنود نماید دختر خرد که عروس بوده از خفیه مطلع شده گفت که مادر و همشیرهٔ من
خواهند که خود را هلاک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطف دارد او هم خنجر بدست منتظر آواز
آواز نشست اخبار یابان محل چون خبر بمحل السلطان رسانیدند نهایت مضطرب و متحیر گشته با وزرا و امرا
مصلحت نمود همه عرض کردند که سید احمد را بجز ازالت خونریزی داماد کردن و خون تمامی محلات ریختن و
باعث ناراضامندی دختر کدام فائده درین نسبت مترتب خواهد بود داماد دیگر بهم رسید سلطان فرمود که
درینوقت ضرور مردیکه لایق اینجا باشد از کجا حاضر آرم مجموع امرا و وزرا یکدل شده عرض کردند که ابوالحسن
در قرابت قریبه سرکار است و بصفات لایق و موصوف از هیچکس بسبقت مناسب این است که شاه
ایشان را سرفراز فرمایند از آنجا که توجه باطنی حضرت شاه راجو عجب در دل سلطان اثر کرده بود سلطان
نیز سخنها را بگوش برآورده قبول فرموده فرمود که جلد او را حاضر سازند پالکی خاصهٔ خود در جناب آنحضرت
فرستاده و تمامی امرا و ارکان دولت همراهش شده از آنحضرت رخصت کنانیده بقلعه بردند و غسل کتخدائی
بعمل آورده پوشاک فاخرهٔ عروسی با جواهر اعلا پوشانیده سهرا و سید زرتار بالای سرش بسته شریعت
پناه و علما و فضلا حمد فرموده صیغهٔ عقد خواندند چون رسم عقد منعقد گشت امرا و ملوک و اعیان حضرت

بدامادی خود سرفراز نفرمایند که ناالیق است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
من لم یشکر الناس لم یشکر الله واگر برخلاف معروضهٔ من کریم حرمت ریزی من در تمامی خلایق
و بانا حق کرده مشهور آفاق نموده سرفراز خواهند فرمود دیگر من روبروی هیچکس ریزی خود را نخواهم
نمود بلکه جان خویش خواهم داد شما دختر بادشاه هستید مختارید زوجه اش جواب داد که فی الواقع من
دختر سلطانم لیکن مرا و دامن شما بسته اند و حوالهٔ شما کرده پس هرچه حال شما باشد همون حال من است
بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را بی دریغ نثار شما خواهم کرد که خوشنودی
زندگانی من همراه زندگانی شماست هرگاه شما نباشید زندگی من بچه کار خواهد آمد سید محمد خوشوقت
شده گفت صلاح نیست شما این عقده را بمادر خود اطلاع نمایید تا او شان نیز آگاه باشند پس دختر سلطان
بمادر خود نیز اطلاع نمود مادرش بادشاه را اندرون محل طلبیده ازین حال مطلع و آگاه ساخت
بادشاه برهم شده گفت که سید محمد گر ناالایق و لاادری نیستند که مختار باشند اختیار بدست من است هرکس
که خواهم بدهم پس فوراً بر آمده بمردم کارخانجات فرمود که همین وقت سرانجام شادی مهیا سازند طرفه
ماجرا این که در آن وقت ابوالحسن تانی شاه که از اقربای قریبه سلطان عبدالله بود با سید وارد دامادی
سلطان در جناب مرشد خود حضرت شاه راجو حسب قبال گنبد عالی ایشان بیرون دروازه غازی بندهٔ
بلده حیدرآباد دست غرب واقع است و آنجناب نبیره و سبط اولاد امجاد جناب مخدوم دین و دنیا حضرت
سید محمد بنده نواز گیسو دراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز مشار الیه را مژده دامادی سلطان داده بودند
چون رسم ساچق دختر خود سلطان عبدالله بوقوع آمد ابوالحسن نیز بجناب ممدوح عرض حال خویش نمود
که یا مولانا امروز رسم ساچق بظهور آمد آنحضرت فرمودند که خدام خانقاه آنچه ظروف های گلی الطور سبوچه ها ئی
ساچق با نقل و بادام وغیره پر کرده بکاغذ سرخ و زرد و سبز آراسته در صحن خانقاه بگردانند و بگویند که این
ساچق ابوالحسن است که بخانه عروس دختر سلطان عبدالله میرود و نیز بر دو زنان مندی حنا از دست مبارک خود

بهادر امیر کبیر بالای راسته فتح دروازه حیدرآباد دیگری مسجد متصل کمان دروازه دولت خانه شاهی که درین زمان بشیروال مشهور است و در مسجد مذکور سید محمد عرف سیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد معتکف بتدریس و تحدیث پرداخته مشهور روزگار شده و دولت حیات منوّر متصل الحال فرزندان مرحوم مقیم القدس اند و آن رابعه عصر همواره در کار خیر و دختران نا کتخدا و پرداخت طفلان صغیر غربا و کنند انیدن چاه و تعمیر کار و النزام خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان مخبر مساعی جمیله مبذول فرمود و یکتای روزگار خویش بوده از آن ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود نیامد اما جناب حضرت تجشی بیگم صاحبه قبله که همراه جد انجناب را بالای ایشان تفوق است احوال آن مخدومه عالم در ذکر سرداری حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بتحریر خواهد آمد انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن تانی شاه داماد سلطان عبدالله قطبشاه

چون سلطان عبدالله قطب شاه سریر سلطنت فانی را گذاشته متوجه عالم باقی گردید اعیان دولت و ارکان سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود باتفاق میر مظفر که در آنوقت محمور کار وزارت بوده ابوالحسن داماد را بسریر دولت قطبشاهیه نشانیدند و در انتظامات امراء و وزرا کوشیده بمیر مظفر فرمود که فرد گوشواره خزانه عامره حاضر سازند چون بملاحظه آورده مدیران فرد و تحفظ نمود که خزینه عامره را چهار حصه نمایند حصه السویه و تقسیم کنند یکی برای رضای جناب اقدس الهی فی سبیل الله باهل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی شانه گردد و حصه دوم برای سپاه و پیشگی دهند که فارغ البال بنوکری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار دریغ ندارند و حصه سوم برای عیش و عشرت ماست و حصه چهارم برای معموری خزانه در خزانه باشد که خالی بودن خزانه بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در ممالک دکن بادشاهان همیشه جهاد و محاربه مینمایند اگر خزانه در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام پذیرفته شود و طمانیت سپاه و افواج قاهره بچه طور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بمحافظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

وارکان دولت نذر تهنیت گذرانیدند و حکم شلک مبارکباد نمودند و در آمد حسب الحکم توپچیان قلعه دفعتاً صدای
ضرب مبارکباد در دادند چون آواز شلک توپ بسمع سید احمد مسلوب العقل بدبخت رسید و این امر معلوم و هویدا
خاطر نشان گشت بغیظ و طیش تمام با رخت رنگین عروس سوار شده همه اسباب خود روانه بلده فرخنده بنیاد اورنگ آباد
شده به پیشگاه شهزاده محمد اورنگ زیب عالمگیر خود را رسانیده و یکهزار روپیه ماهوار مقرر کرده در زمره امیران
سه هزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بداماد میرجمله در آمد و ابوالحسن همواره در جناب مرشد قبله حقیقی
یکه بتحقیق خویش حاضر میشد و توجهات آنحضرت مبذول الطاف میگردید و جوید جان بخش سلطنت زندگانی
میمون تا اینکه در چند روز رسید محمد داماد کلان سلطان عبدالله بقضای الهی رحلت نمود از وارثان دولت
سلطانی سوای ابوالحسن دیگر نماند بعد چند ایام سلطان عبدالله نیز در سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری سلطنت
و دنیا را گذاشته متوجه بهشت جاوید برین گشت سریر دولت قطبشاهیه بنصیب ابوالحسن گردید مدت سلطنت سلطان
عبدالله قطبشاه پنجاه و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بوده است اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْمَلِكِ
الْعَزِیزِ الْعَلَّامِ الْجَلِیلِ عمارت وغیره در عهد سلطان عبدالله قطبشاه باحداث در آمد چنانکه شهزاده محمد
اورنگ زیب بمبارکی دکن معمور بوده آخر از سلطان عبدالله بصلح انجامید سلطان مذکور که بجهة آب متصل
تالاب بیرون قلعه واقع است از حصار شیخ پیٹ متعلق قلعه محمدنگر ساخت و پنج لک و نود و چهار هزار روپیه بخرج تیاری حصار و آلات حرب در آمد
و نیز رنگ محل و عاشور خانه بادشاهی که گذشت و در عهد سلاطین قطبشاهیه مذهب امامیه داشته خطبه ناحق بنام دوازده امامان
معصومین در مساجد و منابر میخوانانیدند در ایامیکه فیمابین سلطان عبدالله قطبشاه و اعلیحضرت شاهجهان بادشاه صلح واقع شده
از طرفین بمصلحت و موافقت کلی بظهور آمد خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه جاری ساختند بطریقه مذهب سنت و
جماعت تا حال همون طریقه جاری و بحال است شمه از احوال نیک مآل حیات بخشی بیگم که بحیات مآب خطاب
مشهور و معروف اند بارقام می آید آن عفیفه بصفات ممدوح موصوف بوده از آنجمله از محدثات ایشان یکی قصبه حیات
نگر و دیگر تالاب حیات النساء و مسجد حیات نگر و دیگر مسجد اندرون شهر که قطب عالم متصل مکان شمس الامرا

بسلطان ابوالحسن تانی شاه رسید فرمود که سر داون توپها موقوف نمایند و احدی قصد محاربه با شهزاده نکند مگر
عبدالرزاق لاری بذات خود مع پسران خویش الفقه جنگید که صدای تحسین و آفرین از هر دو جانب بسمع
شهان رسید و زخمهای جدید و نهایت بر داشته بر خاک سرخروئی افتاد مردمان او او را بحال نزاع بر داشته
سوار پالکی بر نموده مردم شاهی اندرون خانه اش بردند شهزاده جراحان خود را فرمود که معالجه او بزودی نمایند
اما سلطان ابوالحسن خبر ورود محمد اعظم شاه شنیده پالکی سوار روبروی شاهزاده مذکور آمده سلام التقوا اهد آداب
بجا آورد محمد اعظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیکتر آمده یک تسبیح غرا علی
که در دست خود داشت نذر کرد و گفت شعر برگ سبز است تحفه درویش * چه کند بینوا همین دارد * شهزاده
تسبیح را از دست گرفته قبول فرمود بعد ازان چون نزدیکتر آمده دست خود بالای گردن رخش سواری شاهزاده
داشته استاده بود و کلمه و کلام میکرد پیشیچی شهزاده آواز داد که با ادب و تفاوت باشند شهزاده محمد اعظم شاه بنظر
غضب طرف پیشچی ملاحظه کرده فرمود که خاموش ای موذی از عذاب الهی نمیترسی که این شخص کیست همچنین
استاده باشد منع نیست که سلطان است درین اثنا آبدار دو غربا و چیچانه بسلطان ابوالحسن عرض کرد که طریق
معمول خاصه تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهزاده موصوف اجازت چیز خوردن طلبید رخصت حاصل
نمود و امانت خان و دیانت خان میران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر متعجب
ندانسته سوال کرد که درین وقت جهان پر آشوب است چگونه رغبت طعام شده باشد سلطان فرمود چه ازان
من بفضل الهی بزرگان ما درین دنیا اوقات خود با کمال عزت و ثروت که بسر برده اند پوشیده نیست
چون نوبت بمن خاکی رسید چهارده سال قریب گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از انجا که تقدیر چنین
بود یعنی امر جلیل القدر حکومت اینجا بتحویل خلیفه عادل که بهمه صفات موصوف است در آمده ازین چه بهتر پس
خوردن غم و الم هیچ فایده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضامندی مرضی ایزدی جل شانه
محض سفلگی و گنهگاری ظاهر میشود اما اوقات خاصی که معمول است ازان هم درگذشتن کفران نعمت الهی

سلطان ابو الحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته رفته اند و ما همراه خویش خواهیم برد پس
و یک حصه خزانه عمارت چار محل پنج بهشت لک و بیست بالای جوی بار موسی باصداقت در آورده جشن با ترتیب
داد که هیچ چشمی بآن جاه و حشم ندیده و هیچ گوشی بآن ترک نشنیده بلکه حرف بر سر زبان خلق کشور است معهذا
آنچه یک اخراجات عیش و عشرت و سلوک باخلایق سلطان مذکور نموده مشهور و معروف آفاق است همه از یون
یک حصه خزانه است گویند روزی حضرت شاه راجو صاحب قدس سره یک انار بدست فقیر خود داده فرمود که این
انار را در دست و روبروی خویش سلطان ابو الحسن خورانیده حاضر شو فقیر چون انار آورد سلطان مذکور
در خواب قیلوله بود هرگاه بیدارش کردند انار از دست فقیر بدست خود گرفته بر سر و چشم نهاده چون انار را
شگافت دوازده دانه از شگافش بیرون برآمد آن دانها را خورده بفقیر گفت که حسب الحکم دانها خوردم
و حکم پیر و مرشد بجا آوردم بعد بیداری تمام دانها خواهم خورد هر چند فقیر التماس نمود که حکم حضرت برای
خورانیدن دانهای تمامی انار است و تاکید بلیغ فرموده اند ابو الحسن او را بالحاح و انعام و اکرام روانه
ساخت فقیر کیفیت مفصل بجناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت غصه کرده فرمودند خواسته بودم بر قدر
دانها که درین انار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت در خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده
از دوازده سال حکومت نخواهد کرد آنچه که جشن او و سیر او و سلوک باخلق الله سلطان ابو الحسن کرده دفتری باید
که بتحریر درآید و نیز کیفیت مناقشات و محاربات فیمابین سلاطین دکن خصوصاً درمیان سلاطین قطب شاهیه
و بادشاهان تیموریه در باب انتزاع حکومت دکن علی الخصوص در تسخیر حیدرآباد که بوقوع آمده است از کتب
مبسوط مفصل هویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود بارقام آورده شد آورده اند که هرگاه عبدالله خان
پنی و نرست خان افغانان مورچالی دروازه قلعه محمد نگر برای قدر قلیل تنخواه خودها که سی هزار روپیه بوده
نمک حرامی اختیار فرموده دروازه خرد قلعه مذکور را بر مردمان اورنگ زیب بادشاه کشاده بوقت
شب که یکپاس مانده بود سی هزار ملازمان بادشاهی را باشهزاده محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

تقرر محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدرآباد از پیشگاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه

آورده‌اند که اورنگ زیب بعد تسلط بر دولت قطب‌شاهیه محمد کام بخش فرزند خود را بصوبه‌داری حیدرآباد و
ممالک متعلقه آن مقرر کرده خود متوجه بلده خجسته بنیاد گردید شاهزاده مذکور عمارات عالیشان قلعه محمدنگر و بلده
حیدرآباد مثل چار محل و گوشه محل وغیره را گذاشته در محلات و عمارات نو باحداث در آورد تا خود در آنمیان سکونت
نماید هرگاه این خبر بعالمگیر بادشاه رسید فرمان بنام شاهزاده محمد کام بخش صادر گشت که با وجود بودن مکانهای متعدد
قطب‌شاهی از سر نو عمارت نو باحداث در آوردن اسراف بیجا است معلوم نشد که کدام فایده از ان مترتب بوده باشد
جلد بعرض رسانند شاهزاده عرضی در جواب آن بدین مضمون قلم آورد که آنچه ارشاد کرامت بنیاد شرف صدور یافت
عین تحسین بود در حقیقت حال چنین است که این فدوی را با وجود صوبه‌داری و مختاری حیدرآباد و ممالک محروسه متعلقه
آن مقدور نیست که روشنی چراغهای معمول شام در ان عمارات عالیشان که بذات خود بنا نموده باشند تا بروشنی
تمام شب و بودن در آنجا و بسر بردن اوقات تا چه رسد این حوصله بهمان شاهان با برکات و سلاطین صاحب
ثبات بوده که درین عمارت روشنی کرده تماشا دیده خود تعمیر در آورده جشنهای شاهانه نموده سکونت
ورزیده‌اند فدوی بقدر حوصله و مقدور خویش مکانی کوچک تعمیر در می آرد تا در انمیان بماند عالمگیر بادشاه
از ملاحظه عرضی محظوظ شده خاموش گردید چنانچه تا حال دروازه آن مکان که مشهور بدروازه حویلی
محمد کام بخش شاهزاده شده موجود است و در عمارات و فرشخانه سرکار است و اطراف آن محله آباد شده مردمان
خانها ساخته میمانند مکان شیخ احمد عبادی جمعدار عرب هم نیز همونجا تعمیر در آمده است اما شمه از برکات
دولت قطب‌شاهیه بتحریر می آید گویند چنانکه تیاری حوض گوشه محل در عهد سلطان ابوالحسن در آمد دوازده هزار
دیجن و الیان که عبارت از مزدوریان باشد بکار و تجس مامور بودند و معمول اینجاست که بوقت کار سرود
میسرایند روزی سلطان فرمود که امشب ما ملاحظه کار و تجس و الیان و سرود اینها خواهیم فرمود این همه ها
را یک یک ساری طاش و یک یک چولی طاش طلائی و نقرئی پوشانیده حاضر دارند و اطراف حوض همه روشنی

منصور چون خلیفهٔ زمان طول است کار با همه آسمل و یانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود بعد از آن از
محلات خود هم رخصت شده سوار پالکی گهتا توپ و داخل لشکر بادشاهی گردید کارگذاران عالمگیری متصرف
کارخانجات شده غیر از محلات سلطان ابو الحسن دا اسباب ایشان بالامی همه دست تصرف دراز کرده
بجز پرده عصمت دیگر حکم بادشاه چنین بود که متعرض حال مستورات نشوند آنها را بحال شان واگذارند گویند
در اثنای راه بعمل اللطیفه چهار ساله که در پالکی همراه سلطان ابو الحسن نشسته بود از تشنگی آب خواست در آن وقت
آبدار خاصه که همراه بود پیاله اش یک پیاله آب زمستقه بار از گرفته اندرون پرده پالکی داد و سلطان ابو الحسن دید
که هیچ نزدیک نیست آویزه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورده در پیاله آب انداخت و مال پنجاه هزار
روپیه بود و اورنگ زیب گفت که دو هزار روپیه قیمت مذکور داده آویزه را داخل سرکار نمایند چون پالکی رسید چند روز
در خیمه بحفاظت داشته روانه قلعه دولتاباد و در محلات اش نمودند پس در سنه یکهزار و نود و هشت هجری انتقال دولت
قطب شاهیه بخاندان تیمور صاحبقران گورکان گردید فاعتبروا یا اولی الابصار تقسیم سالهای عمر سلطان
مذکور نیز از عجایبات است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پدر خود و چهارده سال
در فرمانفرمای دولت و چهارده سال در قید عالمگیر بادشاه در دولتاباد و پنجاه و شش سال این تقسیم
بالتمام رسید گویند روزی قلعه دار دولتاباد در خواب شد که جناب حضرت امیر المؤمنین مظهر العجائب علی ابن ابی
طالب صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند که ابو الحسن دوست است روز پنجشنبه ودیعت حیات میکند کما حقه تجهیز و
تکفین پرداز و علی الصباح که پنجشنبه بود قلعه دار بر در دولت سلطان ابو الحسن بغرض طلب حاضر گشته عرض کنانید
که فدوی را از جناب مبارک حضرت امیر المؤمنین مرتضوی چنین حکم شده است سلطان ابو الحسن در جواب قلعه دار مذکور
از اندرون محل گفته فرستاد که آن پنجشنبه آینده است چون پنجشنبه دیگر آمد علی الصباح خبر رحلت سلطان
ابو الحسن تانی شاه شایع گردیده خلقت را از شنیدن این راز نهان در حق سلطان سعادت نشان حیرتی
افزود سبحان الله سلاطین سلف در باطن هم همچو مبذول الطاف غیبی بوده اند

رونق افزا شده اشرفیها بخدام حرمت محترم مانند و سوای این زر نقد لفافه توسالیانه هر یک از ایشان که عبارت
از عرس است خود متوجه شده بعنایت میکنند الله تعالی عمر و دولت پادشاهان روی زمین بفرط الطاف
خویش شهنشاه بالتقیب را یکه خدا اشناس حق دان و منبع حسنات است دیگر تعمیر چار منار که بنهایت شکست
و ریخته وا افتاده بدهیئت شده بود آنحضرت از سر نو بنا گردانیده روح سلطان محمد قلی قطب شاه را خوشنود
فرمود چنانچه درین سال که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست اندکی تعمیر باقیست انشاء الله تعالی قریب
باتمام میرسد اگرچه اراده پر کینه اورنگ زیب بادشاه برای انهدام چار منار هم مقرر شده فرمودند که این عمارت
هیچ حسنی ندارد و صور فیلان و شیرهای فواره حوض که محض تپ پرستی است از بیخ بر کنده بر اندازند و لیکن
نام و نشان سلاطین قطب شاهیه حملاً و طلقاً در جهان نماند چون مردمان حق شناس عرض کردند که بالای
این عمارت مسجد عبادتگاه معبود حقیقی است سر فرو کرده خاموش گشت و ایزد توانا بالعکس اراده اش بدست
بادشاه حق آگاه از سر نو تازه کنانیده نام آور ساخت تا عمر و دولت بانی مبانی صاحب تعمیر جدید روز افزون
باشد و نیکنامی ایشان در ربع مسکون مشهور آفاق گردد

باب دوم در ذکر سریر آرایان دولت آصفیه

ذکر مسند آرای نواب مستطاب معلی القاب خورشید رکاب ظفر مآب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه ذات مقدس صفات
آن منبع خوبیهای صوری و معنوی از تحریر و تقریر بیرونست از آن جمله از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم حقیقت
رقم می آید جد مادری نواب ظفر جوهر الملک مدار المهام سعد الله خان است که تا دم زندگی بوالا خدمت وزارت
کل و منصب جلیل القدر هفت هزاری هفت هزار سوار در پیشگاه اعلیحضرت شاهجهان بادشاه سرفراز بوده
و جد پدری آن قدسی صفات عابد خان مرحوم است که پدر بزرگوارش عالم شیخ مقتدای سمرقند بوده عابد
خان مغفور در سال بست و نهم صاحبقران ثانی بهند آمده بملازمت سرفراز گشته بزیارت حرمین شریفین روانه
گردید بعد مراجعت در سلک ملازمان عمده شهزاده محمد اورنگ زیب منسلک گشته ترددات نمایان بظهور آورد

تحفه سنبدری چرخان نمایند و آتشبازی نیز حاضر باشد پس لوقت شب برآمده ملاحظه فرمودند و انعامها دادند مشهور
هست کاین دوازده هزار سالاری و چهل طاش ازیک توشکخانه بادشاه عالی همت سلطان ابوالحسن تانا
شاه مرحمت گشته پس برکات دیگر کارخانجات ازهمین حسن قیاس دریافت باید فرمود مصرع ع ببین تفاوت
ره از کجاست تا بکجا پس چون همت سلاطین قطبشاهیه را حدی و پایانی نیست و مراد ازین تحریر صرف اظهار
علو همت دولت خدادادی بی زوال خاندان عالیشان آصفیه ادام الله اقباله وعمره و سلطنته منظور است
و افسانهای حیرت افزای چشم و گوش جهانیان توان گفت الا برهمین بیت اختتام نمود بیت دنیا همه هیچ و کار
دنیا همه هیچ ای هیچ برای هیچ بر هیچ مپیچ والسلام علی من اتبع الهدی حق همت خدادادی خاندان
آصفیه اینکه از وقت رحلت سلاطین قطب شاهی و انتقال دولت ایشان بخاندان تیموریه گاهی فاتحه سالیانه
سلاطین قطبیه مرحوم در هیچ عمل بعمل نیامده گنبدها که بخرچ لکوکها روپیه تعمیر در آمده و سرسبزی اشجار و دلچسپی
انهار آنجا آنقدر خراب شده که الامان خزان خود را بر او ایشان بسته زندگانی خویش میگذرانند هرگاه دیدند که انعالی
حضور پرنور بادشاه حق آگاه جوانبخت پیر تدبیر ناصرالدوله آصفجاه دام الله اقباله وعمره و خلد الله ملکه
و سلطنته و دولته بکمال اشتیاق که واقف بر تمامی احوال ایشان هستند برای فاتحه رونق افزا شدند بسیار
بسیار تأسف فرموده حکم جهان مطاع عالم مطیع خود را صادر آوردند که حفاظان و خادمان و فراشان و خاکروبان
متعدد مادر هر گنبد مقرر شده معمور کار باشند و هر روز قرآن خوانی کرده فاتحه بنام سلاطین مرحوم مذکور
میداده باشند علاوه این فرش هر جا غلافهای حمده از طاش و کمخاب و مخمل و اطلس و سقرلاط متعدد
تیار کنانیده فرستادند که قبور سلاطینان ماضی برهنه نباشند و نیز تیاری خیابان و اشجار و انهار کنانیده
باغبانان وغیره تعیین فرمودند که بوستان دلچسپ از سابق زیاده تر بوقوع آمد و دو صد روپیه ماهوار بهابها
بیمنا از سرکار مقرر کرده که باستصواب فتح الله بیگ خان بهادر خطیب اجنگ خانسامان ماه بماه میرسد
لنگر دو روپیه روزانه ماهوار مقرر یافته هر روز لغربا و فقرا اطعام لذیذه میخورانند و همیشه برای فاتحه

رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز در عرصه قلیل از عارضه در گذشتند در عهد محمد شاه آنجناب بصوبه‌داری مالوه
معمور بوده از سوء مزاجی ارکان سلطنت بعزم تسخیر دکن از اوجین سال دویم جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه
مطابق سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری و چون برنگال مالک الملک الواطی کرده از نربدا و اکبر پور گذر کرده
قلعه آسیر را بضرب حیام مفتوح و آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالب خان قلعه‌دار گرفت برای گذاشتن جاه جزوده
خرد سال و پیر دلگیان سمت خسال بدست آورده و نظام الدین تغلق بهادر نصیر جنگ میر احمد خان بهادر
ناصر جنگ را در قلعه مذکور گذاشته پنج ضرب توپ را خیمه و توپخانه رکاب فرموده و از آنجا در عمل باغ
دار السرور برهان پور نزول رایات گشت محمد انور خان بهادر قطب الدوله ناظم برهان پور بملازمت پیوست درین
اثنا آمدن سید دلاور خان بخشی فوج امیر الامرا که بتحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمعیت کثیر برای مجادله
و محاربه نواب موصوف تعیین گردیده بسمع والا رسید سیزدهم شعبان سنه مذکور در سواد رتن پور جاور تو سرکار
بند پیدوا از ده کروهی این طرف دریای نربدا التقاق فریقین واقع شد سید دلاور خان بقتل رسید لوای
نصرت بجانب برهان پور برافراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندمال نیافته بود که سید عالم علیخان همشیره
زاده امیر الامرا بطور پیش از اورنگ آباد بمقابله جیش منصور شتافت هرچند آن عالیجناب بنصایح مشفقانه
فرموده سودمند نشد ناچار استمداد از درگاه داور توانا خواسته بدفع آن پرداخت در ظاهر قصبه بالاپور تعلقه پایان
گهات صوبه برار هشتم ماه شوال سنه مذکور تلاقی فریقین دست داد و قطعه بالا از هنگامه آرائی شده و اجل
خوان دشت پیمای شد پانزده سوختیج درهم نهاده نیزه دیده از هم برهم نهاده عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در چنین معرکه پا ور آمد شعر کلیمی است تا رسم فتح و شکست است چنین فتح کس را نداد دست +
پس الویه عزیمت بصوب خجسته بنیاد افراشته بعد نزول رونق تازه بخشیده در انتظام مهام ممالک دکن کوشید
امیر الامرا الغل تد تاکی کشته بادشاه را متوجه بسوی دکن گردانید بمقتضای التقدیر یضحک علی التدبیر
ششم ذی الحجه سنه مذکور در منزل توره کار از فتح پور سیکری سی و چهار کروه غربی وقعت امیر الامرا باشاره

و پس از جلوس خلد مکان بتفویض صدارت کل صدر نشین شد بعد از آن بخطاب قلیچ خان و منصب پنجهزاری اختصاص
یافت بست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هجری در محاصره گولکنده بزخم گولهٔ توپ بجوار رحمت حق پیوست مدفن
شریفش متصل قلعه مذکور بمقبره قلیچ خان مشهور و موجود است خلف ارجمندش میر شهاب الدین در عهد عالمگیر
کشکلداری قیام ورزید در سال بست و سوم بسبب رسانیدن خبر حقایق حسن علیخان عالمگیری از دره کوه پرشجار
و اشجار باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش خاصه بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم بهنگام طغیانی
برادر شهزاده محمد اکبر که یاغی شده بود از یکرنگی خود و بجرم تقلیل از منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج پیمای مراتب علیا گردیده و بصلهٔ جلدوی ترددات نمایان فتح بیجاپور
بافزایش مفخره فرزند ارجمند بیلونگ بر القاب سابق تارک عزت باسمان رسانید و ابتدای جلوس خلد منزل
بصوبداری گجرات معمور شد و بموجب در سال چهارم بزندگانی طبیعی در گذشت نعش او را به بروده متصل اجمیری دروازه
و مقبره و خانقاه بنا کرده او مدفون ساختند خلف ارجمندش نواب مغفرت مآب است نام اصل آنجناب
میر قمرالدین سال ولادت سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری چون لمعان خورشید رشادت و کامگاری از افق آن
والا مرتبت هویدا درخشید در کمتر زمانی بخطاب چین قلیچ خان و منصب چهار هزاری چهرهٔ مراد برافروخت پس از
ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بخطاب خان دوران خان بهادر و صوبداری اوده و فوجداری
لکهنو وغیره مقتضی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الخلافه شاهجهان آباد کناره گرفت
در سنه یکهزار و یکصد و بست و سه هجری حین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت برافتاد و در عهد محمد
فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبهٔ
دکن معمور گشت سال سیوم که صوبداری دکن به سید حسین علیخان امیر الامرا تفویض یافت آن والا مرتبت از تبدیلی
اعیان دربار بتقریب فوجداری سنبل و مرادآباد و تنبیه زمینداران کوهستان سوالک با توپ و تفنگ
روانه شد هرگاه فیمابین بادشاه و سادات بوادی مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت با اتفاق شاهزاده

محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری روز جمعه با سعد خان و مسعود خان پسران خورد قتیل رسید مجموعه ممالک
دکن از آب نربدا تا انتهای صوبه بیجاپور و حیدرآباد که جدید با شورپورست القبضه اقتدار در آمد خواجه محمود خان
و حامد الله خان پسران مقتول زخمها برداشته نظربند شدند خود به دولت سمت حیدرآباد نهضت فرمود
جلال الدین محمود خان که به نیابت آن عزیز این فنا بصوبه داری حیدرآباد می پرداخت کناره گرفت و خواجه
احمد خان پسر بزرگ عماد الملک با احمال و اثقال با پردگیان حرم گولکنده پناه برده باتفاق منذل
خواجه سرا در فراهم آوردن جمعیت مصروف گشت تا آن که رایات موکب حضرت غفران مآب شده آن جناب تسخیر قلعه
گولکنده بر وقت دیگر دانسته فتح قلعه را تحریر فرموده از آنجا به حیدرآباد آمده خواجه احمد خان نیز از قلعه مطمئن
ساخته به ملازمت در آورده منصب شش هزاری چهار هزار سوار و شهامت خان بهادر را و خواجه محمود خان
را منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب مبارز خان بهادر حامد الله خان را منصب دو هزاری یکهزار
سوار و خطاب بهادری سرفراز فرموده آنجناب بشیره خود را بزوجیت حامد الله خان بهادر در آورده
عداوت محبت بدل ساختند و باقیماندها نیز مورد الطاف گشتند و عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر
خواجه محمود خان بخطاب مبارز الملک مخاطب گشته به نظامت حیدرآباد مباهی شد بعد انتقال او حامد الله خان
بهادر بخطاب مبارز الدوله مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج بپایه ترقی شده در رتق هستی در نوردیده در
حالت تحریر در عهد فیض حق آگاه بندگان عالی ناصر الدوله آصفجاه آدام الله اقباله بسلطنه مطابق سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری یکی از نبایر عماد الملک مرحوم مذکور در منصبداران سرکار بسر برده وقعه
ابقی است و دیگر نشانی نیست تا آنکه بشیره و علاقه این محرر اوقات و در عهد حضرت غفران مآب که یکی از نبایر مرحوم مذکور خواجه
ابو الامداد خان برادر حقیقی خواجه ابو الارشاد خان منسوب بود پسر شیخ خواجه ابو الفتح نیز در زمره منصبداران
سرکار بدرماهه هشت روپیه حاضر است سنه چون خبر فتح بادشاه فردوس آرامگاه محمد شاه رسید از راه قدردانی
در سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری بخطاب والای آصفجاه

اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری جد ممتاز الامرا بهادر والد میر کلان خان کلان در سواری
پالکی زیر گلال بار بادشاهی بقتل رسید بعد مراجعت بادشاه جانب دار الخلافه قطب الملک برادرش که یکی
از شاهزاده را بسلطنت برداشته بمقابل سلطانی پیش آمده بود مقید گشته رهرو راه فنا گردید اعتماد الدوله
از پیشگاه خلافت بعطای خلعت وزارت کل و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار و خطاب وزیر الممالک سرفراز
گردیده بنیل مقصود در سال سوم بساط هستی در نوردید آن والا رتبت در سنه یکهزار و یکصد و سی و چهار هجری
از دکن بطلب حضور گشته پنجم جمادی الاول بخلعت وزارت تمامت مباهات پیراست سال پنجم فخر الدوله حیدر
قلیخان خراسانی ناظم گجرات که ابغاوت پذیر شده بود بادشاه این دستور ارسطو فکر را بعطای خلعت خاص
و فیل و جواهر و زره داودی و جیغه مرصع مباهات بخشیده بکفایت آن مهم مجاز فرمود و مبلغ ده لک روپیه
بنابر نگهداشت سپاه جدید از خزانه شاهی مرحمت کرده صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمه وزارت و صوبه داری
دکن گردانید چون حیدر قلیخان در تعلقه را تا فراری شده خبر تجویز آنجناب حامد الله خان بهادر عم گرامی
او از پیشگاه خاقانی بخطاب معز الدوله صلابت جنگ نامور گردیده بنیابت نظم و نسق صوبه گجرات مامور شده
و نیابت صوبه داری مالوه بعظیم الله خان بهادر پسر عم خود را و از آنجا رفته بیرون نمود و اوایل جمادی الاول
سال مذکور بدار الخلافه رسیده بعطای خلعت فاخره و مالای مروارید و فیل با ساز طلا و اسپان عربی
عز افتخار یافت چون طور و رویه رواجیان سرکار را بی طور ملاحظه فرمود بتقریب ناسازی مزاج و هوای
دار الخلافه بمراد آباد مستخص شده روز رخصت خلعت خاص با طره الماس که بادشاه بر سر خود داشت
مرحمت گردید و درین اثنا که صوبه داری دکن از تغیر آنجناب بعماد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد
تفویض یافت ششم ذیقعده سال ششم جلوس مطابق سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری بذوق افزا
بلده خجسته بنیاد گردید و عماد الملک نیز آماده حرب بمقابل و محاربه شتافت در سواد شکر کهیره مضاف بالاگهات
تقابل فریقین دست داده بتایید الهی فتح نامی وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ پیمانه بتمامه ثابت و سیوم

ساخت و در جنگ محسن نواب عالیجناب ظفر جنگ نایب دکن با عوامی حبشی که از بد اندیشان خیال خودسری نموده بجناب
از پیشگاه سلطانی مرخص شده بدکن رسید بستم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در سواد
خجسته بنیاد و فیما بین مقابله رو داد و تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد از آن در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و شش هجری در ملک کرناتک اراده فرموده قلعه ترچناپلی از مرار راو گهوربره متخلص ساخت
و ملک کرناتک از قوم نوایت بر گرفت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه ارکات را از بی منور
خان برادر غرب خان ... بقبضه اقتدار در آورد و در انجام چهارم جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
هجری روز دوشنبه بقول خواجه منعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور روز یکشنبه بقول
صاحب تزک آصف شاه تجلی علی در سواد برهان پور لوای عزیمت بدار الملک بقا افراشت نعش آنحضرت را بخجسته
آباد و روضه منوره قریب دولت آباد و پائین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
کردند نور الله مضجعه و از آثار آنجناب شهر پناه بلده برهان پور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری باحداث
آورده و آبادی نظام آباد که بالای کتل فرداپور که خیلی ویران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرا
آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرمود تاریخ بنای نظام آباد در اخل هذا البلد آمناً یافته اند و حصار
شهر پناه حیدرآباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود و هر قدر که تا کنگره طرف دروازه چادرگهات و
دروازه دبیرپوره است بنا کرده عماد الملک است و هم کنگره ها نواب موصوف باحداث در آورده اند و خلوت
مبارک و خوابگاه و دیوان عام و جلوخانه وغیره دولتخانه حیدرآباد معه نگار دروازه خوابگاه مذکور که
بفضله تعالی شانه بدولت اقبال جلوسگاه حضور پرنور است همه بنا کرده آنحضرت است طرفه طرز دلفریب عجیب
غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه دیوڑهی مبارک را که شرف بر راسته کلان چوک در لاڑ بازار بلده حیدرآباد
است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرمایند چنان معلوم میشود که فیل عماری خاصه بزرگ معه عماری از درون
کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عماری مرد خاص که بالای فیل بسته در حقیقت می بندند و از

عطای خطاب آصفجاه از پیشگاه محمدشاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار سربلند فرموده و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری بر طبق حکم
سلطانی آنجناب خلف خود نواب عالیجناب ناصرجنگ بهادر را بانتظام دکن گذاشته محمد انورالله خان را دیوان
مدار المهام فرموده عازم حضور لامع النور گشت آخر ربیع الاول سنه مذکور بسعادت ملازمت خاقانی دریافت و بعطای
خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد دو ماه بنابر تادیب غنیم مامور شده بتفویض
صوبداری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوه از تغیری باجی راو سرفراز گشته باکبرآباد رسیده و
محی الدین خان حسب الحکم قرار آنجناب وا داشته بنیابت صوبداری آنجا مقرر نموده خود بدولت و اقبال متوجه
مالوه شد و از دریای چنبل گذشته و مالکپور زیر کالپی شده در ملک بندیله آمده و راجه آنجا ملتزم رکاب گشت
بعد طی منازل در نواح بهوپال باجی راو با فوجی چون مور و ملخ مقابل شد در ماه صیام نایره مقاتله بظهور آمد
و بین الخصمین مطابق سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری خبر آمد آمد نادرشاه ایرانی یافت مقتضای اندیشه مصالحت
پیوسته بدار الخلافه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادرشاه با فوجهای آراسته و پیراسته
دار الخلافه لاهور از ذکریا خان پسر شریف الدوله عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد وارد
در آن وقت بنابر مقابله فوج نادری باتفاق بخشی الممالک بطریق منقلا تعین شد چون نادرشاه بقصبه کرنال رسید که
مابین لاهور و جهان آباد واقع است انجهان آباد حسب کرده لعلادوری بسید بادشاه هم برآمده فوج منقلا گردید بعد تلاقی فریقین
و محاربات صعب از قضای آسمانی و بی نسقی افواج سعادت خان برهان الملک اسیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
گرم گیرا در میدان کارزار داد دلاوری داده در کارزار لعنت جان شیرین در باخت و چشم زخم بفوج بادشاهی
رسید بادشاه چاره کار برای مصالحت بدین صاحب تدبیر گذاشته با نادرشاه صحبت فرمود و آنچه تدبیر متین که در صلح
نادرشاه از آن رشک فطرت بعمل آمد از کتب مبسوطه هویداست بالجمله نادرشاه با آن قهر و جبر سلوک و مروت
با این افلاطون وقت که نمود از حیطه قدم و خیال بیرون است منصب جلیل القدر امیر الامرائی ضمیمه مراتب دیگر با آنجناب

چهار می گردد یعنی از همه بهتر بقول نوابان گفت ذات صفات آیات رونق بخش دولت آصفیه نواب مستطاب
میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی انار الله برهانه نجیبی امیر الامرا سید محمد شریف خان بهادر شجاع الملک
بسالت جنگ شهید معتقد الدوله حسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک المشهور بغلام علیخان بهادر همایون جاه
وصایای چند که وقت رحلت نواب موصوف بنواب عالیجناب نواب ناصر جنگ فرموده اند مشهور
آفاق است مختصراً بر ترقیم شد آمده

ذکر مسند آرائے نواب عالیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید

نواب ناصر جنگ وصی خلف نواب غفرانمآب است بعد رحلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشته خطبهٔ
اقتدار خود در چهار صوبه ممالک انداخت که غنیم با انگلیسیه بیرون نگذاشت روزی دربار ارکان دولت از
بیشی جرأت مرهٹه شکوه میکردند چنانکه نواب مغفرتمآب بعهدی که نادرشاه از همه باجی راو غماض کرده
از مالوا روانهٔ درگاه سلطانی شد نواب عالیجناب را بنیابت دکن معمور ساخت باجی راو با فوج بی شمار
بمقابله پیش آمد از فضل الهی و دلاوری عالیجناب مظفر بملازمت گشت نواب سرکار گرگون و بندیه
باقطاعش عنایت فرموده او در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه که بر کنار دریای نربده افوت شد در همین
سال که نواب مغفرتمآب از دار الخلافه عازم دکن شده سلخ شعبان به برهانپور نزول اجلال فرمود عالیجناب
منصور خان بهادر خویشگی و حضرت شکن خان بهادر و مجاهد جنگ را که بهتر مهمات خانسامانی نواب میر مرتبت
برسم سفارت بحضور نواب مغفرتمآب فرستاده ایشان کنون مجروح ضرب عالیجناب را بعرض اقدس رسانیدند
بتقاضای شفقت پدری صوبه داری دار الظفر بیجاپور که الکه وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب بل اراده
از منزل نظام آباد و جمعیت سامان حشمت و نخوت و افواج متعینه را با بخشی الملک دکن محتشم خان بهادر روانه
حضور والا کردند و خود با معدودی چند مثل صمصام الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبد العزیز خان
بهادر و میر علی الله خان بهادر و صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میر آتشی دکن ممتاز اندوخته بود

تمامی نمایان سرکار نهایت بزرگ تر است بفراغت و گشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلوخانه مبارک به بند
هر جا نظر می آید از نقش و نگار زری زرد خاصه مذکور که بر خرگاه مان مخملی بالاتر میماند و سبب در گوشه و کنار دولتخانه
دروازه جلوخانه مذکور است و قیمتی تیاری در دولتخانه و جلوخانه و دروازه مذکور میشد جناب حضرت غفران مآب
در بلده تشریف فرما شده بودند متصل جلوخانه جانب چوک مکان چوپه گر که کار ریشمی میکند بود هر چند داروغه
وغیره خدمات ایشان را با امیدواری مبلغ خطیری منع نمودند که جلوخانه سرکار و دروازه کلان بد اسلوب میشود مکان
خود را بفروشند هر قدر که زر خواسته باشد از سرکار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر جا که خواهد
بیمداد بستانند و او هرگز راضی نشده گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا
نوبت باین رسیده و من نیز او لاد و امجاد من و اولاد من نیز درین خواهند گردید اگر اسعاف و اردند و اگر از راه
زبردستی بگیرند مختار اند حکم حکم سرکار است چون این خبر در ملک مسمع والاء آنجناب عزت پرور رسید حکم عالی بنام
داروغه وغیره شرف نفاذ یافت که دروازه را در گوشه جلوخانه قایم نمایند و زنهار درپی گرفتن مکان چوپه
گر نشوند هر گاه معماران خواستند که در میان جلوخانه که حالا موجود است دروازه کلان از نصب
سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید همین معنی که این نقل نصفت از حکایت عدالت پرور اشتهار آفاق
باشد چنانچه بهمون طور مشهور عالم است دیگر نو کننده وغیره عمارات خجسته بنیاد اورنگ آباد نیز محدثات آنجناب
است در سال رحلت حضرت غفران مآب فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین
خان بهادر راهم رخت بقا بر بستند میر غلام علی آزاد تخلص در یک مصرع ماده تاریخ هر سه رکن ریاست و سلطنت
بیان فرمود قطعه سه رکن مملکت هند از جهان رفتند ٭ نماند حیف سه در یگانه از کف دهر ٭ برای رحلت
این هر سه گفتم تاریخ ٭ نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر ٭ از زوجه اولی آنجناب شش فرزند گرامی است
فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ دومی نواب عالیجناب نظام الدوله احمد خان
بهادر ناصر جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

دار الخلافه گردید صمصام الدوله را بنابر انتظام صورت ریاست گذاشته متوجه آن صوب شده هنگام رخصت گرمی تمام
نامی را باو سپرده فرموده که این هم سلیمانی ست کار بر خاطر ندری اقدس آگهی کنند و بکوچهای متواتر شصت هزار سوار
جرار و یک لک پیاده و اسباب بیشمار تا دریای نربدا بطور یلغار رفته حسب الحکم سلطانی باز عطف عنان فرموده در آن
اثنا اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ همشیره زاده نواب عالیجناب که بصوبه داری بیجاپور قیام داشت
بعرض رسانیدند تبیین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تمردپیشگان نواح بیجاپور متوجه گردید در آن اثنا
فساد زمینداران جبیل و رکشنده عازم آنجا گشته هرگاه خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند از نواتیه [illegible]
بحسین دوست خان که تازه از دست کهوجی بهونسله رهائی یافته از شریکان محصوران انهی کنده شده بود
و در آنجا پرش بکار آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته دخل در مزاج او پیدا کرده چون از ضلع کرناتک
اطلاع وافی داشت مظفر جنگ را بر گرفتن آن الکه تحریص نمود در آن وقت از طرف نواب عالیجناب انور الدین خان
بهادر شهامت جنگ بفوجداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ باتفاق حسین دوست خان لوای
بغی بر افراشت و فراهم آورده متوجه ساخته بسمت ارکات نهضت کرد شهامت جنگ سران سپاه را جمع کرده
پنجهزار سوار و فیل عادی مهیا ساخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری شهامت جنگ
شربت پیمانه اجل خورد و هدایت محی الدین خان بسمت ارکات شتافت و در راه عالیجناب ... شهامت
جنگ چون خبر آن مسافت بعیده طی نموده بتعجیل تمام از ششم ربیع الآخر تا شانزدهم شعبان سنه یکهزار و
یکصد و شصت و سه هجری گردی پنجاه و نزول فرمود مظفر جنگ از ترس بسمت پهلچری خرامید و در قطع
مسافت با فوج همراه اول مرحله محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلچری خزید و
نصاری فراهم آورده متحیر مانده تا نیز اقبال فتح عظمی روداده مظفر جنگ بدست آمد عالیجناب به تسخیر پهلچری
دل نهاده اقامت ورزیده هر چند بعضی از امیران بعرض پرداختند که این مقدمه بیکی از خانزادان سپرده
خود متوجه حیدرآباد شوند که چندان مرتبه توجه عالیه نمودن و اقامت ورزیدن ندارد اقبال نکرده فوجی

وصف‌شکن خان مجاهد جنگ فتح یاب خان و همت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بنده‌های
سرکار و منصبداران بخلد آباد و روضه که در آنجا مرقد منوره اکثر اولیای نامدار و اتقیای عالی تبار است
رفته منزوی گردید درین اثنا عبد العزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
نواب مغفرت مآب رسانید و از بی توجهی بار ملازمت عالیجناب سید و مزاج والا را براغوای جنگ و پیکار
برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گره یعنی عالمگیر شتافته فتح یاب خان پسر نجابت خان
قلعه دار آنجا را برکاب گرفته با چهار هزار سوار بنود و مستعد رزم گشته بجانب خجسته بنیاد کام سرعت برگراشت
و نواب مغفرت مآب از اورنگ آباد بجلدوستی متصل عیدگاه بمقابله پرداخت از زد و خورد سپاه نواب
مغفرت مآب سپاه عالیجناب که اکثر قشباقی و دهقانی ناتجربه کار بودند فرار نمودند و با چندی فیل سوار داد
مردی و مردانگی داده با دو صد سوار رستم وار فیل خاصه راند آمده و زنجیره توپخانه سرکار محاذی رو
آورده درین وقت نصرت خان پنی جمعدار پیروی در صدد مدافعت گشته با چهار صد جوانان کارگذار
پیاده شده بثبات قدم ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرات پیش نهاده و کنور جاچند مقابل شد و
محمد عابد کوکه را بجای فیلبان نشسته بود از ضرب بندوق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
میراند و تیر اندازی میکرد و از فضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل مجروح بدست پدر عالیقدر در آمد شادیانه
فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرت مآب وقت گذشتن نذر و تهنیت ارکان دولت فرمود امروز روز او
سپهسالار است فتح عظمی کرامت فرمود تحسین نمود و فتح ثانیاً سلامتی فرزند ارجمند شایسته بهادری این
اقبالمند که زبده و شعور از ناصیه اش پیدا بود امروز برای العین مشاهده شد طرفه آنکه بهادر را نظربند داشته در دل آن
جا کرده که مزیدی بر آن متصور نیست القصه بعد انتقال والد ماجد مسند نشین ریاست دکن شده باغیر باس صحبت
نهاده و صمصام الدوله شاهنواز خان را که بدیوانی صوبه برار مامور بود طلب حضور نموده بتقرر دیوانی سرکار
خود که وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود و چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه عزیمت

نشستے تو بر کاخ فرخنده باد ٭ سران جهان جمله چون بنده باد ٭ درین اثنا تیری بر عارض آن محفوظ حفظ ایزدی رسید آن را بید قدرت خود برآورده از سموم تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بجهنم فرستاده بخونریزی اعدا مستوجب شده ناموس جهانداری را مصون از آفات ساختند از مشاهده این جرأت رستمانه و شجاعت مردانه اگرچه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بیعت دراز کرده خواستند که نذور تهنیت سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمائی و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد شیر جنگ بهادر جد بشیر الملک بهادر که مدار علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکار ما نیست که با وصف بودن برادر بزرگ برادر خرد را بر سریر سلطنت نشانیدن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذر تهنیت جلوس ریاست صلابتجنگ بهادر گذرانید بطریق ایمای مشار الیه مجموع اکابر و اصاغر دولت نذور تهنیت گذرانیده بهادر مذکور را بر مسند ریاست نشانیدند نواب شهید ناصر جنگ ناصر تخلص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از وست شعر ای یوسف عزیز

در آغوش من درآئی ٭ بوی خوشت رسید تو هم در وطن درآئی ٭

ذکر چار بالش آرای دکن نمودن غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بسعی بسیار از تقدیر

او مهین فرزند نواب مغفرت مآب است او و نواب شهید ناصر جنگ از یک مادر اند نام اصلی اش میر محمد پناه است نسبت مصاهرت با عمادالدوله قمرالدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدرش به پیشگاه خلافت گذاشته بود رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب آبائی جد خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مباهات یافت بعد مراجعت والد خود به دکن بمنصب امیرالامرائی بلند مرتبه گشت بعد شهادت عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبه داری دکن مخلع شده در عین برشکال با هولکر مرهته در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری سیوم ذیقعده داخل خجسته بنیاد گردید و بقصد امیرالممالک صلابتجنگ بهادر آئین

از کمال عمده سرکردگی محمد علیخان پسر شهامت جنگ که بوالاجاه شهرت دارد و بخشیان فوج جنگس خان مجاهد
جنگ میر آتش و کون ذرک طهماسب خان و ظفر یار جنگ تعین فرمود اینها از آتشکاری فرنگ کاری نساخته
ترک طهماسب خان و ظفر یار خان بکار ولی نعمت سرخروئی حاصل نبود و شب آن ماه منقضی گشت بعد هجوم محرم سنه
یکهزار و یکصد و شصت و چهار بسبب نقاری پتهان بمجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان
نوح توان گفت بر لشکر اسلام شبخون بحضرت عالیجناب وقت صبح صادق بالاتفاق افاغنه کرناتک خواست که
بتادیب پردازند و فیل خاصه سیل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدبخت
عاقبت نمک حرام که مخفی باعدا ساخته بود ضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدرجه
شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید شور قیامت برخواست و واقعه کربلا تازه شد شعر
لرزید فلک و شد قیامت برپا * یک نیزه بر آمد آفتاب تابان * اثر زدگان تابوت او را دوش بدوش
بخلدآباد روضه رسانیده متصل حضرت مآب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود آفتاب
رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند و در منزل لکچهپلی
متصل کرپه فیما بین افاغنه و مظفر جنگ نیز نایرهٔ کدورت قایم شد بعد هجدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم
بزخم نیزهٔ همت بهادر خان بی پیر ضرب تفنگ کشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان
بهادر بعضیه بفضل الهی گرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که در خواهی
بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سر پا گشش را بخنجر آبدار از دست خود بریده
بالای نیزه در لشکر گردانیده و میر محمد حسین خان بخنجر خویش کار زشت خان را که یکی از اعیانش و بدخواهی او
بود باتمام رسانید و حکم کرد شادیانه فتح نوازند چون آواز شادیانه بخاص و عام لشکر رسید کار بود و بگوش سلطان
و در نزدیک رسید همه لشکر از همه جانب که رو بفرار آورده بود دگر وا گردید فیل مبارک ظفر گشته بهای ازدیاد
عمر و اقبال مشغول گردیده باین ترانه مترنم شدند قطعه * کام تو باد ابسر الهند * زچشم بد امانت مباد اگزند *

تکرار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با او داشت سفارشش نمود که اگر یکبار شی در دربار سلطانی
ببرند و خاطر داریش نمایند قباحت ندیده رد و صفدر جنگ همراه خود برده و تقید تمام کرد که اگر بادشاه از شما چیزی
استفسار فرماید شما در جواب سبقت نکنند تا من موافق طبع بادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب معروض ندارند
چون صفدر جنگ با عماد الملک حاضر دربار شده بجای خود ایستاد احمد شاه بادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضر
دربار پرسیده بود که این سه لفظ هندی که مشهور تر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشود بعرض رسانند یکی پوت
دوم سپوت سیوم کپوت امیران دربار بخیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی
باشد در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد بادشاه خود متوجه شده از مشار الیه هم همون سوال معانی
مسئوله نمود صفدر جنگ نیز همون خیال در فکر و تامل سر فرو برد هرگاه عرصه بطول کشید عماد الملک وصیت تا
نصیحت صفدر جنگ را بر طاق نسیان گذاشته عرض کرد که اگر اجازه از حکم شود معانی هر سه لفظ مسئول القدر حوصله
خویش بمعرض اقدس رساند بادشاه با استعجاب تفرج در آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ با او اشاره منع نمود
خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات همایون سلطانی پیر و
مرشد است که خود بادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه بادشاهان عالی درجات بوده اند و معنی لفظ سپوت
ذات عموی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان همگی در هیچ سلطنت وزیر شده
اند و ایشان خود بیکسبب و هیچی وارد هندوستان گشته یعنی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت بادشاه
هندوستان که بر تمامی بادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا
و اجداد غلام همه خانه زادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با وصفیکه لیاقت خدمت موروثی
خود هم دارد از میراث خویش محروم و در دست ایشان گرفتار است کسی عرض حال غلام بحضور نمیرساند بادشاه متحیر و
متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانه زاد موروثی است تا حال شما بحال این نپرداختند حالا نباید دولت
این را تربیت خواهم کرد همراه خود اندرون محل برد بعد چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان بر آورده

جرأت برشکست غافل از نیرنگی روزگار ختم ذی الحجه متفرع کرده فوراً جان بحق تسلیم شد تابوتش را نقشبند خان
وغیره بدار الخلافه بردند

ذکر عماد الملک غازی الدین خان بهادر حال پسر غازی الدین خان فیروز جنگ مرحوم مذکور ثانی

غازی الدین خان بهادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مذکور نام اصلی اش میر شهاب الدین
است دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدین خان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت
نزد ابو المنصور خان صفدر جنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذاشته و بخت یاری داده بملک بقا خرامید او نزد
بهادر مذکور بوده بخود سری خویش و بر اغوای عاقبت محمود استاد نامحمود خود کارهای ناشایسته در بر
انداختن سلسله شاهان تیموریه و برهمی کارهای صفدر جنگ مذکور وغیره که بعمل آورده مشهور و مفاد در مآثر الامرا مسطور
است مدتی چند در پیش سورجمل جات و بعد از آن در بندر سورت و من بعد بزیارت حرمین شریفین رفت
بعد مراجعت در کالپی جاگیر خود بسر برده رخت هستی بربست از پسرانش نصیر الملک در جاگیر خود بوده رحلت
نموده و متعلقان جاه قطب الملک و حمید الدوله و مجید الدوله اسعد والده خود عمدة النسا بیگم در پیشگاه حضرت
غفران مآب در حیدرآباد آمده بفراغت گذرانیدند و بجاگیر حال سرفراز بودند و در گذشتند درین زمان
پسران ایشان که بجاگیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از نبایر ایشان بجاگیر التمغی حاضر دربار
است و از فرزندان مجید الدوله و حمید الدوله بجاگیر موروثی حاضر دربار جهانمدار اند گویند غازی الدین
خان فیروز جنگ ثانی غازی الدین خان حال عماد الملک پسر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ نزد گذاشته عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میکرد روزی عماد الملک
با صفدر جنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدربار برده بارگاه سلطانی نمایند جواب داد که ای فرزند شما
بالفعل قابل دربار بسبب صغر سن نشده اید انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برد هرگاه این بار بدربار

از قلعه دولت آباد طلب حضور فرمود درین اثنا الیسواس راو پیرا و بالاجی مرهٹه بحوالی شهر رسیده غبار شورش
برانگیخت امیر الممالک بتنبیه او برآمده تا سنگمیر رفت و راجه رام چند جادون لشکر گشت بعد از صلح عمدة الملک مومی
بوسی وحیدر جنگ صاحب اختیار او بعسکر ظفر پیکر بسویه مراجعت اورنگ آباد شد چون نواب مستطاب حیدر
جنگ را کشته عزیمت برهان پور فرمود صمصام الدوله الغازی بدرجه شهادت رسانیده امیر الممالک عازم
حیدرآباد شد لیکن نواب مستطاب از زر اخراج رسیده بعهده ولی عهدی زمام مملکت بقبضه اقتدار خود در آورد چهارم
ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار نواب مستطاب با امیر الممالک داخل قلعه بیدر شده دوران ایام
فرمان صوبه داری دکن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب رسید و فرمود امیر الممالک را بسبب حرکات
ناملایمات بکنج عزلت جا داده بعد یکسال در ماه هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت
هجری چراغ زندگانیش از صرصر قضا خاموش گردید و قبر او در جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب
قدس سره است تاریخ فوتش سید امتیاز خان کاتب امیر الممالک بجنت شده یافته گویند نواب امیر الممالک
آصف الدوله صلابت جنگ بهادر در عهد فرمانفرمائی خویش روزی بوقت دوپهر روز در تنها خانه خلوت
مبارک آرام میکردند فراش بالای پا نشسته میزد و دید که خریطه رخت بدل انخل اشرفیها دارد و آهسته دست خود
دراز کرده اشرفیها برآورده گرفت بعد دو سه گهڑی نواب موصوف چون بر پهلوی دیگر برگشت خریطه دیگر نیز
بنظرش در آمد خواست که از آن هم اشرفیها برآرد نواب بمجرد رسانیده نقش بخریطه دیگر چشم خود کشاده
فرمود که یک شما اول گرفته اید برای شما بس و این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نیاورد و این نقل را بعضی
نسبت بنواب مغفرت مآب میکنند بهر تقدیر شتاع نیک از هر دو کان نگ باشد خلاصه از این نقل ترحم خاندان
عالیشان آصفیه بیان کردن است و بس که بفضل الهی تا الی الآن روز بروز درین خاندان زیاده تر است
علی الخصوص در مزاج مقدس اعلای حضرت پر نور خداوندگار نعمت متعالی مدظله العالی که الله تقدس و تعالی هزار
سال بر سر خانزادان سلامت دارد و ترحم و شفقت ختم است که آینده بجز نام پاک الهی دیگر نیست

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفدر جنگ دلیل این سخن زبان زد خاص و عام است و بس

شعر رفته رفته تنگ چشمم در گلو زنجیر شد ❊ طفل دنبالگیر آخر گریبان گیر شد ❊

ذکر جابالشین آرای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او سیوم فرزند نواب غفرانمآب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسعی رگهناتهداس بابر بر وقت نهاد و ناامیره را وکیل مطلق نمود و بالنصاری فرانسیس مصالحت کرده روانه حیدر آباد گشت و از پیشگاه احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک ظفر جنگ سرباهات اندوخت پس ازان باورنگ آباد متوجه شده ایام برشگال گذرانید یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه بالاجی راو باحمد نگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمقابله پرداخت از آتشکاری فرانسیس فرار اختیار نمود و از شبخون شب خسوف بالاجی لغیر بی نی زمین در حین پرستش اصنام روگردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شده و متوجه حیدر آباد گشت در نواح بهالکی رگهناتهداس بضربت مفسدان کشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدیوانی سرکار مامور گردید چون ملک خاندیس از غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از دهلی بدکن بپایه اخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت چهاردهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری دیوانی سرکار صمصام الدوله شاهنواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه برار بکار پردازان نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود بدولت رونق بخش آن نواح شده و میر محمد شریف خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرا روانه بیجاپور گردید ششم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری دیوانی سرکار بامیر الامرا شجاع الملک که از تعلقه خود بحضور آمده بود قرار یافت و صمصام الدوله بقلعه دولت آباد کناره کشید پس ازان که نواب مستطاب نظام الدوله امیر الممالک رسید صمصام الدوله با استمالت

رفیق قدیم والد مؤلف که عمر قریب صد سال داشت اکثر بجا می نقل میکردند که چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر
ابد کشیدن حیدر جنگ با رفیقان مذکوران از خیمه خاص در بازار لشکر بر آمدند من هم در آن بازار استاده بودم
دیدم که دفعتاً پانصد جوانان یار موسی بوسی فرانسیس بابت سواری حیدر جنگ که همواره در سواریش شبانه روز
میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف دویده شلک بنادیق بجانب نواب مستطاب و همراهیانش
سر دادند غلوله بندوق طرهٔ قیتش دستار مبارک را که مولیست برد و اثرش بدستار مبارک هم نرسید از ملاحظه
این حفاظت حافظ حقیقی همه خلق الله که بچشم خودها دیده بودند گفتند که این اقبالمند مؤید من الله است
آخر زمام سلطنت بدست اقبال همین برگزیدهٔ آفاق خواهد شد چون زبان خلق الله نقارهٔ غیب خدا تعالی
جلشانه است آخر همچو شد سیزدهم ماه مذکور بساحت برهانپور لوای نصرت بر افراشت و پس از تحصیل زر از
متمولان شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان وغیره طرف برار متوجه شده بر قصبهٔ باسم چهاونی فرمودند بعد مضی
بارش و مانش جانوجی پسر رگهوجی بهونسله مکاسنه برار عازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدرآباد بوده شد
و بصیغهٔ ولیعهدی حل و عقد مهام ریاست بقبضهٔ اقتدار خود در آورد و امیر الامرا شجاع الملک به بیجاپور رخصت
شدند از اتفاقات اینکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری سداشیو بهادر ابن عم بالاجی قلعه احمد نگر
از قوی جنگ پسر ترکتاز خان که از سرکار بقلعه داری آنجا مامور بود بعوض پاره جاگیر بجهدهم ربیع الاول
بر گرفت و باتفاق ابراهیم خان کاردی که از سرکار برطرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده دوم ماه
جمادی الاول در نواح اودگیر مقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام لشکر دکنی اسمعیل خان
پنی مانند سیل دریا بر ابراهیم خان کاردی ریخته جمعی کثیر را با خاک برابر ساخته یازده نشان از فرقهٔ کاردیان
ابراهیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعهٔ اودگیر رسیده بیرون بنگاه گذاشته بمدارز متوجه شده
غنیم در منزل تانا یچه پانزدهم جمادی الآخر جهنده اول موکب اقبال بخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه
غنیم ده برابر زیاده بود کار بگوتر یراق و دست و گریبان افتاد چشم زخمی بفوج جهنده اول رسیده

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خورشید رکاب فلک انتساب اعنی حضرت غفرانمآب نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده بنوره ✢

آنجناب چارمین خلف الصدق نواب مغفرتمآب است ذات والا نش بفروغ عقل و رسای فکر و ذهن مستقیم و طبع سلیم و علو همت که از رتبهٔ شاهان اولی العزم فائق تر عظیم الخلق کم غصه در سنهٔ یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری بقول خواجه منعم خان صاحب سوانح دکن پا بعرصهٔ وجود نهاده از بدو حال ذهین و مدبر نام اصلی آنجناب میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب تزک آصفیه حفیظ الدین احمد کریم نام و همین تاریخ تولد آنجناب باشد نواب مغفرتمآب بفراست رسا و رحق او از شاهدت و علو فطرت کلمات شفقانه می فرمود و در حین حیات پدر والاقدر بخطاب اسد جنگ نامور گشته نوبتی با تالیق نجیب الدوله شیخ علیخان بتادیب مرهٔته تعین شد و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بصوبداری برار لوای کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج شایسته از برار پیش امیر الممالک معلی انجناب رونق افزای خجسته بنیاد گردید پس از جنگ مرهٔته و صلح شدن موسی بوسی فرنگی چون حیدر جنگ بسبب اعتقاد نصاری بخیالات فاسده در صدد شکست دولت خداداد نواب گردید و ابراهیم خان کاردی و دیگر سران لشکر را بخود ساخته لباس رفاقت موسی بوسی گشید و شست لک روپیه تنخواه سپاه سرکار از خزانه موود ساخته باعث قید صمصام الدوله شاه نواز خان شد و حیدر جنگ خواست که نواب مستطاب را نزو را نه بصوبهٔ حیدر آباد روانه کرده بدل جمعی تمام میدان تلاش بدست عوا بازند در بن فکر سیوم رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بحضور نواب مستطاب از دست رفیقان با اخلاص میر موسی خان و غلام سید خان و راجه موتی مل دلاس و زبردست خان و شمشیر جنگ و میر اصغر علیخان وغیره کشته شد بمجرد وقوع این واقعهٔ آشوب رستخیز برخاست نواب مستطاب تنها بر اسپ گیتی نورد سوار شده با معدودی مذکور از لشکر برآمده حافظ حقیقی بدار الامن بسلامت و دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

برآمده برگشت فوج اسلام به تعاقب تا برهانپور و قصبه‌ئی چند مضافات خجسته بنیاد گرم گیر گردید و رگهناتهه راو حیدرآباد
را محاصره نمود و نایب ناظم آنجا بهادر دلخان بهادر شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود بتدبیر رسا برج و باره شهر
را مستحکم ساخت و نواب مستطاب بتاخت او پرداخته دقیقه نگذاشت و با غنایم موفوره مراجعت فرمود و قبل از وصول
رسیده متوجه اورنگ آباد گردید بست و ششم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بالضرور رود و بعضی از
امرای همراهی دریای گنگ عبور نموده آنطرف مضرب خیام فرمود و ما بین ظرف آب راجه پرتاب ونت وکیل دس
دیوان سرکار دولت مدار درین طغیانی با اکثر سرداران همراهی و بقیة السیف لشکر در زد و خورد بود که رگهناته راو فرصت
دیده بجمعیت چون سیل بلا تاخت آورد و محاربه صعب رو داد و عالمی قتیل و غریق بحر فنا شد و راجه مذکور بکار ولی
نعمت جان نثار گردید پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر در خجسته بنیاد شد و رگهناته راو
از نظام نگر خجسته بنیاد دوایره نمود بعد مصالحت سمت سرنگ پتن بنا بر مقابله حیدر علیخان مشهور به بهادر تعلقه دار
آنجا دشت پیما گردید

سرفرازی رکن الدوله العمده وزارت از پیشگاه نواب غفرانمآب

درین ایام رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ بعطای خلعت دیوانی سرکار والا سرفراز گشت
و نواب مستطاب بغره ربیع الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد نهضت فرموده رونق افزای بلده حیدرآباد شد
پس از آن بنا بر اخذ پیشکشات سمت ارکات کوچ نموده چندی بتعلقه امیر الامرا شجاع الملک رعب الغزا اقامه
موصی الیه اصلاح حال و بال بارمست خان تعلقه دار قمرنگر کرنول پا از دوم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و
هشت هجری بعز تقدم بوسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت ترچنی لوای عزیمت برافراشت در آن
ایام سراج الدوله والاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوحش گشته از ارکات به چینا پتن شده بود بنا بر آن
باستمالت وزیر الملک شیر جنگ را روانه فرموده چندی متوقف گردید والاجاه مبلغی با تحف و هدایای
لایقه ارسال حضور ساخته تدارک مافات نمود از آنجا که رحمت والاجرم بخشش تقصیر خویش است مرحله حیدرآبادی یافت

معین الدوله شوکت جنگ بهادر سردار جنگ اول با دیگر نمازیان وفاکیش بدرجه شهادت رسید گویند چون پالکی
خاصه خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را طلبید او در خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
و زخمهای بسیار غلبه تشنگی شده آب خاصه خویش درخواست لیکن او را بنهایت تعظیم و تکریم صراحی خاصه خود
فرستاد بهادر عذر فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را از دست کفار رسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی شرب
خورده داخل جهنم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد ان شاء الله تعالی بپای تشنگان کربلا تشنه از جهان رفته
آب کوثر و سلسبیل سیراب خواهم شد پس جان بجان تسلیم نمود اللهم اغفره وارحمه وادخله فی الجنة روز دیگر
بصلاح وقت محالات شصت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و تعلقه از صوبه بیدر مع قلعه دولت آباد و دیگر قلاع
بغنیم قرار یافت غنیم برگشت و نواب مستطاب بحیدرآباد نزول فرمود و امیر الممالک را در آنجا بنا بر جهانبانی
گذاشته خود جهت اخذ پیشکش راجه راجبندری متوجه گردید و از آنجا بحیدرآباد رسیده از امیر الممالک
متوجه خجسته بنیاد شدند در حوالی شاه گره تلاقی فریقین دست داد جنگ کنان بظاهر خجسته بنیاد نزول
واقع شد بست و سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری راگهوبا تاخت پونه لوای عزیمت
برافراشت در اثنای راه مموره ترک با بتخانهای آنجا برابر خاک شد و اراده خرابی پونه مسلم گشت غره
جمادی الاول ناصر الملک مغل علیخان با راجه رام چندر جادون مخالفت نموده با فوج پونه ملحق گشت
بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیده غره جمادی الآخر لک
بست و هشت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و بیدر تسلیم سرکار نمودند بعد از آن عساکر نصرت اثر متصل پونه رسیده
مع محال التعلقه احمدنگر متوجه گشته پامال سم ستوران گردانیده و شروع موسم بارش چهاونی بیدر فرمود چون عرض
ریاست دکن بنام نواب مستطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخواهان دولت
برخواست و بنابر آن بزاویه ناکامی نشانیدند و نواب مستطاب بالاستقلال مرجع نشین چار بالش کامرانی
شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری از دریای بهیرا عبور فرموده و رگهناته راو بقیه اپلا

مراجعت از راه بندر پوره بنزدیک نزول نظفر الدوله و ابنا الدوله جنگ بطریق سیورغال مرحمت شد و خود بدولت داخل بلده حیدر آباد
گردیده سالی چند طرح اقامت افگندند درین ایام اسمعیل خان پنی به نیابت نظامت برار الصباحی شده سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و شش هجری بجنگ بطوی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر با عنایت امیر الامرا شجاع الملک بهادر
بسرحد الکوکها احسن القضا یافته ذخیره و اقتدار اندوخت و در ایام اقامت شهر ایلیا امرا و منصبداران که بنابر
رشک از سر نو تعمیر نمودند درین اثنا نهراین راو که بعد فوت مادهو راو برادر خود بجانشینی نشسته بود در گنانجه
راو حزم و قابو نیز این راو را گرفته لوای خودسری فراشت و بخیال فاسد در ملک متعلقه سرکار در آمده شورشی
آغاز نمود لهذا نواب مستطاب بست و دویم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری از بلده حیدر آباد
متوجه تنبیه او گردیده بست و چهارم ماه مذکور رسیده او هوکله چهارده گروهی شهر رکن الدوله دیوان سرکار که بنابر
درستی مقدمات برار التعیین شده بود بحضور حاضر گشت و خود بدولت بقلعه بیدر داخل شدند و گنانجه راو
نیز رسیده مصدر خرابی ها و بدرایا گشت تا کیام جنگ توپ و درنگ ماند رکن الدوله بنابر مصلحت نزد او رفته
عهد و پیمان موکد ساخته با خلعت و فیل و اسپ حاضر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود در گنانجه راو را
قابل گردانیده متوجه سواد همنا باد شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاصه و زیارت درگاه حضرت
بنده نواز گیسو دراز قدس سره العزیز و سیر قلعه گلبرگه فرموده عزیمت کالاچبوتره کرده کنار دریای بهیمرا
متصل قلعه ابکیر فرود آمده روز دیگر کوچ فرموده نزدیک قلعه رایچور اینطرف دریای مذکور معسکر اقبال گردید
ناصر الملک نور الدین امتیاز گذاره بنظر بنده در گذشته بود شرف باریابی و سعادت قدمبوسی دریافته و ششم
ذی الحجه رخصت شده بدارا رایچور راهی گردیدند و نواب مستطاب باخذ پیشکشات آن ضلع مراجعت نموده بر کولور
ورود فرموده و در آنجا از حیدرآباد نوید میلاد و نونهال چمن دولت و اقبال رسیده نواب رو و بهجت کشوده
شدند و تهنیت از نظر انور گذشته مولود مسعود به میر اکبر علیخان بهادر موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه سنه ۱۱۸۲ هجری

الویهٔ ظفر بجانب بجواڑه بنا بر قطب الدوله و احسن علیخان که فوجدار سیکاکول و راجمندری بود بملازمت والای
اتفاق ملاقات شد بعد ازان متوجه حیدرآباد گشته پس ازان باقتضای ایام برسات لوای عزیمت جانب
بدار بر افراشت و وزیری بطریق پیشکش از جانوجی بهکاسد ازانجا بتحصیل در آورده بهنگام معاودت بعهده
گروهی اورنگ آباد در سواد جالنه پور ورود موکب اقبال گردید و ازانجا متوجه حیدرآباد گشته سنه یکهزار و
یکصد و هفتاد و نه هجری داخل شهر شده و بندوبست مهمات نموده سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
رایات عزیمت جانب سرنگ پتن بالتماس در آمد در اثنای راه سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج
فیروزی شدند و مهم بر حیدر علیخان بهادر عرف حیدر نایک تصمیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار وکیل
فرنگ رسیده خاطر گشته بتزویر و مناص خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانه بیشمار متصل
جنود اقبال رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده همراه رکاب شد و مهم بر انصاری قرار گرفت اما انجام کار
خاطر خواه صورت نبست و جنگ صعب رو داد و آخر حسب الالتماس عالی سراج الدوله و الاجاه رکن الدوله
مدار المهام بچنیا پتن رفته ملاقات کرده باستصواب مشارالیه مصالحت و موافقت با سرداران انگریز نموده مراجعت
فرموده و ابراهیم بیگ ظفر الدوله بسفارش والاجاه همراه خود با جمعیت پانصد سوار و دو هزار بار و تجاوزات
و لقب کنده و بعهدهٔ اعظم سرفراز ساخته آورده بمنصب بلند رسانید ششم ذی الحجه سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و یک هجری به حیدرآباد نزول موکب اقبال گشت ازانجا که درین سفر باج خساره
کلی با اہل اردو رسیده بود قریب دو سال اقامت رو داد چون خاطر مبارک از مهمات مالی و ملکی فارغ شد
بست و دوم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری اعلام ظفر طراز بتادیب سرتابان جنوب
رویه باهتزاز در آمد از دریای کشنا عبور شده بعون الهی قلعه کرپه مفتوح گردید چون راجه امچند بغاوت
رسیده بود مستعد فرموده عنان عزیمت جانب تعلقه کلیانی ملک متعلقه اش معطوف گردانیده بضبط سرکار
دولتمدار در آورده بعده بندوبست جانب قلعه نرمل متوجه گشته آن مکان را بکمند اقبال تسخیر فرموده وقت

مراجعت

نواب مستطاب نظامی چند فرموده ظفر الدوله را باضافه منصب و خطاب مبارز الملک سربلند ساخته سید حاتم خان
بهرام جنگ را که داروغه هرکاره بود از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و عطای پالکی جهالردار و
خطاب برهان الدوله و تقرر نظامت صوبه برار از اوج بهای ترقی فرموده خود بدولت و اقبال غره جمادی الاول
داخل بلده خجسته بنیاد گردیده بعد انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرهته باستیصال رگناته راو که
در مالوه آوارگی داشت تعیین فرموده اوایل شوال از گهات دهارور گذشته بر دریای مالوه فرود آمده عشره محرم
الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود و هجری توقف ورزیده از انجا روانه قلعه کلیان شد مبارز الملک نیز آمده سعادت
قدمبوسی حاصل نموده بعد از آن بنابر اخذ پیشکشات شولاپور از راجه و نکیتاپا یک بحری بهادر قوم بیدر رخصت
دستوری یافته خود بدولت متوجه حیدر آباد گردیده درین اثنا مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر را با تالیف
صمصام الملک دیوان دکن حسن الذکر که رخصت فرموده خود با بخت بلند و طالع ارجمند بهفدهم رجب سنه مذکور داخل بلده
فرخنده بنیاد حیدر آباد شدند بعد انقضای ایام چهاولی بهفدهم ذی الحجه نهضت فرموده ماه محرم سنه یکهزار و
یکصد و نود و دو هجری بر موضع اکلن بنابر اتفاقات مقامات فتاده از انجا تا نواحی کوبلکنده بکوچ و
مقام سیر کنان عنان مراجعت معطوف فرموده باز داخل حیدر آباد گشتند بواسط ذی الحجه ماه محرم سنه یکهزار
و یکصد و نود و دو هجری بر باغ کوردر بنده آن منقضی گشت از انجا تا اجل کروهی پیشتر سیر کنان و شکار
افگنان پرداخته بهشتم ماه ربیع الآخر سنه مرقوم ورود سعادت فرموده سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و
سه هجری مرشدزاده عالیجاه بهادر را و صمصام الملک را تا کالا چبوتره دریای کشنا روانه فرمودند لهذا
بعد انصرام عالیها انضباع بهفدهم رجب به سعادت قدمبوسی بهره والا فایز گشتند پس از آن تا دو سال خاطر والا
بتقریب زیارت و سیر کوه شریف و قلعه گولکنده و پنجیر افگنی حوالی شهر مشغول سرور و شغف گشت چنانچه شکارگاه
بر موضع لنگوجی کوره باهتمام شمس الدوله تیغ جنگ بهادر بعمل آمده که یوز رعنا هوی صحرای باتفاق دریک
گهواره بی اندیشه یکدیگر نشسته بقفس پری پیکران خوش آواز میدیدند و می شنیدند و بدون حکم

چون رگناتهه راو خلاف عهد نموده از قلعه بیدر سبقت گرفت و اعیان هر چه نیز متوهم بودند از حضور استعفا خواستند
بست و ششم ذی الحجه بزیارت درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاابالی انصاری قدس سره العزیز
که از حضرت میر بهاء الملة والدین شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره است در سنه هشتصد و هفتاد و
هفت هجری سواد قصبه الند الوزا آگین فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و خانقاه در زندگی خود بنا فرموده
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بهاء الدین حسین خان نقارخانه پخته و احاطه پخته احداث نموده
باجرای ملبوس خانه و ذخیره عاقبت اندوخت خود بدولت و اقبال سعادت اندوز گشته عبور دریای بهیرا
فرموده قریب قلعه چپج که رگناتهه راو در آنجا قرار داشت ورود فرمود بست و یکم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و
هشت هجری قلعه پرینده مقر اعلام شد از آنجا از راه کربلا سواد قلعه احمد نگر رایات عالیات نیز مضرب خیام
فرمود رگناتهه راو از منزل دالوج بجانب برهان پور رخت ادبار کشیده خود بدولت و اقبال در محمدی باغ
شهر مذکور فرود آمده از آنجا بر آب گیلنا ورود فرموده ظفر الدوله و سا باجی را از گهات نظام آباد پیشتر
فرستاده خود بعد از آن بطرف دریای تپتی بر آمده نواح برهان پور نزول فرمود و رگناتهه که از خایف از طرف
سه باز گشت درین ایام بزوجه نراین راو پسر تولد شده بسوائی نراین راو موسوم گردید چون موسم برشگال
شدت گرفته بود راه اورنگ آباد چهاونی معمول آورد و بعد برشگال آخر شوال سنه مذکور باراده تادیب رگناتهه راو که در
نواح خاندیس آمده شور و شر برپا کرده بود ضابطه جنگ را بتعاقب او تعین فرمود و کله از لشکر سلطانی پور نذربار
و تهالنیر جانب برهان پور گردید و درینجا ضابطه جنگ نیز با لشکر فیروزی پیوست از آنجا بنابر اصلاح مقدمات
برادر که سا باجی و مودهوجی پسران رگهوجی بهونسله با هم مناقشه نمودند اولین گذشته شد آخر محرم سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری سواد ناگپور مقر بهونسله مورد الویه ظفر طراز گشت و مودهوجی دست بسته استعفا نمود بعد انفصال
معاملاتش هنگام عزیمت لشکر جانب ایلچپور در راه رکن الدوله دیوان سرکار بشهری که در احوال او بقلم خواهد آمد
مقتول گردید و محمد اسمعیل خان پنی نیز دوم ربیع الاول از عاقبت اندیشی بمقابل فوج فیروزی نتهانه جان باخت

شیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ که بخدمت سپاه زر الملک بمنصب جلیل القدر دیوانی سرکار دولتمدار
سرفراز گشته بود اجرا مییافت و درین ایام سنه یکهزار و دوصد و یک هجری میر ابو القاسم میر عالم بهادر را برای
درستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عهد و پیمان و تزنامه جانبین در باب یکتائی و یک جهتی سرکارین که
امورات سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر باشد بکلکته فرستادند و او با پنج منصبداران سرکار
یکی حافظ الدوله و دویم میر عباس علیخان بهادر نظام یار جنگ و سیومی میر عبد العزیز خان بهادر چهارمے
غلام نبی خان بهادر پنجمی میرزا ابو تراب خان بهادر و هفت زنجیر فیل و دو نشان عماری و دو رایت جوهر و
سه رایت چار جامه و بهجده شتران باربردار و شصت سواران سلحدار معه بازار لشکر که اینهمه از سرکار دولت مدار
برای همراهی ایشان مرحمت شده بود از راه جگناته روانه کلکته شدند و در آنجا ده بار ملاقات میر ابو القاسم
میر عالم بهادر مذکور با لارڈ کارنوالس بهادر که از پیشگاه بادشاه انگریز بخطاب مارکویس سرفراز بود بوقوع آمد
پنج بار میر معز بمکان لارڈ بهادر رفتند و پنج بار لارڈ بهادر خود بلشکرگاه میر ابو القاسم میر عالم موصوف آمدند و باهم اتحاد و یکجهتی
بعمل آوردند چنانچه بعد ملاقات دهم بادشاهکی رخصت حیدرآباد شده بلشکرگاه خویش آمده بودند روز
دیگر لارڈ بهادر باز پیغام فرستادند که پنج بار اینجانب خود برای ملاقات آنصاحب بمکان شما آمده بودم
و آنصاحب نیز پنج بار بمکان من تکلیف فرموده چونکه سیری خاطر نه شد یکبار دیگر آنصاحب تشریف آورده بملاقات
خود مسرور نموده باز روانه مقصود شوند پس یکبار دیگر میر ابو القاسم بمکان لارڈ بهادر موصوف رفته با جواهر
و خلعت و تحایف دیگر لائقه مع منصبداران مذکور که هر یک تواضع جواهر و خلعت ممنون شدند رخصت گردیده
روانه حیدرآباد گردیدند و درین مقدمات بند و بست عرصه قریب یکسال منقضی گشته بشرف و سعادت ملازمت عالی
شده تمامی تحایف مرسله لارڈ بهادر معه عرائض از نظر کیمیا اثر گذرانیده بعطای خلعت فاخره و جواهر اعلی
و خطاب میر عالم بهادر سرفراز و ممتاز شده سر اعتبار تا افلاک الافلاک رسانیده و فرزند میر معز بخطاب میر
دوران و برادرزاده اش بخطاب میر زمان خان و هر یک منصبدار مذکور که همراه بودند بخطاب خانی و بهادری

یوز برآهو قصد شکر نمودند او به تمام شکارگاه در دوازده گروه باره دانشمست بود چون موسم گرما بشدت تمام بوده
بهادر معز جابجا آبدار خانه های سرو شیرین با گلاب از حساب خارج تیار و درست ساخته که هر وقت بهر کس آب
سرد بهم رسید و نیز در آن ایام معین الدوله اسراب جنگ از نزد مبارز الملک ظفر الدوله حاضر لشکر فیروزی گشته
بملازمت شرف و مباهی گردیده استدعای روانگی حکیم الممالک مسیح الدوله حکیم خواجه محمد باقر خان المعروف
بحکیم باقر خان والد داعی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه و باوتا پرگوز و ناچار حکم نموده حکم شد او نعمت
رسانید بهره و باتفاق برچه پالکی و اپ ترکی روانه قلعه نرنل گشته منزل راه قطع نشده بود که خبر وفات
مبارز الملک رسید حسب الحکم مراجعت نموده بشرف مجرا اشرف گردیدند چون مبارز الملک باجل طبعی در گذشت
احتشام جنگ پسرش قلعه نرنل را مستحکم نموده در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری عزیمت نرنل کرده تا
کولاس نزول فرموده درین اثنا درکن رکین دولت صمصام الملک ودیعت حیات سپرده موسم بارش
قریب رسید حصول مقاصد بر وقت دیگر گذاشته گرفتن جزوی پیشکش صوب حیدرآباد مراجعت فرموده درین
ایام شجاع الملک امیر الامرا نیز که مسافر ملک بقا بود رخت هستی بر بست پسرش نصابت جنگ و دارا جاه به تعلقه
پدر سرفراز شده جانب دهونی و رایچور شرف دستوری یافت سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت
هجری خود بدولت و اقبال بهوای نصرت سمت نرنل افراشته بر محاصره آن همت گذاشت احتشام جنگ
دست بیمان ابعه شورش چند به امان عفو زده والده خود را بنابر استشفاع بحضور پر نور فرستاده از آنجا که
ذات عالی آیه رحمت الهیست رقم عفو بر جریده اش کشیده بمعاوضه نرنل نظامت صوبه بیجاپور و تغیری بهرام
جنگ سرفراز ساخت و حراست قلعه نرنل و کهکیال وغیره به برهان الدوله مقرر شد و خود بدولت و اقبال
جانب حیدرآباد مراجعت فرموده تمامی اموال ثقال و امتعه و اضراب و کارخانجات مبارز الملک داخل
سرکار دولتمدار گردید چهارم رجب سنه مذکور سایه عظمت و اجلال بر شهریان حیدرآباد افگنده بعد از آن
چند سال بجشن و سیر و شکار پرداخته امورات مالی و ملکی بر رسا بلند و تدابیر ارجمند اعظم الامرا معین الدوله

اقبال سکندر جاه بهادر مدار المهام الامرا و سرداران افواج قاهره با جمعیت سرکار و دو تمندار و سرداران انگریز بهادر با جمعیت
خویش و جمعیت راو پندت پردهان همراهی هری پندت بهرکیه پهیتر تا قلعه سرینگ پتن رفته فرود و در خود بدولت
و اقبال تا یکسال بجشن‌های سالگره و جامون و سیر و شکار بخشش جواهر بیحساب که مفصل در تاریخ تزوک آصفیه مرقوم است
مشغول بودند بعد انفصال معامله ٹیپو سلطان و گرفتن یک کرور روپیه نقد خساره جمعیت سرکار و معاملات
یک کرور روپیه از پیه و سهه جوت و پیشکش و غیره اعظم الامرا در رکاب مرشدزاده موصوف مراجعت نمودند
خود بدولت و اقبال از رسیدن خبر سعادت انشان بانکه شمس الامرا تیغ جنگ درین ایام ملک بقا خرامیده
بودند بزودی تمام داخل بلده حیدرآباد گشته تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود
و حکمای حاذق معالج بودند و نیز سفر غرب رو به رو در پیش بوده هیچ جانب توجه نفرمودند و دران ایام قحط
غله در تمامی مملکت هندوستان چنان بوقوع آمد که نام غله نایاب گشت و بقالان بلده و اطراف غله را بالمره مفقود
الاثر ساختند از عدم حصول رزق که ماده حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم
آدم را و زن بچه خود را و حیوان حیوان را خورده جان میدادند و مهر سری و مادری از طفلان برباد رفت تا
بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوه عظیم کرده بالای دکاکین بقالان بازار افتاده غله که کما
روپیه غارت نمودند و اسباب بیشمار سوداگران و تجار بسبب غارت اینها پامال گردیده بود و از آن جمله
نخاس را نیز از فرط شرارت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی شعله کشیده حکم شد که از بنادیق
اینها را از زیر پرده دولتخانه خالی برآرند لیکن بارزانی که اندرون محل مبارک بر چوکی پهره متعین باشند از ضرب
بنادیق چندین کس را بعدم فرستادند و بلوه خلایق از زیر پرده دولتخانه دفع شد آخر روز نظامت از ثبت یار خان
تغیر شده به بدیع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پر نور حضرت غفران مآب سرفرازی یافت و بقالان
و چوهبریان در شهر و بلده را بیان غله فروش حکم شد بعد ورآمد که نرخ غله کم کنند و افزایش غله نمایند
آنوقت روپیه غله دو و نیم آثار چهار آثار بدست دیگر دید و خلق الله نعمه مرد مرده بودند که از استخوانهای اینها اطراف

ومیر عباس علیخان بهادر خالزاده میر عالم بخطاب نظام یار جنگ مشرف گشته طرفه اتفاق اینکه نواب جعفر الدوله
بهادر رئیس لکهنو خبر ورود میر عالم بکلکته بتفصیل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دوازده لک روپیه
بنابر ضیافت وغیره میسر نموده خواهان ورود میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه
لکهنو وغیره ملاقات کرده بحیدرآباد در روند میر عالم ابعدیه یافت حال گفتند که بانگموار سرکار دولتمدار آصفیه ایم
از ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پرنور مناسبت ندارد معاف فرمایند پس نظر بر مدارات … شدند
از راه ستة بنارس وناگپور وغیره داخل حیدرآباد گردیدند بعد وقت بودن میر عالم در کلکته چنیکه
مسوده های تمسکات برای ملاحظه حضور پرنور دریافت عظیم الامرا بالای … تجربه آمد
یعنی لارد بهادر چنان مقرر نموده که مرو کالت تا قیام سرکارین منحصر بر میر عالم واولاد واحفاد ایشان باشد
دیگر احدی را دخل نبود میر عالم ابنخیفه را خلاف آمین نکوارگی دانسته با لارد بهادر مراغفت پیش آمده موافق
مسوده ورقه نامه نوشیانید که این مقدمات منحصر بر عنایت خداوند نعمت است هر کس را سرفراز فرمایند مختار اند
پس مسودات معروضه های سرکار تحریر آورده بالای … ارسال حضور پرنور نمودند هرگاه بنظر خاطر مبارک منظور
عظیم الامرا گردید بجنس آن تمسکات طرفین تیار کرده همراه خویش آورده وقت نامه حضور پرنور سپرد لارد بهادر
نمودند چون میر عالم در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری داخل حیدرآباد شدند هنگامه شورش ونقض انگریزی با ٹیپو سلطان
ولد حیدر علیخان المشهور بحیدر نایک از سمت سرنگاپتن شروع یافت ومهابت جنگ والاجاه خلف نواب
شجاع الملک امیر الامرا بهادر قلعه دیوبلی را با وصف جمعیت قلیل … شاهی افواج ٹیپو سلطان مذکور از بر گرفته
خود را در قلعه مذکور محفوظ داشته بعرض اقدس حضرت غفران مآب رسانید ومقارن آن حال اعیان را دوخته
پریشان وحیران اگر نهاد … عاجز آمده … حضور نموده نظر بر … وسوخ حیدر نایک اهل …
ومینه بر شفیقانه آگاه فرمودند چون هیچ فائده از آن مترتب نشد الا … باید حرکات ناشایسته از وظهور آمد
تا چهار در سنه یکهزار و دو صد و چهارده هجری تا انقطاع … داخل موکب اقبال با هزار دو … از انجام شد زوده …

مرتبه افتاده بود بعرق‌ریزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان برآورده سالماً غانماً همراهی والا در آن
جانبانه بلشکر فیروزی اثر پیوستند و مورد تحسین و آفرین گشتند و وقتیکه تاریکی شب مانع جدال و قتال گردید
و آتش جنگ منطفی گشت خورشید دولت و اقبال از رزمگاه معاودت فرموده در قلعه لشکر از نزول اجلال
فرمودند و سرداران فوج دریا موج جابجا بحفاظت و نگهبانی و دفع اعدا مستعد رزم شده پای ثبات فشردند
و مردم بنگاه در پناه فصیل قلعه مذکور فرود آمدند درینحال کشن راو بلال وکیل پندت پردهان رفاه خلایق
در مصالحت باهمی اندیشیده تمهید مقدمات چند که بسبب انحراف مرضی اقدس از غلام سید خان مشیر الملک بهادر
شود بعرض نواب مستطاب رسانید بنابر صلح بلشکر راو پندت پردهان رفته مقدمات نزاع رفع نمود و از انجا
مراجعت کرده هشتم ماه رمضان بشرف ملازمت فایز گردید و مقدماتیکه در مصالحت بود بحضور پرنور عرض ساخت
و نهم ماه وثیقه صلح بزبان قلم آمد و پس از ان موافق قرارداد جانبین مشیر الملک بهادر را حواله اهل پونا نمودند
و دوازدهم ماه علم معاودت بسمت بلده حیدرآباد برافراشتند و چهاردهم ماه میر عالم بهادر که برای درستی
بعض امور طرف پونا رفته بودند مراجعت کرده درهمین سفر بهره‌اندوز ملازمت شدند و راجه شام راج و راجه
رگهوتم راو هم همین تاریخ از آستان‌بوسی مشرف گشتند و نواب مستطاب بکوچ متوالی و متواتر بمستقر سلطنت رسیده
هفتم ماه شوال در ساعت نیک داخل بلده گردیدند و گویند کشن راو مصحوب صلحنامه به پونا رفته بود سوم ذیقعده
وارد بلده شده بعز ملازمت رسید و درهمین سال بعد ورود مسعود بلده حیدرآباد باندک فاصله افلاک شعبده
باز نیرنگ دیگر برانگیخت مجملاً اینکه راجه شام راج به نیابت مشیر الملک بهادر امور ملکی و مالی نیابتاً وا میکرد و بخوبی
رگهوتم راو و کفایت سرکار اندیشیده مزاج خورشید دولت را بطرف تخفیف سپاه مایل ساخت و دران روزها تمهید داشت
جمعیت انگریزی بنابر استحکام اساس موافقت فیمابین سرکارین در عرض و طول مخالفان بصلاح و صوابدید
میر عالم بهادر امر آمد بود آنها را از حضور رخصت رسانید و فوج انگریزی از مستقر سلطنت کوچ بکوچ تا پنسوارا
پلی رسیده بود که درین بین مردمان فساد اندیش سلطنت کیش ترقی خود را به تنزل مشیر الملک بهادر تصور کرده بودند

اندرون تالاب میر جمله سفید نظر می آید لکوکها کاسهای سر انسان و حیوان افتاده بوده میر جمله یکی از امرای
قطب شاهیه بوده که تالاب یادگار خود گذاشته و نیز درین اثنا سیف الملک ثانی بیان پسر عظیم الامرا که چراغ
خاندانش بوده از عارضهٔ اسهال کبدی درگذشت و بهادر مذکور در غم و الم او حرکات جنون میکرد و نواب
مستطاب مآل اندیشی را کار فرموده بپای میر عالم بهادر که و دانای حضور و وکیل صاحبان انگریز از سرکار بوده
مرشد زاده علیجاه بهادر را که یکساله بودند در فرزندی اعظم الامرا داده سر عزت او را تا بفلک الافلاک
رسانیدند و در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری باراده سفر بلدهٔ گوردهن و اور که مخاطب به بیجاباغ است
رونق افزا شده محال فوج ظفر موج بچشم عالم پرور خود ملاحظه فرمودند تا آنکه خبر راهی شدن ماجی سندیه
از دار الخلافه شاهجهان آباد و برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که باهم شرایط اتفاق و اتحاد قرار
یافته بود رسید کوچ بکوچهای متواتر داخل قلعه بیدر گشته چندی در سیر و شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر
فوت شدن مهاجی سندیه مذکور نیز رسیده اعظم الامرا را تفکر بسیار رو داد هر چند دولت راو سندیه پسرش را
بخطوط و مراسلات وفای مذکور آگاهی نموده خواست که شریک خود نماید صورت نه بست تا ناناپهرنویس مدار المهام
راو پنڈت پردهان او را القسم های علاقه او شد لو ممنون منت خود ساخته از آن خویش گردانید و هنگام
جمعیت مخالفان روبکار آمد خود بدولت و اقبال و اعظم الامرا توکل بر خدا و ولی الجمال نموده نیز در هم ماه شعبان
سنه یکهزار و دو صد و نه هجری بعد طی مسافت بعیده و منازل چند مقابله و محاربه با الهٔ مذکور در میدان متصل
قلعه کهرله بوقوع آمد بعد جنگ صعب فرار نمودن اعیان مخالف نمک حرامان بی دین که در عداوت و مخالفت
اعظم الامرا نخواسته بودند که کار شگرف سرکار بسعی بهادر مذکور انتظام پذیرد و بهادر مذکور بمورد الطاف شاهانه
گردید بر اساس قلیل با اعیان مرهٹه ستیزگی نموده اکثر سرداران جان نثار را از عدم کمک در عین یورش
جنگ کشتن دادند چنانچه روشن خان بهادر و ظفر الملک بهادر و نواب منصور الدوله بهادر برادر زاده اش
ترددهای نمایان نموده راهی آن زمین کارزار بسبب عدم تمکین وهی ناعاقبت اندیشان و نمک حرامان بدبخت غنیم

مرهٹه

واز یک سمت جمعیت پایگاه و از یک جانب آقا علیخان و دیگر سرداران عجب گیر و دار سخت
نموده سالک جمعیت غنیمان صاحبزاده را منتشر ساختند القصه دران روز کارزار نمایان از سعی میر فرامرز
و فوج انگریزی سرکردگی میر عالم بهادر و سرداران پایگاه و باقر علیخان و جمعیت سواران همراهی خود و دیگر
سرداران جان نثاران و جمعیت خونخوار و دیگر نمایان بود و تدبیر عمده بظهور رسید آخر الامر عالیجاه بهادر بعد متفرق
شدن سالک جمعیت و فرار نمودن سرداران باغی همراهی خود بوقت شب با چندین سواران و پیاده ها
بکمال خوف و هراس خود را بزودی تمام داخل بلده اورنگ آباد ساختند اسد اشیو راوی و غالب جنگ و سیف
جنگ و بدیع الله خان نامی جنگ و غیره از قلعه بیدر جدائی ورزیده جابجا متفرق شدند اما اسد اشیو راوی
که بسبب بر آوردن مرشدزاده را از حیدرآباد و برپا نمودن هنگامه ریاست بغیر جهت و سبب غایت ترس
در دل او بود جدائی ورزیده چندی در تعلقه متعلقه خویش مختفی بوده آخر رجوع بسرکار آورده چند روز
بدربار حاضر گردید باز در قلعه محمد نگر گولکنده مقید شد و در عوض خون ناحق سیدی عبد الله خان بدست
رعد جنگ بپیرش بقتل رسید و سیف جنگ و غالب جنگ بعد استشفاع و استدعای عفو جرایم خود ها چون ذات
قدسی صفات حضرت غفرانمآب مظهر رحم و کرم ایزدی بوده هر دو را در باب معقول تحریر کرده خانه نشین ساختند
و بدیع الله خان از بیدری وطن خویش روانه وطن گشت و دیگر خبری از و بسمع نرسید القصه عالیجاه در بلده
خجسته بنیاد با اثر الدوله و موسی ریمو بحلف انجیل شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم درگاه پدر عالیقدر
خویش گردیده در منزل کیتر بالای دریای گنگ دفعتاً تپ محرقه کرده باقتضای الهی رحلت نمود بعضی گویند که از
ندامت این حرکت خود را مسموم کرد والغیب عند الله نعش او را امیر عالم بهادر و دارالدوله و دیگر سرداران همراهی
بکمال تأسف و تحسر آورده حسب الحکم در درگاه سید حسن بیرپه صاحب مدفون ساختند حضرت غفرانمآب
بنهایت غم و الم تن برضای ایزدی در داده خاموش گشتند سانحه دیگر اینکه در ماه شعبان المعظم شب عید حضرت
غفرانمآب برای نظاره تماشای آتشبازی بر طبق معمول بالای سقف خلوت مبارک بر آمده

تمنای او شان بر بنیاد خفاش و از خزاران زوال نور آفتاب جلالت‌مآب نواب مستطاب گردیده و مستقر
سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را مغتنم شمرده و خفیه از مرشدزاده کبیر عالیجاه
بهادر در ساختند و بر اطاعت صاحبزاده مستعد گشته آن بهادر ذی جاه در اخیال اهل بغاوت آماده و مستعد
چنانچه در نهم ذی الحجه یعنی شب عرفه آن مرشدزاده کبیر بدلالت گمراهان وادی ضلالت از جای خود حرکت
کرده دست و پای لاطائل زده و تقیدگاه نقض مطلوب ورزید و نشست از دارالسلطنت بدر رفته سید شبیر
ضرغام جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمان خان ناظم جنگ وغیره با فساد پیشگان ناآل اندیش عازم قلعه بیدر شدند
و در آنجا رسیده قلعه مذکور بدست آورده قابض گشتند و حسب الارشاد خود بدولت و اقبال سید عبدالله
خان حبشی با جمعیت جوانان با همراه گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میر رفته و در روزی سید شبیر بدل
و اثنای راه بعد غفلت بر جمعیت ریخته فوج را پریشان ساخته و عبدالله خان مذکور هم زخم کاری برداشته
و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون نهایت اخبار این خبر وحشت اثر بمسامع اجلال رسانیدند
نواب مستطاب اولاً از روی شفقت پدرانه فرموده خوش قمرخان را صوب عنایت امهری بخشی بیگم صاحبه
بنا بر فهمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور حامل مراتب اندرز و نصایح موجب نصیحت
در مزاج صاحبزاده بنا بر سبب اغوای رفقای بد سرشتان بصلاح و صواب نگرائید ثانیاً نواب مستطاب بنظر
بتادیب صاحبزاده موسی ریمونت موسی رمو را مع جمعیت او و افواج انگریزی را نزد والا طلب
فرموده بسرگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه و شمل سردار الملک گماشتی میان وغیره جهت بازگردانیدن
صاحبزاده را از خود سری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان بیچ بهیا زبون
ولی محمد اعظم خان و لسپی خان وغیره جمعداران علاقه پایگاه که در آن روزها به پرگنات خود رفته بودند این خبر
وحشت اثر شنیده او شان نیز راهی قلعه بیدر شدند القصه پس از وصول فوج ظفر موج قریب بیدر باغیان
بکیش مقابله پیش آمدند و افواج سرکاری از یک طرف یعنی موسی ریمو و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک جهت

ٹیپو بوجه دین محمد شهید شد میر عالم بهادر با جمعیت سرکار و پلٹن انگریزی حاضر دربار جناب مغفرت گشت بسعادت
قدمبوسی مشرف گردید چهاونی جمعیت انگریزی ملازم سرکار تا لاب حسین ساگر فرود آمدن مقرر گردید چنانکه
درین ایام آبادی بلده فرخنده حیدرآباد از بیگم بازار و کوٹهی انگریزی که در عهد وکالت کرک پاتریک حشمت جنگ
وکیل صاحبان انگریز بهادر باحداث درآمده مع چهاونی حسین ساگر وغیره تا بالوال نشش گروهی از بلده
مذکور پیوسته است و عمارات انگریزی بانواع واقسام ساخته اند که طبیع طبیع تماشائیانست خصوصاً عمارت
کوٹهی که نقشه عجیب و غریب متضمن حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل و نیز جناب بندگان عالی متعالی
حضور پر نور ادام الله اقباله حسب الارشاد عالی وکلاء بضیافت رونق افزا شده تماشای آتشبازی انگریزی
وغیره فرموده اند که بکمال تکلف آرایش و پیرایش نموده بملاحظه اقدس آورده نذر و نیاز و تحایف بیشمار
گذرانیده مرعاصی مؤلف هم همراه رکاب سعادت بچشم خود دیده است در سنه یکهزار و دو صد و چهارده هجری
شروع جشن طوی مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر با صبیه سیف الملک ثانی میان خلف اعظم الامرا ارسطو جاه
که درین زمان بخطاب جهان پرور بیگم صاحبه مشهور و معروف اند و در قلعه بیدر پیشتر رسم ایجاب و قبول عمل
آمده بود بظهور آمده و متعاقب این جشن جشن شادی شاه یار الملک برادرزاده مظفرالملک اسد علیخان بهادر
جاگیردار بیگن پلی با صبیه دیگر الی میان سیف الملک مذکور شروع گردید مزاج اقدس حضور مستقیم در تماشا و تفریح عیش
و عشرت مسرور گشت اگر بیان جلوس سانچق و مهندی و تکلفات سواری شب گشت آنحضرت و تقسیم جواهر و جوڑه ها
به محل و دواوین و آوردن مجها از هر خانه امرای سرکار و از نزد حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهادر و نیز دیگر
اقربای حضور که هر روز جشن دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده تحریر در آرد کتاب دیگر ترقیم آورده
شود احتیاطاً از طول کلام نموده مختصراً مطلب نویسی را بکار آورد چنانچه عاصی خود حاضر بوده بچشم خویش دیده
است و شریک بود تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است اگرچه شادیهای دیگر بکمال تکلف
و تزک بوقوع آمده اند اما هیچ جشنی و مجلسی بجلوس و تکلف آن ندیده و تحریر نرسیده چرا که آن امیران نامدار روبرداد الله
آن

تا نصف اللیل بجشن و سیر و تماشای درختان آتشبازی مذکور و جوالی و حلقه ها وغیره مشغول بودند و دفعتاً
مزاج از اعتدال بیرون آمده بلقوه و فالج حاید حال گشت عجب سانحه ناگزیر بظهور رسید که خلق الله در حال
حکیمم افتادند و چند ماه پیشتر ازین حکیم حمایت الله خان بمزاج اقدس در آمده معروض داشت که خانزاد عرق آصفیه
با جواهرات و میوه جات و لحوم وحوش و طیور چرخان تیار میکند که باستعمال آن پیر صد ساله مضمحل از کار رفته
بقوت جوانان بست و چهار ساله فایز میگردد خود بدولت و اقبال مشتاق شده جواهر بسیار و میوه جات
بیشمار عنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نماید هرچند حکیم الملک حکیم عبد الجلیل خان بکار پردازان
ولیوڑی مبارک زنانی بسیاران وغیره گفته بودند که این عرق بمزاج حضور پرنور موافقت نخواهد کرد که همه
اشیا مخلوط گلاب خالص است و حضرت خود قهوه با گلاب و آب با گلاب بعوض استعمال میفرمایند اندیشه است که
از کثرت استعمال این عرق که جزو گلاب است فالج و لقوه حاید حال دشمنان گردد آنوقت هیچ تدبیر بکار نخواهد
آمد هر قدر فریاد کردند زیادت و صاحبت حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدس همگی بعرض نرسانید
آخر همون معامله پیش آمد تمامی خانزادان موروثی را و کافه خلایق را آب و طعام در آن روز حرام گشت
و بر سر حیرانی و پریشانی غلطیدند اگرچه حکمای حاذق معالجه پرداختند اما از عدم پرهیز فایده مترتب نشد
تا اینکه در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری اعظم الامرا نیز از پونه حاضر گشته مساعی جمیله بکار معالجه خاص
نمود آخر روز مزاج مبارک هم با متداد زمان بیک طور قرار گرفت و در سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری
استیصال تیپو سلطان که خود را سلطان العصر میدانست بوقوع آمد حقیقتش اینکه چون حرکات ناپسندیده
تیپو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال او ناچار ساخت سرکار نیز شرکت صاحبان مذکور ضرور افتاد پس
میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی بکمک لارڈ کارنوالس و جنرل هارس وغیره و دیگر سرداران انگریز تا
سرینگپتن رفته شریک حال گردیدند چنانچه مفصل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مبسوط هویدا میشود و اختصاراً
بر اجمال اکتفا نمود و بعد فتح و کشته شدن تیپو سلطان که ماده تاریخ شهادتش اینست مصرع

زین مصرع عجیب فی تاریخ را عنوان بند خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه بند مستوجب بهشت و با اخلاص فاتحه بند
بعد رحلت آنحضرت ارسطوجاه جمعیت انگریزی ملازم سرکار را از مقام حسین ساگر طلبیده باتفاق حشمت
جنگ کپتان کیل بر در دولت حضور پرنور وهر یک مرشد زاده یک یک سرکرده گورهٔ لاینی دو دو صد جوانان
بار نشانید بعد انتقال ارسطوجاه بدیوانی میر عالم بهادر برخاست جمعیت مذکور شد ایزد تقدس و تعالی
آن مرجع خلایق را هشت فرزند جگر بند ارزانی فرموده نخستین نواب عالیجاه بهادر که نام اصلی ایشان
میر احمد علی است در علم و فضل و زهد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده همواره صحبت با علما و فضلا میداشت
بعد رونق افزای حضرت غفرانمآب از فلو کمتر بتاریخ نهم ذی الحجه شب عید الضحی سنه یکهزار و دو صد و نه
هجری باغوای سید اشیوزدی خروج کرده ابی جنگها القول بعضی مسموم گردید چنانچه ذکرش گذشت
دویمی که از همه بهتر و اکمل و اول خاندان آصفیه که همین نور خلافت حقیقتاً عبارت از آنحضرت است
اعنی جناب حضرت غفران منزل میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه علیه الرحمه که ذکر خیر آنجناب خواهد آمد انشاالله
تعالی سیومی نواب والا مرتبت فریدون جاه بهادر که نام اصلی ایشان میر جهان علی است هم شکل و هم شبیه با حضرت
غفرانمآب بوده در متانت رای و صلابت بخت هم بازوی برادر بزرگ خود حضرت غفران منزل بوده‌اند حاکی
در تمام عمر خویش مانند حضرت غفران منزل و فریدون جاه بهادر صاحب شان و شوکت شاهانه و هیبت و صولت
و صلابت خسروانه سوای شوکت و صلابت و صولت و هیبت و وجاهت حضرت بندگان عالی متعالی ظل الله
خداوند نعمت اعلیحضرت حضور پرنور ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه که از فضل ایزد
متعال جمال تمامی خصایل پسندیده بزرگان خاقان که الولد سرّ لابیه عبارت از آنحضرت است که
در بشره منور آن اعلیحضرت بعینه معاینه است تا این زمان بچشم خود بدیگری ندیده مصدر ترحم و اشفاق و بذل
و اخلاق حضور پرنور ما فوق همه است بهادر موصوف را یعنی حضرت فریدون جاه بهادر ممدوح را بعد جلوس
حضرت غفران منزل بر سریر سلطنت دفعتاً عارضه خفقان عاید حال گشته از حدت اشتعال او دیر چاره بحران مزاج

ذوی الاقتدار علی الخصوص مرشدزاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر و دیگر مرشدزاده ها و صاحبزاده ها و امیران نجا که هر یک بجلوس شاهانه جلوه داری ساچق و مهندی و شب گشت نمایند و زینت‌بخش مجلس و محفل عالی شوند و غیر این ایشان رسم های تهنیت و تفریح بوقوع آید القصه بعد اتمام این جشنها میر عالم بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه نو که موافق تقسیم از ضمیمه سلطان داخل سرکار گردیده شامل کرپه و قلعه سدهوت و گنجی کوته وغیره رفت بعد چندی بسببی از اسباب انقلاب روزگار بیک حرکت ناشایسته حشمت جنگ وکیل انگریزی با دختر شرف النسا بیگم دختر عاقل الدوله طلبیدن میر عالم بهادر بحکم دار زیر چاره شمار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود بایمای ارسطوجاه بالعکس ساختن اعظم الامرا آن را برای خصومت باطنی خویش با میر عالم پس میر مزبور را از خدمت وکالت سرکار معذور نموده در قلعه و دروره مقید نمود و وکالت بذات خود ضمیمه مدار المهامی از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد و بقلم حقیقت رقم خواهد آمد و درین جا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشدزاده کیوان جاه بهادر که ایشان را نیز در فرزندی ارسطوجاه داده بودند گردیده در عین خرمی مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و هیچ جی از هیچکس مفید نشد آخر بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری بوقت یکپاس روز بر آمده روح پر فتوح ظهران سر دفتر خاندان عالیشان آصفیه بسیر عالم قدس در جنت الفردوس خرامید انا لله و انا الیه راجعون ماتم زدگان که عبارت از تمامی خانه‌زادان موروثی سرکار است آن روز را روز قیامت انگاشته از خود رفتند و شور محشر از محلات بر آمده عالمی را از هوش و حواس در باختند نعش ارسطوجاه در صحن یک مسجد متصل مرقد منوره حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند و مقبره مجوز از سنگ مرمر شفاف سفید باهتمام قادر یار خان و قادر نواز خان برادر حقیقی عزت یار خان نجم الدوله حکیم الحکما باحداث در آوردند و غفران مآب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاد شیر محمد خان ایمان که در مصرع چهارم دو ماده تاریخ بر می آید بر سر کتیبه مقبره کنده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی مدام بد

ذات والاتبار در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثل و مانند نداشتند علی الخصوص در سواری
اسپ که شهسواران زمانه هرگاه نام نامی و اسم سامی آنجناب بر می آرند همه معترف و معتقد میگردند که آنجناب استاد
زمانه اند عاصی در ایام خدمت وکالت اکثر سواری اسپ آن حضرت بچشم خود دیده که قدرت خدا تعالی بنظر
می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هرگونه که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش همین از ایما
و اشاره بجا می آرد و سوای دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیراندازی و برق اندازی و خوشنویسی
مشهور آفاق هستند ایزد تعالی شانه سلامت دارد و با مؤلف القدر سرفراز نمیها فرمود که تا دم زندگی فراموش
نخواهد شد همشیره کیوان جاه بهادر که آنجناب هم مزاج و هم زبان بکمال بذل و الطاف مشهور روزگار بودند
در سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه [illegible] بجنت خرامیده بباغ خانه خویش مدفون گشتند البقاء لله الواحد
الغفار جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است * هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ذکر شمه از احوال
ستوده خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه که محلات خاص حضرت غفرانمآب
والده ماجده حضرت مغفرت منزل یعنی بیگم صاحبها که هر دو سرو فرازان نسوان با عصمت روزگار و رخیل مستورات
با عفت عالی تبار بودن آن هر دو محیط دولت و سلطنت احمدی از سادات صحیح النسب میر زاده های
والانسب فی سبیل حصول مقصود از دولت عالی نیز رفته کتخدائی بسیار دختران ناکتخدا از سرکار خود چنان
بعمل آوردند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شبانه روزی عالمی بهره ور بوده دست بدعا فراوان
داشت و تا الی الآن سیدانند الغرض نام نامی حیات ما الصاحبه والده ماجده سلطان عبدالله قطب شاه
زینت بلده حیدرآباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هر دو دریای
عصمت و عفت و بذل و کرامت و شفقت زنانه از یکی هزار و از اندکی بسیار بعید و شمار مشهور روزگار است
مسند الاحمد ثنا آنحضرت یعنی حضرت غفرانمآب که روشن بنگله و روشن محل و غنی محل با اهتمام غنی یار خان
خانسامان و نوازش محل با انتظام نوازش علیخان خانسامان قدیم و چهار بنگله خلوت مبارک و گلشن محل

از جاده درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکهزار و دو صد و بست و هجری به بهشت برین خرامید و در خانه باغ
خود مدفون گردیدند جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیما بین تفاوت سن یکسال شش ماه
بوده همیشه تا سن تمیز و رشد باتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز باتحاد و اخلاص بسر برده بودند
آن سر رشته محبت از طرفین جاری بود **چهارمی** حضرت مغفرت پناه میر ذوالفقار علیخان بهادر جهاندار جاه
که بجناب خیر محض بودند باشند او هرت از محل خود بتقریب عیدین و جشن نوروز وغیره بر آمده نذر و پیشکش میگذرانیدند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش مینمودند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه
دولتخانه آنحضرت اندگاهی به هیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر معترف و مشکور اند در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و دو هجری بعالم بقا توجه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظه نعش جنازه ایشان در کتربال خانه
بر آمده ملاحظه میفرمودند بی اختیار بگریه بیجید در آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
مقدر و منظور خالق بود بظهور آمد اینقدر ملال نماید حال مزاج مبارک موجب ملال خلق الله منظور است
دفعتاً بچشم غضب بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نمیدانی که بازوی من امروز شکسته برادرم جدائی گزیده
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیام موت من رسیده است اگرچه بکم سن پرورش نمایم عاصی دم
بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند **پنجمی** میر جمشید علی جمشید جاه بهادر که
و ایشان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون در پا انتقال کردند فریدون جاه بهادر و ایشان از یک
والده عنایت النسا بیگم صاحبه بوده و بشیر النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج شمس الامرا بهادر
امیر کبیر اند و ریاض النسا بیگم صاحبه نیز همشیره حقیقی ایشان در ازدواج خان ایران بهادر بودند **ششمی** اکبر جاه
بهادر نام اصلی میر تیمور علی است که برادر حقیقی خورد حضرت مغفرت منزل اند بجناب هم بجمیع صفات موصوف
و قدم بر ظل العقد پدر بزرگوار خود میدارند و بنت ایام و در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک بر آمد و دربار نموده
اکثر مقیم محل خویش هستند **هفتمی** حضرت سلیمانجاه بهادر نام اصلی شان میر جهانگیر علی است که منبع خوبی و نیکیهاست

او شغلے پیش نواب مغفرت مآب بست. بعد وصال آنحضرت باختلاف مزاج خود با یکے از برادران موافقت نکرده باغوای
مفتریان مشغول افتخارات بیحاصل بوده آخر الامر در قلعه بیدر مدت مدید نظربندی ماند. هرگاه عالیجاه بهادر
خروج کرده به بلده بیدر خواستند که همراه خود باورنگ آباد برند. او شان از راه افضایح بمبالغت پیش آمده
خود را بالمره کناره نمود. هرچند سعی موفوره بعمل آورد بالکل انحراف ورزیده شریک حال عالیجاه بهادر نشد
این معنی نهایت موافق مزاج مبارک حضرت غفران مآب درآمد. بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدرآباد
طلبیده مشمول عواطف خویش ساختند. مدتی تا حیات خود بفراغت تمام گذرانیده ودیعت نمود. خلفای
ایشان بمراتب عالیه موجود و بفراغت معاش مشمول اند۔

ذکر سریر آرای اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت دستگاه شایسته سروری و سرداری جالس سریر دولت و کامرانی المختص بعنایات الله المغفرت منزل سکندر جاه نور الله مرقده و جعل روضة من ریاض الجنة مستودعه و مضجعه

ذات عالیقدر آن منبع خلق نیکو بهادر نیکنامیها از رقم قلم خارج است انجلاء عشری از عشار تحریر می آرد که نام
آنجناب میر اکبر علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در پیشگاه پدر بزرگوار بخطاب بهادر معروف سرفراز و در هر معرکه جنگ پیش و پیشقدم
از همه برادران بوده چون روح پاک حضرت غفران مآب بجنت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت
بصلاح اعظم الامراء ارسطو جاه مدار المهام بهمه وقتها که بجناب جامع گشته بهزار الحاح و عاجزانی ما که قبول نموده
بسواری عماری جلوس جلوه آرا گردانیده بتزک شاهی و طمطراق شهنشاهی از دولتخانه قدیم از راسته
پنجه شاه و چهار کمان بدولتخانه عالی آورده ندر آن روز در خوشی خاص راجه راجندر رگهوتم راو پیشکار

وشادی خانه و چهجا و عمارت محل وغیره همه از محدثات آنحضرت است سوای این در قلعه گولکنده محمد نگر نیز
عمارات تعمیر آمده اند و از محدثات حضرت بخشی بیگم صاحبه حصار بیگم پیٹ معه چاوڑی وغیره و مسجد و تهنیت نگر معه
حصار و محل و باغ وغیره همه از محدثات حضرت تهنیت النسا بیگم عرف بڑی صاحبه معه عمارت درگاه حضرت
حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر

او پنجمین پسر نواب غفران مآب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار بخطاب بسالت جنگ
و در عهد امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بصوبه داری بیجاپور و بخطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیده
در امور مالی و ملکی ریاست دخل بهم رسانیده چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر ولیعهد شد او که
به بیجاپور نامزد گردیده بود بانجا شتافت هرگاه نواب موصوف بجانب راجبندری نهضت نمود باز آمده
دخیل بکار گشت چون حل و عقد سلطنت بذات والا صفات نواب موصوف قرار گرفت و متوحش بوده دیگر
پیرامون مخالفت گشت و در نیر و نگر گاه ادهونی در بحور قناعت در زیده میگذرانید و همیشه بال عظیم
در سر داشت در رفتار پرورده بوده در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری بملک بقا خرامید پسرش مهابت
جنگ بهادر والا جاه که مرشد زادی حضور نقشبندی بیگم با او منسوب بود بجایش مسند نشین گشته چندمدت
آوازه شجاعت و سخاوت و نجیب پروری را بلند آوازه گردانیده و با ٹیپو سلطان جنگهای سخت نموده
نام آور گشت آخر در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری رحلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق اینکار
شگرف نبوده تعلقات همه داخل سرکار شده باختیار تعلقداران سرکار ماند

ذکر معتقد الدوله چین قلیچ خان بهادر ناصر الملک همایون جاه المشهور مغل علیخان بهادر

بجلوه ظهور آوردند خصوصاً جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که بسبب رحلت حضرت غفران مآب بتوقف در آمده بود
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده سهندی نقره نثاری ده هزار روپیه باهتمام کاظم علیخان و زنانه بیگمان
خانسامان بجلوس و تزک تمام از دولتخانه خاص بخانه ارسطوجاه رسانیدند مجلس شاهانه بجلوه در آوردند
تا اینکه بتاریخ بست و ششم محرم الحرام روز چهار شنبه سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
عاید حالش شده بود روح ارسطوجاه پرواز نمود مردانیکه ناقابات فهم بودند از خواتمه خوشنودی کردند
بندگان عالی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل در حین شدت مرض دو بار بخانه اش برای عیادت رونق
افزا شدند اما او بیهوش محض بود بعد ازین تا دو ماه کچهری امور از راجه راجندر رگهوتم راو که به پیشکاری
سرکار ممنوع بود به صورت اجرای امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتاریخ پنجم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار
و دو صد و نوزده هجری میر ابو القاسم میر عالم بهادر که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
بوده و بسبب گذشت چندی در قلعه بیدر در موضع ناکل پلی جاگیر خود عقب قلعه گولکنده مقید
بود بعد از آن مکان خویش به بلده حسب الحکم نزدیک گشته مفصل احوالش در احوال او رقم خواهد آمد به فرط
الطاف از کنج عزلت و تواری بر آورده به دیوانی و مدار المهامی سرکار دولتمدار خود سرفراز و ممتاز فرموده و راجه
راجندر را در خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی وکیل انگریزی
در بعضے امورات و مقدمات خود سری از حد بیش میکرد در عهد میر عالم خود بخود از آن منفعل گشته دیگر پیرامون
آن نگردید چنانچه بوقت حاضر شدن دربار جهانمدار فیل عماری خود را تا به دروازه خلوت مبارک متصل
دیوار غلام گردش می آورد و در آنجا از عماری فرود می آمد روزیکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
بمصاحبت وکیل مذکور حاضر دربار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه از اعلی تا ادنی است
از فیل سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ وکیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آیید میر عالم
جواب داد که این دیوڑهی مبارک خداوند ماست اینقدر مقدور من نیست که قدم از جاده حد خود پیش گذارم

سپاهی شده بود هر گاه آنجناب بچشم گریان و دل بریان داخل دیوان عالم گشت بسواری نالکی بمکان ارسطوجاه
که در ماتم مرحوم مغفور منزوی بود رونق بخشیده باشمالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بستند و جواهر پیش
پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاهی پرداخته مسند سلطنت را رونق
تازه بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابر نذور تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دو پهر روز
مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند روز دویم باز بجلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
نذر برادران و خویشان و اقربایان و تمامی سلحداران و بارگیران از اعلی و ادنی بمدرجه پذیرایی در آوردند
بعد برخواست اندرون محل مبارک تشریف برده اول ادای مراسم تعزیت نموده بعد از آن نذر تهنیت جلوس بجناب
حضرت بخشی بیگم صاحبه و حضرت تهنیت النساء بیگم صاحبه عرف پیاری صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه بکمال گریه و زاری
و عاجز نالی گذرانیده باز رخص شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند بعد سه روز بسواری عماری از روی
محلات و مرشدزاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته مسکن و
مقام ساختند درین ایام فریدون جاه بهادر که سه هزار روپیه ماهوار ایشان از سرکار میافتند باضافه چهار هزار روپیه
سرفراز و ممتاز مباهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار روپیه ماهوار ایشان بود باضافه مضاعف سرطینه
شدند از جواهر نیز حصه ور و مستفیض گردیدند چون دران ایام قلعچه سرورنگر و چادرگهاتی و بازار آنها تیار شده بود
ارسطوجاه بحضور ملاحظه والا شده متواتر ضیافتهای شاهانه بجا آورده طرح مینابازار که معمول سرکار دست
آویز سنگ از رشته خام و سوزن تا آتش و پشمینه باب و جواهر و فیلان و اسپان عربی و عراقی و رومی و کاتهیاوارا
وغیره و مرگاوان گجراتی و شتر مرهم مالوی وغیره و شتران بغدادی و مارواری وغیره جنس انواع و اقسام مال
سوداگران اطراف و جوانب کماهو و بیمه بخریدی سرکار و خریدی ارسطوجاه و امرا و خوانین و منصبداران
و جمعداران و سایر الناس بقدر مقدور در آمد که سوداگران نهال شدند تا ده ماه متواتر بهمین طور مشغول
سیر و شکار و تماشای گل و گلزار از جانبی بجانب دیگر مسعود و خجسته نمای عالی علی التواتر و توالی ترتیب داده

چهل هزار سوار و پیاده های پلتنها از علی غول جعربان و روهیله ها وغیره و روانه بالاگهات گردانیدند و از جانب
صاحبان انگریز قریب ده هزار جمعیت بسرکردگی ولزلی صاحب بهادر و کرنل بکلین صاحب بهادر
وغیره متعین و شریک رکاب جمعیت ارسطوجاه و مدتی بانتظام سلطنت پرداخته مهام و وصوبه بدست خود داشت
و در اندک زمان بمقابله ریاست دیگر جلوه آرا گردید و اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلابتخان
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و جمعداران با جمعیت های خود و افواج
بسرداری راجه جیپت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و انعامات بی پایان ممنون شدند هرگاه جبر
جلوس سریر آرای سلطنت حضور پرنور و دیوانی میر عالم بهادر براجه جیپت رام رسید و بر طبق طلب حاضر دربار
جهانمدار گشت در آن ایام فیمابین میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سوء مزاجی بود ناقباحت فهمان کم نزاد از
یکی هزار و از اندک بسیار ساخته تمامی اهل بار از میر عالم بر گشته و شریک حال راجه جیپت رام شده او را بر آن آوردند
که او در ضمیر خود هوس سرفرازی دیوانی از تغیر میر عالم بهادر قرار داده چشمان نخوت و غرور خویش را از زیر حساب
مسطور بر گردانیده خیال دیگر بالای مرد دیگر رسید انمود که بطرف مجلس متوجه نشسته و علاوه برین باریابی متواتر
در حضور پرنور نشسته غرور بالای تزک دیگر آورد که با کل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون
مزاج حضور را میر عالم صاحبان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و پراگنده دید مصلحتاً راجه جیپت رام را در
خلوت و تنهائی بقسم کلام مجید ذهن نشین خاطر ساخت و باشمالت تمام ایما نمود که بالفعل پیشکاری سرکار عطا
هست شما را از حضور پرنور سرفراز میگردد اما بعد تا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکنید که چراغ سحری
ام بعد من هرچه خواهند بگیرند برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد و هیچ نمانده مترتب نخواهد شد شما میخواهید
که فکر حرمت من نمائید و من نمیخواهم که حرمت ریزی شما کنم انشاء الله تعالی بالعکس آن ظهور خواهد آمد
در نتیجه غیر از نقصان خدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجبول بنخوت و غرور گشته بود و مردمان
ناقباحت فهم و خوشامدی صاحب و مقرب گرد او بودند او را از جاده عقل آل اندیش منحرف گردانیده بعد

وشما مختارید هر چه خواهید بکنید لیکن برای شما هم بهتر نیست که معمول مستمره چنین است از آن در نگذرید حشمت
جنگ نیز بر طبق معمول بر دروازه دیوانخانه از فیل خود فرود آمد و دیگر خلاف معمول عمل نیاورد و در سنه
یکهزار و دو صد و بیست هجری میر عالم تیاری جشن سالگره حضور پر نور بمکان خود نموده در ماه رجب المرجب سنه
مذکور بکمال تکلف بانصرام رسانید حضور بدولت و اقبال مع شهزاده ها و محلات خاص تا انصرام جشن مع آوردن
مهندی بروز خانه میر بنهایت تزک و طمطراق و بخشش جواهر و جوره ها در مکان میر صاحب مذکور رونق
افزا شده بعد اختتام جشن در سوم سالگره جلوه آرای دولتخانه خاص گشتند در آن جشن میر جعفر علیخان بهادر
و میر حسن علیخان بهادر کوکه حضور بخطاب جعفر یار جنگ و اسد نواز جنگ و بمنصب سه هزاری و رساله
سواران صرف خاص و جواهر سرفراز شدند و نظام یار جنگ برادر خاله زاد میر عالم بخطاب حسام الملک و محمد
قمر الدین خان خوشنویس استاد حضور بخطاب اکبر یار جنگ و منصب سه هزاری و رساله سواران خاص و جواهر و
محمد بشیر الدین خان خلف معین الاسلام خان قاضی بلده حیدرآباد نیز استاد حضور بخطاب سکندر یار جنگ
و بمنصب سه هزاری و رساله سواران و جواهر و علی هذا القیاس دیگر خانزادان سرکار بخطابها و مناصب بلند ممتاز
و مباهی شدند سعد ازین پیش از رحلت حضرت غفران مآب چون هنگامه نایکان و پنداره ها قطاع الطریق سمت
الیچپور و خجسته بنیاد بسبب باغی شدن سرداران مرهته از راجی راو والی پونه مثل ملهار راو هولکر و دولت راو
سندهیه و رگهوجی بهوسله وغیره ها زیاده گذشته بود و عالمی پایمال هنگامه ایشان میگشتند و راههای اطراف
و جوانب ممالک محروسه بالکل مسدود گردیده صاحبان انگریز بصلاح دولتخواه خواستند که جمعیت سرکار عالی
و جمعیت انگریزی را برای تنبیه آنها و حفاظت ممالک و شوارع و طرق مع سرداران ذی تدبیر روانه آن سمت
نمایند بعد دریافت و احتیاط بسیار راجه چیتن رام را که بدیوانی شهزادگی حضور پرنور حضرت غفران منزل
سرفراز بود و نیز وکالت جمعیت چهارده هزار بار از الدوله بهادر ریمو فرنگی فرانسیس ملازم سرکار
ضمیمه خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر رسا و ذهن و ذکا بهره مند بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

بچهل

سن بعد راجه مهیپت رام را بر گشته و تمام از بلده حیدرآباد اخراج کرده به اورنگ آباد فرستاد و که او از آنجا بتعلقه دسکر
شاه پور رفته مستوری باشد چنانچه بتعلقه دسکر شاه پور مذکور رفته جمعیت فراهم کرده بمحاربه جمعیت سرکار والا گرایید
پس از لیعه جنگ صعب و کشته شدن کاردن صاحب انگریز و مردم طرفین آل کار خویش در دست ندیده خود را
در لشکر الهار راو هولکر رسانید که در آن ایام الهار راو مذکور بکمال تزک و طمطراق با جمعیت بسیار در محاربت
سرداران انگریز مصروف بود شریک حال او گشت و از آنجا بجاهای دیگر رفته مجهول الخبر شدند که خبر او و برادر
زاده اش راجه سری پت رام دیگر معلوم نشد که چه شدند و کجا رفتند و راجه گوبند بخش باستقلال بندوبست
معاملات لشکر فیروزی و مهمات نموده همواره حاضر دربار جهانمدار میگردید و درین اثنا امیر چند میر عالم
خواست که راجه چندو لعل را به پیشکاری خود از حضور سرفراز نماید چون گماشته راجه بهوانی داس مرحوم ونت
راجه سورج ونت نام المعروف رو به راجه شیر دل کرد نامی روزگار و مختار دفتر مال بود و دیوانی را در پیش
دستی میر عالم سرانجام میداد مانع آمده لعل آوردن نمیدادند امیر عالم راجه چندو لعل را در سوال و جواب حضور
پرنور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر دربار بوده آنچه معروضه میر عالم باشد عرض حضور نماید و هر چه
ارشاد شود میر صاحب مذکور ابلاغ امر خداوندنعمت کند بعد انتقال راجه سورج ونت مذکور بتاریخ بست و دوم
صفر المظفر روز چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری میر عالم راجه چندو لعل را به پیشکاری خویش از
پیشگاه حضور پرنور سرفراز و سربلند و ممتاز گردانیده عزت او را بفلک الافلاک رسانید و نیز در همین ایام
از سنه یکهزار و دوصد و بست و یک هجری میر عالم کته بالای دریای موسی که بزبان مردم اینجا مشهور بسانگل
است بصرف شصت هزار روپیه متصل موضع کونتال گوره باحداث در آورده متصل عیدگاه بلده سمت مغرب
تالاب عمیق کلان بر منبع آب نهر گرفته که نقشه عجیب و غریب است بخرچ سه لک روپیه ساخته نهر جاری و آب نهر در
تمام بلده حیدرآباد و خانه بخانه کوچه بکوچه گردانیده از تالاب آب سعادت دارین حاصل نمود و هم مبلغ یک لک روپیه
بخرچ آلات نهر در آمده چون که انتهای سمت تالاب مذکور بتجویز و تخمین صاحب فرنگی کرده و خود عمارات انگریزی بود

اور بھی کار میر عالم مستعد ساختند و علاوه دیگر بریں یاد فرمائی حضور پرنور شبانه روز او را زاده دانش یا از باده
نخوت پر ساخته نه دانست که مآل کار چگونه شود و کجا خواهد رسید که او را بگوید چه نسبت هرگز هرگز نه فهمید میر عالم
را بناری و بلی تسلی داده و همی بودند در انهدام بنیاد و کار و بار بنوانی میر عالم از خلش زنی و فتنه انگیزی می نمود
پس میر صاحب مسطور برگشتگی مزاج مبارک حضور پرنور و آل و بعد از چنین حال زیاده تر دیده ناچار سوار سیانه از
خانه خود به بیرون بادری خویش که متصل دروازه دهلی است آمده از انجا از دروازه ترپولیه که حالا دربار دری
میر محمد سعود است بیرون شهر رفته داخل کوٹھی صاحبان انگریز نزد کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر گردیده
فرود آمد و باهم شرکت مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پرنور رسید البته تشویش عاید حال گشت
از انجا که ذات والا صفات آنحضرت کوه متانت و بردباری بود هیچ خبر و از ظاهر نشده به دستور معمول امورات
بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هرکاره و اهل اخبار و خفیه نویسان شرف صدور یافت که خبر میر عالم و
آیندگان و روندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافته اخبار تحقیق العرض رسانند در عرض صورت متوسلان
میر مذکور احدی و از امیران سرکار نیز هیچکس در انجا نرفت بالکل اقربای قریب میر صاحب هم نرفتند مگر منیر الملک
بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود روز دویم کپتان سدنم صاحب حاضر دربار جهانمدار
شده سوال و جواب معروض میر عالم العرض رسانید که میر عالم خیر خواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال موروثی
است هرگز از و امری که خلاف مرضی مبارک باشد بعمل نخواهد آمد امیدوار آنست که عفو جرایم او شود و مورد
الطاف شاهانه گردد بعد رد و قدح بسیار در عرصه قریب بست روز مزاج مبارک را بر آن آوردند که میر عالم
بخانه خود رفته تیاری ضیافت حضور نمود و خود به دولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
مرحمت او را بآسمان تفاخر رسانید و باستمالت تمام پرداخته راجه چیت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود
معزول نموده راجه گوبند بخش برادر راجه چنده و لعل را بجایش مامور لشکر فیروزی و غیره فرمود میر عالم جواهر
و اقمشه گران بها و غیره و اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پرنور را روانه دولتخانه عالی نمود

داس نیز و گکشو مدن وغیره اہل کاردان و دیگر جوہریان نذری یار بیگم بازار و میتھی رگھناتھ داس وغیره و مہاجن اہل چار
کمان و تکسال ہمہ بالاتفاق قیمت جواہر مذکور سه لک روپیہ تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانہ بقدر
کنار روشتی کلان بود و رنگش اصل سوای مجموع جوہریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت
لاقیمت است که ہیچکس از بادشاہان و ہیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خود ندیده پس چگونه بقیمت رسد
عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیہ این ہمہ جواہر مذکور معہ یک پاندان طلای مرصع که بجواہر اعلا از الماس و یاقوت
و زمرد تیار شده بود با ہفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود از نزد مستقیم الدوله
برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز سکندر جاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع وکوال متصل قصبه
کوه میر جاگیر خود مقیم بود بر حسب ایمای میر صاحب موصوف معہ محمد علیخان شوشتری نایب میر عبد اللطیف خان
ولایتی که برادر میر عالم مشہور شده بود و علی بیگخان سوداگر در عہد بالمکه پیشکار خانگی میر عالم و شیخ دوست علیخان
ہمراهی خود آورده بخدمت میر عالم رسانیده بود با تیمنے هر چند که این ہمہ صاحبان مذکور برای آوردن
جواہر مذکور دست و پا زدند تا بیچ عائده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود و لیکن مستقیم الدوله
این قدر جواہر را منحصر بر طلبیدن خویش در بلده منظور داشته اند و مساهله می نمود و اتیمنے در آن وقت
با اختیار مشیر الملک بهادر بود که داماد نو شده شریک تمامی مہمات دیوانی میر عالم گشته بود لکن می خواستند که
شریک غالب در رسد و مخالف در ذلیل باشد که از دانای و دانایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لہذا
ممانعت تمام می نمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پرنور رونق افزا شده بودند مستقیم الدوله دفعتاً
از موضع وکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود ایشان از خیمه دیگر که
خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پرنور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و
مشیر الملک از مستقیم الدوله اسلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور
پرنور عرض کنانید که مستقیم الدوله بر آورده اعظم الامرا اعلام سید خان بدون حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

و علم ریاضی خوب میدانست باتمام رسید و آب کبته مذکور در تالاب مسطور گذاشتند و حوض کلان متصل حوض
رکن الدوله مرحوم ساخته پر آب نموده آب نهر روان کردند چنانچه تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
مذکور مرقوم کرده نصب نموده اند بسم الله مجریها الحمد لله مجریها و درین عبارت یکهزار و دو صد و
بست و یک بحساب می برآید بر قطعهٔ سنگ سیاه نوشته شاید تیمناً و تبرکاً نوشته است چرا که سنه مذکور ازین تاریخ بر نمی
آید الغرض از درزهای کمانهای سد تالاب که صد آب جا بجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانها
متفرق شده خواهند افتاد و لهذا میر عالم آنجهانی جناب را اطلاع شد که مردم اعتبار را چنین گمان بخاطر راه داده است
او جواب داد که بسبب بنگریک تالاب تا حال در درزهای کمانها پیوسته و گل سیاه و آهک باهم آمیخته در درز و
کمانها چسپیده است البته تا دو سال چونکه تالاب لبالب پر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جا بیرون نخواهد آمد
تا دو سال اگر چیزی در کمانها تخلل واقع شود در وقت رقم تیاری تالاب نوشته است از سرکار کمپنی داده
خواهد شد و فی الحقیقت چنین ظهور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آب نبرآمد و برای خاکریز عقب
کمانهای بیرون تالاب آنجهانی جناب مذکور بسیار بسیار تاکید و تشدید کرده بود که اگرچه خاکریزش تا یک لک
روپیه قریب خرچ خواهد شد تا تالاب را تا مدت هزار سال هیچ اندیشه نیست میر عالم در همین فکر بود که قضا
مهلت نداد و منیر الملک بهادر در زمانه همون حال گذاشت و نیز باغ باره دری بالای جوئبار سوی سمت
شمالی بلده و پیوسته شهر پناه بخرچ سه لک روپیه باهتمام علی بیگ خان بهادر و ابو احمد خان بهادر بخشی ایلخان
وغیره تعمیر درآورده و جلوخانه و حمام باره دری و حمام جلوخانه مذکور و عمارات بالا محل و پائین محل باره دری
را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پرنور عمل آورده جواهر بیبها که در معرکه استیصال دولت ٹیپو سلطان
حضور پرنور و اعظم الامرا و نیز حصه خود از لارد بهادر کارنوالس گرفته بودند که چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
ذکرش در احوال میرعالم خواهد آمد همه به باره دری پیشکش ضیافت حضور پرنور گذرانید جوهریان وقت
مثل بلو ماکشن و سیٹهه بنگٹی داس و مرج تن داس و عبدل داس و بیجه گشو مدن وال او سیٹهه رگناتهه

وطوایف پری پیکران رقاص همراه خود میبردند و سیر و طیر و تماشا مینمودند و از اخبار آنجا نهایت خوشنودی
میر عالم میگردید بلکه طعام عمده برای هر یک بری عشرت از باورچیخانه میر صاحب موافق او و مردم همراهیانش
میرسید الغرض ذات میر عالم خیر محض و محض خیر بود و سرداران کلکته که عبارت از لارد بهادر و جنرال وغیره
است چون ملاقات میر عالم مینمودند دیگر احدی را بر قابلیت و شخصیت و متانت عقل و فطانت رای و علو
همت و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق نداوندند و همیشه میگفتند که مانند میر عالم هیچکس از هیچ
ولایت در کلکته وارد نشده و بنظر ما هرگز نه آمده و بسیار پسند کردند و خاطرداریها مینمودند چنانچه روزی
میر عالم در تخلیه با لارد بهادر در صحبت بالای کوچ که مراد از کرسی دراز باشد نشسته بودند و عصای دستی
میر صاحب که کار عاج بر آن کرده بود در پهلوی خویش بدیوار استاده داشته بود و لارد صاحب آدم خود
را بزبان خود گفت که عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب بحکمت بردارد که خبر با ایشان نشود بعد
فراغت بوقت رخصت چون میر عالم تفحص عصای خویش نمود لارد صاحب پرسید که چه چیز میجویند میر عالم
گفت عصای خود لارد بهادر بعد شغف بسیار جوابداد که عصای پیر بجای پیر این عصا در دست شما باشد
و عصای کار عاج پس عصای یک پارچه شاخ دار چینی که بالای سرش الماس آبی قیمتی مال ده هزار
روپیه تعبیه کرده بود بدست میر عالم داد و خوشنود نمود و همچنان دیگر تحایف بسیار نیز داده رخصت انصراف فرموده
روانه حیدرآباد گردانید میر عالم عصای مذکور را با همه تحایف دیگر نذر حضور نمود میر عالم در حین حیات
خود برای دفن خویش در باغچه شاه تیاری سرداب و حوض و چبوتره وغیره کنانیده بسیار آرزو داشت که
در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دایرهٔ میر مومن علیه الرحمه بوده و هر دو نسبت ولایت ایران
داشتند در پهلوی پدر خویش سید رضی قدس سره مدفون گردید و بموجب وصیت شان هیچ از مکان
بتعمیر نه آوردند بعد رحلت او منیر الملک از حضور خلعت خدمت جلیل القدر دیوانی سرکار دولت مدار
سرفراز گردیده عز و وقار باسمان اعتبار رسانید تا اجرای کار خلق الله و ریاست منحصر بر ذات

حکم عالی شرف صدور یابد تا بجائیکه بوده‌اند مو بمو جا بر وند حکم شد که ایشان اقربای شما اند هر چه مناسب دانند بعمل آرند چون
میر عالم محمد صاحب میان خلف سلطان میان را با پنجاه سواران افغان مهدوی همراه داده جمعیتش روانه نمود
چون سن حاجی نزد شمار الشیب بودن پنج سال از دوحقی برادر کلان حاجی برای تکلیف ادای ورزی بود شرم
بود بسیار بسیار قباحت از ذهن نشین خاطر ایشان نمود رو براه آورده جواهر مذکور میر عالم رسانید میر عالم در دولت
جواهر مذکور در ضیافت باره دری نذر حضور نمود معهذا و چمنگ گنبه بالای دریای حسینی باهتمام حبیب الدوله
بهادر و میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور باحداث و اتمام در آمد میر عالم
مجوز الحظ القدس شده هشت روز ضیافت شاهانه حضور پر نور در آنجا نمود و بعد مراجعت خود بدولت
میر مذکور حسب الحکم حضور پر نور تیاری جلوخانه و چوکی خانه و دکاکین و دروازه کلان کمانی وغیره در دولتخانه
قدیم حضور از طرف خود از سنه یکهزار و دو صد و نوزده هجری شروع کرده تا سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک
هجری باهتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر حاجی خواجه
غلام حسن خان و حاجی سولت بتعمیر در آورده مورد تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سرا و مساجد
و سر هر منزل از حیدرآباد تا اورنگ آباد و پونا و بمبئی بندر در احوال میر عالم مفصل قلم خواهد آمد باحداث
آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری ازین جهان فانی
بجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوس ماوست داده چون سخت گیری اعظم الامرا در تی عاید حال خلق الله
بود بعد انتقالش در عهد میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب منصب و رئیس و سنگار و تماشای
گل و گلزار و رقص پریرویان شیرین گفتار حسب خواهش خود مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
منع نمود که در لفافه‌های اخبار نه نویسند که اگر مزاج خلافت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
ماخوذ گردم لهذا از لفافه اخبار پس نوبت بآن حد رسید که هرگاه تیاری باره دری باتمام و اختتام در آمد خود
میر عالم مردمان را عرضه داشت میگفت که شما در باره دری شمیر و بیر برومند سیر و تماشا نمایند مردمان بپاس خاطر شریف

که هر چند در حق من صلاح وقت دانسته عمل آرند لهذا الکم صاحب ابد قرار عهد الیسابیک الک روپیه ماهوار مقرر
کرده در قصبه بِتور متصل بنارس کاسی مقید و منزوی ساختند که هیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نیز رود
جمعیت انگریزی محیطات انتقال دولت صد ساله برهمنان پونا بیک حرکت نالایق بدست صاحبان
انگریز بهادر نمود خود کرده را علاجی نیست که گرد کنیافت الله تقدس و تعالی منتقم حقیقی است خانه خرابی
کلما خلایق که ودایع و بدایع الهی اند وبال گردنش نمود هر چند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسرا تدبیر ظاهر
و باطن ایما و اشاره به باجی راو کردند که مناسب وقت آنست قسمیکه طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان
انگریز بظهور می آید بر طبق آن عمل نماید که مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفته بود گوش
بر نصیحت نداشته خرابی دولت خویش از دست خود نمود سخن شنوی بیخ دولت گفته اند بالکل فراموش
ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محوله برهمنان مذکور نافذ است و خزانه کرور ها
روپیه معه اسباب و اشیاء بیحساب که باجی راو در بهر جا گذاشته بود همه نصیب صاحبان مذکور گردید در سنه
یک هزار و دو صد و سی هجری

جنگ مبارز الدوله با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارز الدوله بهادر با جمعیت و سرداران انگریزی بوقوع آمد تفصیلش اینکه شیرین نام مرثیه خوانان
با خیالات بانداز جهادی فی انگریزی مناقشه نموده در حمایت مرشدزاده مبارز الدوله بهادر پناه گرفت
و این مقدمه بطول کشید و به گفتگو انجامید تا بجنگ رزل صاحب فرنگی وکیل انگریزی حاضر دربار
جاه مدار گشته نالش مرشدزاده موصوف در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نمود که از راه تظلم خلق الله را
اذیت میدهند خود بدولت و اقبال ارشاد کردند که بندوبست الشان نمایند هر چند منیر الملک بهادر گفتند
که بندوبست مرشدزاده خود خود میکنیم احتیاج دیگری نیست اما تا بجنگ مذکور حکم حضور را منسک نموده
گفت که حکم بنام من صادر گشته من بندوبست الشان میکنیم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت یکهزار [illegible]

راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بود تمامی اهل دفاتر مکان بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته عکسش را بجا
می آوردند و مهر دیوانی زیر مهر راجه مذکور می بود و در سنه یکهزار و دو صد و بست و ششم هجری
بست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره دنباله دار که در علم هیئت ذو ذنب گویند بسمت مغرب جانب
پائین بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سر شام مینمود و تا یکپاس شب میماند بعد غروبش در عرصه
قریب هنگامه پنڈاره ها و جنگ مبارز الدوله بهادر با جمعیت انگریزی بوقوع آمده فضل الهی شامل
حال گردید مفصل بقلم اظهار می آید یعنی در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری شروع هنگامه پنڈاره
ها در تمام مملکت دکن شایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته تعلقات همه ویران مطلق شدند تمامی
رعایا و برایا و غربا و شرفا در قصبات و قریات باندیشه جان و ناموس در چاه ها افتادند و جان
خود ها دادند و آنها که بدست آن ملعون ها آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی
چراغ گردید و هزارها مردم زخمها برداشته مردند لالکها روپیه بردند و غله بیشمار سوختند و هزارها خانه را
آتش دادند اما از هر جا که هوشیار شده بنادیق بالای اینها سر میدادند خیال آنجا نمیکردند بالای ملکهای
عاید حال مملکت فسحت آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور هیچکس بنظر خود ندیده بلکه در تمام
عمر بگوش خویش نشنیده آخر الامر صاحبان انگریز مثل مالکم صاحب وغیره سرداران ذوی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد جا بجا کاه برآورده بذمه باجی راو ثابت نمودند و اول سوال و جواب بدلایل
واثق کرده چهار هزار سوار برای شراکت جمعیت سرکار خود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در آن زمان
هر دو سرکار جزو لاینفک اند جمعیت تنبیه پنڈاره های نابکار از باجی راو والی پونه درخواستند چون
او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود و هیچ پرده از روی کار بر آمده یقین شد که بانی مبانی همه
فساد خود آن نا قباحت فهم است ناچار پونه را از اطراف درگرفتند و او دولت خداداد صد ساله را
گذاشته جا بجا رو بفرار آورد و دو یکید و جنگ مغلوب کرده لاعلاج خود را بقول لفٹنٹ مالکم صاحب مذکور بخود

سیر و شکار سکونت فرمایند لهذا بروز چهارم هر دو مرشدزاده و ممتاز الدوله الصبایات حضرت
شفیت النسا بیگم عرف بیوی صاحبه قبله والده ماجده حضور پرنور و حضرت جهان پرور بیگم صاحبه محل
خاص آنحضرت روانه قلعه مذکور فرمودند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری باز داخل بلدهٔ
حیدرآباد بدولتخانهای خود ها گشتند درین مقدمه همه آنچه حق سعی موفوره از راجه چندولعل بعمل آمد
اظهر من الشمس است و الآن بعد رفتن و تغیر ثابت جنگ انگریز رونق افزای مرشدزاده ها از قلعه مذکور در
تعویق و تعذر نماند آمدنه مبنر از شکل صورت پذیر نگردید که آئین انگریزی چنین جاری شده است الحمد لله
آنچه شد بهتر شد و آنچه گذشت بهتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد و در جلدوی این خدمت
شگرف و خدمت بلند و ارجمند در همین سال مذکور

خطاب مهاراجگی راجه چندولعل پیشکار آصفجاه ثالث

راجه چندولعل بخطاب مهاراجه بهادر و بجواهر عمده و علم و نقاره و نوبت و منصب هشت هزاری شش هزار
سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاه خلافت گردیده مشهور آفاق گشت و تصنیف کلی بوقوع آمد که تا رحلت خود
بدولت و اقبال اعتبار الصدری می فرمود و هرچه منظور خاطر مبارک میبود حکم جهان مطاع بنام مهاراجه
بهادر بشرف صدور مییافت معهذا تا لندن انگریزی احوال این سانحه عجیب و غریب بترقیم در آمده
مشهور گردید در سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری خود بدولت و اقبال یازدهم ذی الحجه متوجه باغ
حضرت قدسیه شده جعفریار جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی عماری زر دوم بازوی منیر الملک
بهادر جا داده سرفراز فرمودند و بوقت سه پهر روز نیز در خواصی عماری شکاری که سکهچال گویند بهادر
مذکور را نشانیده متوجه سیر صحرای اطراف باغ مذبور شدند بهادر مذکور بغرض ملاحظه جمعیت همراهی خود شتر
نموده هفتصد و پنجاه نفر از سواران و بارپلتن و عرب و علی غول و روهیله وغیره معدود و ضرب توپ بملاحظه
مبارک آورده گذارش کرد که اینهمه جمعیت خانه زاد که بجلدت عمل از دیوانی فراهم کرده حاضر داشته است

سه دو ضرب توپ بر دولتخانه مرشدزاده مذکور فرستاده از همه جانب در گرفته شلکها سر دادند برا و اینکه
ازین هنگامه مرشدزاده ها را تنبیه دست دهد تا دیگر برخلاف مرضی ارکان دولت بظهور نه آرند آنگاه
مرشدزاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از غیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین هنگامه عظیم برپا گشت
درین عرصه از تیر و تفنگ کمان مرشدزاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد و سردار دیگر بغضه در آمده
ضرب بهار امیرزاده بهر جانب بسرعت که خواست گوله های توپ انداخت دفعتاً جوانان بار انگریزی از برق
اندازی ملازمان مرشدزاده توپ را گذاشته رو بفرار آوردند جوانان حبشی توپ را برگردانیده مردم بازار
و تماشائی خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بجرأت پیش آمدند پسر ممتاز الدوله حال دو او حضور پرنور بر سر دروازه
خود بالای راستا بالا بیرجه بر آمده سنگ تفرقه بر سر مغروران انداخت و ایشان را تا ثابت جنگ رسل عنان
هنگ حسرت خود و جمعیت خود دیده برگشته بوقت شب ششصد جوانان گوره ولایتی انگریزی را از چهاونی
لشکر حسین ساگر اندرون بلده در باره دری راجه چندو لعل طلبیده بر سر هنگامه دیگر گشت و خواست
که باز بر سر مرشدزاده مبارز الدوله بهادر بار دیگر رفته بدست آرد هرچند که فساد عظیم برپا شود و تخلل در امور
کلیات واقع گردد آن روز راجه چندو لعل آنچه که شرایط فدویت و جان نثاری و حق نمک حلالی بود
بتدابیر لایقه صائبه بعمل آوردند که اگر اعظم الامرا ارسطوجاه و میر ابوالقاسم میر عالم بهادر میبودند تحسین و آفرین
مینمودند یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمعیت انگریزی را از پاشی محکوم بحکم خود ساخته برگردانیده و در همون
شب در چهاونی ایشان مینمود اینقدر مدبریت مشکل تر که کسی جرات کرده بعمل آورده باشد او خود
داند که چه کار عمده کرده است روز دیگر راجه صاحب مذکور حاضر دربار جهاندار گشته بوجه رخصت رفتن خود نزد
ثابت جنگ مذکور در کوتهی از حضور پرنور گرفته روانه آنجا گردیده و در آنجا بعد رد و قدح بسیار و سوال
و جواب بسیار آخر چنان بقرار رسید که مرشدزاده ها یعنی مبارز الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر که شریک
حال یکدیگر بودند مع ممتاز الدوله چند روز برای رفع ندامت اینها در قلعه محمد نگر گولکنده به عنوان

پیش ازین حرکات که بود ازین بسیار تخفیف گشت اگرچه زور و شور وبا آنقدر نیست که سابق بوده اما سلسله
هم بالکل موقوف نشده است چنانچه در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری در اوایل ایام تا دو ماه
شدت وبا بوده قریب یکهزار انسان از مسلمانان رو به بهشت آوردند و از هنود ان غربا بسیار تلف شدند
بعد ازان موقوف گشت تا اینکه بفضل الهی جناب حافظ حقیقی دافع البلیات و الآفات تمام سال سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه و نه هجری تا الآن که بست و دویم ماه محرم سنه یکهزار و دوصد و شصت هجری است
بخیریت تمام گذشت که احدی باین مرض قضا ننموده نه مسلمانان و نه هنود و الحمد لله حمدا کثیرا او وافرا او تعالی
شانه در تمام هفت اقلیم خلقت جوز را از جمیع آفات و بلیات مصون و مامون دارد آمین رب العالمین
معهذا درین هنگامه وبا که محض آزمایش بود ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و تصدق سرور
انبیا علیه و آله و اصحابه صلوات بی غایات باد اینچنان ثابت و قایم ماند که او تعالی شانه نصیب مسلمانان
گرداند بعده در سنه یکهزار و دوصد و شصت هجری سانحه تازه با قوم مهدویان بر مقام چنچل گوڑه متصل
دروازه دبیرپوره بلده حیدرآباد بوقوع آمد کیفیت آن اینست که در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بهادر چون جمعیت پایگاه سرداری ورنگی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ قریب ده هزار سوار ملازم رکاب
ظفر انتساب سرکار دولتمدار گردید دلدار خان نامی جمعدار مهدوی با دوصد سواران هم قوم خویش نیز نوکر
بهادر مذکور گشت و بالای چنچل گوڑه مسکن و مقام خود ساخت و هر روز برای سلام حاضر دربار میگردید
رفته رفته در چند مدت چنچل گوڑه آنقدر آباد شد که هر احتیاج در آنجا بهم رسیده سوداگران این قوم از هر جا
طرف اجناس فروختنی آورده خوشحال گذرانوقات مینمودند و قریب چهار هزار سوار ازین قوم با سرداران
و جمعداران و سپاهیان پیش قرار نوکر سرکار در رساله ارسطوجاه و دیگر امیران و راجایان گردیدند تا آنکه از
دلدار خان از فتنه و فساد و هنگامه آرای بر کسی قدر خطر و اندیشه بود بعد انتقال خان مذکور که خیرالـ
این قوم بود سلطان میان یکی از پسرزاده های بزرگ ایشان مرد بهادر صاحب قسمت بود و در عقل رسا

محض برای کار سرکار همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاوه از غیر ندارند و تنخواه اینها از دیوانی میپابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سراپردهٔ خاص فرود آرند و بسیار تحسین و آفرین نمودند و در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری سواری مبارک در هودج زر و اسد نواز خان جنگ بهادر کوکه خود در آن جلو میجی نشسته اند و نزول فرموده از دولت خانهٔ قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه مذکور شروع اختلاف هوای مخالف و وبا در بلدهٔ حیدرآباد و دیرونجات و تمامی بلاد و امصار و حصون و قریات شده عالمی تباه گشتند و در طرفة العین از یک استفراغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم میکرد و اهل اسلام دعاها و ختمهای جامع کردند و هندوان بزعم خود دیول ها را پرستش و پوجا نمودند و مهاراجه بهادر در چارمنار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت بطبق خواهش برهمنان پوجا کنانیدند که صدها مرغ و جاموش و گوسفندان و غله بیشمار و زر و نقره بتصرف پوجاریان بد قوم در آمد و بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همون آن مروند خسر الدنیا والآخره شدند اما ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید طرفه اینکه در سال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری که از بست و چهار سال هوای مخالف و وبا قایم است شخصی از هندوان بنهایت تکلف و غیره لوازم پوجا در دیول می برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون روبروی دروازهٔ مکه مسجد رسیدند شهدای انجا دفعتاً بیرون آمده اسباب پوجا را غارت و لوث گردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله و غیره را بردند و شور و زور نموده دو سه گوڑ پیا یعنی دیول خورد را شکستند و یک علم بزرگ بر آورده بنام حضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز که جنازه نامند در میان چارمنار استاده کرده نوبت نواختند و فاتحه جاری ساختند و خلقت عند استطلاع اینها از هر سرخانه جنازه ها دیر تهیا بر آورده در چارمنار برده گذاردند و بالجمل آوردند و دیولها را شکستند لهذا بلوهٔ عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هنود دوان ناقته شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار رنجیده و تاکید کرده بممانعت در آمدند الانسان آنچه بندوبست وا

ازان جا که افغانان چابک بر نشد چه هیبت کس بقتل رسیدند از باعث جلت سلطان میان اگرچه جمعداران دانا و
آل اندیش و عاقبت فهم بسیار بودند و کار بموافقت و طاعت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی
جهلا خود رائی را کار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هرچه در دل خود داشتند بی اطلاع ایشان بظهور
آوردند چنانچه گویند یاسین خان پسر دلدار خان جمعدار مذکور روزی در شیرآباد با یکی استاد طفلان گفت
که شما چرا مذهب ما قبول نمی کنید که از احادیث و آیات مسلم الثبوت است او جواب داد که بزرگان ما اهل سنت
و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویشم از روی یاسین بطور تکرار این معنی آورد استاد مذکور لاچار شده
گفت اگر مولوی حافظ عبدالکریم بفرمایند که مذهب شما حق است البته قبول خواهم کرد پس باهم دو باتفاق
در مسجد جلوخانه میر عالم بهادر نزد مولوی حافظ عبدالکریم آمده یاسین خان سوال کرد که مولوی صاحب
چیزی از فضائل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضائل کدام مهدی را بیان
کنم که مهدی دو اند یکی مهدی ما که تا حال ظهورش بظهور نه آمده دوم دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان
باستحقاق کلی نرسید و ثابت نشده پس یاسین خان بغضب در آمده گفت که مهدی ما حق است و نعوذ بالله
مرسلان اولی العظم دارد و هر کس که قائل مهدی ما و امینه نیست یقینا کافر مطلق است مولوی صاحب گفت
که این شخص نه برای پرسش مسائل آمده است بلکه برای انگیختن فتنه و فساد بنظر می آید این را از مسجد بیرون
کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کشش و کوشش نمودند و درین هنگامه زخم خورده بر پیشانی یاسین خان
رسید که یک دو قطره خون بیرون بر آمد او از مسجد بر آمده بالای حوض جلوخانه مذکور نشست که یکی از قوم
او رسیده ملحق شده مطلع گردیده جا بجا خبرش رسانید و در عرصه چهار گهری تمامی مردمان قوم مهدوی از هر
جا جمع شدند قریب شام هنگامه عظیم در جلوخانه میر صاحب مذکور برپا شد منیر الملک بهادر آن روز در حویلی خود
که مشهور به چهته است برای استاد کردن علمهای عشره محرم که سلخ ذی الحجه روز شنبه بود رفته بودند چند
خواستند که تصفیه این مقدمه شود لهذا حکیم خواجه احمد خان برادر عاصی محرر اوراق را که تعلق عمارت و

خویش با عظم الامرا ارسطوجاه رشد بهم رسانیده قریب بدو هزار سوار و بار و پیاده با و محالات کنگگیری و دنگاوی
وغیره از سرکار بهره مند شدند پس در دیوانی ارسطوجاه و میر عالم کار ثروت این قوم بآن درجه و طیند مرتبه کمال رسید
که معامله داد و ستد از ادنی تا اعلی منحصر بر معامله اینها گردیده همه ملازمان سرکار هندو و مسلمان مقروض ایشان
گشتند کسانیکه مآل اندیش و قباحت فهم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بسرکار رسانیده قسمیکه
تراضی طرفین میشد بعمل می آوردند و قضیه بر طرف ساختند و آنهاکه بد معامله و کوتاه اندیش قباحت نافهم
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بے مروتی به پیچ حال انداخته دگرگون ساخته خود هم بدنام شدند و قوم را نیز
بدنام کردند شعر چو از قومی یکی بی دانشی کرد نه که را منزلت ماند نه مه را مشهور آفاق است فرجام زرخندار ان
بدمعامله انیز حال همین بود و از جبل مرکب تباه شدند و برباد رفتند چنانچه در سنه یکهزار و دو صد و بست
و هشت هجری بست و نهم ماه رمضان المبارک بوقت شب در عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت
کس از قوم سلیمان زئی که برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی پچی خان که دران ایام آنمکان در اختیار
سلطانیان بود فرود آمده بودند و مشار الیه خبرگیری ایشان از احتیاج مینمود قریب بود که صورت ادائے
رقم هم شود و بعد چند سال آنشب بی صبری را بکار آورده قابو کرده هنگامه عظیمے بر سر سلطان میان برپا
نموده از طرفین بجان رفتند تا سلطان میان آنشب کار تمام نکرد چون گلیر خان کلان همه را بمقابله ایشان پیش
آمد اگرانداک پهلو تهی میکرد آنها تا بپایه سلطان میان هم نمیرسیدند که سردار بود هر چند رفیقان گفتند که
درگذرند آن بهادر میدان مردی جواب داد که او از مقابل سلطان میان درگذرد و سلطانیان از مقابله
گلیر خان درگذرند و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کرده از کوته یراق چه هر
طرفین کار هر دو دست و گریبان باختتام رسید تا حال مشهور زمانه است و محمد صاحب میان را زخمی بر جیب
دست راست آمد و او از دانائی خود از دست اینها گرد و جانب کتارها بالای هر دو پهلوئی ایشان در آورده نشانیده
بودند بحکمت عملی فرزانه خویش خود را چنان برآورده که دانای روزگار تحسین و آفرین کردند و بجلیر

آن مظلوم بے تقصیر را ذبح نمود آن ذبیحهٔ خداشناس و آمر رکن دین متین مبین محمدی صلے الله علیه وآله وسلم
حقیقت اساس بوقت جاری شدن شمشیر کین باین یقین زمزمه نمود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ و جان بحق تسلیم شد مجاهدیان چون دیدند که احدی بمقابل ایشان تیغ جو
خود خوانده از مسجد بیرون آمده کشتگان خود را که چهار و ده کس مقتول و یم خان بهادر و حسن خان بهادر
شدند و زخمی بهادران میدان نبرد بودند برداشته بمقام خویش بردند حالتی گذشت که مردم شهر ازین واقعه
در تحیر و تفکر افتادند که چه شد و آخر انجام چه خواهد شد و هیچکس بداد مظلوم نرسید در آمد سید نصرت پیرزاده
ایشان و دیگر اهل کاره های سرکار در همون شب همه کیفیت سرگذشت بر طبق مدعای خویش بعرض اقدس
حضور رسانیده که مولوی عبدالکریم از سر جهل خود جان خویش داده و تقصیر مایان درین مقدمه بالکل نیست
ناگاه و ناحق فتنه برپا نموده غره محرم الحرام روز چهارشنبه هیچ که از حادثه تازه بظهور نه آمد مردمان شهر همگی
بودند خاموش بودند ثانیاً دویم شهر مذکور روز پنجشنبه سید نور الاولیا صاحب برادر سید نور الاصفیا صاحب
فرزند حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور العلے صاحب قبله قدس الله سره العزیز بنام تمامی علمای بلده
حیدرآباد رقعه انوشتند بدین مضمون که دیدید خون حافظ حاجی عبدالکریم که رکنی از ارکان مذهب ما بود
چگونه ریخته شد و کسی بفریادش نرسید پس از روی شریعت مذهب ما بر ما واجب است که تمامی اهل مذهب
خود یکبار اعلام دین مبین نمائیم اگر جمیع اهل سنت و جماعت بر سر قصاص جمع شوند و جرأت نمایند کار بدست
است و اگر حمیت دین خود را از دست داده نامردی را کار فرمایند حق بطرف است و اتمام حجت ما نمودیم
مواخذه عقبے فارغ البال ایم و دیگر هنگامه جدال و قتال نکنیم آینده شما و دانید و کار شما و گرنه از مهلت این قوم خون
هر یک از ما بهمین طور ریخته خواهد شد پس همه علما و اتفاق کرده در یک مسجد جمع شدند و خلقت خدا را
تحریص نمودند چون این خبر بسمع مهاراجه بهادر رسید آل اندیشی را کار فرموده زبانی نخوت نشان
معتمدان بعلما گفته فرستادند که اجتماع شما برین مقدمه بسیار خوب و مناسب است و ما هم شریک حال شما ایم

باز از وی شنند برای فهمایش اینها فرستادند هر قدر که فهمایش اینها میکردند زیاده تر هنگامه برپا میشد درین حال
دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر که سنی مذهب و حنفی مذهب سنت و جماعت داشتند از خانه خود آمده
در مسجد جلوخانه مذکور شریک حال مولوی مسطور گشتند دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم خیره افتاده
است و هنگامه عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد و الا سخت قباحت است
مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی بودم برای شهادت بطبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
و آله وسلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رؤیا فرموده‌اند که مولوی تو از اینجا بحیدرآباد رفته در آرزوی
شهادت مقیم باش که از پرده غیب چه در جلوه ظهور می‌آید لهذا خانه خود گذاشته خدا را اکنون رسیده ام و آن
ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از تزئین خانه خدا دست بردارم هر چه شدنی باشد باشد از من نخواهد
شد پس عنایت خان پرورزی که سوار فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تقید مولوی مذکور در
مسجد کشاده بودند داخل شود و دایم خان و حسن خان بمخالفت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
لازم نیست که فساد در خانه خدا برپا کنی و گرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سر رشته شمشیر موقوف نخواهد شد
و انعقاد ظلم بر مولوی غریب بی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر این است که گوش بر سخن ما
نهاده این فتنه بیجا و آشوب ناگهانی را از طرفین سازد که در جهنمی نام آوری گشت هر چند نصایح دلپذیر
بالا نصایح دلپذیر تر نبود هیچ ناملایم مترتب گشت که از شمشیر حریفین جماعه ای بسیار بر روی مقتول شده دایم خان بهادر
بشهادت رسید و حسن خان بهادر جنگ مردانه کرده مخالفان را از پا بر انداخته زخمهای کاری برداشت
بعد از آن چون دیگر مهدویان جوق جوق رسیده تفنگها سر دادند از آن تاج محمد خان پسر بهادر نواز
خان حکیم و یک جوان عرب که در خواندن سنن مغرب مشغول بود کشته شدند پس یاسین خان و
دیگران اندرون مسجد در آمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود وارد و از دو گریبان نامهربان
اینجا هستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولوی صاحب موصوف بر آمده به شمشیر ظلم و ستم خود

آنمظلوم

خطیب که پسر در شریعت پناه و دیگران نیز داخل که مسجد شدند بعد ادای فریضه جمعه مولوی بهائی سلو خلقت خدا را
تحریص نموده مدد جمیعت گفت که هر کس امروز بر سر این قوم بدود و کشته شود فردای قیامت در بارگاه احدیت جلشانه
فارغ البال در زمره شهدای بدر و احد و حنین همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محشور خواهد شد
بر یقین ما که اهل شریعت هم ضامن این معنی هستیم که اگر برای جر نفع خود گفته باشیم روز قیامت در حضور جناب جلالت
خداوند حقیقی کبریای حامل گناهان شما ایم پس نیاز بهادر خان بهادر و منصور خان بهادر و دیگر جمعداران
و سپاهیان تمامی بجماعت بر سر چپل کوژه با انبوه لکها مردم و صالح محمد خان و عبد الرحیم خان خلف ایشان
و میر احمد خان و محمد خان گکیانی وغیره رفتند و دروازه یاقوت پوره شهر کشاده با انبوه عام بیرون شهر
بمقابل چپل کوژه رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتند چهار گهری روز باقی بود که جنگ از طرفین بوقوع
آمد و فتنا شمشیر خان بمقابل نیاز بهادر خان برآمد و جوق کثیر جمعداران بر سر منصور خان بهادر بر افتاد
نیاز بهادر خان همراه سپاهیان خود را برای کمک منصور خان که فرستاده خود تنها استاده بود فیما بین شمشیر
خان و نیاز بهادر خان محاربه شده از شمشیر نیاز بهادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز
بهادر خان باتمام و اختتام رسیده هر دو بر زمین افتادند و دست بدست خدمتگاران نیاز بهادر خان نعش
او را در میانه سواری انداخته بمکانش بردند سبزه میان همشیره زاده منصور خان جوان بیست ساله نوخط
بعد حملهای بسیار رو در اندامش عمدههای خویش اجالم باقی خرامید و منصور خان بهادر نیز داد مردی و
مردانگی داده بعد جنگ صعب و کشتن مخالفان بشمار جان خود نثار دین و آیین محمدی علیه السلام نمود
جمعداران میدان از خالی دیده توپ منصور خان را که همراه خود آورده گوله سر داده بود در مقام خویش
در چپل کوژه بردند میرزا نصیر بیگ ولایتی بی استعانت غیر حملههای رستمانه کرده جهان فانی را پدرود نمود
محمد خان گکیانی جمعداران حمله آورده زخمی بالای دست بر داشت عمدهای خود را کشته معه پسر کلان خویش
امانت الله خان بسلامت برآمد غلام جیلانی خان پسر کنو میان جمعداران نیز حملهای بسیار نمعه بجید کرده

در رواج اسلام و دین مبین اما از آنکه مسجد و بتخانه حضور پرنور قریب تر است اندیشه دارد و بهتر آنست که در جلو
مسجد بوده هیچکس ابطال نخواهند آورد و اما هر شریک جدال شما اتمام مدعای مهاراجه بهادر این بود که مسجد جهت
تمام وارد و در جامع مسجد اگرچند کس جمع خواهند شد بسهولت فهمایش آنها نموده رفع هنگامه بوقوع آورده
خواهد شد تا خونریزی خلقت خدا آینده نشود در صورت به مولوی و علما از آنکه مسجد برخاسته در جلو
مسجد قرار گرفتند تا خلقت خدا یک نشان بزرگ در چار کمان بالای حوض استاده کرده جوشنده محمدی
تمام نهاد و مخلوق الله را زیر لوای محمد علیه السلام فرو کشیدند تا اینکه قریب یک لک آدم مسلح و کمل اسباب و یراق
و آلات حرب در سایه لوای مذکور جمع گشته مجموع بر سر جنگ مستعد گردیدند هرچند فهمایش شما از سرکار نموده
شد هیچ کس گوش هوش نشنید بلکه جوابهای بالعکس داده بر سر جدل و قتال دیگر و آمده درین اثنا علما و
حاضرین اهل مجمع را گفتند که وقتیکه شریعت پناه بلده همراه ما و شما اتفاق نکند اجماع ما استوار و معتبر نیست
اصلاً شیخ حیات الله و مفتیان بتحانه قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر شریعت پناه رفته بر طبق طلب علما ایشان
را نیز حاضر نمود پس اجماع را قوت تازه حاصل آمد و خلق الله از حد زیاده مستعد جنگ گشتند چون خبر جمع شدن
خلق الله همراه علما و مولویها و آمدن شریعت پناه بسمع مهدویان تحمل کورده رسید نهایت مشوش شده
وکیل معقول خود را بخدمت مهاراجه بهادر راجه چندو لعل فرستاده بر سبیل تمام معروض داشتند که مهاراجه مالک
ما اند بهر صورت که دانند و توانند این لوث تمام را موقوف سازند و ما در عوض مولوی شما یاسین خان
را که مصدر فساد و باعث این هنگامه است میدهیم تا هرچه خواهند بکنند مولویها مجموع گفتند که ما را یاسین
خان هیچ در کار نیست اگر تسلی خاطر ما میخواهند عوض مولوی ما روشن میان را دهند تا قصاص عمل بر
باشد آن روز و آن شب در فهمایش و سوال و جواب طرفین گذشت صبح روز جمعه سیوم ماه محرم سنه یکهزار و دو
صد و سی و هشت هجری همینکه برای نماز جمعه دروازه های که مسجد کشادند تمامی خلقت خدا و مولویها همراه
مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین صاحب و مولوی حاجی سید نور الاولیا صاحب و غلامی صاحب

هیچ تدبیر بکار نشد لاعلاج شاه عالم خان جمعدار که مشهور به عالم خان بود بغیر سلاح و یراق پیش سرداران انگریز
بهادر حضور رفته گفت که من درین مجلس شریک این قوم نبودم و در خانه خود نشسته‌ام من خیرخواه سرکارم اطعام
ضیافت مرا قبول فرمایند صاحبان جمعدار جواب دادند که شما اگر شریک ایشان نمی‌بودی لازم که بخدمت مهاراجه
بهادر حاضر می‌ماندی که وقت کار نوکر پیش آقای خویش می‌باشد بودن شما در خانه خود در چنین قلیل قطعی بر سر
شراکت قوم است حضور اما منتظر حکم خداوند نعمت خود حضور پرنور ایم ما را با ضیافت شما چه کار و با این همه
حلوا و ماستی گفته اند در جنگ جای خنده است و بالعکس برعکس پریده و بفکر خود باشید که ما نیز مامور کار خود شر
بر طبق حکم سرکار هستیم هیچ حکم حضور به کمال تشدد جمعدار و ریاست که دولت ما اخلاص شعار ما هم تا حال آواز
توپها نداده جلد سر و جمعدار انجا که مهاراجه بهادر ترحم شعار اند به جمعداران گفته فرستادند که حکم حضور پرنور
بر انداختن هیچ و بنیاد شماست و من نظر بر حال اطفال صغیر بی گناه مستورات بی تقصیر شما عاجز نالیده خدمت
ما فات از طرف شما در پیشگاه خداوند نعمت جرات می‌نمایم امید که اعلی شانه ترحم فرماید که عذر من به درجه پذیرائی
رساید زنهار زنهار اگر احدی از شما حرکتی نامناسب کنند یقین خاطر شما باشد که تا طفل شیرخواره هم
باقی نخواهد ماند حکم قتل عام است و بس جمعداران بیچاره شنیدن کلمات جان بخش مهاراجه بهادر به هزار جان
قبول کرده دم خود در ماندند و این در کشیدند و ممنون منت باشند که هرچه در حق ما نمک خواران
صلاح دانند از راه بنده نوازی بعمل آرند و ما تابع امر هستیم بقول اینکه مصرع ع این وقت کرم است
هنگام تغافل کو غرق گناهیم بعد ازین مهاراجه بهادر عرض حضور فیض گنجور کنانیدند که مجموع اهل خلل کوزه از
پیر صد ساله تا طفل شیرخواره سلاح و یراق خود را پیش سرداران جمعیت سرکار رو انداخته با چشم گریان و
سر عریان دست به دعای سلامتی حضور پرنور به درگاه مجیب الدعوات بلند ساخته بعذر ما فات خجل و محجوب
معروض میدارند که ما بر نمک خواران قدیم سرکار دولتمند ایم چه مقدور داریم که دم نمک حرامی زنند
و انچه جاهلان ما کردند سزای عمل جهل زشت خود رسیدند و ما همه تصدق فرق مبارک روز بروز خواهیم شد

با میغی که بسبب قرض در قید امینها اذیت ها کشیده بود بسیار کسان از دروازه اندرون بحفظ جان بر آمد البیار زخمها
برداشته بود که در چهار پنج ماه صحت یافت شیخ حیات الله بانی بهانی لبوه تا امروز دل حمله آور گشته بسیاری
از زیر تیغ بیدریغ در آورده سلامت بر آمد چون مغرق بلباس زری بود در تمام جنگگاه بنظر هر کس در می آمد
که مورد تحسین و آفرین گشت جوانان بیگین پلی والا که بست نفر یکجا استاده بودند بعد حملهای مردانه
و جنگهای رستمانه مخالفان بسیار را ته تیغ نموده همه از رو باخرت نمودند و علی هذا القیاس جوانان دیگر
در رزم آرایان علحده همین طور جا بجا میدان رزم را محفل بزم دانسته داد مردی و مردانگی داده بعضی بسلامت
برآمدند و برخی عاقبت بپیر استند که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است عرب ها تا یکپاس شب بنادیق را
سر داده بسیاری را زده چون میدان خالی دیدند ناچار رو بخانها آوردند و مهدویان بمقام خود در تحیر تمام
شب بسر بردند که شب حامل است فردا چه زاید هر گاه خبر کشته شدن امیران سرکار باین صورت بحکم سرکار بحضور
پر نور رسید و غضب ساو دریای غضب سلطانی که فی الحقیقت نمونه قهر الهی است بجوش آمده بوقت نصف اللیل
حکم جهان مطاع بنام راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بکمال تشدد تعنت بصدور یافت که مهدویان چنچل گوره
امیران سرکار را که بازوی دولت و جان نثاران بکار سرکار بودند یک یک را بجا کشتند و از قهر و غضب
خداوندی و پیچ نترسیدند همین وقت پلاتنهای انگریزی ملازمان سرکار را بر سر اینها فرستید که صبح مقام چنچل
گوره را با خاک برابر سازند و احدی را نگذارند بجز دو در و دو حکم خداوند نعمت مهاراجه بهادر هم که واقع محل نشسته
بودند بسرداران جهاونی الوالا ابلاغ امر خداوندی نمودند و در عرصه چهار گهری چهار هزار جوانان بار مع
ده ضرب حلوی و قلعه شکن خورده و بزرگ و سرداران انگریز بارنت صاحب و ارتهر صاحب و نیل صاحب وسندرین
صاحب وغیره چهار گهری شب باقیمانده بر سر چنچل گوره آمده از هر طرف نشان در گرفتند که الخبر صبح صادق
احدی را خبر آمدن اینها نشد علی الصباح چون مهدویان غفلت بخت بیدار شده جمعیت انگریزی را گرداگرد
خویش بچشم خود معاینه کردند نهایت متحیر و متفکر شدند چون کار از دست رفته کار در حلق رسیده بود

تقرب و مصاحب و معتمد حضور پر نور را چهار کس افغانان مهدوی پسران یکی پیرزادهٔ ایشان که ناحق
عداوت با شاه عالم خان جمعدار داشتند بسبب اینکه در سوال و جواب طلب خان مذکور حکیم الحکما موصوف
ساعی بودند برای برهمی کار شاه عالم خان از کرنول وارد بلده شده در چار کمان متصل حوض بدیانه
سواریش بر بهانهٔ ملاحظه کنانیدن نبض خود از کوته براق جمدهر ناحق کشتند و سه کس و بجانب چار منار
آورده بسمت کوتلهٔ عالیجاه بهادر که در آنجا میان مرشدزادهٔ آفاق مبارز الدوله بهادر مقیم بودند راهی
شدند و یکی ازین چهار کس از جلو دروازه بلده بیرون شهر گریخت چون خبر کشته شدن محی الدوله مرشد
زاده موصوف رسید هر سه کس را کشته بالای دروازه های بلده آویختند و حکم حضور پر نور بنام طالب الدوله
حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد صادر گشت که خانه بخانه تفحص کنند و تلاش نمایند که کسی ازین
قوم مخفی پوشیده نمانده باشد که مبادا با کسی از امیران و سرداران سرکار بدخواهیش آید و نیز بند و بست
دروازه های بلده دارند که بدون اطلاع و حکم سرکار احدی ازین قوم داخل شهر گردد در سنه یکهزار
و دو صد و چهل و دو هجری خود بدولت و اقبال متوجه سیر و شکار و نخچیر افگنی بسمت سرور نگر و تهنیت نگر
عنبر للا کوره گشته تماشای مجمع خلایق عرس کوه شریف بملاحظه در آورده داخل دولتخانه عالی
گردیدند و در سواری کرار نوازخان بهادر عرف دولی خان بهادر خلف خود امیر نوازخان بهادر در
همراهیان خویش قریب دو صد سوار و پیاده های بیشتر از شرف مجرا مشرف گشته بالای قدوم فیل سواری
مبارک حضور پر نور را فتاده دو هزار روپیه نقد و یکصد و یک مهر که بعبارت اشرفیست باستصواب مهاراجه
بهادر نذر گذرانیده مشمول عواطف خاقانی گردیده و در سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری از قضای
الهی خیر و نسبیگم مرشدزادی که از بطن برج نگار بائی صاحبه تولد شده بود و مزاج اقدس خیلی در سن
یازده ماهی محبتش در آمده همواره متوجه تماشای حرکات طفلانه اش میگشتند بتاریخ نهم محرم الحرام سنه
مذکور از عارضهٔ ام الصبیان که در بلده حیدرآباد عام است قضا نمود و لهذا از ذات مبارک نهایت غم و الم

ودعا الابد عای ازدیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هرچه امراز انجا که ذات عالیه درجات حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه مظهر جمال باکمال ترحم بود از معروضه مشغول والحاح و عاجزنالی مهاراجه بهادر
دریای رحمت بجوش آمده حکم خداوندی بشرف صدور یافت که همه جلاوطن نمایند اگر احدی خواهد ماند
بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه بعضے بسوی کرنول و برخی بجانب هندوستان بردہ کشتنی را برداشته
و گذاشتنی را گذاشته بقدر احتمالت سه روز راهی شدند و اکثر غربا افغانان و غیران بحال تباه هر جا که خواستند
در قصبات و قریات قرار گرفتند شاه عالم خان را مهاراجه بهادر فرمودند که کشتگان قوم خود را که بی قبر و
کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را انجا که سپرده روند و پاس خاطر او با بر داری هم نمودند
بعد ازآن عرض حضور شد که مقام چنچل گوڑه خالی شد احدی از قوم مهدویان نماند همه بار رفتند حکم
شد که جوانان پلٹن باهمراهی شاهیار الملک بهادر در انجا فرود آمده حفاظت عمارات وغیره نمایند
بعد اخراج اینها قدغن بلیغ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر در آید گرفته بکوتوالی رسانند گر دو سه نفر دارند
ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نبودند بقرب الطاف خداوندی در تعلقات متعلقه خود بوده بعد
چندی باستعانت مهاراجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پرنور
مشرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شده بود خلف سلطان میان
معه برادران و اقربا در تعلقه گنگکیری و گنگاوتی وغیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم مهدوی و دیگر
کرار نواز خان بهادر المعروف بدولت خان معه پسر خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه بلدرگ وغیره
مامور کار و بار خود بودند و نذر و نیاز فراوان در حضور پرنور گذرانیدند از آنجمله سیزده زنجیر فیل سوای
لایق سوای دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی هذا القیاس دولت خان بهادر و نیز
در خدمت مهاراجه بهادر گذرانیده درستی امورات خود با بهرستگی تمام نمودند و مورد الطاف شاهانه
گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکهزار و دو صد و چهل و ... محبی العدوله حکیم الحکما عزت یار خان

در مقدمات صلاح کار ایشان از خود در حضور پرنور قصور نمود این همه احوال بذات اعتصام الملک بهادر عرض
و من بعد هویدا است بلکه بیش پا افتاده الله تقدس و تعالی بهادر موصوف را همواره در ظل ظلیل خداوند نعمت
محفوظ دارد و مثل بهادر معز الیه انسان کامل پیدا شدن مشکل در خیرخواهی و جان نثاری و فدویت سرکار
دولت اندیشی فرد فرید یکتا است نه اینکه حامی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است انما ایجاد
کرا ایزد تقدس و تعالی ذات جناب بندگان عالی مد ظله العالی را جوهر شناس بنی نوع انسان گردانیده برای
همین هر روز ماشیئ زاید قدر شناسی بهادر معز فرموده در سایه عاطفت خود که نمونه ظل الهی است مامون و مصون
دارند القصه از وفور کاهش غم و الم ضعف جگر بهم رسیده بالای هر دو پای مبارک آماس ظاهر گردید و مزاج
از منهج اعتدال گذشته رو بانحراف آورد اطبای مصری و حکمای یونانی وغیره در خلوت مبارک مثل حکیم
شفائی خان و حکیم مسیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پتنی همه بلکه خود و
شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیره و رام بهت و ونکت رام وغیره اهل صیدگاه که مجموع باتفاق
نزد اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حسب الحکم حضور پرنور که سررشته علاج و دریافت نسخه و تدابیر و علاوه دوا
خانه محیی الدوله و دوای خاص استعمالی شبانه روزی که بتجویز حکما هر روز تیار میشد ضمیمه خدمت عرض بیگی
بهادر موصوف شده حاضر میبودند بالای دیوڑهی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل
و گهڑیال خانه جای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط جای محرم او راق شبانه روز در
گهڑیال خانه باریاب بود و دواخانه محول خود حاضر که بی شراکت دیگری می بود و بدون استفسار جای هیچ
دوای حکمای دیگر باستعمال خاص نمی آمد که اعتماد کل جای بوده و دلیل این سخن رقعه جاتی در باب معالجه
نورجهان بیگم صاحبه مرشدزادی دیگر طال الله عمرها جاتی رقعه بخدمت مهاراجه بهادر نوشته فرستاد بدین مضمون
که جای تن واحد بی شراکت غیر بر دیوڑهی مبارک زنانی حضور پرنور حاضر است و مقدمات معالجه نازک تر
سابق بخیال بحال حکما در معالجه مرشدزادی مرحومه بوقوع آمد بهتر معلوم است اگر یکی دو طبیب دیگر برای شراکت

جدائیش تاثیر کرد تا اینکه شب و روز گریه باواز بلند سر نمودند و در حلتش از فرط بیقراری خواستند که از اندرون
محل مبارک نوازش محل همراه نعش گریه کنان بیرون بر آیند خان محمد مرد العینی سرچوکی چوبداران و عاصی
مولف این اوراق و نعشا جرأت کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد همواره آنحضرت سرکار دولتمدار
چنین نسبت الصبر مفتاح الفرج گفته اند مجرد استماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کرده
فرمودند انا لله و انا الیه راجعون ما بدولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است بهیچوجه غیر از
صبر و شکیبائی چاره دیگر ندارد و لکن محبت جوش خون ما را در می اندازد و چه توان کرد و فی الواقع چنین شد
که آخر کار از صدمه این غم و الم شبانه روز در گریه بسید صبح و شام انداخت که در عرصه قریب یکسال خود بدولت
بیمار گشتند معهذا در وقت شروع بیماری مرشد زادی مرحومه مذکوره حکیم احمدیار خان محی الدوله خان خلف
حکیم الحکما عزت یار خان مرحوم و بعد چند روز حکیم محمد اکبر حسین ولد حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم
ننان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف که زیر روشن بنگله خلوت مبارک حاضر میبود بهر دو حکیمان
مذبور ایما و اطلاع نمود که شما در معالجه مرشد زادی مذکوره پنج شش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده بمعالجه
پردازند که اگر صحت کامل حاصل شود آنچه فائده انعام خواهد شد بهر حصه شما هر دو صاحب است کسی از شما
طلب نخواهد کرد و اگر معامله بالعکس گردد در شرکت چند کس آفت ناگهانی سلطانی فقط بر یک کس عاید حال
نخواهد شد چنانچه در مجمع کثیر خون خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عثمان غنی رضی الله
عنه بر هیچکس ثابت نشد این امر بیت باریک تر از مو و نازکتر از جان منکه از عمر شناسی سن دراز دارم و در حاضر
باشی و مزاجدانی حضور پر نور بقدر حوصله خود تماشای عجیب و غریب دیده ام و نیز بصحبت ادر خدمت حکیم
صاحب مرحوم والد شما داشته ام سخن مرا ناچیز ندانسته آمده اختیار دارند هرگز نشنیدند و نظر بر مآل کار ندانسته
بشراکت دیگری راضی نشدند اعتصام الملک بهادر حاضر اندرون بروی بهادر موصوف نیز فهمانیدم که خود بهادر
معزز بر رعایای تحسین و آفرین نمودند آخر شد آنچه شد آنچه گذشت خدا تعالی جلشانه بهتر میداند که عاصی در جناب

بهروفیست که بسبب سابق ولاحق وزمان ابتدا وانتها واشتداد وانحطاط دریافت نمایند خواجه غلام
حسین خان را میفرستند از ایشان هم کیفیت دریافت کنند و بعاصی حکم شد که برود و تشفی خاطر ایشان
کرده روانه نماید همینکه عاصی در خلوت مبارک آمد دید که زیر درخت السوپالو منیرالملک بهادر و مهاراجه بهادر هم
مع تمامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پیش مفصل کیفیت ذهن نشین خاطر ایشان نموده
روانه ساخت خان محمد چیره دا منیرالملک بهادر و مهاراجه بهادر ظاهر کرد که امروز آنچه کمال شفقت و بنده پروری
بود و بباره خواجه غلام حسین از حضور پرنور بنظر آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدابیر لازمه بود
حکما در معالجه خاص محل آوردند و در سعی موفوره ند در مساعی جمیله بر قصوری نمودند و بفضل الهی بالکل مرض
استسقا که ام الامراض باشد زایل شده صحت کامله بحصول انجامید که بروز عید الضحی در نوازش محل برآمده فرمودند
جسم مبارک از رفع آماس حقیر تر بنظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جلشانه بتقدیم رسانیده امیدوار
گذرانیدن نذر عید و صحت بودند چنانچه شمس الامرا بهادر مع فرزندان و منیرالملک بهادر و مهاراجه مع
فرزندان و امیران و خوانین و راجه ها و اهل خدمات دیگر و تعلقداران و قلعداران و مجموع خانزادان
بکمال خوشی و خورمی حاضر دربار جهاندار کبودند نذر عید و صحت باهم گذرانیدند تا ماه جمادی الاول سنه
مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال دوا که عصام الملک بهادر قدغن بلیغ کرده بودند یعنی بدون
اطلاع من هیچ چیزی از اغذیه حتی الفذا نیز یک ویوتی مبارک بدست هیچکس از اهلیان سرکار و تمامی محلات وغیره
داخل محل مبارک نشود و بعد انقضای ماه مذکور وفتاً مزاج بر عدم پرهیز متوجه شده هرچه منظور خاطر میشد
بصورت حاضر میگشت و استعمال خاص می آمد و خاطر از معالجه برخاست آخر نوبت بآنجا رسید که خارج از تحریر
و تقریر است روز بروز اشتداد مرض صاحب فراش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
تنفس متعذر گشت تا پنج ماه و چند روز قسمیکه بالای پلنگ نشسته بودند همون صورت ماندند که خواب و
خورش همه بالای پلنگ و تکیه میگردید تا هر چند لحم جسم مبارک آب شده میریخت گاهی لفظ آه یا حرف

حاجی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است مهاراجه بهادر ممنون وقت یکی
و نکمت رام و دیگری ملانا نام اهل عیدگاه که نزد الصحابت غوث خان جمعدار بالای دیوڑی مبارک زبانی
فرستاده زبانی ما مرا د عرض کنانیده که راجه چندو لعل دو طبیب مصری را برای معالجه مرشد زادی صاحبه
نور جهان بیگم ارسال نموده اند که شبانه روز حاضر بوده معالجه نمایند ارشاد شد که ما بدولت هیچکس را سوای حکیم ما
خواجه غلام حسین خان که حاضر دیوڑی است نمیدانیم و نمی شناسیم این هر دو را از جائیکه آورده است همونجا
رساند صبحدا روزی آنحضرت در گهڑیال خانه بر آمد فرموده بودند و باریابی حاجی و خان محمد مردها و محمد حسین
داماد وشش و سه کس از خاص تر اشان برای اصلاح خاص حاضر شده بودند درین اثنا الحاجی حکم شد که نسخه مرهم
داخلیون از قرابادین قادری بر آورده برای آماس پای مبارک تیار نماید حاجی را بجهة بر آوردن نسخه
مذکور عرصه گذشت حضرت را خیال شد که دیده و دانسته قصداً عرصه میکند بغصه در آمده لطف خان محمد
ملاحظه کرده فرمودند این خانه زاد چهار پشتی سرکار ما ست و ما بدولت این را زیاده از پدر و مادر این شفقت
کرده خدمت میگیریم هرگاه دیده و دانسته عدول نماید بکدام سزا رسانم درین عرصه حاجی نسخه را بر آورده
گذرانید حضرت خوشوقت شده فرمودند که جلد تیار نماید درین خیال مرفتا خان محمد مردها عرض کرد که مدار المهام
و پیشکار یعنی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مع حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
حاضر اند و معروضه ایشان این است که آماس پای مبارک حکما به بینند که به چه سبب نصیب اعدا است تا فرو نشدن
آماس همه ها حاضر باشند ارشاد شد که اگر حکما را آورده اند مر ایشان را نیز جدا کرده بنمایند ما بدولت یک بیمار
و یک حکیم ما خواجه غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخه از یک کتاب قرابادین قادری
مرهم داخلیون تجویز کرده بر آورده اند تیار کرده باستعمال می آرند از چند روز ورم که متحجر شده است
البته کم خواهد رفت این قدر فراهمی حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد که کارپردازان
سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را از عالم

بره

و سایهٔ ایزدی بارگاه فردوس منزل خرامید حادثه رویداد که هرگز بنیاد عالمی ته و بالا گشته صورت قیامت معاینه گردید اگرچه بندوبست مهاراجه بهادر از سابق بیش از پیش ازیکماه که خشت بندی سقف موتی محل افتاده اشتهار ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شهر گردیده بود و شیدهٔ عالمی زیر و بالا گشت چون حال بدین منوال نظر آمد مهاراجه بهادر از همون روز بندوبست امورات آنچنان نمود که روز رحلت آنحضرت غیر از ندای منادی سلطنت و فرمان روائی بندگان عالی حضور پرنور عالم پناه ناصر الدوله آصف جاه ادام الله اقباله و عمره خلد الله ملکه و سلطنته حرفی دیگر از زبان هیچکس آواز بلند احدی نشنید تا اهل دیگر چه رسد پس مجرد شنیدن ندای جانبخش جانشینی زیبندهٔ دولت و فرمان فرمای فرازندهٔ لوای شوکت و شاهی اهمی بندگان قوی قدرت حضور پرنور خلف الصدق آن برگزیده حق آیه رحمت الهی یعنی ممدوح موصوف تشنگان وادی حیرت و اضطرار را بشربت خوشگوار مژدهٔ جلوس والا سیراب گردانید او تعالی شانه تا قیام جهان و قیام جهانیان بل زمین و آسمان بعمر خضر و الیاس سرفراز فرموده در ظل ظلیل خود محفوظ و مصئون دارد آمین رب العالمین تمامی علما و فضلا و مشایخین عصر مو شریعت پناه قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر و مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حیدر لکهنوی و حضرت غلامی صاحب خطیب مکه مسجد و دیگر خانزادان موروثی معمولی حاضر شده به تغسیل و تکفین پرداختند و با جمله ارکان و اعیان دولت و شوکت در مکه مسجد نماز خوانده متصل مرقد شریف حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مرحومه جده آنحضرت بخاک پاک سپردند و مغفرت منزل لقب کردند کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَّیَبْقٰی وَجْهُ رَبِّکَ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ تاریخ وفات آنحضرت بالای پیشانی دروازه مقبره بحجر منوره به خوبصورت مرقوم قلم فولاد رقم بخط تجمل نجم مراد و نادر قلم خان محمد باقر است

قطعه
چون سکندر جاه از آفاق رفت + در غمش هر خانه شد بیت الحزن + بر کشیدم آه گفتم سال او
راهی فردوس شد شاه دکن + مادهٔ تاریخ دیگر که در یک بیت از حروف مصرع آخر تاریخ بر می آید نیز رقم زده است

بیت
کرد شاه دکن ز دهر کنار + در هزار و دو صد و چهل و چهار + آنا بالای کتیبه جانب

ایوسانکه در وقت دورشدید از بیخودی خود بخود بر زبان همایون می آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقتیکه
چشمان مبارک گشاده بطرف هر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و هیبت و صولت آنحضرت زهره آب
میگشت خدا تعالی بهتر میداند که بطرف شیر خونخوار نگاه جرات میکرد و بهنگام روبرو شدن با آنجناب خود بخود
کناره میکشید و دل جرات نمی نمود حکما معجون کلکلانج و قرص مروارید با اوراق طلا و نقره و شربت بزوری
بامار الجبن شیر شتر با شمال خاص می آوردند شعر منحرف شد چو اعتدال مزاج * نه عظیمت اثر کند نه علاج
چون قضای الهی چنین بود که روح آن سرخیل مسند آرایان عالی تبار و فخر خاندان والاشان آصفیه بلند
مقدار متوجه فردوس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نه آمد طرفه ماجرا اینکه در همین شدت
بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیر موتی
محل الحکمت خود از یک جانب دیوار شکسته قریب یک لک روپیه بر آورده فیمابین خود ها تقسیم نموده متصرف
شدند چون این خبر در آن بیقراری مزاج بسمع اقدس رسید از فرط همت خداداد ارشاد شد که راجه روپ لعل
شرف وجی رام هزاری حاضر شده خزانه را از جائیکه شکسته اند سد و نمایند و دیگر احتیاط تمام دارند هر چند
حامی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بخدمت مهاراجه بهادر اطلاع نمود که از زبانی
بعضے همیلان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضے اراده کشادن یا شکستن دروازه خزانه
سرکار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معتمد ا محمد فاضل را تقید بلیغ شود که بند و بست محل و خزانه از
جوانان بارزنانی کرده علاقه شما بالای خزانه وغیره چوکی پهره ها دارند احتیاط تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
نیاید و موجب شماتت چنانچه بهادر موصوف مشار الیه بالمشافه بسیار بسیار تقید نموده بعاصی ایما کردند اما
خادمان محل باین تدبیر منصرف شدند که در گوش و هوش احدی از محلات نرسید تا بدیگری چه رسد
در خدمت اعتدال مزاج مقدس از نهایت حد اعتدال در گذشت بتاریخ هفدهم ماه ذولقعده روز شنبه
سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقت یکپاس روز بر آمده روح پاک آن مظهر اتم الطاف

آن را یاد فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت و اقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص
تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسر برده ودیعت زندگانی خود نمود آنچه خورد و خورد و آنچه گذاشت
مال سرکار بوده که داخل سرکار گشت الحال معاش او را بنام تو بحال و جاری کرده سرفراز فرمودیم پس
در پرداخت پس ماندگان پدر خود قصور نکرده بدرستی تمام شکر برداشته کار بجای رسان که مورد تحسین و
آفرین شوی و ماخوذ عاقبت نگردی پس نصایح دلپذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلیحضرت قطب فلک
معدلت حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت جلوس فرمودند در همون ایام رسول یار خان نامی منصبدار سرکار که
زن و بچه هیچ نداشت و دو صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار مییافت قضا نمود اعظم الامرا ارسطو جاه بر طبق
معمول ضبطی سرکار بر خانه او فرستاده بند و بست نمودند خانه منصبدار مذکور نزدیک دولتخانه عالی در برو پهاتک
دیوڑی زنانی از قدیم بوده آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند و از گریه و زاری کنیزکان و غلامان
و خدمتگاران شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بردارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس وغیره همه به
وابستگان رسول یار خان مذکور واگذارند خبردار احدی متعرض حال اینها نشود و در باریابی بالمشافه
بارسطو جاه فرمودند که تا حال آنچه رسم ضبطی در عهد حضرت غفران مآب جاری بود خیر گذشت الحال ما بدولت
این بدعت را بالکل متروک ساختیم و از ان احتراز تمام فرمودیم که حق پس ماندگان بر هر کس است که برای اطفال
صغیر و دختران ناکتخدا و زن بیوه گذاشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را باید همه خوف خدا و اندیشه
عاقبت ضرور بقول شیخ سعدی شیرازی شعر نیم شبی آه زن پیرزال * دولت صد ساله کند پایمال * زنهار
زنهار تا بسلامتی ما بدولت مجوز این امر شنیع نشود الغرض تا رحلت آنجناب ضبطی بعمل نیامد مگر مال کسیکه بالکل
وارث نداشته باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردید چنانچه در دیوانی میر عالم گوسائین مالک بست
لک روپیه قضا کرد هر چند میر عالم خواست که مال او داخل سرکار شود خود بدولت و اقبال فرمودند که در
دنیا و خبر گیرند هر کس که وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حوالهٔ او نمایند تا بر طبق معمول متوفی حال کنند

شمال نیز تاریخ نوشته است با چند ابیات دیگر که ماده تاریخ این مصرع است مصرع آه رفت آفتاب از دنیا ؛
الغرض ذات همایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطالعه کتب بجانب دیگر توجه
نبود مراد ازین سخن اینست که توجه بطرف علم بسیار بوده نه اینکه متوجه مراتبات امورات سلطنت نه میشدند
والله بالله ثم بالله از آنجا که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبود می دید که از وقت صبح که بیدار
میشدند تا وقت استراحت شب و معمور شدن دیوڑهیهای سرکار هر شبانه روز بر سر تمامی اهل خدمات
و تعلقداران سلطنت احکامهای دریافت محولات ایشان جاری بوده و هر کس که در تمام عمر یکبار باریاب
میگشت همو نوقت تمامی حوایج او از دیوانی انتظام مییافت باینخیفه که مبادا نالش نادرستی امورات
خویش بعرض حضور رساند پس حال حاضر باشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک از عینیه بدریافت باید آورد
که در باریابی آن حضرت و خدمت گذاری چه فواید کثیر بر میداشتند و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
از محدثات آنحضرت نوید محل و فرحت محل و گهڑیال خانه و موتی محل و جلوخانه دروازه آهنی سمت نوید محل است
اما درین ایام حضور پرنور دام الله اقباله فرحت محل را باحداث عمارات دیگر تزئین بالای تزئین دیگر
داده مسکن خویش فرموده اند باغ و چو محله بنتی و مجلس ارو و نقارخانه قدیم و دیوانخانه آنجا معه دیگر عمارات و سبز
بنگله هم از محدثات آنحضرت است که در ایام رشد زادگی تعمیر فرمودند و نیز عمارات باغ لنگر پلی که موسوم
بنظام باغ است آنحضرت باهتمام کپتان سدرلند صاحب بتعمیر در آورده اند تا حال موجود اند و دیگر جا حضور پرنور

نقل عجیب

از خیر اندیشی و بلندفکری و انصاف پروری و ترحم شعاری آنشهریار نیک کردار بالظهار می آید در عهد حضرت
غفران مآب موافق معمول سررشته خاندان تیموریه چنان عادت جمهور مستمره جاری بود که هر گاه کسی از امیران سرکار
و تعلقداران یا از منصبداران هر کس که میمرد متصدیان بیت المال فوراً ضبطی سرکار بر خانه اش برده رخت
بدن گذاشته دیگر همه اسباب و اشیا داخل سرکار مینمودند بعد فاتحه سیوم پسرش را یا هر که بجایش بوده باشد

بسته بودند بدست عاصی داده فرمودند که بان شخص که در پهره است بدهند و بگویند که تو جلد ازین
بلده بهر سمت که دانی و توانی خود را برسان اگر خواهی ماند دیگر ترا هرگز نخواهند گذاشت بهر صورت
شریعت پناه خواهد گشت و از شارع عام مرو که شناخته شوی عاصی حسب الحکم بجا آورده و دعا ها
بتقدیم رسانیده روانه گردید روز دویم بعاصی که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از
پیشگاه ما بدولت نمی بردند هیچ پرواه نبود چون بملاحظه ما آمد بقرار ایش دل ما بیقرار ساخت نمیخواست
که بچشم خود دیده کشتنش ببیند سبحان الله ترحم بادشاهان زنده گی عباد الله است اَللّٰهُمَّ اغفِرهُ
وَارْحَمْهُ وَادْخِلْهُ فِي الْجَنَّةِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ الحمد لله والمنة درین زمان میمنت قران اینچنین
ترحم و شفقت برحال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پر نور بمقتضای حدیث شریف اَلْوَلَدُ
سِرٌّ لِاَبِیْهِ جاری و بحال و مبذول و نوال است کالهو کما خلق الله در عهد امن و امان آن جالس
سریر سلطنت و کامرانی همچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای از دیاد عمر و دولت مشغول و موظف
اند الله تقدس و تعالی آن مظهر ظل ظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشدزاده ها مامون دارد بمنه و کرمه

نقل دیگر

بر حرارت مزاج و زور آنحضرت و کمال اقبال آن صاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکه چپال
یعنی عماری شکاری بالای کلابه پیری ماده فیل ازنگم یلی به بلده رونق افزا میگردید در اثنای راه نظر
کیمیا اثر دفعتاً بر سر زر بخش فیل سواری خاصه که نهایت مست و بیهوش بود افتاد که در میدان گوشه
محل بزنجیر ها مسلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سید
محمد خان عرف راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلخانه عرض نمود که این فیل بسیار مغرور است
بدون شهنشاه بهوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب و مستی از دور میدهند
و خدمتگذار او نزدیکش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که ما بدولت ملاحظه میفرمائیم راجه میان را

وهمین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده شخصی آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صد رسید و اگر دید داد و احکم
شد که بر طبق عموی خود دوکان در بلده حیدرآباد داشته دادوستد نماید بجای دیگر نرود ✣

نقل نادره

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی نفرمودند هرگاه قصاص کسی ضرور می گشت حواله شریعت پناه میفرمودند
روزی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند
که قصاص این شخص خیلی ضرور است حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که بر طبق حکم شریعت پناه عمل نمایند عرض
کردند که رقعه شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی قبول آرند
چنانچه بعد برخاست دربار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار وغیره برای خرج
کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیرومرشد از دربار در گهڑیال خانه بالای کرسی برآمده
ملاحظه راسته کلان میفرمودند گهڑیال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی در آن عمارت گهڑیالهای
خورد و کلان ولایتی داشته بودند لهذا موسوم بگهڑیال خانه گردید روبروی حضور پرنور آن وقت
فقط خاصی محرر اوراق و یکدو اهلیان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشائیان
بسمع مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است و چه معامله چوبداران خبر آوردند که همون خونی را
که مهاراجه بهادر پروانگی قصاص گرفته برای خرج کردنش می برند که تا حال مفصل حال او بالمشافه زبان
او معلوم نشده و برای قصاص او را می برند فرمودند در پیشگاه ما بدولت حاضر سازند تا روبرو دریافت
کرده شود هرگاه حاضر شده عاجزانه التجا نمود و بر زمین افتاده بیقرار بها کرد ارشاد شد که تا حال
حواس خمسه او بحال نیست چگونه دریافت آید بالفعل او را در پهره بدارند بوقت سه پهر روز از اندرون
محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک اهل ما اعنیه تمام لطف بپهاٹک
گهڑیال خانه برآمده خاصی محرر اوراق را از دواخانه یاد فرمود و یک صد روپیه نقد که در پارچه سفید

گویا برابر چهار رستم و تهمتن و فیل تنان زور آنحضرت بنظر آمده معهذا دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت بسبب
طول کلام و بجهت مشهور تر بودن آن بارقام نیاورده

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشدزاده های آفاق و نه طاق نیلی رواق روزگار اند بقلم حقیقت رقم مجملاً می آرد

ایزد تقدس و تعالی از افضال خویش نه صاحبزاده و هشت صاحبزادی عطا فرموده بود **نخستین** از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب امام اعظم الاعاظم زیب افزای وساده سلطنت میر فرخنده علیخان ناصر الدوله بهادر دویمی صمصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان بهادر چهارمی میر تفضل علیخان بهادر عرف میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذوالفقار الدوله میر ذوالفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی قمر الدوله میر داور علیخان بهادر نهمی مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادیان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دویمی غفور النساء بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده بلند اقبال نواب مستطاب نواب ناصر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از بطن مطهره فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از بطن مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه بعرصه شهود آمدند و بخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علیخان بهادر از شکم زینت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از امهات جداگانه اند و واضح باد که کتخدائی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

هوش و حواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده فیل ان فیل مذکور که مست است چه بکار نماید و چه رنگ
در پیش آرد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش اراده میفرمایند الله تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید
و تمام خانزادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان باز جرات کرده جان بدست در اثنای
راه عرض نمود که سرور بخش در عین مستی و بیهوشی است هر گاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
آینده هر چه حکم هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکور را نزدیک سرش برده با آواز بلند خود فرمودند که
سرور بخش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبردار بمجرد شنیدن آواز حضور پر نور مالک خود را فیل مذکور سر بزیر
آورده از خرطوم خویش حرکات غیر واجب اعتقاد بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلبانان او را تیار نمایند فیلبانان
لرزان و ترسان چون نزدیک در رفتند و هر چه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشیند یا برخیزد و همه بجا می آورد و
محکوم گشت پس فیلبانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت
و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند و دیگر حرکات مستی نمود فیلبانان و راجه میان رو بروی
اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بتفصیل ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت ما بود که سرور بخش
در ایام مستی باین صورت محکوم گردید و گرنه ساه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر باینطور کسی دیگر از مایان
نزدیک او میرفت بغیر دادن جان امر دیگر بظهور نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبولان
خدا تعالی مؤیدین الله است جل جلاله و عم نواله و اعظم شانه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان همین طور
منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشند تا کار و بار جهان از ایشان بر می آید بعد از روزی اندرون محل
مبارک یک ضرب طلب فرمودند گاردنان قریب پنجاه آسامی کشان کشان در محل بردند و نشتا یک پایه توپ
مذکور در میان جدر رو آب که بزبان هندی موری گویند در افتاد هر چند گاردنان ایمان بسته میکشیدند
هرگز بیرون نیامد آخر الامر در حضور پر نور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور دور تر پای خویش زد و دید

گویا

صاحبان انگریز بهادر نیز بشرف و سعادت ادای رسم تعزیت و تهنیت در آمد پس ازان بعد رخصت وکیل مذکور
بارعام شده کهین و مهین اعلی و ادنی همه از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف و مباهی گشته نذرها
گذرانیده بدعای ازدیاد عمر و دولت بدین نمط مشغول گردیدند ؎ بکام تو بادا سپهر بلند * بچشم بدانت
مبادا گزند * نشست تو بر کاخ فرخنده باد * سران جهان جمله چون بنده باد * روز دیگر بجلوس عماری
باتزک شاهی و طمطراق کماهی از راسته پنجه شاه آراسته و پیراسته بسرشته معمولی که منیر الملک بهادر و راجه
چندولعل مهاراجه بهادر در خواصی عماری زر دوشرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند
هجوم خلق تفصیلا در راسته و بازار و چه در بار حدی و نهایتی نبوده که اگر ریگ صحرا برافتد تا بزمین نرسد
ضرب المثل است که بنظر در آمد الغرض در نعمت خانه خلوت مبارک جلوس اجلال واقع گشته اول منیر الملک بهادر
و مهاراجه بهادر و مارتین صاحب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات درستی کلیات سوال و جواب بعمل آمده
وکیل مذکور را رخصت انصراف حاصل گشت بعد ازان بر مسند شاهی خلوت مبارک زیر شامیانه طلائی جلوی
بر آمده نذر تعلقداران و اهل خدمات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی در آمد و ازانجا بعد فراغت در محل مبارک
توجه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیگم صاحبه و حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه عرف
بی بی صاحبه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند و اقامت در وقتخانه فرمودند و هر روز بدربار جهانمدار بر آمده
متوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند و متواتر دربار خاص و عام کرده ارکان دولت را بنوازشات شاهانه
سرفراز نموده باستمالت سپاه و رعایا و برایا پرداخته خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را بانعام و
اکرام خسروانه مسرور و مبتهج ساخته از خود راضی و شاکر فرمودند و فرامین استمالت بتعلقداران و قلعه داران
و صوبه داران و اهل خدمات جابجا فرستاده خاطر جمعی ایشان نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات
خلاع فاخره و جواهر و غیره مالامال کرده خوشنود ساختند و در آن ایام قحط غله بدرجه کمال رسیده بود که
بامساک باران واویلا در خلق الله پدید آمده آن مظهر ظل ایزدی از اطراف ممالک محروسه غله های فراوان

بعد نواب مغفرت منزل العہد فرخندہ عہد نواب ناصر الدولہ بہادر خلد اللہ ملکہ شدہ و باقی غفور النسا بیگم صاحبہ و نور جہان بیگم صاحبہ ہنوز زندہ ہستند

ذکر جلوس فرمانفرمائی و سلطنت آرای زیبندۂ چار بالش ریاست نوازندہ دیہیم شاہنشاہی و خلافت خلاصۂ خاندان مصطفوی و نقاوہ دودمان مرتضوی اعنی بندگان عالی متعالی حضور پر نور نواب ناصر الدولہ مظفر الممالک نظام الملک آصفجاہ رابع میر فرخندہ علیخان بہادر خلد اللہ ملکہ و سلطنتہ

وقت رحلت نواب مغفرت منزل سکندر جاہ بہادر خداوندنعمت و بادشاہزادگان زادوان در حویلی قدیم رونق افزا بودند بمجرد وقوع این امر ناگزیر حسن علیخان طالب الدولہ بہادر کوتوال بلدہ حسب الایما راجہ چندو لعل بہادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چہار سمت بلدہ گوش گذار صغیر و کبیر و برنا و پیر نمودند و بعد الفراغ فاتحہ سوم نواب مغفرت منزل جملہ اراکین دولت برای ادای مراسم تعزیت حاضر در دولت شدہ بعرض آداب و مجرا پرداختند در آنوقت خود بدولت و اقبال منیر الملک بہادر و راجہ چندو لعل بہادر و شمس الامرا بہادر را یاد فرمودند بہادران معززین از باریابی خداوندنعمت مفارق تفاخر را باوج سموات رسانیدہ اول ادای تعزیت عرض نمودند و بعدہ منیر الملک بہادر و راجہ چندو لعل بہادر و شمس الامرا بہادر نذرہای تہنیت جلوس میمنت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند بعد ازینہا تمامی خانزادان و مجموع اہل خدمات بشرف نذور مشرف گشتند و کپتان مارٹین صاحب رزیڈنٹ وکیل

سرور و منبسط مینمایند که معمول مستمره شده است در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری چهار سانحهٔ تازه
بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی
نداشت هر چند در ایام سابق چند بار طغیانی آن بظهور آمده اما باین زور و شور که فصیل بازوی دروازهٔ
پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سید علی عنبرخان جمعدار سرکار
و مکانهای بازار سرور الملک عرف گربالنی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از
بنیاد باقی نبوده گویا آبادی خلایق برین زمین هموار گاهی بوقوع نیامده باشد طرفه ماجرا اینکه هر وقت که
چنین حادثه بعد صد و دوازده سال بسکان آن زمین رو میدهد ساکنان آنجا از روز دیگر بر همون زمین
برای ساختن مکانهای نو و دوکانهای نو باهم جنگ و جدل است که یک وجب زمین زیاده در تصرف یک دیگر
رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دوکانهای نو ساخته خرید و فروخت پارچه وغیره
مینمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند الا لعل چند حلوائی که نبیره اش چهوتم لعل سیتهه موجود است و مکانش
در همونجا بازار را حادث آمد و چون متمول بود او از همه ساکنان آنجا زیاده تر است چبوتره زینهٔ مکان خویش
را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوش دریای مذکور موسی هیچ آسیب نرسید
باوصف معهذا یک تخته بازوی راست دروازهٔ پل را آب دریای مذکوره از آنجا که سنگین که وزن آن
داشت مانند پر کاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فصیل بلده عقب عاشورخانهٔ بادشاهی که ساخت
بیبه دار و انداخت و یک تخته بازوی چپلی دروازه را پاره پاره ساخت و روبروی دروازهٔ پل در میان
راسته کلان اندرون دلهیزش غار عظیم نمود برابر ده فیل جا داشت، و دو او که دیگر بنیاد هزارها خانه غرق آب
شدند و هزارها مردم غریق بحر فنا گشتند **سانحهٔ دوم** رحلت امیر الامرا امیر الملک بهادر است که ذاتش
از جمله مغتنمات بود عالمی را افسرده خاطر گردانید بعد اعظم الامرا ارسطو جاه و میر عالم بهادر هیچ امیری ذیشان
مانند بهادر معز الیه لایق جلیل القدر وزارت منظور نه آمد مفصل احوال بهادر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

از تجاره ساطلبیده زر خطیر مرحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت قحط الغرا غبالی گذراوقات
مینمودند و بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول گشته تا دو سال متواتر بهمین منوال گذشت که اکثر سواری
مبارک متوجه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتخانه عالی میگردید و گاه گاهی متوجه
شکار شده بجانب سرورنگر و نظام نگر عرف چنیا پیٹه و نظام آباد عرف بڑن پیٹه و باغ حضرت قدسیه
عمده بیگم صاحبه جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظامات عرف باغ
لنگم پلی و تهنیت نگر عرف لالاگوڑه در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر سیر و شکار تا دو روز چهار روز و اگر دورتر اراده میشد تا انجاپور سرگاه
سرکار تشریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طیر و شکار گشته داخل بلده گردیدند آنا امورات کلیات
و دریافت کوائف دفترها و سوال و جواب سلطنت همه بر طبق معمول مستمره برای متین مهاراجه بهادر انصرام
مییافت و برای همین مقدمات به بهادر معزز فرمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
حاضر نموده متوجه بمصروف انتظام امورات دولت کالابدیت مهاراجه مهراج بهادر باشند و در ایام
بسنت مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای بارهدری خویش که موسوم براج باغ است شده
تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نافرمان که قدرت خدا بنظر می آید گردانیده همه اخراجات
ضیافت خاص از جواهر عالی مع جوڑه های معمولی خاصه و طعام خاصه و پاندان و عطردان و دیگر لوازمات
شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور پرنور و محل حضرت غفرانمآب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلای خود را هرگز هرگاهی
فراموش نکرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طیر و تماشا نمیفرمایند از جواهرات و جوڑه ها و طعام شبانه
روز و عطردان و پاندان دو دو وقته و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه های سرکار و غیره و طوائفات
رقاصه و قوالان و جمیع ارباب نشاط و غیره بذمه خود گرفته هرسال بجا می آرند و خرچ لکوکها بعمل آورده

سلامت باشند هیچ پرواه نیست تا به سپهر روز حاضر دربار باشند حضور پرنور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرموده بخانه اش رخصت نمودند **سانحه چهارم** هنگام مرشدزاده مبارز الدوله بهادر است کیفیت آن اینکه چند روز پیشتر بهادر معز جمعیت روهیله ها وغیره فراهم آورده برای تنخواه خویش که چند ماهه بهابت اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز نرسیده مصدر فساد گردیده خواستند که کارپردازان سرکار را متنبه سازند چیزی بظهور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان بدریافت آمد صلاح کارپردازان سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار رفته اطراف مکان بهادر معز را در گرفته حکم حضور پرنور رسانید باینمضمون که بالفعل مرضی مبارک خداوندنعمت نظر بر صلاح حال و مآل کار جناب همین است که بر طبق معروضه هواخواهان دولت و دانایان ریاست و سلطنت که در دار الانشای مصلحت و مشورت قرار یافته است چند روز برای تسکین خاطرهای ایشان که اهم امورات است در قلعه محمد نگر گولکنده بسیر وطیر مشغول باشند بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب تصفیه طرفین بعمل آورده داخل مکان نموده خواهد شد مرشدزاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مآل بکار خویش و مرات عقل دوربین بآئین بعینه معاینه کرده طوعاً و کرهاً راضی شده اراده روانگی قلعه مذکور فرمود در روز سواری مرشدزاده حضور مبارز الدوله بهادر از دروازه کوتل عالیجاه مرحوم که مسکن و مقام بهادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمد نگر هر دو جانب راسته چوک و دروازه اهل خلقت خدا برای تماشا هجوم کرده بالای کوتهها و سقفها و عمارات و بنگلها و دکاکین بلکه بالای درختان که در راسته و بازار اند جمع شده میدند کثرت خلق الله از زن و مرد طفل و جوانان تا پیر صد ساله و بچه شیرخواره برای دیدن سواری مرشدزاده حاضر گشتند تا اینکه مرشدزاده موصوف سوار اسپ صبا رفتار معه صاحبزادهها و کارخانجات و ملازمان رکاب و متعلقداران والمخدمات بدبدبه و شوکت تمام قدم رنجه فرمودند چون متصل چوک سواری رسید کرامت شاه فقیر مجذوب استاده ملاحظه نمودند هرچند مبارز الدوله بهادر باشاره طلب فرمود که نزدیکتر بیایند شاه صاحب موصوف

سانحه سیوم کشته شدن محمد صاحب میان خلف دومی سلطان میان المخاطب بصف شکن جنگ بهادر علاقه دار تعلقات لکهونکهار و پیر سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار و وقتدار روبروی دروازه خلوت مبارک که در آنجا مور را از مار رنجی نمیرسد بروز عید الفطر در عین هنگامه دربار بعد برخاست حضور پرنور امر نادر الوقوع آمد گویند دو شخص مرد آدمی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود خیره گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین بمیان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذاشته برخاستند هر چند فهمایش بعمل آمد فایده نکرده منجر بآن شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پرنور قرار یافت بعد چند روز آن هر دو شخص در رساله بندگان علیخان بهادر علی یاور جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز وقت عصر هر دو شخص نزدیک محمد صاحب میان آمده سلام کردند و طلب حق خود نمودند مردمان همراهی چون از معامله ایشان واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدانستند فهمایش مینمودند میتوانند شد و دفع قضیه بود اینها تماشائی گشته سکوت اختیار نمودند نوبت بآن حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور بدست و گریبان شدند و در افتادند و بهم مقتول گشتند تعجب اینکه سردار و هزارها مردم بالای دیوڑهی مبارک خداوند نعمت با وجود همراه داشتن رفیقان جان نثار باین بیچاره گی بقتل رسید و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال یکدیگر بوده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آغا قربان قلی بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پرنور کار رستمانه کرد یعنی چون این هنگامه گذشت و خون محمد صاحب میان در عقب صحن دیوان عام برپا گشت بعضی مردمان ولایت غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه عام شده بود بند نمایند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نیاید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود حسن قلی بیگ و پسرزاده خود حیدر قلی بیگ بالای عتبه فلک رتبه دروازه مبارک استاده که همه غرق یراق بوده بزجر ممانعت نموده گفت در دولت شاهان را از هنگامه برابر آسمان بند نمیکنند تا باین غوغای دو کس بخون خویش گرفتار می بندند هرگز نخواهد شد تا استادن ما اگر لک کس باید سرها و سایه خداوند نعمت

باضافه خطاب راجایان راجه و باضافه منصب شش هزاری پنجهزار سوار و جاگیر محاصل بسیار و جواهر اعلی کامیاب
و راجه بالاپرشاد بهادر بخطاب راجه دهیراج و باضافه منصب پنجهزاری چهار هزار سوار و جاگیر عمده و علم و نقاره
و نوبت سربلند و راجه نانک بخش بهادر بخطاب راجه بهادر و به منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
و جواهر و جاگیر وغیره بهره مند و میر عباس علی خان بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب پنجهزاری سه هزار
سوار و جواهر گران بها قیمت و نوبت و علم و نقاره و خطاب اعتصام الدوله اعتصام الملک بهادر ممتاز جنگ
و رساله سواران و پالکی جهالردار و جاگیر بیر حاصل سربلند و راجه گوبند بخش بهادر صوبه دار بلده فرخنده
بنیاد و اورنگ آباد و ایلچپور باضافه منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر عمده و جواهر
مفتخر و راجه رام بخش بهادر و راجه کور بخش بهادر خلفان بهادر مذکور باضافه منصب چهار چهار هزاری و
و سه هزار سوار و خطاب راجگی و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مباهی و میر اسمعیل خان بهادر به بحالی خدمت
دار الانشای موروثی و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر بیر حاصل قدیم
و جدید و قلعه داری قلعه مبارک دولت آباد و بخطاب رشید الملک سعادت اندوز و حسام الملک بخطاب
حسام الامرا خانخانان هفت هزاری پنجهزار سوار و جواهر و جاگیر و نوبت و علم و نقاره سرفراز و خلف بهادر
مذکور بخطاب فخر الملک و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جواهر مورد الطاف
و راجه بالکشن بهادر باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و بحالی خدمت کروڑگیری بلده حیدرآباد و
نوبت و علم و نقاره و جاگیر و جواهر مبذول بذل خداوند نعمت راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد
بهادر خلفان راجه بالکشن باضافه منصب چهار چهار هزاری دو دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و
جدید و پلٹن جوانان بار و بحالی خدمت موروثی کروڑگیری و جاگیر و جواهر پرآوازه راجه شنبو پرشاد
بهادر باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و جدید و پلٹن یکهزار جوانان بار
و بحالی خدمت موروثی خزانه عامره سرکار و تعلقات اکهاره و پیغرا افتخار و میر کاظم علیخان بهادر

متوجه شدند و قدم پیشتر نگذاشتند آخر پنج اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند خداوند ایشان اشرفیها را
گرفتند و کرامت شاه موصوف توجه هیچ نکردند قریب سه پهر روز داخل حویلی محل قلعه محمد نگر گولکنده شدند
آن روز و تمام شب بالای خاک بلده تحیر و تاسف گذشت که در حالت اضطرار خوابیدند و جناب خداوند نعمت
حضور پرنور را نیز مکروهی بخاطر مبارک شد و تمامی محلات حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل بسیار بسیار
ملال خاطر گذشت که احدی در محل آن شب رغبت الطعام ننمود در روز چهارم جناب حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه
والده ماجده مرشد زاده موصوف و حضور پرنور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش داخل
قلعه مسطور شدند چنانچه بروز سواری بیگم صاحبه ممدوحه عاصی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر
بود از راه غلام پروری شریک الطعام ساخته و مهربانی مالی مرحمت فرمودند تا قریب دو سال مرشد زاده
موصوف همه ماه شوال در قلعه مذکور سکونت داشتند بعد از آن بالطاف حضور پرنور سامی جمیله بیگم صاحبه
موصوف باز داخل دولتخانه خود مرشد زاده مذکور گردیدند از روز هم کثرت خلایق از سابق زیاده تر بوده
خوش وقتیها نمودند بعد ورود مبارز الدوله بهادر شروع جشن سالگره حضور و نوروز جهان افروز و جشنهای
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پریرویان سیم بر بگذشت عالمی را سرور فراوان و خوشنودیهای
بی پایان حاصل آمد درین جشنها بسیار خان زادان بجواهر و خطابهای خانی و بهادری و جنگی و دولائی
و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرات سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پالکی جهالردار سرفراز
شدند چنانچه شمس الامرا بهادر بجواهر عالی و بخطاب امیر کبیر ممتاز و شیر الملک بهادر باضافه منصب هفت
هزاری پنجهزار سوار و خطاب امیر الامرا و جاگیر عمده و جواهر گران بها سرفراز و خلفان بهادر عزیز محمد علی صاحب
بخطاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب بخطاب سراج الدوله و عبد الله صاحب بخطاب اشجع الدوله و صفدر
صاحب بخطاب اکرام الدوله و به مناصب مناسب هر یک به پنج هزاری و چهار هزاری چهار هزار سوار
و سه هزار سوار و جاگیرات عمده و جواهر بیش قیمت و نوبت و علم و نقاره سربلند و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

باضافه

و سرفرازی خدمت موروثی خزانہ صرف خاص حضرت اندوزد و خلفان راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر
بنالکر کیے باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ نوبت و خطاب ارجن بہادر کمانڈری راؤ
و رسالہ سواران و پیادہ ہا و جاگیر بیرجاپل محالات سوم وغیرہ و دیگران بخطاب دولای سرفرازد و
غلام حیدر خان بہادر منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خطاب اقتدار جنگ و جاگیر پنجہزار روپیہ
ذات و علاقہ محالات بار رسعد جنگ بہادر و دیگر مقطعجات و دیہات متفرقات تعلقات خاص ہا مور و میر
محمد حسین خان بہادر بخطاب فرخندہ یار جنگ و خدمت خانسامانی خاص منصب چہار ہزاری دو ہزار
سوار و جواہر و جاگیر پنجہزار روپیہ ذات و تعلقات محالات کونڈل واڑی وغیرہ و جاگیر ذات و جواہر و
خطاب خانی و بہادری معزز بہرہ اندوز و میر محمد حسین خان بہادر و برادر بہادر معزز میر عبد اللہ خان
بہادر برادرزادگان عموی میر عالم از اصل و اضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار سرفراز و فتح اللہ
بیگ خان بہادر خلف رضا بیگ خان مرحوم منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی خدمت خانسامانی
بلدہ و قلعہ گولکنڈہ و خطاب نصیب یار جنگ و جاگیر و جواہر ممتاز و میر محمد حسن خان بہادر میر حسن صاحب
داماد خان ایران برادرزادہ عموی میر عالم از اصل و اضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار
سرفراز و نواب بیگ خان بہادر منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خطاب معظم جنگ و بحالی خدمت
موروثی شکار خانہ و جاگیر قدیم و جدید و جواہر مفتخر صارم جنگ بہادر از اصل و اضافہ منصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار و خطاب عزیز الدولہ و بحالی قلعہ داری قلعہ جنبال باڑی و جاگیر ذات و جواہر سربلند خورشید
جنگ باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی قلعہ داری بہاتم او سرفرازی تعلقہ دار رنگی
بر کاور کار بخطاب معتضاد الدولہ نامور و میر احمد خان بہادر باضافہ منصب سہ ہزاری ہزار سوار و خطاب سعید یار جنگ و محمد عبد الرحیم
خان بہادر منصب سہ ہزاری ہزار سوار و خطاب غضنفر یار جنگ و دیگر منصبداران سرکار یکصد و سیم بمناصب
و خطابات خانی و بہادری سرفراز گشتند و قبل ازین بہ جشن سالگرہ مبارک نوروز جہان افروز امیران و منصبداران

باضافهٔ منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر محال سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله
و جواهر وغیره سرفراز و میر مهدی خان بهادر خلف بهادر جنگ منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
ممتاز جنگ و جواهر و جاگیر بست هزار روپیه ذات و علم و نقاره ممتاز محترم الدوله بهادر خلف احتشام
الملک بهادر عرض بیگی حضور باضافهٔ منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب جنگی و دو والائی و جاگیر ذات
و جواهر سعادت مند و حسن علیخان بهادر کوتوال بلدهٔ حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم مغل جان
باضافهٔ منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضیاب جنگ و جاگیر عمدهٔ قدیم
و جدید و جواهر و نوبت و علم و نقاره و بحالی خدمت موروثی کوتوالی و قلعداری جگتیال و جمعیت معمولی
خدمت مذکور از رساله دو صد سوار مغلیه ایران و یکهزار بار پلٹن و علی غول دو دو صد جوانان عرب سندی
وغیره و خدمت قدیم داروغگی طویله های اسپان عراقی و عربی و هندی و دو کمپنی سرکار معمور مشرف و باقر
علیخان بهادر خلف دومی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافهٔ منصب چهار هزاری دو هزار و خطاب
شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلف سیومی مرحوم مسطور باضافهٔ منصب چهار هزاری
دو هزار سوار و رساله دو صد جوانان عرب و ولایتی و داروغگی هفت صد نفر برکاره ها و خدمت باورچیخانهٔ
سرکار و خطاب فیضیاب الدوله اختیار جنگ و جاگیر و جواهر معه قلعداری گلشن آباد سیدک و سواران
بهره مند و ذوالفقار علیخان بهادر خلف پنجمی مرحوم مذکور باضافهٔ منصب چهار هزاری دو هزار سوار و
خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات و جواهر عزت اندوز و جمال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافهٔ
منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و بجاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعید خان بهادر
خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافهٔ منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
و بحالی خدمت نظامت بلدهٔ حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سعید جنگ و جاگیر ذات و جواهر عزت
افزوز و راجه لچمی پرشاد باضافهٔ منصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی و جواهر و جاگیر معه بحالی

ومراد از کار و چاوش این است که هر گاه جمعدار کسی سپاهی را خرج ندهد و یا فیما بین اینها قضیه یا قضایا بوقوع آید و بهر
طور فرو ننشیند چاوش یعنی نائب جمعدار با عرب دیگر از میان برخاسته کارد را از کمر خود بر آورده سر کارد
در دست خویش گرفته و قبضه اش را بسوی صاحب مناقشه کرده میگوید توقیف توقیف یعنی حالا ترا
متوقف کردنی است پس مقدور جمعدار وغیره نیست که بدون اذن صاحب کارد خود بخود برخیزد یا بجای دیگر
رود بعد فهمایش هر دو گاه او در کمر خود کارد را بگذارد و رخصت دهد آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین
بند و بست ظلم اینها بر کسی ظاهر نمیشود و معهذا خونی را خود بقتل می آرند و در سرکار نمیدهند بعد ثبوت خون
بالتامل خونی را در صحرا برده بدرخت بسته دو صد بندوق بر سر او میرسانند که میمیرد و اگر احیانا از تقدیر
که نادر الوقوع است خونی زنده بماند یا فقط زخمی شود و نمیرد او را بنهایت تعظیم در میان خویش آورده مختار
میسازند که دیگر دعوی خون از سر او نیست بلکه وارثان مقتول خود از و عذرها میکنند و در میگذرند طرفه اینکه
بسیار مردم این دیار اکثر دهیاتی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بمولد گشته اند
یعنی عرب زاده از زنان این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قبایل
مضبوطی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان
عرب بقید خال و خط چهره ها نوکر بدارند پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
جای دیگر نوکر شده هر وقت داخله حاضر گشته بمقابله چهره ها بداخله رسیده باز بجای خود خواهند بود و اگر
همراهی این جمعدار جای دیگر نوکر باشند هر وقت داخله همراه میرسند و الانه دو دو روپیه ماهوار
میگیرند بوقت داخله میرسند همراهی هر جمعدار که باشند هر چند که در سفر روند بوقت سفر در بطانه خود را
میرسانند و مواجب اینها سراسری چهارده روپیه نفری ماست و جمعداران و چاوشان و منصبداران
ماهواری بقرار می یابند و در تنخواه اینها تعلقه ها از سرکار هم داده اند مگر جا بجا یازده دوازده نفر متفرق
کم و زیاده نزد امیران و جمعداران وغیره نوکر اند تنخواه خود روز بروز ماه بماه میگیرند اما اگر یک بار

و ملازمان سرکار باضافهٔ منصب و خطابها و جاگیرات و جواهر و تعلقات سربلند و سرفراز میگردیدند و بجوائز
سرفراز بهای خاتمه دوران الی الآن جاریست بسبب طول کلام مجملاً بقلم آمده اگر تفصیل تکلفات
جشنها بتحریر در آید دفتری بی پایان میگردد و در همین سال فیمابین عربان و سکهان بهره و ملازمان
سرکار دولتمدار جنگ صعب در جلوخانهٔ راجه چندو لعل مهاراجه بهادر دوبار از خیرگی سکهان بظهور
آمده عربان بر سکهان غالب آمدند و قریب دو صد سکهان بقتل رسیدند و مال هزارها روپیه اینها
بدست عربان بغنیمت در آمد و سکهان در خانها پنهان گشتند و سرهای اکثر از تنهای سکهان بریده
گیسوهای اینها در دست خودها آویخته از بیرون شهر اندرون آورده در راسته و بازار انداختند که گوئی
چوگان عربان شدند و هر جا که خبر پنهان بودن سکهان بعربان رسید غلو کرده در آنمکان رفته بقتل
آوردند مال هزارها روپیه سکهان پامال و نصیب عربان گشت که مرفه الحال شدند و بسیار سکهان بطرف
باوطان خودها رفتند آخر مهاراجه بهادر فیمابین عربان و سکهان قسمهای غلاظ و شداد تصفیه کنانیدند
چنانچه در ینولا قریب دو هزار سکهان ملازم سرکار همراهی جمعیت مهاراجه بهادر راجه چندو لعل جابجا
در دیهات و تعلقات و طرق و شوارع متعین و مامور محافظت اند و از بر آمدن سکهان عربان قریب
شش هزار عرب ولایتی و مولد نوکر سرکار در جمعیت همراهی مهاراجه بهادر مستند الحال زور و شور
عربان از قوم دیگر زیاده تر است اکثر معامله داد و ستد و قرض و دوام میکنند هر چند از سرکار در باب
معاملات با اینها تقید بلیغ است بر این هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معامله میکنند و دیگران علی العموم لکن در بیان
این قوم عسکره که جاری است از آن بسیار متنفر شده و از کار و چاره نهایت لرزان و ترسان اند یعنی
هر گاه کسی تقصیر معهد [illegible] با احدی حکم نماید و یا خلاف آئین معمول مشتهره اینها بعمل آرد گرفتار عسکره میگردد
عسکره عبارت از زنهگاری است لیکن بر تقصیر عسکره قرار داده اند که مال و صالح و اسباب وغیره آن کس را
فروخته مشتری آورده قهوه نپخته تمامی عربان میخورانند پس آن شخص در طرفة العین فقیر و محتاج میشود

بمیان آمده دو چهار جوان طرفین کشته شده جا بجا در بلده در میان اینها فتنهای شمشیر بمیان آمده و
بسیار عربان از دست روهیلها بقتل رسیدند و فساد عظیم برپا شد لهذا از سرکار اعلی عرب زند بانه معقول
بهار الجهاد و گذرانیده اخراج روهیلها کنانیدند چنانچه تا حال روهیلها در بلده حیدر آباد اندرون
شهر نمی آیند و بیرون جات نزد زمینداران نوکر اند و بسیار روانه وطن خودها گردیدند و در سنه یکهزار و
دو صد و پنجاه و پنج هجری مذهب وهابیه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارد شده شیوع یافت
و خلفای سید احمد که بانی مذهب بود و با نیر سنگه پسر رنجیت سنگه جنگها کرده بقتل رسید جا بجا
متفرق شده مذهب وهابیه را رواج داده هزارها خلق الله را از مذهب سنت و جماعت بر گردانیدند
و مرید خودها نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدر آباد آمده مذهب مذکور را
اشتهار تمام داده هزارها مردم را در مذهب خود در آوردند و مذهب ایشان اینکه سوای جناب اقدس
الهی دیگر هیچ کس را نمی شناسند و میگویند که پیغمبران که بودند در عهد خودها حسب الامر الهی تبلیغ رسالت نموده
در گذشتند دیگر از ایشان هیچ سروکاری نیست و نباید داشت که بیفایده است و قایل شفاعت
رسول الله الکریم صلی الله علیه و آله و سلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب
و علما و فضلا و جنیات و شیاطین و بهوت و پلید بعد مردن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدعت میدانند
و قایل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلاف شرع شریف و آمین مجتهدین صریحا میگویند و مریدان
خود را تلقین میکنند که بر قول و فعل مجتهدین سنت و جماعت کوشش ننمایند و در رد کتب مذهب حق رسالها
وغیره نوشته اند طرفه ماجرا اینکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدر آباد بوده بسیار کسان را مرید
خود ساخته از بلوه علمای شهر فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشد زاده مبارز الدوله بهادر باریاب
شده انچنان داخل مزاج گشت که سوای او و مریدان او دیگری را باریابی مشکل تر گردید و چنان

مهلت دهند و هند بار دیگر مهلت دم زدن نمیدهند عادت متعدده خویش جاری ساخته اند
در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری در ماه ذیقعده شروع جشن شادی راجه نرندر بهادر خلف
راجه دهراج بهادر نبیره راجایان راجه چندولال مهاراجه بهادر شده تمامی ملازمان سرکار امیران وغیره
بقدر مراتب از جواهر و جوره ها و توره های طعام لذیذ بست و یک خوانی تا یازده یازده خوانی علی العموم
تا بحدیکه اهل بازار از هر هر قوم بضیافتها و مردمان برادری از جواهر و جوره ها و ضیافتها مسرور و متمتع گشتند
احدی از هیچ قوم باقی نمانده که بضیافت نرسیده باشد تکلف جلوس و رونق افزای و ضیافت حضور پرنور
و محلات و مرشدزاده ها و سواری نوشه وغیره را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتواند نگاشت که
طول کلام است و در همین سال فیمابین روهیله ها و جوانان بار متصل کاروان بر خرید و فروخت غله یکی جوان روهیله
برای خریدن غله بر دوکان غله فروش استاده بود و جوانان بار نیز بر سر دوکان آورده فیمابین هر دو
گفتگوی سخت بوقوع آمده هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابله آورده فیمابین اینها جنگ
صعب رو داده غلام حسین کمندان جوانان بار مذکور معه قریب پنجاه جوانان که بقتل رسیدند زخمی شده
بخانه خود آمده تمامی پلتنهای سرکار را تحریص مقابله با روهیله ها نمود تمامی پلتنهای بار حاضرین قریب
بست هزار جوان معه توپخانه بیرون دروازه دلی تا اسفند پوره و کاروان بمقابله اینها بر آمدند و روهیله ها
نیز قریب چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوهسار های درگاه شاه شبلی قدس سره وغیره بازوی
کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگامه عظیم برپا شده بود که خون هزارها آدم ریخته شود آخر الامر
راجه چندولال مهاراجه بهادر سرداران عرب مثل عبد الله علیخان مدبر جنگ و شیخ احمد علیخان عبادی
بهادر جنگ وغیره را درمیان روهیله ها و جوانان بار در آورده تصفیه طرفین کنانیدند و در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و دو هجری فیمابین روهیله ها و عربان برای دنگه قرض که از هر دو قوم جوانان برای
طلب قرض خود ها دنگه بر سر چین یاور جنگ مرحوم کرده در خانه اش نشسته بودند گفتگوی سخت

قسمهای غلاظ و شداد یاد کردند الغرض مشهور تر و زبان زد خاص و عام بلدهٔ حیدرآباد اینست که مجموع وهابیان
و مولوی مذکور منتظر روز موعود بودند مهذا اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
کرنول نیز در پرده شریک وهابیان گشته در تیاری آلات حرب از توپها و حرب و باروت مصروف
بود حسب الاتفاق این شد که دفعتاً این راز نهان و سر پنهان و این مادهٔ فساد عظیم از مخبری بندر لشکر
حسین ساگر افشا گشته بصاحبان انگریز رسید و دستاویزات مهری مولوی سلیم وغیره بدست صاحبان
مذکور بجبر در آمد چون اینها دریافت نمودند در تحیر و تفکر افتادند که هرگاه اگر هشت روز دیگر همین منوال
میگذشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جابجا میگردید که بغیر کشته شدن خلقت بی شمار و بی علمی
حکام و عین غفلت امر دیگر نبوده لهذا میجر استورت صاحب بهادر وکیل حاضر دربار جهانمدار گشته مفصل
کیفیت اینمعنی بعرض حضور پرنور رسانید حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک در آمد
آخر الامر بعد مشاوره تمام صاحبان مقرر شد که جمعیت سرکار و لشکر از عربان و پلٹنهای بار مع امیران
سرکار مثل خانخانان وغیره و جمعداران عرب مدبر جنگ و دبیر جنگ و محمد نصیب خان وغیره جمعداران
صدوی و دیگر سرداران قایم خانی و جمعیت شجاعت وغیره بالای کوتلهٔ عالیجاه که مسکن و مقام شهزاده
مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند قریب بود که پای شمشیر بمیان در آید آمار شهزادهٔ مذکور
مآل کار خویش را و نیز ان تحقق خروج برسای خود سنجیده بر طبق حکم حضور پرنور برای رفتن بقلعه گولکنده
راضی شده مدبر جنگ وغیره سرداران عرب را نزد خود طلبیده مهلت دو روز خواسته روز سیوم
بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری سواریانه داخل قلعه مذکور شدند
بعد ازین وهابیان را مع مولوی سلیم و دیگران در زندان مسلسل مقید نمودند و از ممالک محروسه در هر جا که
وهابیان بودند همه را گرفته آورده در قید انداختند و تا مدت مدید صاحبان انگریز تلاش وهابیان
بوده احدی را نگذاشتند از آنجا که ایزد اقدس و تعالی مذهب حق را تا ابدالآباد قایم خواهد داشت

ذهن نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذهب وهابیه شد و مشهور تر ساخت که تمامی خلایق بر زبان آرند
یعنی مولوی سلیم مرشد زاده حضرت امر تسم خاطر ساخت که اگر جناب مذهب وهابی را اختیار فرمایند همه مقیدین
این مذهب دو لک آدم صاحب شمشیر معه مردمان پلتنهای انگریزی از پیشاور و لاهور و دهلی وغیره تا حیدرآباد
و از بیان گجرات باالکمانت پیپلتن وغیره تا بندر بمبئی و سورت جناب را امیر المومنین دانسته در رکاب سعادت
حاضر خواهند بود و پس بسرعت که اراده فرمایند بندوبست ملک و سلطنت آنجا بوجه احسن خواهد شد
و بغیر خرچ دامی و درمی جان نثاری ها خواهند کرد و فی سبیل الله شهید خواهند گشت و دقیقه از دقایق
فدویت فرو نخواهند گذاشت پس بسیار محظوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دریغ چه قدر مقدمات
دنیوی در پرده بندوبست می یابند جناب تاریخهای پادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بندوبست
سلطنت را دیدند که هیچ صورت پذیر نگشت پادشاهان اولی العزم مذهب نوع اختراع نموده مریدان
جان نثار بهم ساینده کارهای نمایان بظهور آوردند و بمراد رسیدند آخر الامر از چنین گفتگوها مزاج مرشد زاده موصوف
را برگردانیده معتقد مذهب خویش گردانید که شب و روز خیال مرشد زاده خیالهای دیگر مرتسم گشت عمل بر قول و فعل مولوی
سلیم اجرایی یافت و او خود در مسجد جامع بدر روز جمعه نماز گذاشته وعظ بلیغ در اثبات مذهب وهابی بیان نمود
و جناب ظل الله را تحریص و عده و وعید ساخت و بعد از آن مذهب حنفیه را که خوبی تمام متغیر ساخته و جابجا خطوط بهر طرف فرستاده تا بعان
خود را آگاه نمود که بخلاف تاریخ و روز هر جا که بوده باشند هم مذهبان خود را جمع کرده غلو کرده
خلافت آنجا را و اطاعت و مذهب خویش در آرند هر چند که کار شمشیر بوقوع آید در گذرند و در پیچا هم چون
تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هر جا که بوده باشند اندرون بلده
در آمده کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار شمشیر در آید قصور نکنند چنانچه تابعان مولوی
سلیم از مردمان لاهور و پیشاور و از پیر مغان و از سرداران دیگر نیز که در مذهب ایشان بودند قرار داد
طلبیده که بخلاف تاریخ و روز باهم شریک حال یکدیگر بوده قسمی که مقرر یافته است بر آن عمل کنند و بر

معاذ اللّه معاذ اللّه بعد از آن تمامی اسباب و کارخانجات سالهای سال را اخراج کنانیده نقدیے
داخل خزانهٔ سرکار انگریز بهادر شد و پس ماندگان او را به ماهانه مقرر کرده ماه بماه بلا وقت غیر می دهند که همه
خوشنود اند و برادران او نیز بر طبق معمول مواجب ماهی یابند و آنها که ارادهٔ رفتن نزد مادر و پدر و برادر
خود ها نمودند آنها را معه اسباب و زیور و نقد آنها بلا مزاحمت روانهٔ اوطان آنها ساختند و ملک حیدره
لک روپیه وصولی که مانند نمونهٔ بادشاهت بود از نا مآل اندیشی یک بنا قباحت فهم داخل سرکار کمپنی
گردید پسر غلام رسول خان تا حال زرماهه قبول نکرده امیدوار حکومت موروثی خویش است آینده باید دید
معتمد اعجاز الدوله بهادر را نیز خواسته بودند که جای دیگر بدارند تا حضور پر نور در قلعه محمد نگر که آن هم
دولتخانهٔ سرکار است در موتی محل داشتند تا حال مقیم موتی محل مذکور اند عربان سرکار و جوانان وغیره
در حفاظت و فرمان برداری و چوکی پهره حاضر هستند هر گاه وهابیان از اطراف و جوانب گرفتار آمدند
صاحبان انگریز در چهاؤنی حسین ساگر کونسل مقرر کرده مولوی بهار احسن الحکم حضور پر نور نزد خود طلبیده
رشید الملک بهادر منشی حضور و اعجاز الدوله بهادر و خورشید جنگ بهادر و ولی نظیر جنگ بهادر را
شریک کونسل از جانب سرکار دولتمدار نموده هر روز تا سه ماه حال فرداً فرداً وهابیان را بدریافت
تمام آورده بسیار کسان را از قید رها کردند و مولوی سلیم را معه دیگر مولویان و اشخاص مخصوصان ایشان
تا حال مقید داشته اند که رهائی ایشان بنظر نمی آید و العلم عند اللّه از ابتدای سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و چهار ہجری تا آخر سال مذکور جشنهای سالگره حضور پر نور و نوروز دل افروز و جشنهای شادی کتخدائی
مرشدزادها یکی بازدواج محمد سلطان الدین خان بهادر و دویمی در تزویج محمد رشید الدین خان
بهادر فرزندان شمس الامرا بهادر امیر کبیر در آوردند و سیومی مرشدزادی تاجدار النسا بیگم صبیه جهان پرور
بیگم صاحبه که بتجویز حضور پر نور میر ابو القاسم فراهمی میر عالم مرحوم که بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
بهادر سرفراز اند بتزویج در آورده بوقوع آمده از هر کارخانه امیر سرکار و ساهوان ندی یار و غیره منجملهٔ

هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد انداخت همین منظور قهر الهی خواهد افتاد در
الحق یعلو و لا یعلی علیه فرموده اند معهذا چون او تعالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود استنباط
کرده بمدارج سروری و سرداری و فرمانفرمائی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج بالای
برگزیده او خواهد کرد و بسر انجام کار نخواهد رسید القصه بعضی مردمان میگویند که مرشدزاده موصوف دو شتر
ماده را آماده تیز روی و دور تر رسانی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرور بکار آرند اما در همه باب
العلم عند الله وهو العلیم الخبیر ان ما کان الخبر یحتمل الصدق والکذب فرموده اند لهذا حقیقت
امر را بخدای علیم و کریم سپرده آنچه بگوش رسید بتحریر در آورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر
الف خان مرحوم که یکهزار و یکصد ضرب توپ نو با وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزارها روپیه
در خرج باروت صرف نموده و سر بیک لک روپیه از چینا پٹن مدراس طلبیده اینکه چون حال بر منوال
با دراک صاحبان انگریز بدریافت در آمد چندی مهلت داده بعد چند دولت مبارز الدوله بهادر
دفعتا جمعیت پلٹنها از کڈپه وغیره بر سر کرنول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان
انگریز که تازه وارد اند خالی کرده دهند غلام رسول خان بخود و یافته قلعه را خالی کرده در زیره پیٹه
با جمعیت عربان و روهیله ها قریب هشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر اینها آمده گولها
از توپها سر داد پس فیما بین روهیله ها و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب
مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میانه سوار کنانیده بچینا پٹن بردند در اثنای راه
چپاه خان مذکور بجهت اینکه در میان مذهب صاحبان انگریز خواسته بودند که در آید شاید باین وسیله باز
مرا بر حکومت نشانند برنصیحت آمد او ناخوش شده دشنام ها دادن گرفت بمجرد دادن دشنام حیله
مذبور که از طرف زن خود که خان مذبور بتصرف خویش از راه زبردستی آورده بود داغ بدل داشت جمعدار جلو
حواله اش نمود که کارش را تمام رسید جان خود را بی نیل مقصود داده ناشاد و نامراد از جهان رفت

معاذ الله

وجواہر وجاگیر قدیم وجدید بہرہ مند وعلی اللہ خان بہادر بخطاب حیدر الدولہ ومنصب پنجہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وجاگیر وجواہر شرف وحمد سعد الدینخان بہادر جبارت جنگ بخطاب جبارت الدولہ ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وجاگیر وجواہر مباہی وخلفان بہادر مذکور یکی بخطاب عظمت جنگ و دیگر بخطاب عزت جنگ ومنصب سہ ہزاری مفتخر وصف افگن جنگ بہادر خلف سلطان میان بخطاب سلطان نواز الدولہ ومنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وجواہر وبحالی جاگیرات و تعلقات قدیم وجدید مشتہر وسیف جنگ بہادر بخطاب امجد الدولہ ومنصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت ونشان وجواہر وجاگیر قدیم وجدید مشہور تر وسردار علیخان بہادر بخطاب علی یاور جنگ ومنصب ہزاری ہزار سوار وعلم ونقارہ وجاگیر قدیم مالا مال وجواہر معزز ورونق علیخان بہادر بخطاب شاہیار الدولہ ومنصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار وجاگیر وجواہر ویوسف میرزا بخطاب ظفر الدولہ وسالار شیر بچہ ہا وجاگیر ذات وجواہر وبرادران بہادر مذکور یکی بخطاب احتشام جنگ ودیگری بخطاب ظفریاب جنگ وسیومی ثابت جنگ ومنصب سہ ہزاری ہزار ہزار سوار نام آور وابن صاحب بخطاب میرزا شمس الدین خان بہادر ومنصب ہزاری ہزار سوار وبشرف باریابی دربار معزز وراجہ اوجاگر چند بخطاب رای بہادر ومنصب ہفت ہزاری پنجہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت وبحالی خدمات وتعلقات قدیم وجدید وجاگیرات موروثی وجواہر گران بہا سعادت اندوز وراجہ رام پرشاد بخطاب لالا بہادر ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وجاگیر وجواہر ممتاز وراجہ موتی پرشاد بخطاب کیرت بہادر ومنصب سہ ہزاری ہزار سوار وجاگیر وجواہر وراجہ انجنی پرشاد بخطاب پرتاب بہادر ومنصب سہ ہزاری ہزار سوار وجاگیر وجواہر وراجہ بودہ پرشاد بخطاب راجہ کرن بہادر ومنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار وعلم ونقارہ بخدمات وجاگیرات وجواہر مشرف وراجہ جی رام راو بخطاب رایرایان بہادر وبالخشاف منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار وعلم ونقارہ ونوبت قدیم وبحالی خدمات دفاتر صوبجات وتعلقات وجاگیرات وجواہر ممتاز ورلے

عبارت از اورنگ جواهر و جوتره‌های عمده با تکلف و جلوس نوبت و نشان وغیره است در دولتخانهٔ بیگم
صاحبهٔ ممدوحهٔ موصوفه داخل گردید تا مدت مدید در بر هر شادی جشنها و خرمی‌ها روز و شب جاری بوده که
چشم تماشائیان را بسر تفرج و تنشف زینت داده و درین جشنها اکثر اقربا و امیران و منصبداران
سرکار بخطابها و منصبها و جواهر و جاگیرات و تعلقات و خدمات معه دیگر سرفرازیهای نوبت و گهڑیال و پالکی
جهالردار سرفراز و ممتاز و مشرف گشتند چنانچه از فرزندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بهادر بخطاب
عمدة الملک و منصب شش هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر وغیره سربلند
و محمد سلطان الدین خان بهادر بخطاب بشیر الملک و منصب شش هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره
و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر بهره‌مند و محمد بدر الدین خان بهادر بخطاب معظم الملک و منصب پنجهزاری
سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاگیر وغیره ممتاز و محمد رشید الدین خان
بهادر بخطاب اقتدار الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جاگیر و جواهر وغیره
نامور و سراج الدوله بهادر باضافهٔ منصب و خطاب سراج الملک و جواهر و بحالی جاگیرات وغیره شرف اندوز
گرگذشت و خضر خان بهادر بخطاب رستم خان بهادر و باضافهٔ منصب پنجهزاری دو هزار سوار و علم و
نقاره و نوبت و بحالی جاگیرات و جواهر وغیره و محمد اعظم خان بهادر بخطاب شاه نواز الدوله و به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و بحالی جاگیر و جواهر و احمد خان بهادر بخطاب مسعود جنگ و منصب
سه هزاری هزار سوار و علم و نقاره و بحالی جاگیر و جواهر و سلیمان خان بهادر بخطاب یل بها جنگ و به منصب
سه هزاری هزار سوار و علم و نقاره و جواهر و جاگیر و محمد خان بهادر بخطاب مختار جنگ و منصب هزاری
هزار سوار و علم و نقاره و جاگیر و جواهر و همت خان بهادر بخطاب استقامت جنگ و منصب سه هزاری هزار
سوار و علم و نقاره و جواهر و جاگیر سرفراز و سربلند و سعادت اندوز و محمد برهان علیخان بهادر که تا لا
بخطاب سبقت تاب جنگ باضافهٔ منصب چهار هزاری از سابق و دو هزار سوار و علم و نقاره و

شید جنگ و به مناصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سالار الملک بهادر
محمد یوسف علیخان بهادر بخطاب داراب جنگ بهادر و محمد عبدالعزیز خان بهادر بخطاب انتظام جنگ و
به منصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر ارج پذیر و محمد اصغر حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان
بخطاب نعیم الدین خان بهادر و بجاگیر ذات و بحالی خدمت علاقه منصبداران سرکار مامور و به منصب
دو هزاری پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دوله خان بخطاب امیر نواز الملک و به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و بحالی تعلقداری بالکهوکهای سرکار و قلعداری قلعه بیدر و ولدک و قلعه دهارور
و جاگیر ذات و صفات و جمعیت سواران دربان و بار وغیره و جواهر آبرو پذیر و خورشید جنگ بهادر
بخطاب اعتضاد الدوله و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت داروغگی هرکاره های
سرکار و جواهر بهره اندوز و وحید الدوله بهادر بسرفرازی باریابی خاص و عنایت جاگیر و انعام مدت
مبارک و منصب چهار هزاری و بحالی جاگیر قدیم و جواهر معزز و کرم جنگ بهادر ولد بهادر معز بخطاب جنگی
و منصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر سربلند و میر جوهر علیخان بهادر بخطاب اسد نواز جنگ و منصب
سه هزاری هزار سوار و بحالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر بخطاب بهادری و منصب
مناسب و بحالی جاگیر قدیم ذات و جواهر مفتخر و محمد قمر الدین خان بهادر بخطاب قطب یار جنگ و منصب سه
هزاری و رساله سواران نام آور و در باریابی حضور پر نور پسران سید احمد خان یکی بخطاب میر امام علیخان
و دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات
دیهات و باغات وغیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و داد بهادر و جواهر سربلند و دیگر خانزادان
و منصبداران و امیران و رساله داران و دفترداران و اهل خدمات و تعلقداران و از مقربان خدمت محمد
برهان الدین خان بخطاب و عنایات دیگر خانه زاد و شاگرد پیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات
و سرفرازیهای انواع و اقسام سرفراز که اگر مفصل بتحریر آرند کتاب علحده ازین مجموعه بقلم آورده شود

بال مکند بخطاب راجه بالمکند بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پیشکاری تمامی جمعیت
صرف خاص از سواران و پلاتنهای بار و عربان و پیادگان وغیره و دیگر تعلقات لکهار و پیه سرکار
مختار و بجاگیر ذات و جواهر عمده سربلند و رای لچهمن لعل بخطاب راجگی و منصب مناسب و بحالی خدمت
عرض معروض و دیوانی و جاگیر و جواهر مفتخر و رای اسونت راو بخطاب راجگی و بحالی خدمت وکالت
جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز و رای منو لعل بخطاب راجه منو لعل بهادر
و بحالی خدمات و تعلقات و منصب هزاری هزار سوار و علاقه خانسامانی و جاگیرات محلات سرکار و بجاگیر
ذات و علم و نقاره و سواران و جواهر نامور و رای رنگ راو بخطاب راجگی و بهادری و منصب هزاری
هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدمات لکهو کهار و پیه سرکار و علاقه جمعیت پلاتنهای چهار ده هزار جوانان
بار موسی ریموا از در سالهٔ دوله و سرگروهگی سواران رساله‌های معهودیان و دیگر جمعیت عربان وغیره و جواهر
سرفراز و سوناجی پندت بخطاب و منصب و بحالی خدمت پیشدستی دفاتر وغیره صوبجات علاقه راجه
رایرایان و مختاری کارخانجات معهود الشان معمور و بجواهر سربلند و رای چونی زنگراو بخطاب و منصب
مناسب و خدمات معمول و شرف باریابی شبانه روز و پذیرائی عرض و معروض در حضور پر نور و جواهر
مفتخر و رای لچهمن داس بخطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سید نور الاصفیا
صاحب بخطاب قادر جنگ و منصب و بجاگیر ذات و جواهر مباهی و ممتاز و خلف نور الامرا بخطاب
علی یار الدوله بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و رساله سواران
و جواهر و ممتاز و حسین دوست خان بهادر سالار الدوله بخطاب سالار الملک و منصب پنجهزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و بحالی تعلقات لکوکهای سرکار و بجاگیر ذات و صفات و جواهر معزز و خلف خان بهادر
مذکور غلام زین العابدین خان بهادر بخطاب معتضد جنگ و به منصب هزاری هزار سوار و علم و نقاره
و جاگیر و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر بخطاب شیر افگن جنگ و غلام حسین خان بهادر بخطاب

ونیز بتعمیر چار منار که گویا از سر نو آرایش و پیرایش تمام نمود و در چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قطبشاهیه
بتحریر آمده است و چاه‌ها و عمارات دیگر و باغات عالی و ایزد تقدس و تعالی جلشانه آن مهر سپهر سلطنت
و کامرانی و آن نیر اعظم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش دو فرزند جگر بند ارجمند عطا فرموده
آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شمشیر شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر میدان
جلالت و یالت یکی آفتاب و عالمتاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فروزش
هزاران نور بر نور علی نور منور است یعنی جناب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله
اقباله و عمره و دیگری ماهتاب جهانتاب سپهر ابهت و اجلال نیر اعظم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان
جهان از ضیاے فروغ بخشش مانند تاب ماهتاب جلوه گر است یعنی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر
روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزلته او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیرین را در حفظ
و حمایت خود زیر سایهٔ عاطفت والدین بعمر طبعی خضری و حشمت سلیمانی رساند **بیت**

دعا کردم از سر عجز من * فلک گوید آمین ای ذو المنن

باب سوم

در ذکر احوال وزیران و امیران و سرداران و منصبداران دربار جهاندار آصفیه دام اقباله و نیز در احوال
فقرا و علما و فضلا و حکما و شعراے شعار الشان و منجمان هیئتی و رمالی و خوشنویسان و حفاظ کامل القرات
شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهدوی و تیر
اندازان جماعت شعار و برق اندازان قدر بناد و جمعداران قوم عرب و سندی و سکهان
و ذکر سرداران رسالها و طرز پلتنیان رومی و انگریزی و کمندانان پلاتنهای بار و رسالهای و خیل توپخانه
آتشبازی و شترنالان برق کردار و خاص برداران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار از
چوبداران و خدمتگاران و فراشان و باریداران وغیره ملازمان سرکار فلک اقتدار

نظر باختصار کلام مجملاً تحریر در آورده و نیز اگر تکلفات و تزک سالگره و طمطراق رسم مهندی و سواری نوشه
باظهار آرد موجب تطویل است لهذا فقط برهمین ایما و اشاره صاحبان ادراک بدریافت آرند که هرگاه
در دولت خانه چنین عالیقدر و دولتمند جهت شادیها بوقوع آمده باشند برسیدن تکلفات و اظهار آن
دلیل نباید نیست الحمد لله تقدس و تعالی آن نظر اتم افضال خویش را تا قیام جهان و جهانیان قایم دارد
که هرسال عید برعید جشن بهجت افروز نوروز و سالگره خاص عالم افروز خانه‌زادان قدیم و جدید مورد شها
شاهانه و الطاف کریمانه سرفراز میباشند و درین ایام میمنت فرجام فرخنده انجام که آخر ماه ذی الحجه سلخ
ماه مذکور سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری کلیت این تاریخ گلزار آصفیه در سال سه و چند ماه باتمام
رسید و بفضل الهی بادشاه جوان بخت مهر تدبیر بر سریر سلطنت و دولت ابد مدت دکن بکمال تزک
و طمطراق حشمت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیان است او تعالی شانه تا ابد الآباد در حفظ و حمایت
خویش مصون و مامون دارد و این اضعف العباد مولف تاریخ مذکور خواجه غلام حسین خان المعروف
خان زمان خان خانه‌زاد موروثی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرور موقوف
است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعر بود تا که قایم زمین و زمان ٭ تو باشی و
دولت ترا جاودان ٭ آمین رب العالمین و دشمنان این دولت خداداد روز افزون را همواره
در ذلت و خواری روز بروز بنیاد آمین آمین از محدثات آنجناب تا این زمان یکی راحت محل
که کالج خسروی عبارت از آنست و نیز در سنه یکهزار و دوصد و چهل و پنج هجری احداث پل نو بالای
جویبار موسی بیرون دروازهٔ چادرگهات که باهتمام میجر اسٹورٹ صاحب وکیل صاحبان انگریز و سعی
راجه چندولعل مهاراجه بهادر بخرچ هشتاد و چهار هزار روپیه باتمام در آمد تاریخ بنای پلش از طبع زاد مرزا محمد بیگ
ملهم تخلص نیست قطعه ناصر الدوله شاه آصفجاه ٭ که بعدلش گیتی ندید نگاه ٭ شد چو حکمش بمهاراجه
چندولعل ٭ نه دو ساند پل شام و پگاه ٭ از سعی میجر سٹورٹ ٭ پل بنا کرده نقل مهر و ماه ٭

و نیز

و نیز حصه خساره جمعیت بهمین قیاس لشکر کاهی کار بتقسیم در آورده و با صاحبان انگریز موافقت کلی بهم رسانیده
محکوم حکم سرکار گردانیده و داخل بلده حیدرآباد بر رکاب مرشدزاده موصوف گشته و هم در عزم گرفتار کردن ذات
خود سر انجام کرده و بود با وصفیکه در همون ایام سیف الملک ثانی میان خلف او که چراغ دودمانش بوده
قضا نموده و او در غم و الم جدائیش حرکات جنون بیکرد درین ایام چون معامله جنگ از خود بوده حضور پر نور
حضرت غفرانمآب را بعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عرف باغ گوردهن داس فرود آورده و محل فوج فراهم
کرده خویش بلااحتیاط قدس در کاوش در خود به دولت و اقبال در جلدوی این خدمت شگرف فرزند جگر بند
خود علیجاه بهادر را که در آن ایام یک ساله بوده بمحبوب ضمیر عالم بهادر و فرزندیش عنایت فرموده
عزت او را تا فلک الافلاک رسانید چنانچه ذکرش مفصل گذشت معهذا هر روز در فکر و تهیه پیش
قدمی بوده تا قلعه بیدر سرکنان وشکار افگنان با جمعیت یک لک سوار قریب دو لک پیاده پلا پتهنا
وغیره رسیده که از آنجا خبر فوت شدن مهادیو جی سندهیه که شریک غالب و دوست و همبازی دولت
و مصلحت بود شنیده نهایت مشوش خاطر گشت هر چند دولت راو سندهیه را همراه خود دیده اشتی آمد
کنانا پهرنویس بمجرد مردن پدرش او را امیدواری بسیار بدام خود آورده بود آخر توکل بر کریم
کارساز نموده بمقابله در آمد روز اول داد مردی و مردانگی داده مظفر و منصور گردید چون مفتریان
که مخفی با مخالفان در عداوت آن خیرخواه دولت آصفیه بر بنیز تقلیل ساختگی کرده از عدم کمک و فتور
کار جنگ بالعکس ساختند و کار بجای رسانیدند که بایماء و اشاره ایشان نانا پهرنویس مجوز آمدن اعظم الامرا نزد
سوای مادهوراو آقای خویش گردیده و اعیان دربار مقرر کرده بودند که چون مشارالیه صبح برای رخصت
حاضر دربار حضور پر نور در قلعه گرفتار شود و در اثنا را حرکات ناملایم کرده بقتل رسانند و هرگاه از اخبار
ایشان خبردار گشت جرات ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیمانده بکمال تکلف و تجمل حاضر دربار گردیده
رخصت انصراف برای تنقیه امورات سلطنت که باظهار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبیده

ذکر وزرا و امیران سرکار موافق حروف تهجی

حرف الالف اعظم الامرا ارسطوجاه معین الدوله مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ فرزند ارجمند وکیل مطلق مختار دولت آصفیه

نام اصلی اوشان غلام سید است که هم نام و هم تاریخ تولد اوست نسبتش بنوشیروان عادل منتهی میشود پدرشش
فرخ نژاد خان در عهد حضرت مغفرت مآب بخطاب خانی و صوبداری برار سرفراز گشته وقت موعود در
گذشت غلام سید خان همواره برکاب فلک انتساب حضرت غفران مآب حاضر بوده در معارک جنگ حیدر
مختار موتی بوی عمدة الملک شریک حال ماند پس از آن بدیوانی محالات برار و صوبداری خجسته بنیاد
اورنگ آباد مشمول عواطف گشت و بخطاب معین الدوله سهراب جنگ سرفراز گردید و نیز بتعنیف راو پنڈت
پردهان و مکوجی بهوسله پونا و ناگپور رفته کارهای نمایان بظهور آورد و چون مبارز الملک ظفر الدوله
راتو هی بخاطر راه یافته بجهت استمالت او از قلعه اوسه بزیل رفته از آنجا بحیدرآباد آمده دخیل مصلحت
کلی و جزئی گردید و بعد رحلت مبارز الملک چون عقل رسا و فهم درست داشت بدیوانی سرکار دولتمدار
سرفراز گشت و بخطاب مشیر الملک و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سربلند گردید بعد از آن بخطاب
اعظم الامرا مباهی شد و در سفر پانگل همراه رکاب مرشد زاده آفاق سکندر جاه بهادر تا انجا قبر زنگ
پتن برسر مهم ٹیپو سلطان حاکم آنجا رفته بشراکت لارڈ کارنوالس و جنرل هارس وغیره سرداران
انگریز بهادر و همری پنڈت بہنر کیه با جمعیت سرکار عالی و جمعیت انگریزی و جمعیت راو پنڈت
پردهان وغیره ترددهای نمایان و کارهای شایان بظهور آورده مبلغ یک کرور روپیه نقد و محالات
یک کرور روپیه مشتمل کڑپه و سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره قلعه های عمده داخل سرکار دولت مدار نمود

و نیز

انچه هفت لک روپیه بکار آمدند یعنی مهاجی سندهیه اکرور روپیه فرستاده برای شراکت خود از هندوستان
طلبیده بودند و او فوت کرده بکار شما نیامد و هفت لک روپیه که با عیان سرکار شما داده ایم کارهای نمایان
بظهور آوردند و سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند اعظم الامرا جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار
است بعده نانا پهرنویس گفت که جناب از حضور پرنور اقرار کرده بودند که درین سفر برهمنان پونا را بایک
و بهوتی و نوتار روانه کاسی خواهم کرد الحال که معامله بالعکس شد حالا چه اراده است اعظم الامرا جواب داد که
حالا شما مرا روانه بیت الله شریف زاده الله شرفها نمائید او جواب داد که انشاء الله تعالی جناب
به بیت الله شریف و عاصی بکاسی بخوبی تمام خواهیم رفت و ثواب دارین حاصل خواهیم کرد اما بالفعل
چند روز مهمان سرکار بوده سیر و طیر و تماشا و تفریح مزاج کنند که اینهم خانه دولتخانه حضور پرنور است
فیما بین نسبت جندی و خبرگی دارند اعظم الامرا گفت فی الواقع چنین است و مرا بسیار خاطر جمعیت که
بازیل است و کار [illegible] بعد سوال وجواب هردو باهم روانه لشکر راو پندت پردهان شدند چون متصل
خیمه خاص ایشان رسیده هردو مدارالمهام دست بدست یکدیگر خواستند که اندرون خیمه بروند اعظم الامرا
بر در خیمه ایستاده از نانا پهرنویس پرسید که این خیمه کیست و مرا کجا میبرند وی جواب داد که این خیمه خاص
راو صاحب سری ونت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده داخل خیمه خود شوند اعظم الامرا گفت
که مرا از ملاقات ایشان هیچ سروکاری نیست ملاقات شما کافیست باین جهت که اوشان اگر تواضع
من کنند بهتر و الا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر طرفین گردد پس مناسب
همین است که مرا معاف دارند نانا رندگو گفت که جناب اندک توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم
پس نانا اندرون خیمه رفته او را بمراتبات فهمانیده باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه
تشریف ببرند اعظم الامرا دست بدست پهرنویس باهم در سخن روی خود را بسوی نانا کرده تا لب
فرش خیمه رسیده و دفعتاً بمجرد چشم راو پندت پردهان شده سلام کرد و همین که برای تواضع تا زانو

آن نابجاعت خمان نمیدانند که کار از نامردگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت وگرنه اگر بفضل الهی
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نربدا تا دریای شور در سرکار دولتمدار
می آمد جاگیر اعظم الامرا میگردید افسوس هزار افسوس چرا که اسد علیخان بهادر مظفر الملک و منصور الدوله
بهادر متواتر عرض کنانیدند که باقبال خداوندی فتح روبکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور
علی التواتر میرسید تمام صعوبت مسافت که فلان و فلان کمک مظفر الملک بهادر نمایند و اینها
صریحا چشم پوشی کرده بآن حد رسانیدند که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله در میدان جنگ
زخمها برداشته در افتاد و بهلول خان بهادر با صد و چند حملهای بسیار کرده لباس سرخ شهادت
پوشید و وزیر خان بهادر بان خورده بکار ولی النعمت جان در باخت و معامله جنگ بالعکس گردید
مصرع وای بر جان سخن تا بسخندان نرسد. هر چند حضور پرنور برای رفتن بهادر مصر راضی
نشده فرمودند که فردا باز بمقابله بر آمده خواهد شد آن تکلم خیرخواه اندیش بمبالغت پیش آمده
عرض کرد که ملال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصه یک دو روز تصفیه ایشان کرده حاضر دربار میشود
هرگز قصد دیگر نباید فرمود که معامله خود بخود دست بسته بر طبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال
با چشم گریان اعظم الامرا را روانه لشکر راو پنڈت پردهان فرمودند چون قریب لشکرش رسید نانا پهر
نویس با بچند از سوار سرگروه خیز باستقبال آمده در میان هر دو سواری شامیانه استاده کنانیده
فرود آمدند و باهم بغلگیری نموده نشسته باستفسار خیریت طرفین پرداختند اعظم الامرا پیش از ورود
نانا پهرنویس بفوجدار فیل خود تقیید بلیغ نموده بود که هر گاه فیل سواری نانا پهرنویس برابر و محاذی
فیل سواری من آمده بایستد و خواهند که برابر من بنشانند تو آنقدر بجلیز تا معلوم نگشت که فیل تو
بجهت نشستن فیل او نشیند فیلبانان بهمون طور بعمل آوردند اغلب در مرتبه کمال عالی منصبی است
اول حسبی که بر زبان نانا مذکور بر آمد این بود که نواب صاحب گرد و غبار و پیشمانی هیچ بکار نه آمد

مروند اعظم الامرا بکمال استعجاب شده متحیر ماندند و نیت دعا خوانی هم همین بود که انقلاب رئیس اینجا شود
تا رفاهی ما گردد که بدون تبدیل حاکم و اختلاف فیما بین اعیان و ارکان صورت روائی ما معلوم او تعالی
شانه که بر همه شی قادر است برطبق مدعای ایشان بظهور آورد القصه بمجرد رسیدن خبر افتادنش نانا پهر
نویس دست و پا گم کرده گفت که ای مرزبان بدانند که ریاست پونا العبد یکصد سال الی امروز جواب داد دیگر
امید عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و تنزل خواهد بود پس همونوقت سوار پالکی آمده دید که نارائن
راؤ بالای فواره حوض افتاده گلدسته او در پهلو درآمده تا بجگر رسیده بهمان حال ورا برداشته
اندرون بردند چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و بیقراری بگوش او رسید یکبار چشم کشاده به نانا پهر
نویس گفت انچه که شما خواسته بودید مراد شما برآمد الحال العزافت تمام حکمرانی کنند که هیچکس مزاحم حال شما
نیست و هیچ او پرواز نمود نانا پهرنویس بعد گریه و زاری بسیار اشتهار سلامتی مادهو راؤ وداده دو
روز نعش او را داشته آنچه که منظورش بود بندوبست آن نموده بوقت کدام از شب آتش
داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشانیدن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکه باجی راؤ و چمنا آبا
از یک مادر بودند و امرت راؤ از مادر دیگر بوده و این هر سه پسران رگناتهه راؤ معروف راگهوبا که نانا پهرنویس
این هر سه را در قلعه پونا در بند داشته بلونت راؤ نامی معتمد خود را با دو هزار سوار بر محافظت ایشان
گماشته بود و مشهور است که مادهو راؤ متوفی پسر زرگری بود چون نرائن راؤ برادر زاده راگهو رئیس
پونا بود و اولاد نداشت و زن او بوقت کشته شدن او یعنی نرائن راؤ حامله بود و دختر زائیده
کارکنان محل او دخترش را در خانه زرگری که همونوقت پسر زائیده بود انداخته پسرش را آورده مشهور
کردند که زن نرائن راؤ پسر زائیده است و او را در مهد پرورش و پرداخت پرورده بودند و بر مسند ریاست
نشانیده رئیس مستقل ساختند اتفاقاً روزی باجی راؤ رقعه بدست خود نوشته بمادهو راؤ پسر لونت
فرستاده بمضمون که ما و شما برادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهیم که همراه شما بوده سیر باغ کنیم

بلند شد اعظم الامرا بالائی دست راست او آمده نشست و باهم استفسار خیریت نموده با ندان رخصت گرفته
روانه گردیده داخل خیمه خویش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ کهنه خراب که مقرر کرده بودند
فرود آمده یکهزار جوانان بارلمین انگریزی وضع و یکهزار جوانان عرب ولایتی گرد باغ مذکور برای
حفاظت ایشان نشانیده و چندین آدمیان خدمتگار و فراش وغیره شاگرد پیشه و چند مردم آدمیان
بهم صحبت مثل حافظ یار جنگ و سمیل یار جنگ و مثل محمد خان و مثل علیخان و رحمان نواز جنگ و رفیع یار جنگ را که در آن
وقت بلا مقدور بغیر منصب و خطاب بودند جملاً قریب یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را
اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلاشی گرفته بغیر کاغذ مرقومه چیز دیگر
را ممانعت نکنند بندگان عالی حضرت غفران مآب از قلعه کهرله بعد رفتن اعظم الامرا به پونا کوچهای متواتر
داخل بلده حیدرآباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شام راج رایرایان را پیش دست خود کرده متوجه
امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و اعظم الامرا تا قریب سه سال در همون باغ اوقات خود بسر برد
و هیچکس بغیر یاد و خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رهائی باسباب ظاهر با دراک و فهم نمی آمد تا اینکه ایشان
در ورد دعای سیفی شروع نمودند و آب دعا خوانده در میان درخت گوته خشک انداختند باین
امید که اگر در عرصهٔ بیست روز این درخت خشک شاخ سبز بر آرد دیگر بیست روز محنت قوی کرده بمراد
دل رسانیده بمقصد خویش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عرصهٔ بیست روز
درخت خشک گوته باغ که از چندین سال چوبها بیش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز نو
و برگهای تازه تر بر آورده قدرت کاملهٔ قادر مطلق بجلوه ظهور در آورد مردمانیکه ازین نسخه آگاه بودند شکر
الهی بجا آورده امیدوار بر آمد حاجات گشتند پس اعظم الامرا با دل قوی امیدوار افضال ایزدی
گشته ترک حیوانات نموده بیست روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چله را باتمام رسانیدند گویند روزیکه
چله ایشان تمام شد یکبار سرخ زبر آمده و دفعتاً هرکاره خبر آورد که سرپونت مادهو راو از بالائی بام افتاده

یا دخیل کار و بار شود لامحاله انگریزان هم مداخلت خواهند کرد و لهذا فدوی میخواهد که سررشته اتحاد با ایشان
جاری شده دخیل شوند و انگریزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گردد و آینده مختار اند پس
بطرف چودهری رویه گفت دو هزار سواران چوکی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر بلونت راو رفته
او را گرفته در قلعه جنیر داخل نمایند تا مقید باشد مادهو راو جواب داد که این رقعه جعلی است در خط من چنان
آمیخته است که سر مو تفاوت ندارد و من هرگز هرگز ننوشته‌ام و هرگاه تقصیر او ثابت شده باشد باید که
مرا مقید نمایند تقصیر بلونت راو چیست که ناحق مقید شود نانا گفت بالفعل صلاح وقت چنین است مادهو راو
خاموش گشت و نانا برخاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری دسهره شد مادهو راو متواتر
خواست که خود را از عماری بزیر اندازد و بلونت آپا نامی سردار دیگر که درخواصی بود دامن مادهو راو کشیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون به نانا پهرنویس رسانید او بست نفر خدمتگاران خود را متعین با مادهو
راو ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در حفاظت دقیقه فرو گذاشت نکنند روزی که او از بام افتاد
آن روز در پتنگ بازی مشغول بود و فقتاً برخاسته متصل لب بام آمده خود را بزیر انداخت خدمتگاری
گوشه دهوتی اش گرفته کشید تا پرچه دهوتی قدری بدست خدمتگار ماند و او بالای فواره حوض که زیر بام
بود در افتاده بیهوش گردید عجب تهلکه در پونا بظهور آمد که تمامی خلایق در خود نبودند و هر یک در فکر خویش
متحیر گشت اعظم الامرا بمجرد شنیدن این سانحه لعل علیخان را رقعه نوشته در کنج بالش مخفی نهاده
بلشکر دولت راو سندهیه که از پونا بفاصله سه کروه فرود آمده بود فرستاد بدین مضمون که حالا واقعه
ناگزیر که بوقوع آمده است نانا پهرنویس را اراده آن خواهد شد که امرت راو را بر مسند نشانیده مختاری
کلی نماید که طفل است زنهار زنهار شما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی راو
را که سن تمیز دارد و لایق ریاست است بنشانند و رنه خیانت‌های بسیار اند و فواید خلق الله و خوب در میزان
خرد سنجیده بفهم و ادراک رسانند که رئیس بخودی خود باشد نه بدست دیگری گرفتار آینده اختیار دارند

دو مجلس شما جشنها منیم و در سواری دسهره وغیره همراه رکاب باشیم و تفریح دل خود سازیم و اینکه مارا خبر نیست
کرد انها بچه طور در زمین میکاشتند و چگونه درو میکنند و اگر فی الواقع با دشمن شما هستیم باید که مارا قتل ساخته
والا فکری بکنند که ما و شما باتفاق در یکجا بسر بریم پس رقعه را بصلاح و صوابدید آبونت راو که همراز ایشان
شده بود بماد هوراو رسانید ماد هوراو رقعه را خوانده جوابش بدستخط خود نوشته فرستاد که انشاء الله
تعالی قسمیکه نوشته اند بندوبست آن کرده طلبیده میشود خاطر خود جمع دارند چون جواب باصواب
بباجی راو رسید از فرط اشتیاق بهر وقت آنا فانا قلمدان خویش طلبیده رقعه جوابی را برآورده
میدید و خوشحالی امیکرد و تفریح مینمود خدمتگاران نانا پهرنویس که متعین اخبار باجی راو وغیره بودند هرگاه
اینقدر اشتیاق آن را برقعه دیدند با نانا پهرنویس اطلاع کردند عجب رقعه بدست باجی راو صاحب
آمده است که بهر وقت بکمال اشتیاق آن را برآورده می بینند و خوش وقت میشوند نانا گفت
بهر طوری که بدست آید آن رقعه را بمن برسانید تا خوشنود سازم روزی خدمتگاری آن رقعه را بدست
نموده دست بدست بنانا پهرنویس رسانید او دید که رقعه و دستخط خاص ماد هوراو سرنوشت است که
در جواب باجی راو نوشته فرستاده اند روز دیگر نانا رقعه را گرفته حاضر دربار گشته بعد عرض مقدمات
بسیار عرض نمود که مهاراج چیزی بباجی راو صاحب نوشته فرستاده اند در کدام مقدمه نوشته باشند
فدوی را هم خبر باشد ماد هوراو جواب داد که مارا با باجی راو چه کار و چه علاقه که رقعه بازی کنیم او باز عرض کرد
که البته نوشته باشند اگر رقعه خاص بجنس بلاحظه رسد آنوقت حرف حضرت فدوی صحیح خواهد بود ماد هوراو
گفت البته پس نانا پهرنویس رقعه بجنس بدست ماد هوراو داده عرض کرد که فدوی را با پسران رگهناته راو
هیچ عداوت نیست آنها مالک این دولت اند و معامله جناب قسمیکه شده است بجناب بهتر معلوم است
و آنها نیز خوب میدانند معهذا رگهناته راو انگریزان بندر بمبئی را چوتهه یعنی چهارم این مملکت نوشته
داده اند و دستاویز نزد صاحبان انگریز موجود است هرگاه احدی از اولاد او بر مسند ریاست نشینند

امورات مقرری خود نموده برای آوردن باجی راو و راو دیول بهوانی سردار ذوالفقار معتمد خود را مع
اسباب جلوس سواری نزد باجی راو فرستاده تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجا مع جمعیت
خود با منتظر طلب سرکار برای نذرها باشند پرسرام بهاو و باجی راو را پیش ازین از همه کیفیت تجویز
کرده نانا پهرنویس آگاه نموده دیا کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس بر امروز فردا گذاشته
حقیقت حال ما فی الضمیر نانا دریافت نمایند که از غیب چه بظهور می آید پس باجی راو بمجرد عرض معتمد نانا برای
سواری جلوس جواب داد که امروز مزاج من از شب بسیار نا درست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز
دیگر مقرر نمایند تا مزاج ما درست باشد چون مرسله نانا آمده از سخن باجی راو مطلع ساخت نانا را یقین شد
که پرسرام بابا جی راو آمیخته این تدبیر نموده و از همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت
و کار دو برادر باستخوان میرسد الحال فکر خویش باید کرد معهذا علاوه برین اینکه تا بودن اعظم الامرا در باغ پونا
گاهی نانا پهرنویس برای ملاقات الیشان نه آمد روزی دولت راو سندهیه عالیجاه برای سیر و شکار بسوی
صحرا رفته از متصل باغ فرودگاه اعظم الامرا گذشت موافقان اعظم الامرا که برای تطمیع و منقاد محبت نمودن
سندهیه راو در خطیره اعظم الامرا میخوردند و دخیل مزاجش بودند ذکر اسپ بهدم بابت سواری
سیف الملک مالی میان خلف اعظم الامرا که بیمثل بود بارها پیش دولت راو بخوبی نموده او را مشتاق ساخته
بودند آنروز که دولت راو از متصل دیوار باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهی تازه کرده عرض نمودند
که در باغ اعظم الامرا بهادر درهمین باغ میباشند و اسپ بهدم مالی میان نیز درهمین جا حاضر است اگر یکدو
قدم رنجه فرمایند اسپ مذکور بملاحظه و بلکه بدست والا می آید چون او در عالم مبتدای جوانی
مخمور و مشتاق اسپ مذکور بود و با هیچکس اندیشه نداشت بلا تامل اراده نمود جوانان بار و سر
همراه مجرا بجا آورده رفتند اعظم الامرا استقبال کرده بر مسند نشانیده و اسپ مذکور را با ساز و سرانجام لایق
داده خوشوقت روانه نمود بمجرد رفتن عالیجاه یکایک نانا پهرنویس نزد اعظم الامرا آمده پرسید که

پس مجرد دیدن رقعه اعظم الامرا دولت راؤ را بر لوح خاطر نقش کالحجر گردید و یقین شد که صلاح وقت
همین است جواب رقعه با صواب داده بعمل طلبخان را رخصت نمود و درین اثنا چندے روز نانا پهرنویس
در فکر خود بوده بعد انقضای ایام سوتک مادهو راؤ امرت راؤ را بر مسند ریاست نشانیده با شریکان
خود که جی اپا بخار پرسرام بهاؤ بودند نذرها گذرانید و چندی بزور بازوی خویش اوقات بسر برد
درین صورت فیما بین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران ذیقدر و مقدور شریک
دولت راؤ شده برگشتند و هنگامه عظیم برپا کردند نانا مذکور نیز ناچار شده بر نشانیدن باجی راؤ
در مسند دولت طوعاً و کرهاً بالظاهر راضی گردیده او را از قلعه پونا دوبر طلبیده بیرون آبادی پونا در خیمه
فرود آورده که تجویز اعیان و ارکان و منجمان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیوان هوانی
رفته ادای رسم قشقه بجا آورده بعد از آن بر مسند حکومت برآمده نذرها گیرند اما در باطن بشراکت
پرسرام بهاؤ که هر دو کنفس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هرگاه باجی راؤ داخل حویلی
هوانی شده ادای رسم قشقه نموده برگشته سوار پالکی برطبق معمول برآید دو هزار بهوتیان و هزار
سواران عرب تیار باشند که پالکی اش را دوش بدوش نهاده داخل قلعه خبر نمایند و سواران
متعدد شخص دیگر متعاقب عربان برای مقابله جنگ بروند که احدی دست انداز نشود و بعد از آن
هر چه بوده باشد اما بدون امرت راؤ باجی راؤ را هرگز هرگز بر مسند دولت نشانیدن بهیچوجه مناسب
ندارد که قباحت کلیات است پس درین فکر چندی بلطائف الحیل گذرانیده باجی راؤ را در خیمه
داشته هر روز از طرف خویش پرسرام بهاؤ را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسنه اینکه
باجی راؤ پرسرام بهاؤ را بامید مختاری و کارپردازی خود همراز نموده از آن خویش ساخت که باهم
بقسم شریک حال یکدیگر گشتند و پرسرام در باطن از نانا پهرنویس بالمره کناره کشیده برگشت و نانا را اصلاً
و مطلقاً خبر این نشد درین اثنا از طرف باجی راؤ اینکه چون بروز مقرری که نانا پهرنویس بند و بست

امورات

ماندن ندهند. اعظم الامرا نیز همچو توقف رفته دولت راؤ سندهیه نوشته معتمد علیخان فرستاد و کرناناپهرنویس
فراری شده و برای بیرون کردن رسالدار خود را با دوصد سوار گذاشته و او تشدد تمام ورزید شب تاریک ورزن
لطایف الحیل همه یکیم و شما بزودی تمام مرادرا گیرند هر گاه ما دو هر دو متفق بوده تدبیر خواهیم کرد هیچ از تدابیر
شما پیشرفت نخواهد شد و نیز اطلاع به باجی راؤ و پرسرام بهاؤ نمود هر دو گفتند که شما بفکر بجای خود باشند
که الحال سخاکیس دشمن شما نیست بر جنس رسالدار تشدد نمود اعظم الامرا بحیله او را گذرانیدند تا اینکه بار بر طلوع
آفتاب افشانهای سواری جمعیت دولت راؤ سندهیه نمودار گشت رسالدار مذکور خود بخود مجبور گردیده روی
فرار نمود و هر بهاو چند نان بار برای حفاظت اعظم الامرا از چوکی و پهره از سابق اطراف باغ بودند همینکه ناناپهرنویس
فراری شد اینها هم فرار نموده همراهش رفتند. اعظم الامرا بفراغت بلا ممانعت غیر به اختیار خویش گردیدند چون دولت
راؤ سندهیه به پونا با جمعیت خود آمده از اعظم الامرا در باره ناناپهرنویس مصلحت نمود او را اصلاح داد که با جمعیت
و توپخانه جلوی خود بزودی تمام تعاقب ناناپهرنویس نموده گیرند که داخل قلعه کوکن نشود و خود از سندهیه
مذکور و باجی راؤ و پرسرام بهاؤ و پرمانگی گرفته برای تبدیل هوا بیرون پونا در میدان گهالنی پر کوتوال
خیمه نمود و یکی هزار سوار مغل در پونا نوکر داشته و یک کرور روپیه از ساهوکاران پونا قرض بمهر گرفت
مستعد و منتظر وقت خویش گشت چون سندهیه خواست که بر سر ناناپهرنویس افتاده دستگیر نماید مهربان از انجا طرف
مقابله در آمد. و اینچنان بنابرین امر واقع گردید که قوت سندهیه بر سر نانا افتاد و او مع داخل قلعه کوکن
گردید. سندهیه برگشته بیرون پونه فرود آمد طرفه تر ماجرا اینکه بعد چندی فیمابین باجی راؤ و پرسرام بهاؤ
هم نا اتفاقی و سوء مزاجی بهم رسیده او اراده کرد که امرت راؤ را همراه خود برده بقلعه شیر رفته ناناپهرنویس
را شریک خود نموده با انگریزان موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت راؤ را باز بر سر حکومت پونا نشانیده
کارهای باجی راؤ و دولت راؤ عالیجاه را برهم زند. هم تمامی این خبر مفصل با اعظم الامرا رسید و او به سمع دولت راؤ
و باجی راؤ رسانید هر دو خوش شده گفتند که شما از جمعیت خود مخفی کرده خیال سخاکیس ندیده پرسرام بهاؤ

نواب صاحب دولت را که برای چیکار آمده بودند اعظم الامرا جواب داد که اخباریان شما حاضر بودند شاید
ذکر اسپ بهادر شنیده اند برای گرفتن او آمده بودند دیگر هیچ کارے نبود نانا گفت نواب صاحب برای خدا
آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمود نانا از تکرار در نگذشت ناچار اعظم الامرا
گفت مهاراج خیر است راز شهزاده عالیجاه را کسی میتواند که افشا نماید و خون ناحق خود از دست خویش
کند من از زندگانی خود سیر نشده ام نانا پهرنویس قسمهای غلاظ و شداد بمیان آورده چون بسیار
الحاح نمود اعظم الامرا گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از زبان دفتر سخنها میگویم
دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند نانا راضی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامرا گفت سخن اینست
که فکر شما است بیفکر نباشند نانا گفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصر اند پس هر چه در حق من صلاح
وقت باشد بفرمایند دریغ نکنند چرا که دولت راو نظر بر قوت خود باجی راو را طلبانیده اند و بمیان دولت
شریک ایشان شده قباحت را ملحوظ نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در قابو بوده
کمین اند و من تنها تا کجا برآیم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دست تمامی ایشان
قوی بود اعظم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بقلعه کوکن رفته با ایشان سوال و جواب
کنند اگر ایشان بطریق مصلحت شما که خیر محض در آن متصور است عمل نموده خاطر خواه بندوبست شما بقسم
و اقسام و جمل و تعهد نمایند بهتر اراده اینجا کنند و اگر بر صلاح شما عمل نمایند و بر فکر و تدبیر خود ها روند
پس بر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم دیگران را شریک خود کرده خاموش باشند
تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و بس نانا گفت بسیار
بهتر اما جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر پس نانا پهرنویس قریب دو پهر شب
با جمعیت قلیل خود که دوازده هزار عرب ولایتی بودند روانه کوکن گردیدند برای آوردن اعظم الامرا
یک رساله از مرهته را با دو صد سوار محصل گذاشت که مشار الیه را بزودی تمام همراه خود آرند در آنجا

ماندن
۴۱

بانها رسانیدند بعد ازان اعظم الامرا فرمود که دسترخوان کشند و طعام حاضر نمایند که بعد مدت مدید کریم کارساز
بی نیاز چنین روز مبارک نصیب فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهم خورد تا خوردن چیزی همین کلام او
بود که سلامتی حضور باشد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خیمه من هر دو جانب
هر دو صاحبان مع جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیرو با هشت هزار بارجار و توپخانه
آتشبار نیز آمده توپی ترساخت اورا نیز بجای مناسب متصل خیمه خویش فرود آورده به دولت راو
سندهیه و باجی راو ایما نمود که حسب الایما جمعیت از حضور پرنور آمده و من منتظر حکم شما ام هر دو گفتند که
جمعیت خود را بگوئید که نصف اللیل بر خانه پرسرام بهاو رفته احاطه نموده دستگیر نماید اعظم الامرا محمد سبحان خان
بهادر و میران یار جنگ و موسی پیرو را گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیرو با چهار هزار بار و چند
ضرب توپ و نصف اللیل همراه هرکاره ها از اندرون ریسته شهر پونا رفته خانه پرسرام بهاو را احاطه کرده
دستگیر نماید ایشان مطابق حکم خانه آتش اندر گرفتند و او بمجرد دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت
راو را عقب خود بر اسپ ما دیان نشانیده خدا دانند از کدام راه مختفی رو از لشکر خود که به دو گروهی
پونا مع پیشتر فرود آمده بود گریختند هرگاه این خبر هرکاره های محمد سبحان خان بهادر دریافت آورده
به بهادر مذکور رسانید با اسپ و تحیی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده بقتل آورده کام
لشکر او بتحیر که این چه آفت ناگهانی است غیر از فرار چاره ندیدند پرسرام چون دید که درینجا هم درین هنگام
بغیر استحقاق لشکریان ملاقات با پسر خود نمودن و پناه بردن نمیتوانند ناچار همچون حال در شب تار
روانه قلعه خیبر گشت محمد سبحان خان بهادر نیز بر باطنی هرکاره ها و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار
ایشان که از راه دیگر آمده گفت که دو کس بالای اسپ بمجرد لیست بسمت قبله رفتند بهادر مذکور بخبرش
رسیده بود که پرسرام با امرت راو بالای اسپ ما دیان روانه لشکر پسر خود شده است بر همچون خیال بتعاقب
عقبش گرویده تا اینکه بوقت صبح صادق پرسرام بهاو بالای دروازه قلعه خیبر که احدی ساکنان آنجا

که صاحب جمعیت بسیار است و لشکر او برو دیگر دهی پونا هم را بسیار او مقام دارد و دستگیر نمایند اعظم الامرا جواب دادند که من
غریب الدیار در دست شما افتاده ولی دست و پا بسته جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی
طلب نمایند و عرایض خود بر نویسند و روانه سازند که هیچکس را خیال این نبود و فهم نمی‌آید بمجرد شنیدن این سخن
قریب بود که اعظم الامرا از شادی مرگ شود چون آن عرایض خود روانه حیدرآباد نموده منتظر وقت
گشتند حضور پرنور بمجرد ورود عرایض حکم تیاری جمعیت فرموده جودپیک را که در دو نیم روز از حیدرآباد
به پونا می‌آمد نزد اعظم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال اعظم الامرا بعرض رساند اعظم الامرا از
ورود جودپیک خوشنود شده مفصل حقیقت خویش با تمام آورده طلب جمعیت نمودند بندگان
عالی میرے میان المخاطب میران یار جنگ راو محمد سبحان خان بهادر را و موسی پیرو فرانسیس آورده موسی
ریمو را با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار معه راجه راو رنبها جیونت بهادر و سردار الملک گهانسی میان و مظفر الملک
اسد علیخان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره همراه پونا ارسال فرموده بود و قریب
هشتاد لک روپیه از قسم اشرفی‌ها و چون این مبلغ برای اخراجات جمعیت مرسله نزد اعظم الامرا بطریق معروض
ایشان بارسال در آورده چون خبر ورود میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر با سه هزار سوار بر دریای
سینا رسید که از باعث عدم خرچ راه در آنجا توقف نموده اند همو وقت اعظم الامرا هندوی یک لک
روپیه بنام ساهوی قلعه دهسه باد و بر کاره خود نزد میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر فرستادند
که خرچ راه گرفته بجناح استعجال خود را در پیچار سانند روز دیگر داخل پونا شدند اعظم الامرا تا آمدن ایشان
که وقت قریب سه پهر روز رسیده بود از فرط خوشی طعام نخورده منتظر بودند که با هم باتفاق بعده مدت
خواهیم خورد و هرگاه از دور گرد سواری ایشان بنظر آمد بیرون خیمه خود تا رسیدن ایشان استاده میدیدند
چون ملاقات شد هر دو امیر بالای قدم بوش افتاده بغلگیری نموده نشستند و خبر خیریت حضور پرنور

از قید محض نامناسب است وخلاف مرضی مبارک حضور پرنور درینولا از اخبار چنان و چنین بسمع رسیده
زنهار همچو آدم را که در دست خویش شما گرفتار باشد باز رها کردن از نادانی دانایان عصر بعید تر آید
انجام این مقدمه بدر واقعه است چون رگهوتم راو با سرداران پونا و قیفیت تمام بود و نیز عظم و شان
اعظم الامرا بکمال قوت وتجمل دید و تقدیرش بر تائید بوده دفعتاً با اعظم الامرا ملاقات کرده حقیقت
حال بدین مطالب باظهار رسا آورد که سرداران دربار حضور پرنور فلان فلان فلان خطوطها درباره
عدم رهائی جناب بفلان و فلان و فلان سرداران پونا نوشته بدست معتمد خود فرستاده اند و همچو
قسم انشای قباحت است بجناب بهتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را همراه نموده مع خطوط حاضر نماید
اعظم الامرا بسیار متفکر شده گفت که شما بنهایت خاطرداری او را نزد من بیارند نشود که نزد مخالفان رود
که بسیار قباحت است انشاء الله در جلدوی اینخدمت سلوک معقول خواهم کرد روز دیگر رگهوتم راو
حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار بسیار تسلیها و تشفی خاطرش باسیدواری شما نمود
معروض او انیست که هرگاه من خطوطهای معلومه را از موافقان خود که امیدوار از ایشان سرفرازیها
ساخته فرستاده اند برگشته بدهم و شریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازیها مبذول حال بنده خواهد شد
اعظم الامرا پرسید که آن شخص از کدام قوم است و لائق کدام خدمت او عرض کرد که برهمن متصدی است
نهایت معقول بهر خدمت عمده که سرفراز خواهند کرد بخوبی سرانجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشکاری سرکار هم
سرفراز خواهند فرمود میشاید اعظم الامرا بی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد و فدویت و
جان نثاری بظهور خواهد آورد انشاء الله تعالی بعد روانگی ازینجا از حضور پرنور بخلعت پیشکاری سرکار
سرفراز خواهم کنانید چنانچه فیما بین الشان کلام الله زاده الله شرفاً بمیان آمد آنوقت رگهوتم راو
ظاهر ساخت که آن شخص معتمد فدوی است و خطوطها که آورده ام همه حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط
فرداً فرداً گذرانید از آن روز در سوال و جواب اعظم الامرا از رو با جی راو و دولت راو سندهیه که بجی بهوسله

بیدار شده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت انسانی نشست و امرت راؤ اندرون دروازهٔ قلعهٔ مذکور
داخل شد که بهادر مذکور با چند سوار خود را برسرش رسانیده پرسرام بهاؤ را دستگیر نموده که متعاقب ایشان
هفتصد سوار همراهی بهادر معز رسیدند امرت راؤ خبر گرفتار شدن پرسرام شنیده از اندرون دروازه
قلعه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر گفت که این نمک حرام را مسلسل نماید که مرا ناحق حیران کرده مارا
بپونا رسانند بهادر معز بچشم و سر قبول نموده امرت راؤ را بالای فیل سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
با جمعیت خویش روانه پونا گردید و پرسرام را در میان میانه سواری مسلسل همراه خود آورده برد و در پیش
اعظم الامرا رسانید و او نزد دولت راؤ سندهیه فرستاد باجی راؤ سندهیه بسیار خوشوقت شده بهادر
مذکور را روبرو طلبیده همه کیفیت بالمشافه شنیده انعام معقول دادند آخر کار بجای رسید که هرکس را
که گرفتن منظور میشد به اعظم الامرا میگفتند و ایشان گرفته میرسانیدند چنانچه هری پندت بهرکیه را نیز بوقت
خورانیدن برهمنان که همه جمعیت خود را منع کرده بود که امروز کار خورانیدن برهمنان است هیچکس
برای سلام حاضر نشود معاف است پس رسیدن بیرون پونا سی هزار برهمن را میخورانید و خود با یک
دهوتی برهنه اجناس خوردنی بدست خود به برهمنان میداد این خبر با اعظم الامرا رسیده به دولت راؤ اطلاع
نمود او اشاره کرد بر طبق آن جمعیت خود فرستاده در همون حال وی را گرفته حوالهٔ دولت راؤ مذکور
نمود بعد از آن اعظم الامرا تبدیل مقام خود کرده دو دو کروه بفاصله پونا خیمه زده نمود و کسی متعرض
حالش نشد متعاقب این متواتر جمعیت بسیار همراه ظفر الملک و سردار الملک گمانی میان و دیگر امیران
سرکار آمده ملحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی العموم متصل خیمه اش فرود آمده لشکر
عظیم بهم رسید و اعظم الامرا از جای بجای دیگر حرکت کرده دو دو کروه بسوی دریای بهیونا میل نمود
در این اثنا ونکوتم راؤ با خطوط مخالفان اعظم الامرا در باب مخالفت بهادر معز موسوم سرداران پونا
آمده داخل پونا گشت و از شان و شوکت اعظم الامرا متحیر ماند مضمون خطوط آن بود که گذاشتن خلافی را

از قید

وسرفراز گردانیده بمبارکی و فرخی و فیروزی و نام آوری روانه حیدرآباد شوند که تا قیام این دولت
نام آوری جناب زبان زد خاص و عام اینجا باشد اگرچه این همه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیراز شعر
صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را * که سر بکوه و بیابان تو داده ما را * از الطاف و عنایات جناب بوده
ایا این وقت احسان است وقت تغافل و چشم پوشی و یاوری ما فات نیست در جلدوی این عنایت
یک کرور روپیه نقد برای فراخ راه خود و دستاویز سه کرور روپیه بابت خساره جنگ کهرله و هر که
بندگان عالی و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد که در سرکار ما آمده اند معه سند معافی چوتهه صوبه بیدر
گرفته بحیدرآباد تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما و خوشنودی حضور پرنور گردد و دیگر دست
خالی پیش خداوند نعمت بعد مدت رفتن چه لطف دارد اعظم الامرا از شنیدنش بسیار خوشوقت شده
خطوطهای خود بباجی راو وغیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردیده و در آنجا مصلحت نموده
همه را هموار ساخته تصفیه نانا پهرنویس بعمل آورد زیرا که همین مناقشه در میان بود که پهرنویس بحکومت
باجی راو راضی نبوده میخواست که امرت راو را بر مسند دولت نشاند هر گاه او هم راضی شد پس داشتن
نانا پهرنویس را بر کارپردازی و مدار المهامی همه را منظور بود لهذا اعظم الامرا خطوط خود و سرداران
پونا و عنایت نامه باجی راو القصه اقسام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده در خیمه خود فرود آورده همراه
خویش بدربار باجی راو برده ملازمت او کنانیده تصفیه کل با همه سرداران نموده بروز مبارک
باجی راو را بر مسند ریاست نشانیده و اول رسم تهنیت از طرف حضور پرنور خود بجا آورده برطبق اقرار نانا
پهرنویس یک کرور روپیه نقد و دستاویز سه کرور روپیه حضور و سند معافی چوتهه صوبه بیدر و گذاشت
محالات و قلعه دولت آباد گرفته و یک کرور روپیه قرض ساهوکاران پونه را که گرفته بود نشان بر نانا
پهرنویس نهاده باز از همه سرداران رخصت شده با دل خوشنود و بحصول مراد و مقصود بکوچهای بشتاب و بشتاب
کرده داخل میدان عیدگاه قلعه محمدنگر گولکنده گشت بندگان عالی از ورود خبر فرحت اثر مخلص اعظم الامرا

وغیره دیگر سرداران پونا رگهوتم راو مقرر شده بر باجی راو یک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
گردید و رگهوتم راو و رگهوجی بهوسله را که با اعظم الامرا ملاقات کرده بود و بسیار برستانید و بعد چند روز
که در سرداران پونا تفرقه بظهور آمد دولت راو سندهیه و باجی راو وغیره مصلحت کردند و بدریافت آوردند
که این همه تفرقه و سوء مزاجی فیمابین سرداران اینجا که بهم رسیده است باعث نا اتفاقی چه بوده باشد
بعد استدراک و استفهام بسیار آخر الامر بدریافت آمد که همه برهمی امورات اینجا از فتنه اندازی اعظم الامراست
اگر چند روز دیگر بمانند خرابی بسیار در دولت پندت پردهان راه خواهد یافت که به هیچگونه درستی پذیر
نخواهد گشت پس بودن ایشان درینجا هرگز مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
دولت راو و باجی راو وغیره اتفاق کرده به اعظم الامرا گفته فرستادند که شما را علاقه بحضور بندگان عالی
است و شخصی که شما را درینجا داشته است و خلاف مرضی حضور نموده او سزای اعمال خود رسید و ما را از همه
حال خوشنودی بندگان عالی که در حقیقت جد امجد ما هستند منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلب شما
رسیده است پس لازم است که اراده آستان بوسی حضور نمایند هیچکس مانع شما نیست بلکه بخوشی و خورسندی
تمام رخصت میکنیم پس اعظم الامرا ازین مژده جانفزا نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرخص
گردیده بوقت رخصت اول از باجی راو ملاقات نموده او جواهر عمده و خلعت فاخره داده رخصت ساخت
و علی هذا القیاس از دولت راو سندهیه و رگهوجی بهوسله و دیگر سرداران عمده نیز مرخص شده روانه منزل مقصود
گشت هرگاه بالای دریای سینا مقام نمود وکیل نانا پهرنویس با خطوط مهری هر سه او رسید یعنی بکمال
عاجزی و الحاح تمام نوشته بود که جناب ما را از قلعه کوکن برای نیل مقصود و در نفس الامر خود مستفید کنانیده
بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشتند مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست شرط سروری
و سرداری و بزرگی نیست که تصفیه خاص با همه اعیان و ارکان دولت و باجی راو صاحب باستصواب خود
کنانیده و ایشان را بر دولت پونا قایم کرده و خاص را بمدار المهامی ایشان بر طبق معمول مستمر فایز

مرنی که خود هم بیوتجامد فوت است موجود اند امیری بود زنده دل خوش مزاج لطیف پسند سیر شکر همواره در شکار
حبیگرون فوج مصروف را وه ملک گیری تا دم زندگی داشت بدانچه بهادر در عبادت الهی شب را صبح میکرد
نماز پنجگانه و نماز تهجد گاهی قضا نمیشد و قرآن شریف با نماز تهجد میخواند و اوراد و وظائف فرو نگذاشت
نیکر و در تهنیت تولد ائمه معصومین علیهم السلام نذرها میگرفت و در تعزیت بعزا میگذرانید چنانچه
تا الی الآن همون طور عاشورخانه او که در محرم بکمال تکلف با علمهای طلائی و نقرئی و برنجی وغیره استاد
نمود و جان پرور بیگم صاحب بکمال و جاری می دارند و بعهده آن میر سند و تاریخ دانی و شعر فهمی مهارت
تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجاهت او را احدی نمیرسید امارت بر وی ختم شده
سواری اسپ را در جوانی بکمال رسانیده که سرداران لونا نهایت پسند کردند خریدی اسپها گاهی
موقوف نکرد هر چند درین که عمرش از هفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمده بود سوار اسپ
نمیشد برین هم دو سه بار در سواری حضرت مغفرت منزل بالای اسپ ترکی سوار شده برای نذر شکار یوز
تا سه تالاب گهیر بست آمده آن حضرت بپاس پیرانه سالگی اش از بالای سه تالاب مذکور زیر رونق افزا
شده نیز شش گرفته باز بالای سه تالاب مذکور بر آمده متوجه تماشا شکار یوز شده نعمت الله خان
تربین جمعدار ناموری که در سواری اسپ یکتای عهد بود که در یک یک روز سه هزار روپیه در عیاشی و آشنائی
چند ابی بینه ماه تقا سالها خرج کرده و پیش بند اسپ خویش از دوشاله عمده کاشمیری مال [illegible]
روپیه می بست و شفیع خان و محمد یار و شنشاه باز و غیره شهسواران چابک سوار استاد و مجموع حاضر
بوده بوقت سه پهر روز اسپان عربی و عراقی و کاتیوار و دکنی رو بروی خویش میگردانیدند و گاهی ناغه
نمیگردید و پتنگبازی دوازده ماهی جاری بوده برای پتنگبازی جاگیرها بمردمان داده بود و نیز کبوتر
بسیار دوست میداشت و هزارها روپیه خرج کرده از مکانهای دور هر جا که بهتر پیدا میشد می طلبید
و همیشه با عطریات میبود و شوق حقه و تنباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بروز شنبه مرغبازی

ورسیدن ایشان متصل برحد سرکار دولتمدار بکمال شعف و سرور از موضع تهنیت گر عرف لاله گوڑه داخل قلعه
محمدنگر گولکنده مذکور گشته بروز ملازمت که با هشتاد هزار سوار و بار و پیاده های بیشمار آمده بود خود را معه
جمعیت بملاحظه حضور آورده دولت شرف قدمبوسی دریافتند و گذرانیدن نذر با حضور پرنور را در عماری چیزی که
از پونا آورده بود سوار گنانیده داخل قلعه مذکور گشتند و بازرونق افزای بلده شده چنانچه بهادر در
ولیخان و سید عمر خان عرف کوچی بیگ خان و صالح محمد خان وغیره همه جمعداران بجلو بودند آن زمان عظم الامرا
بودند وانچه که تحایف و نفایس و جواهر وغیره آورده بود از نظر انور گذرانید چون دستاویز مصری خاص
و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد و سند معافی چوتهه بملاحظه مبارک آورده خاطر همایون را مسرور و مبتهج
گردانید در جلدوی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت عظم الامرا را بخطاب ارسطوجاه فرزند ارجمند وکیل مطلق
مختار دولت آصفیه بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و ماهی و مراتب و مورچل طاوسی سربلند گردانیده
و با تفویض شدن حویلی شیر جنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک
مقام کنانیده در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری چون بهادر مذکور از پونا داخل بلده حیدرآباد گشت
و مزاج مبارک حضرت غفران مآب بیمار و بیکطال آمده بود شادی مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر
و شادی شاه یار الملک و هم رسم بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر از شروع سنه یکهزار و دوصد و
چهارده هجری تا رحلت حضرت غفران مآب که ذکرش گذشته باتمام رسانیده بعد رحلت آن حضرت
تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت مغفرت منزل بسر برده بتاریخ بست و هشتم ماه محرم الحرام سنه
یکهزار و دوصد و نوزده هجری روز چهارشنبه بعارضه تپ محرقه که هشت روز بود در جنت خرامیده
مدت دیوانی اش بست و پنج سال و مدت حیاتش شصت و شش سال بود از معه نشانات و در بلده حویلی قدیم که
درین زمان مرشدزاده بلنداقبال امیر متصل علیجان بهادر سیف الملک فرزند حضرت جهان پرور و بیگم صاحبه
در ... مکان رونق افزا اند و دیگر قلعه پیسرو و نگر معه باغ وغیره مالی بیان متصل مکان پیرپادشاه صاحب

که بجانفشانی حضرت غفران مآب سرفراز بوده جهان فانی را در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری بدرود
نمود دویمی اشجع الملک بهادر ناظم بلده اورنگ آباد او هم در همون ایام بتفاوت چند ماه ودیعت حیات
کرد سیومی که از همه نامور امیر الامرای مذکور است چهارمی امین الملک بهادر که ذکرش خواهد آمد
الغرض میر الملک بهادر در عهد حضرت غفران مآب بخطاب ملکی و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
و نشان و نوبت و عماری و پالکی جهالردار و خدمت بخشیگیری بادشاهی که بلال گیری مشهور است و در عهد
حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه میر اکبر علیخان بهادر سکندرجاه نور الله مرقده چون میر ابو القاسم
میر عالم بهادر بعد انتقال غلام سید خان بخدمت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز گشت و صبیه
دویمی خود را نیز بازدواج میر الملک بهادر در آورده بجای خلف خویش در خانه خود داشته شریک
مصلحت کلیات و جزئیات نمود بعد انتقال میر عالم او خود بخدمت دیوانی و کارپردازی سرکار
دولتمدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و چهار هجری در جلوس میمنت مانوس بندگانعالی مد ظله العالی خداوند نعمت بادشاه ذیجاه ناصر الدوله
آصفجاه خلد الله ملکه و عمره بحالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده بخطاب
امیر الامرای بادشاهی شده سر افتخار بآسمان عز و وقار رسانید امیری بود بکمال امتیاز و شان و شوکت
که در عهد خویش یکتای روزگار بوده هرکس را که نوکر میداشت دیگر برطرف نکرد و باورچیخانه اش
همیشه با طعمه لذیذه گوناگون معمور اکثر باورچی ماهوار دو صد روپیه نوکر بودند خوش مزاج
شایسته وزارت حشم دوست سپاه پرور نجیب شناس سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را که پرده
خاص بیت الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و هم سادات قلعه خیبر را هر فرد را در مکان خود
داشته طعامهای لذیذ عمده شبانه روز خورانیده هزارها روپیه داده باوطان ایشان رخصت میفرمود
و در بیت الله شریف و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بغداد شریف زادهم الله شرفهم

و لوا بازی وغیره و شطرنج و چوپر میدید و افسانه گویان بر حسب معمول خود حاضر گشته میگفتند به همین وضع صحبت علما
و فضلا و شعرا و حکما میداشت و غنا بیج و بدایع علمی خوب میشناخت و میرسید و همراه سواریش که در دربار حاضر
میشد اکثر امیران سرکار مثل نور الامرا و قوت الملک و فرزندان نور الملک وغیره گرد و پیش پالکی اش
پا پیاده میرفتند و تا سائبان روشن بنگله سوار پالکی خرامان می آمد و گاهی پالکی اش را چتری نمی بستند
چتری های زر تار کار خیمه و کلابتون بر سرش میگرفتند و سرانجام تعمیر پالکی او بخرج سه هزار روپیه فقط
پوشش بانس پالکی تیار میشد و باریابی حضور اکثر نقل و حکایات بیان کرده مزاج مبارک را تفریح می آورد
بعد با اخذ حضور اعدی الطلعت سرفرازی خدمت و خانه خویش میرسید او با محتاج و زوار و امان و ساکنان
اماکن متبرکه بسلوک نمایان میبود و زر خطیر به زر و نیاز می فرستاد ❊

امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی اش بدیع الزمان خان عرف چند امصاحب از قوم نوایت و نجابت و شرافت و سلسله او نسبت
وغیره بهادر حضرت تا بحضرت طاوس یمنی خواجه اویس قرنی بارگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم میرسید چنانچه
کرسی نامه علمی و معتبر در ذیل این مضمون است بجهت طوالت کلام با جمال پرداخت جد اش منیر الملک شیر جنگ از عهد حضرت
مغفرت مآب نواب آصفجاه و نواب شهید ناصر جنگ بهادر و نواب صفدر الدوله امیر الملک صلابت جنگ بهادر
تا ابتدای جلوس حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بمراتب بلند و خدمات ارجمند سرفراز
شده بجاگیر عمده و بیرحاصل و منصب های گزیده ممتاز بوده کارهای نمایان بظهور رسانیده و در ایام صوبه داری
خجسته بنیاد اورنگ آباد ودیعت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود وارد
بلده حیدرآباد گردیده بملازمت حضور رسیده باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب سرفراز گشت
و صبیه خود را بازدواج سیف الملک والی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه در آورده اتحاد دلی بهم رسانیده
روزگار بخوبی و عزت تمام بسر رسانیده متوجه جنان گردید چهار فرزند دلبند ارجمند داشت یکی اکرام الملک بهادر

اکبرخان المنی

زیب النساء بیگم زوجهٔ میر موصوف مذکور اوقات بسر برده اند بعد رحلت پدر ذی‌قدر خود جهان را درگذرانیده
و دو بیگم شجاع الدوله مرحوم که ذکرش گذشت سیومی سراج الملک بهادر که ذکر خیرش خواهد آمد چهارمی
اکرام الدوله بهادر نیز احوال خیر مآل ایشان خواهد آمد ان شاء الله تعالی اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْغَفَّار از
عمارات مصحح مذکور دیوانخانهٔ عالیشان و چینی خانه و آیینه خانه و باغهای دیگر بیرون بلده و نیز
عمارات امیرزادگان بزرگان بهادر حسن در بلدهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد که بنظر این احقر در آمده اند
متعهد عمارت دیوانخانهٔ مذکور که بچینی منیر الملک بهادر مشهور است در تمام شهر نظیر خود ندارد لیکن
عمارت حضور پرنور همین عمارت دیوانخانهٔ مذکور زبان زد خاص و عام است و بس ++++

امین الملک بهادر

برادر خورد امیر الامرا مسطور صفحات آثار انجاب است بعد رحلت پدر بزرگوار خود غیور جنگ بهادر گردید در
سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری بمقام تلمیاپلی بوقت رونق افزای حضرت غفران مآب بوقوع آمده از
پیشگاه حضور پرنور بتعلقداری فیلخانهٔ سرکار و بتقدیم محالات سیر حاصل اخراجات فیلخانهٔ مذکور سرفراز
و ممتاز گشته کارخانهٔ مذکور را آن تیاری اسباب و هوشیار و خبرداری انتظام داد که مزیدی بر آن متصور
نیست تا امین حیات خود در حزم و احتیاط و آبادی و افزایش تعلقات خود را مصروف میداشت
و نیز کارخانهٔ خانگی خود هم بآن راستی و درستی بسر برد که احدی گاهی لب بشکوهٔ طلب تنخواه و نان و
پارچه نکشاد و همه ملازمانش مرفه الحال دست بدعای سلامتیش بودند و مواجب خود ماه بماه بلا حرکت
میافتند در فیل شناسی و سواری فیل ید طولی داشت و همواره بارباب حضور پرنور حضرت غفران مآب
و در عهد حضرت مغفرت منزل بجای خدمت صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
و خطاب لگی و جاگیر عمده سیر حاصل سرفراز شده تا بای صرف جیب خرچی طوائف را سه هزار روپیه ماهوار
داده تا امین حیات خویش بوکردشت امیری بوده صاحب اخلاق و مروت کشاده دست عمده خیال

برای سکان آنجا بعلما و خدام و شوکلان هزارها روپیه هر سال صغیر شاه و بتاریخ هفتم ماه محرام الحرام
هر سال سوار عماری بهر معه فرزندان و اقربا شده بتبرک تمام در عاشورخانهای حسینی علم و نخل صاحب
و علم حضرت بوبی الغربا اقتضاء مرفت و نذرها از نقد و علمهای طلا و نقره و وزنی های طائش و غیره
میگذرانید و یک صد و بیست دیگر و برنج پل داده و زیارت چه غیبدانسته آورده نذر هر عاشورخانهای
مذکور از دست خود رضه و ق نما نذر و اثل ممنو و بجمیع خیرات هر روز بنا کشش فی آدم سه فلوس و قدر
که هر روز صبح شوند میداوند چشم مروت خوش گفتاری قدرهای مرحوم خاندانی برکات امیر عالیجاه ذی
ذیشان ختم بوده تا حین حیات خود و معه بهاد و خدمات بزرگ سرکار و خطابها مرحوم کم پایه ذلیل
و خوار سرفراز نموده ان ندو بحث جون زینت کر از رحلت امیر الامرا منیر الملک بهادر امارت از صفحه
روزگار خصوص از اقلیم دکن برخاست اما بفضل الهی و از الطاف و عنایات خداوند نعمت آنچه خصایل
پسندیده و اخلاق حمیده خاندانی است همه در ذات سراج الملک بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود
اما القبول شاعر شعر اندر سعد و عده هر کار که هست بسوی نهر پاری هر کار که هست انشاالله
تعالی بر وقت مقرری که در بارگاه جناب قدس ایزدی قرار یافته بلاشبه و شک بظهور خواهد آمد که نظر توجه
خداوندی همواره مبذول حال خود دارد لیکن وقت موعود رسیدن منوز نرسیده الغرض امیر الامرای
موصوف بتاریخ هفتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت هجری که درغم و الم جدائی فرزند
جگر بند کلان خود شجاع الدوله محمد علی خان صاحب که بصفات موصوف بود و حقاً از عارضه سوء القنیه در عرض
سه روز رحلت نموده در دائره میر مومن استرآبادی قطبشاهی در پهلوی پسر مرحوم خویش مدفون گردید
تاریخ رحلت بهادر معز زینت قطعه صاحب منزلت منیر الملک + یافت اندر بهشت چون رحلت +
سال تاریخ گفت هاتف غیب + مومن پاک داخل جنت + چهار پسر ازش بودند یکی اشجع الدوله که او
معین پدر بوده از ابتدای تولد و شباب در سایه عاطفت جد مادری خود میر عالم و جده خویش

جاگیر بدستور بحال و برقرار دارند بمقتضای عنایت کبری و موهبت عظمی در سلف هم شاید بحال کسی فدوی بظهور
نیامده باشد معهذا امیر لیست ذی اخلاق مروت شعار گشاده جبین ذی همت و دست تبذل بدرجه از دارد
که احدی را بدون حصول چیزی بچیزی خالی نمیفرستد شیرین گفتار انداز طبیعت خود را برابر انداز طبیعت
بزرگان خویش ساخته بجمیع صفات موصوف و دستگیر پرداخت خداوند نعمت مشکور است چون مراتب
پرداخت بحال امیر الامرا حضور پرنور را همواره منظور نظر عالی بود لهذا جاگیرش بدستور و پرداخت علیخانمان
فدویت نشان آنچنان از الطاف شاهانه بحال و برقرار است که بتحریر و تقریر نمی‌آید صاحب منصب
مناسب و خطاب و نوبت و جاگیر وغیره بجمیع مراتبات سرداری و امارت سرفراز و ممتاز است ✤

اعتصام الملک بهادر

خلف اعتصام الملک بزرگ منشی میر حیدرخان بهادر منشی حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه
ثانی نور الله مرقده نام اصلی اش میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدرخان بهادر منشی مذکور از بلده
خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که قلعه داری قلعه مذکور از وقت بادشاهان تیموریه
در خاندان بهادر معز الیه بود وارد بلده حیدرآباد شده بتوفیق شیر جنگ بهادر و رکن الدوله بهادر مدار المهام
سرکار که از وقت بزرگان طرفین اتحاد داشتند باریاب حضور پرنور گشته بمساعدت طالع بلند و نصیب
ارجمند بخدمت منشی گیری حضور پرنور که پاکیزه روزنگار گفته اند سرفراز و سربلند گردیده بمرتبه مصاحبت
تقرب رسید که رشک امیران دربار شد و ملک مهر از حضور پرنور بوده صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره و پالکی جهالردار و بجاگیر عمده بسر حاصل نیز سرفراز گشت و تا رحلت خود مو رکار و با خدمت خویش
بود بعد از آن در عهد حضرت غفرت منزل چون عالم پیر از سالی بدرجه بود که قریب هشتاد سال رسیده خدمت
دار الانشائی را بفرزندگان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سرفراز کنانیده خود در عالم
انزوا در عبادت معبود حقیقی درسنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری عازم خلد برین گردید امیری بود

بجمیع صفات امیرانه موصوف بود خلف الایق بزرگ و یک پسر صغیر در وقت خویش داشت بزرگ ازینها
موسوم بجان الصاحب شه روبری پدر خود قضا نمود بهادر مذکور در غم و الم خواهش حرکات جنون پیدا
کرده در همون حال در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری عازم ملک بقا گشت پسر دومی بنام
ورنگاهی صاحب المخاطب بدرگاه قلیخان بهادر بعد رحلت پدر در حالت بیماری بسبب ضعف اعضا اراده
حج و زیارت نموده زندگانی تمام خود قریب لست لک روپیه از نقد و جواهر همراه خویش برده عازم
حسنات باتفاق سید عاقل خان بهادر که باهم اتحاد بسیار بود گردیده و توبه بخصوص نموده متوجه عبادت
معبود حقیقی گشته چون بمقام شیرگاؤن که متصل پونا یعنی منزل پونا است رسید طاقت اعضا
بالکل نمانده در همون مقام در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری بدار البقا خرامیده و در همون
جا مدفون گشت اثاث البیت و نقد و جواهر بر طبق وصیت او در علاقه صاحبان انگریز بمبئی امانت
است بعد رسیدن پسر صغیر امین الملک مرحوم موسوم به امین الدوله بن شد صاحبان انگریز مذکور به او

خواهند رسانید

اکرام الملک بهادر

نام اصلی اش محمد رضا بسبب خلف چهارمی امیر الامرا امیر الملک بهادر است در عهد حضرت مغفرت منزل
مشغول به خدمت پدر بزرگوار خود بوده گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز و نماز در بار جهان مدار
میگردید و در عیدین بندگان عالی مدظله العالی تا بودن پدر ذی قدر خویش مورد الطاف شاهانه
گشته بخدمت خانسامانی سرکار دولتمدار مشرف و مباهی شده شبانه روز در اطاعت امر خداوند نعمت
دقیقه فرو نگذاشت نیز باید چون شماره باید داد سپاه و قرض خواهان از انتقال مرحوم مذکور امیر الامرای
مسطور باید حالش گردید اعلیحضرت حضور پر نور نظر بر فدویت و جان نثاری و قدامت قدیمانه بزرگانه
بهادر ممدوح از خزانه عامره سرکار دولتمدار لکها روپیه مرة بعد اولی و کرة بعد اخری مرحمت فرموده

وجاگیر عمده محاصل بسیار عقری مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه گردیده و سر عزت و وقار با آسمان
اعتبار رسانیده در سایه عاطفت خداوندی معمور کار و بار بحوال خویش است امیریست صاحب شان و شوکت
و وجاهت که درین زمان هیچ امیر بصلابت و شوکت او نیست بسا اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده و مراتب
عالی از خداوند نعمت برگزیده هر کس که با و رجوع کرد و دیگر محتاج خانه دیگری نشد اقربا پرور و ترحم شعار همواره
از خیرات یومیه سادات و حجاج و زوار و نجبا و ارباب استحقاق و پیرزالان بیطاقت را که بدست خود و دست
بدست بی اعتماد و نعمه غیر مید بدسر و رو به جای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور معمور و در عبادت الهی
از چهار گهری شب مانده مصروف تهجد گذاری گاهی بی وضو نمیباشد چشم از خور می حال خلایق مغموم
و از رنج احوال مردم متفکر و ز فکر رسانیدن راحت و از درستی امورات دوستان خوشدل کینه و حسد و
بغض و چشمک زنی و اشاره و بشاره و فتوری و مفسدی استغفر الله در مزاج خیر امتزاجش بالکل مختل او بیانه
اش هرگز هرگز نیست محض ناپسند است تا بشکوه و غیبت چینی بعضی مر بعضی چه رسد از نماز صبح تا ارادهٔ دربار
سوای ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر بادشاهان عالی تبار خصوصاً همواره ذکر علو مراتبات
و درجات خاندان عالیشان آصفیه رطب اللسان و در بیان الطاف عنایات حضور پرنور در بارهٔ خود
عذب البیان است از عطرالی بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی حسن الاشیاء در خوشنویسی و انشاء
پردازی یکتای عصر خصوصی در تحریر کلام مجید ثانی شاه سکین مغفور توان گفت چنانچه بسیار مردم السادات
حسنات تحریر قرآن شریف خوشنویس گردانیده عاصی محرر اوراق نیز از ادنی تلامذه بهادر موصوف
است که هیچ محنت نکرده معهذا در علم تیراندازی و صنایع و بدایع آن فرد فرید روزگار هر روز توده هشتی
تیراندازی در خانه خود تیار کنانیده بلاناغه با تمامی تیراندازان عمر مشغول حسنات هست صبح و شام
طعام لذیذ با برادران و اقربا و رفقا و سادات و حاجیان و زواران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود
باز نمید و نیز هر کس که از علما در و وارد مجلس باشد محفوظ و بهمکین خالی نمیرود اگر برود طلب و آدمان جمع

کرده برابر جان عزیز می‌داشتند و همچنین چه در خوش‌وضعی و چه در اصابت رای و متانت خرد که همواره شریک مصلحت
کلیات و جزئیات حضور پرنور بوده و چه در علم و فضل و کمال که در ذات آن عالی‌شأن بی‌مثل و بی‌مانند خود بوده
به نظر آمده اقربا و پسر خداپرست اوقات معمور فرد فرید منتخب روزگار که اگر زمانه سال‌ها دیگر چرخ زند
همچو امیر الصفات مذکوره به نظر آید بلکه نه آید آغا میر عباس علیخان بهادر خلف صدق بهادر موصوف نخستین
میر حیدر خان بهادر مرحوم چون از بدو شعور و ابتدای حال آثار شرافت و جوهر اصل بلند از ناصیه حالش
هویدا بود در عالم صغر سن هم ناپسندیده را هرگز نمی‌پسندید و همیشه خود با ادب می‌نشست و از بی‌ادبی
نفرت تمام داشت در عهد حضرت غفران منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی در سن بیست منظور نظر خاقانی
و مشمول عواطف سلطانی گشته بهادر و عمل دیوانخانه عرض بیگی به تجویز آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده به مدارج
اعلی رسید و همیشه معتمد کلی بوده و در همه باب در امورات سرکار علی الخصوص در نازک‌دستی حال مرشدزاده‌های
بلند اقبال صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری و روانگی ثابت جنگ رسل صاحب
وکیل انگریزی در باره طلب مرشدزاده‌های مذکور از قلعه بلده به راجه چندولعل مهاراجه بهادر و چه در انتظام
مزاج آوری حضور پرنور که هرگز اقبال تغیر بود چنانچه بهادر مذکور مساعی جمیله بکار آورده اظهر من الشمس است
و علی هذا القیاس در نازک‌دستی مزاج خاص آنحضرت در باره تشخیص مرض بوده و تجویز غذا بر طبق ایمای حکما و نیز
در احتیاط اشیای مضره چه اندرون محل و بیرون از آن معتمد سلطانی خدمت او جان‌فشانی و نمک‌حلالی
بظهور آمده که تا حال مانند آفتاب روشن‌تر است تا رحلت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده و بجواهر گرانبها
و دوشاله بیش‌قیمت یکهزار روپیه با کار کلابتون کشمیری به پنجه مبارک خاص سرفراز و مشرف و مباهی گشته و در این
عهد میمنت مهد بندگان عالی خداوند نعمت عالم‌پناه خورشید کلاه حق آگاه ناصر الدوله بهادر آصف جاه
ادام الله اقباله و عمره به بحالی خدمت عرض بیگی با اضافه منصب و خطاب جنگی ممتاز جنگ و ملائی احتشام الدوله
و احتشام الملک با نوبت و رساله سواران و علم و نقاره و نشان و عماری و پالکی جهالردار و عطای جواهر اعلی

و جاگیر

بی‌نشین گشت و عابد سپهر با وجودیکه از ابتدای آفرینش در رکوع است از رشک غلطانی این سبحهٔ انجم
اشک حسرت میریخت الله تبارک و تعالی بمقتضای اَلدَّالُ عَلَی الخَیرِ کَفاعِلِهٖ ثواب تهلیل و تسبیح
بروزگاران معاون خیر روزی کناد تا زاید بیل پوش فلک سبحهٔ انجم در ورد تقدیس و تهلیل است
رشتهٔ عمر با لقای لیل و نهار در تزاید باد

رقعه دیگر در ارسال دستار

از روزیکه خامهٔ بدایع نگار صنع لم یزلی رقم هستی کائنات از تنجیهٔ عدم بر صفحهٔ شهود نگاشت بمقتضای
حکمت بالغه بر شجر القدر قابلیت استعداد بر نخبه کرد ما فوق آن متصور نباشد بمدلول آیهٔ وافی هدایة
مَا تَرٰی فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ البَصَرَ هَلْ تَرٰی مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ البَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ
اِلَیْکَ البَصَرُ خَاسِئًا وَّهُوَ حَسِیْرٌ لقب مزین گردانید که عقول عقلای زمان کرسد شناسان عالم ملکوت
انداز احصای کنه آن بعجز معترف بل القصور معترف اند از آن جمله صفحهٔ سما را بزینت کواکب و شاخ اشجار را
بزینت اثمار و نیز مردان را برونق دستار آرایش تازه و پیرایش بی اندازه عطا فرموده لیس بهتر از
دستار مردان را زینتی نیست خصوص قیمتیکه از دوستی بطریق تحفه برسد بجا توجه از دل اخلاص منزل برآید
دستار مرسله وصول بهجت شمول نموده سر و دست اخلاص را وقف تسلیم و نیاز ساخت حبذا دستار که هر تارش
بدلفریبی مرغ دل گرفتار دام صیاد برده بلکه چون تار شعاعی آفتاب تسخیر عالمی نموده شاید از سویدای
دل و کافور شمع سفیدی تار و پودش را منسوخ نموده اند که از نظارهٔ اش ظلمت چشم بینندگان روشن
و خورشید بست تارش برای رفع عین الکمال بمنابه جوش اگر صفائی آنرا خریر سپید گرسر زنش میگرداند
و اگر کتان از ملاحظهٔ اش بهره مند میشد چادر خود بر ماه میدرید کلاه خسروی را اگر با این دستار بدل
نماید روا و بیباک قرص ماه را در پله اش بسنجد سزاست خلاف جمهور اگر آرایش دست خواهم میتوانند شد
کمر را از نبستش شرافت و دست را از بچیدنش گرامی حاصل شده الله تبارک و تعالی تا زمانیکه

فرستاده تا به آمدنش دست لقمه دراز نکند شوق اسپان عربی و عراقی و کاٹھیواڑی و دکھنی و فیلان
تیز رفتار بسیار و بر اهتمام ترتیب و باب اسباب زیور و ترتیب سادات و حجاج و زوار ان اماکن متبرکه سرکار و جالب هم از ابا پدیده
داده روانه میفرمایند و در بیت الله شریف حبل آب دوازده ماهی مقرر نموده اخراجات آن را پشند ری کرده بارسال می آرد
که مردم خوب باقلیم و عای خیر مسید بند و این همه امور حسنات را محض رد اعتقاد خویش برای ازدیاد عمر و دولت خداوند نعمت خود
حضور پرنور دام اقباله بحاله برقرار دارند و نیز برای حصول حسنات ذات خویش از جمله آن مرمت مسجد جامع
بلده حیدرآباد است که بعمارت بلند و مدت از سر نو تعمیر شکست و ریخت پرداخته کنهره چوبی برای احتیاط
در سر هر طاق و درواز مسجد مذکور نصب کنانید که حالا موجود است و صحن مسجد از سنگ ریزی چنان
هموار گردانید که نمازیان را هیچ اذیت نیست و از محدثات آن منبع خوبیها عمارات اسلیه با فرش و سائبان
شده و در باغ دلگشا موچاه عمیق بر سر راست کوه مبارک که خلقت خدا آب شیرین مدام و اهل حرفه و
مسافران روز و شب میخورند و محظوظ میشوند در باغ دیگر در قلعه سرور نگر با زیب و زینت مکان ها و اشجار
عجیب الغرض زبان قلم در توصیف آن منبع کرم طاقت تحریر و تقریر ندارد و شمه از آن باظهار آورد
از جمله انشاء پردازی آن منبع کمالات فقرات چند که یاد داشت بتحریر در آورد و کمه یادگار است

رقعه در رسید ارسال تسبیح

و سبحان الله زهی معبود حقیقی که عبادتش نتیجه ظهور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس ورد
تهلیلش و تسبیح همه ذی عقول را از جمله واجبات چون سهو و نسیان که لازمه ماهیت انسانیت اکثر اوقات
انسان را بغفلت در رسید او لهذا جناب مقدس نبوی علیه و آله و صحابه الصلوة والسلام که طبیب بیماران و جمعیت
کار است سبحه لبذکر یاد الهی و تازیانه نفس سرکش ساخت لیس من سرگردان تیه ضلالت در تلاش آن بود که
تسبیح مسلسل مانند ابر رحمت از آسمان کرامت شرف نزول بخشید تعالی الله این تسبیح اگر بدست سبحان فلک رسیدی
بر سر سبحه آن کواکب را نثار کردی و از مشاهده آبدارش گوهر آفتاب بحجاب نگرده در دریای عمان

بالبر و التقوی خالی از حسنات وعاری از برکات نخواهد بود تا ز ما خیر فلاطون این خم در باده پیمایی ایام ولیالیست پیمانهٔ نشاط لبریز بادهٔ مسرت و انبساط باد

رقعه در خلعه انشا آرا ے

از آنجا که مشیٔ تقدیر ایجاد کائنات را وابستهٔ لوح و قلم گردانیده و بر افراد لیل و نهار مدار قدرت رقم تقدیرات مثبت ساخته و بدون پای چوبین قلم اسرار درونی دور افتادگان طریق محبت حجاب خفا از رو بر نمیدارد در رشتهٔ زلف ستوره مطالب بدست دلدادگان سلسلهٔ مودت در نمی آید پس همه ذی عقول را از تجلیل آن گذیری نیست بناء علیه دل نیاز منزل چون سر بر خامه در وادی تلاش نوابغ تمنای حصول مقصود بود شعر دلها بهم ز نشیمن راند و بر یکدیگر اندیز تو انداز به قلمهای در سلامانه شاخهای شکیمی یک قلم عنو خاطر انجونیش مودت رشک بوستان گردانید و لیکن از آن بی شایبه تکلف مانند نگاه عشاق زیر تحریر قلم و معانی افواج مطالب زیر حکم خود آورده از نهایت راستی و وفاق با وجود دو زبان از یک جهت گاهی کلمهٔ دوئی از آن ظاهر نمیگردد و از اعتماد ش جهت ترقیم نامهٔ که بر آن مطالب محول او میگردد بحر ممنونی لب وا نمیکند و از غایت عجز با وجود یکه روشش کحل الجواهر دیدهٔ بینایست داغ سیاهی بر جبین کشیده سر از سجود طاعت بر نمیدارد ن و القلم از شان او آیتی جف القلم از کتاب کمالش حکایتی است اافراد سیاه و سفید لیل و نهار منقوط کواکب زینت بخش صفحهٔ سپهر است عنان کمیت تیز خرام قلم از جمرهٔ دوات بمرادات اهل زمانه بدست آن شهسوار میدان مردی و مروت باد بالنون الصاد

رقعه در ارسال کمان

کمانیکه در دلربائی مانند ابروی خوبان جلوه نما بلکه چون هلال نو ضیا بخش دیدهٔ پیر و جوان از کمان خانهٔ عنایت باین گوشه نشین بکمانشانهٔ محبت رسید از ملاحظه زنگ نشینش من حلقه بگوش مودت را ملقه وار سرگردان صنع صانع حقیقی ساخت بی شایبه تکلف تیر مژگان دلبران کور ساماج خانهٔ دل عشاق

سرور گرد دستار است آن سرگروه ارباب دانش و سرگروه ارباب بینش را بسرفرازی جاوید مسرت بخش دارد

رقعهٔ دیگر بحکیم شفائیخان معتمد الملوک قلمی یافت

ازانجا که حکیم علی الاطلاق جلت آلاؤه و عمت نعماؤه که ترکیب بخش مزاج انفس و آفاق است وجود عالم را
بمضمون بدایت مشحون وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون از سویدای عدم بعرصهٔ شهود آورده
مصداق وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم منتج گردانید و بنی نوع انسان را
ودیعت فیض لم یزلی بوده بحلیهٔ خلق الانسان فی احسن تقویم جلوه گر ساخت در صورت عبادت خالق
ما انشأ بر هر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول
آن سعادت که تکمیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر اعتدال مزاج عنصریست هر گاه حضرت واهب العطایا
بافردی از آن افراد برگزیده بحلیهٔ من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا بر نواخته مصدر فیض عام و مظهر حسنات تام
گردانید پس همه ذوی العقول را باید که وجود او را از جملهٔ مغتنمات پنداشته شکر آن بر خود لازم دانند و آن
موهبت عظمی درین عصر و زمان ذات فائض البرکات آن عالیجاه عیسوی الزمانیست که آئینهٔ دل صفا منزل
جامع حکمت علمی و عملیست بلکه نظری در پیش نظر ارشادش هیچ است پس چنانکه بر سایر مستفیضان شکر این موهبت عظمی
عموماً لازم گشته بر ذات آن مصدر حسنات خصوصاً واجب و متحتم است و متوجه اصلاح احوال مردم شدن
در حقیقت ادای شکر نعمت الهی کردن است خصوص توجه بر احوال دوستان یکرنگ موجب حسنات و باعث
برکات لاتعد و لاتحصی است آن زمان از دست کشاکش معده در آزار و بعض بتنگی آن گرفتار
اگرچه تقویت این بیت الداء هر قدر کم شود موجب زیادتی صحت است لیکن توسن نفس را بکجلان
علایق دنیا را اگر از ضعف استرخای عنان شود تحمل بار گران عبادت نتواند شد بنابران تقویت
او واجب نظر برا [?] اگر ازان شداروی عنایت و گلقند اخلاق معالجه پردازند مصداق تعاونوا

بالبر

نام اصلی اش غلام حیدر خان بهادر است از قوم نوایت بزرگانش همواره بمراتب بلند و مناصب ارجمند
رسیده کارهای نمایان بظهور آورده اند و متعلقات لکهاروپیه بمعمور کاروبار ها گذشته نام نیک بر صفحهٔ
روزگار گذاشته اند و او در عهد حضرت غفران مآب بخطاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه
حضرت مغفرت منزل متعین بخدمت گذاری مرشد زاده آفاق ناصر الدوله بهادر گردیده تا جلوس
میمنت مانوس آنحضرت شبانه روز حاضر جناب بوده بخدمت داروغگی فیلخانه و فراشخانه وغیره خدمات
دیگر معمور گشته مورد الطاف نامحدود چون سریر دولت خداداد بی زوال از جلوس آنحضرت رونق تازه یافت
از پیشگاه خلافت بسرفرازی خطاب بهادری جنگی و اضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تعلقات
لکهاروپیه معه دیهات جاگیرات محلات و مقطعات هزارها روپیه مبلغ خطیر و رساله جوانان بار قدیم علاقه
معه جنگ بهادر خانزاد سرکار ممتاز و مباهی گشته مبذول نزول عنایت خاقانی است الیوم بسبب
کشیده مزاج گرم گو پر فکر است کردار راستی پسند هر کس که زبان داده دیگر نه ماند در رود قیامت تغیر پذیر
نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده اش عالمی را در گرفته وابستهٔ همت عالیش گردانید کشاده
دست شگفته جبین خندان رو خوش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با اراذل متنفر و با نجابت بلند حوصله
پیر فکر آل اندیش موزون خفی و جلی مرتبه حوصله اش بآن مرتبه رسیده که همواره شریک سلطنت کلیات
و جزئیات خداوند نعمت است بهر خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شود بآن حوصله سرانجام
و هر کار خیر بدین بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشا کارهای عمده دیگر است که در فهم
خرد مندان روزگار مرتسم خاطر است العاقل یکفیه الاشارة کی پیچ حرا الفضل جمیع کمالات صوری
و معنوی که لازمه بزرگ منشان عالی فطرت است بهر در ذات آن منبع کمالات موجود است انا نقول ٭ ٭

شاعر غنچه بر وقت خویش گل گردد ٭ تو کن سعی باغبان بسیار ٭ همواره با جلالت ماهی
خود خبر دار و ارباب و متمم کل سلطنت

تا اخلاق و وفاق تشدید از شست همین کمانست و نقاش ازل قوس قزح را نظیر رنگ همین کمان
رنگ آمیزی ننموده اگر تا رنگ صرف جلا این نماید روا و رگ دلی دلدادگان توده بلا را هدف این بکار
بر ندسز است قبضه اش مرکز دایره ظفر و ترکش شهباز فتح را شهپر چله اش لنگر سفینه دریای وغا
و فاقش مانند قطب فلک بطرز فیروزی رهنما تا گوشه چشم زده را مژگان و خدنگش صرف قضا از جان
اگر اسفندیار را بهدف تیر این نماید لب سوفار زبان پیکان را چون لب معشوق بوسه دهد و شیر بیشه وغا
از سهم آن خون ناب جگر نوشد غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حمایل سوار نیلی خنگ فلک است
چنین کمان از استاد ازل یاد ندارد تا تیر شهاب ثاقب از قبضه کماندار قدرت در کشاد دست اعادی
بی سر گیر لقربان بلکه چون تیر آمی ترکش زیر دست فرمان باد + + + + + + + +

رقعه دیگر

از انجا که سحاب نیسان از همت بلند تشنه لبان صدف از آبیاری خود دریغ نکرده و آفتاب عالمتاب
از پرورش سنگ خارا را با وجود علو مدارج صرفه ننموده قادر مطلق الاطلاق و خالق بی نیاز قطره را
گوهر و جرم سنگ را بلعل مبدل ساخته تا زبان روشن بیانی ضیابخش نام مربی در عالم باشد نظر برین اگر
از ابر نیسان کرمت ان بحر مواج باین تشنه لب قطره و از ان آفتاب آسمان مرحمت باین سنگ خارا
جوهری نصیب گردد در نظر اهل بینش که دقیقه شناسان صد آفرینش اند ابر و از منبع سحاب درخشانی
از چشمه آفتاب است بخصوص درین اوقات که ابر گوهر بار با وجود سخای ذاتی بجای گوهر از تنگ حسرت
هم ضایقه کرده اگر آب سحاب آسمان مروت و آب آفتاب فلک همت و سخاوت نیز بوضع زمانه
پرداز ند صدف دست امید واری برنگ سفال و شیشه دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال
خواهد شد

اقتدار جنگ بهادر

بسیار و عاشورخانه بنا کرده خویش استاده میکرد و که در دو شب البته از بست پله روغن سیاه کم خرج روشنی
هنگر دیده چون بشب نهم سواری مبارک ضریح مذکور برمی آورد و بر جلو بندگان پنجه با و بخشانه تحفه
روشنی از عاشورخانه ایشان که متصل دروازه پل است تا اطراف گرد و اگر و چار منار و چوک بازار کساره
وغیره سراسر راسته پهلو به پهلو پنجه با در دست گرفته بجای خود ها تا بر گردیدن ضریح مذکور و رسیدن
بعاشورخانه خود می استادند و سواری ضریح از اندرون روشنی صد هزار ها خلق الله تعزیه کنان
میرفت و پیش پیش ضریح مبارک بهادر مذکور بلباس سبز جامه دو بتا رو دو شال سیاه ماتمی پا پیاده
کمر بسته خنجر بیچوان بتمکنات تمام بدست خود گرفته سینه زنان با هزاران مردم چنان میرفت که وجاهت
سیادت از چهره منوره او که سرخ و سفید رنگ بود و در لباس سبز مانند آفتاب در مزرعه سبز فلک میدرخشید
و دو نقارخانه عالیشان بزرگ که بالای فیل نقارچیان و شهنه نوازان خوش صدا معه اسباب نوبت
و دیگر روشنی شمع مهتاب و کنول ها معه نقاره کلان و تاسه که بر همچون نقارخانه روان داشتند میتواختند
و قریب چهار صد بچوبیان بر دو نقارخانه را دوش بدوش بر داشته پیش پیش ضریح مبارک در جلو
میبردند از ملاحظه اش حالتی میگذشت که از بیان آن دل شنونده مضطر میگردید و رفتن بمسافت بغیر
دیدن آن قریب یک لک دوازده هزار فتیله معمولی روشنی در آتش بخرج می آمد بر گاه ضریح مبارک
بر سر می آمد از اعلی تا ادنی از امیر تا فقیر زن و مرد یک طفل شیرخواره صغیر تا شیخ کبیر از حامله وغیر حامله تا پیر زال
صد ساله برای دیدن ضریح افتان و خیزان می آمدند و میدیدند از وقت احداث بلده حیدرآباد
تا الی الآن در هیچ عصر این صورت تکلفها بمجلس تعزیه برداری نکرده و نخواهد کرد و معهذا هر روز در لنگر مرثیه
خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را طعام لذیذ حلیم و قورمه میخورانید و شیرینی وغیره لوازمه معمولی در لنگر مذکور
بالکتها بهای نقره و بوزن شش شش روپیه که بجای حباب در عاشورخانه نصب میکرد و در روز لنگر هر هر
جماعت یک کوزی میداد الغرض هزارها روپیه بخرج عشره محرم و تیاری عاشورخانه و تعزیه داری امام علیه السلام

اشرف الدوله بهادر

نبیرهٔ اشرف الدوله بهادر مرحوم که قلم را طاقت تحریر ستوده خصالی آن منبع اخلاق و کرم بالکل نیست فرشتهٔ
قدسی نژاد در قالب انسان در آمده بود و از خلف ارشد داور الملک بهادر ولد شرف الامرا بهادر
برادر رکن الدوله بهادر مدار المهام سرکار حضرت غفران مآب بوده که زبان در توصیف این خاندان سعادت
نشان عجز معترف اما اشرف الدوله حال ولد میر موسی خان مرحوم است پسر اشرف الدوله مرحوم مذکور که
او در حین عالم شباب جهان فانی را پدرود نمود که خلقی را افسوس است مگر مشار الیه بعد رحلت پدر خود
از پرتو افضال خداوندی بجاگیر بحال قدیم و خطاب و منصب موروثی و کارخانجات قدیمانه سرفراز شده
امور کاروبار عمومیت امیریت که در عالم ابتدای شباب خلاف بزرگان زاده رفیق پرور با مردمان
ادیب هم صحبت و با انکسار نا مطبوع کشاده همت خوش وضع خندان رو بجمیع صفات امارت قدیمانه

خویش موصوف

اسد نواز جنگ بهادر کوکه

برادر خرد جعفر یار جنگ بهادر کوکه نام اصلی ایشان میر حسن علیخان است نسبش از سادات خراسان که پیوسته
رضوی و والد ایشان مشهدی بود مفصل در ذکر احوال جعفر یار جنگ بهادر کیفیت ایشان هم بارقام خواهد
آمد اما میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت غفران منزل خدیو حق آگاه سکندر جاه بهادر که نسبت
کوکلتاشی با آنحضرت داشت در عالم رشد زادگی همواره بجناب حاضر بوده بعد سریر آرای آنحضرت
بمرتبه دو صدی به ذات و پنجاه و دو سواران صرف خاص و دو صد جوانان بارلین و یک صد
جوان بارگیر اشراف سرفراز گردیده همیشه باریاب حضور پر نور بوده سوای این از نیوانی سواران
و بارگیران و جوانان بارلین قریب سه صد نفر معه جاگیر هزار روپیه معاش دیگر سیده شت خرج مبارک
جناب سید الشهدا علیه السلام از نقره ده هزار روپیه تیار کنانیده در عشره محرم الحرام با رونق تمامی

خلف مرحوم مذکور نام اصلی اش میر جوهر علیخان بهادر است بعد رحلت پدر خود در عهد حضرت مغفرت منزل بخیبی کارخانجات
سرفراز و ممتاز گردیده بر طبق معمول مرحوم عمل کرده ضریح مبارک استاد نموده و سال بموافق معمول آن سرکار
هم برآورده بعد رحلت حضرت مغفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی هم میکند و همراه امور بحال دارد اما
سواری موقوف است درین عهد از پیشگاه حضور بخطاب و منصب پدری سرفراز و به بحالی جاگیر مورد الطاف
و همواره حاضر دربار جهانمدار صاحب اخلاق گشاده مزاج همیشه پسندیده صفات بزرگانه خود موصوف و مشهور
روزگار است

امیر الدوله بهادر

خلف امیر الدوله شهامت جنگ مرحوم ولد شهامت جنگ محمد طاهر خان بهادر کوکه حضرت غفران مآب میر نظام
علیخان بهادر آصفجاه ثانی که ذکر خیرش مشهور آفاق است و امیر الدوله کلان در عهد حضرت مغفرت منزل سکندر
جاه بهادر بعد تغیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانسامان بسرفرازی خانسامانی حضور ضمیمه خدمت
موروثی جواهر خانه خاص سرفراز و ممتاز بوده اوقات خویش بسر برده نهایت نفیس مزاج از انجا که دست بیعت
ارادت بدست حضرت شاه غلام علی صاحب فرزند حضرت شاه موسی صاحب قادری داده بود و بدرجه
خلافت رسیده لهذا ترک لباس کرده منزوی گشته بعد چندی ودیعت حیات نموده روبروی روضه منوره
آنحضرت در غیره نواحدات خود مدفون گردید اما امیر الدوله بهادر حال در عهد حضرت مغفرت منزل بر خدمات
وخدمت جواهر خانه وخانسامانی از وفات نرواحی والد خود معمور وحاضر کار وبار دربار جهانمدار شده مورد الطاف
شاهانه گردیده و درین عهد حضور پر نور دام اقباله نیز بدرجه قدیم ببحالی خدمات وجاگیرات قدیم کوکت پلی وطاهر
خان پیته وغیره دیهات هزار ها روپیه سرفراز است بسیار نفیس مزاج خوش اختلاط و پر اخلاق صاحب سلوک
با احباب و بخیبی شناس قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار از علم و نقاره و نوبت و پالکی
جهالردار نیز سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقه خاندان بهادر معز که نام نامی اصلی اش محمد بدر الدین خان

مرت میکرد که در تمام اقلیم مشهور تر است و مخفی نیز آنقدر خیرات به بیرزالان میداد که بروز رحلت
او از هر محله هجوم بیوایان شده گریه کنان سینه زنان همراه تابوتش میرفتند گویند قریب یکصد روپیه
ماهوار در خیرات ظاهر و پنهان و خرچ نیازات و عرس وغیره بود و بیوه ها را آنچنان مخفی میداد که احدی
را خبر نمیشد بروز رحلت از اظهار بیوایان معلوم شد حاجیخان کارپرداز و بیت رام متصدی میگفت
که خبر این خیرات اما هرگز نیست که کی میداد و ندر سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بروز عید الفطر
بر بروله ثنا گردید امیری بود سپاه پرور و وجیه با صلابت سخی بیش دوست راگ پسند بجمیع خوبیها موصوف
روزی در دربار جهاندار که حضرت غفران منزل بالای بنگله دیوانخانه دولتخانه قدیم بر آمد فرموده بودند
و اهل دربار همه حاضر اسد نواز جنگ بهادر عرض کرد که سید احمد رشید خانزاده که از لاهور وارد بلده حیدرآباد
اند از تصرف و توجه باطنی خویش شراب را شیر سکنجبین خود بدولت و اقبال فرمودند که این از جملهٔ قلب ماهیت
است که نمایند پس لطف به جامی مؤلف اوراق ملاحظه کرده ارشاد فرمودند که این حکیم ما نیز قلب ماهیت
سکنجبین یعنی شراب را انگور میسازند پس تصرف و توجه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسی را مرید خود
کنند میتوانند شد که ولایت دارند الحاصل اسد نواز جنگ شخصی بود ساده مزاج که تا حیات خود خاطر شکنی
احدی نمود و در مزاج حضور پرنور ربط تمام داشت و مورد الطاف بکلمات شفقت و سرفرازیست صاحب منصب
و جاگیر ده هزار روپیه که موضع مدور پرگنه زیبالپور و دیگر دیهات کونداپور وغیره از آنجمله اند عقب قلعه محمد نگر
گولکنده مقطعه خارج جمیع خریده پیته معتبر اجیل و دروازه های شتین چهاوڑی و عمارت دیگر باحداث
در آورده آباد نموده باسد نگر موسوم ساخت تا حال بازار در آنجا میشود و نیز عاشورخانه و مسجد و باغ متصل
دروازه پل از محدثات اوست که میر جوهر علیخان بهادر اسد نواز جنگ حال خلف مرحوم مقیم دا خود مدفون
است و بس

اسد نواز جنگ بهادر حال

چندی وکیل مهاراجه بهادر هم مساعی جمیله بکار برده بدستور والد خویش کارهای بندگان خلق الله را بآسانی تمام
برمی آورد گویا یک عالم دست بدعاست اما همچون سررشته بی نفسی بغیر تکلیف دام و درم که مشهور تر است و دیگر
عهد حضور پرنور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجاگیر قدیم و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار جهانمدار صاحب
اخلاق و مروت در کار خیر اهل حاجت صرف اقربا پرور و بجمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر
معز تمکین پور محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خانگی وابسته بذات ایشان بوده بنهایت
اخلاق متصف و دیگری محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه تر به پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش
است و همواره بمصاحبت مهاراجه بهادر حاضر سیومی محمد بدر الدین خان بهادر که بداروغگی باغ سعید
آباد به نیابت راجه دهیراج بهادر از حضور پرنور سرفراز و مدام بمصاحبت راجه موصوف مشرف و همه ها
بخطاب بهادر و منصب ممتاز و بعواطف سلطانی بخدمات عالیه علیحده مشمول عنایات اند

اعتضاد الدوله خورشید جنگ بهادر

خلف نجیب اعتصام الملک بهادر بزرگ بیضه میر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفرانمآب است نام
اصلی ایشان میر ابراهیم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی خطاب منصب خدمت داروغگی
هر کاره ها و جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعداری بهانگیر سرفراز و همواره حاضر دربار جهانمدار و بهمه فضائل
خاندان خویش موصوف

اعجاز الدوله بهادر

خلف رفعت الملک بهادر بزرگ است بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذرانید اوقات نمود چون
رفعت الملک حال میر اکبر علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت بتعلقه نادیر که علاقه موروثی ایشان است
در رساله سواران سرفراز شده به بندوبست آن مصروف است امیریست قدیم که جمیع خوبیهای خاندان خود در
ذات خویش موجود دارد صاحب منصب و جاگیر ذات ممتاز

بهادر است مافوق سلیقهٔ دیگر امیران سرکار دولتمدار است که از برآوردن جلوسهای شادیهای سرکار
مثل ساچق و مهندی و سواری نوشه و تکلفات جلوس لنگر مبارک حضور و دیگر لنگرها وغیره که خود بدولت و اقبال
ملاحظه میفرمایند سلیقهٔ بهادر مذکور بنظر اولی الابصاری آید که چه قدر باریکیها درآن منظور است و بس

اکبر یار جنگ بهادر

نام عالی اش بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بهادر است بزرگانش همواره حضرزاد و خود او در عهد
حضرت غفران منزل بمصاحبت و نیز باستادی خوشنویسی از وقت مرشد زادگی حسب الحکم حضرت غفرانمآب
بتجویز ارسطوجاه مدار المهام سرکار مشرف شده حائز خطاب می بود و بعد سریر آرائی دولت بخطاب بهادری
و جنگی و جاگیر ذات وغیره و منصب مناسب رسالهٔ صرف خاص بخشگیری شاگرد پیشه حضور پرنور مشرف و
مباهی گردیده مشهور روزگار گشت در خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروف ید طولا داشت خصوص در خط
نستعلیق یکتای عصر بوده شیرینی حروف از قطعاتش هویدا است معهذا اوقات والا اش خیر محض بود کارهای
غربا و فقرا و علما و مشایخین و اهل استحقاق هند و دکن عموماً و ممالک محروسه سرکار خصوصاً و یومیه داران
و انعامداران از یک هزار و از اندک بسیار بل بحد و شمار از دیوانی برآورده بغیر خرچ درمی و دیناری بلکه بعضی
بی مقدوران را از طرف خود سلوک نما کرده روانه اوطان اینها می نمود که بدعای دوام دولت آصفیه
موظف اند اگر هزار سال زمانه خرچ زند هیچ ایشان فرشته صفت بی نفس خدا پرست منظر نخواهد آمد
هرگز در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری که در مکان قدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم در عید
اول فرایض عبث جان بحق تسلیم گشته بمدارج اعلی علیین فائز شد سبحان الله برگزیدگان خدا را
حال چنین است که از جانب دیگر کشش و کوشش دارند تا محمد امام الدین خان بهادر خلف ارشد
مرحوم مغفور بعد رحلت پدر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نهاده در عهد حضرت غفران منزل که همواره بصحبت
منظور الطاف بوده علم و فضل و کمال بدرس رسیده و نیز برادر رسانیده مشهور روزگار گشت و نزد راجه

امیر نواز الدوله امیر نواز الملک امیر نواز جنگ بهادر

نام اصلی‌اش امیر نواز خان بهادر از قوم افغانان بنی مهدوی اما او و پدرش دولت‌خان المخاطب کرار
نواز خان بهادر بالاعتقاد واثق بطریق مستقیم اهل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد اخراج مهدویان از چنچل
گوره هر دو خانان مذکور دست ارادت بدست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قندهاری قدس الله
سره العزیز داده مرید شدند و پیش از ینهم میل بطریقهٔ قوم خویش نداشتند چنانچه حاجی مؤلف را صحبت
بسیار بایشان بود دولت‌خان مذکور در عهد حضرت غفران مآب در رساله سواران میران یار جنگ عیسی میان
بنات خود نوکر بوده در تعلقات کارهای رستمانه کرده مشهور گشت از آنجاکه اعتقاد دلی در جناب ائمه معصومین
علیهم الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذرانیدن نذر عید همراهی میران یار جنگ مذکور بسته
بدربار ارسطو جاه بهادر عرض نمود که بروز فاتحه حاضری حضرت عباس علیه السلام یاد فرمائی این غلام هم شود
بهادر مزبور بسیار خوشنود شده خاموش گشت و بروز پنجشنبه چوبدار خود فرستاده از میران یار جنگ طلب دولت
خان نمود میران یار جنگ بکمال استعجال آن خان مذکور پرسید که یاد فرمائی شما بچه سبب بوده باشد او بالمره کناره
نمود که از اعلم غیبت خدا تعالی داند که چه سبب بوده باشد پس ناچار او دولت‌خان را همراه چوبدار ارسال
نمود بدرگاه حاضر شده در مکان نیاز حاضری که امیران را باریابی در آن مکان مشکل بود یاد فرمودند و شریک
طعام ساختند چون در چوکی بهره متصل پلنگ شخصی متمول‌الشان بود بعد فراغت از طعام حاضری ارسطو جاه
فرمود که دولت‌خان شما چوکی پلنگ میداده باشند در رساله یکصد سوار بنام خان مذکور مقرر شده شبانه
روز حاضر میبود و با همراهیان خود نشست پلنگ میداد بعد از آن از مساعدت بخت تعلقداری
نلدرگ و تعلقداری آن معمور گشته روانه آن سمت گردید و در آنجا پداجی نگر نام مرهٹه مفسدی با ده هزار
سوار در تعلقات سرکار و در عملدار او رسیده تا پرداوان نیز لوت و غارت نموده اوقات خویش بکمال

اعتضاد جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر معزز در حین بودن
چنیاپتن مدارس نزد سراج الدوله والاجاه بخطاب خانی و منصب هم مشهور بود و بخدمات معموره سرکار وارد بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد گردید اول نذی یار در چهاونی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه
چندولعل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا
بود در اندک سعی تعلقداری محالات لکهو کهار روپیه فایز گشت بعد چندی باریاب حضور پرنور شده بخطاب اعتضاد
جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی التواتر و التوالی سرفراز و بمنصب پنجهزاری و علم و نقاره و جاگیر
ذات وغیره و رساله سواران و پیاده ها مامور شده نام نیک در زمره امیران سرکار برنگاشت امیری بوجه
استکردار راستی پسند رعایا پرور آبادان کار که گاهی شکوه بد عملی اش در سرکار نرسید مالگذاری و رعیت
پاسداری سخن خود بآن مرتبه داشت که گویا نقش کالحجر است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
اقربا پرور در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بعالم باقی خرامید بسیار اشخاص را که بآرام تمام
تنخواه سرکار می یافتند افسوس گشت اما اعتضاد جنگ بهادر که از عالم صغر سن جلوه دولت بر جبین خود
داشت بعد رحلت مرحوم مذکور قدم بر قدم بزرگان استوار کرده بآن درستی و انتظام امورات خود از
پیشگاه خلافت داد دیوانی نیز بجلوه ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید الحق
جوان بخت جوان سال کهن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و احبا رعایا پرور داد رس عدالت پسند
که از امور عمل او نیز سند در عدالت و رعایا پروری بدانم متوجه میشود حق او دیده اعتبار و اعتماد پیش
او بدون استحقاق خود نیست اگر همه تعلقداران سرکار بانصیحت پرداخت حال رعایا نمایند هیچ تعلقه
سرکار رو بکمی نه آرد حسب منصب و خطاب و تعلقه بست لک روپیه سرکار مفوض و بامورات متعلقه خود خبردار
و همواره حاضر دربار حیا نمدار برادران بهادر معزز نیز بخوبیها متصف ذکر هر یک علحده خواهد آمد ۰۰

نشانیده و هوای آتشبازی راسر دهانیده سواران وغیره مجمع خود را رسانیده یکدر دشلک بنادیق سرداده
مجمع جاترای آنجا مع جوانان همراهی نبکر را متفرق و منتشر ساخته نامبرده را در قلعه نلدرگ آورده سلسل
نموده نبکر بعد عاجز نالیها گفت که الحال شما در حق من بجای پدر هستند لازم نیست که شفقت پدرانه درباره
من بنده دل دارند که نام آوری شماست و من از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نیارم دوله خان
گفت هرگاه شما بر اظهار خود ثابت قدم خواهند بود انشاء الله تعالی شما از بلده حیدرآباد پیشگاه خداوند نعمت
برده سرفراز کنانیده خواهم گذشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن بدراجی نبکر مفسد مذکور
براو بشارت پردازان والا الیشان رسید نهایت خوشنود شده بدوله خان تحسین و آفرین بقلم آورده نزد نواب
اعظم الامرا ارسطوجاه نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور نامبرده را همراه خویش در حضور پرنور آورده
ضامن انگریز گرفته بجاگیر سرفراز کنانیده روانه مقام و مسکن او ساخت و او تا دم زندگی همیشه در قلعه نلدرگ
نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت الغرض دوله خان بهادر نهایت مرد عاقل در مقدمات تعلقداری
فرد فرید روزگار بلند همت بهادر سخی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ برنگ آب می آمیخت در سنه
یکهزار و دو صد و سی پنج هجری محرر اوراق چون بقلعه نلدرگ نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود
شش روز اتفاق اقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که دران صحرا بسیار اند و هر شب
راگ و رنگ قوالان و پریرویان قایم بود بروز رخصت یکهزار روپیه نقد و یک هزار روپیه را جوره با
دو شال کشمیری و یک راس اسپ دکهنی نوخیز که باصطلاح دکن بچهیره گویند تواضع خاصی کرده همراه میر
هاشم علی جمعدار خود معه ده سوار و چهارده جوانان بارکه در میان راسته هنگامه قطاع الطریق نامکیها
بسیار بود رخصت انصراف فرمود تا بوقت رخصت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند
که خاطر خواه سیر و تماشا کرده آید و سلوک معقول شوم در سنه یکهزار و دو صد و چهل و یک هجری هر دو راه
فنا گزنیده در باغ احداث کرده خود را عقب جنگل لوزه ...ت مدفون گشت امیر نواز خان بهادر خلف ارجمند

فتنه آرائی و مفسدی بسر می برد و هر گاه کسی قلعه دار از سرکار مدار در قلعه نلدرگ مقرر گردید اگر موافق طبیعت
او می بود چندی بسر می برد و اگر مخالفت مینمود در چند روز او را بنهایت بی عزتی از قلعه مذکور بزور بردستی
اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصه چون دولا خان وارد قلعه نلدرگ گردید اول وکیل چرب زبان
نزد نبکر مذکور فرستاده باظهار آورد که فدوی با آنکه بخدمت از سرکار سرفراز شده درینجا محض وابسته
شما ام اگر نظر توجه بحال من داشته میدارند در تابعداری قصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشند فهمیده آمده ام
باز روانه حیدرآباد میشوم نبکر جواب داد که هرگاه شما بایی صورت در محبت من مصروف هستند بخاطر جمعی و
خوشنودی تمام معمور کار و بار خویش باشند که مرا هم محبت دلی با شماست چون موسم جاترای دیوالی
رسیده مردم اطراف و جوانب جمع شده بر روز برآوردن صنم دولا خان خبر رود بدراجی نبکر مذکور
شنیده بر فیل بزرگ سوار شده سردار خان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجثه بود بر ردیف خویش
نشانیده اراده جاترا نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دو صد کس با فرمود که بیشتر از
دسته های متفرق ده ده کس جیبان و دخیل جاترا شوند که احدی را خیال همراهی ما نباشد و هر وقت که
هوای آتشبازی از هر جا که بنظر شما آید مجموع با بنادیق خود ها را در آنجا رسانند پس خود سه هوائے
آتشبازی بدست آدم هوشیار داده همراه خود با دو چهار خدمتگار و چند پیاده روانه جاترا گردید هرگاه
داخل مجمع شده هر طرف او نظر تماشا مینمود و میگشت درین اثنا نظر خان مذکور بر بدراجی نبکر
دو چار شده یکدیگر را شناختند دولا خان اندرون بالای فیل سلام ها کرده خود را از دور رسانید و گفت
که آرزوی قدمبوسی دارم پس فیل خود را نشانید و او که سوار اسپ مادیان کلان بود هم پهلوی فیل آمده
گفت شما بجای خویش باشند احتیاج فرود آمدن نیست دولا خان دست خود را دراز کرده بطرف فش
نمیده برای بغلگیری در کمرش آویخته باشاره فیلبان را گفت که فیل را برخیزانند مجرد یکه فیل بلند شد
بدراجی نبکر که نحیف الجثه بود از خانه زین برآمد سردار خان بازوی او را گرفته بخود کشیده پیش خویش

ملازمش با نوع تکلف بعضے دیگر امیران سرکار بوده از تفنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت تفنگها و اسباب
آن همراه سواری خود میداشت و شکار شیر بسیار میکرد در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری از عالم غدار
بعالم حقیقی خرامید پسرش گنج فرزند خلف است بعد رحلت پدر خویش امورات محوله خود را با استصواب رای
بهادر و صوناجی پنڈت از دیوانی درست کرده تعلقات را آنچه مناسب حالت است تعلقداری قلعه ملدرگ
و قلعه دارور وغیره بجلانه خویش داشته بعضے تعلقات مثل بیڑ وغیره گذاشت و وکیل معتبر خود در سرکار
دارد و از پیشگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب موروثی سرفراز است و بطریقه آبا و اجداد خویش باخلاق
پسندیده و باشفاق حمیده موصوف

انوار جنگ بهادر

خلف انوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت غفرانمآب بداروغگی باورچیخانه سرکار دولتمدار
مامور بوده اوقات عزیز خویش بکمال اعتبار و اعتماد بسر برده ودیعت حیات فرمود اما انوار جنگ کلان
بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمت باورچیخانه موروثی از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت غفرانمنزل
نیز مامور خدمت خویش بوده مدت مدید بسرفرازیهای بسیار معزز و موقر مانده جهان فانی را در عین جوانی
بدرود نمود تا رحلت حضرت غفرانمنزل تعلقه باورچیخانه در انقلاب در آمده بطوریکه ماند چون آفتاب
فلک سلطنت و معدلت حضور پرنور ادام الله اقباله بجلوه تازه در آمده جهانیان و عالم عالم را ممنون ساخت
از راه قدردانی و قدیم پروری خلف ارجمند مرحوم مذکور را بخطاب موروثی آنش سرفراز و ممتاز نموده داروغگی
باورچیخانه بشان ایشان مرحمت فرموده که حق بسرکرد قرار گرفت مدیدولا بکمال اعتبار و اعتماد مامور کار و بار محوله
خدمت امیریست قدیم الخدمت بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت غفرانمآب بالطاف شاهانه و عنایات
خسروانه مباهی و مشرف بوده اند و او صاحب اخلاق و همت و منصب مناسب بجمیع صفات بزرگان خویش
مشهور و همواره باریاب حضور پرنور است

بعد رحلت والد مرحوم خود باستصواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجاگر چند رای بهادر در تزک پیشات
در امورات متعلقه خویش بمعرفت وکلای خود از مهاراجه بهادر درست کنانیده بمور کار و بار خویش گردیده و دو
باره حاضر دربار جهاننمود گشته بسرفرازی جواهر و خطاب جنگی و دولانی و ملکی ممتاز و مباهی شد و بجمیع متوسلان
و متعلقان وقت مرحوم سلوک نموده بهمه جهت از خود راضی و شاکر گردانیده و رعایا را نیز بخوبی مشکور
ساخت و بنگلهای مقرری سرکار بمعرفت الکمن کیپر گوسائین ساکن تعلقه کلیان موافق اقساط سرکار بلا
اهمال رسانید و تنخواه داران سرکار را تا آنروز تمام رقم فرقاً فرداً داده ممنون نمود و بکمال ثروت تزک
چندی در قلعه گلبرگه که مسکن و معاش بود و چندی در قلعه بیدر و دهارور وغیره ماند و خبر گیری تعلقات
برابر میگرفت هر گاه دوباره حاضر دربار جهاننمود گشت دو لک روپیه خرج انعامات شاگرد پیشه وغیره
حضور پرنور و دیوانی و اهل دفاتر وغیره و قریب پنج لک روپیه نذر حضور و محلات و دیوانی گذرانید
و سلوک با احباء و آشنایان و خیرات و انعام ارباب طرب وغیره سوای اخراجات مرقومه ساخت و حسب
منصب پنجهزاری و نوبت و علم و نقاره و جمعیت سواران و پیاده های جلو غول و پالکی بار وغیره بوده
عاصی محرر اوراق این تاریخ چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری اراده اورنگ آباد نموده
وارد قلعه بیدر گشته مهمان بهادر ممدوح شد و در آن ایام مهربان خان بهادر موصوف از عارضه رنجگی پیچان سینه
بود و حکمای مرهٹی که معالج بودند جواب صاف داده برخاسته رفتند و تیاری قبر در درگاه کوچک دولی حسب
حکم نموده تا بوقت رجوع این عاصی کرده بفضل الهی آنچنان شمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده
رسید و نوبت خوشی بر آوازه گردید مفصل در بیان کیفیت قلعه بیدر در باب چهارم قلم خواهد آمد انشاء الله تعالی
در جلدوی این علاج باین عاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و پشمینه و اسپان وغیره کردند و بالای پته بهونیان
و پرتن سواری خویش برای سیر اورنگ آباد فرستادند و باز بهمون پته آوردند و بوقت رخصت
تا قصبه لنباجی جوکانی آمده از آنجا روانه بیدر آباد نمودند الغرض امیر نواز الملک امیری بود که تکلف

وهمیشه شریک طعام دسترخوان خاص که در سیر و شکار اتفاق می افتاد و میگشت سیری بود زنده دل پهلوان
شبانه روز در عبادت تعالی و زور کشتی و گرز گردانی مصروف ریاضات شاقه بوده بهادر سخی قبیله پرور تکلف
سواری خود بکمال تزک داشت از نشان برداران و گرز برداران و بانداران و خاصبرداران و سواران
و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان که هر یک تزک سواری خویش علیحده علیحده میداشت در ایام
عشره محرم الحرام عاشور خانه قدیم خود حسینی محل را بکمال آراستگی و پیراستگی و طعام لذیذی آراست و دیگ
مرثیه خوانی نیز بمجمع امرا و منصبداران و مردمان قابل و خوانندگان کتاب اهل عزا میکرد و در غم و الم
امام علیه السلام مصروف بوده در سنه یکهزار و دو صد و سی و دو هجری بست و دویم ماه جمادی الآخر بعارضه
استسقا متوجه خلد برین گردید خاندان بهادر موصوف از سادات صحیح النسب بارهه بود قطع و برید شمشیر
درست بهادر مغز بان درجه بوده که اهل ولایت هرگز بمقابل او برنمی آمدند و نیز در تیراندازی ید طولا داشت
پنج پسر گذاشت اولین بهرام جنگ بهادر نام اصلی اش میر غلام حسین خان است از بدو شعور بشوخ مزاجی
بوده بجاگیر هشت هزار روپیه قدیم و دو هزار روپیه دیگر جای معاش ده هزار روپیه ذات محال و خداوند پور
در موضع وتیل داشت کوران میان هیچکس از برادران دخل نبود و بعد رحلت پدر خود بمحال کلیاک
دیهات بهی لبدبلده وغیره جایداد بست هزار روپیه نیز بدست آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر برده
همواره تکلف ظاهری از فیل و اسپان عربی و کاتهیه وار وغیره و دیگر کارخانجات امیرانه از لیوز و جره
و بحریان و شاهین وغیره جانوران شکاری میداشت در سنه یکهزار و دو صد و سی و هجری بعارضه
سوء القنیه وفات نموده در دائره میرمومن جناب استرآبادی در پهلوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون
اولاد نداشت جاگیر و سرکار ضبط شد تا موضع وتیل بنام زوجه اش جاری بود دویمی سید عاقل خان
بهادر در عهد پدر بزرگوار خود بر تمامی کارخانجات حاوی و محیط بوده بند و بست تعلقه وغیره در دست خود
داشت بسیار مفسدان زمینداران بجنگ گشته و بعضے دستگیر نموده در بلده آورده مقید داشت

خیر البلاد بهرام الملک بهادر

خلف برهان الدوله ابن سید عاقل خان بهادر لب‌چاک چون لب زیرینش زخمی بود و او هرگاه بعادت معهود
خاندان خود که سادات بارهه را لازم و معمول است لخته در می آمد لب مجروح خویش را بدندان میگزید که تمام
عمر التیام نیافت لهذا لب‌چاک مشهور گشت این خان مذکور در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در دهلی ملازم رکاب
سلطانی بود و بعد برهمی معامله پادشاه شریک حال نواب غفرانمآب گشته بوقت ورود دکن همراه رکاب آنحضرت
بدکن با هفت صد سواران آمد تمام عمر بسر برده ودیعت حیات نمود پسرش میر امام علی در عهد حضرت
غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه بخطاب برهان الدوله بهرام جنگ و بجاگیر محال
سرس گاؤن برار و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و بصوبه داری ایلچپور سرفراز و مباهی گشته نام نیک
بر صفحه روزگار نگاشت و مدت مدید بسر برد تا اینکه مبارز الملک ظفر الدوله سفر آخرت بربست و فرخ
مرزا احتشام جنگ پسر کلان او در قلعه نرنال علم خودسری برافراشت ناچار حضرت غفرانمآب اراده
آن سمت فرمودند بعد فتح نرنال و بندوبست آنجا صوبه داری ایلچپور بنام احتشام جنگ که نبیره
برهان الدوله مذکور بود تقرر یافته روانه نمودند و برهان الدوله را از ایلچپور طلبیده بقلعه داری نرنال
معمور ساختند که مدتی بامور کاروبار آنجا ماند آماده در سفر پانگل از قلعه داری قلعه مذکور نیز معزول گشته بداروغگی
هرکاره های سرکار مباهی گردیده در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری بجنت خرامید پسری بود به اقبال
و اقوال و حرکات و سکنات سنجیده او بر طبق معمول زمان حضرت غفرانمآب نواب آصفجاه مرحوم مغفور بودند
تا بهرام الملک بهادر میر زین العابدین بعد رحلت پدر بزرگوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجاگیر و منصب
هفت هزاری سه هزار سوار و پالکی جهالردار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملکی بهرام الملک و دولاتی بهرام الدوله
و جنگی سطوت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر دربار جهانمدار بود لکن در عهد حضرت مغفرت منزل در جمعیت خاصّات
در آمده در دیوانی بهر عالم بجاگیر یک لک روپیه ذات سوای جاگیر قدیم محال کلپاک دو صد سوار مشرف گردید

فقیر دوست در سنه یکهزار و دو صد و نود و چهار هجری از عارضه سوء المزاجی برباد وفات نمود و یکی سید محمد علیخان
او هم در همین نشو و نما درگذشت هر وقت که بهرام الملک در خانه هر یک برای ملاقات عید وغیره می آمد از اولاد
ایشان تمام دیوانخانه ان مملو میگشت الحال فقط سید غیرتخان باقیست بیچاره او هم زنده در گور است

فاعتبروا یا اولی الابصار

بهبود علی خان بهادر

ولد مظفر الدوله بهادر هم جدی افتخار الملک بخشی بادشاهی از طرف مادر پسر زاده بیگم مرحومه صبیه لطف حضرت
تهنیت النسا بیگم صاحبه مغفوره که آنجناب در عهد پرورش پرورش یافته بهادر سطور منسوب نموده و همواره
اکثر الطاف برابر مبذول احوال ایشان داشتند ازان عفیفه سه پسر متولد شده یکی صادق دلخان بهادر صاحب
منصب و جاگیر دویمی ثابت دلخان بهادر که ایشان نیز بمنصب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند هر دو در عین
شباب بعد رحلت والدین قضا نمودند اما بهادر معنون یعنی بهبود علیخان بهادر صاحب منصب مناسب و خطاب
و جاگیر از حضور پرنور بهره مند هستند اکثر صنایع و بدایع خان سطور را در باب پتنگبازی و جنگانیدن جانوران
جنگی مثل لوا و بتیر وغیره بدل مرتسم است هیچکس را مقابله دران نیست همواره مرشدزاده های بلند اقبال
باشتیاق و توجه تمام باهم شغل دارند و مبلغ خطیر صرف میفرمایند تماشای عجیب و غریب است سوای این اخلاق
و مروت و محبت و آدمیت با دوستان و محبان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسمیکه بخان مذکور
ملحوظ موجود است کم بنظر در آمده درین سال حال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بهادر موصوف
تعلقداری قلعه نرناله از سرکار سرفراز شده نایب خود را روانه نموده عامل و دخیل بواجبی گردیده

حرف الجیم — جعفر یار جنگ بهادر کوکه

خلف میر مهدی مشهدی است میر مذکور در عهد دیوانی رکن الدوله مدار المهام سرکار بدار فرنگی با درچینا پتّم

وبرالکهی الیه با جمعیت تیپ سه هزار سوار و پیاده و بار پلتن و ضربان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بکار آمدند
و بعضی نجیب شهید شدند آخر کشتاپدی وغیره مفسدان شوره پشت که پیشه شان قطاع الطریق الفضلیه را که تمامی رعایا
و برایا از انها عاجز بودند دستگیر نموده بقتل رسانید امیر مرحوم بود قوی هیکل بهادر قوی الجسم پهلوان خوش دوگاوی
پر آب را بطور سهل از دست خود میکشید در قصبه کلپاک دیوار گل سیاه را که یکدرعه عریض بوده و بنهایت خشک
بیک تکان هر دو دست خود بر زمین برانداخت که جامی راقم و تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور
و قوت جمیل کلمان گفته میشود معهذا اسپان عربی و کاتهیوار قریب ده راس متعهد خود در افزایده از معدن
طلبیده در سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و بحری و شاهین و چرخ و باشا و لیوز بنهایت
شوق هزارها روپیه خرج کرده تماشای شکار مینمود چنانچه جامی هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از پتنگبازی
بسیار انس بود و تخجیب پر و رسیاه و دوست عیالش زطلبه طوائفان رقاص و جمیع مجنان و دوستان الفت
تمام داشت و سلوکها مینمود در عرس کوه شریف بتکلف تمام میرفت و خرج زر بسیار میکرد و بعد انتقال پسر خود
میر امام خان که در دوازده سالگی از دنیا مخالف رباو گذشت در غم و الم او اراده بیت الله شریف نموده
از حج و زیارت مدینه منوره زادالله شرفها همراه همدمان خانه خود یعنی زوجه خویش همشیره مستقیم الدوله مرحوم
مشرف گشته چون وارد قصبه اناجوگانی گردید از عارضه و با و فالج و لقوه ودیعت حیات نموده امیر
نواز الملک بهادر بپاسداری محبتهای قدیمانه بزرگانه خود متوجه شده چهار ماه در آنجا بخاک امانت سپرده
بعد از ان در زیر کوه شریف مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت دامادیش داشت در سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار
هجری مدفون گشت سیوم می سید غیرت خان بهادر الشان هم منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر
تیپ سی هزار روپیه و خطاب بهرام الدوله سرفراز بوده درین ایام از گهوره سهل در افتاده از کمر ضایع گردیده
در جنون [illegible] است که از خود خبر ندارد و جاگیر ضبط دیوانی سرکار شده قلعه شاه پور و دو سه موضع برای
سد رمق طفلان جاری و بحال داشته اند چهارمی قمر علیخان بهادر که رنگین مزاج بسیار بود لطیفه گو

قیصر

ودوصد جوانان بارپلتن انگریزی وضع و در رساله‌ها و جوانان عرب و جوانان بیرونه جمله هفتصد و پنجاه
نفر مجدد و دو ضرب توپ همراه خویش نگه گرفته بالای سید آباد جهانوی بهمه جمعیت داشت که شبانه روز تیار و حاضر
و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پرنور باختیارش مانند جاگیر ذات بود و امیری بود که زبان از بیان
شجاعت و سخاوت و اشراف پروری و غریب نوازی او قاصر صاحب اخلاق و اشفاق خوش مزاج
خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول راگ و رنگ قوالان سرکار و التهار و قوالان ملازم
مهاراجه بهادر نیز که برای تعلیم و الکهاره کلاونتان که خود تیار میکنانید شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود
متوجه بوده سماعت مینمود اما بوقت نماز پنجگانه تعلیم راگ موقوف شده بنماز مشغول میگشت و صبح تا ادای
درد کلام شریف که در یک ماه تمام کلام الله شریف بدرس خوانده بود راگ نمیشد و در روزهای ماه مبارک
رمضان گاهی قضا نمیکرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غیبت
و بدزبانی نمیکرد و با سی کس از پسران و اقربایان و رفیقان افطار و سحر میخورد و در ایام دیگر یازده
ماه با دوازده کس مردمادی طعام و در وقت تناول مینمود و حاصی در همه اوقات شریک بود و باورچیخانه
متعدد چهار جا طعام پخته میشد کم از پانصد روپیه ماهوار خرج مطبخ درونی و بیرونی نبوده چراکه اخراجات
محلها بسیار بود و مشغله و طوایف رقاص نوکر بودند یکی زیر بخش دیگر فرحت بخش که هر یک را پانصد پانصد
روپیه ماهوار بماه میدادند سوای این اخراجات سالگره و برتی و کطوق و غیره پسران و اخراجات بالائی
از انعامات و جشنها و جلسها غیر محسوب قوالان گفت از زیر بخش سه فرزند متولد شدند چنانچه دو تا حاضر اند
و جوان شده و یکی در طفلی از عارضه و بامرد ان هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پرنور مقرر است
حامی مولف این تاریخ یکصد و پنجاه روپیه ماهوار بماه می یافت و در سال تمام یک جوره شال کاشمیر بالی دوصد روپیه
و جهت شبانه روزی تمام سال از خشیدن باب سیاه و تمامایی و خنجر خانی عمده و دستارهای نادر و سیلها
و دهنان هائی کمخاب و مشروع و کهاروی و گلبدن و غیره عنایت میفرمود از عمر بیست و چهار سالگی تا رحلت

معمور کار گردیده گذران اوقات بفراغت مینمود آنا بهوری بیگم که زوجه میر مهدی مذکور نجیب الطرفین بوده
دمبولی بتقریب مهمانی بجناب حضرت بخشی بیگم صاحبه و حضرت بیگم صاحبه در محل حضرت غفران مآب حاضر
میگشت دران ایام دختر زائیده بعد انقضای ایام چله برای نذر در محل مبارک آمد چون در همون روزها
مرشدزاده آفاق میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه قدم مسعود از عدم بوجود آورده هشت روز منقضی گشته
بود هر دو بیگمات موصوف بخاطر داری بسیار بنظر نجابت و شرافت مشار الیها برضاعت مرشدزاده
موصوف مامور نمودند که شیر دهی تا ایام رضاعت باستمال آنحضرت نماید پسر و دو دختر داشت دختر کلان
همشیره رضاعی آنحضرت میشد در ایام شیرخوارگی قضا نمود آما دختر دیگر مادر واجد بیگ و شاکر بیگ بود
و پسر کلان میر فضل علی که مدتی در جناب حضرت مغفرت منزل در ایام مرشدزادگی حاضر بوده و دولت
حیات کرد و بسیار شجیع بود و اندک جنون داشت گر بسیار مطبوع طبع مبارک ماند و دومی میر جعفر علی است
و سیومی میر حسن علیخان بهادر اسد نواز جنگ است که ذکرش گذشت لکن میر جعفر علی چندے در بلده
حیدرآباد چون کارش سرکار کرده بطرف پونا رفته و در آنجا کارهای مردانه بنظر در آورده نزد بالاجیا
که سردار نامور آنجا بود معزز و موقر اوقات بسر برد که او برابر خویش میانه نشست و سلوک بسیار مینمود بعد
ازان چون عفو تقصیرش از حضور پرنور حسب سفارش مرشدزاده موصوف گردید در بلده آمده در رساله
شمس الامرا بهادر همراهی سردار الملک کهاتسی میان ماهواره چهار صد روپیه نوکر شده گذران اوقات نمود
و وقتیکه جلوس سلطنت حضرت مغفرت منزل بظهور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه لطیفه
بسر فرازی خطاب خانی بهادری و جنگی و منصب مناسب برساله سواران صرف خاص و علم و نقاره رسیده تا ام
نیابت صوبه [illegible] بر نگاشت پس ازان بعلاقه حیدرآباد که متصل عیدگاه کهنه است معمور گردید و همواره
با ایاب حضور پرنور می بود و بمعه اولاد حسن تدابیر الیقه خرد و رسائی خویش با مهاراجه بهادر راجه
چندولعل نیز اتحاد و همراهی [illegible] جمعیت یک صد و پنجاه سواران پایگاه خود و علمداران و چلی غول

واکثر و سواری خاصه ایشان میرسیدند و تعلقه ابراهیم پتن از نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بجاگیرش بود که همیشه
سیر رفت و سیر و شکار میکرد و در قصبه امید بید و طعام لذیذ میخوراند و دو لک روپیه از محالات مکل وغیره بابت
تنخواه سواران جمعیت همراهی می آمد هرگاه اراده ابراهیم پتن مینمود تا چهار روز هر روز رقص طوایفان و رقاص
و زر بخشش بر فرحت بخش و شکار جره و باز و بحری و شاهین وغیره جانوران شکاری می بود و چون در عرس
کوه شریف با تمامی جمعیت و فرزندان و طوایفان آشنا و بیگانه و رفقای بیگانه. اراده مینمود در میانه بطور سواری
زنانه خود میرفت و تماشی فقط همراه بر اسپ گران بها میماند و باقی همه را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
بتاریخ پانزدهم میفرستاد و در و میانه دیگر و زر بخشش و فرحت بخش بابت پنج جوان علم بردار همراه خویش
میداشت و بوقت آمدن لمبده خود سوار عماری میشد و تماشی را در خواصی جا میداد و به تکلف تمام با همه جمعیت
داخل بمکان خود میگردید بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سرانجام دیگر از کتاب همه را میخورانید
و حساب شیرنی و میوه خریدی و انعامات وغیره از یکهزار پانصد روپیه کم نخواهد بود و دو بار از حضور پر نور
کمال سرفرازی بهم رسیده اراده رفتن پونا بابت پنج سوار همراهی مینمود تا آخر الامر حضور پر نور خود بخاطر
داریش پرداخته سرفراز فرموده نشست سواران ایشان در رو بنگله صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
الغرض اخراجات بهادر مذکور را حدی نبود و مانند او مرد خوش ترکیب زور کش با این خوش وضعی مردانه
بنظر کم آمده انچه که صحبت و پرداخت آن منبع اخلاق و کرم مند دل حامی بود بر حال بیکس شده معهذا
در بعضی عرضیات دوبار نقد یک هزار روپیه معافی لعاصی عنایت کرد که رشک دیگران گردید آخر
بعارضه استسقا بتاریخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار دو صد و پنجاه و سه هجری روز پنجشنبه بوقت دو پهر
شب رحلت آن سید بزرگ بسیر فردوس برین خرامید شب همان داشتند صبح بعد ادای فریضه جمعه
با کثرت و انبوه خلایق نماز جمعه نماز میت در مکه مسجد خوانده در درگاه سید حسین برهنه صاحب در مقبره
بنا کرده خویش مدفون گردید شبت پسر گذاشت چنین که پسر امیر علیخان است که بعد رحلت پدر خویش

بهادر معز که ده سال باشد به پرداخت شفیقانه خود حامی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد
خویش نگاه داشت و بکار سفارت از طرف خود نزد مهاراجه بهادر مامور نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفائیخان
بجهت علم نجوم و رمل نزد شمس الدین خان بهادر نجومی و برای حصول علم ریاضی هیئت و هندسه وغیره بخدمت
جناب منصور علیخان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بودند خود بخانه ایشان رفته در باب حامی سفارشها نمودند
و برای حامی تقید بزرگانه داشتند که هر روز برای سبق میرفته باشد و هرگز ناغه نکند و در هر دو جلسه جشن
بسم الله خوانی میر امیر علی خان و میر باقر علیخان فرزندان خاصه خویش سوای جوڑه های مردانه و زنانه
پنجاه پنجاه دو شالهای کشمیری که در ان ایام این مال بسرعت کمتری که دو شاله تا به دوازده روپیه بخریدی
می آید جاری نشده بود به رفیقان و متوسلان داده مجلس را بالوان مختلف رنگارنگ گردانید و همچنان
در هر تقریب رسم شادی کتخدائی هر دو خلفان مذکور قریب یک لک روپیه باخراجات شادی در آمد که
تکلفات زاید القصد و ربود و حساب اخراجات قسمت شرازین قسم طول کلام است در طویله ایشان اسپان ولایتی
و دکنی قریب هشتاد راس خاصه بودند که هر یک از چهار صد روپیه کم و از چهار هزار پانصد روپیه زیاده تر
در خریدی نبود چنانچه یک اسپ ابلق نیله بچهار هزار پانصد روپیه از سوداگران بریند بالمعرفت
حامی خرید و بالای زر قیمت یک دو شاله دو دستار هم داده و زیور طلائی که عبارت از هیکل و چندن هار
و چهار لنگر و با قریب هشتصد دانه مروارید ریسمان نقشی با دو ممو سه در آویخته بودند باشد همه از طلائی
احمر خالص دو هزار روپیه بنگهداشت حامی تیار کنانیده با دیگر سرانجام خاصه کلابتونی جل جامه وغیره بکمال
آراستگی و دستگی و پیراستگی تیار نموده سوار شدند تا بدرگاه حسینی برسند بعجب رفتند خلقت خدا
برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الآن مشهور است و یک اسپ دیگر ولایتی بچهار هزار
روپیه خریده نذر حضور پرنور نمود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سایبان اندرون قنات
بسته تحریر بودند که تا حال بود و زنجیر فیل در کارخانه خویش موجود داشت که همواره در بلده حاضر بودند

الغرض میر امیر علیخان که برادر جعفر یار جنگ نام آور شده بود و فنّا از عارضه وبا در ربیع الاول سنه
یکهزار و دو صد و سی و نه هجری در بیست و یک سالگی که جهانی را افسوس است جهان فانی را پدرود نمود
و عاصی تعلقات گذاشته نزد و چهار راجه بهادر آمد در ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری
تعلقه سالک روپیه بهدت بلده حیدرآباد به پیر دعاصی شد که در دیوانخانه راجه دهیراج بهادر کچهری میبوده
باشد و بیست و دویم ماه گذشته سنه مسطور راجه دهیراج بهادر تعلق قلعه فرخ نگر بعاصی سپردند و آخر ماه مذکور راجه
مسطور یازده هزار روپیه به پیشگی باستصواب خود بعاصی از دوکان گنج راج لنگم ساهو ساکن عمده بازار رسانیده
بعد تعلقه پرگنه زنبا پور و پرگنه ابراهیم پور و پرگنه توپران برقم قرب یک لک روپیه از سرکار بعاصی محرر
اوراق سپرد کنانیدند در صورت از تعلقداری سال منقضی گشت که یاد فرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت
منزل گردیده عاصی گذاشت تعلقات مذبور در سرکار داده باریاب حضور پرنور گشته مشمول عواطف
سلطانی شد الغرض تا دیدنوالا برادر حقیقی میر امیر علیخان میر باقر علیخان بماهوار دو صد روپیه موروثی سرفراز
و همواره حاضر دربار جهانمدار است و دیگر برادران ایشان مواجب سرکاری دنیا را بسری برند ✤

جسارت الدوله جسارت جنگ بهادر

خلف محمد سعد الدینخان بهادر است جد اعلای بهادر مذکور در ولایت توران بعلاقه بیعت و ارادت بانزده
مرتبه داشتند که اکابر و اصاغر آنجا را سر نیاز به آستانه اعتقاد بود و همواره بخدمت پیر سیدند و خدمت را
بجا می آوردند چون از اتفاقات اراده هندوستان نمودند بآن ثروت و سرانجام و بیغوری لابدی وارد
بنگردیده که مزیدی بر آن متصور نباشد در آن اثنا چون حضرت مغفرت مآب از دهلی اراده دکن فرمود
جد بهادر معز را بکمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند که همین جا بجوار رحمت الهی پیوستند تا والد ماجد بهادر
مذکور خواجه محمد سعد الدینخان بهادر با سواران و پیادگان و ثروت ظاهری همواره معزز و موقر بود و

در عهد هشت سالگی بمرتبه بلند رسیده و مصاحب الوقت حضور پرنور گشته بخدمت داروغگی فیلان سرکار قریب سی
و پنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجه چندولعل مهاراجه بهادر نیز موافقت کلی بهم رسانیده حسب المصلحت
حامی جاگیر سی هزار روپیه محال پداپلی وغیره سرکار آراکنده وتی چتور وغیره سرکار ورنگل از دیوانی بنام
خود گرفته حواله حامی نمود که بندوبست آن نماید بسبب اینکه سکهان در پداپلی وغیره آنچنان حکمرانی
مینمودند که حکم حاکم پیش حکم ایشان معطل بود و از دیسکه و دیسپانڈیه تا دیپڑان و چاران آنجا همه متعرض
سکهان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان فیکه میخواستند بجا می‌آوردند لهذا حکم نائب قرار واقعی
جاری نمیگردید چون حامی در پداپلی با پنجاه جوانان جهت بندوبست و پنج جوان و کیل وغیره رفت دید که
لمبیر راو دیسکه آنجا که مالک سی و دو پنڈ تعلق بوده همواره در فیه اینها متقید میماند پس حامی بندوبست
گڑهی دیر کوٹ آنجا از جوانان خود نموده اول بقید کرد که هیچکس از اینها با اسلاح و کچهری نیاید و فرداً فرداً
نزد او آمده حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چند روز فیما بین اینها چنان نفرت انداخت که باهم
دشمن یکدیگر شده فریاد پیش حامی آوردند روزی از یک جهت ظلم بار سنگه سرخیل اینها که بر سر مال
غیر گرده بود بلوه عام تمامی ساکنان پداپلی بر سر اینها کنانیده اینها را تاسه کرده بموضع کلوالا جاگیر
سنگی با او دشنا رسانیده و بندوبست نمود که احدی ازین قوم اندرون آبادی پداپلی نیاید پس ازین
بندوبست حکم حامی چنانچه باید و شاید جاری گشت و بندوبست رقم آنجا نیز قرار واقعی انتشت باز
حامی مرزا جان بیگ [illegible] بخود [illegible] روانه قصبه چتور گردیده در آنجا نیز [illegible] بسیار بود در جنگ
با زنسگ راو دیسکه عمل امانی جاری نمود مردمان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک ظفر الدوله مرحوم
تا الآن درینجا هیچکس عمل امانی نموده همه نائبان سرکار رو و تعلقدار بطیب مرضی زمینداران آنجا رقم تعهد
مقرر کرده باقساط علی السویه میگرفته بودند لهذا زمینداران نمیخواهند که درینجا عمل امانی جاری شود
که فائده اینها عاید سرکار میگردد و چنانکه هزار خون ناحق گردید عمل امانی جاری کرده از فواید کثیره خواهند دید

الزمین

بسا نیکذات است صاحب منصب مناسب بخطاب لایق سرفراز و بجاگیر و ذات ممتاز بر در و خلف بهادر معزی که
عظمت جنگ بهادر و دویمی عزت یار جنگ بهادر بجمیع صفات بزرگانه خانه‌زادان خود موصوف انصاف

بقلم آورد

جهانگیر یار جنگ

خلف سزاوار الملک قلعه‌دار اودگیر است بعد رحلت پدر خود بجاگیر قلعه موروثی و سواران رساله و مهم کارخانجات
رسیده نام آور گردیده در عهد حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل اوقات بفراغت تمام گذرانیده
و در این عهد میمنت مهد حضور پرنور بندگانعالی ادام الله اقباله محمد افضل خان او با محمد الفخان دیگر آمیخته اندرون
قلعه خلاف شرع شریف حرکت نالایق ناشایسته در بین غفلت از مشارالیه بیرون قلعه در سر باغ مستورات
بود در سر بازار و چهاوری بظهور آورده‌ند و نام جهانگیر یار جنگ در تمام آفاق بدنام کردند تا اینکه مورد عتاب خداوند
نعمت بهم شده از قلعه و جاگیر وغیره معزول گردیده اخراج شد و قلعه معه دیهات از سرکار بسر دفعدار خان نامی
حسام الامر گشته تا بسه سال خانه بدوش ماند آخر الامر بعد خرابی بصره و تکالیف بحد بسفارش محلات
عدیابی از رحم خداوند نعمت که قدر دان خانه‌زادان قدیم است بجوش و خروش بخشش در آمده مبلغ هشتاد
هزار روپیه نقد از خزانه عامره سرکار به مهاراجه بهادر مدار از ایشان عنایت فرموده باز بجاگیر و قلعه سرفراز و ممتاز
نموده‌ند و بجواهر و خلعت سرفراز کرده روانه قلعه مذکور ساختند چنانچه برطبق معمول مامور است حامیت بادشاهی
قلعه مذکور از عهد وعنایت جهانگیر بادشاه با جداد خویش سرفرازی دارد و در سواری اسپ یکتای وقت است

والصفات بزرگانه موصوف

حسن الحاج حیدر الدوله بهادر

اسم اصلی ایشان سید علی الله خان است ولد خلف خواجه سعد الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش و تربیت
یافته حضرت غفران مآب بود و در سن تمیز باریاب محفل مبارک بوده همواره در خدمتگذاری اندرون و در حضر

و نسبت دامادی و قرابت با میر معانی خان بهادر جسارت جنگ که از امرای قدیم معتبر نواب بودند داشتند
و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده او وفات عزیز خویش بنهایت عزت بسر برده و ودیعت حیات نمودند چنانکه
خواجه محمد ظهور الدین خان بهادر داروغه گردید مرکار لیفه علاقه داری خبرداری و هوشیاری نشانیدن چونکه پدر
مادر جمیعت سرکار اطراف دولتخانه دوگردا گرد و ضیعه مبارک خاص حضور پرنور در عین شباب قضا فرمود از آنجا
که فیما بین خان مسطور و بهادر معزالیه جسارت الدوله حال بود نسبت برادری اتحاد بود جناب حضرت
مغفرت منزل خود بهادر مذکور را یاد فرموده از تعلق گردید سرفراز و ممتاز فرمودند تا رحلت آنحضرت
همواره حاضر دربار بوده مامور خدمت گردیدند و در جلوس میمنت مانوس اعلحضرت بندگانعالی مدظله العالی
در اندک خدمت گذاری منظور نظر خاقانی و مشمول مراحم خسروانی گشته سر عز و وقار بلند ساخته امیریست
که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده مشهور آفاق ساخته خندان روی و گشاده جبینی او بر چهره منورش
مانند کهکشان فلک نور افشان عجب صاحب همت که از مقدور خود مراتب زیاده تر در کار حسنات مصروف
نیک نفسی اش کار خود از برکات میکند و سرمایه خود را ثنا بارگاه خداوند نعمت خود میدانند و مردم شناس
با اعتبار و آشنا سلوک هر کس که بفریادش احدی نرسد پیش بهادر معزالیه خود را میرساند و از خواب شیرین بیدار
میسازد و هر جا که منظورش باشد بزور رفاقت همراه خویش میبرد و سفارش خود میکنانند و بمقصد میرسد
آنوقت جبین حسنات آگین آن بهادر با دین پر چین میشود بلکه از حصول مقصدش شکر جناب اقدس
الهی بجا آورده از حصول مطالب آن رب غرض زیاده تر خوش میشود و درین معنی شاذ و نادر سلیم الوقوع
است مثلاً سواری پالکی به بار میرود و اعدادان آشنا و بیگانه در بازار ملاقات کند و بگوید که اینوقت مرا پالکی نهایت
ضرورت است عنایت فرمایند همونوقت پالکی را حواله اش میکنند و خود تا رسیدن سواری دیگر از فیل و اسپان
گران بها پیاده میرود و انصاف منزلت است که چه قدر نفس شکنی و کسر نفسی است شاید در زمان سابق هم ذکر
بعضی از امیران سلف بسماعت رسیده باشد که بچنین صفات موصوف بوده اند الغرض بهادر مذکور

بمقتضاے مقتضیات خلقت خدا از سرکار پروانگی معافی گرفته جاری گردانید که دست بدعاے این دولت بودند
آدم مرحوم شار کریم الاخلاق مدبر بسخاوت بسیار میگر و بوقت ارتحال زیاده از یک کرور روپیه گذاشته
رحلت نمودند مسجد چوک بلده حیدرآباد و مسجد مغل پوره بلده مذکور از محدثات و باقیات الصالحات
ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبد الله خان مذکور مسمے بخواجه نعمت الله خان بهادر تهور جنگ
خزانهٔ دولت والد خود را بهمت خویش قسمیکه صرف کرده مشهور تر است که لک لک روپیه بیکدم انعام بخشش
هم نموده صوبداری بیجاپور و سیکاکول و راجمندری و مچهلی بندر وغیره هم تعلق بخان مذکور داشت
و بعضا تهای بسیار موصوف بود خلف ایشان شکوه الدوله اقتدار الملک از تعلقات لکها روپیه صوبداری
بلده حیدرآباد مامور بوده بعشرت و مسرت تمام اوقات خود بسر بردند از نجاکه در خاندان آنکه صاحبزاده ها
منسوب شده بودند همون سررشته معهود حضرت غفران منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فریدون جاه
بهادر را در ازدواج سید علی الله خان بهادر حیدر الدوله در آوردند چنانچه حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه
مغفوره مرحومه والده ماجده حضرت غفران منزل علیه الرحمه بخواهش و خوشنودی تمام الفرام شادی
فرمودند ازانان صبیه یک فرزند مسمے بخواجه سعد الله خان بهادر بوجود آمد درین عهد میمنت مهد حضرت
بندگانعالی حضور پرنور اعلیحضرت ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه وعمره آن سررشته قدیمی را از سر نو تازه
کرده صاحبزادی برادر خود صمصام الملک بهادر را در ازدواج خواجه سعد الله خان بهادر حال در آورده
شریک محفل شاهانه گردیدند الغرض بهادر موصوف در سخاوت و آدمیت و جمیع صفات امیرانه موصوف
صاحب منصب جناب و خطاب و علم و نقاره و جاگیر ذات سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار است

حسین یاور جنگ

ولد مرزا شاه علی بیگ نام اصلی اش حسنعلی بیگ از قوم مغل است که پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدوله
مدار المهام سرکار مامور سرکردگی جوانان بار بوده بهمون ایام قضا نمود دو پسر داشت یکی حسن علی بیگ

خواهی میافت و بسبب حفظ خود و سماعت کلام شریف آنجناب مینمود شخص بسیار دانا و ذهین و مدبر بود چنانچه
غلام سید خان مرحوم اخوی جاه مدار المهام سرکار رای بلند و تدابیر ارجمند خان مذکور را در کلیات بسیار
بسیار پسند خاطر مینمود اگرچه صاحب علم نبود اما بسیار توجه بتصوف میداشت هرچند ظاهرا بوضع امرای عالمگیری
بوده لکن باطناً خدا پرست و خدا طلب بسبب سخاوت خرج از آمدنی زیاده تر داشته صرف مینمایند اکثر هم
صحبت علما و مشایخین بود صاحب منصب جاگیر هشتاد هزار روپیه وافر سرفرازی داشت والد خان مذکور
خواجه عبد الله خان مرحوم مرد ولایتی توران از مشایخین عمده آنجاست در عهد محمد معظم بهادر شاه وارد
ملک هندوستان شده چندی بحضور بادشاه مانده بعد از ان در دکن آمده حاکم مچهلی بندر گشته
و ایامی که جناب حضرت مغفرت مآب بعد تسخیر تمامی ممالک دکن وارد مچهلی بندر شده خان مذکور و خواجه
رحمت الله خان برادر ایشان ضیافت حضور از اطعمه لذیذه انواع و اقسام نموده یا تخته چنگلی یا ساز
سقرلاتی و غیره و ظروف چینی عمده ارسال حضور گردانیده که هر چه خواهند بستانند و ظروف نمایند حضرت
هیچ چیز منظور نشدنی نیست و ملک مچهلی بندر نیز در دولت داخل سرکار کرده بوقت ملازمت چندین لک
روپیه نقد بابت تحصیل آنجا که جمع شده امانت بود بسبب طلب بغیر خبر خود بحضور گذرانیده رخصت حج
بیت الله شریف خواستند حضور فرمودند که ما بدولت هم اراده حج داریم بالاتفاق باهم خواهیم رفت
و در محل مبارک رفته بصاحب بیگم صاحبه و سیدة النسا بیگم صاحبه فرمودند که دوگانه شکر بدرگاه مجیب الدعوات
بجای آریم شما هم بجا آرند که دو فرشته برای اطاعت ما آمده اند بیگمات موصوفه عرض کردند که فرشتگان
چگونه آمده باشند خود بدولت فرمودند دو مشایخ زاده ولایت که حاکم این ملک اند بوقت ملازمت
ملک را داخل سرکار نمودند و چند لک روپیه نیز اگر آنقدر زر خطیر گرفته بالای جهاز نشستند دیگر نقد از ما
چه میشد که واقف نبودیم اینها مثل فرشته خصال اند تا حین حیات ایشان همواره مورد الطاف
و شریک کلیات و جزئیات بودند که مردم بر راز دار آنحضرت مشهور یافتند مرد خدا پرست با خبر و یک روز

بعهد ارسطوجاه سعی موفوره درباره ایشان کرده لهذا حسام الملک مذکور درباب درستی سورات
نوز الامرا بهادر نزد میر عالم ساعی جمیله بکار برده نام نیک برگماشت لهذا چون هنگام شورش فساد پنداره ها
در ممالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صریحا معاینه گردید از پیشگاه حضور پرنور بهادر
معه جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده او پلتنهای بار و بعضی امیران و جمعداران و غیره
عمده سرکار و لهذا بجهت استیصال و تنبیه شوره پشتان مالک مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار واقعی
در فدویت و جان نثاری و تنبیه مخالفان قصور نکرده مورد تحسین و آفرین از خداوند نعمت گردیده
به رتبه بلند رسید آنا درین عهد میمنت مهد پادشاه ذیجاه عالم پناه حضور پرنور خلد الله ملکه ادام الله اقباله
چون از عهد مرشدزادگی مبذول بذل و عنایات خداوندی بود بمجرد سریرآرای دولت در عرصه قلیل
بخطاب حسام الامرا خان خانان و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز گشته عز و وقار باسمان اعتبار
رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قریب ده لک روپیه و سواران و غربان و پلتنهای بار و رسیلا
معه جاگیر ده لک روپیه ذات و صفات جمله قریب دو هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشت آن [illegible]
و مرتبه ارجمند مامور بکار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود باکمال خوش خلقی و وجاهت تمام
کثیر الاخلاق عمیم الاشفاق است گو هستی پسند بهادر سخاوت بمرتبه کفاف و سلوک با نوکران و احباب
بقدر احتیاج ضروری می‌نمود در سواری حضور پرنور با وصفیکه سن بهادر معه قریب بهشتاد سال رسیده بود
هاگاهی غیر حاضری نمیکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر به سرفرازی خاصی
خاص مشرف و مباهی گردیده چند روز از بینائی چشمان که مندرس شده بود شخصی از غیب معالجه
اش رسیده علاج خوب کرد که تا حین حیات خود محتاج دیگر نگشت در سنه
یک هزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
بعالم جاودانی خرامید

دوم شجاعت علی بیگ داود یعنی دویمی با میر عالم از اقربای قریب زوجه اش بود در دولت میر عالم اوقات
خود میرزا منشی بسر برد هرگز از خانه خویش بیرون نمی آمد به همین طور عمر خود را بپایان رسانید آغا سلطان
بیگ در عهد وکالت میر عالم بخطاب خانی و رساله سواران از پیشگاه حضرت غفران مآب سرفراز گردید تا مقید
ماندن میر صاحب مذکور دامن عقیدت و جان نثاری از دست نداده برگزیده همواره شریک رنج و راحت
ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار المهامی سرفراز گردید او را بخدمت عرض بیگی گری خود داده مامور گردانید
که لکها روپیه در صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشور خانه محرم الحرام که آئینه نامی
یک لک روپیه بخرچ در آورده در انتظام عاشور خانه رشک آئینخانه با ساخت بسر آمد طولاً سه درجه و عرضاً دوم
درجه بوده در تمام هند و دکن عاشورخانه باین تکلف شاهانه بنظر هیچکس نه آمد بعد رحلت میر عالم از راجه چندو لعل مهاراجه
بهادر اتحاد و اتفاق داشت تا دم زندگی جاگیر پنجاه هزار روپیه بغیر سوار و پیاده فقط بر ذات خود خورده ودیعت
حیات نمود و در حینیکه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت مغفرت منزل نموده آنحضرت رونق افزا
شده خان مذکور را بخطاب حسین یار جنگ سربلند فرمودند الغرض خان مذکور بنهایت خلیق سخی خوش مزاج
هزارها روپیه بسپاه و آشنا و بیگانه داده در سنه یکهزار و دو صد و چهل و نه هجری رهرو راه بقا گردید ۞

خان الخانان حسام الامرا انتظام یار جنگ بهادر

نام اصلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادر است برادر عم جدی میر عالم در عهد حضرت غفران مآب بخطاب جنگی
و بجاگیر ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از ناصیه اش هویدا بود در اندک حاضرباشی و حضوری
در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بسبب میر عالم مشمول عواطف خسروانی گردید در جشن
سالگره خاص در مکان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
سربلند شده مشهور آفاق گشت چون ضیاء بیمن بهادر معز و نور الامرا بهادر محبت دلی از قدیم بود و بهادر مذکور

بهادر موصوف خوانده اشتهار دارند معه برادران موصوف یعنی رستم خان بهادر و شاه نواز الدوله
بهادر فرشته صفات اند زاهد عابد وظایف خوان غریب پرور قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب
پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نشان و عماری و نوبت و خطابهای لایق از پیشگاه خلافت سرفراز
و ممتاز و بمدارج بلند کامیاب و بجاگیر موروثی جعفرآباد و شاه گده شرف و مباهی و سوای جاگیر موروثی
نیز بجاگیر دیگر بهره مند اند و فرزندان نواب رستم خان بهادر مذکور فتح خان بهادر و حیدر علیخان بهادر
بر طبق منش خاندان خود با اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده مشهور روزگار بفضل الهی عالی فطرتان همواره
حاضر دربار جهاندار و در رستم پوره بکمال تزک و ثروت عمارات و باغات نو احداث و باز تعمیر آورده
مشغول عبادت الهی و شکر و شاکر نامتناهی نعمت خداوند نعمت هستند

حرف الدال داراب جنگ بهادر

برادر نسبتی سالار الملک بهادر مرحوم نام اصلی ایشان اصل مروت و آدمیت محمد یوسف علیخان بهادر راست از ابتدای
نشو و نما در عهد پر دولت بهادر جنت مرحوم صبح بخیر مسرور گردیده با مرتبه بلند و حوصله ارجمند رسید که از
پیشگاه خلافت و فرمان فرمای بخطاب داراب جنگ و منصب هزاری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک
بنیکنامی تمام بر نگاشتند و همیشه در سوال و جواب تعلقات لکها روپیه متعلقه و معمول بهادر معتمد اعتضاد جنگ
بهادر خلف بهادر مذکور چه در بارگاه حضور پرنور و چه در دیوانی نزد مهاراجه بهادر و چه بالای هر دو در دفتر
مال گزاری بهادر و رای رایان بهادر مامور شده چنان با آئین بهین و انتظام و تزئین مساعی جمیله بکار
میبرد که مزیدی بر آن متصور نباشد صاحب اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه نجیب شناس قدردان کمال
و اهل کمال در حین ابتدای شباب چهل و چند سال بروزگار نداشته بمراتب خفی و جلی در هر مو منخفی و ظاهری بخوبی
تمام میرسد مخفی بهادر گشاده جبین خندان رو صاحب همت زیاده از مقدور رونق کار خیر احباب و ارباب احتیاج

خضرخان بهادر المخاطب به رُست خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند رُست خان بهادر بزرگ که بجای ایشان الف خان بهادر خلف ارجمند شان
معمور دولت قمرنگر کرنول شده انچه داد و دهش کرده و اخراجات بحساب نموده از کتابت نامه ظاهر است
تا ابراهیم خان بهادر فرزند دومی رُست خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مسطور بسببی در عهد
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نورالله مرقده وارد بلده حیدرآباد گشته بجاگیر
قدیمی بزرگان خویش محال جعفرآباد و شاه گده مضاف صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد معه جمعیت
سواران و پیاده ها باعزاز و اکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه رُست پوره بیرون بلده حیدرآباد
جانب غرب از محدثات ایشانست در همانجا استقامت کرده ودیعت حیات خود نمود لکن فرزندان ابراهیم خان
بهادر یکی داود خان بهادر که جهان فانی را بعد سیر و طی روزگار بمدارج بلند پدرود فرمود خلفان
مرحوم مغفور یعنی داود خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر المخاطب شاهنواز الدوله دومی احمد خان
بهادر مستعد جنگ سیومی سلیمان خان بی بها جنگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی یحیی خان
بهادر استقامت جنگ به الیخانزادان بهادران روزگار اند بجمیع صفات امیرانه موصوف الغرض رُست
خان بهادر امیریست صاحب شوکت که سلسلهٔ امارت ایشان به نواب داود خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن
میرسد که جد اعلاء بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
خان بهادر عمدة الملک وزیر اعظم عالمگیر بادشاه بوده و درباره داود خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری
دکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره بدستخط خاص خود نوشته فرستاده که (ای کس یکیان داود خان
خود را زود برسان) بمجرد ورود رقعهٔ مذکور داود خان بهادر بکمال استعجال شتافته سواری قلعه را مفتوح
نموده هر دو نذر ورود و دخول و فتح قلعه باهم گذرانید حسب الحکم حضرت خلد مکان فتح نامه بنام داود خان

مدار المهام سرکار نام اصلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جد او وارد هند آمده نزد غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ برای تعلیم نواب غفران مآب آصفجاه بهادر نوکر شده بخطاب ترکی خان مسمی گشت
بعد فوت او خلفش میر موسی بوقایع نگاری دیوان کننده معزز شد و در رفاقت هدایت محی الدین خان
بهادر مظفر جنگ صوبه داری بیجاپور اختیار کرده برسالهٔ سواران امتیاز پذیرفت چون او پسرانے
باقی خر امید پسر کلانش میر محمد یار مذکور مورد الطاف او شده برسالهٔ ارثی کامیاب گردید بعد کشته
شدن مظفر جنگ بردست افاغنه در سرکار امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نوکر شده بمنصب شایان
و خطاب پدر میر موسی خان و بتقرر رسالهٔ جزائر انداز ان و رسالهٔ سواران بتدریج لوای روشناسی
برافراخت چون در ان ایام صوبه داری برار بنام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک
سروری و سرداری جناب حضرت غفران مآب قرار یافت خان سطور بواسطهٔ صمصام الملک شاه نواز
خان وکیل مطلق امیر الممالک بخشیگری سایر سرفراز گردیده ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت
ازانجا که طالع یاور بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری و علم
و نقاره و نشان و خطاب احتشام جنگ و پالکی جهالر دار مرتقی مدارج دولت گشت در سنه یکهزار و یکصد
و هشتاد و هفت هجری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار و عطای ماهی مراتب
و خطاب رکن الدوله بدیوانی سرفراز فرمود و بعد استقلال تمام و کار روائی امورات مالی و ملکی و مدتی
ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری که حضرت غفران مآب در فتنهٔ مودهاجی
بهوسله برادر ساباجی و رگهوجی بهوسله معه اسمعیل خان رفته بودند و در منزل قصبه منیر اضلاع صوبه برار روز پنجشنبه
بست و ششم صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و نه هجری بخیمهٔ حضور پرنور از ضرب جمدهر بدست غفور کاردی
مقتول گردید نعش او را بنا بر وصیتش زیر دامن کوه مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب
علیه الصلوٰة والسلام در باغچه مدفون ساخته عمارت خورد با روانهای پخته بتعمیر در آورده‌اند که تا حال

واستحقاق بدان معمور متقی متشرع عابد بر طبق عادت معهود بزرگان خویش قدم بقدم گذاشته بر جادهٔ مستقیم خاندان خود ثابت قدم است از طول کلامی احتراز کرده حرفی چند از ذکر اوصافش تحریر در می آورد

دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی کرد قایم منزل بیجانگر از وطن آبائی اش که بزرگانش در دولت راجایان مارواڑ بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بظهور آورده اند و وارد ناگپور شده در آنجا نیز بکارهای لایق فایز گردیده چون وارد بلدهٔ فرخنده بنیاد گشت بزور تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی در تجارت بسر برده بدرگاه بملازمت مهاراجه بهادر رسید بسیار پسند خاطر گشته اول بمرتبهٔ ذات و ده سوار لبراسری معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردیده رفته رفته بجاگیر ذات و منصب سواران شیتواری و بخطاب دلاور نواز جنگ و تعلقات گولکنده و غیره برار و بعضی از صوبهٔ اورنگ آباد و عنایات نوبت و گهریال و جهالر و نقاره سرفراز و بلند آواز از پیشگاه خداوند نعمت گردیده مشهور آفاق گشت معهذا بسبب بر آوردن کارهای نمایان همراهی صاحبان انگریز بهادر حسب الحکم سرکار مجدد مشمول عواطف شاهانه گشته سپاهی و مشرف شده صاحب اخلاق تنخواه همراهیان خود را بلا تقدیر رسانیده و نوکری سرکار موقوف کردن نمیدهد صاحب جرأت سرخیل اکابر قوم خویش نمازی و در پنجگانه تساهل هرگز نمی نماید و با جماعت میخواند اقاربان خوشنود داشته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنودی نوبت چیان پاسی دارد و در خیر و خیرات و سلوک با فقرا و ارباب استحقاق بقدر ضرور است هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمعیت حاضری خود شبانه روز حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در راگ و رنگ بسیار مایل همواره صحبت با علما و صاحبان علم و فضل داشته در مسایل فقهی خبردار و همیشه با ارباب دربار

حرف الالف رکن الدوله میر موسی خان بهادر احتشام جنگ

چه خوب و چه بهتر میشد که در ریاست و استقلال دولت شما حال با چنین باشد که غیرت پور بیرم بسند
نکند تا بغیرت دیگر غیر چه رسد آنحضرت فرمود که جناب مرا خیال به برادر نظر مانیست که من مرد خاندان آصفیه
نیم بالامر القصور بدختر کنند که باعث جنگ و جدال ها شد و غیره و اختلال سلطنت بخت تا چارام بیگم صاحبه فرمودند
هرگاه شما چنان ناچار و بی اختیار بوده باشند پس ما را رخصت دهند تا هر چه از دست ما بر آید عمل آریم
خود بدولت فرمودند که کدام کس مانع شماست مختار هستند هر چه خواهند بکنند پس بیگم صاحبه فیضو نام جوان
کارڈی را که در پهره ها بالای دیوڑی زنانی حاضر میبود طلبیده فرمود که فیضو من ترا کاری فرمایم که
در آن میان اندیشه جان تو باشد از تو خواهد شد یا نتوانی کرد او عرض نمود که اگر از تصدق مثل
جان غلام کار عمده سرکار بر می آید هزار جان گرامی خود تصدق فرق مبارک میدانم بیگم صاحبه فرمود
اگر سلامت مانی از تو عزیز تر دیگری نخواهد بود و اگر میری از اولاد تو کسی عزیز تر نخواهد شد فیضو منت
قبول کرد و چون او را از کشتن رکن الدوله آگاه ساختند او عرض کرد بشرطیکه حضور پر نور از زبان خود
بغلام فرمایند غلام با انجام رساند بیگم صاحبه فرمود که حضرت از زبان خود نخواهند فرمود تا بوقت حکم
کردن من حضرت ساعت خواهند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل رضامندی و اذن العمل ا
و فیضو با اذن العین قبول نمود روز دوم بوقت شب بیگم صاحبه و حضور اندرون پرده باریک نشسته
بایک سیل محرم راز فیضو را طلبیده فرمودند که فیضو شنیده حضرت را و شنیده مرا از بیرون پرده بنظر خود دیده
فیضو عرض کرد بلی خداوند نعمت دیدم پس فرمود حالا سخن مرا بگوش جان بشنو که حکم حضرت چنین است که
رکن الدوله را بکشی فیضو دست قبول بر سر و چشم خود نهاده بصدق دل قبول نمود وجه دیگر در همین ایام
این است که در آن زمان معمول محلات حضور پر نور این بود که تمامی بیگمات و خانمات و غیره کار سنجاف
از چهینت های مچهلی بندر میگرفتند چنانچه نظر از شهر رنگو چهینت های عمده آورده بود و مال بقبضه
در چیده بخریدن سرکار هم آمده چپتی رقم قیمت او بدستخط خاص حضور بالای رکن الدوله گردیده بشتاه

مع مسجد و چاه و مقبره موجود است اما در حویلی باغ و عمارات دیگر نیز باحداث در آورده اند ماده تاریخ
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیه این است مصرع ع سیر جنت نصیب شد بادو ۱۱۹۹ و تاریخ دیگر که
بر سر کتیبه دروازه مقبره اش نوشته است این است مصرع ع داخل آمد از شهیدان آمین ۱۱۹۹ هر دو ماده
هر دو تاریخ مطابق یکدیگر برابر سنه مذکور اند سبب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو وجه
است که رکن الدوله در مدار المهامی خویش اکثر بوقت شب بسبب نقل و حکایات تفریح مزاج و خرمی دل
خویش میکرد چون اقبال او بدرجه کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبه همشیره حضرت غفرانمآب
بزبانی پوربیه دیوڑهی خود برکن الدوله گفته فرستادند که در حویلی ما سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر
کوچ بکوچ بندگان عالی میروند زنگاوان رتهه سواری من بسیار بسبب پیری لاغر شده اند نمیتوانند که
بآرام رسانند لهذا یک جوڑی زنگاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد و پوربیه
مزبور بیک قصدی بیگم صاحبه ممدوحه هر روز برای یاد دهی و تقاضای زنگاوان نزد رکن الدوله
می آمد و او اقرار تجویز میکرد روزی بسیار تنگ آمده پوربیه مزبور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
کم مایه است وقتیکه حکم سرکاری پیش کسی میبرند پاس و ادب امیر و وضیع و شریف و نجیب ملحوظ نداشته پا از حد
دائره مرتبه خود فراتر می نهند و هرچه به ذهن و خیال جاهلانه اش میرسد بر زبان می آرند و شخص شریف
برداشت شنیدن اینگونه سخن نمیکند و این پوربیه مرسله بیگم صاحبه بود و طلب جفت زنگاوان بشمول الفاظ
نامناسب نمود و در آن وقت او) بجواب درشت داد که لایق حوصله او نبود و پوربیه خیلی آزرده خاطر گشته
خاموشانه بخانه بر دیوڑهی خود آمد و هیچ اظهار ننمود لیکن بعد روزی بیگم صاحبه موصوفه پوربیه را طلب کرده فرمودند که تا حال زنگاوان
از نزد رکن الدوله نیاوردی عرض کرد که اینقدر مرا بخانه او دیگر حکم شود غلام بخانه رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
ناچار عرض نمود که اینقدر مرا حال چنین است هرگاه بندگان عالی حضرت غفرانمآب اندرون محل برای استمالت خاطر تشریف فرما
شدند کالی بیگم صاحبه روبرو نشسته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت غفرانمآب شاه هم دختر متولد میگردید مرد

خویش نهاده جمیرا را از خود رخصت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمه خود روند چرا که
نخواسته بودند که خون سید میر نگار نه بر روی اهل دولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را النفس تقدیرات
ضرور عرض کردنیست امیدوار باریابی تنهائیست حضرت ارشاد کردند که حالا هیچ درج منزل بمقام
آمده ایم این وقت رفع احتیاج ستمند مبرریه است هر چه در خواهی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
چون نزدیک خیمه خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد و همون جواب شنید تا اینکه خود بدولت نزدیک
خیمه محل مبارک آمدند رکن الدوله باز باصرار تمام همون عرض نمود درین وقت مزاج مبارک برهم شده فرمودند
هر چند میخواهم که دفع الوقت شود شما را هیچ خیال نیست بیایند و بنشینند که کدام عرض ضروریست پس
حضرت اندرون خیمه محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمه خاص محل نشست درین
اثنا قیس جوان که بر پهره خود ایستاده بودند دق خود را از گوشه خیمه گذاشته عقب رکن الدوله آمده
دست خود بالای کتفش گذاشته گفت نواب صاحب لچ است و جمهر اجل حواله اش نمود که از هر دو کلیه
او گذشته بیرون طرف پهلوی دیگر بر آمد و گرنجیت بر ان الدوله بهادر که از طرف رکن الدوله در حضور
پر نور وکیل بود تعاقبش نموده بیک ضرب تیغ بیدریغ کارش باتمام رسانید باین خیال که شاید این
مقدمه از حضور باشد و بیاد اظهار کرده بهتر همین که هر دو بمیرند پس حضور منگا بر آمده فرمودند ما گفته بودیم
که شما بمقام خود روند آخر حال شما باینحال رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری مزاج انور کیست
اما اگر بجای مناسب میشد مناسب تر بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسمعیل خان بهادر ازین
سانحه ناگزیر شورش و جوشش خواهند شد لهذا اعلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس نسخه خود را طلبیده
خطوطها انویسانیده و بدست خویش هم دستخط کرده بارسال آن دو کس کرد (این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده
است خود بدولت را درین مقدمه بالکل مداخلت نیست اصلا و مطلقا هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند
اگر چه من زنده ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کرد) بعد از آن

منقضی گشت (وجه اینکه بسبب پی در پی جنگ و جدال متواتر سوای ادای زر تنخواه فوج و مهیا کردن
اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامره جبت یا بجای اینطور مخارج بسیار
وقت میشد چونکه در آنوقت ضرورت افواج جرار بی انتها بود و در سرکار حضرت غفران مآب در زمانه
مدار المهامی این وزیر باتدبیر افواج نهایت آراسته بود و بر این وجوه نتوانست) که مشار الیه یک حبه بدیه
بر عوض فرما میگذرانید مغل مذکور ناچار شده روزی در عین سواری کوچ سر راه استاده فریاد بر آورده
و دهائی خدا تعالی جل شانه و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحضور داد که یا زر بنده عنایت فرمایید
یا مال بنده واپس دهند که از تأخیر وصول زر خرابی بسیار عاید غلام شده است حضرت غفران مآب باوجودیکه
رکن الدوله در خواصی مبارک حاضر بود در هیچ نفرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
چندین تهانهای چیت سالم و باقی سجاف ها در گشته با دو صد روپیه نقد آورده بمغل فرمودند
که این مال شماست و این دو صد روپیه تقصیر انداست هر جا که خواهند بفروشید و سوار شده روانه مقصد
گردیده در رفته رفته عداوت بیگم صاحبه و بی التفاتی حضور درباره ایشان مشهور آفاق گشت غلام الله
را وسوسه بخاطر راه یافت لیکن شبی رکن الدوله در خیمه خود بالای بستر استراحت میکرد آدم صمصام الملک
رقعه آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله رقعه را خوانده بالای شعله شمع سوخته جواب داد که
معلوم شد و بجواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خورد خویش اندرون خیمه آمده دست خود بالای
بالش نهاده بیدارش نمود و پرسید که اینوقت خیر برای کدام کار ضرور آمده اید شرف الدوله گفت
مردمان در حق جناب چنان و چنین میگویند صلاح وقت اینست که چند روز احتیاط در بار فرمایند
و گریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر اگر مثلی بخیمه خود بروید من بچه گوسفند نیستم که کسی ذبح
خواهد کرد و گفته شما خاطر جمع دارید چون بمنزل تنیرا رسید خود بدولت خواستند که از عماری فرود آیند
رکن الدوله نیز موافق معمول از خواصی بزیر آمده استاده خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

خویش

رشید الملک بہادر

خلف رشید الدولہ بہادر مرحوم ولد منشی میر حمید رخان بہادر احتشام الملک بزرگ است چون رشید الدولہ
بہادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود منشی میر حمید رخان بہادر موصوف مرحوم از پیشگاہ حضرت مغفرت منزل
علیہ الرحمہ بخدمت دار الانشای خاص سرفراز و ممتاز گشتہ بعد چندی مدت ہم در پیش از رحلت آنحضرت ودیعت
حیات نمود خلف ارجمندش کہ نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسمعیل خان بہادر است و از بدو شعور
آثار نجابت از جبین مبین او درخشان بود در اندک زمانے بحاضر باشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی
گشتہ بدرجہ بلند رسید و بخدمت موروثی معمور گردید **نقل عجیب و غریب** کہ مشہور آفاق
است و دلیل قطعی بر عقل رسا و فہم و ذکاوت آن ذی فطرت است روزی در مجلس میر عالم مدار المہام سرکار
دولتمدار انگلیشان سدنم صاحب وکیل انگریز بہادر کہ جامع علوم عقلی بود و میر صاحب موصوف باہم در گفتگوی
امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدولہ مرحوم با میر اسمعیل خان بہادر مذکور خلف خویش
وارد شدہ شریک مجلس گردیدند در آن زمان ہشت مرحلہ از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسمعیل خان
بہادر گذشتہ بود و چون شمشیر بر طبق معمول مستمرہ دربار بدست خود داشت سدنم صاحب کہ مرد ظریف
و لطیفہ گو و از علم فارسی و عروض دانی و شعر فہمی نیز ربط کمال بہم داشت از راہ لطافت طبع از خان مسطور
سوال کرد کہ میر اسمعیل خان بہادر شما کہ خدمت دار الانشای حضور پر نور دارید شمشیر را با منشیان کہ اہل قلم
اند چہ نسبت است بہادر معزی الیہ فوراً بدیہۃً جواب داد کہ ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف
والقلم ہستیم سیف و قلم ہر دو وابستہ خاندان واجب الاحترام ما ست میر عالم بے اختیار مانند گل شگفت
و سدنم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد ہر دو کامل العصر و الزمان بہادر معزی الیہ خود تنگ کشیدہ دعاہای
فراوان درازی عمرش دادند و رشید الدولہ بہادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب این ہمہ
واردات مجلس بالعینہ صورت مجلس از مصوران ولایتی خود درست کنانیدہ بولایت لندن و کلکتہ و مدراس

حسب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشار الیه را و پالکی نشانیده بخیمه اش برده بعد جبر زخم مشغول شدند قریب صبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال داخل بلده حیدرآباد گردیده متوجه امورات ریاست خویش بذات خود گشتند **النقل عجیب و غریب** دیگر اینکه رکن الدوله روزی در خیمه خود با وقار الدوله که باهم ربط زیاده بود نشسته اختلاط میکردند که سید نجابت خان بهادر نبیره بهادر دل خان بهادر شجاعت الدوله صوبه دار صوبه حیدرآباد امیر ذی مرتبه بر در خیمه اش رسید چوبداران در آنوقت حاضر نبودند پیره والا مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر مذکور خواست که موافق معمول اندرون بروند نوبت بآن حد رسید که باهم کشمکش کردند و گریبان خان مذکور از دست کارڈیان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع نمودند بلکه خنده کردند درین اثنا چوبداران رسیده کارڈیان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند با ایشان این بی ادبی پیش آمدید و بهادر خان مسطور عذر را نمودند و ایشان از دست پاجیان رهائی یافته بر گاه اندرون خیمه در بروی رکن الدوله آمدند او از راه استهزا گفت تا نواب بیائید بیائید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت شریف حاضر شوم بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی حامی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت احتشام الملک منشی میر حیدر خان بهادر بقسمیه میفرمود که من هم دران مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم که از اهانت آل رسول دیگر زمانه با رکن الدوله موافق نبوده در همون هفته مقتول گردید فاعتبروا یا اولی الابصار از محدثات رکن الدوله تا حال مشهور است که آنرا موسی بهم میگویند آب از رگ زمین بر آمده که گاهی در موسم گرمای شدید نیز از حد خود کمی نمیکند بلا امروز خصوص امیران سرکار آب از آنجا طلبیده باستعمال می آرند سابق سر چشمه در بلده بعضی جای آمد درین ایام نهر تالاب میر عالم خانه بخانه گوکبو جاری است بدین هم اهل بلده آب موسی بهم را باستعمال می آرند که بسیار سبک تر است

در تمامی فنون و صنایع و بدایع کمالات بهرهٔ کامل دارد و تیز فهم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس دشمن اراذل رفیق نواز خوش مزاج بیر فکر جمیع صفات موصوف عاصی مؤلف این اوراق از بدو شعور خود باین علم و فضل کم بنظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاذ و نادر توان گفت از محدثات آن منبع کمالات متصل دروازه پل بالای راسته کلان دو عمارت عالیشان و یک خانه باغ و عجیب بنهایت نضرت و نضارت موجود که مسکن و مقام بهادر ممدوح است باین همه اوصاف صاحب همت فقیر رسان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز و باز و بحری و چرغ و شاهین وغیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گهری بلده مشغول شکار دیگر دو در میان سیر و شکار احباب و اقربا را فراموش نمیفرماید زنده دار دمحتاج را نیز سال بسال ازمغنی خوشنود میدارد ❊ ❊

رفعت الملک بهادر

خلف رفعت الدوله نور الدین جنگ است چون رفعت الدوله در عهد حضرت غفرانمآب بعید جان نثار بهای بسیار و دولت حیات نمود رفعت الملک همین پسرش که نام اصلی او میر مظفر است بمزید الطاف خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجهزار سوار و خطاب ملکی و بحالی سرکار نادیر وغیره و جاگیر پنجاه هزار روپیه ذات و رساله و صد سواران مغلیه توران سرفراز و مباهی و مشرف میبود ولی بعلو مدارج امارت و درایات و ثقات عزیز خود بسر برده بدرگاه اعظم الامرا ارسطوجاه از پونا وارد بلدهٔ حیدرآباد گشته مختار کار دولت آصفیه گردید بسبب نا اتفاقی برادران تال و موال اندوخته او ضبط سرکار شده بتقسیم گوشه انزوا گشت بعد رحلت غلام سید خان اعظم الامرا در دیوانی میر عالم بسبب موافقت سابق باز بجاگیر قدیم و جدید سرکار نادیر وغیره و تعلقات لکها روپیه دیگر و جمعیت سواران و پیاده ها و علم غول وغیره معمور گشته رواند تعلقات گردیده در اندک ایام بمراتب و مقدور زیاده از سابق ممتاز شده نام نیک خود طوعاً و کرهاً مشهور تر گردانیده و در مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر باسیزده لک روپیه نقد که بعد امتداد مدت

وبندر بمبئی فرستاد و بعد چند روز زبانی سدنهم صاحب میر عالم معلوم شد و میر صاحب مذکور
به رشید الدوله بهادر بکمال الطاف خطاب ساختند که نزد سدنهم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
مجلس واردات آن سرکار پیش بادشاه و صاحبان کمپنی و گورنر و کلکته و بعد از آن در بمبئی رفت بر مجموع
از امور که این حقیقت تفریح و تفرج و شغف و سرور روز افزون آمد و گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که
این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامه عصر خواهد شد که در دریا آصفیه بمجلس لغات او نخواهد رسید
و فی الواقع چنین است القصه بعد رحلت رشید الدوله بهادر پدر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند نعمت
حضرت مغفرت منزل بخدمت موروثی دار الانشا الحق قریب بیست و پنج سالگی سرفراز و ممتاز
گردیده جوابات عرائض گورنر کلکته بآن درستی و جامعیت عبارت و مطالب و آداب درست کرده بملاحظه
اقدس حضور پرنور آورد که پسند خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چرا که در جمیع علوم در آن هنگام بمرتبه
کمال دستگاه داشت معتمد او در عهد میمنت مهد جناب بندگان عالی متعالی حضور پرنور ادام الله اقباله
و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته بکمال قدردانی بهادر معزز بخطاب جنگی و دولائی و ملکی و منصب مناسب
عمده و علم و نقاره و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بحالی خدمت موروثی دار الانشائی سرکار و قلعداری
قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جهالردار و عماری وغیره که لازمه امیران ذیشان دولت است سرفراز
و بشرف و جاهت همواره و مقدمات کلیات سرکار باریاب گرامی را در آن میان دخلی نیست
هرگاه فرمان واجب الاذعان بادشاه دیجاه هندوستان شرف صدور می یابد و نیز عرائض گورنر
لارد بهادر کلکته در حضور پرنور میگذرانند بهادر معزز در دربار جهانمدار بغیر مطالعه و ملاحظه در آن مجمع
کثیر آن بطلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاه خداوند نعمت حضور پرنور علی رؤس الاشهاد
بکمال برجستگی و شایستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی و اهل دربار میگردد
امیریست بکمال لیاقت و وجاهت با اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده که در جمیع علوم عقلی و نقلی

ذکر راجه‌های سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله راجایان راجه
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

سلسلهٔ بزرگان بهادر معزی بقول خویش که در عشرت کدهٔ خود بقلم آورده تا براجه تودرمل اکبرشاهی میرسد
چون راجه نانک رام جیو بهادر مذکور در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی
نور الله مرقده بخدمت کرواوڑگیری بلدهٔ حیدرآباد سرفراز شده مدتی مدید اوقات خود بتکلف تمام
بسر میبرد و بهادر معزی را که برادرزاده بود برای بیوه خوری برابر پسر خویش راجه اگلپت رای یک روپیه روز
میداد و گوبند رای مذکور و گوبند بخش برادر خورد مهاراجه بهادر هرچه منظور خاطر میشد میخریدند و خرج میکردند
و بهادر معزی همه بفقرا و غربا خیرات مینمود و جز بخرچ دیگر نمی آورد چون این خبر بسمع راجه نانک رام رسید
یک روپیه یومیه دیگر اضافه نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه نانک رام و برهمی کار اگلپت رای
مهاراجه بهادر که از عهد شعور آثار شاوت و بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا بود در چند ایام بسعی اعتقاد الدوله
شمشیر جنگ بهادر که دران ایام بنظامت بلدهٔ حیدرآباد مامور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف
خسروانی گشته از پیشگاه حضرت غفران مآب بخدمت موروثی کرواوڑگیری مذکور سرفراز شده اوقات
عزیز خویش بنهایت خوبی و نکوئی بسر میبرد دران اثنا الیه چندی بتغیری میر ابو القاسم میر عالم بهادر
از ملک مفتوحه ارطیه و قلعه سدهوت و قلعه گنجی کوٹ وغیره بوقوع آمده بتجویز حضور پرنور و باستنباط
اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بهادر معزی را با جمعیت سواران و پلٹنهای بار و علی غول معماری و
دیگر توپخانه همراه ایشان و شکوه برای بندوبست آن سمت رخصت انصراف فرمود و خدمت کرواوڑگیری
نیز خدمات بوده بپسر راجه گوبند بخش برادر خرد بهادر مذکور بنیابتاً گردید پس آن منبع خوبیها

از تعلقات وارد بلده شده بود و بمصرف نذر و نیاز سرکار و دربار نموده پس ازان صرف بر جاگیر ذات
و صفات چندی خانه نشین بوده از عارضه ثقل مثانه ودیعت جان شیرین ساخت پیری بود نهایت طویل القامت
و عریض الجسامت خوشنما ترکیب که همچنین خوش ترکیبی بنظر نه آمد قوت بدن بانمرتبه داشت که احدی
بمقابله اش نمی رسید خم برنجی را که از برنج یکمال آب پر میشد از زور بازوی خود برداشته از دیوانخانه خویش
تا دروازه کلان که فاصله صد قدم باشد می آورد و باز میبرد این زور برابر زور فیل کم نیست و علی
هذا القیاس بسیار نقلهای عجیب و غریب که صاحبان راستی بچشم خود ها دیده اند بیان میکنند که عقل در آن
حیران است و فی الواقعی بی شائبه کذب درست است و هم چنین بود عمای مولف اوراق هم بچشم خود دیده
است الغرض ازان ایام تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است همچنین با آن
قوت و زور و وجاهت اندام باین بزرگی جسامت بنظر نه آمده و در امرا چه در غربا آنا زور و قوت
و وجاهت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بهادر معز بوده که تمام
خلایق این ولایت دیده اند و سید عاقل خان بهادر خلف دومی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده
موش دو گاو را از دست خود پر آب میکشید تا وجاهت جسامت و بر خوشنما ترکیبی رفعت الملک بهادر نمیرسید
و زور ورزشش بحساب درست است و دست چپ از بهادر معز بوده و در آن زمان در زور آوران روزگار
چهار کس معتبر خود ها بودند یکی رفعت الملک بهادر مذکور دومی افسر الدوله بهادر سومی محمد ظریف خان بهادر
استاد زاده حضور پر نور حضرت غفرانمآب چهارمی بهرام الملک بهادر و حساب زور ایشان مطابق تفصیل
اسامی مرقوم است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی ایشان
بعرصه ظهور آمده تفصیل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده گذشت و در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار
هجری رفعت الملک بهادر دیباچه که بقلم آمده گذشت نقلی عجیب و غریب از زور و قوت بهادر معز در
احوال قلعه گنجی کوٹه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

دولت آصفیه و از زیاد عمر حضور پرنور شب و روز مشغول و موظف باشند و بالای هر دو مسجد و به خدمتگاران
متعین و مقرر اند که یومیه‌های ایشان معه میوه‌ها و شیرینی و طعام پخته میرسانند و خدمتها کنند که بی رنج و
تعب خورده ممنون دعا باشند یومیه هر روزه یومیه خواران قریب دو هزار روپیه است بلکه زیاده تر روز
دوشنبه دو هزار روپیه تا سه هزار روپیه کم و زیاد بدست خود به مسافران هفت کشور میدهند و از سه صد
روپیه معمول و ان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوکل اشتمی و رام نومی و شیو راتری
وغیره مبلغ خطیر توان گفت ماورای این خرج غله و پارچه وغیره دیگر بحساب گفته میشود و همه حجاج
بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پروه خاص آورده بودند و اکثر هر سال وارد میشوند از هزارها
روپیه مالا مال زر نموده رخصت فرموده مسکین که در هفت اقلیم شهره بخشش دولت آصفیه دام اقبال
مشهور آفاق گشت و بسمع بادشاهان هفت کشور رسید در سلطنت آصفیه هزارها کس از جاگیر و درماهه
و یومیه و خیرات وغیره بهره مند اند و هر دو جشن شادی راجه دهرم راج بهادر و راجه نریندر بهادر اینچنین
خرچ لکها روپیه در ضیافتهای رونق افزای حضور پرنور و مرشد زاده‌های بلند اقبال و محلات
و امرا و خوانین وغیره تمامی سلطنت از اعلی تا ادنی از جواهر اعلای بیشمار و جوره‌های عمده بسیار و طعامهای
لذیذ بی مقدار که بصرف در آمد تا کجا شرح داده آید تا بحدیکه دهقان و چماران و پارچه دوزان
کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم تواند آورد و اخراجات
جاترای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام معه روشنی و تیاری و تکلف منی مینا کار خارج
از حساب عقل است و در بیت الله شریف سبیل آب سرد دوازده ماهی مقرر کرده اخراجات انجا میرسانند
که خلق الله هفت اقلیم در آن عرصه گرمای شدید که شبانه روز است سیراب شده دعای خیر میدهند
و در هر فرودگاه حضور پرنور که متواتر و سیر و ظفر بوقوع می آید طعام لذیذ از باورچیخانه مهاراج
بخاصان و عوام دربار حضور پرنور میرسد حساب علیحده دارد و حکما و شعرا و مرثیه خوانان و سوز خوانان

در اندک مدت درستی امورات آنجا نموده نام نیک بر صفحهٔ روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم مصور کار
و بار پیشکاری سرکار دولتمدار گردیده بمرتبهٔ بلند رسیده عالمی را فیضیاب ساخت بعد رحلت میر عالم بهادر
در دیوانی منیر الملک بهادر از پیشگاه خداوندنعمت حضرت غفران منزل علیه الرحمه بعهدهٔ جلیله ارجمند
مختاری امور ریاست و وکالت انگریز بهادر که از ریاست جلیل القدر نازکست مامور گشته بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و پیاده ها و بار پلاٹنها وغیره و نوبت و گهڑیال و جواهر عمده و جاگیر لکهها روپیه و حاصل
خطاب مهاراجه بهادر سرفراز و ممتاز و مباهی گردیده جهانی را مالامال بخشش فرموده تا در این عهد
میمنت مهد اعلیحضرت خورشید سپهر سلطنت و کامرانی نیر اعظم جهانبانی و کشورستانی عالم پناه خورشید کلاه
بندگان عالی متعالی مد ظله العالی حضور فیض گنجور ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله
ملکه و عمره و سلطنته که ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است از پیشگاه خلافت و دولت
فرمانفرمای باضافه خطاب راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مشرف شده باقبال بیزوال خداوند نعمت
امور کار و بار سلطنت رفیعه آصفیه است آنچه که احوال بهادر ممدوح باشد احتیاج اظهار و بیان ندارد بر همه ها
هویداست معهذا در احوال بخشش حقیقت حال اینست که دوشالها و رومال شالی که فی الحقیقت قدر دارد
از ابتدای بخشش تا حال نوبت بهزارها رسیده و هر سال در جوڑه های دسهره که به خواص و عوام سلطنت میرسد
از یکهزار زیاده تر بخشش می آید حسن دهلوی در مثنوی بی نظیر بر معتقد دوشاله نواب آصف الدوله
بهادر که یکبار بخشش در آورده بودند فخر و اشکبار نموده است بقول شاعر **شعر** محمل نشیں ہیں کتنی ہی
خدام یار میں ٭ لیلی کا ایک ناقہ سو یہاں کس قطار میں ٭ هرگاه نوبت دوشاله ابین نوبت رسیده باشد
دیگر اقمشه و اشیاء و زر نقد وغیره بقیاس فرزانه باید دریافت از انجمله خیرات سدابرت است که در کاسی
و جگناته و رامناته و تریتی و دیگر جاهای نزدیک و دور مقرر همواره شبانه روز جاریست و دیهات
هزارها روپیه در خیرات چه مسلمان و هنود و ال و سالکان و پیرزاده ها را تواضع نموده که بدعای دوام

وانتظام امورات اعلی و ادنی ریاست ظلعت گردیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام که
یکپاس شب مانده اوقات مقرریست دقیقه از دقایق امور لابدی سرکار دولتمدار فرو گذاشت نمینمود
سعید انا در چنین ایام فرخنده انجام که عهد میمنت مهد بندگان عالی خورشید کلاه عالم پناه حضور پرنور
ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است و این تاریخ
گلزار آصفیه باختتام رسیده برطبق معمول مستمره آنا فانا بهادر مذکور مصروف امورات محوله و مشغول
مقدمات مرجوعه دولت خداداد بیزوال حضور پرنور در بندوبست سپاه و رعایا و برایا و داد دهی
خلایق و رجال پری بندگان الهی که ودایع و بدایع ایزدی اند شمه قصور نمیفرماید و براقی همین انتظام
ریاست از مدتی بخلافت تکلیف سواری معاف است که بحال درستی امورات جزئی و کلی پردازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن ضرور نیست در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بهادر مذکور اراده
ملجاپور و پنڈرپور وغیره دیگر معابد نموده برخصت حضور پرنور در عرصه چهار ماه تماشای قصبات و
قلعجات و بلاد علی الخصوص بلده پونا و خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد کرده تعریف
آن شعر شاعر دلیل قطعیت شعر حصاری که اشکش ندیده است کس * بود قلعه دولت آباد و بس *
و تماشای عجائب کار الیوره که شنگرف کاریست عمیق و سیر احمد نگر وغیره نموده اکابر و اعیان آن سرزمین
باستقبال و مشایعت در آمده خواستند که ضیافتها کنند قبول ننموده بالمره کناره ورزیدند و شهود تربیت
صاحبان انگریز پونا و نگر وغیره نیز باستقبال و مشایعت برخصت پرداختند و همین قیاس وقت آمدن سر قلعه
دولت آباد پیاده از زیر قلعه تا بالا حصارش که ارتفاع او یکصد و چهل درجه و دورش نه هزار درجات
بقدم خود رفته باز بزیر آمد با وصف گرانباری بدنی امر نادر است که نموده بوقت نصف اللیل داخل بلده
خجسته بنیاد گشته در آنجا از ملاحظه تزک سواری و شان و شوکت و وجاهت بهادر مذکور بسیار
پسند کردند الغرض امیریست صاحب مرتبه بلند و رجال ارجمند که مرتبه امارت او از فرط الطاف شاها :

وارباب نشاط وطرب مع طوایفان رقاص انجیکه ماهوار بها وانعامات می یابند در حساب آن احدی را
دخلی نیست که رز خطیر لی قیاس است ولیس لغو اخراجات تیاری عمارت از انجمله باره دری است که برلب باغ موسوم
است که خرچ زیاده از بست وپنج لک روپیه باتمام رسیده که هیچ چشمی هیچو باغ و عجب ندیده وهیچ گوشی
نشنیده با این همه خرچ رونق افزائی هر سال حضور پرنور خیابانچه گذشت و دیوانخانه کلان که بقایم محل
تعمیر دارد و محلسرا و حجت محل و آئینه خانه و چینی خانه و تصویرخانه و باره دری خانه باغ مع آئینه خانه
خانه دیگر و عمارات علحده دیگر و عمارات کوه شریف و نقاره خانه درگاه معلے وغیره همه از محدثات مهاراجه
بهادر است که جمله قریب پنجاه لک روپیه بصرف تیاری در آمده دو روپیه یومیه خرچ نقارخانه و لنگر پال
حسینی علم از طرف بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پرنور سوای این
پل موسی ندی را که ریخته و شکست شده بود بهادر موصوف از سر نو بتعمیر در آورده که مدت مدید دیگر احتیاج
تعمیر بالکل نیست صاحب تصانیف کتب از انجمله عشرتکده که مملو از احوال عجیب است و دو دیوان از نگ
یکی بزبان فارسی فصیح و دیگر بزبان هندی اردوی خاص بهادر مشهور زمانه اند ❊

راجه دهراج بهادر

فرزند ارجمند و نخل مهاراجه بهادر است نام اصلی اش بالا پرشاد از ابتدای نشو و نما چون آثار
سعادتمندی و فطانت رای و متانت خرد از جبین او هویدا بود مهاراجه بهادر باستادان کامل سپرده
کما حقه تربیت نموده دخیل و آگاه امورات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت مغفرت منزل
باریاب شده برآمد مطالب و تدارک ضروری سلطنت بنیابت پدر خویش متکفل معروض داشته مورد الطاف
بیکران دیده بسرفرازی خطاب راجگی و عطای جواهر زوج دستبند الماس عمده بدست مبارک خاص مشرف
و مباهی شده بمرتبه ارجمند فایز گشت بر کاهش رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است رسیده
شریک مصلحت و مشورت پدر والاقدر خود گشته باستدراک دفاتر محاسبه سلطنت و دولت

وانتظام

خرج بسیار میکند و در بهبهان انجار التقید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پرنور مینموده باشند

راجه نرندر بهادر

خلف راجه دهیراج بهادر نام اصلی اش راجه رام پرشاد است از بدو آفرینش آثار فطرت و خرد هویدا در سایه جد بزرگوار و پدر ذیقدر باستفاده علوم پرداخته بهره کامل حاصل نموده درین ایام ببلوغ ادراک در جمیع امور پیرو بزرگان خویش است و در ساستند راک کلیات و جزئیات مصروف و در همه مقدمات خیال عمده بکارهای اهلی در خیال خویش پیش پا دارد از فهم و ادراکش چنان بقیاس درمی آید که در ایام تکمیل خرد بخدمت کامله از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

راجه گوبند بخش بهادر

برادر خورد راجایان راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است انچه که احوال بزرگان بهادر موصوف است در احوال مهاراجه بهادر مفصل تحریر در آمده و نیز احوال خیر مآل حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل علیهم الرحمه احوال ذات بهادر معز بقلم آمده است مجملا در وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بندوبست ملک مفتوحه کرپه و سده هوٹ و گنجی کوٹه وغیره که از نزد ٹیپو سلطان والی سرینگ پٹن داخل سرکار دولتمدار گشت بهادر معز معموری خدمت کرده گیری بلده حیدرآباد که نصف معامله پیشکاری و دیوانیست از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده و در اطاعت حکم جهانمطاع خداوند نعمت و مزاجداری اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار سرموقصور ننموده بمرتبه بلند مراتب ارجمند رسید چون از بدو شعور آثار بلند حوصلگی و سبر فکری و متانت رای و لطافت خرد از جبینش ظاهر و هویدا بود در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم المغفور تغیری و برهمی راجه مهیپت رام بخدمت بزرگ لشکر فیروزی که بندوبست دو صوبه برار بالا گهاٹ و پایان گهاٹ و صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد با جمیعت بست و پنج هزار سوار و پیاده [illegible]

خداوند حضور پرنور با فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتمدار است و ما تحت درجات دیوان سرکار
خوش اخلاق صاحب ادراک خفی و جلی نکته سنج دقیقه رس مدرک مدارج دولت عملی محرک سلسله معارج
سلطنت والا قدر دان کمال نجیب شناس باکمال صاحب منصب عمده پنجهزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره و نوبت و عماری و نشان فیل و پالکی جهالردار و بخطاب راجه دهیراج بهادر و جاگیر پیرحاصل
لکهارو پیه ذات و صفات سرفراز و ممتاز و همواره باریاب و شریک مصلحت کلیات و جزئیات
خداوند نعمت است از محدثات بهادر معزز دیوانخانه و عمارت نو احداث محاذی عمارات قدیم عجیب
و غریب است در قلعه فرخ نگر مسجد عمده بخرج مبلغ خطیره تجدید در آورده بسیار مردم را در آنجا
جواهر و جوڑه و دوشاله ها داده مسرور نمود احوال فرزندان بهادر مذبور نیز بقلم حقیقت رقم
بمقتضای حروف تهجی می آید

راجه بهادر

خلف دویمی مهاراجه بهادر نام اصلی اش راجه نانک بخش است در عهد حضرت مغفرت منزل چون سن
صغر داشت گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز و سالگره خاص حاضر دربار جهانمدار میگردید در عهد
حضور پرنور ادام الله اقباله حسب الحکم به نیابت پدر خود همواره حاضر دربار دولتمدار و در هر سواری
مبارک با جمعیت همراهی مهاراجه بهادر همراه رکاب سعادت سعادت اندوز امیر کبیر صاحب دولت
بلند و مرتبه ارجمند صاحب منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و پالکی جهالردار
و خطاب راجه بهادر از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور و گشاده همت هرکس که باو رجوع نمود
دیگر محتاج کسی نشده بمراد دل فایز میگردید هر خدمتی که از سرکار سرفراز گردد آنچنان در رسد که مزیدی
بر آن متصور نباشد چنانچه در باره موجودات سپاه و دیگر خدمات گاهی نالش هیچکس در سرکار نرسید
و نام نیک مشهور گردید در موضع جلبل گوڑه بخرج بسیار معبد با حداث در آورده هر سال در ایام جاتره

قطعهٔ تاریخ شخصی باین صورت تحریر نمود **قطعه** رحیل گشت چو با خیل خیل نیکوئی ٭ ز دار الست نموده بسرگ
لوک مقام ٭ بسال صوری و هم معنوی آن فیاض ٭ خرد بقلب رسنده ز غیب این الهام ٭
شده بسرگ بخوان سال راجه گوبند بخش ٭ هزار و دو صد و پنجاه و هفت شهر صیام

راجه رام بخش بهادر و راجه گور بخش بهادر

فرزندان راجه گوبند بخش بهادر اند بعد انتقال پدر بزرگوار خویش در عرصهٔ چند روز که ایام عزاداری
داشتند بخانهٔ خود بوده پس از انقضای ایام برطبق یادفرمائی خداوند نعمت حضور پرنور بادشاه و جاه
عالم پناه ناصر الدوله میر فرخنده علیخان بهادر فتح جنگ آصفجاه ادام الله اقباله و عمره و دولته
حاضر دربار جهاندار گشته بخلعت سرفرازی مناصب بلند و خطاب ارجمند و جاگیر ذات بسر حاصل محالات
انبر و غیره مضاف بلدهٔ فرخنده بنیاد و اورنگ آباد و جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات بهنا باد
وغیره سرفراز و ممتاز گردیده گوی سبقت و مدارج و معارج از چوگان همچشمان روزگار ربوده
همواره مبذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در هر دربار و سواری مبارک باریاب اند از ابتدای
نشو و نما آثار شرافت و بلند فطرتی از پیشانی بر دو کشاده جبین هویدا بوده عروج تمام دارد با اینهمه
درین اوان شروع شباب باطلاق پسندیده و اشتغال حمیده کم سالان زمانه مشهور و معروف
شده که مهین و کهین و اهل دربار و خویش و تباری را بان مراتب و مناصب شایسته ممنون منت
و احسان خود میدارند که فرزندی بر آن متصور نیست هر دو در یکتائی محیط عقل و ذکا و فهم رسا
و راسوات کلیات و جزئیات و تسیر فکری و مآل اندیشی فرد فرید روزگار اند محالات متعلق خود را
بآن مرتبه انتظام میدهند که موجب خوشنودی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برایا گردد ودایع و
بدایع الهی است در شجاعت و سخاوت و سلوک با نجبا و ارباب کمال کمال و شهرهٔ مشهور آفاق

سرکار و توپخانه شر رانکار و دیگر جمعیت سرکار دولتمدار محوله انگریزان ملازم سرکار فی الحقیقت بندوبست
نصف ریاست ازان متصور است سرفراز و مباهی و مشرف گشته مدت مدید مشغول کارهای آنجا گردید که
امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدوله بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
بهلول و محمد سبحان خان بهادر و عالم خان بهادر و علی هذا القیاس دیگر امیران و جمعداران و سرداران و جمعداران
و کمیدانان مجموع در اطاعت امرش نبادره حاضر بودند و از پیشگاه حضور پرنور بمنصب شش هزاری
چهار هزار سوار و جاگیر الکها روپیه ذات و صفات و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل و پالکی جهالردار
با جمعیت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معمور کار و بار بسرفرازی سرپای جواهر اعلی مشرف
و مباهی شده عالی را نفیضیاب فرموده امیری بود با شان و شوکت و صلابت و صولت شجیع سخی
نجیب پرور رفیق نواز عدیم المثال صلابت دربار خویش بآن هیبت و صولت داشت که احدی را
طاقت گفتار غیر عرض ضروری لابدی هرگز نبوده که باهم مختلط باختلاط اما پرایشان نشود مگر کسی را
که نوکر داشت تنخواه او بلا حرکت متصدیان و دفاتر و خزانه ماه بماه میرسانید بلند حوصله کشاده
مزاج خوش اخلاق عالی همت همواره جهت اعلما و فضلا و حکما و فقرای شریعت و طریقت داشته
اینها را فارغ البال از حوایج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکریه
بجا می آرند چون بعد دو سال از لشکر فیروزی حاضر دربار جهاندار گشت بسیار مورد الطاف
حضرت شفقت منزل گردید هرگاه معاملات لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معاینه فرمود
بحکمت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عالم ورگاه دفلک اشتباه
خداوند نعمت حضور پرنور گردیده در دربار جهاندار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره
مورد الطاف شاهانی و صد رعنایات خسروانی بود تا آنکه در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری
پانزدهم ماه رمضان المبارک ودیعت حیات نمود عالمی را ملال از انتقال آن منبع بذل و نوال الحال

و در همین ایام از فرط الطاف شاهانه بخطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهار هزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوبصورتی تخم و جیم و عماری خوش ترکیب
و اسلوب امیری بود صاحب اخلاق کثیر الاشفاق خندان رو گشاده جبین سیر و تماشا دوست در هر
عرس و جاترا تبرک تمام رفته تماشا مینمود روزی چند افغانان روهیله در اثنای راه که بهادر بعزم برای
تماشای مجمع آصف نگر رفته بود بجا بالای گرگی سواریش بر افتاده چند زخم کارد و شمشیر زدند و دیگر
ازان چهار روهیله بجان کشته شدند و دو کس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدرستی تمام بخانه
خود آمده بخوبی تمام بخیه کنانیده در عرصه قلیل صحت یافته حاضر دربار جهانمدار گشت چون قضا وارد
گردید بتاریخ غره صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری جهان فانی را بعارضه ناتوانی
گذاشته تبرای جاودانی خرامید با راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسیار مشابه بود اکثر از دور احدی
نمی شناخت

راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اند بعد رحلت بهادر مذکور پدر ذی قدر خود چون لمعات رشادت از سیمای
شان درخشان بود بعد انقضای ایام سوگ مورد الطاف خسروانی گردیده بمراتب بلند رسیدند
در منصب مناسب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کروڑگیری و نوبت و جاگیر
بیرحاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات محوله خود را بکمال انتظام ترتیب دادند که
مشهور آفاق گردیدند و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای امارت خوش مزاج گشاده دست
و جبین سخاوت و شجاعت کردار نیک اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود
بآن قرینه ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح مزاج میشود شتر سواران با نظاران هر کاره ها

نیلی و راق بهم طاق اند صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و نشان و فیل و غیره و پالکی
جهالر دار مشرف و مباهی اند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم و کمال دارند خصوص از بشره
و قیافه راجه رام بخش بهادر بادراک و استفهام می آید که بخدمت جلیل القدر سرکار دولتمدار عنقریب بر
نامزد شوند احوال آنها بقلم در آورده

راجه سکهه لعل بهادر

برادر نسبتی راجه گوبند بخش بهادر مسطور است از ابتدای نشو و نما در الطاف بهادر موصوف بوده بجمیع کمالات
ظاهری و باطنی و صوری و معنوی معمور گردیده کارهای نمایان بظهور آورده و در بخته بنیاد کارهای خلایق
مدرجه کمال بر آورده مورد تحسین و آفرین خلقت خداست خلایق اورنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند
درین ایام تا آخر این ماه ذی الحجه الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست باتفاق راجه
رام بخش بهادر و راجه گوبند بخش بهادر بامیدواری الطاف خداوند نعمت و مساعدت طالع و قدرشناسی
در فکر عمده کارها صاحب انزوا است و بس آنا فرو گیتای سلطنت است که بسرفرازی کار بزرگ جوهر
بلند خویش نقاب از چهره اعتبار و اقتدار خواهد کشید ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

راجه بالکشن بهادر

برادر عموی مهاراجه بهادر است از ابتدای شباب کشیده مزاج بلند حوصله تیز فهم از جمیع ابنای تمیز بیای
مردم بی تمیز متنفر مدتی بکار پردازی پایگاه متعلقه شمس الامرا بهادر امیر کبیر مامور بوده کارهای نمایان
بظهور آورده مشهور ریاست گشت بعد از آن بکار کرور گیری بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
سرفراز شده متعلقه پایگاه بتجویز مهاراجه بهادر براجه مکت رام ولد راجه جی شنکر داس گردید پس آن
خردمند باریک بین مقدمات کرور گیری را باسهل الوجوه انتظام داده نام نیک بر صفحه روزگار
برنگاشت حسب الحکم خداوند نعمت حضور پرنور حضرت مغفرت منزل هر روز حاضر دربار جهانمدار می گردید

واوقات عزیز خویش باستفاده علوم عربی وفارسی مصروف ساخت و همواره مورد تحسین وآفرین
خداوند نعمت گشته در عین جوانی جهان فانی را بدرود نمود و مهندرای ترکیب پندت مختار کاروبار
درونی وبیرونی وامورات دفاتر وغیره ونمک حلالی وخیرخواهی بآن مدبر عقل کامل انتظام داد که
خلقت خدا تحسین وآفرین نمود یعنی راجه جی رام راو بهادر مذکور را بسر سروری وسرداری کارخانجات
محوله ومرجوعه اینخاندان برآورده از حضور پرنور وازجناب راجه بهادر بسرفرازی خلعت وجواهر خدمت
سرفراز گردانید وبعد چندی بسبب آنجا عازم ملک بقا گشت ورای سوناجی پندت خلعت خود را
درباب درستی اینخاندان نصایح دلپذیر نمود چنانچه بر طبق آن راو مذکور عمل نموده گوی سبقت
از همچشمان ربوده دیاجی راو مذکور نیز در عالم ابتدای شباب بجمیع صفات امیرانه موصوف و در
سخن شنوی سوناجی پندت معمور صاحب مناسب عمده وعلم ونقاره ونوبت ونشان فیل وعماری
وپالکی جهالردار نجیب پرور قدردان اهل کمال همواره بامورات سرکار مصروف ٭٭٭

راجه تلجا پرشاد

نبیره راجه دیوچند بهادر است که در عهد امیرالممالک صلابت جنگ بهادر بدیوانی خاص مامور بوده
کارهای نمایان بظهور آورده که از تاریخ ترک آصفیه مفصل هویدا میشود خانزاد قدیم سرکار بزرگان
ایشان در عهد حضرت غفرانمآب بمراتب بلند سرفراز وممتاز بودند مانند روز روشن روشن است
علی الخصوص راجه دیا بهادر که همواره بخدمت معتمد خزانه صرف خاص رکابخاص مامور بوده همیشه
مورد الطاف خداوند نعمت گشته اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر برده عازم دار بقا گشت
بعد انتقالش برادر بزرگ راجه تلجا پرشاد مذکور یعنی رای شنکر پرشاد مورد الطاف حضرت
مغفرت منزل گردیده براستی ودرستی تمام همواره بدرخانه خاص باریاب گردیده مامور بامورات محوله
بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود حامی را بسبب دربارداری وملاقات شبانه روز

پیاده های علی غول علم برداران بهاآ برداران خاصبرداران جوانان عرب و سکهان وغیره معه
شاگرد پیشه و سواران وغیره مجموع بتکلف تمام با اسپان کوتل عربی و عراقی و فیلان هودج و عماری
باسرانجام کلابتونی و زیور طلاکار و نقرئی همراه فیل عماری خویش قرینه با قرینه در سواری مبارک
حضور پرنور رود سیر و تماشا معمول مقرره دارند معهذا رفیق پرور و نجیب دوان قدرشناس نجبا
قدر فرمای کملان و اهل کمال همواره بکارهای تعلقات خود مامور و باموران محول خویش مصروف
کتا حال همه رعایا و برایا و اهل بازارات درونی و بیرونی بلده زبان خود را بصفت و ثنا گشاده
میدارند

راجه جی رام راؤ رایان بهادر

راجه رایان کلان در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بکارهای دفتر
صوبجات سرکار فایز گشته بعد مدت ودیعت حیات نمود راجه شام راج خلف موصی الیه بسرفرازی موروثی
سرفراز شده به پیشکاری دیوانی که نیابت وزارت شش صوبه دکن است معمور گردیده سر افتخار
و اعتبار بافلاک رسانیده به نیکی و نیکنامی بسر برد بعد رفتن اعظم الامرا مدار المهام سرکار به پونا در معامله
جنگ کهرله بمختاری و چندی حضور پرنور مباهی گشته کار و بار دیوانی سرکار ابتدا انتها خود بانصرام
و انتظام میداد بعد ورود بهادر مذکور از پونا و انقلاب امورات در بار دست از مقدمات کارپردازی
کشیده اراده جاگیر خود متصل قلعه بیدر نموده بخوشی سیر و تماشای باغ و راغ مصروف شده
مقیم مقام تواری و انزوا گردیده بعد چندی رخت هستی بربست من بعد راجه چینا راجه بهادر دیانت دست
بسعی و تدبیر و انتظام رای تریک پندت که فردی از افراد انتخاب روزگار بود بر سر حکومت و دولت
برآمده مدتی معمور کار و بار خود گشت او مرا و ازو فایز صوبجات برار معه بالاگهات و پایان گهات
و صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد و صوبه محمد آباد بیدر و محالات صوبه دار الظفر بیجاپور است

واقبال از پیشگاه خویش بالمشافه مرحمت فرموده اند غرض خدمات و تعلقات خود وار داز کثرت ارباب
احتیاج و هجوم سپاه و غیره محفل او مثل محفل مهاراجه بهادر بنظر می آید صاحب منصب سه هزاری دو
هزار سوار و خطاب راجگی از پیشگاه خلافت سرفراز از بسکه شوق سواری اسپ بدرجه است اسپان عربی
و کاتهواڑ و دکهنی در کارخانه خود بکمال درستی داشته همواره بسواری خویش تماشای عجیب مینماید
و فیلان کوه تن نیز بهمین قیاس اند بیست صاحب منصب بلند فکر نجیب شناس قدردان اهل کمال سپاه
دوست بذاته سپاهی بهادر سخی با ارباب احتیاج چنان پیش میرسد که مزیدی بران متصور نیست همواره
بامورات محال خود معمور

راجه نانک رام

خلف رای جن لعل است که قرابت با مهاراجه بهادر راجه چندو لعل داشت انچنانکه بکمال عملیات و اسماء
الله خوانی رای مذکور بود مشهور آفاق است کاحدی بمقابله اش نمیرسید اکثر مهاراجه بهادر را
کارهای عمده در پیش آمده که حیران و پریشان خاطر میبودند چون رای مذکور بدل توجه باطنی نمود
بسهل الوجوه بر آمد مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات بسر برده و ودیعت حیات نمود
اما راجه نانک رام از بدو شعور آثار عقلمندی و فراست از چهره اش ظاهر بود اراده تعلقداری
سرکار نمود اول از سرکار متعلقه سرکار میدک سرفراز گردیده بخوبی تمام بندوبست نمود که نام نیک
بلند آوازه ساخت بعد ازان روز بروز ترقی تعلقات قریب پنجاه لک روپیه از سرکار میدک
مذکور تا سمت منم و بڑاوڑ و غیره در علاقه خویش گرفت و قریب دو هزار سوار و پنجهزار پیاده
و ده ضرب توپ با پانزده فیلان پر شکوه همراه رکاب خود داشت و بدین آئین ترک و ثروت
معمور کار شده اوقات بسر برده سلوکها با سپاه و نجبا و اهل کمال نمود که تا حال یادگار ازان بر زبانها
جاریست پس ازان ببعضی وجوه از عداوت منافقان ناقدرشناس از همه خدمات و تعلقات

نهایت انس طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت بندگان عالی حضور پرنور دام الله اقباله
از فرط الطاف شاهانه راجه تلجا پرشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت موروثی معمور فرموده
سربلند ساختند فی الواقع در حوصله بلند و مراتب ارجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات
و نجیب شناسی و قدردانی فرد فرید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت
و حیثیت باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است بمزاج آن منبع اخلاق منظر
در آمده بمقتضای طبق عادت معهود بزرگانه همواره با دوستان محبت نما دارد

راجه رنگ راؤ

از میراث داران تعلقه ابراهیم پتن است بزرگانش از ابتدای دولت خویش معمور بمیراث تعلقات
بوده اوقات خود بفراغت تمام بسر می بردند راجه مذکور در عهد حضرت غفران مآب باستصواب راجه
چیت رام بکار پیشکاری چهارده هزار جوانان بارپلٹنهای انورالدوله موسی ریمو از سرکار
مباهی و ممتاز گشته کارهای نمایان بظهور آورد و در عهد خداوند حق آگاه حضرت مغفرت منزل
سکندر جاه بهادر علیه الرحمه بعد برهمی معامله راجه چیت رام چون آثار رشد از ناصیه اش ظاهر بود
و حاضرباشی چندروزه منظور نظر خاقانی و پسند خاطر سلطانی شده بتعلقات لکوکهاردیپ و
پیشکاری سواران رساله خاص وغیره و دیوانی سرفراز گردیده بمدارج بلند و مراتب ارجمند رسیده
نام نیک بر صفحه هستی برنگاشت و درین عهد میمنت مهد بندگان عالی حضور پرنور دام الله اقباله
و دولته چون جمعداران چنچل گوڑه بعد اخراج بسعی مهاراجه بهادر بازوار و بلده حیدرآباد گشته و رساله
خاص بهادر موصوف قریب دو هزار سوار معه جمعداران و متفرقات مستقر از ملازم سرکار شدند همه
در علاقه بخشیگیری بهادر مذکور یعنی راجه رنگ راؤ در آمده محکوم حکم سرکار ماندند سوای این محالات قلعه
بهونگیر و منالگده و امراوتی و گجول و دیگر دهات متفرقه با جاگیرات محالات حضور پرنور که خود بدولت

از پیشگاه خلافت معمور بود و خواستگاری شد و تجملات تمام بجلوهٔ ظهور در آورد و اظهار تکلفات طرفین موجب طول کلام است بعد انصرام جشن طوی از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی جواهر و خطاب و منصب مناسب سرفراز و ممتاز گردید و همواره حاضر دربار فلک اقتدار میبود تا اینکه بعد ایامی چند فرزند نرینه از کتم عدم بعالم شهود قدم نهاده خویش و بیگانه را خوشنود ساخت او تعالی شانه برادر ساند چون راجه نانک رام بهادر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری رهرو راه فنا گردید خلقت خدا را افسوس دست داده که او بوقت ضرور از امورات ضروریه لابدیه کناره کشید جای حیرت است پس راجه گیان چند بهادر بعد اتمام ایام سوگ از فکر رسائی خویش در عالم ابتدای جوانی بکاروانی از پیشگاه حضور پرنور از اولی امورات مخوله خود را بدرستی تمام پرداخته مشهور روزگار گشت و بسبب نااتفاقی ابنای زمانه دست از تعلقداری سرکار کشیده بجاگیر ذات پاینده از زوا گردید صاحب فطرتیست که از فیض قدردانی اش بسیار کسان مرفه‌الحال شده بامیدواری افزایش دولت او خرسندی گردیدند سیر چشمی از جبین او هویدا خردمندی از فحوای کلامش پیدا صاحب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی وارد همواره بر طبق عادت پدر و بزرگان خود با آشنایان و دوستان والد خویش طریقهٔ اتحاد مرعی و داشته سلوک‌ها میفرماید نجیب‌شناس سپاه پرور نیک طینت بجمیع صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجه‌ها عهد حضرت مغفرت‌مآب آصفجاه طاب ثراه راجه راو رنبها جیونت بهادر نبالکر

بزرگان بهادر معزز منصبداران بادشاهی بوده‌اند چون حضرت مغفرت‌مآب نواب آصفجاه بهادر علیه الرحمه از دهلی باراده تسخیر دکن تشریف شریف بدکن آوردند سلطانجی نبالکر جد بزرگ قدر ایشان از اده هزار سوار

بالمره کناره کشیده منزوی گشت بعارضه استسقا جهان فانی را پدرود نمود حامی مؤلف اوراق
در تمام عمر خود مانند رای بالچند کلان تعلقه ارکمار روپیه سرکار سمت جنوبی لکدوال و کمل وغیره
تا در پای گشتن و راجه نانک رام مذکور اصری بااین کاردانی و دانائی مال کار رعایا پرور مال گذار
آبادان کار بچشم خود ندیده با اینهمه صاحب اخلاق و سلوک و اکثر صحبت با اهل اسلام داشته
در صحبت ایشان میگذرانید با حامی نهایت محبت میفرمود بدون خورانیدن چیزی رخصت نمیکرد
در قلعه میدک حامی برای بندوبست موضع راجپلی جاگیر خویش در سنه یکهزار و دوصد و سی و سه
بجهت رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و خورانیدن اطعمه لذیذه اقسام و دیدن رقص طوایفان آنحضرت مسرور گردانید
بعد از آن بندوبست جاگیر حامی نموده زمینداران آنجا را حلقه بگوش اطاعت حامی ساخت
بزرای موفوره رخصت انصراف داد عجب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنا پرست قابل
کارهای عمده سرکار تا زندگی مان نداو همچو انسان بسرفرازی خدمات بلند و خطابهای ارجمند
سرکار لایق ترمیباشند اسمی ثبات بهادر معز نانک رام گوره مشهور تر است اما راجه بالاپرشاد
فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و گشاده همتی بجمیع صفات پدری موصوف است
اما از نامساعدت زمانه بمعاش ذات پابند انزوا است ٭٭

راجه گیانچند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور نبیره رای موهن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
مسند راجه گیانچند بهادر سطور چون از بدو شعور برشد و تمیز رسید والد ایشان بجیه راجه
بالکشن بهادر برادر عموی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر که بخدمت کروروگیری بلده حیدرآباد

در سایه خود نگاهدارد و در بیوه لا چون عارضه لقوه و فالج رو نمود قوای بدنی را مضمحل ساخت با این همه
بس نیکبه مدت چهار سال مشغول دعای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجه مذکور در عهد فردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه بسبب معاملات تعلقات سرکار در قید امیر الامرا سید حسین علیخان بهادر از چند
سال مقید بود و بهیچ صورت فیصله معامله بظهور نمی آمد اتفاقاً در ایام عشره محرم الحرام متصل بمکان مقیده
ایشان امام باره بهادر معز بود و شروع تعزیه شده آواز بگوش جد ایشان رسید بصدق اعتقاد
عرض کرد که یا امام علیه السلام فرزند شما در القید و شسته هیچ متوجه حال فیصله من نمیشود اگر از توجه عالی
رهائی من درین ایام عشره محرم شود تعزیه داری شما سال بسال بذمه خود و اولاد و احفاد خویش
گرفته بجا خواهم آورد اینست مشهور است که صبح آن شب دفعتاً حسین علیخان بهادر بعرض سی احدی
متصدیان خود را و دفتر بادشاهی را پرسید که تا حال فیصله فلانی که نکرده اند چه سبب بوده باشد
جلد ایشان را حاضر نمایند همین که روبرو آمد چند روز تفحص نموده خلعت داده روانه مکان ایشان
نمود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بودند تعزیه از بازار خریده در دار الخلافه شاهجهان آباد
بمکان خویش استاده کرده تعزیه داری بجا آوردند و تا حیات خود سال بسال مصروف غم و الم
و تعزیه داری از تیاری تعزیه عمده و خورانیدن غربا وغیره گردید اما جیونت بهادر در عهد خویش
دوازده هزار روپیه یعنی در تیاری تعزیه دو هزار روپیه و در اخراجات روشنی و طعام هر روز
یکهزار روپیه جمله دوازده هزار روپیه خرچ تعزیه داری عشره محرم هر سال خرچ کرده بجلوه ظهور می آورده
بودند عاصی خود بچشم خویش دیده است که روشنی چراغان تخته بندی بالائی آن چادرهای سرخ
رنگدری نموده روغن مانند آب از بدر رو مکان بر می آمد و غربا برای روشنی چراغ خانهای خویش
میگرفتند و درختها با انهای ... بر اقسام و ثمرها و آهوها و شیرها وغیره صور مختلف از سبزی گندم
چنان درست میکاشتند و میگرفتند که چشم تماشائیان بحیرت در می آمد و تعزیه نهایت بزرگ

وجاگیر سالک روپیه و منصب هفت هزاری سرفراز کرده رفیق خاص خود ساخته همراه رکاب ظفر انتساب
آوردند و ایشان از راه نمک حلالی و جان نثاری در هر معرکه کارهای نمایان بظهور رسانیده بکمال
معتمد سرکار بودند و در عهد حضرت غفران مآب راجه راو رنبها بخطاب جیونت بهادر و به منصب مناسب
هفت هزاری چهار هزار سوار و جاگیر موروثی مامور بوده و در پرداخت آنحضرت مورد قدر و منزلت
گردیده و نیز در عهد حضرت مغفرت منزل همچون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندے
بسبب امورات چند در دیوانی میر عالم بجاگیر خود محال کربلا وغیره رفته باز حسب الحکم حضور داخل مکان
خویش گشتند و در آخر عهد آن حضرت در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری برای درستی امورات
خود بدولت خانه قدیم حضور پرنور فرود آمدند آنحضرت از راه قدردانی و بنده نوازی منیر الملک
بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر تقید بلیغ فرمودند که جلد مقدمات ایشان را انتظام داده
بعرض رسانند که ایشان بخاطر جمعی کلی بخانه خود روند و بیفکر باشند و تا بودن ایشان در حضور
یکصد روپیه هر روز برای رسوم خاص ایشان از محل مبارک بدست اهل محل میفرستادند و میوه جات
و شیرنی بملاحظه آورده بدست بندوان عنایت میکردند بعد چند روز منیر الملک بهادر پرچه شده
باطلاع و حکم حضور پرنور بخانه خود برده امورات معمولا ایشان را انتظام در آورده روانه مکان ایشان
نمودند و درین عهد میمنت عهد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ناصر الدوله بهادر دام اقباله از
درباره ادای قرضه داران و سرفرازی سواران و پیاده ها و درستی جاگیر که بسبب رفتن محال کربلا جاگیر
ایشان در معاوضه محالات دیگر که در سرکار آمده بجانب انگریز بهادر متعذر بود آنحضرت از راه
قدرپروری و بنده نوازی درستی امورات فرموده لکهار روپیه از خزانه عامره مرحمت کرده بحال
سهوم وغیره ممتاز و سرفراز نموده دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایه گستر دارند
او تعالی شانه آن فخر خاندان آصفیه را تا قائم جهان و جهانیان بر سر ما غلامان موروثی ابد الآباد

راجه اوجاگر چند رای بهادر

فرزند جگر بند راجه خوشحال چند بهادر است بزرگان بهادر معزز و تمکین که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری
فیمابین فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه هندوستان و نادر شاه دارای ایران صلح واقع شده
نواب آصفجاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت رخصت انصراف یافتند راجه ساگر مل بهادر جد بهادر
موصوف را بقدر دانی و افزایش مراتب عزت و حرمت همراه رکاب از دار الخلافه شاهجهان آباد
بدکن آورده مختار کار و بار دفاتر مال و ملک ساختند مشهور آفاق است که منتصد متصدیان
ذوی مرتبه در کچهری مال مستعد شتی و اطاعت امر راجه موصوف میبودند و مینوشتند و خدمتها بجا
می آوردند و برای کار و بار ملک بهشت شعور دکن از یک کچهری راجه مسطور انتظام و انصرام مییافت
و در عهد نواب شهید ناصر جنگ بهادر و نواب آصف الدوله امیر الممالک صلابت جنگ بهادر نیز فرزندان
بهادر معز راجه بهوانی داس و دهرم ونت بهادر و راجه درگا داس و دیاونت بهادر و هم در دولت
و عهد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده هر دو بهادر مذکور و خلف
کلان راجه دهرم ونت بهادر راجه کیول کشن بهادر مامور کار و بار محوله خود بکمال ثروت و آبرو و عزت
بوده بمدارج اعلا رسیدند و کارهای نمایان بظهور آوردند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد
اعلیحضرت مغفرت منزل نواب عالیجناب سکندرجاه بهادر طاب ثراه راجه کیول کشن بهادر مذکور بسبب
عوارض بدنی و اعتماد کلی نقطه حاضرباشی دربار فلک مقدار را بر ذات خود قرار داده راجه خوشحال چند
بهادر فرزند راجه دیاونت بهادر را عوض عمومی خود در اختیار کار و بار دفاتر سرکار وغیره نموده دست
استیلای ایشان بر تمامی متعلقات ریاست جاری گردانیده خود بعد فراغت از بار ریاست بحضور پر نور
باستراحت و تفریح مزاج از سیر بوستان نوابنج و نغمه سنجان پر پرده مشغول بودند بعد رحلت حیات ایشان

و بکار مینا کاری ابرک و برادہ وغیرہ زینت بخش باصرۂ ناظران اولی الابصار بودہ بعد عشرۂ محرم بروز
شهادت تعزیه را در آب می انداختند و باز بروز فاتحه چهلم از سر نو شروع کردہ در تمام سال تیار مینمودہ
استادہ میکردند و دو شیر بریدہ بزرگ در مکان پهلوی تعزیه خانه می بستند و براجه مذکور بسیار الفت
میداشتند الغرض جیونت بهادر سپاه پرور گشادہ جبهه نجیب شناس بجمیع صفاتهای سرداری موصوف
اکثر سپاهیان بدولت ایشان جمعدارها شدہ فوائد لکهها برداشته متمول شدند چنانچه در میولا

خانزاد

راجه کهانڈے ارجن بهادر

خلف راجه جیونت بهادر است احوال بزرگان بهادر معزکه بقلم آمد معهذا چون جد بهادر مذکور در خلوت
مبارک بر آداب گاه آمده مجرا مینمود حضرت مغفرت مآب سرو قد بر مسند مبارک استادہ شدہ مجرای ایشان
میگرفتند و بزودی حکم نشستن میفرمودند هرگاه با راؤ پنڈت پردهان پرخاش بظهور می آمد و خونریز
جنگ بعرصه شهود میرسید آنحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاهرہ سرکار اول بمقابله
میفرستادند ایشان از حسن خیرخواهی و کاردانی مخالفان را بحکمت عملی و بدلائل و براهین بر تصفیه
آوردہ میگذرانیدند که خونریزی مسلمانان و هندوان نمیشد و کار بصلح و اتحاد می انجامید
صاحب علم و نقارہ و پالکی جهالردار همواره بعزت و حرمت و علی هذا القیاس ارجن بهادر مذکور
درین عهد بندگانعالی بجمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بسوم وغیرہ بسرفرازی
منصب عمدہ و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مورد عنایات بیغایات است
امیر قدیم صاحب منصب رفیق پیر و جان نثار سرکار صاحب سلوک بهادر عصر قدم بر قدم بزرگان
خود نهادہ در فدویت و جانبازی مع فرزندان خویش در تابعداری سرکار دولتمدار سرگرم
و بامرات محولۂ خود خبردار

محض بر قدردانی آنحضرت زندگانی مینمایند و جاگیرداران همواره از فرط توجهش اوقات خود را
بخوبی تمام بسر میبرند و از مصاعب و آفات محفوظ میمانند الغرض خوبیهای او را انتهائی و همت والا
شگفتش را حدی نیست تا کی بقلم حقیقت رقم تحریر در آید برادران خوردان بزرگیش از آنجمله
راجه رام پرشاد لاله بهادر که قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم و همت باکرم ذی فطرت
عالی اندیش جزو کلیش در مقدمات باریک بینی و فکر از فرد فرید یکتای روزگار با اینهمه صفات خاندان
خود مرد میدان کارزار بر خدمت لائقه که از پیشگاه خداوندنعمت سرفراز شده و بآن مدارج بلند و
معارج ارجمند انتظام بخشند که رشک همسران دیگر گردیده و آدم شناس نجیب قدر همواره بسعی ارباب احتیاج
مصروف دیگر راجه موتی پرشاد کیرت بهادر و راجه گنجی پرشاد پرتاب بهادر همه در مکارم اخلاق
و اشفاق و بکارهای محوله مورد وثوق اتفاق و داشته بنیکنامی مشهور و معروف و بار جهانمدار
و از فرزندان گرامی قدر همین پور خاندان ذیشان سعادت نشان راجه کرن بهادر که از جبین
تفرج آگینش بر حاجت مند را قوت تازه و امید بی اندازه بر آمد کار خویش دست میدهد اخلاق
و فروتنی و سادگی مزاج و همت بخشش بر طشت از بام افتاده بر ذات آن ستوده خصال ختم است که
سر دست جان تازه در قالب بیجان فکر شده بامید بیکران میرسد و علی هذا القیاس دیگر نونهالان
ستوده خصال و بلند فکران نیک شمائل همه ذرات لمعات والا نیز اند مثلاً راجه اندرجیت بهادر
که راجه اند این زمانه باید گفت در خوشی اخلاق و بلند همتی و خیرخواهی سرکار فردی از افراد
منتخب روزگار است و دیگر راجه اندر لعل بهادر که سراپا فیض عالم از جبین مبینش جودت و داد و عاطف
خاندانی مانند آفتاب جلوه گر دارد و راجه دهن راج بهادر و راجه بهوم راج بهادر فرزندان راجه
لاله بهادر که گوهر یکتای عدیم المثال بحر مواج فیض رسانی اند که بجلوه ظهور خواهند آمد بصفتهای
خاندان خود موصوف و تمامی یکقلم در اجرای کارهای سرکار دولتمدار از جزو و کل به نمک حلالی

راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار رشادت و فراست ولمعہ جو علگی از جبین او روشن بود مدتی بانتظام امورات کارہای عمدہ خدمت جلیل القدر سرکار پرداختہ بکمال عظم و شان و شوکت نمایان رونق تازہ و زینت بی اندازہ دادہ جہان فانی را وداع فرمود اما درین عہد میمنت عہد اعلیحضرت فخر خاندان آصفیہ زبدۂ دودمان سیادت و خلاصۂ دوران نجابت و شرافت بندگان حضرت حضور پر نور عالیجناب معلی القاب عالم پناہ خورشید اشتباہ ؛؛

شعر

سزاوار مسند سلطنت کامگار ٭ کہ ذاتش بود سایۂ کردگار

اعنی ناصر الدولہ نظام الملک میر فرخندہ علیخان بہادر آصفجاہ خلد اللہ ملکہ وجاگرچند رائے بہادر کہ تاریخ تولدالشان (دفتر مال کی نشانی ہے) شخصے گفتہ بدستور معہود مسطور بامورات ملک و مال دولت خداداد بیزوال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر رسائی خویش بخوبی تمام انتظام و انصرام میدہد کہ مزیدی بران متصور نیست امیریست باشان و شوکت و دبدبہ و صولت با اخلاق پسندیدہ و اشفاق حمیدہ خود عالمی را در گرفتہ برآمد کارہای خلق اللہ از جزئیات و کلیات بوجہ احسن وابستہ ذات گرامی اوست در غریب پروری و قدرشناسی نجبا و سلوک با ارباب احتیاج فرد فرید روزگار در ہر شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بہرہ مند فرمودہ نام نیکنامی بر جریدۂ روزگار می نگارد برادری و غیر برادری آشنا و بیگانہ ہمہ شکر منت او ہستند مسافران وطن بمقصد کامیاب و تا ہندوستان صیت ہمتش مشہور آفاق است امیران و سرداران و جمعداران و تمامی ملازمان و خانزادان سرکار دولتمدار ہمہ باجرای امورات خود او وابستگی با آن منبع خیر بہا دارند صاحب منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و خطاب عمدہ و جاگیرہای سیر حاصل از پیشگاہ خلافت و فرمانفرمای معمور منصبداران سرکار را از ذات والا ایشان جان تازہ است

تحن

موروثی را نگذاشته بر شمار قدردانی حضور پرنور در جناب حاضر گشته اند اعظم الامرا فرمود که ایمقدمه
نازک را بایشان نشان دهند شاید درستی آن بادراک و فهم ایشان موافق مرضی حضور پرنور صورت
پذیر شود که از قیافهٔ ایشان سر رافطرت بدریافت می آید پس راجه چنتو لعل و دیگر اعزه دفتر همه کیفیت
مقدمه معلومه را مشرحاً بیان نمودند راجه روشن رای آن مقدمه را بفهم درست خویش دریافته در
آنچنان نقشه تازه جوابدهی آن صورت بست که در فهم هر ذی فهم بسهولت و عدم تشویش در آمده
تسکین خاطر متفرار گردید راجه چنتو لعل بسیار بسیار خوشوقت شده با عظم الامرا عرض کردند که تمامی اعزه
بنهایت قدرسعی موفوره بعمل آورده اند اعظم الامرا نیز بمجرد شنیدن و دیدن فرد کیفیت بند و بست
مقدمه معلومه کمال تفرح بخاطر راه یافته فرمود که راجه چنتو لعل راجه روشن رای قابل آنست که در زمره
ملازمان حضور پرنور باشد پس احوال ایشان مفصل بعرض اقدس رسانید که مورد الطاف گشت
و در پیشدستی اعظم الامرا به پیشکاری و سررشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده رونق تازه
بجلوهٔ ظهور در آورده به مراتب ارجمند فایز شده انتظام مهام جزئی و کلی بآئین بهین نمود که مصدر
تحسین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بروقت موعود ودیعت حیات فرمود فرزند
کلانش راجه شیوپرشاد بهادر بعد ارتحال والد خود بر تمامی کارخانجات و امورات سرکار دولتمدار
و علاقه های اعظم الامرا ارسطوجاه بهادر مدار المهام سرکار بآن درستی و آراستگی پرداخت که مزیدی
بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه احسن اوقات عزیز خویش بسر برد که تمامی اهل دربار
را احتیاج بآن منبع اخلاق بود و بمقصدهای خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب
موصوف نیز از آن معتمد اعتماد کلی بود و هم در دیوانی منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار دولتمداری
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر هم مدار علیه امورات محوله خویش بوده که در باب توقیر و دلجوئی ایشان دقیقه
از دقایق خاطرداری فرو گذاشت نمیفرمودند صاحب منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره

و نیک خصالی معروف که خارج از تحریر و تقریر زبان قلم است

راجه شنبهو پرشاد بهادر

خلف ارجمند راجه شنبهو پرشاد بهادر ابن راجه روشن رای بهادر است جد بزرگ بهادر معزز در عهد شاه عالم
بهادر بادشاه غازی همواره ممور خدمات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بوده در شاهجهان آباد
ودیعت حیات نمود و خلف ذی فطرت گذاشت یکی بخطاب بینی بهادر سرفراز و ممتاز بوده تا انقلاب
معامله سلطنت آنجا در برهمی امورات اوقات عزیز خود بسر می برد دیگری راجه روشن رای سطور زیبی
روزگار و مخالفت اعیان دربار چندی در دار الخلافه از وفا گذیده عازم عزم دکن گردیده وارد
بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گشته باستدعا و طلب راجه چندو لعل که دران ایام در پیشدستی اعظم الامرا
مدار المهام سرکار معمور بود ملازم شده ممور کاروبار محوله ایشان گردید طرفه اتفاق و نادر واردات
اینکه دران وقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاه حضرت غفران مآب علیه الرحمه در پیش بود که اعظم الامرا
و تمامی متصدیان علاقه دیوانی مانند راجه سورج ونت و راجه بهار لال و راجه نیونت و غیره و خود
راجه چندو لعل و محرران دفاتر مال و استیفا نیز در انتظام و ارقام مقدمه مذکوره عاجز بودند و هیچ تدبیر
و تقریر و تحریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیگردید و جمیع اهل دربار درین فکر مشوش
و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجه چندو لعل آن روز راجه روشن رای را نیز همراه خویش بدربار برده بودند
چون اعظم الامرا ایشان را دیده از راجه چندو لعل پرسید که ایشان کیستند و کجا نوکر اند مشار الیه عرض کرد
که از شاهجهان آباد تازه وارد اند و بالفعل در مکان فدوی فرود آمده شریک حال بنده هستند
و بزرگان ایشان بخدمات شایسته بنده های بادشاهی بوده اند و الحال نیز بینی بهادر برادر بزرگ
ایشان ممور کاروبار پیشگاه ظل الهی هستند و ایشان بمخالفت اعیان دربار منصب و خدمت

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن است نزاهت بذاته بهادر سخن نفیس مزاج تیز فکر عالی تدبیر
با اخلاق حمیده ستوده قدردان کمالات ارباب صناعت عجیب دان رفیق پرور از ارذالان متنفر
و بانجبا مالوف بجمیع صفات امیرانه موصوف

راجه منولعل بهادر

فی الحقیقت و در نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نسبت لایق در اصل از فرزند جد
نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفران مآب گشته همواره شریک
خدمت و متعلقه پیشکاری خانسامانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان و درستی امورات
سرکار و راو پندهات پردهان مادهوراو والی پونا از راجه مذکور بظهور آمد زیاده از دفتر است معهذا
تا بودن عهد حضرت غفران مآب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار
راجه مذکور جاری نمیگردید تا بدیگری چه رسد بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل نیز کمال
عزت و آبرو و در حضور اوقات عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف و اشفاق شاهانه
گردیده ترددات فدویانه و تدبیرات عاقلانه معاینه میگردانید سوای فدویت و جان نثاری
ظاهری در عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار و فقیران واقف اسرار سینه بسینه
که بایشان رسیده بود از انهم نیز در درستی حال خداوند نعمت قصور نمینمود دلیل این مخفی نیست در ایامیکه
حضرت مغفرت منزل را عارضه استسقا عاید حال گشته آماس بالای بر دو پای مبارک ظاهر گردید
بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و اطبای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد
موصوف بر دیوڑهی مبارک زنانی بطرف نوبت محل که دواخانه معوا عاصی محرر اوراق بود نزد عاصی
نشسته مفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شاهد این حال باشند که امروز آماس بدن
مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند برداشتم

وفساد چنانکه در پنداره‌های ممالک غربی باهتمام فتنه وفساد باجی راو گوند اندیش والی پونه هنگام ارای
ممالک نصحت آباد دکن گردیده خرابیهای نامناسب بحید وشمار کرده درباره رعایا وبرایای ممالک
محروسه سرکار دولتمدار باعث ویرانی وبربادی گشتند بهادر موصوف از پیشگاه حضور پرنور حضرت غفرانمنزل
بسرفرازی جواهر وشمشیر وسپر میناکار وپایدان رخصت بدست مبارک خاص سرفراز وممتاز شده باجمعیت
قریب ده هزار سوار وپیاده وپلٹنها وغیره معه ضرب آتشباز لبسرکردگی اکثر امیران صاحب فوج
وسالاران ومنصبداران سپاه ظفر موج که محکوم حکمش بودند چنان درستی ورفع اعدا ومخالفان
ومفسدان وشرارت پیشگان برسائی عقل خورده دان بعمل آورد که مورد الطاف شاهانه
ومصدر نوازش خسروانه گردید چون وعده وصل در رسید در سنه یکهزار ودوصد هجری
عازم سفر آخرت گشته نام نیک بر صفحه روزگار گذاشت امیری بود باخلاق پسندیده نجیب شناس
عالی طبیعت قدردان کمال خوش ترکیب حریفانه بجمیع صفات امیرانه موصوف آنار آجه شنبو پرشاد
بهادر بعد رحلت پدر ذیقدر خود امورات معموله خویش را بآن درستی وراستی بانتظام در آورد که
اثری از اندیشه‌های زمانه صورت پذیر نگشت بلکه بوهم وخیال هم نه آمد واز پیشگاه خداوند نعمت حضرت
مغفرت منزل نیز مورد الطاف شده حکم شد که شبانه روز حاضر دربار جهانمدار باشد اینهم فرط دانائی
وفطرت آن بهادر است چنانچه تا رحلت آن حضرت مامور کاروبار بود ودر جلوس میمنت
مانوس بندگانعالی عالم پناه ناصر الدوله بهادر آصفجاه ادام الله اقباله بافزایش مراتب ومنصب
وخطاب راجگی وسرفرازی نوبت وجمعیت یکهزار پلٹن های نو ملازم ومعموری خدمت معتمد خزانه
عامره سرکار متعلقه موروثی وتعلقات لکهاروچه سابق وایزاد سرفرازی حال المعمور وسربلند
ومفتخر است امیریست آنشیده مزاج خدمات بزرگان روزگار واولیای نامدار بصدق اعتقاد
معتقد خصوصاً در جناب فیض انتساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاد الله برکاته

راجه بال مکند بهادر

از اقربای قریبه مهاراجه بهادر راجه چند ولعل است چون از بدو شعور آثار رشادت وبلند حوصلگی
از ناصیه احوالش هویدا بود مهاراجه بهادر از قیافه عاقلانه دریافته مشارالیه را از طرف خود برای
عرض ومعروض امورات کار امیریت ناگزیر بجناب حضور پرنور بندگانعالی مدظله العالی در عالم
رشدزادگی مقرر ومعین وحاضر شبانه روز گردانید آن سنبع فطرت وخرد در چند روز چنان منظور نظر
خاقانی ومطبوع طبع اقدس سلطانی گشت که آناً فاناً باریاب شده سیگرد ید ومورد تحسین وآفرین مهاراجه
بهادر رشید وکارهای نمایان بظهور آورده رونق تازه وجلوه بی اندازه گرفت بعد رحلت حضرت
مغفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت وجهان از جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت مالامال شادمانی
وکامرانی شد آنفدوی یکرنگ مصدر الطاف شاهانه ومورد عنایات بینهایات خسروانه گردیده بسرفرازی
خدمات ممتازی ومختاری تعلقات وجمعیت سواران وپیاده ها وپلتنهای بار وجاگیرداران و
منصبداران وجاگیرات ومقطوعات ومحالات ودیهات محلات ونیز بجزئیات وکلیات درونی
وبیرونی دربار وغیره وبه پیشکاری وبخشیگیری قریب بیست هزار جمعیت سوار وبار وپیاده های
بیشمار وخانزادان سرکار شمول عواطف خاقانه است وفی الواقع آن سنبع حوصله بلند وفطرت
ارجمند لایق ازین زیاده تر سرفرازیهاست گویا حضور پرنور بعلم قیافه دریافته کرامت فرموده اند
الغرض بهادر معز امیریت بمراتب بلند وحوصله ارجمند بخیار پرور صاحب سلوک با شرفا واحبا
شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار برحال افتادگان مهربان دردمندان مصیبت
رسیدگان معقول گو معقول پسند متوجه بحال غریبان کشاده همت وکشاده دست قوی بازو
در معرکه سراپا جان نثار بکار سرکار فرد یکتای روزگار باوقار همواره در خیر وخیرات مصروف
ودر کار حسنه مالوف صاحب منصب مناسب وخطاب لایق سرفراز بهادر قلم از تحریر اوصاف او

فرداهٔ بشنید که آماس بالای بدن مبارک هرگز نخواهد ماند وحضرت را روز بروز صحت خواهد شد عاصی
شاهد عادل حاضر است فی الواقعی که صبح روز دیگر بهمین طور همه ورم از بدن مبارک زایل گردیده
بالای هر دو پای راجه بهوانی پرشاد که حاضر دیوڑی مبارک شده بود ظاهر گشت و تمام آن سال
مزاج مبارک بصحت ماند عاصی ایمقدمه را بعد دو روز بعرض اعلی رسانید پس خود بدولت واقبال راجه
مذکور را روبرو یاد فرموده ملاحظه کرده بمزید الطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شد انچه شد
اما حقیقت اینست که راجه بهوانی پرشاد را فقرا بسبب خدمات بسیار از اسرار بزرگانه آگاه ساخته بودند
چنانچه از محدثات ایشان جائزای رام توتی در رام باغ است که مردمان هفت اقلیم می آیند و میخورند
و سیر و بعضی دو دو ماه چهار چهار ماه در آنجا اقامت ورزیده آرام میبابند وازکونات خود
آگاه میسازند و اینحال مشهور آفاق است در بلاد و امصار پوشیده و پنهان نیست معهذا راجه
منو لعل بهادر بعد رحلت راجه موصوف ماموا امورات مرجوعه محول گشته آن طریقهٔ معهوده را رونق تازه داد
وصیت اخلاق وخدمات بزرگان را پرآوازه گردانید و مورد الطاف خداوند نعمت گردیده درباره
ترحم شعاری ونیک کرداری وقدردانی وفیض رسانی فرونی یافت و در خیرخواهی سرکار وافزایش
وآبادی تعلقات وتحریر زراعت وتدابیر لایق فراهمی رعایا و برایا بند و بست امورات محلات خاص
از جاگیرات وماهوار بهانکه از نکات لابدی نام عمر بنیکذار د جناب حضور پرنور ادام الله اقباله
از راه قدردانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرموده در عوض اخراجات آن بجاگیر بر حاصل سرفراز
وممتاز نموده بافزایش عزت و حرمت در ابنای روزگار مفتخر و مباهی ساختند الغرض راجه
موصوف خوش مزاج بلند همت کشاده دست باخلاق پسندیده وصفات حمیده موصوف معهذا
راجه منو لعل برادر ایشان نیز بصفات خاندانی موصوف است لکن چون بامورات کلیات دربار کم
توجه میباید لهذا آدرامور در ستی مقدمات خانگی ومروت وآدمیت از جملهٔ نیک کرداران است

از ترنا پا برهنه با هیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما طالب هر صاحب مطلب از گفتگوی
ایشان هویدا میگردید حرف از خود بیخبر بودند سید عمر خان جمعدار عرب بسیار معتقد ایشان شده
بخانه خود آورده بجمیع امور لابدی خدمت میشود آدمان متعین کرد که شب و روز در خدمت بوده
خدمت گذاری میکردند خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند یقین که خالی از کمال
نخواهد بود آخر از آخر عهد حضرت غفران مآب تا آخر عهد حضرت مغفرت منزل بوده رحلت فرموده
قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوشنما تیاری جمعدار مذکور که خود هم بعد آنحضرت
همونجا مدفون شده و مدفون گردید

حسینی بادشاه ساکن مستعد پوره

الطلب از هندوستان وارد حیدرآباد شده در مستعد پوره مقام گزیدند بوقت شب مردم جمع شده
حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیزی از تعویذ و فلیته میدادند و گویند سخن مافی الضمیر مردم بزبان
خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنها بسیار دید حضرت فضیلت النسا بیگم
صاحب بسیار توجه میداشتند که در باره ورود مبارز الدوله بهادر از قلعه بشارت داده بودند که
در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین بظهور آمد بعد رحلت در همینجا مدفون
شدند پسر ایشان تا حال بوده

قادر بادشاه

از پنجابی قوم بودند در عالم جذب و سلوک که باهم بود در اثنای راسته حیدرآباد پا دراز می نشستند
و میخوابیدند و هجوم مردم اطراف می بود و طعام از هر جا بجا که می آوردند نزد ایشان میداشتند
و خود میگفتند که این طعام را بچهار منار نمائیده بیارند یا به مکه مسجد نمائیده بیارند

دو ہزار روپیہ نقد عنایت کردند و دو شالہ پوشانیدند باز بمکان خویش آمدند و بعد چندے
در گذشتند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و پنج بجبر حضور پر نور در تیاری عرس اول
دو ہزار روپیہ بفتح اللہ بیگ خان خانساماں مرحمت نمودند و صندل بنہایت تزک از بادشاہی
عاشور خانہ بر قبر شان بردند و ہمین دستور عرس میشود و پیش از انتقال ایشان شخصے افغان
روہیلہ در خدمت ایشان نشست و خود را مرید ایشان مشہور کرد و بدستور ایشان پیشانی
خاک می بست و بشکست الحال دو صد روپیہ ماہوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان
بیرون دروازہ پل قدیم است **میان پیسا** در عہد حضرت غفران منزل میان پیسا
را اکثر عاصی میدیدند کہ در دوکان ظروف فروشی کلی در بازار سدی عنبر خان تن برہنہ با یک
گلیم لندہ می نشست و از ہر آیندہ و روندہ پیسا یعنی پول میطلبید باین صدا کہ میان پیسا دو دست
دراز میکردند تا اینکہ نام ایشان میان پیسا شد و الحال در این عہد بندگانعالی متعالی
منظور نظر شدہ چنان رشد پیدا کرد کہ با خدمتگاران و لباس و دوشالہ عمدہ بر راستہ
حسینی علم در دوکان سر راہ بالای مسند می نشست و طعام لذیذ میخورد و طلبیدن پیسا ہم
فراموش نمود چون انتقال کرد ولیا شدہ متصل دروازہ پل در تہ بدر افغانکلان محرم
مدفون گردید حالا بتکلف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای گاہ بگاہ دیگر ہیچ
نمی طلبید و ہیچ کشف و کرامت بنظر نیآمد چون از نزد مہاراجہ بہادر یومیہ و خوراک داشت
مردم مفلس بآنخاطر جمع شدہ ولی گردانیدند والعلم عند اللہ

حسینی بادشاہ صاحب قدس سرہ

از سادات صحیح النسب اند از ان ایام کہ حالت جذب پیدا نمودند در رفاق پل موسی ندی می نشستند

بخیریت است بعد چهار سال بر سن یکصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه
یاقوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصی و میر مقتدا خان بهادر پسر
ناصر الدوله بهادر بر دروازه خود در انتظار چوک استاده بودیم شاه صاحب مذکور آمده
سوال کردند عاصی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میر مقتدا خان نیز همین جواب دادند
شاه صاحب مذکور بخان مذکور فرمودند دو صد روپیه نقد امروز که در حجره گذاشته اید از آنها
دو روپیه بما دهند وگرنه ما بزوری خواهند رفت میر مقتدا خان که جیب بود جیب را دید همون
وقت دو روپیه آورده نذر گذرانید بعد از آن در دست عاصی قباله های مکان خانه گرو بود
فرمود این کاغذ بنمایند عاصی قباله را کشاده نظر در آورد بعد ملاحظه فرمود که از این مهر
فلان صاحب هم حیران خواهد کرد دیگر او نماید فی الواقع مهر آن صاحب تا دو ماه حیران کرد
عاصی در تمام عمر خویش اینقدر رحم از هیچ فقیر خرق عادت ندیده و برای شنیدن ذکرها است
الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

محبوب علی شاه

بزرگی بود سن هفتاد ساله در راسته بازار با یک لنگوته و کرته بسیار خرد سر و پا برهنه اندر دسته
شاخهای گوسفندان و پارچه های بوسیده کهنه برداشته در بغل و در آغوش خویش میگرفتند
و بحفاظت میداشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام میخورانید پس ایشان تا نشستن
در خانه اش گاهی رکوع دو رکوع قرآن شریف حفظا با قرأت بکمال خوش الحانی میخواندند
و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخواندند هر وقت می آوردند و گاهی کبت و دوهره خیال پد
با قواعد استاد علم موسیقی میسرایند و گاهی در عربی و فارسی و گاهی در تلنگی و مرهتی و کنڑی
و غیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بود روزی عاصی و برادران عاصی

یا بچپار کمان غرض جا بجا میفرستادی و بهر اقسام طعام را یکجا کرده میخوردی و برگ تنبول
بسیار شب و روز باستعمال می آوردند در آخر عهد حضرت غفران منزل قضا نموده متصل قبر جینے
بادشاه مذکور مدفون گردیدند عرس هم میشود

شاه کڑک بجلی

فقیری بود که با یک لنگوٹه یعنی قسم تهبند مختصر و گلیم بر سر و پا برهنه در راسته درگاه برهنه صاحب
روبروی دروازه مقبره رفیع الملک بهادر داماد حضرت غفران منزل در سایه سایبان خرد
می نشستند و از بر آینده و رونده سوال میکردند بدین صدا که صاحب خیر شما دوست دارد میکردند اگر کسی چیزی میداد میگرفتند ورنه خاموش گشته
و جای یکی می ماندند نهایت صاف و پاکیزه میداشتند هر کسی که بدیر می نشست او را روانه میکرد
چون رفیع الملک بهادر در حیات خود اینجا بکار خیر انیده مسجد خرد و بیران که متصل بود فرود
آمدند و بعد چندی در همون مسجد قضا کردند و الحال در مسجد مذکور جوانان چوکیداران
کرلاوڑ گیری و بدعت میمانند و قبر ایشان روبروی مسجد سر راه بر چبوتره خرد است
روزی والده والده عاصی که بزبان هندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شده
تا اینکه از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند که جان بحق شد و عاصی مع خال
خویش میر امین الدین علیخان برای تیاری قبر در دائره بزرگان خود که متصل درگاه حضرت
برهنه صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان برسیدیم ایشان بر طبق معمول خود آواز
دادند که صاحب خیر شما خال عاصی که تیز مزاج بودند جواب دادند که چه خیر و کجا خیریت حالا برای
تیاری قبر مادر خویش که مرده است میرویم شاه صاحب مذکور فرمود که ترا معلوم نشد که او از
بیماری نجات یافت و طعام خورد و برگ تنبول خورده نشسته است او شاء الله تعالی شاهد
مادان است که چون عاصی و خال عاصی برگشتیم در خانه آمده دیدیم که همه خوشحال اند و مزاج نانی صاحبه

جاگیرش بود لحیم و شحیم قوی الجثہ بودند جاگیر خویش بودہ گاہ گاہی وارد بلدہ میشدند امیران سرکار
بسیار دوست میداشتند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و دو یک ہجری رحلت کردہ آن طرف
دریای موسی در سنڈی بازار چو منیہ مدفون شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رسالہ
شمس الامرا بہادر امیر کبیر نوکر است **شاہ خاموش** از ساکنان بلدہ بودند
عقب مکہ مسجد در دالان موسی مبارک و قدم شریف فرود آمدند از نزد مہاراجہ بہادر یومیہ داشتند
داشبانہ روز خاموش اندر یا بہیچکس سخن نمیگویند عاصی محرر اوراق این چند بزرگان حال را
بچشم خود دیدہ است اما خرق عادت بہیچکس ظاہر بنظر حقیر در نیامد کسانیکہ دیدہ باشند البتہ ایشان
معتقد خواہند بود والعلم عند اللہ

پیر بادشاہ صاحب میدک قدس سرہ

آنحضرت ساکن گلشن آباد میدک اند اوقات آنجناب شبانہ روز در یاد الٰہی و عبادت معبود
برحق میگذشت چون حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ را ارادہ بیعت بدرجہ شد از صندوق سینہ
را اعتقاد و نقد ارادت و صداقت بتقدیم رسانیدہ دست بیعت بدست آنحضرت دادہ مرید گشتند
و بخدمات شایستہ از نقد و جواہر و اقمشہ و جاگیر بہرحال مسرور ساختند بسیار مردم از اہل حیدر آباد
و سرداران کرنول وغیرہ بحلقہ ارادت و بیعت آنحضرت مریدان آنجناب اند و دو فرزند دلبند
داشتند یکی شاہ عالم و دیگری محبوب عالم الحال شاہ عالم بعد رحلت آنحضرت بمدت وقات بخوبی تمام بسر بردہ در مقبرہ پدر
بزرگوار خود کہ از مہمات حضرت بیگم صاحبہ موصوفہ است مدفون شدند فرزندان شاہ عالم
صاحب یکی لطف اللہ صاحب دومی جیلانی صاحب در بنولاد جاگیر اند فرزندان محبوب عالم صاحب
میین پور خلافت پیر بادشاہ صاحب در قصبہ اودیر سکونت دارند و منجھلے صاحب و چھوٹی صاحب

ایشان را در خانه بوقت صبح آورده حجامت سر و ریش درست کنانیده لباس نو پوشانیده
طعام خورانیده عرض کرد که یا مولی خبر و روده مستقیم الدوله بسیار گرم است که در بلده نزد میر عالم
می آید خواهد آمد یا نه فرمود خانه ظالم خراب جنازه او هم در بلده نخواهد آمد فی الواقع بعد
انتقال تابوتش بر کوه شریف آمده مدفون گردید روزیکه انتقال فرمود علی بیگ خان
بهادر از راه گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ خان اینجا بیا هرگاه او
نزدیک آمد فرمود که ما ازین جهان فانی بجهان جاودانی نقل مکانیم هر حاجتی و مطلبی و دعای
که در دل خود داشته باشی باظهار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد بلی تو هر روز زیر دری
وی آئی و مطلقاً هیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب باز از آن راه گذشت ایشان همین
کلمات اعاده نمودند و او همون جواب داد صبح روز دیگر شنید که ایشان رحلت کردند علی بیگ خان
را آن وقت افسوس دست داد که چه خطا کردم چرا عرض حاجت خود نه نمودم بعد رحلت در محله
چنچلگوده بیرون شهر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کرده مرید شده بتاریخ
در گذرانید

شاه کمال

از جمله سادات صحیح النسب بودند مدتی در بلده اثر شریف داشته ترک لباس دنیا کرده صفائی
چار ابرو گرفته وارد بلده حیدرآباد گشتند اکثر در صحبت مهاراجه بهادر بوده اشعار اساتذه
میخواندند بکمال خوشنویسی که اکثر شعراء طوطی دکن نام ایشان نهاده بودند سر و پا برهنه با یک
لنگوتکی ستر می پوشیدند دیگر از رخت پوشیدنی هیچ نمی داشتند شیرین کلامی بنهایت فصاحت
و لطافت بود هرگاه بیرون بر می آمد بالای تیاری در گاوی گهواره آویخته بر آن گهواره
می نشستند و نقاره بالای ماده شتر پیش پیش نبختی سواری میتواختند یک موضع در مضافات بلده

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارہا مشرف شدہ بود

شیخ جی صاحب المشہور بچالی قدس سرہ

نام آنحضرت شاہ قاسم است ساکن بکر منحالات و مضافات بند سلسلہ آنحضرت تا بہ ابو المعالی صاحب میرسید
اول در عہد حضرت مغفرت منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدرآباد گشتہ نزد سلطانیان نوکر شدند چندی
نزد ایشان باخفای راز مخفی ماندند روزی توجہ بر یکی افغان کہ ہموارہ نزد ایشان می نشست
افتاد او در حالت جذبہ عشق الہی در آمدہ بیہوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم می آمدند
و معتقد میگردیدند ناچار شاہ قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کردہ بوطن خویش رفتند
و بعد چند سال باز از آنجا بحیدرآباد آمدہ علانیہ در مجلس سماع توجہ بر ہر کس کہ می انداخت
او از حال خود بیحال گشتہ و را فتادہ بوجد می آمد نوبت باین حد رسید کہ در ہر مجلس
سماع پنجاہ پنجاہ کس بوجد آمدہ خود را فراموش کردہ در افتادہ حرکات بیخودی مینمودند
بسیار کسان از علماء و فقراء و متمدان شریعت مثل مولوی قطب الدین دہلوی و حکیم الحکما محی الدو
عزت یار خان بہادر و قادر یار خان و قادر نواز خان برادران گو بہادر مذکور و دیگر اعزہ روزگار و از افغانان
جمعدار طالب مرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد شفیع خان جمعدار کہ با سواران و پیادہ ؛
و سپاہان و فیل و پالکی وغیرہ ملازم سرکار دولتمدار مہاراجہ راجہ چندو لال بہادر خوشحال
و صاحب معتقد و مرید شدند و نقد ہمہ اثاث البیت در راہ خدا صرف کردہ در بیعت شاہ قاسم صاحب
موصوف در آمدہ خود را شبانہ روز در خدمت گذاری مرشد خویش مشغول گردانید و تمامی
افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و بسیار در بیعت مشرف اند و مرشد شدہ اند

بمکان خود تشریف دارند همه بصفات بزرگانه موصوف اند ؛ ؛ ؛

حضرت شاه عطاء الله حسینی قدس سره

آنحضرت از اولاد امجاد و خلیفه و جانشین حضرت امین الدین اعلی قدس سره العزیز ساکن بیجاپور بودند
آنچه که فضایل خاندان عالیشان حضرت اعلی موصوف از علوم عقلی و نقلی و خفی و جلی و خرق عادات
ظاهری و باطنی است در ذات آنجناب بر چهره مبارک شان نور جهان افروز آفتاب جهانتاب
منور بر تمامی عالم روشن و ضیا بخش بر انس و جن بود هرگاه آنجناب سر برهنه بالباس فقیرانه در حجره
فیل خانه خود برمی آمد جمالی بمشاهده می آمد هر کس که میدید سر بسجده تعظیم و تکریم می نهاد و وجاهت
سیادت بمشابه ماه چهارده سید خرشید با همه اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده آنجناب
عالمی را وابسته کمند الفت و محبت میساخت در عهد حضرت غفرانمآب از بیجاپور تشریف آورده
چندی در بلده حیدرآباد اقامت ورزیدند بندگان عالی بسیار توقیر میفرمودند و امیران سرکار
را اعتقاد واثق بوده خدمتها بجامی آوردند در هر محفل و مجلس فقرا هرگاه آنجناب بمحفل
میگشتند نظر بدون جمال چهره منوره آنحضرت بر هیچکس نمی افتاد یعنی حدیث شریف الله جمیل
و یحب الجمال از جمال باکمال آنحضرت بعینه معاینه میکردند و عالم محویت تاری میگشت بعد از آن
اراده وطن فرمودند و در قلعه کرنول که غلام رسول خان مرید شده بود بمقام اعلی رسیدند
گنبد آنحضرت در آنجاست قریب یکصد مردم از فقرا وغیره همراه رکاب سعادت میبودند که بدون
خورانیدن اینها دست بغذا دراز نمیفرمودند و انعام در وارد واحدی دست خالی نمیرفت
اعظم الامرا مدار المهام سرکار را بسیار اعتقاد بوده خدمت بسیار مینمودند و از حضور نیز و از محلات
علی هذا القیاس الغرض مانند آنحضرت باین جمال روشن تا حال بنظر هیچ کس نه آمد

تا اینکه خود هم گمراه و مریدان و معتقدان خود را نیز گمراه نمایند و گناهگار خدا و رسول خدا و پیشوایان
خود میگردند تا حین حیات زبردست خان بهادر که نهایت معتقد محمد شفیع خان مرحوم بودند کاری
پیش نرفت الحال همه خلفا و مریدین بطرف سید عمر صاحب اند و ایشان را در مکان عبد الهیازی
فرود آورده و محضر سوا امیر فقرا و شانجین عصر تیار کرده اند و بحضور پرنور سپرز نگاشته با دیده بقبول
شاهد شعر تا یار کرا خواهد و میلے بکه دارد

حضرت شاه عبد الله صاحب

از جملهٔ مقدسان روزگار در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری از بیجاپور وارد بلده حیدر آباد
گردیده و چندی اقامت گزیدند حضور پرنور دام الله اقباله خود برای ملاقات ایشان به مکان
فرودگاه رونق افزا شده از دو هزار روپیه نقد سوای پشمینه وغیره سلوک گشتند باوجود سن
بهشتاد سالگی شبانه روز مصروف عبادت معبود حقیقی بودند از خاندان امیر کبیر خود و برادران
وغیره اناث و ذکور و خلقت خدا بسیار به بیعت مشرف شدند بوقت روانه شدن وطن خویش
اخراجات سفر از سرکار وغیره بسیار بهم رسید و آنحضرت خود سلوک بحساب با مستحقین میفرمودند چون
داخل بیجاپور گشتند بعد دو سال کم و زیاد واصل حق شدند

حضرت شاه سعد الله صاحب مدظله

از مغتنمات روزگار و از خاصان درگاه کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظهر جان جانان از
از دار الخلافه شاهجهان آباد وارد بلده حیدر آباد شده در محله اردو در مکان و مسجد سکونت
داشته بارشاد مریدین از سلسله خاندان قادریه و نقشبندیه مجددیه هدایت و ارشاد اند توکل آنجناب
بمرتبه ایست که هرچند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و امرای دیگر خواستند که از نقد و اجناس مواز نیز تمنا کنند

معتمد جمعدار مذکور را آنحضرت خلیفهٔ خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه
یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بمقام علیین مقام گزیدند از خلفای نامور و فرد اول جریده
اینخاندان فیض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی ممد هدایت و ارشاد
گردیده بالای چبوترهٔ مرقد مرشد خود که در محلهٔ اردو در مکان خود داشت مدفون شده اند
در خدمتگذاری دقیقه از دقایق اعتقاد فرو گذاشت ننمودند مریدان ایشان هم بسیار کسان
موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سمیع الله شاه و زبردست خان بهادر و دیگر دو سه کس
صاحب ارشاد شده مریدان خود داشتند اما زبردست خان بهادر ظاهرا هیچکس را مرید نکرده بودند
لکن بامور هدایت آنحضرت گرویده بودند و مولانا محمد عبد الهادی عرف لبو دین صاحب مرید سمیع الله
شاه بر جادهٔ این طریق سلیم و بارشاد خفی و جلی قویم و مستقیم اند و بسیار مردمان را مرید خویش کرده
بلذات اسرار باطنی محظوظ نموده اند و مینمایند لکن بعد ارتحال محمد شفیع خان مذکور در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و پنج هجری که بجل آمده در پهلوی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب ممدوح
مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر خواجه میان پسر جمعدار صاحب مذکور را بر مسند خلافت
پدر نشانیده اجرای کارها نمودند چون خبر رحلت محمد شفیع خان جمعدار به سید عمر صاحب همشیره زاده
و مرید حضرت شاه قاسم صاحب مغفور در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در مکان روضهٔ آنحضرت
فرود آمدند و با تمامی مریدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان پسر محمد شفیع خان که بالای
مسند هدایت و ارشاد نشسته کار فرمای میکنند اگر مرید والد خود شده اند و بر طبق ارشاد والد
خویش مرید میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هرگاه مرید پدر خود نباشند و از رموز و اسرار
این معتقد جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکدام رشته مرید مینمایند و از کدام سلسلهٔ نعمت بزرگان
مقصود خلایق بمراد شان میرسانند اولی و انسب آنست که دست ارادت به بیعت من داده چیزی حاصل نمایند

و در عشره محرم الحرام و در ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانه خود بیان مینمودند هزارها زن و مرد
و در مکان زنانه و در مکان مردانه آنحضرت جمع میگشتند و سعادت حاصل میکردند در سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و دو رحلت بعالم قدس خرامیده بیرون کلترگی بوهلی صاحب مدفون شدند مریدان
آنحضرت از اناث و ذکور هزارها اند و نبیرهٔ آنحضرت بخطابت مکه مسجد مامور هستند ✣ ✣ ✣ ✣

حضرت حافظ محمد علی صاحب مدظله

آنجناب از کبری متصل خیرآباد مضافات دهلی وارد حیدرآباد گشته در محله اردو فرود آمده در مسجد کالی گنج
سکن و مقام ساختند ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه و فرد فرید منتخب یگانه بود که بارشاد و
مریدین از همه خاندان قادریه و چشتیه وغیره می پرداختند درس شریف آنجناب قریب به هشتاد رسیده بود
مثنوی شریف مولانا روم را بنهایت رموز خفی و جلی و صنایع و بدایع آن درس میفرمودند عابد شب
زنده دار زاهد بیدار دل از خوبان و بزرگان روزگار گاهی قدم بخانه هیچکس از جای خود نگذاشت
لکن در فاتحه عرس بزرگان بر طبق استدعا فقرای عهد تشریف می بردند و ظاهرا از هیچ جا
معاش با آنحضرت مقرر نبود روزی برای رهائی شخصی مقید خود بعجز و لجاجت مردمان و ورثای
آن شخص بخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر که آرزوی بسیار و نهایت داشت رفتند بهادر مذکور از دروازه
مکان خویش راجه و مهاراجه بهادر را باستقبال فرستاده خود تا دروازه بنگله پیشقدمی نموده بالای
مسند نشانید و خود روبرو با فرزندان نشستند و یکصد و بست و پنج اشرفی سکه حالی نذر نهادند
آنحضرت فرمودند که من غریب الدیارم اوقات قوت لایموت شبانه روزی خویش علی التوکل از هر خانه
کرده دارم دیگر کدام احتیاج است که این زر خطیر رفع کنم اگر از صرف تنخواهداران محتاج صاحب عیال
و اطفال خرچ شود عین خوشنودی خاطر ایشان و خوشنودی خداوند حقیقی و مجازی نیز خواهد شد

وسعادت دارین حاصل نمایند آنحضرت بہیچ وجہ قبول نفرمود آخر الامر شمس الامرا بہادر امیر کبیر خود
بمکان آنحضرت آمدہ ملاقات نمودہ بہزار اعتقاد و رسوخ والحاح مبلغ یا لصد روپیہ نذر خود
قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرچ مستحقین صرف فرمودند باوصف صرف توکل کم از
صد کس طعام میخورند واحیاناً اگر فوت صد کس بہم رسید تا خوراک ایشان مجموع خادمان و مستحقان خود
ہم دست بلقمہ دراز نمیفرمایند و توجہ دو وقت باین صورت است کہ ہمہ مردم را در مراقبہ بوقت صبح
و بعد عصر می‌نشانند و خود ہم نشستہ در باطن بخیال مجموع اہل مراقبہ توجہ میکنند برای ہر یک حالتے
پیدا میشود کہ در تمام عمر ندیدہ و نچشیدہ باشد و در لذت آن محو میگردد و معہذا ابنات خود زاہد عابد
متوکل منہیات را نزد آنحضرت بالکل دخل نیست الغرض درین زمان کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و
ہشت ہجریست در بلدہ حیدرآباد ماتند آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قبلہ مدظلہ العالی دیگری نیست ہر چند حضور پرنور مشتاق ملاقات
اند لیکن آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لہذا ملاقات بعمل نہ آمد ہزارہا مردم
در بیعت آنحضرت مشرف اند

حضرت شاہ غلامی صاحب خطیب مکہ مسجد قدس سرہ

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاہ غلام سرور صاحب خطیب اند ہمیشہ خطابت مسجد مذکور
میکردند کہ از قدیم متعلق بود درین عہد حضرت بندگانعالی دام اقبالہ ہموارہ بملاقات حضور پرنور کہ
وجود مبدولت و اقبال نیز بمکان ایشان کہ متصل دروازہ بارہ دری میر عالم مرحوم است تشریف
می آوردند فرشتہ صفت بود کہ بصورت انسان ظہور نمود اخلاق و فروتنی ایشان را نہایتے
و حدی نبود خلق محمدی کہ میگویند در ذات آنحضرت بنظر در آمد در ماہ ربیع الاول و در ماہ مبارک رمضان

آصفجاه بهادر را اتحاد و اعتقاد بهم رسیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت اراده دکن بنهایت
خلوص و اعتقاد همراه خویش آورده بحیدرآباد رسیدند و زمینی بیرون بلده که حالا مقام آنحضرت
است پسند کرده فرود آمدند چنانچه سید رضی موسوی والد میر عالم بهادر نیز در اثنای راه که از شوستر
می آمد ملاقی شده باتفاق آنشریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید جیا موصوف نهایت
محبت بود الغرض جناب سید عبدالله مدنی موصوف ممدوح تا رحلت نواب مغفرت مآب در همین جا
بارشاد و هدایت خلق به بیعت و ارادت مصروف بوده بعد رحلت نواب مغفرت مآب علیه الرحمه عازم
بهشت برین گردیدند **نقل** روزی امیرالممالک صلابت جنگ بهادر در عهد ریاست خود برای
ملاقات آنحضرت آمده خواستند که بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمود که اینوقت ملاقات
فقیر نیست انشاءالله تعالی روزی بحکم و خواهش جناب قدس آلهی بوقوع خواهد آمد بهادر موصوف
بی نیل مقصود برگردیدند و هرگاه جناب غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی در عالم
مرشدزادگی بملاقات آنحضرت آمدند آنجناب بکمال توجه ظاهری و باطنی ملاقات فرمودند چون
حضور پرنور نذر گذرانیدند حضرت فرمود که نذر شما بغیر نشانیدن شما را بالای ریاست نخواهیم گرفت
هرچند حضور اصرار نمودند همین ارشاد شد چون بندگانعالی بر سریر سلطنت جلوه آرا شدند هرچه
نذر گذرانیدند بکمال توجه اقبال پذیرفتند علی هذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
معهذا دو فرزند دلبند گذاشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر بادشاه صاحب موصوف
سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا را بدرود فرموده متصل پدر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و
حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی در عالم جذب اوقات شبانروزی خود را در غار کوه که متصل
قبر شریف سید احمد بادپا است بسر برده از سر و پای خود خبر نداشتند چنانچه اکثر از موهای سر مبارک
حشرات الارض گزنده بر می آمدند هیچ توجه بطعام نمود بعد سه روز چهار روز هرگاه خادم عرض کرد و

معهذا اینقدر خیرات که عمل می آرند حق پناه است خیال اینها بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است
آئنده اختیار شماست مهاراجه بهادر بسیار بسیار معتقد آنحضرت گشته رخصت نمود دیگر گاهی ملاقات
نشد روز و روزینه و یومیه هرگز قبول نه فرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقته میخوردند
و قطب یار جنگ بهادر محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر عمایدین بسیار کس و مثل مردی شیخ حبیب خان
و محمد اکبر خان وغیره از حضور یاشان همه مرید آنحضرت اند در ماه شوال المکرم سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و نه هجری به وطن خود تشریف بردند

حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی قدس الله سره

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبد الله مدنی
رضوی ساکن مدینه منوره زاد الله شرفها از محله بنی حسین و نقاب جهالرداری که بر سر مبارک میباشد از
تفاوی بنی حسین است چون آنحضرت باراده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بندر مبارک
سورت گردید از بسکه زبان عربی داشتند از گفتگوی روزمره هندیان اینولایت که لفهم و ادراک
آنحضرت نمی آمد بسیار رنجیده خاطر میشدند روزی بجناب جد عالی خود جناب حضرت امام همام علی
ابن موسی الرضا علیه الصلواة والسلام بعالم مراقبه و مشاهده عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را
بدهن آنحضرت مشرف فرمود و یک دانه سیب تازه بدست دادند چون از عالم مراقبه و مشاهده فراغت
شد دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مهارت در گفتگوی هندی
بهم رسید گویا از سالهای سال ازین زبان واقف بوده اند معهذا چون در دار الخلافه شاهجهان آباد
تشریف آوردند نواب امیر خان بهادر مرید آنحضرت گردید و محمد شاه بادشاه را اعتقاد واثق بهم رسید
هرگاه جنگ نادر شاه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود هتهیار برداشتند پس از آن نواب غفران مآب

نیز کمال رقت دست داد و سید علی صاحب فرزند آنحضرت بعمر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند
چون از مجلس سرود فراغت و از ان حالت افاقت حاصل آمد متوجه طعام خاصه شدند آنوقت
بندگان عالی گذارش نمود که از باعث مقید ماندن اعظم الامرا غلام سید خان مدار المهام دولت
در پونا امور سرکار بسیار بے انتظام اند و احدی لایق و بستی این امر جلیل القدر نیست که فی الجمله
بانتظام در آرد اگر طور رهائی اعظم الامرا که بالفعل در خیال نیست بشود عین احسان جناب قدس
الهی است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالی پرسیده جواب خواهم داد
چون بمکان خود تشریف آوردند سید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالی
هم کسے دیگر بزرگ تر است که از و خواهند پرسید فرمود بلی از بزرگان ما بزرگ تر و شما را هم خواهم نمود
چون شب شد فرمودند که سید علی شما غسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تهجد که برای وضو کنانیدن ما
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تهجد و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت ما
بنشینید و ببینید هرچه بنظر شما در آید ما را از ان بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و شغل
شدند جناب سید علی صاحب میفرمود که یک بیک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری
و فضای میبینم که میدانی وسیع با روشنی نورانی بغیر شعل و چراغ بمشاهده در آمد و در ان میدان
لکوکها خلقت خدا استاده درود شریف میخوانند و میگویند اینک سواری مبارک هم می آید که معا
یک تخت مرصع با عماری منشی بکمال جاه و جلال از هوا بر سر پشته بلند خاک قرار گرفت و تمامی خلق الله
درود خوانان گرداگرد تخت مبارک استادند که یکبار پدر بزرگوارم قصد حضوری نموده روانه
شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم و هر گز قدم و سر پای من یاری ندادند و نتوانستم که
یکقدم پیش بگذارم ناچار همونجا استاده میدیدم که والدم رو برو مشرف شده از جناب ختمی پناه
صلے الله علیه و آله و سلم چیزی عرض کردند پس از فضا آواز بگوش آمد که غلام سید خان را از پونا بحیدرآباد رسانند

که والده صاحبه جناب این آرزو کنند مرغ پخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لقمه ازان بدهن میگذاشتند
بازنان مرغوب متوجه نمیشدند بعد مدتی و از محنت بسیار سلوک در آمده حفظ قرآن شریف و
زیارت و طواف حرمین شریفین زاد الله شرفهما البجیل آورده در حیدرآباد متوجه ادای حکم ربانی
بر طبق آیه کریمه فانکحوا ما طاب لکم گردیدند چنانچه حق سبحانه تعالی فرزند رشید خلف الصدق
جناب سید علی صاحب مدنی مدظله العالی عطا فرمود که احوال آنجناب مفصل بارقام خواهد آمد
انشاء الله تعالی اما حضور پرنور غفران مآب را نهایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمده بیگم صاحبه
مرحومه مغفوره را نهایت ارادت پیدا شده همواره بخدمت گذاریها مشرف میگشتند اکثر بندگانعالی
بنزول زیباباغ برای ملاقات تشریف می آوردند و لفافه جناب مرحوم مغفور فائز میگردیدند
و نذرها و خدمتها بجا می آوردند هرگاه بوقت هر ملاقات که معمول بود پنجهزار روپیه نذر میگذرانیدند
آنجناب روبروی خود به دولت همه زر نقد بفقرا و ارباب احتیاج صرف کرده پنجروپیه در گوشه
رومال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال و اطفال فقیر بس است اما حضور پرنور
سوای معمول نذر ملاقات از خبرگیری روز و شب ماه بماه مقرر نه فرموده بلکه اسباب و اشیاء
خوردنی آدمی شبانه روز از سرکار زر و التماس خود متوجه شده ماه بماه رسال محل مبارک آنحضرت
میفرمودند محلات حضور مثل زیب النساء بیگم صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه و دیگر بیگمات و خانمات وغیره
همه مرید با ارادت جناب بودند

نقل عجیب

از آنحضرت اینکه روزی حسب الاستدعای
حضور پرنور آنجناب برای ملاقات تشریف ارزانی فرموده بندگانعالی اندرون محل مبارک
همراه خود در پرده نشانیدند و مهر فرا الطوائف عرف نهنی را که فرد کامل علم موسیقی بود حکم شد که روبروی
آنحضرت چیزی که از ان معرفت الهی بوده باشد بعرض رساند نامبرده غزلی پر معرفت باهنگ نیک
بعرض رسانید از ان حالتی بر آن حضرت مستولی شد که در و دیوار بوجد در آمد و حضور پرنور را

حضرت مغفرت منزل را کمال محبت و اخلاص با آنحضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد و ارادت
و بیعت از سابق زیاده تر دست امیران سرکار بهره رسوخ و ولی داشته همواره بسعادت ملاقات
مشرف میشوند آثار سیادت و زهد و تقوی و تورع و سخاوت و شجاعت و عالی همتی از چهرهٔ
منورهٔ آنجناب مانند ضیای آفتاب درخشان نیک خصال ستوده افعال غمگسار غربا قدر زبان
سنجان قلم را طاقت ارقام فضایل و زبان را قوت اظهار ستوده خصایل آنحضرت نیست از هزار
یکے و از بسیار اندکی بقلم آورده بندگان عالی حضور پرنور دام الله اقباله و مد الله ظله العالی بزیارت
بزرگان آنحضرت و ملاقات فیض استفاده آنجناب فایز گشته نذرها گذرانیده و خدمتها
میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل دربارهٔ ازدیاد عمر و دولت و حفظ صحت و عافیت
حضور پرنور بوقت خاص الخاص خلوص خویش از جناب اقدس الهی بکمال عجز و نیاز مسئلت مینمایند
میفرمایند حضور مسجد عالی و نقارخانه لبند تیار کنانیده اند و برای اخراجات آنجا بدل متوجه هستند

مولانا رفیع الدین قندهاری قدس الله سره العزیز

از جملهٔ خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب قدس ایزدی ساکن قصبهٔ قندهار که از مضافات
صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد است بوده چون وارد بلدهٔ مذکور گردیدند هزارها مردم اناث و ذکور
دست ارادت و بیعت خود بدست مبارک آنجناب داده شرف و مباهی و ممتاز گشتند و در قصبات
و قریات لاکهوکها مرد و زن مرید آنحضرت اند برگاه در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آرائے
دولت حضرت مغفرت منزل تشریف شریف ببلدهٔ حیدرآباد آوردند کثرت خلایق ارباب ارادت
و بیعت بآن مرتبه شد که تا بخدمت آنحضرت رسیدن خیلی مشکل نزدیک دیده لحظه و لحظه از هجوم خلایق
فرصت دست نمیداد و نذر و نیاز خارج از شمار و حساب بوده که تعداد و حصر نتوان ذکر و عالمی را

و من ہم بگوش خویش شنیدم بعد ازان از حال مذکور چون بحال خود آمدم دیدم کہ وقت صبح صادق است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت کہ بوقت یکپاس روز بر آمده از حجره بیرون بر آمدند ہمہ کیفیت مشاہده شب بعرض رسانیدم فرمودای فرزند شما اگر محنت خواہید کرد رسائی شما نیز تا بحضوری آنجناب خواہد شد حالا شما نزد بندگانعالی بروند و ہمہ کیفیت کہ خود دیده اند باظہار آرند بندگانعالی را بمجرد شنیدن اینحال الیقین کلی شد کہ ریاست اعظم الامرا عنقریب میشود چنانچہ در ہمون چند روز اعظم الامرا باستقلال تمام داخل حیدرآباد گشت مفصل احوال ایشان در ذکر احوال حضرت غفرانمآب و ہم در احوال ایشان بقلم آمده القصہ خرق عادات آنجناب را حدی و پایانی نبود تمامی امرای سرکار حاضر جناب گشتہ بصدق دل مرید و معتقد میشدند و غاشیہ ارادت بر دوش خویش بر میداشتند صلابت عبادت و معرفت الٰہی بآن مرتبہ بود کہ چشم باچشم مبارک ہمچشم نمیشد زاہد عابد شب زنده دار ہمواره در عالم استغراق بصفات ملایکہ موصوف ازین جہان فانی بعالم باقی خرامیده و اصل حق گردیدند مقبره عالیش متصل آصف نگر موجود است در عرس بکلف میشود

حضرت سید علیصاحب مدنی مدظلہ العالی

خلف الصدق و ارشد و الیق جناب حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن گشتہ سلسلہ ارادت و بیعت خلایق را زیب تازه و زینت بی اندازه فرموده طریقہ خاندان عالیشان بزرگان را برونق باشیئی زائد در آورد سبحان اللہ خاصان درگاه الٰہی را آناً فاناً بخشش و کرامت از عالم بالا است در عالم ابتدای شباب آنجناب باوراک علوم عقلی و نقلی و تحصیل کسب و کمال صوری و معنوی بہره کامل بہم رسانید کہ خلایق خدا بدل و جان معتقد و مطیع و منقاد گردیده و تمامی اعلی و ادنی را رجوع بآنجناب شد علی الخصوص

هر چند آنجناب بسجوچه اظهار حسب و نسب خویش نمیفرمایند اما چون عاصی سراپا معاصی مولف این
تاریخ را اعتقاد واثق بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده مانند آبحیات بهمرسانید لیکن
بهزار خون نابه جگر تا یادگار روزگار باشد و مولف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات
آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی که جد شریف اعلای آنحضرت میر جلال الدین
علیه الرحمه از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله سره العزیز که احوال آنجناب در کتب بسیار
مرقوم است بودند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت جنت آشیانی جلال الدین محمد اکبر شاه
بادشاه هندوستان وارد سرکار سرکار مندو من مضافات صوبه مالوه شده از سرکار بعهده
شریعت قضا معزز گشتند بعد پنج پشت نبیره آنحضرت سید محمد دایم که در چهارده سالگی در علم و فضل و
کمال یکتای خاندان و بی نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصے در پیشگاه سلطانی با پنجے که در کم
سالگی بسر انجام قضا چگونه ایشان میرسند دیگری تجویز شود خود وارد شاهجهان آباد گشته با فردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار پسند خاطر مبارک سلطانی گشته بخدمت
موروثی خویش باستقلال تمام مامور گردیدند همدرانوقت اقامت دهلی بخدمت حضرت شاه
یار محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس الله سره بخلافت چند طرق نیز مشرف شده
بوطن خویش بلباس درویشانه رسیدند والد ماجد آنحضرت سید مرزا فرمودند که ای فرزند جگر
پیوند و ای سرور سینه ارجمند من هرگاه شما این لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسر خواهند برد
پرورش خاندان بزرگان شما کدام کس خواهد کرد و چگونه خواهد شد همدرانوقت آزردگی خاطر شما هم
نمیخواهیم پس مناسب آنست که ظاهرا بلباس دنیوی پردازند و باطنا مشغول حالات خود باشند
لهذا بطبق رضامندی والد خویش لباس دنیوی اختیار کرده بدکن آمده بمصاحبت نواب
ناصر جنگ شهید چنان پرداختند که بلی شهرت و صلاح سید محمد دایم موصوف کار بوقوع نمی آمد

از رونق افزای آنحضرت مراد دلی و مقصود کلی حاصل آمده بار اوت فایز گشتند و خواستند که مقام آن
حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون اعظم الامرا را
انتظام مافی الضمیر از قدیم بود در حضور پرنور عرض کرد که اگر همین حضرات و کثرت مریدان همیباب که مطیع
و منقاد مولوی صاحب اند مقام و مسکن ایشان بلده حیدرآباد یا شهر دیگر باشد حکم حاکم سو جاری
نخواهد شد و بلکه احتمال امور دیگر است که به هیچ وجه اصلاح پذیر نخواهد شد آینده هرچه مرضی مبارک از آنجا که
رای مدار المهام و امور سلطنت و انتظام ریاست پذیرا میباشد حکم شد که جناب اراده وطن خود فرمایند
آنجناب در همون ایام روانه وطن خویش بقصبه قندهار گشتند قدرت کامله جناب قدس الهی و تصرف
برگزیدگان ایزدی اینست که در عرصه چند روز اعظم الامرا ارسطوجاه نیز رهرو راه فنا گشت پس
آنحضرت در آخر عهد حضرت مغفرت منزل بتحریک نواب شمس الامرا بهادر امیر کبیر وارد بلده شده در باغ
مقبره جان علیخان مرحوم فرود آمدند و در آن ایام از بصارت ظاهری چشمان معذور شده بودند
کثرت خلایق هم که آنقدر نبود محض مخصوصان حاضر میشدند چرا که خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور
نبود و عاصی سو حکیم عافیت طلبخان در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر شرف قدمبوسی مشرف گشتیم
جمالی دیدیم که دیگر بنظر تا حال نیامده بمصداق آیه کریمه جلوه میکرد وَمَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ
کریم بعد بیعت خاندان امیر کبیر که اصل مدعای ورود همین پیش نهاد خاطر مبنی بود چون روانه
قندهار شدند فی الحقیقت روانگی ملک بقا بوده در همونجا رحلت فرموده مدفون گشتند فرزندان
آنحضرت مقیم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک باحداث در آورده اند
سال بسال عرس بتکلف میشود

جناب حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظلہ

عرق مخالفت بحرکت درآمده بساحری که بانی مبانی اینکار سحر بود در گرفتند که تو چگونه کار خود کردی
و دیگر کرامت بصورت دیگر جلوه گر شد یعنی هیچ کار بر رضا شدی با برنه آوردی او جواب داد که اثر کار
من همین یک بچه بود که هویداست اما نبیدانستم که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقت بچه دیگر صحیح
سالم کرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و بس حاصل اینکه مخالفین و معاندین
در باره عداوت آنحضرت از خود قصور ننمودند اما حق سبحانه تعالی روا نداشت که امر هدایت منقطع
گردد بعد از ان بعد تولد آنحضرت یک سال منقضی شده بود که میر کریم الله خان موصوف والد آن
حضرت رحلت فرمود پس آنجناب بعمر بست و شش سالگی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفاً
و تعظیماً دفعه اول مشرف شده فراغت حاصل نموده باتفاق احبا و اقربا در سنه یکهزار و دوصد و شانزده
هجری با اهل و عیال خویش وارد بلده حیدرآباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندهار صوبه
حیدرآباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره به بیعت مشرف گشته
بخلافت چهار طریقه قادریه و چشتیه و نقشبندیه و رفاعیه فایز گردیدند و باز وارد حیدرآباد شده
خود او کمالات خود را از مردم به اندرجه مخفی و پنهان میداشتند که اثری از ان نظر هیچکس نمیرسید
بلکه بوهم و خیال هم نمی آمد لهذا بقول شاعر شعر اگر بر مشک گردد پرده صد توی ٭ کند غمازی از صد
پرده اش بوی ٭ ضیای آفتاب و ماهتاب از هزار پرده پرده دری میکند چون منظور خالق
بیچون چنان بود که هزارها مردم بفیض عام آنجناب مستفیض شوند و راه هدایت بپویند خود بخود اشتهار
کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا رجوع بآنجناب گشت از انجمله اند کی اینکه قریب
دوصد کس کفار اشد بوقت اسلام آوردن غلام مرتضی کمندان مرحوم همه‌ها خود بخود از توجه آنحضرت
بر دست پرفیض آنجناب بیعت کرده مشرف باسلام شدند و مقبول دو جهان گشتند و حالا هم در ماه
دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

وامری بی رضای ایشان صورت نمی بست بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
در زیدند آنجا میر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بمعاینهٔ
رویای صادقهٔ خود تهنیت میر کریم الله خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که بادی
مخالف تند در بلدهٔ مذکور وزیده چراغهای تمامی بلده ازان باد خاموش شدند مگر یک چراغ
در جامع مسجد برهان پور مذکور بنهایت نور و ضیا روشن و قایم است که هیچ اسباب هوائی
مخالف تند بآن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
هرچند من شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاء الله تعالی اولاد
خواهد شد و کاشانهٔ من از چراغ فرزند منور خواهد گشت اما در خانه کسانیکه علاقه با مسجد جامع
این شهر برهان پور دارند تجویز مناکحت باید کرد و چون علاقهٔ مسجد مذکور به خواجه صدیق ملقب
به میر غلام محی الدین خان نبیرهٔ خواجه هاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکتخدای بیست و نه
ساله هم داشتند میر کریم الله خان بطور بکمال آرزو بمناکحت پرداختند ازان عفیفه در عرصه
دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد الله برکاته متولد شدند الغرض والدهٔ
آنجناب هم عالیخاندان از سادات صحیح النسب اند طرفه ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که
بسیار بودند نمیخواستند که درین خاندان چراغ هدایت روشن شود لهذا الوقت بودن آنحضرت
در شکم والدهٔ خویش سحر کنانیدند که فرزند صحیح الخلقت پیدا نشود و وقتیکه آنجناب قدم از عدم
بشهود نهاده بانهمار دایه و از بیقراری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است
شاید بچهٔ دیگر بوده باشد پس والد آنحضرت بر خاک تململ میغلطیدند و دعاها میکردند تا اینکه بچهٔ دیگر هم
برآمد ناقص الخلقت و ضعیف الاعضا بیجان بوده القصه چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
و ناقص الخلقت برآمدن بچهٔ دیگر و بحالی و خیریت مزاج آنحضرت و والدهٔ بزرگوارهٔ آنحضرت بسمع مخالفان رسید

سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجریست بضیای خود ہزارہا چراغ بشاہراہ ہدایت منور کردہ است
و ہر روز زیادہ از زیادہ میکنند او تعالی شانہ بفضل خود ذوات گرامی والای آنجناب را بسیار بسیار سلامت
دارد کہ خلقت مملکت دکن خصوصاً مردم حیدرآباد از پرتو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملکیہ آنجناب نیست از ہزار یکے و از بسیار اندکی بقلم آورد

حضرت شاہ جناب غلام جیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب مانند آفتاب بجلوہ ظہور در آمدہ
مدتی رہنمای شاہراہ شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیدہ پردہ بر روئے اظہار کشیدند
و آنجناب از ابتدای سن شعادت و کمال عقل و کیاست مسند ہدایت را زیب و زینت دادہ عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساختند سبحان اللہ برگزیدگان خدا را فیض از مبداء فیاض است
ذات آنجناب آفتاب کمالات صورے و معنوی است کہ بذات فیض عام خود عالمی را منور ساختند در علم
عقلے و نقلے و عربے و فارسی یکتای روزگار و در کمال شعر گوئی و نثر آرائی مانند و مثل آنحضرت
بچشم انصاف دیگری نظر نہ آمد کہ تصنیف ہا دارند شجاعت و سخاوت غلامان درگاہ والاجاہ آنحضرت
اند کہ گاہی از عتبہ فلک رتبہ جدا نمیشوند اخلاق پسندیدہ و افعال حمیدہ و فروتنی حال عجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبرگیری حال ایشان شانہ روز مد نظر عالم پرور آنحضرت است کہ احدی
ازین عنایات بغایات محروم نیز و در مقدمات کشف ظاہری و باطنی و کسب کمال خفی و جلی
و رموز روحانی عالم دیگر کہ مراد از مشاہدہ مجاہدہ و معاملہ نفس بشری است ذات فیض آیات آنحضرت
ضیا بخش مصباح ہدایت و ارشاد و نور افروز شمع محفل ایجاد بر مطیع و منقاد است کہ زبان قلم از ارقام
حال بر بجو دوار دو معہذا ذوات عالیہ درجات مکرمت آیات جناب حضرت شاہ غلام صمدانی الحسینی

که ذات بابرکات آنجناب در زهد و تقوی و تورع و تقدس و قناعت و عبادت و طهارت و بے
نفسے و بی طمعی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانندی و نظیری ندارد و درین زمانه که سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس چه در ممالک دکن و چه در فرخنده آباد و هند بنظر ارباب
ادراک و اصحاب استحقاق در نه آمده تا بکمالات دیگر چه رسد صایم الدهر و قایم اللیل عبارت از ذات آنجناب
است و بس تعداد مریدین آنحضرت که در چهار طریقه حلقه بگوش ارادت و بیعت میشوند از هزارها گذشته
و آناً فاناً هر روز زیاده اند و هر روز دو وقت قریب دو صد کس طعام از باورچیخانه آنجناب بغیر
مشقت و محنت میخورند در تحقیقات قراءت قرآن شریف و کلام مجید از هفت قراءت مثل آنحضرت
احدی خبردار و محقق نیست ترجمه قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص چنان تصنیف فرموده
اند که صدها مردم ترجمه خوانده از اوامر و نواهی و قصص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند این هم از حسنات
حسنات آنجناب است اکثر حضور پرنور بملاقات مسرور میشوند و خود تنها میفرمایند که توکل محض بر ذات
خدای کریم دارند کسر نفس تا بدرجه است که باوجود حاضر بودن سواری پالکی و میانه و رتهه و غیره
همرآن و زمان بارها روز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تا بروضه حضرت شاه یوسف صاحب و شریف
صاحب با همراهان پیاده پا تشریف می برند و لباس آنحضرت سوای جبه و دستار و دوپته
سفید گنده و زیر جامه گنده سوسی دیگر بنظر نه آمد و دوشالها در راه خدا بخشش غربا میساخته
هرگز پسند خاطر مبارک نیست در برآمد کار ارباب احتیاج بدامی یا درمی یا قدمی یا قلمی مستعد و در هر خانه
آشنا و ناآشنا هر که باشد عذر نیست عاصی محرر و مولف این تاریخ را لطیفه بدل الهام شد که والد
بزرگوار آنجناب میر کریم الله خان موصوف خوابی که در باره روشن بودن چراغ جامع مسجد بلده پرنور
مشاهده کرده بودند در نفس الامر حقیقت آن مسجد جامع مسجد بلده حیدرآباد بود و چراغ ذات
بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلده مذکور فرخنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

سنه

وحکیم لطیف حسین خان وحکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم مستان صاحب مغفور وحکیم رضا علیخان وحکیم بندہ علیخان لکھنوی ورام بھٹ ونگت رام مصریان عیدگاہ کہنہ وغیرہ واین عاصی سراپا معاصی مولف این تاریخ کہ شبانہ روز باریاب حضور پرنور بود ہمہ حاضر بودند ہر روز صحبت عجیب وغریب تا برخاست دربار درمیان میماند پس در ہمون ایام مولوی صاحب موصوف بعد داخل شدن حضور پرنور بدولتخانہ خالی درسنہ یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری رخت ہستی بسفر ہستی برابست ہر چند بی نفسی و کسر نفس مولوی صاحب مذکور بنہایتی بود مثلاً در سواری میانہ خود سوار میرفتند وغریبی در راہ آمدہ گفت مولوی صاحب اینوقت مرا میانہ بسیار ضرور است بمجرد ہمو نوقت مولوی صاحب از میانہ فرود می آمدند و میانہ را حوالہ سایل میفرمودند و ہرگز ملال بر خاطر نمی آمد بلکہ خوشنودی ظاہر میشد پس ہر وقت کہ منظورش باشد بکار خود دارد و مولوی صاحب پیادہ پا تشریف میبردند معہذا با حضرت غفران منزل نیز ہمین بی نفسی مکالمہ میفرمودند کہ مغفور مدار المہام نمی بود تا بدیگری چہ باشد و آنحضرت نیز بر وی بسیار میفرمود الغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم ہیچکس بصفات حقایق آیات نظر نیامد فرزندان آنجناب ہمہ بصفات موصوف خصوصاً سید صاحب ہمین بود خلاف آنحضرت ذکر ایشان در احوال نگاشتہ خواہد آمد انشاء اللہ تعالی

مولوی میر ابوتراب فاضل

از مشاہیر روزگار مرتبہ فضیلت آنجناب از درجہ اعلی درگذشتہ بدرجہ اعلای اعلی رسیدہ کہ ہیچکس بمقابلہ آنجناب نبودہ چون بزیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نمودہ وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ مشغول درس و تدریس میبودند میر عالم بہادر نیز مطالعہ کتب فقہ از آنجناب میفرمودند علی ذوالفقار بزرگ ہا در ملازمت آنحضرت مشرف اند اگرچہ در ایام حیات والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدولہ

فرزند ارجمند مرتبہ بلند خلف الصدق آنحضرت پرتو جمال و جلال والد ماجد خود ذاتست کہ درین زمان
ابتدای عالم رشد و تمیز بجمیع صفات پسندیدہ برگزیدہ و خصایل محامد محمود اعلیحضرت ایمش نہاد خاطر
خویش ساختہ الیہ و در گرفتہ مستثنای روزگار گردیدہ قدم بر قدم النعل بالنعل مشہور آفاق تسلی طاق
زروان شدہ الحمد للہ والمنۃ کہ عاصی سراپا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است ایزد تعالی شانہ
سایۂ عاطفت عالی کہ در نفس الامر نمونۂ ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابد الدہر بر سر معتقدان بجلال قایم
و دایم دارد بمنہ و کرمہ آمین

ذکر فضلا و علما - مولوی قطب الدین دہلوی

از خوبان روزگار در حق گوئی فرد کامل کہ بر آنجناب باینطے ختم شد دیگر ہیچکس بنظر نہ آمد در عہد حضرت
غفرانمآب آن سید صحیح النسب عالی‌نجی مذان از دہلی وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ از کمالات خود در عرصہ
چند روز باریاب حضور پرنور گردیدہ و مشہور آفاق شد و نہایت پسند خاطر مبارک درآمد و ہموارہ
مصاحب آنحضرت میبود و بعد رحلت جناب غفرانمآب در عہد حضرت مغفرت منزل نیز در مصاحبان خاص
مامور و صحبت میر عالم بہادر حضرر و موقر بودہ براست گوئی مشہور گشت کہ ہرگز در سخن حق خاطرداری
میر عالم بہادر مدار المہام سرکار نمی نمود تا بخاطرداری دیگری چہ رسد و بر آمد کار خلق اللہ از میر عالم
بہادر بسیار عمل می آورد و میر عالم بہادر را نہایت محبت از راستی با مولوی صاحب موصوف بود در سنہ
یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجری کہ چون مزاج وہاج حضرت مغفرت منزل از وجع مفاصل بیمار گشت
و برای تبدیل مکان از دولتخانہ عالی بدولتخانہ قدیم تشریف فرما شدہ تا دو سال در آنجا اقامت
فرمودند دران ایام روزوانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدولہ عزت یار خان و معالج خان
و حکیم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مسطور و حکیم باقر علیخان ولد حکیم محسن خان مرحوم بادشاہے

در بلده لکهنو از فرنگی محل خاص مکان بود و باشش اینجا نداشت والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشهور
روزگار اند الغرض مولوی صاحب موصوف از لکهنو بزیارت حرمین شریفین رفته بعد حصول سعادت
طواف و زیارت و مراجعت در میان دریای شور گرفتار طوفان شده همه اسباب و کتب وغیره بغارت
داده در عالم بی اسبابی داخل بلده حیدرآباد گردیده در مکه مسجد وعظ بلیغ و بیان تفسیر آیات قرآن
شریف بعد ادای فریضه جمعه بآن فصاحت و بلاغت نمودند که تمامی اعزه سلطنت و بر حاضرین مسجد
محو حیرت شده لب بتحسین و آفرین کشادند و در آن قضیه فساد مهدویان چیچل گوڑه
عنقریب بوقوع آمده بود از اجماع سامعین وعظ آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب
فرنگی وکیل صاحبان انگریز بخدمت مهاراجه بهادر گفته فرستاد که بسبب این مولوی اجماع کثیر بروز جمعه
که در مکه مسجد میشود مبادا فتنه و فساد تازه بوقوع آید این چه مقدمه است دریافت فرمایند از راه خیرخواهی
دولت ابدا نموده شد مهاراجه بهادر بعد دریافت حال که صرف هدایت خلق منظور است و هم لفیفه از
وکیل مذکور با عنوان حکیم باقر علیخان و شرف الدین خان گردیده و نیز بملاقات مهاراجه بهادر که
نهایت پسند کردند چنان مقرر شد که در مسجد جامع بلا اندیشه بیان مینموده باشند و بعد ایام چند
یکهزار روپیه ماهوار از سرکار دولتمدار برای اخراجات مقرر شده بر گاه موافقت کلی با مهاراجه بهادر
بظهور آمده در عوض ماهوار جاگیر دوازده هزار روپیه موضع جامنی پیٹه و بودرم پیٹه وغیره دیهات پیر
حال متصل بلده عنایت گشت که بکارخانه امارت جلوه افزای ریاست گردیدند معهذا آنچه که بیان
آنجناب بفصاحت و بلاغت بود خارج از اظهار و بیان است هر روز جمعه در جامع مسجد یکوجب
زمین برای نشستن مردم از کثرت خلایق میسر شدن خیلی مشکل تر بود خصوصاً در ایام ماه مبارک
رمضان المبارک بسبب وفور خلق الله صورت خانه جنگی بظهور آمده آیات قرآن شریف را باوضاع و
انواع و اقسام بیان میفرمودند مدتی بهمین طور اوقات عزیز خود بسر برده بخوشحالی گذران اوقات نموده

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجه عبدالقادر خان شاگرد آنجناب بودند که با والد عاصی نهایت محبت داشتند اما در عهد بابالی عاصی بحضور حضرت مغفرت منزل عاصی راننز قانونچه طاپ حجمی برا سه درس داده بودند زبان را و قلم را قوت وطاقت تحریر و تقریر آنجناب نیست لهذا اکتفا بر همین فقرات چند نموده در هر علم حاشیه آنجناب و رسالها مشهور آفاق اند که خلق الله مستفیض می شود

مولوی صفدر اورنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وارد حیدرآباد شدند مرشدزادهٔ آفاق عالیجاه بهادر بکمال اشتیاق یاد فرموده مورد الطاف بیکران ساخته جلیس و ندیم خود فرمود در علم عقلی و نقلی با کمرتبه داشت که بمجلس بمذاق گفتار و لطف تگرارش نمیر سید زاهد عابد حق گو اکثر بملاقات حضرت سید نور العلی صاحب قبله فایز میگردید در علم حدیث شریف فرد کامل عهد خویش بود در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری بجنت خرامید فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحب از ابتدای نشو و نما آثار رشد از ناصیه اش ظاهر بود تا حین حیات پدر بزرگوار خود چند نسخه صرف و نحو خوانده بعد از آن بشوق ذات خویش بجمیع علوم ادراک بهم رسانید علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبه استحقاق از محدثان حرمین شریفین حاصل نموده دیالمه ربیع الاول وغیره بفصاحت تمام در بیان سحر حضرت قبله مرحوم مغفور جناب مولوی سید نور العلی صاحب بیان میفرمایند که خلقت خدا از عمل حسنات میگیرد و محدث حافظ عالم بذات خود بجمیع اخلاق پسندیده موصوف و در بر آمد کار اهل احتیاج سعی موفور بجا می آرد حالی را از بزرگان رسوخ دلیست لهذا افقره چند بقلم آمد و در گسان فضولی کلام نشود + + +

مولوی حیدر لکهنوی

از نامآوران علمای هند که سلسله بزرگان آنجناب به مولانا عبد العلی ملک العلما قدس سره میرسد

عمر صد سالہ رسیدن محض عنایت ایزدیست بہر جہہ موافق قاعدۂ مستمرہ والد ماجد مرحوم خود در مسجد
جامع بنہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینمایند کہ اکثر در ماہ رمضان المبارک برای
برای نشست و برخاست کسی نزدیکی منبر نمیخواہد فساد میشود منجر بشمشیر و خنجر میگردد و اگرچہ بیان
مولویصاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لا ثانی بودہ کہ تا الی الآن ہیچکس بآئین فصاحت و بلاغت
علے الخصوص درمیان علمای حیدرآباد بنظر نہ آمد اما ذات مولوی ظہور نیز بمقتضای الولد سر لابیہ
غنیمت است کم نسبت باہمہ اوصاف خوش خلق کشادہ طبیعت سیر فکر باہر کس کہ صحبت شود حیر
گیران حالش نہایت میباشند افعال حمیدۂ الیشان پسندیدۂ خاطر کہین و مہین علی الخصوص با مہاراجہ
بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہموارہ ذکر ایشان بخوبی تمام بعبارت بیان می آرند ✤ ✤

مولوی کرامت علے

متوطن خاص شاہجہان آباد از خوبان زمانہ بزرگان ایشان نیز صاحب خدمات بودند و او خود بدایۂ
در عملہ انگریز بہادر بخدمت شایستہ عدالت مامور بودند اما در عہد میمنت مہد بندگانعالی مدظلہ العالی
حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ از وطن خویش وارد بلدۂ حیدرآباد گشتہ بملاقات راجہ چندو لعل مہاراجہ
بہادر فایز گردیدہ بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چندے بخدمت عدالت از پیشگاہ حضور پرنور بار یاب
شدہ فایض گردیدند یعنے بعدالت بیرون جات بلدۂ حیدرآباد باتمامی محالات و قصبات و قریات
وغیرہ و از کشت و خون و اندرون بلدہ از دزدی و قطاع الطریقے مفسدان و خونیان و دیگر
امورات قضایای قصبات وغیرہ اطراف و جوانب بلدۂ مذکور و ممالک محروسہ سرکار مامور کاروبار اند و کچہری
عدالت و دیگر ارکان اسلام بازی مقرر یافتہ باتمامی کارخانہ محولہ خود مصروف عدل بستند اما آنقدر
سعی موفورہ و ادراک و استحقاق و دریافت بہر معاملہ اولی و اعلی جزئی و کلی بعمل مے آرند

باحبیه حضرت سید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتخدا گردیدند و با همه امرا و خوانین اتحاد و مهر جانیده عزیز و لها گشتند از نزد امیر کبیر دو صد روپیه ماهوار مقرر بود و امیر الامرا امیر الملک بهادر نیز ماهوار میرسانیدند چون قضا و ار دگر دید دفعتا بعارضه مهلک رخت هستی بر بسته در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش بجسے لیبر جنت خرامیدند تا الی الآن مانند آنجناب احدی بنظر نیامده جامع علوم عقلی و نقلی خوش لباس خوش مزاج طلاقت لسان از شرح و بیان نیست بحر مواج است که هزاران تموج موج بر موج می زد ابیتهم با اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده مشهور روزگار شب کتخدائی حامی محرر اوراق تشریف آورده دعاها خوانده عطر گران بها بدست مبارک خویش برخت طاس خاصی مالیده سرفراز فرمودند بعد رحلت آنجناب جاگیر و ماهوار بر اولاد تقسیم یافت نصفے بپسران خرد که از بطن صبیه حضرت اصفیا صاحب اند و نصفی بنام مولوی ظهور خلف الصدق بزرگ مرحوم مغفور که احوال ایشان هم بقلم مے آید ✤

مولوی ظهور لکهنوی

خلف الصدق و مهین پور مولوی حیدر لکهنوی است احوال بزرگان این خاندان در احوال مولوی صاحب مسطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود بکمال بیقراری وارد بلده حیدرآباد شده بعد ادای ایام تعزیت بملاقات مهاراجه بهادر رسیدند بهادر مذکور از فراست و خردمندی و ادراک علوم عقلی و نقلی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاهت شان بسیار بسیار خوشوقت شده چنانکه با مولوی صاحب مرحوم شرائط اتحاد بجا می آوردند همچون طور با ایشان بسلوک بها در آمدند و جاگیر دوازده هزار روپیه را تقسیم نمودند لگذشت معهذا مولوی ظهور مذکور با آن لیاقت و برخورداری و سعادتمندی با والده خود و برادران خود اوقات عزیز خویش بسر می برند که همه ها بیچ جه جدائی راه نه داده مجموع بشکر باهم باتفاق موفور اند الغرض ذات مولوی صاحب مسطور مغتنم است درین عالم شباب بلیاقت

مولوی محمود عالم

از جملہ محمودان زمانہ مخصوصان دوران استاد حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ اند و در ینولا برای درس مرشد زادہ بلند اقبال حاضر اند در علوم عقلی و نقلی فرد کامل منتخب روزگار بکمال فروتنی بنہایت اخلاق مشہور و معروف اند

مولوی میر احمد ولایتی

از ولایت پشاور وغیرہ وارد حیدرآباد گردیدہ مشہور بلدہ حیدرآباد گشتند جامع علوم فضیلت انجناب مانند آفتاب جلوہ ها دارد کم بنظر آمد بلکہ در ینولا در بلدہ فرد یکتای بی ہمتاست کہ سراپا مجسم باخلاق و فروتنی است معتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور در مکان خود فرود آوردہ برای کتب ہای معتبرہ خواندہ اند و الحال حسب الحکم حضور پرنور بنیابت شریعت پناہ بلدہ حیدرآباد معمور گردیدہ اند

مولوی عبد العلی خان

فرزند ارجمند مولوی کرامت علیصاحب موصوف باوجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق صاحب طبیعت کامل اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْہِ عبارت ازخان مذکور است اللہ تعالی براد دلی والدین بماند کہ سعادتمند دارین است و مولویصاحب از اولاد حضرت جعفر طیار ہستند

مولوی حافظ محمد شمس الدین فیض تخلص

از کاملان زمانہ و عارفان دورانہ فرد کامل و منتخب روزگار جامع علوم عقلی و نقلی منبع کمالات صوری و معنوی بزرگان ممدوح در عہد حضرت منغفرت مآب و حضرت غفران مآب بتوقیر و عزت تمام بخدمات لائقہ مشمول عواطف شاہانہ بودہ بروقت موعود امر الٰہی را لبیک اجابت فرمودند معہذا خود آنجناب

کہ ہیچ از خفی و جلی پوشیدہ نمی ماند بعد تحقیقات و ثبوت امر حکم مطابق حکم شرع شریف میفرمایند
و فضیلت علمی بمرتبہ ایست کہ از عقلی و نقلی سر مو مخفی نیست حضوری علوم را نہایتی ندارد سوای این
باوجود جوہر ذاتی در اخلاق پسندیدہ و اعمال حمیدہ و دوستی دوستان و محبت محبان و طلاقت
لسان و فصاحت بیان و خوش لباسی و خوش خوری و خوش اختلاطی فرد فرید روزگار شاہر روز
چیزی از اطعمہ لذیذہ اختراع نو خود تیار کردہ با اقربا و آشنایان و محبان خوردہ و خورانیدہ محظوظ
میشوند دل نمیخواہد کہ یک لحظہ از صحبت مولوی صاحب موصوف جدا شود در برآمد کار احباب دل متوجہ عالی
ہمت بذاتہ بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

مولوی اکبر

ساکن بندر مبارک سورت چون بہ پیشگاہ حضرت خلیفۃ الرحمانی اکبر شاہ بادشاہ غازی بشرف اندوز
دربار جہاںمدار ظل الٰہی گشتند از فرط الطاف خاقانی و عنایات شاہانی بخطاب ملکی و دولانی و منصب
مناسب سرفراز گردیدند و ہرگاہ با اسباب امارت از فیل و اسپ و پالکی و دیگر اسباب لابدی خویش
وارد بلدۂ حیدرآباد گردیدند راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بکمال قدردانی مقدم گرامی را مقدم داشتہ
بمنزلی لایق فرود آوردہ بعد سرور و موفورہ ملاقات سردست ہفدہ روپیہ روز بعنوان یومیہ برای
اخراجات ضروریہ مقرر نمودند و چنان قرار یافت کہ در مکہ مسجد بروز جمعہ بعد ادای فریضہ وعظ بلیغ
میفرمودہ باشند و خلقت خدا بسیار جمع شدہ مستفیض سعادت میگردیدند معہذا سلسلہ بیعت قادریہ
دست بدست آنحضرت جاریست با اغنیہ بسیار با اخلاق ارجمند و اشفاق دلپسند خوش مزاج
خوش تقریر فصاحت و بلاغت کلام بمرتبہ تمام دارند حضور پرنور را نیز توجہ بسیار بحال آنجناب
است اکثر باستفسار احوال میپردازند کہ بجمیع اوصاف بزرگانہ
موصوف اند

از علمای نامور لکهنو جد اعلای ایشان استاد فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه دهلی بودند که در
معاش ایشان پنجاه و دو دیه از سرکار بادشاهی انعام بود حکام لکهنو مثل شجاع الدوله وغیره ضبط
نموده تباه ساختند پس ایشان در عالم ابتدای شباب وارد حیدرآباد شده مورد مرشدزادهٔ آفاق
سلیمان جاه بهادر گردیده ملازم سرکار گشتند و به مشاهرهٔ معقول سرفراز شدند و تا شرح سلم وغیره بدرس
آنحضرت پرداختند بعد چند سال نوکر دوشین صاحب انگریز تعلقدار است لکهه روپیه سرکار گشته بکار
دارالانشاء معمور شده مدتی بادراک کلیات و جزئیات تعلقات لکها روپیه شبانه روز مصروف ماندند
بعد برهم تعلقات از صاحب مذکور خانه نشین اند در علوم عقلی و نقلی ممتاز والد ایشان مولوی
عطا حسین و جد ایشان مولوی محمد اعظم حسین و جد اعلای ایشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبهٔ لاهری
از سرکار خیرآباد که استاد بادشاه بودند همه صاحب درس و تدریس خلایق معمور بودند تاریخ
رحلت محمد عظیم مذکور اینست ـه چون محمد عظیم صاحب علم ÷ در جهان دیگری نموده علم ÷
سال انتقالش چو از خرد جستم ÷ گفت الف برفت رونق علم ÷

مولوی مظهر

اکثر از ساکنان قمرنگر کرنول در آنجا بخدمت شایستهٔ دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمور بوده
چون انقلاب طبیعت از طرفین بوقوع آمد بعد رحلت جناب حضرت مغفرت منزل وارد بلدهٔ حیدرآباد
شده بملاقات مهاراجه بهادر راجه چندولعل فایز گردیده پسند خاطر گشت و به مشاهرهٔ صد روپیه مبذول
الطاف شده در سوال و جواب تعلقداران سرکار و درستی معاملات ایشان مقرر اند و جامعیت
علوم و کمالات و نفاطیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع حمیدالاوصاف درستی کارهای افتادگان
روزگار بدل توجه دارند متوطن بلدهٔ حیدرآباد از قدردانی حضور پرنور قریب یکصد علما و فضلا
و ارباب علوم عقلی و نقلی بمشاهرهای شایسته القدر تقدیر ملازم هستند نظر بطول کلام ذکر چندکس بتحریر آمد

از ابتدای شباب متوجه تحصیل علوم گردیده در عرصهٔ چند سال مشهور روزگار گشته مرجع خلایق گردید کمالات حقایق و عرفان و تحقیق و ادراک شریفه و طریقهٔ آنجناب از اشعار فارسی و هندی اردوی خاص از قصیده و غزل و رباعی وغیره آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاهر است بر ذوالفهم که باوراک فهم خویش فکر کند بجان سخن رسد سوای این حسن اخلاق و تهذیب مروت و آدمیت از ملاقات آنجناب هویدا میگردد و در قرات کلام شریف یکتای عهد خود و تصانیف عربی و فارسی و هندی آنجناب مشهور آفاق مهند و در برآمد کار ارباب احتیاج بدمی یا درمی یا قدمی یا قلمی مستثنای زمانه اند که امیقدر خیلی مشغل نزهت علی الخصوص در موقت کربه در راه الله بزبان سعی و کوشش دریغ نمیکنند تا برای غیر چه کنند در علم حقایق و معرفت الهی نکاتی چند از زبان آن واقف رموز خفی و جلی بوقت خلوص ملاقات بر می آید که دل بیقرار شده میخواهد که همین وقت از سینه بر آید و ترک علایق کند و به معبود حقیقی خود وصلت جوید و دیگر از خیال بیهوده دنیا کناره گزیند الغرض ذات والای آنجناب مغتنم عهد است او تعالی شانه بسیار سلامت دارد که تحکم فیض اسم با مسمی دارند عامی را بدل رجوع است مریدان آنحضرت نیز بسیار اند که برا دولی فایض گشته اند اشعار آنجناب در تذکره احوال شعرا بتحریر خواهد آمد انشا الله تعالی که پهلو بهذاق خواجه حافظ شیراز میزنند

مولوی بسم الله

از ساکنان برهان پور در بلده حیدر آباد ورود فرموده در مسجد متصل شکر گنج شمس الامرا بهادر امیر کبیر مقام گزیده بدرس طالبان علم پرداختند عزت متوکل صاحب اخلاق پسندیده خوش تقریر به جمیع صفات بزرگانه موصوف

مولوی عماد الدین حسین

در ہیچ مقدمہ خرد و بزرگ حرفے غیر از شکرگذاری خداوند نعمت بگوش و ہوش ہیچکس نرسید تمامی خلقت خدا شاکر این عطیہ کبریٰ و موہبت عظمےٰ روز و شب بر زبانہا جاری دارد آخر من القدرو علما متقدمین و زبدہ فضلا متاخرین عہد حضور پر نور فرد فرید روزگار است کہ مثلش در اقلیم ہند و دکن بنظر نہ آمد تا بہ بلاد و امصار و اقالیم دیگر چہ بودہ باشد عالی منصبے بلند حوصلہ بیر فکر اقربا پرور آل اندیش بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

فتح اللہ بیگخان مفتی اول بلدہ حیدرآباد

از مدت مدید بخدمت افتای بلدہ معمور و کماہی رموز خفے و جلی فتوی و نکات آن مشہور روزگار و تمامی علوم عقلے و نقلے فرد یکتا و خبر دار ماہیت بر امر را آنچنان نزد وی درسے یابند کہ سر موے ہیچو جہ از ایشان پوشیدہ نمی ماند با ہمہ خوش مزاج با اخلاق متوجہ حقیقت فرد از افراد بشر از صاحبان احتیاج بی شائبہ تکلیف ذہنی وورے مساعی جمیلہ بکار می برند و بالطاف خسروانہ معمور خدمت خود ہستند

مولوی خواجہ شہاب الدین

ساکن بلدہ سرہند در عہد حضرت غفران مآب وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ باعتقاد و قدردانی شمس الامرا بہادر امیر کبیر در مقبرہ تیغ جنگ بہادر مرحوم فرود آمدند و ہموارہ درس میداد آنجا با مامت نماز جمعہ پرداختہ مردمان ساکن درگاہ حسینی شاہ صاحب قدس سرہ العزیز السعادت حسنات جماعت جمعہ و عیدین فایز میگردانیدند و گاہ گاہی بملاقات اعزہ بر طبق دعوت در بلدہ آمدہ باز بمکان خود تشریف میبردند در جامعیت علوم عقلے و نقلے فرد فرید روزگار بودہ امور شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مقتدای عصر جناب حضرت بندگانعالی متعالی مدظلہ العالی ادام اللہ اقبالہ اکثر پرسان حال ایشان بودہ

مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان بیدر وطن وارد حیدرآباد شده اقامت گزیدند شرح ملا و دیگر نسخه‌های
صرف و نحو و منطق بخوبی درس میدادند چنانچه قاضی و برادر کلان قاضی خواجه احمد خان نیز شرح ملا
از ایشان خواندند بعد چندی انتقال نمودند آقا خلف مرحوم بتحصیل علوم پرداخته بدرجه فضیلت
رسیدند و در منصبداران سرکار بدرماهه معقول منسلک اند و همواره صحبت با راجه و مهراج میدارند
در جمیع علوم فرد کامل روزگار اند الحال مدرس جامع مسجد حیدرآباد از مولوی صاحب موصوف آباد
است و لیس احتشام الملک بهادر از ایشان استحقاق احادیث مشکواة شریف می نمایند

قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد شریعت پناه قاضی محمد شریعت الله خان مرحوم اند
آنجناب در عهد حضرت غفرانمآب از بلده شاهجهان آباد وارد بلده حیدرآباد گردیده بعد رحلت قاضی
معین الاسلام خان باستصواب میر عالم بهادر بملاقات اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار رسیده
بایاب حضور پرنور گشته بسیار بسیار پسند خاطر مبارک شد بخدمت جلیل القدر قضارت ممتاز و مباهی
گردیدند و تا مدت حیات خود بامورات محوله خویش آنچنان پرداختند که مورد تحسین و آفرین شاهانه
و مصدر الطاف خسروانه گشته مشهور آفاق شدند و انتظام عدل و داد بالصورت صورت پذیر گردید
که مزیدی بر آن متصور نباشد در سنه یکهزار و دو صد و عجبکر جهان فانی را بدرود فرمود آقا محمد
ذوالفقار خان بهادر بعد رحلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت مغفرت منزل بر مسند
نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مباهی گشته اند فقد منازکتر از مو در میزان ادراک هر دو پله مخالف
کیدیگر سنجیده از حق و باطل بعمل تقدیری چنان بتعدیل در آوردند که تا این زمان کاهی از زبان احدی

درحینیکه حضرت غفران منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری که در دولتخانه قدیم تا دو سال
رونق بخش کاشانهٔ دولت بودند در دواخانه سرکار اجتماع حکما بوده عجب صحبت عجیب و غریب هر
روز و شب بود چنانچه در ذکر مولوی قطب الدین دهلوی بقلم آمده در آن هنگام که خان موصوف
و حامی با هم حاضر دربار فلک اقتدار و باریاب بودیم اکثر توجه دلی بحال حامی داشتند عجب انسان
خوش اختلاط خوش مزاج خلیق که اگر تمام عمر صحبت باشد انسان دل برداشته نشود و همچنین هیچ خوش
اختلاطی خان معزز عالی همت تا حال کم بنظر آمده در آخر سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار هجری رحلت
نموده در درگاه برهنه صاحب مدفون گردیده فرزند گذاشت که ذکر آنها خواهد آمد

حکیم الحکما محی الدوله

نام اصلی اش عزت یار خان بهادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان مرحوم که همیشه باریاب و مصاحب
و مقرب حضرت غفران مآب بودند و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحب المشهور به بولیصاحبه والده ماجده
حضرت غفران منزل بکمال خدمت بزرگانه میسر بودند که تا یک صفت بودند از حضور پرنور و بیگم صاحبه
موصوفه رخصت حرمین شریفین گرفته روانهٔ مقصود شده بعد دو سال باز وارد بلده حیدرآباد
گردیدند حضور پرنور و بیگم صاحبه ممدوحه بوقت روانگی و بعد ورود بسلوک شاهانه مشمول عواطف
ساختند و بخدمت احتساب بلده حیدرآباد و صدر الصدور مأمور بوده همواره حاضر دواخانه محو
خویش میگشتند خلفش محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان بهادر اگرچه در حین حیات والد بزرگوار
خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی وغیره شده همواره مصاحب
بندگان عالی میبودند اما بعد رحلت پدر عالیقدر بذات همایون معالجه خاص و مرشدزاده های بلند اقبال
و محلات عصمت اختصاص میبود که احدی از حکمای عصر با سبقت بر آن مصاحب خاص نبوده

ملاقات ہم فرمودند متواضع مسرور فرمودند و ہمیشہ بجہت برای اخراجات چہار روپیہ یومیہ فرو گذاشت
نمودہ مقرر ساختند بسیار بزرگ زاہد عابد متبع گذار شبانہ روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف
داشتند بمعاملات دنیوی گاہی میل نمیفرمودند در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و یک ہجری بعمر رسیدہ
و ہفت سالگی متوجہ جنت گردیدند خواجہ نجم الدین خلف الصدق آنحضرت در یومیہ مذکورہ قائم
مقام والد بزرگوار خویش اند بجمیع صفات خاندان خود موصوف ہستند

ذکر حکمای سرکار دولتمدار آصفیہ حکیم معالج خان

عزت حکیم محمد ماہ خان خلف حکیم معالج خان کلان المخاطب مسیح الدولہ ساکن اورنگ آباد کہ در
ہمو نجابرتبہ بلند فایز گشتہ رحلت نمودہ در باغ خانہ خود متصل لکی دروازہ بلدہ مذکورہ مدفون گردید
عاصی نیز بفاتحہ مشرف شدہ است اما بعد رحلت خان مذکور چون فیمابین برادران مناقشہ میراث
و جاگیر صورت بست خان مسطور از اورنگ آباد وارد حیدرآباد گشتہ در مکان والد عاصی بنسبت
آنکہ سابق ہمشیرہ مشار الیہ بازدواج والد در آمدہ بود و ازان عفیفہ دختری یادگار بود فرود آمدہ
و نیز شاگرد والد بودند و نسخہ نویسی ہم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدولہ حکیم الممالک
مساعی جمیلہ بکار بردہ ایشان را بمدرماہہ دوصد روپیہ نزد امجد الملک بہادر ملازم گردانیدند و در حضور
پر نور عرض کردہ فیصلہ مناقشہ برادران نیز بعمل آوردند بعد رحلت والد عاصی از کمالات معالجہ خود نزد
شمس الامرا بہادر تیغ جنگ نوکر شدند و مشمول عواطف گشتند بعد انتقال بہادر موصوف بملازمت
اعظم الامرا ارسطوجاہ مدار المہام سرکار رسیدہ ہموارہ در حاضرباشان حاضر میبودند و بعد چندروز
باستصواب اعظم الامرا بہ بار یابی حضور پرنور نیز مشرف و مباہی شدہ متعین مرشدزادہ آفاق
سکندرجاہ بہادر گردیدند و پسند خاطر مبارک گشتہ بمصاحبت در آمدند و بمراتب بلند رسیدند

واحتساب مشرف و مباہی بودہ فرد فرید منتخب نایاب روزگار توان گفت سہ فرزند گذاشت کہ ذکر ایشان خواہد آمد قبر شریفش بیرون دریچہ بود ولیصاحب در حظیرہ صوفی صاحب است

محی الدولہ احمد یار خان بہادر

خلف رشید عزت یار خان شہید موصوف است بعد شہادت پدر ذیلقدر خود بالطاف بندہ پروری حضرت مغفرت منزل حاضر دربار فلک اقتدار گردیدہ باریاب گشتہ بخدمات موروثی سرفراز و ممتاز گشت و ہموارہ بمعالجہ خاص بذات خود و یا بعضے باتفاق حکمای دیگر نیز شریک بودہ اجرای کار در دواخانہ محول خود نمودند بعد دو سال بسبب انتقال برشہزادی مرحومہ فیروز بیگم کہ بعضے مخالفان بنوع دیگر بعرض رسانیدند از تغیری خدمات موروثی بخانہ خود منزوی گردید چون اعلیحضرت بندگانعالی مدظلہ العالی مسند آرای دولت بیزوال خداداد گشتند از راہ بندہ پروری باریاب فرمودہ بنوز سابق بخدمات وجاگیر بعزت سرفراز کردہ بخطاب محی الدولہ افزایش عزت و حرمت نمودند او تعالی شانہ تا قیام جہان سلامت دارد کہ بقول شاعر آبرو و عزت بخشیدند **شعر** قدر یاران خود را بیفزای قدر کہ بیرگز نیاید ز پروردہ غدر الغرض خان معز کمالات ظاہری و باطنی با اخلاق پسندیدہ و حرکات حمیدہ خاندانی ہموارہ باریاب حضور پرنور و حاضر دربار جہانمدار است و بس

حکیم شفائی خان معتمد الملوک

از جملہ منتخبان ہندوستان دکن از وطن خود شاہجہان پور بہ بنگالہ و از آنجا بچینا پٹن وارد شدہ در آنجا بشاگردی حکیم احمد اللہ خان ہندی درآمدہ بمرتبہ کمال علمی و عملی رسیدہ در عہد حضرت مغفرت منزل وارد بلدہ حیدرآباد گردیدہ باستصواب ولیم پالمر صاحب انگریز بملازمت راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر رسیدہ

وبعد رحلت حضرت غفران مآب در پیشگاه حضرت مغفرت منزل نیز بدستور معهود معتمد کلی بودند چون
معمول مستمره قرار یافته که بوقت مبارک کردن گره سالگره حضور پرنور حضرت غفران مآب بنظر تقدس
ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بهادر بوده که بزرگ و مقدس فرشته خصال بودند مینمودند هنوز
آن سلسله در حضور پرنور ادام الله اقباله و عمره و سلطنته بحال و جاریست که بدست محی الدوله
احمد یار خان بهادر بوقوع و عمل می آید الله تقدس و تعالی رشته عمر بادشاه ما را برشته عمر خضر و
الیاس سال بسال گره تازه بتازه و نو بنو دهد که از عمر هر دو مرسل علی نبینا و علیهم السلام لمحه و لحظه
کم نباشد آمین رب العالمین القصه چون دو سال کامل اتفاق رونق افزای حضور پرنور در دولت
خانه قدیم که متواتر بقلم آمده گردید عاصی در خدمت آنجناب شبانه روز حاضر بود بسیار توجه بحال
عاصی داشته نسخهای مجرب خود عنایت فرمودند و بتعلیم مشق خط نسخ نیز سرفراز نمودند چون
شهادت که مرتبه خاص اولیاست در تقدیر بود بعد اخراج مهدویان در سنه یکهزار و دو صد و
سی و نه هجری بدست افغانان مهدوی ناحق و ناروا بی شائبه تکلف چیزی بجزی از عداوت
با تقصیر دامی درمے سخنے قدمے قلمے بیچ فی الله بدغا شهید شده در زمره شهدای بدر و احد داخل
و در عمل گردیدند انا لله و انا الیه راجعون مفصل کیفیت سابق گذشت معهذا اعجب انسان باکمال
بیچ کمال علمی و عقلی از آن منبع خرد خالی نبود سیر فکر بیر چشم حاید بیر خوراک که در اشیای خوردنی
تکلفها مینمودند در عشر شوال بافراط تقسیم میفرمود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق
نموده بدرجه کمال رسانید که احدی باستحقاق آنجناب غیر سید ورا بهای مقرری در مسجد خود حدیث
شریف بیان کرده خلقتی را داخل حسنات میساخت در علم ریاضی یکتای عهد تا حال مانند بهادر معز
پیدا نشده و نخواهد شد که انسان بمحنت های بسیار و دراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف
بر عنایت مبداء فیاض است از خداوند نعمت بجاگیر حاصل و خدمت جلیل القدر صدر الصدور

و احتساب

روبروی خان مسطور در عین عالم شباب بعارضهٔ اسهال کبدی انتقال نموده خان معزز الیه فی الحقیقت
زنده عذاب در مرگ ساخت از دیگر پسر است دویمی میر امانت علی که او نیز باوجود علم و کمال در جوشش
سپهگری آواره دشت و صحرا و کوچه بکوچه راسته و بازار شده در آوارگی بزیارت حرمین شریفین رفته
مشرف گشته بعد دو سال باز وارد حیدرآباد در عین حیات پدر خویش گردید و خود را بلباس عرب
می آراست و اسلحه عرب که برخود می بست بعد فراغت از دربار همراه عربهای چند و افغانان مهدوی
جوان جوان محله بمحله کوچه و بازار میگردید و خواهان خون ریزی می بود و دو سه خون هم از دستش
بعمل آمده بود که ورثای آنها باوجود مقدور و جمعیت همراهی خود بر عاجزنالی شفائی خان و پاس خاطر
مهاراجه بهادر که فرمود در عوض امانت علی فرزند من حاضر است بکشند پس مقدور که کدام کس باشد که دعوی
خون نماید درگذر کرده معاف نمودند و در جلدوی آن بسرفرازیهای جاگیر و سواران و افزایش معاش
سرفراز شده محضر خون بها بمهر اعزه نوشته دادند محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر که مهاراجه بهادر
موصوف در دست پدرش بود و بعد انتقال خان معزز چون آوارگی مزاج او به مهاراجه بهادر
ظاهر بود و نیز خون یکی از وابستگان خادمات محلات حضور پرنور تازه بعمل آورده و ورثای مقتول
در حضور مستغاثی شدند حکم شد که بر جاگیر شفائی خان نظر آید گشت لهذا مهاراجه بهادر بسیار بسیار
تقید فهمایش نمودند که چند روز در جاگیر خود خاموش نشیند از جهل مرکب خود برگز نشست و در کوچه
گردی قصور نموده آخر الامر روزی متصل دروازه علی آباد در دکان خود برای کشیدن مدک افیون که
آمده نشسته بود عرب مهاراجه بهادر خبرش شنیده در عداوت که بودند در گرفتند و سلاح از دو خواستند
چون وی در دادن سلاح لعنت نمود آخر الوقت شب از ضرب بندوق در زانه خفتند و یک پسر خرد خان مسطور
دیگر که از زوجهٔ حیدرآبادی بود درینولا جوان شده مهاراجه بهادر یکصد روپیه او را ماه بماه میدهند
و تمامی عیال و اطفال خان مذکور را و ماه بماه ماهوارهای دیگر نیز میداده تا حال بآرام تمام داشته اند

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند در آن ایام چند معالجه عمایدین سرکار چنان بخوبی تمام بظهور آورده که
مشهور تر شده هر یک دنی و علی را رجوع بجانب خان مسطور گشت لهذا مهاراجه بهادر نیز به معالجه
خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علمی و قوت بیانیه به نهایت فصاحت و بلاغت داشت و آثار
رشد از ناصیه اش هویدا بود و تقدیر تائید نموده در چند روز معالجه ایشان بمزاج مهاراجه بهادر
باستعمال ماء الجبن برای تعدیه صفرا موافق آمده پانصد روپیه ماهوار که مقرر شده بود بالای آن مورد
سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص مهاراجه بهادر
دخل نمانده همه منحصر بر تجویز خان مذکور قرار یافت رفته رفته باریاب حضور حضرت مغفرت منزل
شده نیز بمهر پذیرائی در آمد که گاه گاهی وقت ضروریه باریابی حضور پر نور مشرف می گشتند
و از پیشگاه بندگانعالی مدظله العالی بخطاب معتمد الملوک سرفراز و ممتاز گردیدند حکیمی بود بکمال علم و فضل
و کمال تیز فهم سریع النکات بیر فکر بلند حوصله بزرگ منش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده بجاگیر
هفت هزار روپیه سوای یکهزار روپیه ماهوار نقد سلوک هزارها روپیه و دو شالهای عمده و خلعتها
مشمول میگشت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود
عاصی محرر اوراق را از فرط محبت موجز متن نفیسی را حفظ کنانیده ذات نفیسی تمام و کمال برای
درس داده و نسخهای مجربه خود بسیار عنایت نمودند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری
از شدت وبا و قضا ودیعت حیات نمود و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را کمال افسوسها دست داد که
چند روز و شب همین تذکره و تاسف خان مذکور در محفل ما بود تا حال از هند مانند خان موصوف
حکیمی وارد این دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود و صنایع و بدایع علمی داشت احدی از حکمای
عصر به علم و فضل او نمی رسید در خوش اختلاطی و معقول گوئی و خوش مزاجی و تقریر علمی فرد فرید یکتای
روزگار بوده دو پسر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری برادر رسیده

که سابق شرح ملا و طب اکبر و دیگر کتب طب العاصی درس داده بودند چند بار جناب حضرت مغفرت
منزل سوالات علم طب از خان سطور سفیر موده و ایشان از عدم وقفیت مزاج مبارک بطریقه خود که معروضه داشتند
بدریافت حضرت نمی آمد لهذا عاصی اکثر مصلح طرفین میگردید پس بارها خان معز پیش اعزه نقل میکرد
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استاد ایشانم اما در حسن تقریر و فهمایش مزاج مبارک
حضور پرنور ایشان استاد من هستند اگر ایشان درمیان نمی بودند من مورد غصه حضرت میشدم
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ عجب انسان با فره خوش اختلاط نیکذات مدت مدید
عاصی مفرح القلوب در دواخانه دوباره یادگرفت و نسخه نویسے بجناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان
مرحوم نموده لکن باقر علیخان حکیمے بود جامع علوم عقلے و نقلے کامل فنون و صنایع و بدایع علم
دیگر خان معز و مولوی حافظ عبد الکریم شهید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده نزد قاضی
لبده محمد یوسف خان المخاطب شریعت الله خان تحصیل علوم نموده در محفل مهاراجه بهادر شفائیخان
راندیشه باقر علیخان موصوف بود در عهد حضور پرنور بندگانعالی مد ظله العالی در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و شش بجوار رحمت ملک باقی خرامید تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرش چاندنی
و مسند در خانه حکمای آنوقت بنظر عاصی سراپا معاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است حکیم صاحب
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شد خلف دومی خان مرحوم
قاسم علی خان در علم طب مستعد اما در عالم شباب بوطن خود رحلت نمود از ایشان سه فرزند
لائق بجاگیر موروثی سرفراز همین پور واجد علی خان حاضر دربار و نمود کار و بار سرکار اند
و میان مسعود نام پسر سومی حکیم محسن علیخان نیز در ابتدای شباب قضا نمود و میان مدار علی پرورده
خان معز تا حال بهر حال حاضر است و بس

وہمواره میگویند کرم اپاس خاطر روح شفائی آنخان بدل مرتسم است تا زندگانی من تکلیف با نیها نخواہد
رسید خاطر جمع دارند

حکیم باقر علیخان خلف حکیم محسن خان دہلوی بادشاہی

خان مذکور یعنے حکیم محسن خان کہ بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان وغیره از بندہ ہای بادشاہی بطنًا
بعد بطن اند و تا حال سررشتہ معالجہ خاص بادشاہان ہندوستان در اختیار برادران و اقربایان
ایشان است ایشان باختیار آب و دانہ در عہد حضرت غفرانمآب وارد بلدہ حیدرآباد شده نزد
ظفرالدولہ حال فرخ مرزا نوکر شده چندی اوقات بسر برده بعد تباہی وکشتہ شدن فرخ مرزا
اعظم الامرا مدارالمہام سرکار بقدردانی بسیار بدرماہہ چہار صد روپیہ نزد خویش داشت و مکانی برای
ایشان نیز مقرر نمود تا اینکہ باریاب حضور پرنور نیز گشتہ مورد الطاف شاہانہ گردیدند و ہمراه حکما
دیگر حاضر دربار میگشتند الغرض حکیم محسن خان بعد رحلت حضرت غفرانمآب و اعظم الامرا تا حین حیات
خویش بجناب حضرت مغفرت منزل باریاب وشریک معالجہ خاص با دیگر حکما میبود روزی در سنہ یکہزار
و دو صد و سی و سہ ہجری کہ خان معزز در خلوت مبارک بطریق معمول حاضر بود کہ دفعتًا مزاج از ہوا
مختلف دگرگون شده در افتاد خدمتگاران اندرون میانہ سواری انداختہ بخانہ اش بردند
تریب کالی لمان چار لمان روح پرواز نمود اما باقر علیخان کہ در حین حیات والد خود فارغ التحصیل
صاحب تجربہ طبی بود بعد رحلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جہانمدار گشتہ بمرتبہ بلند باریابی فائز گردید
و نزد مہاراجہ بہادر نیز مورد الطاف بوده ہمواره مصاحبت ماند دو سال چون رونق افزای حضور
پرنور در دولتخانہ قدیم واقع شده بود کہ بارہا بطلم آمده باقر علیخان در مجمع حکما ہر روز در دولتخانہ
حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشدند و عاصی از شبانہ روز باریاب بود و بخدمت خان معزز حاضر بوده استفاده مینمود

کہ باقی

که هرگز شک و شبه در آن نیست معهذا طرفه اتفاق اینکه ابتدای سال ورود که در جوهری کوچه فرود آمده
تعزیه استاد نمود اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار مشتاق شده بمکان الیشان آمده به نظر
انصاف دیده محظوظ شدند و دو صد روپیه نذر نهادند و در پیشگاه حضرت غفرانمآب عرض کردند
آنحضرت بکمال اشتیاق بند ولبت یک دسته کلان چهار منار رو بطرف مسجد تا دو نخاس پنج محله از کثرت
خلایق که مبادا انبار کی آن آسیبی رسد کنانیده تعزیه مذکور را بروز شهادت روبروی بنگله برآمده
معمولی خود در جلوخانه محاذی آن نهاده تا چهار پنج گهڑی خوب ملاحظه کرده پانصد روپیه نذر
گذرانیدند و دو صد روپیه معمول شد که سال بسال در عشره محرم الحرام از سرکار میرسیده باشد
چنانچه تا حال جاریست امر نادریست که اندرون تعزیه که کار نازک جال بر کاغذ باریک لسان جواب
است روشنی چراغهای روغن جابجا قریب یکصد و پنجاه چراغ روشن میکنند و در هیچ جا داغ
سیاه دوده روغن نمی افتد و نیز در طاقچه های مکان اثری از سیاهی دوده چراغ بنظر نمی آید
اینهم از جمله نادرات است پیش از رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری
در مکان خود اندرون دروازه کلان محمد جمال خان لوهانی متصل حسینی علم که در همون مکان تعزیه
هم استاد مینمود از عارضه لقوه و فالج ودیعت حیات کرده در خطیره قبور روضه حضرت شاه موسی
صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان معز یکی لطیف حسین خان که روبروی پدر بزرگوار
خود بمعالجات پرداخته همواره در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشته باتفاق دیگر حکمای سرکار
عالی نیز حاضر بوده اوقات بسر برده کار تعزیه سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار مییافت
عجب مرد خوش اختلاط بامزه کامل فن خود بتاریخ دوازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و پنج هجری رحلت نموده در خطیره قبور روضه منوره حضرت میر الحجی خدانما که گنبد کمری مشهور است
مدفون گشته چون پسر نداشت معاش نماند دومی محمد اکبر حسین خان که الیشان از پیش والد خود دستو بجلوم بوده

حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم منا الصاحب

نبیره حضرت وحید الدین عارف که منطق الطیر حضرت فرید الدین عطار را بزبان دکهنی بکمال عرفان طرح
نموده‌اند که مشهور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده از آن برداشته‌اند همه مملو از عرفان
است خان معز در عهد حضرت غفرانمآب از فرنگر کرنول وارد حیدرآباد گشته اول نزد شمس الامرا بهادر
تیغ جنگ ملازم گردید بعد رحلت بهادر موصوف در زمره حکمای سرکار دولتمدار منسلک گشته باریاب
حضور شده بمواجب دو صد روپیه منقین دیوڑهی مبارک زمانه گردید مرد حکیمی بود مستعد بعلم حکمت
و صاحب تجربه بزرگان خود از آنجا که در دل خویش محبت جناب حسنین علیهما السلام کامل داشت اتفاقاً
در قلعه کرنول مداری محلدار نامی تعزیه جالدار بکمال نزاکت و نفاست تیار کرده استاد ممنوع و فخر
میکرد و که اینکار نازک نزد و صفا از دست هیچکس بر نخواهد آمد بسیار کس سعی موفوره نموده برادکار نرسیده‌اند
منفعل گردیدند حکیم منا الصاحب نموده هر چند این مقدمه بدعت است ما را لغی شاید آنا چون شما دم
انا و لا غیری بیز نبید انشاء الله تعالی سال آینده بنظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در شش شباک
کاری لیفه جال کندری نموده در سال دیگر در عشره محرم بآن صفائی و باریکی و نازکی تیار نموده
استاد وکرجال التعزیه مداری محلدار از نظر باریک بینان در انداز تابوون خود در قلعه مذکور سال
بسال تیاری تعزیه ممنوع و در بلده حیدرآباد نیز بر طبق عادت معهود جاری داشت که بعد فراغت
از حاضر باشی دیوڑهی مبارک و طعام از دو پهر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کندری بدست
خود معمول داشت که تا قریب مغرب بهمین کار مصروف بوده به بیماران نیز توجه میکردند بعضے مردم که
از حال خان معز خبر نمیدارند گمان می برند که شاید مذهب ایشان شیعه بوده باشد که بدینکار سرا پا
مصروف اند معاذ الله معاذ الله خان معطر خاص بر طریقه بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

در عوض تنخواه منصبداران از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نهایت مرد دانای روزگار باوجود
سن شباب در امورات درباری کارهای نمایان بظهور آورده سررشتهٔ منصبداران را که خرابی
بسیار بودند چنان بجلوهٔ انتظام آورد که مورد تحسین و مصدر آفرین از خلق الله و مدار المهام
است و با برادران و آشنایان و اقربا کار محبت دلی نموده همه را از خود راضی و شاکر دارد
و همواره حاضر دربار جهاندار و از نزد مهاراجه بهادر نیز بخدمات شایستهٔ دیگر معمور و دومی محمد احسن الدین
المعروف بچھنے میان که ایشان را در آغوش فرزندی برادر جدی خود حکیم علاء الدین خان
بمنت و خواهش شان داده بودند و خان مذکور نیز در طلاقت لسان و تمهید بیان کمال
داشت و تا زندگانی خود مقرب حضرت غفران منزل بوده انتقال نمود پس پسر مذکور در صغر سن
متوجه تحصیل علم گردیده الحال صاحب مطب و معالجه مجرب بزرگان خود و در سررشتهٔ منصبداران
سرکار بمشاهرهٔ معقول منسلک و بجمیع خوبیها موصوف است سیومی محمد عبد القادر که مشهور بنواب
در منصبداران سرکار ملازم و در علم فارسی و اشعار هندی وغیره ربط تمام دارد خوش مزاج نهایت
سعادتمند معتمد اند و دو فرزندان دیگر حکیم رضاالله صاحب مرحوم مذکور یکی محمد قمر الدین خان که در سررشتهٔ
منصبداران سرکار سرفراز و در معالجات محلات وغیره معمور را نزد معظم الملک بهادر خلف شمس الامرا
بهادر امیر کبیر خیلی معالجات ایشان پذیرفته است و دومی محمد وجیه الدین خان المعروف به دادا میان
صاحب ایشان نیز در سررشتهٔ منصبداران سرکار بمشاهرهٔ معقول ملازم سرکار اند لکن از معالجه تمامی
امرا و غربا و فقرا حیدرآباد فرصت لمحه با ایشان نیست همواره مصروف خدمات بزرگان شبانه روز
با اینهمه نهایت اقربا نواز صاحب سلوک مخفی با همت فرد فرید عطرت خدا تعالی فرزندش را در سایه او عمر طبعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولد ارشد حکیم محمود خان مرحوم است که در عهد حضرت غفران مآب وارد حیدرآباد شده

در علم طب و معقول و منقول بهرهٔ کامل بهم رسانیده و در پیشگاه حضرت مغفرت منزل تا بیست سال در معالجات
خاص حاضر مانده بعد رحلت فیروز بیگم صاحبزادی چندی روز در خانهٔ خود منزوی گردید و بعد ارتحال
آنحضرت طرفه ماجرا رویداد که خارج از عقل و هوش است یعنی شبی بخواب دید که شخصے بزرگوار میفرماید
که محمد اکبر حسین در عمر شما شش ماه باقی مانده اند الحال هم هوشیار و خبردار بوده متوجه بخدای خود
شوید چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تاثیر تمام نموده دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
بعینه معاینه گردیده کار بجای رسید که از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاسته خاطر شده
شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات ماثوره دیگر و نمازهای
نوافل و تهجد بسر برده بهیچ طرف دیگر رغبت نمینمود و اکثر خاموش می نشست هر چند والده و برادران
و فرزندان خاطر داری و آشنا و محبان دلداری بسیار کردند که شما چرا دل خود را در خواب و خیال که اعتبار
ندارد و بر گردانیده باینصورت خاطر بسته اند کدام خواب مطابق رویا بظهور می آید باید که متوجه
دربار شوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحات متوجه نمایند هر قدر بسیار دلائل عقلے ذهن نشین
کردند کمتر فائده مترتب گشت و روز بروز تصور آن ماشیئی زاید صورت گرفت تا اینکه ایام شش ماه
باختتام در آمد چون وقت موعود رسیده بود و غشا و دردسر پیدا شد و بخار ساخت چون برادران
بمعالجه پرداختند عاجز شده فرمود مرض دیگر و علاج او دیگر بیکنند مختار اند آخر همون دردسر بتاریخ
ششم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه سه هجری بوقت سه پهر روز گذشته روح ایشان
متوجه بخدای خویش بسیر جنان خرامید در وعدهٔ شش ماه یک روز کم و زیاد نشد این سقد هم
عجیب و غریب خلقت شد او تعجب در آمده در حظیره درگاه برهنه صاحب بر راه مدفون ساختند
نهایت فرد کامل بجمیع صفات موصوف بود فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بهادر صاحب خطاب
و منصب جاگیر بسر کردگی پانصد منصبداران و تعلقه یک لاک و شش هزار روپیه محال چنور و ماده پور وغیره

از لشکر مہاراجہ بہادر راجہ چندو لعل بخدمت عدالت العالیہ از حضور پرنور سرفراز گنانیدہ معمور خدمت مذکور داشتہ اند کہ شبانہ روز در فیصل قضایای ساکنان بلدہ حیدرآباد از روی احکام شرعی مصروف اند مستمند اند انتہا در مروت و آدمیت و قدرشناسی انسان و اہل کمال و سلوک با قربا و احبا و توجہ بحال غربا عدیم المثال و کریم الخصال و عمیم الاشفاق توان گفت در حضور پرنور بمرتبہ عشر و آبرو دارند و ہموارہ حاضر دربار فلک اقتدار اند درین زمانہ کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است صدری در دیار دکن بفضیلت و علمیت و کمالات علمی خان عز انمیر سد حال بند منحصر بر استحقاق است و بس

حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت کہ در عہد حضرت غفران مآب ہموارہ متعین مرشدزادہ آفاق عالیجاہ بہادر بودند حکیمی بود ذی استعداد در عہد خود از جملہ حکمای عہد بودہ در ایام تباہی مرشدزادہ آفاق عالیجاہ بہادر رو بآخرت نمود آنا عافیت طلب خان بعد سعی بسیار و محنت در از در زمرہ حکمای مہاراجہ بہادر بہ ماہیہ پنجاہ روپیہ و بعد از ان باضافہ پنجاہ روپیہ و من بعد بجاگیر چہار ہزار روپیہ ذات و پانصد روپیہ ماہوار نقد و انعام فائز گردیدہ نام آور گشت حکیمی است بسیار تیز فہم و بیر فکر صاحب تجربہ بزرگانہ خوش اخلاق امازود رنجی اش مشہور تر است

حکیم مسیح الزمان

ولد صالح خان اول نزد چندا جی ماہ لقا بائی مصاحب بہم رسانیدہ نزد راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر نوکر شدہ حاضر ماند و پس از ان نزد مہاراجہ بہادر و گاہ گاہی در حضور پرنور بر طبق ارسال

در سلک ملازمان سرکار منسلک گردیده بدرماهه دوصد روپیه سرفراز گشت و به معالجات خوب میرسید
واکثر نزد شمس الامرا بهادر تیغ جنگ نیز حاضر و نزد ارسطوجاه و خیل معالجه بوده در سفر شوراپور همراه
رکاب سعادت مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر میبوده بعد مراجعت ودیعت حیات نمود حکیمی
بود مستعد علوم و در فن خویش معالجه بر طریقه بزرگان میکرد بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا
خان مذکور رشد بهم رسانیده در مختاری مهاراجه بهادر شریک معالجه ایشان بوده زمانه موافقت
کرد تا بودن شفائیخان بمجلس داخل کلی بود هرچند بسیار التجا حاضر میبودند و در حضور پرنور
نیز همواره حاضر دربار با حکمای دیگر میبوده باهم شریک حال یکدیگر ماندند معهذا درین ایام نزد شمس الامرا
بهادر امیر کبیر بسیار با عزت و آبرو ست که اوقات خود عاقلانه بسر میبرد و بدرماهه دوصد روپیه ممدوح
صاحب التصانیف و جامع علوم خصوص در فن طب فرد منتخب است با اینهمه خلیق الطبع حمیم الاشفاق
در میولا که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست نزد مهاراجه بهادر معالجه خان مذکور و حکیم
عافیت طلبخان که شریک غالب اند بسیار منظور است و حکیم میر جعفر علی بعد رحلت شفائیخان
مرحوم نیز داخل کلی دارند

حکیم غلام حسین خان شاهجهان آبادی

از جمله برخیلان علمای عصر و فضلای روزگار فضیلت خان مغفور درین عهد بیمثل است در معقول و منقول
و دیگر علوم و فنون بحر مواج است که پایان ندارد و قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل
و کمالات ایشان نیست همین کلمه بس است که مثل خود ندارد چون وارد این دیار دکن گردید راجه
گوبند بخش بهادر بکمال قدردانی تا مامور بودن انتظام صوبه برار و اورنگ آباد و معاملات لشکر
فیروزی سالها بدرماهه پانصد روپیه همراه خود داشته قدردانیها و سلوکها فرمود و بعد مراجعت

حکیم میر جواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بندگانعالی مد ظله العالی لعالم مرشد زادگی حاضر بوده بدواخانه سرفراز مانده و بعد بسرکار آنحضرت بدستور بخدمت مذکوره سرفراز و ممنون است و بجاگیر موروثی قدیم سربلند آدم بسیار معقول در تجربه های بزرگانه علم طب معمور بهره کامل دارد و در حکمای امیر کبیر نیز شریک معالجات اما از راه نمک حلالی نه میخواهد که در کارخانه امیر کبیر سوای ذات خود حکیم دیگر نوکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر بمراد کار و مقصد خویش رسد لهذا گرانی خاطر او شده شود

حکیم مولوی سید ابراهیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو شعور در مرشد زادگی حضور پرنور حاضر مانده معمور کار فن طب بوده نام آور گشت در زمانه صاحب خدمت دواخانه از فرط الطاف شاهانه مد بماهه دو صد روپیه سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق که از ابتدای شباب صفات بزرگانه دارد

حکیم میر کاظم علی خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از گوالیار که در نوکری دولت راو سندهیه بماهه سه هزار روپیه بطور ماه بماه نوکرش بود بسبب ناموافقت با پسرش وارد حیدرآباد گردیده راجه چندو لعل مهاراجه بهادر نیز بماهه سه هزار روپیه در سرکار دولتمدار ملازم داشتند معالج خان مذکور قسمیکه دیگر حکما و اطبا میکنند بالاتر از آن نبود اما اخلاق و کشاده دستی و پابند همتی و سلوک با ارباب احتیاج بالاتر همه خوبیها بوده بعد دو سال چون کششی از لطف بسیار شد باز روانه آنجا شده در بخوبی خوب اوقات بسر میبرند

بهادر مذکور حاضر میگشت و در میولا بخطاب مسیح الدوله سرفراز گشته بسیار بسبب پیرانه سالی اختلاف
حواس دارد و از پسران نا اتفاق معنی دیده جان بلب است که پسران از تنگدستی عاجز آمده مشهور
بنجاست کرده اند الغرض آدم معتاد است زیاده مصرف نیست هرچه میکنند بمعتاد میکنند چون عمرش
قریب هشتاد سال رسیده خانه نشین گردید اما هیچ حواس ندارد ؛ ؛ ؛ ؛

حکیم سید صاحب

فرزند کلان مولوی قطب الدین دهلویست از وقت سن صغر بتربیت پدر بزرگوار خود در آمده بجمیع
علوم بهره ذاتی بر داشت و مشهور آفاق گشت بعد رحلت مرحوم خود چندی بجناب مرشدزاده
آفاق صمصام الملک بهادر معزز و مصاحب بوده بعد از آن باریاب حضور پرنور گردیده همواره بکمال
الطاف شاهانه حاضر دربار جهان مدار است بسیار شگفته مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از
خوبان زمانه در کار و بار معالجه غربا و محتاجان بدل متوجه و در فیض رسانی و ترحم بر ارباب احتیاج یکتای
عصر از سرکار مدد ماه چهار صد روپیه سرفراز و همواره باریاب و معالج خود بدولت و اقبال حضور
پرنور معمور و منظور نظر کیمیا اثر صاحب مطب و ادویات از نزد خود بغربا میدهد مرد بافیض است
بجمیع صفات بزرگانه موصوف

حکیم میر معصوم علیخان

خلف دومی حکیم صالح خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانه خویش بوده معالجه میکرد و نزد راجه
خوشحال چند بهادر و بعد از آن نزد راجه وجاگر چندرای بهادر بمعالجات معمور بوده معالجه در سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و شش بحسب تقدیر بعالم باقی خرامید نهایت مرد صاحب اخلاق و باوصاف حمیده
خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجاگیر موروثی سرفراز و حاضر دربار جهان مدار و
بفن خود مستعد

ازاده ازایام پروانگی در گذشت متصدیان دفتر سرکار اسم نویسی ایشان را از دفتر برآورده
درانداختند و بعضے مردم مشہور کردند که حکیم بنده علیخان در ناگپور قضا نمود هرگاه مشار الیه
بازوارد حیدرآباد شد جعفر یار جنگ بہادر کوکسے سو فورہ بکار برده بشرف ملازمت حضور پرنور
رسانیده مدرماہہ سابق بحال کنانید که هر دو باہم ضیعہ اخوت خوانده بودند معنامرتی تا زندگانی
جعفر یار جنگ در خانہ اش معه زوجہ خود که هر یک مکانی علیحده داشت فرود آمده بعد رحلتش
بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ مسرور و متمتع میداشت و فعتاً در عالم کیفیت روح پرواز
نمود انچیکه داشت پسر او در جلو آواره ساخت حکیمے بود در علم دست کاری چشم فرد کامل خوش مزاج
در پٹہ سازی مصروف در شعر ہندی و پٹہ ہا سرخوش تخلص میکرد خدمت فقیران بسیار مینمود ہمواره
سرور بوده گفتگوی بامزه داشت خوش لباس خوش خوراک دوا بان نفاست بدست خود
تیار میساخت که دل بی اختیار بخود است کرده شد در سنہ یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری
بعالم باقی خرامیده در درگاه بر بنہ صاحب متصل مقبره جعفر یار جنگ مرحوم کوکه مدفون گشت ؞ ؞ ؞ ؞

حکیم میر صفدر علی

داد شفائی خان اول نزد راجہ گوبند بخش بہادر حاضر بوده بمعالجہ معمور شده اوقات عزیز
خویش بسر میبرد و بعد رحلت خان مذکور ودر راجہ مذکور نیز در خدمت مہاراجہ بہادر بعلاج معمور است
چون ہمہ ادراک علوم از شفائی خان مذکور بود در حقیقت گویا ذات شفائی خان خود موجود است
بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت وغیره فرد کامل در حقیقت نامور خاندان خان
مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع بتہذیب اخلاق مشہور و در علوم ضروری نیز
کامل معالجہ بطریقہ خان مرحوم میکند بسیار
آدم نیک خصال

احمد الله خان

در عهد حضرت مغفرت منزل از قمرنگر کرنول وارد حیدرآباد گشته نزد مهاراجه بهادر ملازم شده مدتی در تعیناتی رای بال چند کلان بوده فواید کثیره برداشت در میولا بخدمت بهادر موصوف حاضر مرد خداپرست صاحب خیرات اوقات خمسه خود را در عبادت الٰهی و تلاوت قرآن شریف بالحان داودی و خدمتگذاری فقرا بسر برده در تصویر هر کامل بکار برده مشهور روزگار است و در معالجات غربا توجه دلی داشته از دوا و غذا بذات سلوک صاحب جاگیر همواره مورد التفات سرکار دولتمدار

حکیم شاه علی

از کرنول وارد حیدرآباد گشته مدتی در رفاقت شاه یار الملک مرحوم بوده فواید کثیره حاصل نمود و بعد ازان بملازمت مهاراجه بهادر بمشاهره یکصد و پنجاه روپیه متعین راجه دهرم راج بهادر است دو بار بحرمین شریفین رفته سعادت دارین حاصل کرده باز بحیدرآباد آمده چون یک خلف رشید بزرگ و عباس میان نام که چراغ دودمانش بود از وبا در عین جوانی قضا نمود مشار الیه از دنیا از نظرش در افتاد الحال بحال فقیرانه ناچار زندگانی میکند مرد صالح الاوقات و بفن خود کامل و منتخب است ❊ ❊

حکیم بنده علیخان

در عهد حضرت غفران مآب از هند وارد دکن گشته در ناگپور با دختر حکیم آفتاب که رحلت کرده بود منسوب شده در حیدرآباد آمده باستصواب جعفر یار جنگ کوکه بارباب حضور حضرت مغفرت منزل گردیده بمشاهره پانصد روپیه سرفراز گشت بعد مدت و سنه یکهزار و دو صد و بست و پنج هجری برای معالجه بالا راجه پسر رگهوجی بهوسله که زایل البصر بود به بهانه ملاقات خوشدامن و زوجه خویش از حضور رخصت یک سال حاصل کرده عوض یک سال ماهواره خود را از خزانه سرکار گرفته بناگپور رفته سه سال در آنجا اقامت نمود که راجه مذکور نیز هشت هزار روپیه مساعدت فرستاده بود چون مدت دو سال

از کمپنی ماهوار داشتند و میر عالم و اکبر علی بور راه دو هزار روپیه ماهوار بذات خود میدادند در باره معالجه
زخم پای بهرام جنگ بهادر که از ماده خبیثه شده بود انچه قطع و بریده از دست راجه چندر مذکور هر دو
منصف قایل شده گفتند که مثل شما در ولایت ما هم احدی نیست از سرکار پانصد روپیه ماهوار
می یافته بود تا حال کوچه گور و نامشهور است متصل بافضل دروازه عالی قدم رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و دیگر غلام محی الدین نیز فرد منتخب بود معین الدین والاکرن و غیره نیز بدینسنند
بکار خود هوشیار اند قریب دو صد کس با ینکار معمور کاروبار هستند سوای جراحان جمعیت های
سرکار و ونکت رام پسر راجه چند مذکور هم فرد اول اینهاست

ذکر شعرای نامور سرکار مدعا الشان شیر محمد خان ایمان تخلص

پسر محمد فاضل که مشهور بنایک بود او در فن اخبار گوئی دکن دهیه بدیهی یکتای روزگار و در خیل اخباریان
سرکار دولتمدار بوده احوال مملکت دکن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع علوم
فرد کامل روزگار که اکثر بغور خواهی اعظم الامرا انشته احوال تمامی سرزمین دکن بزبان خود بیان
میکرد و در عهد حضرت غفران مآب در سنه یکهزار و دو صد و شانزده و سفده هجری شعرا هند و دکن
مشاعره مقرر کرده بروز سه شنبه در مکان شهرت و آفاق شاعران هند اندرون محلات کمان الچی بیگ
همه با جمع میشدند و غزل طرحی میخواندند بدون آمدن خان مسطور غزل خوانی نمینمودند
و همه شعرا استاد وقت میدانستند و عروض قافیه و دیگر صناعات فن شعر ممتاز زمانه بود
چنانچه مثنوی بر بات و رساله جگت و ضلع او مشهور آفاق است انچه یاد داشت بقلم آورد

رباعی در ضلعه و جگت میوه آسیب ہی جنگ عشق کرنے مین عیان ✦
آتا نہین زخم پہ انگور بیان ✦ سو بیر ہوا فال سے یو نہین معلوم ✦ سر دیکو یہ تو نا سپاتی ہو کہان ✦

حکیم بنده حسن

ولد آغا داد و لاد و تلامذت حکیم شفائی خان مرحوم نسخه های عربی و فارسی علم طب خوانده در معالجه قدم نهاد و نزد مهاراجه بهادر شریک حکماست بسیار آشنا دوست با مروت ∴ ∴

حکیم سید اعظم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاه اعظم صاحب الدماجد سیدن صاحب مرحوم که گذشت الغرض سید اعظم داماد حکیم شفائی خان شده در تحصیل علم طب و نسخه نویسی پرداخته کمال بهره بهم رسانید بعد رحلت خان مذکور در معالجه مهاراجه بهادر معمور و بهره به ذات سرفراز نهایت خلق تبسم و جمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و در علم تیر اندازی بهره کامل دارد سوای حکمای مرقومة الصدر حکمای یونانی و مصری و مرهتی و تلنگ و فرنگ وغیره بسیار در ملازمان دولت آصفیه ادام الله تقدس و تعالی تا قیام جهان قایم دارد حاضر اند نظر الطول کلام باختصار در آورد داماد مصریان عیدگاه که در نولاجگتیا نه کامل فن خود است باقی همه بعد شار الیه بالائی دیوڑی مبارک و خانه بخانه معمور کار و بار خویش اند و او همواره بار بار باب حضور پر نور و به معالجه مرشد زاده های شیرخواره متعین و معتمد سرکار و با همه اهل فن محبت و الفت مالوف لیکن مصریان اینجا از چند سال دخل در معقولات کرده خلاف طریقه بزرگان خود که کار از حبوب و سفوف و ماتره ها وغیره میکردند موقوف نسخه های یونانی مینویسند و معالجه بر طریقه یونانی میکنند بقول شاعر

شعر تو کار زمین را نکو ساختی ٭ که بر آسمان نیز پرداختی ٭ و نکت رام وغیره چند کس دو حکیم وارثی عیدگاه حالا هم کامل اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چند پسر گوروتا جراح فرد کامل فن خود بود که ڈاکتران ولایت مثل ڈاکتر کنڑی و ڈاکتر بود که دو دو هزار روپیه

قطعہ اپنا میان کنان میں گیا سول	ہم بھی تو تھے خزان بہار شریک درد	کیفیت بہار کی ہمسے بھی کچھ کہو
اردی بہشت وہ کیا ہوئی اکسطرح نبرد	غنچہ نے مسکرا کے دیا چپ ولے یہ جواب	تو آشنی نہیں کہ اُستاد کی نبرد
اکنون کرا دماغ کہ پرسد ز باغبان	بلبل چہ گفت و گل چہ شنید و صبا چہ کرد	حضرت منظر تمتنزل این فارے

از زبان خود خواندہ حسین علیخان مذکور را فرمودند کہ در ابیات ہندی تضمین کردہ بملاحظہ اقدس آرد چون بنظر انور گذرانید پانصد روپیہ صلہ یافت در سنہ یکہزار و دو صد و یک عمرش شصت سالگی بجنت خرامید تا حال ثلثش بنظر نہ آمد

شیخ حفیظ حفیظ تخلص

بزرگانش از ساکنان ہند بودند اوقات خود بعزت سپہگری بسر بردند و خود بذاتہ در فن شعر رشد بہم رسانیدہ مشہور گشت اول مصاحب راجہ نیپت رام در لشکر فیروزی اورنگ آباد وغیرہ بود بعدہ برہمی کار مشارالیہ در بلدہ حیدر آباد آمدہ مصاحب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شدہ بکمال البنید خاطر گرویدہ دخیل مزاج شدہ و بسیار کسان را نوکر کنانیدہ ممنون منت ساخت و سخن خیر در باب ہر آشنا و بیگانہ فرو گذاشت نمیکرد بدرماہا یکہزار روپیہ بماہی سرفراز بود و ہر روز بپوشاک نو نو حاضر دربار میشد نازک بندی شعر بفکر نازکش ختم بر شعرش تشنگان مضامین را حکم آب سرد شیرین بالکل آب دارد اگرچہ اشعارہایش بسیار بسیار عمدہ تر اند اما بیاد داعی ہرچہ بود برقم آورد

قطعہ

مضامین کچہ چسپاں نہ تھا مسواکی جسے	ہا بخیر اور سلامت لشہ سا کہتے ہیں	تیغ شمشیر کیا قاتل بیچارے کو
آپ فرماتے تھے قبلہ کیا کہتے ہیں	والنبا نے جی اودہ اس آیا	ہمکو آب لقا نہ راس آیا
ہیں وہ شمع مزار بیکس ہون	کرمینگا نہ جسکے پاس آیا	ولے ہم او بادۂ گل رنگ پلا دیجیئے
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیتے ہیں	ہمارے دل میں یہ درد و الم کا جوش رہا	کہ سینہ داغ خون دو کان گل فروش رہا

رباعی در ضلع و جگت پلنگ آرام نہ کیونکر اب یہ منی بہولین ✤ کستور خوشی سے نہ پلنگ پر جہولین ✤ پایا تہا کبہو نہ سات پیٹری مین یہ دو کہہ ✤ ہی پڑی ایسی کہ او کہڑ گئین جو لین ✤

رباعی در ضلع و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار
آخر کو چمین او سکے جا کر جا لی
اور حال پریشان سی نہین رکہتا عار
پہرتا تہا اپنی آپ پہ وہ سو سو بار

ولہ

سرمہ گر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچہے
گرد مخملت کو سید دیدۂ آہو پونچہے
آستین کا مین کسو کی نہ ہوا دست نگر
میری بہی ہاتہون نے آخر میری آنسو پونچہے

ولہ

رنگ گلشن کا شفق روی فلک پر اوڑجائے
اپنے ہاتہے سے وہ کافر کبہی گر کو پونچہے
رنگ لب جانان کو سرخ زیادہ ہے
اور روزن مین برگ گل در سرخ زیادہ ہی

سوای این از اشعار ہندی و فارسی دیوان خود دارد و در علم تاریخ ہم کامل بودہ و رسنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجری ودیعت حیات نمود در شطرنج بازی رسالہ ہایش مشہور تراند ✤

میر حسین علیخان ایما تخلص

از نجبای سکان بلدہ اورنگ آباد بود اما شوق شعر ہندی بسیار داشت وضع لباس خود در الوضع اہل ہند کہ جامہ بسیار پر و ور بنجاہ دار و دستار نیز بزرگ جو ڑہ دار و کمر بلند از سیکر د شاعری بود کہ گفتگو و روز مرہ اشعار انش استاد کامل میدانستند کہ سخن را در سلک ذر آبدار میکشد طلاقت لسان و فصاحت بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا نادر علی وقت خود بود در یادگاری فن اشعار بلکہ مافوق آن است ہموارہ مصاحب وقت مہاراجہ بہادر کہ نہایت دوست داشتند پانصد روپیہ ماہوار از سرکار میبافت صاحب دیوان این قطعہ

از ہند وارد حیدرآباد شدہ در خانہ ماہ لقا بائی فرود آمد کور چشم بود بعد ازان مصاحب مہاراجہ
بہادر شدہ دو صد روپیہ ماہوار مییافت **ولہ** جسکو چتون تیری تیکھی نظر آئی ہوگی
بی اجل اوسنی کہیں ہیر کی کھائی ہوگی

شاہ نصیر شاہجہان آبادی سر آمد زمانہ نصیر تخلص

از ناموران ہند و بار بیشتر در عہد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ در صحبت
مہاراجہ بہادر بودہ بوطن خود رفت و باز در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری حسب الطلب
راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر موصوف کہ ہفت ہزار روپیہ برای خرچ او فرستادہ از دہلی طلب نمودند
وارد حیدرآباد گشت بست و پنج روپیہ یومیہ مییافت سوای سلوک دیگر در فن شعر استاد زمانہ بود
اما بسیار کر بنظر این چند اشعار از دست **ولہ** کمر نازک اوسکی ہو عنقا مثال کی ہو

غزل کہ یہ گرچہ اب ان شکستہ حال کی ہی | نصیر اوس شوخ سی بوسہ مانگ مت | گر تو فقیر ہی صورت تیری سوال کی ہی
ولہ خدایا گر خسارہ پر فن یہ نہ آئے | بد لیہ الہی سر روشن یہ نہ آئے | ولہ کہاں سر شمع یہ ہی شعلہ نگاہ
تک گئے شعلہ ان پر ہمکہ استخوان ہو خفا ہما کی بہا یہ بیٹھا ہی استخوان پر **ولہ**
دم لو دو گو کہ ان اب تیشہ زنی خوب نہین | جان شیرین کھو کو کہنی خوب نہین | فصل گل آئی دیر دکھلانا ابھی زنجیر
یہ روش موج نسیم چمنی خوب نہین | مین بہی ہون بادہ پیمای جنون ای مجنون | استغفر للہ زنی آگ میری خوب نہین
چمنی کا تو نہ جو گر کو تیر دکھلو دیکھن | دشت وحشت کی ابہی خاک چمنی خوب نہین | ہو سکا تجہسی تو کر مرغ چمن گل کا علاج
اسکو بیماری عشق اتشکی خوب نہین

چون وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسی صاحب قادری
علیہ الرحمہ مدفون گشت

خیال کاکل مشکین پہ مجکو دوش رہا
کسیکا پاس ادب تنہا خموش رہا

کہ مثل کعبہ میرا دل سیاہ پوش رہا
چاک سینہ ہو گیا دلے صد آئینگی

ہزار نالہ محشر نما تہ لب تھے
کہلتے ہی اس در کر جنت کی ہوا آویگی

ولہ اڑا کون نے لیکے ماری جون ہی سستے سنگ ÷ دیوانگو نکر خونسے ہوا تہ رنگ

ولہ رباعی مدح حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ نور اللہ مرقدہ

کوئی تمام خدا لیکی حرم تک پہونچا
تجہ تک سکندر کے قدم تک پہونچا

کوئی پوچھتی ہی دیر صنم تک پہونچا
صاحب دیوان است و ہموارہ حاضر دربار ÷ ÷ ÷

خوش طالعی میری کہ لیکی کہ میں نہ

مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ بحیدر آباد در عہد حضرت غفرانمآب آمدہ مشہور گشت صاحب استعداد عربی و فارسی و ہندی
از قدیم ساکن دہلی بودہ و مرتبہ دماغ داشت مصاحب اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار شدہ قصائد
غرا در شان حضور پرنور گذرانیدہ بدرماہہ چہار صد روپیہ و سرفراز پالکی سپاہی گردید و نیز قصائد در مدح
اعظم الامرا او در عہد میر عالم بہادر حشر گفتہ مقرب و مصاحب ماند این چند شعر از دست ۵

آپ تو بات میں بگڑ جاتے ہیں
کب کے ہم ایڑیین رگڑاتے ہیں
منشین زخم دلکے کچہ ٹانکے

واہ کیا مونہہ کے پہول جڑتے ہیں
طرفہ بیان و تیخے رسم صیادی
آج تو خود بخود او وہ بہڑتے ہیں

اودیان تیغ والے اور ایک زخم
مرغ بسمل کے پر جکڑاتے ہیں
لطف تو اور آستان علے

جہان ملائک جبین رگڑاتے ہیں

آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ یکہزار و دو صد و بست
و ہشت ہجری وفات کرد برادرانش مرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کہ در سوز خوانی یکتای عصر بودند
یکی بہ قضا مرد و حاجی مرزا جان از دست دزدان شہید شد

حافظ مشتاق مشتاق تخلص

و با خیر پر اخلاق و صاحب مروت و آدمیت و سخاوت است این چند اشعار از دست ÷ ÷

قطعہ در جواب حفیظ کہ مذکور شد

یونہی تو یونہی صبح شکر ہیں تیر قتیل سے کب
یہ جو رہن پہ ہیں جو چھیڑا ہی کیا گئے ہیں
تصویر اگر شمع رسالت کی لکھو نہیں
گردون بشکل نوح کی کشتی نظر آوے
محفل اوسی ہی ہے صاحب محفل کے ساتھ ساتھ
کیونکر نہ پھرا تو کیجئے قاتل کے ساتھ ساتھ

سرخی پنجہ نازک کو حنا کہتے ہیں
ورنہ اگر نخل تمنا کو ہماری ثمر آوے
خامے سے نخل جلوۂ شق القمر آوے

ولہ قطعہ

قاتل ہے اب کوئی نہیں کہتا کہ دو قدم

وہ جو خنجر مری فرقت کا گلے پر چلے جان
شمشیر کا پھل پھول سپر کا نظر آوے
طوفان مری اشکوں کا اگر لہر آوے
تاب و توان و صبر گئے دل کے ساتھ ساتھ
تب مجکو یاد کرتے تھے مرنا سبھی نہیں
تو بھی چلو جنازۂ بسمل کے ساتھ ساتھ

سرے کفن لپیٹے ہوئے پھر رہے ہیں رلط ÷ مرتے ہیں اشتیاق میں قاتل کے ساتھ ساتھ

کمتر شاہ فقیر کمتر تخلص

از ساکنان ہند لکھنو کہ اشعار اساتذہ سلف و شعرا از امور و مرثیہ ہا و مثنویہا ہمہ بر زبان یاد دارد و حرفے نمی نویسد در بنولا کہ شاعران لکھنو مثل میان فصیح و میان دبیر و میان ضمیر وغیرہ فصاحت مرثیہ را تا بہ عرش معظم رسانیدہ اند کہ ہیچ فصاحت و بلاغت دیگری بگفتگوی ایشان نمی رسد پس کمتر شاہ نیز در مذاق مرثیہ و شعر از ینہا کمتر نیست و با خیر پر اخلاق کسر نفس را بحد تمام رسانیدہ در خانہ ہر آشنا کہ برای ملاقات میروند او چہار چہار روز نرفتن نمیدہند بسیار آدم بامزہ دل نمیخواہد کہ جدائی گزیند این مطلع از دست

مطلع

برین جو آج اپنے وہ زہرہ جبین نہین ÷ وہ کیا نہین کہ ہم نے پیچانا ہمین نہین

مولوی محمد شمس الدین فیض تخلص

گو ذکر آنجناب در احوال فضلا بقلم آمدہ است اما اشعار آن حضرت درینجا بتحریر می آیند ۵

انہون نے سر اوٹھائی پہر دل دلگیر کے	کام ناخن ہی مجہے لینے پڑی شمشیر کے	کام ناخن ہی نکالی تیشۂ فرہاد کے
بیستون وہ ابہی قابل ہین مری بیجا دگر	ہو نمایت ہر اک انسان مین	کہہ گیا ہی کچہہ پری رشتہ کان مین
دہوم ہی نرگس شہلا کی خریدارونکی	دفن ہو لاش جہان چشم کے بیمارونکی	شاخ سنبل کی اگر آپکو منظور ہی ہیر
قصد گیسوئی کاکل کے گرفتارونکی	سر رہ گالیان کہاتے کہڑے ہو	ارے میان فیض کیا چکنے لگے لڑ دیوار
کل سی کہ پہر جی نڈہال ہوا اپنا	آج جینا محال ہے اپنا	فیض صاحب اگر وہ آج نہ آئے
کل تلک انتقال ہے اپنا	بت غنچہ لب پہر ہنسا چاہتا ہے	خدا جانے کیا گل کھلا چاہتا ہے

کسی بت سے دل کچہ کہا چاہتا ہی   خدا جانے کیا کیا سنا چاہتا ہے   اشعار و غزلیات و رباعیات
بہتر بہتر اند اما آنچہ یاد داشت بتحریر در آورد

رای بالا پرشاد ربط تخلص

بزرگان ایشان اہل ہنود بودند و ہستند و او خود وارد حیدرآباد گشتہ بامداد راجہ خوشحال چند
بہادر فایز گردید از بسکہ شوق اشعار بمرتبہ داشت برای ملاقات و ادراک حالات شعرای ہند بلکہنو
رفتہ ملاقات ہا نمود و ہمہ ہا مسلم الثبوت داشتند و خوشنود شدند غزلہای طرحی در مشاعرہ شعرای
لکہنو بکمال مضامین درست نمودہ خواندہ محظوظ نمود مجموع خوشوقت شدہ وثیقہ بمواہیر
خود ہا نوشتہ دادند کہ رای موصوف درین ابتدای سن شباب فرد یکتای عصر خود است محتاج اصلاح
نیست اشعارش مانند ابر مطیر گوہر بار و بندش مضامین بسا نازک و دلخراش و گلزار ہمیشہ بہار

کہ نام دیوان خود را نگارستان داشتہ است

میر عباس علیخان احسان تخلص

والد سہام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام غسل انبہ فی دانہ یک روپیہ خریدہ میخورد و در پتنگبازی زر بسیار خرج مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک جفت کبوتر بیکصد روپیہ نزد منیر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزندان الیشان میفروخت چون اعظم الامرا در پونا بود پیچھے ز این صاحب تخلص ابیات چند نا مناسب بقلم آوردہ خان مذکور در دشمنوں تحریر آوردہ از جاگیر سرفراز گردید شعر

نکام اس چرخ دون پرور سے نکلے
نہ جسکا اب کوئی ہمسر سے نکلے
کرے کیا فوج نے اوسکو ندی تن
قسم ہو لالۂ احمر سے نکلے
نہ سمجھا نا قباحت فہم اتنا
کہ آہ شعلہ زن ہر بر سے نکلے
یون نکلا کفر سے وہ اسم اعظم
چراغ خضر ہر اک گھر سے نکلے

مگر شاہنشہ قنبر سے نکلے
پراپر بھی ارسطو جاہ دانا +
مگر جو خال خال اودہر سے نکلے
اوڑا دون یہان یون مضمون حسب
کہ جب وہ غیر ز اودہر سے نکلے
نکل آیا وہ یون خورشید تابان
شرر جیون چمک کر پتھر سے نکلے
تیری تضمین پر تحسین احسان

فلاطون سا مدبر تھا سو بھولا
بڑی فطرت مین اسکندر سے نکلے
سو ان کو جیت کر اب سرخرو ہو
غذف جیسے کسی گوہر سے نکلے
تو پھر کیا حال ہووے دشمنوں کا
کہ مد لیکے جیسے گھر سے نکلے
ریاست پھر نہ پھرے جو جہکی
محبت حیدر صفدر سے نکلے

در ہجو گوئی ید طولا داشت اکثر ہجویات او مشہور تر اند در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری بخر مستی بر بست

آستین سے تیری باہر جو کلائی ہوتی
شمع فانوس سے باہر نکل آئی ہوتی

مرزا عابد بیگ ظہور تخلص

محمد صدیق قیس تخلص

ہمشیرہ زادہ شیر محمد خان ایمان تخلص شعر نازک و دلپسند بوضع خواجہ میر درد و میر تقی میر میگوید و مضامین دلچسپ نو بنو بجلوہ رنگا رنگ می آرد از نزد مہاراجہ بہادر دو روپیہ یومیہ و از نزد امیر کبیر دو روپیہ روز مییابد نہایت مرد خلیق خوش فکر در میولا بہ اتش کم گئے میر سید ۵

بر میں جو وہ سیم بر نہیں ہے
کس جا پہ وہ جلوہ گر نہیں ہے
وہان تیغ پہ ہاتھ رکھا
ہوتا اوسکو اثر نہیں ہے
اوٹھ جا میں ہم ایک پل میں اوس تک
کیوں دل تجھے کچھ خبر نہیں ہے
سودا زلفو نکا تو ہے اگر قیس
سانپ ہیں پیارے سر نا نکلے
مژہ تر ہیں دیکھیو اے برق
یہی اسلوب ہیں زمانے کے
صدقہ ہاتھ نکلے اس نشانے نکلے
ولہ کہا نکا لیتا ہے ہر دین اسرت سخر و کا
گود میں لیکر پری بیٹھی ہے بچہ حور کا
ولہ اسکی ٹھوکر نکو میں راہ فنا آمادہ ہون

اپنی بھی ہمیں خبر نہیں ہے
ہستی سے عدم کو کوچ کرنا
یہاں ڈھونڈا تو تن پہ سر نہیں ہے
اے برق تجلی جہان سوز
پر کیا کریں کہ ہمکو پر نہیں ہے
کھویا وہ ہو گو میں تو نے اے نادان
ہمکو تو یہ درد سر نہیں ہے ولہ
حشر بھی ہو گیا نہ آئے تم
خار و خس لیے آشیانہ نکلے

قطعہ

چھد گیا دل ادہر اودہر کو جگر
جسطرح چھوڑ دی کھو میں بچہ حور کا
ولہ یون نمایان زلف کر حلقہ سے خال اسکا ہے
کا خندۂ گل خوردہ ہون سیماب آتش دادہ ہون

بستے ہیں اوسی سے کعبہ و دیر
اتنا تو بڑا سفر نہیں ہے
نالے کر کر کے تھک گئے ہم
جی کا تو ہمیں خطر نہیں ہے
دنیا ہی ہے ایک سرای غفلت
سمجھا تھا کہ گھر ہی گھر نہیں ہے
کانٹین کمر و کوئی شانہ نکلے
پاؤں پوچھ تمہارے آ نکلے
کبھو بڑہتے ہیں اور کبھو گھٹتے
قیس کہتا تھا اپنی چھاتی دیکھ
تیر دو تو بھی ہیں ٹھکانے نکلے
جام مے میں عکس ہے گیا اس رخ پر نور کا
حلقۂ پرکار میں جیوں نقطہ پرکار ہے
صاحب دیوان است کہ

نام

نہ فقط ہی تیر مژگان ہی کو خاصیت تیز — ہی خم گوشۂ ابرو بھی اثر مین شمشیر

خلق کی سمت سے بہاگی ہی دل وحشت دوست — جادۂ تیز ہی آہو کی نظر مین شمشیر

یہ نہین ہی مرتو قتل عزیزان کے لئے — چرخ دون پیشہ نے باندہی ہی کمر مین شمشیر

میر سجاد علیخان بہادر سجاد تخلص برادر حقیقی میر عباس علیخان بہادر کانی

دعوی کرے جو خال لب دلربا سے مشک — تا حشر منفعل رہے اپنی خطا سے مشک

آدے گر اوسکے کوچۂ گیسو سے باغ مین — ٹپکے بجای دانۂ شبنم قبا سے مشک

ہی جو مریض خال وخط یار اے مسیح — بہتر ہی اوسکے حق مین تمہاری دوا سے مشک

ولہ

فضاء سرو چمن بشکل سنان ہے مجکو — اژدہا ہی تیرے بہ ہر دوان ہے مجکو

گر نہو می تو بہار مین خزان ہی مجہکو — نگہت تختۂ گل موج دخان ہے مجکو

ساکن کوچۂ جانان چمن سے کیا کام — باب جنت دہن شیر ژیان ہے مجکو

ناصحا مغز خراشی تو عبث کرتا ہے — پند غنچے کی تیری تاب کہان ہی مجکو

برادر کلان ایشان در منصب داران سرکار ربد و صد روپیه ماہوار ممتاز اند و برادر خرد او الکصد روپیه ماہوار است **قمرالدین منت تخلص** در منصب داران سرکار ربد و صد روپیه ماہوار سرفراز بود

ولہ

برہنہ پا ہی لیچل مجکو اوس وحشت مغیلان تیز — جہان ہر خار کو دعوی ہو نشتر کی نیابت کا

علاج دلکو آئے تجہی مسیحا سخت دعوی سے — بیان کیا ہو گیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا

خاص تخلص

از فرزندان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گہات اندرون شہر بلباس درویشانہ جبہ و دستار

بسیار مصاحب و مقرب و شاگرد مہاراجہ بہادر این مقطع از وست

افیون کے نشے سے بہی واقف تہے ظہور	اب بہنگیون مین پینے لگے بستے بستے بہنگ

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالیخاندان وجاگیرداران بیگین پلی از اقربای قریبہ شاہیار الملک بہادر بزرگانش کارہای نمایان بظہور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشار الیہ مصاحب و مقرب مہاراجہ بہادر گردیدہ قصاید غرا وغزلہای عجیب و غریب طرحی وغیرہ بنظم آوردہ مشہور آفاق شدہ لبسر فرازی خطاب خانی وبہادری از پیشگاہ حضور پرنور دام اقبالہ مشرف و مباہی است معہذا در فارسی و عربی و ہندی بجمیع معلومات علمی فرد یکتای عہد خود است با ایں ہمہ مروت و آدمیت و محبت منتخب این چند اشعار از وست

لگادی سوزش داغ جگر نے آگ سب تن مین		ہوا آخر یہ شعلہ برق سوزان اپنے خرمن مین
بہرا اس چشم مین کس شوخ کا تہا شوق نظارہ		کہ جیون سیماب تڑپا ہی بہرا ہر اشک دامن مین
جنون سے کیون نہو رابطہ مجکو ای ناصح		کہ آغوش پری گہوارہ تہا میرا لڑکپن مین
الہی یادمین کس بت کی ہون مین مضطرب خاطر		کہ ہر ناقوس کا نغمہ صدای دل طپیدن ہے
نہین کچہ پیچ و تاب مرگ مجنون طوق کو تہا		دل زنجیر بہی ہر رات دن سرگرم شیون مین
رگ مجنون سے وقت فصد یہ گرمی نکل آئی	ول	کہ نشتر موی آتش دیدہ تہا انگشت رگ زن مین
کیون نہو اوس چشم نازک کو گران بار نظر		کام جیہر نوک نشتر کا کرے تار نظر
اوس حیا پیشہ کا مفتون ہی دل نادان میرا		دیکہتا آئینہ کا ہے جسکو بہی عار نظر
شب جو تصور چشم مین اوس شعلہ رو کا پہر گیا	ول	اب تلک جیون موی آتش دیدہ ہی تار نظر
نہین معلوم لگی کسکے جگر مین شمشیر		آج پہر لال ہی قاتل کے کمر مین شمشیر

۵۵ صفحا

سرور دهر ناصر الدوله
تاف تا قاف در امان باشد
در زمان تو ای سپهر رکاب
گرچه زلفین مهوشان باشد
رایت ملک گیر منصورت
ظفر و فتح همعنان باشد
ناوک رمح تو برون آرد
گر بگنجی ز تو نهان باشد
روز میدان ز سیم نیزه تو
سینه دشمنت نشان باشد
سرو دشمنت چه بیش و چه کم
از سموم ستم خزان باشد
دشمنانت همیشه خوار و ذلیل
تا جهان هست در جهان باشد
صوبه را در زمان معدلتش
که جهان امن امان باشد
عدلت ار سایه در جهان فکند
مظهر رایت کیان باشد
دشمن جاه تو بسان غرر
گرچه آن سنگ‌ها نشان باشد
به هزیمت کجا شود ایمن
رعشه بر قلب دشمنان باشد
ناوک تیز تو به روز مصاف
بر چه در صفحه جهان باشد
گلشن عمر تو ز باد خزان
دوستان تو شادمان باشد
رایت عدلش ار بلند شود
چنگل باز آشیان باشد
جمع شد عالم از پریشانی
گرگ بر میش چون شبان باشد
علم نصرت ترا دایم ۰:۰
در دل سنگ گر نهان باشد
گر عدو از تو رو بگرداند
غالباً فکر رایگان باشد
هر خدنگ تو کز کمان خیزد
بر دل دشمنان روان باشد
گلشن عمرشان بفصل شباب
تا جهان هست در امان باشد
ذکر نام تو در جهان باد
تا جهان جهانبان باشد

آفاق تخلص و شهرت تخلص

برو دیر اوراز هند وارد حیدرآباد شده نزد شمس الامرا بهادر امیر کبیر بدرماهه دو صد و صد روپیه ملازم بوده مدتی بسر برده و ودیعت حیات نموده چنانچه غزل قایم دهلوی استاد خود را تضمین نموده

غزل

شما شایگانہ بودہ خوش طبیعت **ولہ** گلاب کے تازہ گال اوسکے کلی نازک دہن گلابی ❊ تمام قد
نونہال رنگین قبا سراپا چمن گلابی **طہ تخلص برادر خرد خاص** کہ نہایت آوارہ فراج و لوچ گو
ہموارہ در بنگخانہ بودہ اشعار سگفتہ میخواند بہر امیر سرکار ملاقات کردہ دو شعر در مدح بہ بدیہہ سگفتہ
و میخواند اگر چیزی داد بہتر و گرنہ بمو توقف دو شعر در ہجو میخواند کہ مشہور میگردید لہذا امیران سرکار
دست بدست میدادند در جواب شعر او خود بہ بدیہہ گفت اگر چہ پوچ است اما در تذکرہ شعرا مضایقہ
ندارد **ولہ** کہ یہی چند لے پان کھا کر فقط نہ اپنا دہن گلابی ❊ ازار او تارے پہ دیکھ لینا
سیاہ ہین پشمین بدن گلابی ❊ راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر روزہ یک روپیہ میدادند در حینیکہ
بعد تغیری رسل صاحب فرنگی وکیل النجا طب ثابت جنگ آمد سگلف صاحب وکیل نوکر دید و مابین
مہاراجہ بہادر و سگلف صاحب سوء مزاجی ماندہ مہاراجہ بہادر از صدر کلکتہ چنان بندوبست
نمودند کہ سگلف صاحب خود بخود استعفا خدمت وکالت دادہ ارادہ شاہجہان آباد کردند
آن ہنگام شب طہ نزد مہاراجہ بہادر آمدہ سر زبان شعر نا مربوط خواند مہاراجہ بہادر غفتہ کردہ
پرسیدند کہ حیث کلف صاحب چہ چیز است گفت نام شما بہادر موصوف خندہ کردہ شصت روپیہ
دہانیدند آخر قضا مہلت نداد در حظیرہ بزرگان خود مدفون گشت ❊

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جہان جنگ بہادر ولد علی بیگخان بہادر مرحوم

کہ ذکرش سابق گذشتہ و از آن تنخیم بر خواہد آمد در مدح شاہ دکن گفتہ گذرانید

آنکہ مداح انس و جان باشد	شاہ شاہان خدایگان باشد	شاہ خاقان نشان کہ بر در او
قیصر روم پاسبان باشد	حکم رانی کہ گر نماید حکم	حکم او بر فلک روان باشد

والہم زنگار بر زخم جگر در کار نیست ❊ سبزہ رخسار کم از مرہم زنگار نیست ❊ ہر دو طرحی مطلع اند

میر ذوالفقار علیخان صفا تخلص

از نجبای ہند از لکھنؤ چندی در بنگالہ واز انجا در چینا پٹن بعزت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش بسر بردہ در عہد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم مدار المہام سرکار وارد بلدۂ حیدر آباد گردیدہ پس از آن تا دوام وابستۂ جلیس و مصاحب و متقرب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر ماندہ عجب انسان باکمال بامزہ کہ صحبت او باغ و بہار بودہ شاگرد بلاواسطہ میر تقی میر لکھنوی کہ استاد روزگار بود طرز اشعار خان مذکور از روی شعرای ظریفانہ و ظرافتانہ بودہ پانصد روپیہ ماہوار میبافت پہلوان سخن بود خوش طبیعت بیر فکر لطیفہ گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچہ مثنوی چہونتر و دیگر مثنویات او مشہور آفاق اند و غزل و رباعی ہم خوب میگفت این مطلع از دست ۵

ترا ہی ہم اوس شوخ و شنگول سے ❊ صفا لا کہہ تو بہ تڑے بول سے

صاحب دیوان فارسی و ہندی استاد وقت بود تا حال از ہیچ ولایت مانند او جامع علوم و کمالات

ذکر صاحب کمالان علم ہیئت و ہندسہ و نجوم و رمل احدے دیگر نیز آمد صفدر علیخان بہادر

ساکن مچھلی بندر پدر بزرگوار الشان راحق سبحانہ تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیدہ کہ در عہد حضرت مغفرت مآب در شادی خود ضیافت حضور پرنور در بلدۂ حیدر آباد نمودہ در خانہ خود زینت بخش کاشانۂ خویش ساخت و بروز شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چار مینار کردہ چنان روشن کنانید کہ تمام شہر منور گشت و چندی انتقال نمود و دو پسر داشت یکی خان مذکور و دیگرے دیوانہ مادر زاد کہ از خود خبر نداشت خان معز خود از زبان خویش نقل میکرد کہ

کہتے جو ہو مثل گل چاک جگر جائے ✤ اور برنگ صبا جلد گذر جائے

سب ہی ہنر یہی ایکی اگر جائے ✤ گلشن الفت سے دل لے یہ مثر جائے

داغ بدل جائے دست بسر جائے

کیا کہوں تجھ سے ولا طرفہ ہی ایک ماجرا ✤ نکہت گل کا گیا آگے نکل قافلا

پہلے تو وہ رنگ تھا اب یہ نیا گل کھلا ✤ کرکے ہمیں پیشوا کہتی ہے باد صبا

ہیں کوئی دم میں چلی آپ ٹھہر جائے

کیا کہوں کیا بات ہی ایک طلسمات ہے ✤ مرگ کی شب بات ہی ظلم سے ظلمات ہی

ہجر کی یہ رات ہی غم سے ملاقات ہی ✤ دل ہی نہیں ساتھ ہی عالم برسات ہی

ہاتھ سے تیرے کدہر دیدۂ تر جائے

دو بند ازین خمسہ فراموش شد لہذا برہمین سہ بند اکتفا نمود

راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شادان تخلص

صاحب دیوان اند و لہ تیرے سے مجھے کام نہیں مثل برہمن ✤ تو سمجھے نہ سمجھے مین گرفتار ہوں تیرا ✤ شادان تو اسی سوچ مین رہتا ہی شب و روز ✤ تو میرا صنم ہی مین پرستار ہوں تیرا ✤ اشعار خوب خوب اند اما آنچہ یاد داشت بقلم آورد داشت نمونہ از خروار

عاصی مولف اوراق نیز گاہ گاہی شعر میگوید از نتیجۂ ا

اوسے کیونکہ خوش آوے بار گریبان ✤ جسے بار شکل ہو تار گریبان

زبس پہنے جہاتی ہی یہ کہانی مین گل ✤ خیانت ہوئی ہے بہار گریبان

و در چهار علوم ریاضی فرد فرید یکتای عهد بوده یک جلد در احوال اشکال رمل و دیگر در احوال النقطه
رمل با منسوبات هر هر خانه تصنیف بهادر معز بیز مشتهر است روزی برای سیر و تماشای صحرا مع مستورات
خانه خود و دیگر اقربای خویش وغیره در درگاه بربنه صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت
درگاه بند و بست کنانیده مستورات رفته باز بمکان فرودگاه آمده نشستند طفلی بود پنج ساله که
دایه اش او را در صحن روبروی کمان کلان محاذی حوض دو چهار ساعت یعنی گهری در شغل و بازی
مشغول ساخته باز بجای او برد و در آنجا دید که انگشتری الماس که در دست طفل همیشه می بود در انگشت
طفل نیست دایه حیران و پریشان بسیار تلاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمده اطلاع کرد
و فریاد برآورد که در سیر و تماشای شما مال دو صد روپیه نقصان شد و من غریب از کجا پیدا کرده
خواهم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا برده بودی راست بگو که مال تو بدست
تو خواهد آمد و اگر خلاف خواهی گفت بدست تو نخواهد آمد او عرض کرد که امروز سوای این صحن کمان
که روبروست تا حوض طفل من بازی کرده دیگر در هیچ جا نرفته است پس خان معز عاصی را فرمود
که یک میخ آهنی در وسط این صحن بمرکز قرار داده نصب نمایند و از رشته دائره برابر نقش کنند
و دوازده خانه طرح دهند و در هر یک خانه نام هر هر برج از دوازده
بروج فلکی نویسند و قرعه زده بعد تأمل و تفکر فرمودند که انگشتری در برج میزان است خاک آنجا
برگردانیده خوب ببینند و تفحص نمایند چون نیک ملاحظه کردند انگشتری از زیر خاک برآمد تمامی مردم
همراهی و سکان درگاه را حیرت تمام دست داد و معتقد شدند سوای این دیگر نقلهای عجیب و
حکایتهای غریب از آن منبع کمالات صوری و معنوی بنظر عاصی و مردمان دیگر در آمده اند
که ذکر آن طول کلام است بروز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه از محل سرای خویش در دیوانخانه خود برآمده
ملاقات با اعزه می نمودند دیگر چهار روز در مکان خویش میماندند عاصی مولف این تاریخ را در عهد بیست و پنج

که بعد انتقال والد خود چون حجره خزانه را گشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد در خریطه بالای خریطه دارد
در خود اندیشیدم و بدل گفتم که ای صفدر علی این دولت خداداد بی مشقت را در سوداگری دراز
مال پارچه و غیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معامله داد و ستد قرض و دوام خرچ خواهی کرد
بیش ازین نیست که نام تو در همون سوداگران مشهور خواهد گشت و اگر این را در تحصیل علوم صرف
نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه بوار مولوی مستقیم مقرر کرده نوکر
داشتم بفضل الهی اگرچه زر مذکور بخرچ بسیار حوایج دیگر دنیوی هم در آمد اما آنقدر استعداد بهم رسانیدم
که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی در همه علوم تصنیف حامی است که از آن خلقت خدا مستفیض
میشود و بعد از آن چون شوق علم موسیقی شد قوال فرد کامل را نیز نوکر داشته با مرتبه حاصل نمودم که مرتبه
رسیدم القصه خان مذکور از مچهلی بندر وارد حیدرآباد گشته نزد ارسطوجاه صاحب رفته شدند
که همه وقت حاضر میبودند دران ایام شوق علم التصوف و فقیری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بدرجه
شده در دایره میر مومن صاحب علیم الله شاه نامی درویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل
متبحر و متشرع بودند روز مخفی در قبر کهنه میگشتند و شب از نماز مغرب بیرون بر آمده بالای قبر می‌نشستند
پیدا کرده مرید ایشان شدند و مدتی در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فواید علوم عقلی و نقلی
و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد رحلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود می‌ماندند
هرگاه از حضور حضرت مغفرت منزل برای نواب که علم هیئت و هندسه که بسیار با آنجناب شوق کامل بود
یاد فرمائی میشد نظر بر معمول دربار شاهان لباس دربار پوشیده میرفتند چون بخانه خود می‌آمدند
همون لباس فقیرانه خود میپوشیدند بزرگی بود در جمیع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
فصیح ایشان بالای حاشیه‌های علما سلف موجود و مشهور و حرف حرف ترانه و در علم نجوم و رمل و هیئت و هندسه

در علم شریف هیئت و نجوم و رمل آنچنان ادراک کلی و جزئی بهم رسانیده که فرد کامل عهد خود است
احدی با او نمیرسد چه منجمان هنود و چه مسلمانان همه محکوم حکم او هستند و نیز قصاید غرا در مدحت
حضور پرنور بآن مضامین عجیب و بدرستی الفاظ نازک بندی خیالات و انداز قوافی و ردیف
بجلوه تحریر درآورد که استاذه روزگار زبان بتحسین گشادند الغرض مرزا سطور درین عهد
حضور پرنور دام اقباله مصدر الطاف خداوند نعمت است همواره مشغول استخراج فوائد رمل و نجوم
و احکام آن ادم میگذارد با فیض در جمیع امور خدای کریم را فراموش نمیکنند و حالات خانواده گور
در زمره امرا و شعرا نیز سابقا حسن ترقیم یافته مگر کیفیت رسیدن حال حضور پرنور دام الله اقباله
و برابر حکم بظهور آمدن را بیان کرده ام

محمد شمس الدین خان مشهور به نجوم

ساکن سرینگ پتن بزرگان ایشان حکامان قلعه موگلی از وقت شاهان تیموریه بوده او وفات
عزیز خود را بکمال عشرت بسر برده نزد خان مرحوم در عهد ټیپو سلطان بکار فتح کچهری و دار دفتر فیلخانه
و بر کارها معمور بوده کارهای عمده ابر مشهود آورده همواره مورد الطاف میبودند و بعد
استیصال دولت ټیپو سلطان مذکور وارد حیدرآباد گردیده با منصوب حسین یار جنگ عرف بگی
میر عالم مدار المهام سرکار در رساله نیر الملک بهادر بماهه پنجاه روپیه نوکر گشت از آنجا نزد مهاراجه
بهادر و راجه چندو لعل احکام های سماویه بقواعد نجوم و رمل چنانچه باید و شاید بظهور آورده که
بهادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سه پهر روز در تنهائی
حاضر بوده باشند که مخفی از شما احکامها رسیده خواهد شد و در وقت لنگر فراخ مهاراجه بهادر
خان معزز احکامهای دست بسته که سر دست بظهور آیند میگذرانیدند که همون صورت صورت پذیر میگردید

در علم هیئت شرح چغمینی و در هندسه و رمل و منطق رسالهای تصنیف خود و در علم طب سدیدی و قانونچه و شیخ دیگر درس داده سرفراز نموده و یک کره فلکی برنجی نیز مرحمت کرده از سرکار عالی دو صد روپیه ماهوار بود و همواره باریاب حضور حضرت مغفرت منزل میگردیدند و از سرکار کمپنی انگریز یکصد روپیه ماهوار بنام مرحوم خانه الیشان که همشیره مبارک الدوله محیط جنگ بهادر ازدواج خان معز بود ماه بماه میرسید الغرض در پهره دانی مانند معتمد علیخان بهادر موصوف بنظر نه آمده یک کلام شریف خوشخط الطرز احمد نیریزی بعینه نوشته و نذر الله میدادند و بامکن متقدمین نیز فرستاده بودند در سنه یکهزار و دو صد و سی و شش هجری بعالم باقی خرامیده اولاد نه داشت

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر

خلف الصدق علی بیگخان است که در عهد دیوانی میر ابوالقاسم میر عالم وزیر آرای حضرت مغفرت منزل ملک التجار بلده حیدرآباد بوده مشهور آفاق گردیده و نام نیک بر صفحه روزگار گذاشت و با دو صد نفر رساله سواران مغلیه ایران معه جاگیر ذات و سواران مذکور همواره باریاب حضور پرنور میبود و اجرای مورات اخراجات دیوانی از کوتهی خان معز میگردید و خان مذکور نیز از دیگر صاحب مقدوران ایران دیار بنهایت ذیمقدور بوده لقب نواب و والا دارد و شمن گشت و نام نامی خود بر صفحه روزگار بر نگاشت و بعد میر عالم ودیعت حیات نموده از محدثات خان مذکور یکی باغ و چپ متصل دروازه چل قدیم که الحال بخریدی در آمده مسکن و مقام رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور است که بنیاد نهاده و عمارت دیگر عمده نیز احداث نموده اند و در محله حسینی علم عمارت کوتهی از خلف مرحوم مقیم اند معتمد امرزا نصیر بیگخان مذکور بعد رحلت پدر خود از پیشگاه خلافت و حسب عقل رسای خویش معمور کارخانه رساله و غیره خود گردیده باشتغال علوم عربی و فارسی کما ینبغی همت گماشته

که هر سال تقویم نوده حضور پر نور میگذرانید در علم نجوم و حساب تا به ایران دیار همسر ایشان نبود تقویم ایشان در ملک ایران و توران و دیگر ولایات هندوستان مردم بارزوی تمام مثل تحفه وغیره گرفته میفرستادند و فوائد کلی بر میدا اشتند عمر ایشان تا قریب هشتاد سال رسیده بود واحکامهای ایشان مشهور آفاق اند حکیم شفائی خان و دیگر اعزه صاحب علم و فضل شاگرد ایشان بودند در حضور پر نور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان بر می آمد در سنه یکهزار و دو صد و سی حجب که بعالم قدس خرامید شاگردان ایشان هر سال بر طبق معمول تقویم نو استخراج نموده در ایام نوروز در حضور میگذرانند و بدرماهه معقول ممور کاراند

مدار خان نجومی

ساکن مغلپوره حیدرآباد و ولد کریم خان عرف غضنفر خان ابن گوهر خان بن دلیر خان که او در عهد حضرت مغفرتمآب همراه رکاب سعادت از دهلی بحیدرآباد آمده در سپهگری مشهور وقت خود بود و رعایت معاشش سرفراز اما مشارالیه درین ایام در علم نجوم و رمل و تسخیر جنات فرد کامل است چنانچه در خانه مدینه صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بوده هر کس که می آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلای جن میگردید آخر الامر نوبت بخان مذکور رسید و در طرفة العین جن را در گرفته بسوخت که دیگر تمام عمر دختر مذکوره بلا اندیشه زندگانی مینمود و در حویلی در مغلپوره حیدرآباد میماند و بکار خلق الله مصروف علمای او تیر بهدف اند نزد امیر کبیر و فرزندان راجه بالکشن در نجوم و رمل حکم مشارالیه بار تو تر است

بهوانی شنکر

مشهور به بوچنا پنڈت نجومی ساکن یاقوت پوره حیدرآباد از کاملان علم نجوم بود چنانچه روزی حکم کرد که جوانان سرکار مدار المهامی جا و گرفته بجیدره روز بغیر آب و طعام بر یک عدد قفل خوابند داشت

تا اینکه بدرماهه پانصد روپیه نقد و جاگیر سیر حاصل هفت هزار روپیه سوای مواجب فرزندان و برادران
واقربا سرفراز شدند و بنهایت استعداد رسیدند روزی در مجلس مهاراجه بهادر بوقت سه پهر روز
که همه اهل دربار حاضر بودند خان معز مهاراجه بهادر عرض کرد که همین وقت حادثه عرض خواهد شد که
مزاج مهاراجه مرهون تفکر خواهد گشت اما بخیر خواهد گذشت درهمین گفتگو و تشویش بودند که دفعتاً
فیلبانان عرض کردند که فیل خاصه موسوم بگلینه از سرمستی دیوار خانه شکسته برانداخته بالای دروازه
آتش هنگامه آراسته و الحال همه مستورات در حجرهٔ جان در دست پنهان گشته اند شاید از هیبت
فیل جان دهند مهاراجه بهادر بنهایت مضطرب الحال شده تقید بلیغ نمودند که تمامی اهل کارخانه ها
بر سرش رفته فیل را گیرند نشود که احدی را اذیت رسد سرفراز خواهم کرد بعد یک دو گهڑی
عرض شد که فیل مذکور را گرفته به مکانش بستند و همه ها بسلامت اند شمس الدین خان سلام شکریه
تفریح مزاج بجا آورد و مهاراجه بهادر بنهایت خوشوقت شده زوج دستبند قیمتی عنایت فرمود سوای
این بسیار احکامات خان معز مشهور و معروف اند معهذا در علم قیافه و سامندریک و علم کشتی و شمشیر
بازی یعنی دو ناک و یک آنگ و پٹا بازی و بانک فرد فرید روزگار بود حاصل مدتی حاضر خدمت
مانده دو رساله علم نجوم و رمل برای استفاده نموده قادر بر برآوردن احکام گشت در سنه یکهزار
و دوصد و چهل و یک رحلت نمودند از فرزندان خان موصوف مهین پور محمد قمر الدین خان بهادر
قطب یار جنگ که ذکر ایشان گذشت دومی محمد نجم الدین خان بهادر مانند نجم ثاقب بجاگیر و منصب
سرفراز و حاضر دربار و دو فرزند خرد در همه صفات خاندانی موصوف اند + + + + +

میر بهادر حسین خان بهادر

از جمله متعینات روزگار در منصبداران سرکار بدو صد روپیه ماهوار سرفراز بود و صاحب تقویم

نواب رفیع الملک بہادر حاکم بندر مبارک سورت داماد حضرت مغفرت منزل را دوازده سال فقط
مفردات خط نستعلیق تعلیم داد کہ اگر ہزار حرف مفرد مینوشت در ہیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنی
صورت ہمہ حروف یکسان میبود قطعہ ہای خان مذکور جابجا بسیار اند معہذا در جمیع خطوط ید طولا داشت
تا اینکہ خط کوفی ہم بخوبی مینوشت حروف نستعلیق وغیره با تعلیم مقراض در دست گرفتہ روبروی
ہمہ انجمنان می برید کہ در ہیچ حرف تعلیم فرو گذاشت نمیگردید و تختہ کاغذ سفید را از ناخن چنان
بر می آورد کہ بغیر سوراخ دو تختہ برابر میکرد یعنی از یک تختہ کاغذ تختہ دیگر بر می آورد و نیز از ناخن
بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت کہ مانند حروف منبت نقش میگردید الغرض کمالہا داشت
کہ دیگری تا حال بنظر نہ آمد در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری رحلت نمود پسرش محمد شمس الدین خان باز درین
ایام غنیمت است

تجمل رقم خان

برادر زاده قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است نستعلیق خوب مینویسد استاد راجہ نانک بخش
راجہ بہادر دو روپیہ یومیہ از نزد مہاراجہ بہادر میبابد در عاشور خانہ خود علم حضرت سکینہ در محلہ
کمان الچی بیگ ہر سال تا فاتحہ دہم امام علیہ السلام یعنی تا بست روز از غره محرم استاده کرده
بروز برداشتن علم دنگل مرثیہ خوانی کنانیده علمہا برداشتہ در راستہ آورده تعزیہ کنان باز بخانہ
برده فاتحہ داده علمہا داخل صندوق نموده میدارد تا حال بدستور معہود بہر صورت خدمت
مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

غلام محی الدین خان بہادر

خلف الصدق غلام نبی خان بہادر کہ خدمت کارپردازی میر عالم از قدیم بدست خان معز بود

بعد دریافت حال بیگناهی خود بخود درخواهند گذاشت و بخلعت سرفراز خواهم شد و قید روز و تاریخ
و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و مهاراجه بهادر خلعت داده بکار زر روانه نمود و تقویم درین فن
در خاندانش نیز هر سال تیار میشود و در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری قضا نمود شاگردان
او بکار تقویم معمور اند در بلده خانه بخانه خرید میکنند یک روپیه چهار آنه قیمت تقویم اوست سوای این
بسیار اهل تنجیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سرآمد این علم اکتفا نمود

ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرشد زاده های آفاق عالیجاه بهادر و حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر و فریدون جاه
بهادر و جهاندار جاه بهادر بود خط نستعلیق و نسخ خوب مینوشت و بخوبیها موصوف بزرگ منش بسیار
کوتاه قامت بکمال اخلاق معمور گذشت بسن هشتاد سالگی قریب دو صد کس شاگردان ایشان بودند

نادر قلم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد دلیر صاحب خلف محمد علی صاحب عالمگیری که مثل او نستعلیق
نویس تا حال پیدا نشد اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد دلیر صاحب موصوف که یک یک حرف
مفردش را بیک یک روپیه خلقت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدانستند بروز پنجشنبه بست و پنج
حرف مفرد نوشته یک یک حرف خیرات میکرد خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه
می نشست همون وقت روپیه داده بخت تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد دلیر صاحب
خدمتها کرده بآن درجه رسید که نستعلیق را بهشتاد و پنج طرز مینوشت در سرکار دولتمدار حضرت
غفران مآب مدد ماهه دو صد روپیه سرفراز شده برای تعلیم مرشد زاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید
اعظم الامرا ارسطوجاه بسیار قدردانی مینمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

و نیاز مندی الله تقدس و تعالی خداوند نعمت مار الفرط عنایت خود عمر خضری و حشمت سلیمانی نصیب فرماید آمین رب العالمین الغرض در غولاک سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری ذات بابرکات خان معزز جیب حسنات است رفیق القلب سراپا متوجه بعالم عقبی الجمیع صفات بزرگانه موصوف

مرزا طاهر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعهد حضرت مغفرت منزل آمده نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بمشاهره دو صد روپیه ملازم گردید خط نسخ لطرز میرزا احمد نیریزی بآن خوبی تعلیم میفرمود که خاصی نوشت این طرز مذکور بدست احدی نه دید چنانچه جابجا قطعه هایش موجود اند مدتی دریجا بوده مبلغ بست و پنج هزار روپیه جمع کرده بولایت خویش رفت

حسن علیخان بهادر

از اهل هند بود و در زمرهٔ منصبداران سرکار بمشاهره دو صد و پنجاه روپیه ملازم مرد بنهایت معقول عابد زاهد و رشید حضور پرنور بقلعداری قلعه او سه نیز سرفراز گردید هر چند هفت قلم مینوشت اما در خط نستعلیق فرد یکتای عصر خود بوده چون پسر بزرگ او در سواری مهاراجه بهادر بناحق از دست سواران محمد صاحب سیان در عین جوانی کشته شد خان معزز الیه جهان در چشم تاریک گردیده در خانه بلباس درویشانه میبود و دست از لذت دنیا در کشیده بسفر آخرت مستعد گشت تا اینکه سفر عقبی برگزیده در دائره میر مومن صاحب علیه الرحمه مدفون گردید در خوشنویسان متاخرین هیچکس بخان مذکور نرسید

ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاه کس در کتابخانه سرکار شبانه روز حاضر بوده هر گاه برای نقل کتاب هر جلد که حکم شود نزد وی تمام نقل کرده بملاحظه اقدس می آورد هر چند در کتابخانه سرکار هزارها جلد موجود اند

و در سفر و حضر گاهی جدا نگردیده در منصبداران سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهره کامل بهم رسانید
چنانچه مدتی تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شفیعه و شکسته و رقاع و ثلث وغیره بخدمت قلم محنت کامل
نزد اکبر یار جنگ بهادر محمد قمر الدین خان که نستعلیق بکمال شیرینی حروف مینوشت گرفته
یکتای روزگار گردید و معهذا ازینولا چند اوراق کلام شریف که طول هر صفحه از سه وجب کم
نیست و عرض هم از دو و نیم وجب کم نباشد بخط نسخ جلی مطلا و منقش و منبت آنچنان تحریر برآورده
که از وقت نزول قرآن شریف تا الآن هیچکس باین باغ و بهاری ننوشته همه محققین قائل اینمعنی
اند خلاصه اینکه بسیار کلام الله بنظر حقیر هم درآمده اند که همه حروف از طلای احمر خالص نوشته است
اما اینجا کار شنگرف دیگر است که بهر صفحه رشک گلزار ارم و بهر حرف نور بخش دیده محترم مردم
توان گفت محض برای نذر روضه مقدسه منوره فردوس برین آئین روضه جناب قدسی القاب سید المرسلین
و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و اصحاب العظام صلوات بی پایان و درود شایان باد تحریر
درآورد و از آنجا که معاش خان مزبور آن وسعت نیست و بهر صفحه اش سوای مزد تحریر خان مذکور
یازده یازده روپیه پی نقش و نگار و تیاری کار صرف میرسد لهذا یازده ورق بمقدور خویش
زیاده تر جرات نموده برای جلوه نمائی دیگران که قایل این صناعت و بداعت نبودند از پرده
خیال بعالم شهود درآورده بنظاره ناظران اولو الابصار جلوه آرا نمود و تعالی شانه که
مسبب الاسباب است سببی گردانید که بزیارت و ملاحظه بندگان عالی مدظله العالی هم درآید و حکم شود
که بهر تیاری آن بموجب برآورد بهر صفحه بخرچ سی هزار روپیه که در پیشگاه نظر آنجناب هیچ قدر و
منزلت و مالیت ندارد لکها روپیه در انعام و بخشش بمصرف میرسند تیار نمایند تا از صدق
اعتقاد بنده حضور بدرگاه عرش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلدوی این صداقت

و نیازمند

ونیز بر قبور حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشد زاده ها وغیره و در بلده نیز از دو هزار کس کم نخواهند بود
امّا اینها سر آمد وقت خویش بودند

ذکر سرداران قوم افغانان سنت وجماعت + دایم خان بهادر وحسن خان بهادر مندوزئی

برادر و برادرزاده وقت مدار المهامی اعظم الامرا ارسطوجاه و میر عالم بسر فرازی سرداران بکمال آبرو و عزت اوقات خود بسر بردند و در پیشگاه حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و در قوم خود ملک اند یعنی پیوسته از سلاطین عهد مراتبها دارند و در مختاری راجه چندولعل مهاراجه بهادر بمراتب معمور کار و بار جمعیت بوده اینجگه دادِ مردی و مردانگی بظهور آورده اند در بارهٔ شهادت مولوی حافظ عبد الکریم با افغانان عهد و در مسجد جلوخانهٔ میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل بقلم آمده یعنی در راه خدا و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برادر بزرگ دایم خان بهادر بعد کشتن عنایتخان پرده زئی را و دیگر افغانان را جان عزیز خویش نثار نموده بدرجهٔ شهادت فایز گردید که تا قیام جهان برزبان هر انسان مشهور آفاق است وحسن خان بهادر بعد کشتن مخالفان بسیار زخمهای کاری برداشته میدان جنگ را رشک باغ ارم گردانید و بفضل الهی تا حال حاضر دربار جهاندار بمرتبهٔ عالیه فایض است در پیشگاه حضور پرنور مشمول الطاف و عنایات و با مهاراجه بهادر موافقت کلی با شمار جمعیت و تعلقه ها معمور الغرض بهادر معز در عبادت الهی و فیض رسانی ارباب استحقاق و در جان نثاری و فدویت سرکار یگانهٔ عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیاده نگاه داشته با برادران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر دربار دولت مدار است ⁂

امابرین ہم تحریر جاری بودہ معمور کار اند سر آمد اینها میر قاسم علی کہ بیش قرار درماہہ داشت و جامع
خوشنویسی بودہ لیکن خواجہ ولی اللہ در مقربان سرکار بر سر اینها تعلقدار صاحب خدمت بود و در علم عربی
و فارسی فرد کامل ذی اخلاق اوقات معمور ہموارہ در پیشگاہ خلافت حضرت مغفرت باریاب
اگرچہ ماہوار فرداً فرداً سی سی روپیہ است اما میر قاسم علی از چہل روپیہ کم نبودند و خواجہ ولی اللہ
دو روپیہ روز شصت روپیہ ماہوار مییافت چون قضا نمود خلفش خواجہ محب اللہ بکار و خدمت
پدری و درماہہ معمولی در شعبہ داران سرکار است نہایت ذی خلق و آدمیت و سعادتمند ہموارہ
حاضر دربار جہاندار است

ذکر حافظان کامل القراءت استادان روزگار بلازمان سرکار دولتمدار اول اینها در عہد حضرت غفرانمآب حافظ برہان

در جامع مسجد بلدہ حیدرآباد بآواز خوش تراویح و اکثر نماز مغرب و عشا نیز میخواند کہ بخلافت خدا
گزین ہم و خوش وضع خوش لباس عمدہ ہموارہ مصاحب و مقرب مرشد زادہ عالیجاہ بہادر بود
در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری کہ رخت ہستی بر بستہ سراہ در درگاہ برہنہ صاحب نزدیک قبر والد
عاصی کہ باہم اتحاد دلی و صحبت شبانہ روز داشتند مدفون گردید در سنہ یکہزار و دو صد دوازدہ
ہجری ہموارہ بمکان عاصی آمدہ امامت نماز مغرب و عشا میکرد فرد کامل بود

حافظ عثمان کور

از جملہ مشہوران بلدہ بنہایت خوش صدای قرآن شریف میخواند کہ اہل مجلس ہمہ مشتاق بودند
در ہمون ایام قضا نمود **حافظ مخفف** بسیار مرد معقول بود و خوب میخواند در بیت اللہ
شریف قضا نمود و سوای اینها حفاظ بسیار بالای قبر شریف حضرت غفرانمآب علیہ الرحمہ بودند و ہستند

قریب دروازهٔ زنانه کارد ولایتی بالای رخساره بهادر مذکور چنان بزور و قوت زد که تا فک اسفل
تفتیش درآمد و قبضهٔ او شکسته بدست او بماند با وجود رسیدن همچو زخم کاری و در آویختن تیغ
کارد اندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که بدست خویش داشت بیک ضربش دو حصه اش
نمود که فرصت دم کشیدن نماند و چون جراحان بلده حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما
اینکار برآوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلامت معلوم نمیشود پس ناچار مهاراجه بهادر رقعهٔ بجنرل
صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و ڈاکتران کلان لشکر مذکور جمع شده
چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کارد در استخوان مضمحل کند بعد ازان هرچه صلاح وقت
خواهد بود عمل خواهیم آورد پس سه روز و سه شب خان معز با زخم کارد در لشکر ماند و پنجشنبه دوم روز
در بلده جراحی پنج شش روز پس انصاف شرط است که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد
خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لابدی شبانه روزی وغیره چه حالت
صعب آناً فاناً میگذشته باشد و وقتیکه همه اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک اعلی
و اسفل از اره ها چنان بریدند که کسی چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور حرفی
از درد بر زبان نه آورد و بغیر خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان انگریز تحسین و آفرین نمودند و این
کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا بلندن رسید الغرض خان مسطور ازین زیاده تر اوصافها
دارد و همواره بعبادت الهی و فدویت و جان نثاری خداوند نعمت مصروف ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

محمد قمرالدین خان قایم خانی

تعلقدار ملکنده که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده زمینداران شوره پشت
را بارها داخل سرکار نمود و الماس بوزن شش توله پنج ماشه از تعلقهٔ جیٹول و در چنانچه ذکر آن خود

محمد قمر الدینخان بهادر

ولد دایم خان بهادر شهید مذکور منده وزئی است ابتدا بعد شهادت پدر خود از هندوستان وطن خویش وارد حیدرآباد گردیده بمرتبه پدر بزرگوار خویش از سرکار فایض و معمور گشت و سواران جمعیت همراهی و تعلقات الگوکها روپیه سرکار سرفراز و ممتاز سردار ایست که فقرا دوست با عبادت الهی معروف در کار حسنات معمور در مجلس حال و قال حاضر عرس مرشد خویش که آفتاب زمانه بودند و در یک مسجد سکونت میداشتند و حضور پرنور نیز برای ملاقات آنحضرت عقب مسجد تشریف آورده ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب متصل در باغچه که مدفن آنحضرت است بکمال تکلف هر سال بخرچ دو هزار روپیه طعام لذیذ بمردم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخوراند و یک باغ نو احداث طرح کرده عمارات عمده خوش اسلوب باحداث می آرد عجب مرد با خدا در سرکار دولتمدار بسرکردگی سواران و تعلقات الکهو کها روپیه معمور همواره در کار حسنات معروف و بعبادت الهی مشغول

اگرچه جمعداران دیگر هم بسیار اند اما اینها سرخیل نامآوران دولت اند

ذکر جمعداران قوم قایم خانی ملازمان سرکار
محمد مدن خان المخاطب برستم دلخان بهادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران و پیاده ها و چروب از پیشگاه حضور پرنور سرفراز و بمنصب یکهزار و دو صد و پنجاه و بخت جبر که از خداوند نعمت بخطاب رستم دلخان بهادر و منصب و علم و نقاره ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت بحدی و بنهایتی است چنانچه روزی شخصی از افغانان بقضیه دیگر و حامای شخصی دیگر که فیصلا آن بنجان مذکور از سرکار حکم شده بود از تاخیر شدن چند روز خیال دیگر بد در دل خود آورده دانست که بهادر مذکور تائید مخالف میکند و فقط برای ملاقات حید آمده

صاحب سلوک بجمیع صفات سرداری مشہور و بشجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعدار بجمعیت
ہمراہی خود در فدویت و جان نثاری سرکار سعد پسران خویش محمد عمر خان و محمد غوث حاضر و سرگرم
خدمتگذاری سرکار اند و ہمہ لائق و با اخلاق

فوجدار خان و طالع مند خان

ولد خواجہ خان جمعدار کہ او از قدیم ہمراہی میر عالم بہادر کارہای نمایان و خدمات شایستہ بجا آوردہ
ودیعت حیات نمود بسیار انسان با سلوک و رفیق پدر بودہ بعد رحلتش ہر دو برادر مذکور در عالم
شیرخوارگی بدرباہ ذات و جمعیت سرفراز شدہ بسعی و کوشش خالوی خود یعنے ماموی خود
محمد نامدار خان بہادر جمعدار نشو و نما یافتہ معمور کار و بار و حاضر دربار جہاندار گردیدند و در تمام
برادری خویش مشہور تر شدند و در جنگہای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در ہر معرکہ
مشکل کہ خواہ بزمی یا رزمی ہمین ہر دو برادر حکم میشود بآن راستی و درستی انتظام میدہند
کہ زیادہ ازان متصور نیست سلوک با برادران و آشنایان و اہل کمال نجابت شناس نستعلیق
مزاج ظاہرا جمعداری و باطنا امیری دارند

محمد نامدار خان بہادر جمعدار

در ابتدای حال ہمراہی میر عالم و بعد رحلتش ملازم رکاب امیر الامرا امیر الملک بہادر بودہ نامور
گردید عجب خوش مزاج سادہ وضع لاابالی الطبیعت سخی عیاش مزاج با جمعیت ہمراہی خویش بعد
انتقال بہادر موصوف بکمال آرزو رفیق مہاراجہ بہادر گشتہ اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانیدہ
ودیعت حیات نمود دو پسر داشت یکی محمد نور خان کہ در رفاقت راجہ ویراج بہادر بدرباہ دو صد پیادہ حاضر

درقوم افغانان قایم خانی نامورتر است با اینهمه بسیار خوش خلق بامروت وآدمیت و رفیق پرور بصفات لایقه موصوف و پسران او محمد عثمان خان وغیره نیز طابق النعل و قدم بقدم والد خویش در باب رفیق پروری و مروت وغیره مشهورتر اند خان مذکور را با عاصی محبت قدیمانه است ✣ ✣ ✣ ✣

صالح محمد خان قایم خانی

از جمعداران نامور سرکار همواره برای تنبیه مفسدان و متمردان تعلقات سرکار مامور گشته با سواران و پیاده های همراهی خود از جمعیت قلیل کارهای فراوان بظهور آورد که تا حال مشهور آفاق است با اینهمه متقی عبادت گذار همواره بخیر و خیرات مصروف فرزندش غلام محمد خان نیز بسیار لایق در دیوانی مبارزواری مشغول و باموارت خانگی بذاته مامور است ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

سردار خان جمعدار ولد مراد خان برادر بایزید خان

اما مراد خان و بایزید خان هر دو برادر از قدما دولت اند و همواره همراه مهاراجه بهادر راجه چندو لعل کارهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین شاهانه و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه بندگان حضرت غفران مآب و اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام گشته بنام نیک نامور شدند خصوصاً بالای قلعه باوانی جنگهای صعب کرده بر سر مفسدان سرکار با آنهم با جمعیت قلیل کار نمایان نموده از تحسین و همین زبان صفت و ثنا گشادند و همواره در جمعداران سرکار عزیزتر بوده مشهور روزگار شدند و در کارهای حسنات و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سرمو قصور نکرده بسیار ازایتام توجه خوشحال نمودند بعد رحلت مراد خان جمعدار سردار خان جمعدار بجمعداری و جمعیت موروثی سرفراز شده همواره حاضر دربار مهاراجه نامدار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور و نجیب ان

در رسالہ ہمراہی اعتصام الملک بہادر عرض بیگی بندگانعالی و یوسف علیخان با جمعیت سواران لازم سرکار در رسالہ مہاراجہ بہادر بکمال عزت منسلک اند برادر و برادر لایق کارہای عمدہ سرکار اند بذاتہ بہادر باسلوک سخی رفیق پرور بجمیع صفات سرداری موصوف و شبانہ روز حاضر دربار فیضگنجور و در سعد پورہ مکان خوش اسلوب موضوع ساختہ بانسمت بلدہ خبردار بر دو برادر در مروت و آدمیت و آشنا پرستی یکتای عصر اند در برآمد کار آشنا و بیگانہ بدل سعی موفورہ بجا آوردہ شہرہ تصور نمیکنند

محمد بوڈہن خان

خلف محمد دلاور خان است دلاور خان مذکور در عہد حضرت غفرانمآب از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد شدہ باستصواب اعظم الامرا ارسطوجاہ بہادر مدار المہام سرکار اشرف ملازمت خود بدولت و اقبال مشرف گردید و لعفو بالطاف خداوندی با جمعیت سواران و پیادہ ہا و جاگیر ذات وغیرہ مشمول خسروانہ و مبذول بذل شاہانہ گذشتہ مدت العمر بمدارج بلند و معارج ارجمند بکمال عز و افتخار بسر بردہ وقت موعود لبیک اجابت گفت جمعداری بود کامل الفخر و عمیم الاوصاف متقی مہاجبی خیر و خیرات بذاتہ سخی و شجیع بجمیع صفات لایقہ موصوف از محدثات او مسجد ذی شان و عمارات نمایان تا حال در رحمت پورہ قایم است آما محمد بوڈہن خان بعد رحلت پدر ذیقدر خویش قدم بر جادہ مستقیم بزرگان قویم ساختہ صیت ہمت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و ستودہ خصالی را برآوازہ ساختہ معمور و الطاف خداوندنعمت گردیدہ بجاگیر ذات و جمعیت سواران و پیادہ ہا وغیرہ حاضر دربار جہاندارست معہذا در تحصیل علوم عقلے و نقلے و تہذیب صوری و معنوی و سپاہ پروری شہور روزگار بہر جمعہ سوای خیرات دیگر بغربا و فقرا و مساکین و ارباب حاجت خدمتگذاریہا میفرماید کہ ہمہ ہا بدعای خیر معمور و بمنت احسان مشکور اند

بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز همواره
همراه فوجدار خان جمعدار حاضر دربار جهاندار بوده چون بسن رشد رسید بذاته مع سواران خود
سرگرم جان نثاری سرکار دولتمدار است بسیار شجیع شجاعت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بجمیع خوبیهای مشهور از محدثات مامدار خان بکان عمده مسجد نو اخته شد در محله جلال کوچه که خود هم در آنجا مدفون است

ذکر متفرق جمعداران افاغنه قوم سنت و جماعت امانت الله خان گلگیانی

ولد احمد خان گلگیانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامرا ارسطو جاه بوفت ورود از پونا وارد
حیدرآباد شده با ده سواران ملازم سرکار گردیده همواره با حرمت و عزت بوده در هنگامه جنگ
چنچل گوره زخم برداشته مظفر و منصور گشت اگرچه درباره ذات ایشان سه صد روپیه سوای سواران
همراهیش بود اما مهاراجه بهادر در مختاری خویش پالکی و فیل با پنج سوار دیگر بنام امانت الله خان
مذکور ازیاد مباهی ساختند چون خان مذکور قضا نمود امانت الله خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم و جدید هم سرفراز و همواره حاضر دربار فلک مقدار است عجب مرد فرشته
خصال همیشه با اوقات صالحه مصروف نماز پنجگانه ادا نماید نهایت خوش صدای کلام شریف میخواند
چون نسبت کتخدائی اش با صبیه حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم مبارک خان صاحب شده لهذا همواره
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بهادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پانصد منصبداران سرکار
داشته لنفس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد کر جدا لے متصور نیست

کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان موطن مذکر کرم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پرنور

وغیره پنجاه یا شصت جمعدار نامی قریب با دو هزار مردم ازین قوم ملازم و غیر ملازم در بلده حیدرآباد
بمقام بیگم بازار مقام دارند و هر روز جمعداران ایشان برای سلام و مجرا حاضر دربار میشوند و
علاقه پیشکاری راجه رنگ راو است از آن جمله + + + + + + + + + +

محمد نصیب خان

بجمعیت قریب یکصد سواران و پانصد پیاده های عرب و علی غول وغیره و تعلقات لکها روپیه
سرکار معمور و کاربار آدم بسیار رسا بظاهر صرف سپاهی وضع و بباطن معامله شناس و بسا خبر بهیا
دارد و نامور قوم است

محمد یوسف خان جمعدار

پسر شاه عالم خان جمعداران با سواران و تعلقه متعلقه خویش در قطبی گوره مکان تیار کرده
اقامت ورزیده و علی هذا القیاس جمعداران بسیار در رساله مهاراجه بهادر در علاقه بخشیگیری
راجه رنگ راو ملازم سرکار اند اما فیمابین روز و شور اینها پیش از اخراج بود الحال شمه ازان بالکل
نیست و نخواهد شد که سرکار خود جویای حال ظلم و تعدی بر هر متنفس است بقول شاعر شعر
بدیده باز نگردد سرشک افتاده + خدا کند که نیفتد کسی ز چشم کسی + مثل سایر الناس بعضی
در تجارات و برخی در نوکری اوقات خود بسر میبرند لکن سوای رساله مهاراجه بهادر در رساله
هیچکس از امیران و جمعداران قوم دیگر احدی ازین قوم نوکر نیست و هیچکس ازین قوم صاحب
سلوک و با خیر و خیرات و قدردان کمال و اهل کمال از ابتدای ورود تا حال که از تجارت
و جمع شفقتها بسرداری و جمعداری رسیده اند بنظر حقیر نه آمده سوای جان نثاری بر قرض خود
و اتفاق جنگ و جدل با قرضداران و پا بمحبت خون قوم خویش که آنرا افغان میگویند اما جمعداران
و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت مثل بند و زئی ها و قایم خانی ها و ناغر وغیره

محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاهیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد و بعد ازان که فیمابین جمعدار مذکور و روشن علیخان بهادر شاهیار الدوله خلف مرحوم مذکور سوء مزاجی آمد او حسب الحکم حضور پرنور حاضر دربار گشته در جلوخانه دیوڑهی مبارک قدیم فرود آمد بعد چند روز مهاراجه بهادر همراه خود آورده بالای بنگله های جلوخانه خویش معه جمعیت سواران و بارگیران و دو صد جوانان اهل روم و عرب جمله پانصد نفر مد ماه پانصد روپیه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا صورت جنگ بظهور آمده جمعدار مسطور فتحیاب گردیده مورد الطاف گشت مهاراجه بهادر جلدوی این خدمت و تعلقه ناگر کرنول آنچه برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چندے بر سر تنخواه معامله بالعکس شده برطرف نمبل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و فیل و اسپان و شتران وغیره مقیم مقام اند و او را امیدواری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه بر سر جمعدار مذکور عرب و جوانان بار وغیره قریب یکهزار جوان اطراف خانه را در گرفته نشسته بودند اما او هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تقیه کلی شد درینولا توکل بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولتمدار

بعد اخراج این قوم که در احوال چنچل کوڑه ذکر یافته چون مدتے بگذشت در عهد جلوس حضور پرنور ادام الله اقباله بر طبق آرزو و درخواستهای مهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و نذر خطیر و زر نقد را نگرفته اول شاه عالم جمعدار آمده باریاب حضور بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر گشت بعد ازان رفته رفته محمد نصیب خان و دیگران و محمد یوسف خان و

پسر وغیره

که اگر تنخواه این دو برادر که ناسور اند برطرف کرده تنخواهند داد تمامی جمعیت سرکار و مجموع سرکردگان
رساله مایوس خواهند شد قاعده سرکار نیست دارا جاه بهادر بسیار غصه بهادری الدوله نموده دو هزار
روپیه نقد از خزانه سرکار رسانیدند الیشان زر تنخواه در خریطه ها پر کرده نزد بخشی مذکور آمده
گفتند که بخشی صاحب این خریطه های زر لفت ها باز تنخواه ملاحظه فرمایند آنچه که شما گفته بودند
همون طور تنخواه مایان رسانیده رحمت خدا بر است گوئی شماست بخشی مذکور نهایت
خجل گردید از انجا بحیدر آباد آمده در رساله شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم شدند و در آنجا هم
بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بهادر موصوف اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر بنهایت قدردانی
طلبیده بر رساله دو صد سواران تیر انداز ها و دو رسالهای ذات حیدر علیخان بهادر هفتصد روپیه
و دو صد روپیه ماهوار مودهو میان سرفراز نمودند که در میان دو صد سواران یکصد سوار صرف
تیر انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر پیاده نیز مرحمت کردند پس بهادر مذکور هر روز
در دربار بلباس رنگا رنگ نو بنوی آمد و در سواری الیشان سانگهنه ها یعنے سنانهای نقرئی میداشتند
مثلا روزیکه بالباس زرد آمدند همه اسباب تا چار جامه اسپان سواری هم بلباس زرد مخملی
و ترکش و نیام شمشیر وغیره همه برنگ زرد باشد در علم تیر اندازی تیرها و لیس ها همه مودهو میان
از دست خود تیار میشود که تیر گران بلده بهنر صناعت الیشان گشتند حالاهم در بعضے جا موجود اند
و شاگرد بهادر مذکور مبارز الدوله بهادر مرشد زاده دیگر مرشد زاده ها و امیران و امیر زاده ها
و راجه ها و دیگر مردمان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا
سر دادن یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز الیشان پنج بار بندوق را سر میدهد اهل فرنگ
مثل سید نم صاحب وغیره قایل شدند و حالا در سرکار امیر کبیر بیست پنج جوان تیار موجود اند و نقشه
ساز باروت انکه در هر حرکت باروت یک ضرب لوزن بندوق بر می آید که یک ذره رایگان نمیرود

همه با مروت و سلوک اند که بسبب طول کلام احوال فرداً فرداً مفصل بقلم نه آمد

ذکر تیراندازان و قدر اندازان سرکار برق کردار حیدر علیخان بهادر تیرانداز و برق گذار

ابتدای نشو و نمای ایشان از قلمرو ادهونی است بزرگان ایشان در عهد نواب امیر الامرا بسالتجنگ بهادر
همواره باعزت و حرمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سودهو میان برادر خرد ایشان مشق
تیراندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند در صنایع و بدایع این علم شریف اوستاد
زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیراندازان حیدرآباد بر تووه راجه راو رنبها جیونت بهادر همه تیراندازان
جمع شده بمقابله آزمایش نمودند هیچکس بمقابله ایشان بر نه آمد همه مقر شدند که اوستاد وقت اند
و در شجاعت فرد اند چون بعد رحلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت انجا بقدوم دارا جاه بهادر
خلف کلان و داماد حضرت غفران مآب زینت یافت و این هر دو برادر بدستور سابق ملازم بودند
اتفاقاً فیما بین ایشان و هادی الدوله بخشی فوج سوء مزاجی بهم رسید و حکم ربط فی رسانید زر تنخواه
دو هزار روپیه تنخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از هادی الدوله درخواستند گفت
هرگاه شما خریطه های زربفت تیار کرده خواهند آورد آن هنگام زر تنخواه شما پر کرده خواهند داد
مراد اینکه خریطه های زربفت خواهند آورد و تنخواه شما خواهند داد حیدر علیخان بهادر و
سودهو میان دو خریطه زربفت تیار کنانیده خود معه برادر خویش بالای سرراه خیمه خاص تیر و
کمان در دست و ترکش ها در بر و اندازه نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور
جمعیت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابله در آورد و هنگامه عظیم برپا شد بعد از ان دیگر مثل سعد الله
خان بهادر قایم خانی وغیره و کلند انان لین وغیره درمیان آمده همه کیفیت بعرض دارا جاه بهادر رسانیده

داگر

برخاستند و ایشان بر رسالهٔ کمیده سواران پایگاه خاص خود و بعضی سلحداران نیز و به وصه بارگیران
پیاده بدرماهه ذات و فرزند برخوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کار و بار عزا نیز داری گردید بکمال
آبرو حاضر دربار جهانمدار است هر چند در ریعان سن جوانی متصف است اما در فراست و وقار و دانائی
و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه هر متنفس به وقت مقرری فرد فرید است که دیگر در هیچ
رساله سواران و پیاده آنچه در کارخانه جمعداران و چه در رساله رساله‌داران با این خبرداری
و هوشیاری احدی نیست و با عاصی محرر اوراق قرابت قریبه جز لاینفکی دارند که همشیره
حقیقی عاصی بحیدر علیخان بهادر منسوب بود الغرض میر موصوف فرد کامل است

ذکر جمعداران قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت غفرانمآب عرب فقط در رسالهٔ سیدی عنبر علیخان جمعدار سرکار خال خال
از قسم حبشیان اکثر بودند بعد ورود اعظم الامرا ارسطوجاه از پونا سید عمر خان جمعدار عرب
ولایتی را با پانصد نفر عرب ولایتی نوکر داشته همراه خود آورده چندی در بلده داشتند
چنانچه قهوه‌خانهٔ ایشان روبروی دروازهٔ حویلی چهته منیرالملک بهادر بود که حالا در آن جا
عمارات دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد ازان متعین دروازه‌های قلعه محمدنگر گولکنده
ساخت بعد انتقال جمعدار مذکور که مرید و معتقد حضرت حسینی بادشاه صاحب مجذوب بود
متصل قبر آنحضرت مدفون است و رحلت اعظم الامرا ارسطوجاه پسرش سید حسن خان جمعدار
بکار پدر خویش معمور گردیده و در مختاری مهاراجه بهادر چون سکهان قریب دوازده هزار نفر ملازم
سرکار در رساله بهادر حاضر گشته آنوقت فقط محمد حبیب حیدرآبادی الی النسخ اینها بود و تعصب
و قضایای این قوم را سرانجام میداد و من بعد عبدالله بن علی جمعدار با تعصب طالب الدوله

الغرض حمید علیخان بهادر فرد کامل فنون بود در علم طب معالجه ها میکرد و دوا از نزد خود میداد
بزار ها کس صحت مییافتند و در علم تکسیر نیز علاج ها مینمود و آسیب ها را دفع میکرد آخر الامر چون قضا
وارد شد هیچ از اسباب دنیا بکار نه آمده جان بجان آفرین داد و مود مهو میان نیز در فدویت
و جان نثاری مرشد زادهٔ آفاق مبارز الدوله بهادر میبود و شخصی ناحق هنگامه آرا شده زخمی
کرد و خود هم جان داد و مشار الیه بعد دو چهار روز بی سبب دلفریب جهت مظلوم رو بآخرت نمود
فرزند حمید علیخان بهادر جعفر علیخان در سرکار امیر کبیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بست پیچ
جوان هشیاری طریقه پدر خویش مستعد دارد

میر ببر علی جمعدار نبیسهٔ حمید علیخان بهادر

خلف میر عظیم الله جمعدار میر معز از نجبای هندوستان بود بر گاه وارد حیدرآباد شده نه
مدبادی حمید علیخان بهادر میر معز گردیده تا حیات بهادر مذکور بعزت و حرمت تمام و انتظام
سواران رساله و نوکری سرکار با جمعیت مذکور معمور کار و بار میبود و بعد رحلت ثمانه بود میر صاحب
معز ندانه با پنجاه سواران سلحدار پاینگاه ذات خویش ملازم سرکار رهبر ای حسام الامرا خانخانان
بهادر ملازم گردیده مدتی اوقات عزیز خود بسر برد و عجب سیاد صحیح النسب فرشته خصال بود که زبان
در وصف خصائل الشان لابیان است بر گاه وعدهٔ موعود در رسید لبیک اجابت گفت میر
ببر علی با وصفیکه سن ابتدای شباب داشت اما همه کارخانه خود و برخی بکارخانه بهادر موصوف
انجمان در رسید که همواره مورد تحسین و آفرین گشت و بعد رحلت خان خانان بهادر
با فخر الملک بهادر خلف مرحوم نیز کمال اتحاد و اتفاق بوده مشهور تر گردیده بر گاه کارخانه
فخر الملک بهادر و بافراط و تفریط آورده میر معز در رساله راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

سابق نیز نزد امین الملک بہادر بہ دو صد جوان عرب نوکر بود بعد رحلتش نزد مہاراجہ بہادر ملازم گردیدہ الحال قریب شش صد نفر ولایتی و مولد ہمراہ خود دارد و از حضور پرنور بخطاب خانی و جنگی و علم و نقارہ و پالکی و عماری و تعلقات سربلند است آدم بسیار دانا فہمیدہ کار تا اول شعار ہموارہ حاضر دربار جہاندار است

بن ثناش جمعدار قہار جنگ

اول در حیدرآباد وارد شدہ بملازمت اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور در آمدہ بعد از آن نزد مرزا شاکر بیگ با دہ جوان نوکر گشته من بعد بہ امداد سید مشتاق خان در آمدہ رفتہ رفتہ بجمعیت دو صد نفر جوان عرب ولایتی و مولد نزد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر ملازم گردیدہ چون طالع یاور بود روزی در سواری مبارک بملاحظہ حضور پرنور مشرف شدہ بجمعیت پانصد نفر جوانان عرب ولایتی و مولد و یکصد سواران عربہای ولایتی سرفراز گردیدہ در عرصہ قریب بخطاب خانی و جنگی نیز ممتاز گشت آدم صاحب مروت قدردان نجیا بسیار نیکذات ہموارہ حاضر دربار جہاندار است معہذا در قرض لکھا روپیہ مقروض بود حضور پرنور بفرط الطاف شاہانہ دو لک روپیہ از سرکار دولتمدار عنایت فرمودہ فارغ البال ساختند

عمر بن عوض جانباز جنگ

از قدیم ہمراہی راجہ شیو پرشاد بہادر ابن راجہ روشن رای با یکصد نفر جوانان عرب ولایتی و مولد ملازم بودہ مدتی بسر برد بعد از آن بملازمت مہاراجہ بہادر در آمدہ بپانصد جوانان دیگر ولایتی و مولد سرفراز گردیدہ از تعلقات لکھا روپیہ نیز سربلند گشت و بسعی مہاراجہ بہادر بخطاب جنگی فائز شدند

حسن علیخان بهادر کوتوال ملازم سرکار در رساله مهاراجه بهادر راجه چندو لعل گردید و شیخ احمد عبادی
جمعدار و بن شاش جمعدار پیش از آمدن عبدالله بن علی نوکر مهاراجه بهادر که بودند اتفاق کرده
قریب دو هزار عرب همراهی خود در آوردند لیکن چندے چون عرب دو بار بر سکهان غالب
آمدند چنانچه ذکر آن گذشت دل مهاراجه بهادر از شجاعت سکهان برخاسته بجمع کردن عرب
متوجه گردید لهذا سکهان قریب شش هزار روانه اوطان خود شدند و عرب قریب ده هزار جوان
ولایتی و مولد ملازم سرکار گشتند و عبدالله بن علی را از حضور خطاب و منصب مرحمت گردید و دیگران
را نیز که علیحده بقلم می آید

جمعدار عبدالله بن علیخان مدبر جنگ ابوالفتح

او در عهد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد شده باستصواب و سفارش طالب الدوله حسینعلیخان
بهادر بملازمت مهاراجه بهادر رسیده اول به دو صد جوانان و بعد از ان به پانصد نفر و الحال قریب
یکهزار جوانان ولایتی و مولد همراه خان مذکور نوکر سرکار در رساله مهاراجه بهادر اند و از پیشگاه خلافت
بخطاب خانی و جنگی و بجاگیر و تعلقات لکها روپیه و علم و نقاره و پالکی و عماری و فیل سرفراز و ممتاز
آدم بسیار رسا صاحب خرد و در امورات سرداری منشای کارهای نمایان است رفیق پرور گشاده همت
بهادر میدان رزم زینده محفل بزم جان نثار بکار سرکار خبردار و بهوشیاری بجمیع کارخانجات
محول خویش می نمود و ریخولامدار ابوالفتح بذات بهادر مذکور متعلق سوای جمعیت سرکاری قریب پانصد
نفر عرب از علاقه بهادر سطور نزد امیران سرکار و نزد بعضے دیسانیان و زمینداران ممالک محروسه
سرکار نیز نوکر اند

شیخ احمد علیخان عبادی بربار جنگ

مابقی را بتطویل کلام احتراز کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم را زور شور
بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و ساهوکاران بلده وغیره باستصواب اینها معامله
قرض و وام مینمایند اگرچه روهیله ها نیز قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون درمیان
اینقوم روهیلها از بے اتفاقی یکدیگر جمعداران ایشان را دست تصرف در امورات اینها نیست
چنانچه باید از شوره پشتی وغیره سرکشی و ظلم و ستم بر غربا و اذیت رسانیدن باهل حرفه بازار
باخراج در آمدند مگر بها حکم سرکار باطاعت و فرمانبرداری جمعداران هر قدر که باید و شاید
بجا می آرند بزرگان این قوم از دانائی و فراست خود اعسکره را چنان قرار داده اند که از
جاده حکم جمعدار قدم بیرون نمیگذارند و خونی را خود تشهیر کرده میزنند در سرکار رسانیده نه
طریقه اینها طریقه نیست بمقوله اینکه آنچه بر خود نه پسندی بدیگری مپسند اما در جائیکه خبر جمعداران
اینها میرسد هرچه کردنی است هم میکنند و جمعداران نیز از حق تجاوز نموده در بعضے جا
چشم میپوشند و پاسداری قوم خود مینمایند اما درینولا از سابق درستگی پیدا کرده اند ٭

ذکر جمعداران سندهی

پیش ازین عمر سندهی جمعدار از سی سال در بلده حیدرآباد شده با دو هزار جوانان ولایتی ملازم
سرکار شده مدتی اوقات عزیز خویش در اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسر برد بسیار آدم
خیر بود بیوه زنان را ماهوار میداد و با مردم میان سلوک مینمود در سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و هشت هجری قضا نمود بعد انتقال جمعدار مذکور محمد پچل نام همشیره زاده اش از ولایت
سنده آمده بجمعداری جمعدار مرحوم نامزد گردیده معمور کار و بار خود است و سوای این چند
جمعدار دیگر با جمعیت علحده در علاقه اجاره و جاگیر چنده راجی سها و حاضر دربار اند

ذکر جمعداران سکهان

آدم بسیار ذی فطرت اهل قبیله عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دیهات آنجا هست
معامله شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام میدهد صاحب اوقات بجمیع صفات بزرگانه معمور
کار خود است

عبدالواحد جمعدار عرب

بزرگان جمعدار مذکور در دولت پیشوایان پونا بکمال عزت و حرمت بجمعیت بسیار ذیمقدور
بوده کارهای نمایان نمود بعد انقلاب ریاست آنجا در حلت پدر خود مشارالیه در بلده حیدرآباد
آمده بهمراهی طالب الدوله حسن علیخان بهادر کوتوال سکونت ورزیده رفته رفته خدمات شایسته
بعمل آورده مشهور گشته با جمعیت عرب بکار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانه خود است ذیمقدور
بسیار صاحب سلوک قدردان نجبای شکسته حال خوش اخلاق بهر کس که سلوک نمود از فکر آزاد
ساخت شوق اسپان شمار و اسپان عربی و دکهنی با ساز و زیور بآن وابستگی دارد که از هیچکس
نشان نمیدهند و فیلان تیزرفتار بهمین قدر را انتها میخواند معهذا قوت بازو هم زیاد بود
چنانچه شخصی پهلوان از بلده پونا بحیدرآباد آمده با پهلوانان اینجا بزور غالب آمده کلمات لاف
زنی پیش جمعدار مذکور ظاهر کرد او بغصه در آمده گفت من حاضرم از من آزمایش زور خود کن او که
مغرور بود بمقابله در آمد پس او را آنقدر بر زمین زد که همه بند اعضایش بعد مدت دراز بکار آمد
غرض آدم بسیار با مزه آشناپرست بجمیع صفات آدمیت مشهور است و نیز دیگر جمعداران مثل شیخ عمر
با دو صد جمعیت سه صد نفر عوض بن محفوظ بن طیران بپنجاه نفر و سلطان غالب بدو صد جوانان عرب
با یکصد و بیست و پنج نفر و علی بن عبدالله بیست و پنج نفر و عبدالله بن مبارک بیست و پنج نفر و سعید صالح بپنجاه نفر و
دیگران نیز بملازمان سرکار دولتمدار بهادر متعلق اند هرچند جمعداران بسیار سوای اینها نیز در میان دوازده
هزار جمعیت عرب ملازم سرکار اند اما آنها که نامور و مشهور تر اند ذکر آنها بقلم آمد

با پانصد سوار بود الحال سرکرده پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگ خان است
خان معز از بزرگان خود بنده پادشاهی بودند اما خان ممدوح در نیولا صاحب همت و در جمیع صفات
سرداری فرد فرید روزگار است حالیا نیز از خود بذات خویش مورد الطاف شاهانه و مصدر
عنایات خسروانه صاحب سلوک رفیق پرور آشنا پرست بجمیع فضایل سرداری معمور کار رساله
و حاضرباش حکم خداوند نعمت است و باقی سه رساله دار دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا
بر چهارم تنها هوشیار و خبردار اند و مرتضی یار جنگ پسر مردان یار جنگ زیر سرکردگی پانصد
سوار همه متعین همراهی انگریزان ملازم سرکار برای تنبیه مفسدان و قطاع الطریق ممالک محروسه
سرکار دولتمدار آصفیه معمور اند و باقی هشت هزار بار همراهی موسی ریمو و دو هزار بار از آنجمله
جوانان لنگ و ضعیف و معذور الخدمت در اورنگ آباد بسرکردگی فیرحسن صاحب هستند
و سه هزار بار در تعلقات سرکار متعین تعلقداران اند و سه هزار بار در رکاب سرکار دولتمدار
بخشیگری راجه رنگ راو حاضر بلده حیدرآباد اند

غلام مرتضی کمندان

اول در عالم جاهلیت با کشش صد جمعیت جوانان بار ملازم رساله مهاراجه بهادر بود و بعد از آن
چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد باسلام در آمده دست ارادت بدست جناب مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاد الله برکاته بیعت داده مشرف و مباهی گردید و در محله
متصل مکان راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مسجدی بکمال آرایش و پیرایش از علاء و احمر تمام مسجد
منقش گردانیده باحداث در آورده شبانه روز در عبادت الهی و خیر و خیرات مصروف
و به مسافران بر و بحر که در عالم بے مقدوری نزد مشار الیه میرسند چند روز داشته روانه
اوطان مینماید با یکهزار بار و دو صد جوان رساله رومیان و به جمیع آلات جنگ و حرب

در جنگ راجه چندولعل مهاراجه بهادر مختاری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان
سکه ملازم رکاب خویش داشتند و مدت مدید برهمین حال گذشت هرگاه عرب و سکهان
دو بار باهم بمحاربه درآمده عرب بر سکهان غالب آمدند چنانچه گذشت همه‌ها باوطان خود‌ها
رفتند که مزاج مهاراجه بهادر از عدم جرأت اینها منحرف گردید الحال قریب دو هزار جوان ازین
قوم با جمعداران مختلف مثل تارا سنگه و رام سنگه وغیره ملازم سرکار دولت مدار اند ❊

ذکر سرداران و رساله‌داران و کمنداران پلٹنهای بار ملازم سرکار دولتمدار رعد جنگ

ولد سیدی عبدالله خان بهادر رعد جنگ هست رساله قدیم سیدی عنبر خان مرحوم بعد رحلت پدر
خود بجمعیت یکهزار پانصد نفر جوانان بار بانشانهای نختباشی معمور کار گردیده حاضر دربار
جهانمدار هست اغما و اینها از همه‌ها زیاده تر هست که خانزادان قدیم اند و تنخواه اینها تعلقات
موضع منیجه وغیره محالات سیر حاصل مقرر اند صاحب جاگیر و نوبت هست

فضل علی بیگ خان و ولایت علی بیگ خان هر دو پسران ناد علی بیگ خان
با سه هزار بار از وقت سرکار ای حضرت مغفرت منزل سرفراز و خان مذکور از قدیم همراهی سیدی
عبدالله خان رعد جنگ ملازم سرکار بود و بخوبیها موصوف

گهاتشی رام کمنداران

چهارده هزار جوانان بار موسی ریموا ڈو الدوله که از انجمله شش هزار بار شتین صاحبان انگریز بوده
جابجا در قصبه آنبه جوگائی و اورنگ آباد و هنگولی وغیره بسرکردگی سدرلین صاحب گاردن
صاحب چهاونی دارند باد و هزار پانصد سوار بلباس برآورده انگریز کردی صاحب وغیره

معروف است معہ دیگر پایائتہا ای سرکار کہ جا بجا قریب شصت ہزار بار معہ توپخانہ ہای آتشبار
لیلا و نہارا کمندانان سرکار ہموارہ حاضر رکاب و تعلقات است و جمعیت دیگر کہ ہمراہ امیران سرکار
علیحدہ علیحدہ است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت ہمہ انجموع شبانہ روز مشق
تنفنگ ہا و سر دادن توپہا میکنند و ہمہ ہا محکوم حکم خداوند نعمت اند سوای آن جمعیت سواران
و بار پایائتہا و توپخانہ جرار آتشبار برق کردار ہشیار پایگاہ معہ شتر نالان رعد کردار ہمراہی امیر
کبیر شمس الامرا بہادر کہ احوال آن در ذکر بہادر موصوف گذشت ۰۰

ذکر شاگرد پیشہ سرکار دولتمدار یعنی چوبداران و خدمتگاران و فراشان و یکہزار دو صد ہرکارہا دار و غہا وغیرہ

در عہد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصف جاہ ثانی چوبداران و در نشست مقرر بودند
ہمراہ دو مردہ یکی طاہر علیخان باسہ صد چوبداران کہ از آنجملہ قریب یکصد نفر سواران خود اسپ اند
بشرح فی سواری روپیہ ماہوار وصولی و بعضے درمیان اینہا کہ ماہوار بیقرار دارند موسوم
بو غیرہ کردہ اند صاحب پالکی و خطاب ہستند چنانچہ اصالت مان خان و حافظ مان خان و
دیگران نیز و باقی ہمہ پیادہ ہا کہ ہمہ چوبداران ہندوستانی اند و معمول اینہا اینست کہ شش
گھڑی روز باقی ماندہ معہ مردہ بہ خود حاضر دیوڑھی مبارک میشوند و نشست میگیرند و ہمہ بغیت
حکم احکام شبانہ روز از مردہ ہر کہ حاضر بود و دریافتہ حاضر میباشد و او کہ حاضر بود برخاستہ معہ
چوبداران بمکان خود میرود و ہمین طور و ہمہ نوقت دیگری می آید و معمول نشست می شود
دوم مردہ بہ حرمت نواز خان المشہور مرزا ہی تنخواہ کہ نہایت آوارہ مزاج بود باسہ صد اسم

مستعد کارزار است سرفراز و ممتاز و علاقهٔ گنبد هشت خانه مشهور به بندیخانه که آسامیان
الکوکهاروپیه تعلقات زمینداران وغیره مقید اند تعلق به خود دارد و مهاراجه بهادر را اعتماد
کلی است هرگاه رکاب سعادت حضور پرنور بهادر عزم بیرون بلده سفر میکنند تمامی خانه خود را
باعتماد کمندان مسطور وا میگذارند الغرض کمندان نیکذات بجمیع صفات مسلمانی موصوف

صاحب حسین کمندان

در عالم جاهلیت با دو صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود از یاوری طالع باسلام در آمده دست
بیعت و ارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکاته داده مشرف گشت
و بیرون دروازه نمازی بنده مسجد آباد کرده از سر نو به تعمیر سائبان و مصلے برای اذان و زیر
آن بازار نو باحداث در آورده رسته شاهی را که بسیار خراب شده بود و مردمان را اذیت
تمام میگرویدند مشار الیه بنهایت صفائی و درستی درست کنانیده مصروف عبادت و خیر و خیرات
است و دو پسر لایق دارد و همواره حاضر دربار فلک مدار است پاپیا کمندان باجمعیت
شش صد جوانان بار در سلطان شاهی که باغ قدیم قطب شاهیه بود و الحال همه ویران است
باجمعیت همراهی خود مقام دارد آدم بسیار هوشیار خبردار معمور کار سرکار است لون صاحب
فرنگی باجمعیت دو صد جوان محمود خان و ولدار خان پسران اسمعیل خان بخشے
باجمعیت یکهزار و پانصد بار قدیم و جدید و دیگر کمندانان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است
اما فرصت سنگ کمندان اول بعلاقه نادعلی بیگ خان بود بعد ازان بالطاف حضور
پرنور دام اقباله بذات خود با چهار صد جوانان نو ملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد
و در تمامی سه هزار بار نادعلی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و بکمال
بهادری موصوف و پسرش رگهوسنگ نیز بعنوان امیران پرورش یافته در کار خود

و درین زمانه نیز چند سال بسر برده قضا نمود و پسرش حاضر و بخدمت موروثی پدر معمور است
الغرض اینهمه مردم بهرها و سرکرده های خدمتگاران و فراشان بجاگیر ذات و تعلقات هزارها
روپیه و ماهوارها سرفراز و معمور کار سرکار بوده اند و در عهد حضرت غفران منزل علیه الرحمه
چون از حرکات ناپسندیده حرمت نواز خان که آواره مزاج شده بود خاطر مبارک متنفر
گشت مشار الیه را از خدمت تغیر فرموده محمد یعقوب چوبدار وغیره قدیمی وقت مرشدزادگی
خود را که بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبرده سرفراز و ممتاز فرموده بخطاب اعتماد
نواز خان سربلند ساختند و بعد چند روز محمد ظاهر علیخان نیز که مرد بسیار معقول و متدین
و قابل و صاحب خط و سواد بود از عارضه سرطان اللسان قضا نمود پسر لطفی اش مهر علیخان
بالطاف خداوند نعمت امور خدمت نشست زمره چوبداران گردید اما چون او در نشه
معجون وغیره دایم الاوقات از خود بیخبر میداشت و براو کار و نوکری سرکار نمیرسید ناچار
خان محمد وغیره چوبداران را که مرد معقول و لایق کار بوده از حضور پرنور معمور نیابت خود
کنانیده خود انزوا گزیده و تا حیات خویش بکمال راستی و درستی خدمتگذاری و تابعداری
نموده درگذشت بعد او دامادش محمد راج الله به نیابت مهر علیخان مذکور معمور کار گردیده
بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان هم سفر آخرت نمود پسر
کلانش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شده معمور خدمت نشست زمره چوبداران است
اما نهایت مرد ذی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبا رفتار بسیار دارد و فیل و اسپ
را باهتمام آنچنان تیار و فربه میکند که در تمام شهر مشهور تر میگردد و در سواری اسپ یکتای
وقت است قدر و منزلت بهر خانزاد سرکار بخوبی میداند اما درین عهد حضرت بندگانعالی
حضور پرنور ادام الله اقباله مرحمه حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

از چوبداران سوار و پیاده وغیره شب خوابها و شتربانان را که شب بجای مردم خود خدمت دیوڑهی مبارک میباشند
و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور نایبان مردم میباشند و ناظر و غیره
میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مردم به اجرا میکنند تا رحلت حضرت غفران مآب این هر دو قوم
مذکور معمور کارها و بار و دیوڑهیهای مبارک سرکار بودند و خدمتگاران سرکار نیز دو نشست بودند
یکی همراهیان سید عمر خان که او شان با هفت هزار جمعیت بالا نمای بار و رساله عروب سرفراز بود
و دومی همراهیان جمال علیخان پسر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتگاران
در هر دو نشست بودند و اکثر از اینها صاحب فیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند
و این هر دو نشست چوبداران و خدمتگاران در خلوت مبارک همواره بر طبق معمول حاضر
میماندند و بر سر کارخانجات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی معمور کارها و کارخانجات میشدند
و جابجا در خدمات نزد مرشد زادهها و محلات پیران کهن سال از اینها مقرر و متعین اند و نیز خواجه
سرایان قدیم مثل میان نیک روز خان وغیره با دیگران هم قوم خود بچوکی خانه محلات
سرکاری حاضر میمانند و تعمیل احکام سرکاری میکنند اما فراشان سرکار نیز دو نشست همراه
مهتر بوڑهن خان که مهتر شش صد نفر فراشان و شتربانان بود و داروغه اینها عظیم الله خان
بهادر غالب جهان آن خان ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفران مآب در کشتن حیدر جنگ
نایب و مختار موسی بجوسی که ذکرش گذشت شریک بود و مهتر بوڑهن خان مذکور که او در عهد
حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه خطاب نیز ده ساله بود و صاحب خطاب و پالکی معهذا
درین عهد حضور پرنور نیز که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست خان مذکور عمر یکصد
دوازده ساله داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرای
جد اعلای خود حضرت مغفرت مآب اکثر اوقات عنایت کرده استفسار احوال آنحضرت میفرمودند

درین

وحوش تعلق کہ عجایب و غرایب در سیرگاہ حضرت خلد مکان عالمگیر بادشاہ بود و علاقہ بایشان از قدیم دارد واما سید احمد خان در عہد حضرت غفران مآب متعین خدمت حضرت مغفرت منزل در عالم مرشد زادگی بودہ حاضر مکتب میبود و بعد سریر آرای آنحضرت بخدمت بخشیگیری دو صد جوانان بار و نشست یک گروہ شاگرد پیشہ خاص سرفراز و ممتاز بود بعد رحلت آنجناب از پیشگاہ حضرت بندگانعالی مد ظلہ العالی بدرجہ مصاحبت و قربت در رسیدہ بداروغگی ارباب نشاط سپاہی شد و بعد از چند ایام در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شش ہجری رحلت حیات نمود بعد از ان میر امام علیخان بہادر خلفش کہ آثار سعادتمندی از چہرہ اش ہویداست و اخلاق پسندیدہ دارد در پیشگاہ خلافت مصاحب و مقرب گشتہ ناموری کار خلق اللہ از خداوند نعمت بخوبی برمی آرد صاحب خطاب خانی و بہادری با جمعیت عروب و علے عمول جاگیران و جوانان بار و ہر کارہ ہا وغیرہ سرفراز شادی خان مذکور بتکلف تمام از الطاف خداوندی بوقوع آمدہ آدم بسیار خلیق و با مروت و نجیب شناس در برق اندازی قدرت تمام دارد ہموارہ حاضر دربار فلک مدار است

میر ہدایت علیخان بہادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم کہ ذکرش گذشت سعد اخان مذکور از بدو شعور خردمندی و تیز فہمی بسیار داشت بعد رحلت والد خود مسند دل بذل و نوال و منظور نظر بلند اقبال خداوند نعمت گردیدہ بسیار مورد الطاف خاقانیت صاحب خطاب خانی و بہادری و جمعیت بار و بارگیران و اسپان طویلہ خاص در برآمد کار خلق اللہ مساعی جمیلہ بکار می برد آدم شناس قدردان کمال صاحب ہمت آشنا پرست دوست نواز در ہر ماہ ربیع الثانی و بتاریخ دوم نیاز فاتحہ حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ سرہ العزیز بان تکلف میکند کہ تمامی اعزہ دربار

ومحمد راج الله بسبب بعضی وجوه از خدمت موقوف شده محمد چاند برادر زاده طاهر علیخان بخدمت
موروثی سرفراز شده معمور کار گردید ومرد به ابو محمد که در عهد مرشدزادگی حضرت مغفرت
منزل معمور کار بود و بعد سریر آرای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاه چوبداران قدیم وقت
مرشدزادگی حاضر بوده اهتمام نوازخان خطاب داشت در هیولا باخانه کمیدان و به سرفراز شده
حاضر دربار جهاندار است و خدمتگاران حضرت غفران مآب وحضرت مغفرت منزل آنها که
مرده مردند و باقی همه بدستور معمول جا بجا متعین مرشدزاده‌های بلند اقبال و در خدمات
دیگر حاضر اند ومواجب‌ها می یابند و کسانیکه صاحب خطاب و پالکی وسرگروه آنها بوده مثل کریم
بیگ خان وعبدالنبی خان وغیره قضا کردند چون پسر عبدالنبی خان هم رخت هستی بربست
متعلقان او به رضا به مناسب معه یک طفل نبیره اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پرنور
اند او تعالی شانه خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الآباد بسلامت دارد که خانزاد پروری
ونوازش قدیمانه بر ذات بابرکات آن اعلیحضرت ختم است آمین رب العالمین و فراشان
عهد حضرت غفران مآب وحضرت مغفرت منزل معه فراشان حضور پرنور دام اقباله بدستور
معهود معمور کار سرکار اند و تنخواه همه‌ها از خزانه سرکار میبابند و شیخ حیدر مرد به قدیم مرشدزادگی
بخطاب خانی سرفراز شده با پنجاه چوبداران حاضر دیوڑهی مبارک وباریاب حضور است
وبخدمات دیگر معمور

ذکر مقربان و باریابان حضور پرنور میر امام علیخان بهادر

ولد سید احمد خان مرحوم جدالشان سید عبدالنبی در عهد حضرت مغفرت مآب حاضر خدمت و بکارها
معمور بود و از مدت مدید ساکن کاغذی واڑه قلعه مبارک دولت آباد و در همونجا اوقات بسر برد

ولد محمد حنیف جمعدار کہ او صاحب جمعیت سواران وغیرہ ہمراہی خود متینہ شمس الامرا تیغ جنگ
ونیز فرزند شمس الامرا بہادر امیر کبیر بود و از قدیم بکار سرکار جانفشانیہا نمودہ مورد تحسین و آفرین
بہادر موصوف گشتہ کہ مشہور تر است و دو پسر داشتہ ودیعت حیات کردہ کلان محمد امیر
او در دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بذاتہ معہدہ روزگار
مقرون بود ہموارہ حاضر دربار میگردید مرد خدا پرست نیک سیرت با دوستان و آشنایان
سلوک محبت ہا در عین عالم شباب جہان فانی را درگذرانید فرزند دلبند اولین او بعہدہ
پدر یادگار است بکمال لیاقت و سعادت مندی دومی محمد وزیر در عین حیات برادر خود
عازم سفر گردیدہ مدتے او قات عزیز بخوبی تمام بسر بردہ روزی سوار اسپ نیلہ خوش رنگ
بسیار خوش ترکیب و مشہور بود در سواری مبارک حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ بملاحظہ خاص
در آوردہ منظور نظر خاقانی گردید باستفسار حالش در آمدند از یاوری طالع بدرماہہ عمدہ
سرفراز شد و بعد چندی برسالت پنج سوار مشرف گشت الحال جمعیت قریب دو صد سواران
و پیادہ ہا ممتاز و باوجاہت بسیار مرد بہادر لایق کارہای سرکار رفیق پرور کشادہ دست
با اخلاق بجمیع صفات سرداری موصوف ہموارہ حاضر دربار جہاندار است ؛؛ ؛؛

آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از نجبای خاندان آذربایجان است از اتفاقات حسنہ وآب و دانہ
با یک لک روپیہ وسی سرا سپان بعنوان تجارت وارد بلدہ حیدرآباد گشت و مصروف
بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کاردانی اش بسمع مبارک اعلیحضرت
خدیو قدر دان مردان کار رسید از راہ الطاف بنگران یاد فرمودہ در عالم مرشد زادگی
بدرماہہ سہ صد روپیہ سرفراز فرمودہ بزبان حق ترجمان ارشاد شد کہ قربان قلی بیگ

وہم بجبای بلدہ طعام لذیذ میخورند و محظوظ میشوند الغرض خان مذکور در آدمیت و مروت فرد یکتاست کہ زبان در وصف آن قاصر است

میر سردار علیخان بہادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است ہم شکل و ہم شبیہ تر والد خود از فرط الطاف خداوند نعمت مصاحب مقرب و باریاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیست و بذاتہ نیکذات و با آشنایان و دوستان سلوک صاحب خطاب با جمیت دو صد جوانان بارگیر شرف و مباہیست + +

برہان علیخان عرف برہنہ صاحب

از یاوری طالع باریاب بارگاہ خداوندی در عالم مرشد زادگی بودہ سایر دوازکار خانجات آنزمان گشت و بعد جلوس میمنت مانوس شبانہ روز مقرب و مصاحب خود بدولت بکمال شیرین کلامی و حسن اخلاق با مرارباب احتیاج متوجہ گشتہ در برآمد کار تا مقدور خویش کہ بر ہیچکس پوشیدہ نیست مساعی جمیلہ بکار میبرد ہموارہ مورد الطاف خاقانیست موجب تقویت خاطر پریشان روزگار است در سی منقدمہ آن کسان کہ اینہارا ہیچکس در خانہ خود بار نمیدہد آن منبع نیکے و نیکوئی بکمال خاطرداری خدمتگذار و بکار ہای ایشان تا برآمدن و برآوردن کار بدل متوجہ در بیرون دروازہ دبیر پورہ مسجد عمدہ خوش اسلوب باحداث در آوردہ کہ تمامی آن محلہ را از عبادت الٰہی بے حساب حسنات است و اخراجات آنجا را متکفل کہ ثواب آن بذات آن باعث حسنات از بارگاہ احدیت جل جلالہ و عم نوالہ عاید آن نیکخصال کشادہ جبین خندہ رو نیک طینت سخن حق اینست کہ از باریابی آن خیرخواہ کار بندگان الٰہی برمی آید کہ موجب رضامندی خالق است ۔ ۔

محمد وزیر خان جمعدار

و بیجا است میشود و از آنجا که کار دلخواه من روبراه آمده است منت پذیرید که طرفین شود بالمره کناره
نمود و عذرها آورد و اما او که خواهش تمام داشت هرگز هرگز نشنید بلکه منجر بآن گشت که بغیر وقوع
جنگ از انکار نپذیرفته آزردگی دلی بهم رسد ناچار اعظم الامرا بوکیل خود دولت راو را گفته فرستاد
که سبب انکار ایشان محض همین معنی است که احیاناً اگر پهلوان سرکار با پهلوان شما غالب شود
ناحق آزردگی خاطر شما از طرف من باشد چرا که معامله جنگ اعتمادی ندارد معهذا همین خوشی
و خوشنودی من اینجانب همین است که خوشی و خوشنودی مزاج شما گردد هرگز هرگز ملال
بر خاطر اینجانب نیست باین شرط و تسلی خاطر من اگر منظور باشد روز دیگر طلب نمایند هر دو حاضر
اند بلکه هر دو را ملازم خویش دانند دولت راو سندهیه و اعیان دیگر همه گفته فرستادند
که این تماشا است و ناخوشی چه محل دارد هرگز اندیشه در خاطر راه ندهند که مقدمه واحد است
فردا ارسال فرمایند و خود هم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر مثل دولت راو سندهیه و نانا
پهرنویس و مهری پنڈت بهرکیه و پرسرام بهاؤ و خود مادهو راو و پنڈت پردهان وغیره در مکانی
که لایق اجماع خلایق بود نشستند نرسو را مع شاگردان او حاضر ساختند اعظم الامرا نیز باکال
و کشن لال را تشفی خاطر نموده همراه وکیل خود فرستاده برای آمدن خود عذرها کردند و نیز هر دو
پهلوانان تنبیه نمود که اگر او شان چیزی بدهند باطلاع من بگیرند پس هر دو برادر حاضر شده
سلام بجا آوردند او شان گفتند که بنشینید از بسکه باکال کوته قد و همین جثه بود بمقابل نرسو
پسند نشد و کشن لال که طویل القامت و متوسط الجسامت بود پسند آمده هر دو مقابل یکدیگر
در آمدند و آزمایش زور و قوت خود دست بدست نمودند و جنگی باهم نرسو و کشن لال در آمیختند
و کشتها و کوششها با یکدیگر نمودند نرسو دفعتاً کشن لال را در قابوی خود کشیده برداشت
و خواست که بر زمین زند کشن لال بند کشتی غالب که از استاد خود یاد داشت بعمل آورده نرسو را

حالا تو که منظور نظر بادولت گردیده اید اراده رفتن هیچ جا نکنی و منتظر لطیفه غیب باشد که
از پرده چه در جلوه ظهور می آید هرگاه سریر سلطنت دکن از مقدم آن حضرت زیب و زینت
تازه یافت باضافه دو صد روپیه مباهی گشت و رساله دوصد سواران مع خطاب علاقه خان ایران
و سواران که به علی بیگ خان بهادر عطا شده بود سرفراز گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف
شاهانه مصدر عنایات خسروانه شده بدرماهه یکهزار روپیه ذات معمور کار و هوشیار و
خبردار دربار فلک اقتدار است لهذا او خود جوان مرد ذی مروت و آدمیت مرد میدان
کارزار یکتای عصر خود است و بس

ذکر پہلوانان و کارخانجات سرکار

در جنگ اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر در بلده پونا باختیار اعیان آنجا اقامت داشتند
باکال و کشن مل دو برادر از قوم کهتری پهلوانان ملازم سرکار که در زور کشتی و پهلوانی مشهور
بودند حسب الاستدعای بهادر مذکور همراه ایشان گردیدند اتفاقاً فرسو نام پهلوان ملازم
دولت راو سندهیه که نامور آن سرزمین بود و یکهزار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی
مردمان آن سرزمین بسیار است بعد چند سال در پونا آمده باظهار آوروکه بنده در تمام دکن
گردیده آمده اما احدی بمقابل بنده بر نه آمد آخر خود را در خدمت آن مهاراج رسانید شخصی
از ملازمان سرکار عرض نمود که همراه اعظم الامرا بهادر دو پهلوان از نام آوران حیدرآباد
حاضر اند اگر با فرسو کشتی بگیرند میتوانند شد دولت راو در عالم شباب که خواهان همچنین تماشا!
بسیار بود با اعظم الامرا پیغام فرستاد که بخیال اینکه جنگ دو سردار اگر فرسو غالب شود
ننگ و نقص نام بلده سرکار است و اگر بالعکس گردد ناحق کبیدگی خاطر دولت راو که بمزاج

تحویل سه داروغه عهدی حضرت غفران مآب بتحویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک کہ یکصد و بست و پنج خوان از اطعمه لذیذه متنوعه معمول خاصه سالم است داخل محل مبارک میگردد و بهر خانزاد نصف خاصه یا پاؤ خاصه یا سالم خاصه بقدر مرتبه اش مرحمت میگردد و اکثر در محلات حضرت غفران مآب جاریست و عهدی حضرت مغفرت منزل بذریعه داروغه علیحده تیار شده در محلات آنحضرت میرسد و بهر باورچیخانه باورچیان و رکابداران و بار برداران و روزنا عمده کار بدرماهه‌های بیشقرار شاهانه روز معمور کار سرکار اند و باورچیخانه خاص الخاص متعدد و خاصه بهر خانزاد عنایت شود همه خانه اش پر از خوانهای اطعمه لذیذه مطیبه میگردد اللّٰهم ارزقنا دائماً اما آنچه که ایزاد برای تیاری نیازها و عرسها و در تیاری ماه رجب المرجب و ماه مبارک رمضان و دیگر ماهها که تحویل فیضمآب بالده واسها در عمل آید مثلاً در ماه رجب المرجب تیاری پانصد روپیه روز از شب سلخ رجب تا سلخ ماه شعبان کونده‌های بزرگ عرلیقن از جمیع اقسام اطعمه مع لوازمات آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم بی ممانعت احدی بمصرف خورش فقرا و مساکین و غربا و امرا و المخدرات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و در ماه مبارک افطاریها بشیخ زاده و پیرزاده‌ها و علما و فضلا و صلحا یمن کثیرین مساجد کو بکو میرسد خرچ هزارها روپیه است اما آن نفاست و طهارت که مزیدی بر آن متصور نباشد و باورچیان خاصه نیز بدرماهه‌های بیشقرار تا به صد و دو صد روپیه ملازم سرکار دولتمدار و علی هذا القیاس در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و در ماه محرم الحرام دیگهای طعام در قدم رسول و پنجه شاه و نعل صاحب و حسینی علم و علم مبارک بی بی و در عاشور خانه بادشاهی و علم مبارک حضرت عباس علیهم الصلوٰة والسلام همواره بدستور معهود و غیر معهود جاریست که کلها غربا و مساکین بدعای عمر و دولت معمور و مشکور اند

ذکر اسپان عربی و عراقی و دکھنی و کاٹھیواڑ

از هردو پای خویش گزدم شده بر بسته بند دام ماهی که مشهور تعلیم اوست آنچنان بطور آورد که
فرسو باوجود غلبه مغلوب گشت و همون آن گشن مل او را برخود کشیده برداشته بالای زمین
زده سوار سینه اش گردید غریو از خلق برخاست و صدای آفرین و تحسین از زبان خلایق بلند شد
پس شاگردانش دویدند و خواستند که گشن مل را از سینه او برخیزانند باگال برادرش شمشیر
کشیده بمقابل آنها درآمد اعیان پونا منع کردند چون هر دو جدا شدند همه اکابر و خود مادهو راو
گشن مل را نزدیک خود طلبیده تحسین نمود و جوڑه پارچه از کمخاب پچھوڑیهای عمده بیڑه
دو دستار پتن و سیله‌ها و دو جوڑی کڑه طلائی مرصع مال دو هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد
همراه اینها نزد اعظم الامرا فرستادند اعظم الامرا که بالای سجاده در دعا بوده هرکاره‌ها را
برای اخبار ایشان نشانیده منتظر خبر نشست بمجرد شنیدن خبر فتح دوگانه شکریه بجناب
فاتح الابواب بجا آورده اما برای عطیه ایشان انکار نمود مفید نشد وکیل سندهیه گفت که از
انکار اینهمه سوء مزاجی بهم خواهد شد پس اعظم الامرا قبول کرده و نیز اضافه بها را اینها نموده
داده و توڑه طلا مال یک یک هزار روپیه از طرف خود در پای هر دو پهلوان مذکور انداخت
در تمام پونا و اطراف و جوانب نام اینها مشهور خاص و عام گردید بعد مراجعت اعظم الامرا از پونا
مورد بخشش حضور پرنور نیز شدند تا حال بیش از سی سال هر دو برادر نزد مهاراجه بهادر حاضر بودند
باگال بهادر مذکور برای سواری ازمیانه سرفراز نمودند هر دو گوش باگال مانند سنگ سخت
نر بوده‌اند و نیز باگال اکثر با پهلوانان کشتی گرفته غالب آمده از حضور پرنور مورد عنایات گردید
معهذا گشن نام امیر و فوجدار فیل راجه راؤ رنبها و دیگر پهلوانان بسیار در سرکار هستند که از طول
کلام برانیها اکتفا نموده اما درین ایام رسم این مقدمات کم اند لهذا اختصاراً تحریر نمود

ذکر باورچیخانه سرکار دولتمدار

و بر موتی گج و دل سنگار و در عماری سرخ و در عماری سکهپال بالای گلاب پری و درین عهد
میمنت مهد حضور پرنور دام الله اقباله از پا الصمد زنجیر کم نیستند و آنحضرت اکثر در عماری زرد
بالای میمنت بخش و تاج بخش و موتی گج و غلام علی نام فیل که مانند او بالفعل در هیچ جا نیست
و در عماری شکاری سکهپال بالای لال زر و ماده فیل که مانند انسان فرمانبرداری خداوند نعمت
میکند سوار میشوند و نیز بدستور پیر آن فیلها معمور و به محالات تقرری داروغهها که درین ایام بسیار
کس سرفراز اند اما الحال نیز داروغههای تمامی فیلخانهای سرکار دولتمدار امین الدوله خلف
امین الملک مرحوم مذکور است

ذکر رختخانه

در عهد حضرت غفرانمآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی که همیشه در سفر میبود و بارها
سه صد منزل رختها محلات بتحویل محمد طاهر خان کوکه آنحضرت بود و در عهد حضرت غفرانمنزل
که اتفاق مهم از مخالفان دولت کم می افتاد که بیشتر مطیع و منقاد سرکار بیجنگ گردیده بودند
یکصد و پنجاه منزل سوای چهکره و بندیها جاری بودند و داروغه اینها محمد یار جنگ پسر کوکه مذکور
و نائب ایشان لچهمی رام چودهری که صاحب خطاب راجگی بوده اما درین عهد میمنت مهد حضور
پرنور سوای معمولی تقرری مذکور پنجاه منزل رخت نو تیار بداروغگی پسر محمد یار جنگ و رگهناته سنگه
چودهری پسر لچهمی رام چودهری مذکور با ساز و سامان خرلاط سرخ و سبز و زرد همواره جاری
و معمور کار و بار محلات سرکار اند و دیهات محالات در اخراجات آن بحال و برقرار هستند

ذکر توپخانه سرکار

توپخانه سرکار دولتمدار در عهد حضرت غفرانمآب که جنگ و جدل و مهم و سفر بر مخالفین و معاندین
دولت که باطراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد سه صد ضرب قلعه شکن بجلوی همراه رکاب

طویلہ ہا متعدد دانند علے الخصوص در طویلہ محولہ طالب الدولہ احسن علیخان بہادر کوتوال بلدہ از چہار صد زیادہ تر باشند کہ سوای سواری خاص و مرشدزادہ ہا و داروغہ و چابک سوار برای تربیت مقدور احدی نیست کہ سوار بر آنہا شود ہمہ خاصہ اند و تمامی برا تہا و خوراکہای الواع و اقسام مرتب و بزیورہای طلائی و نقرئی و کلابتونی مستغرق ہستند و نیز تحویل داروغہای دیگر جملہ از یکہزار راس زیادہ باشند و در اخراجات آن محالات لکھہا روپیہ پیرو بہادر موصوف وغیرہ اند

ذکر شترخانہ سرکار

سابق در عہد حضرت غفرانمآب شتران سانڈنی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر بمقصد مہار شتر میبودند درینولا بسبب اینکہ ہوای حیدرآباد بشتران بسیار ناموافق است مہار شتران کم اند بریں ہم از دو صد مہار شتر کم برآمد کار سرکار نمیشود کہ فیلان بسیار اند

ذکر فیلخانہ سرکار

سابق در عہد حضرت غفرانمآب قبال رکاب در سفر و حضر زیادہ بر چہار صد زنجیر فیل در فیلخانہ بودند کہ موسوم بہ چکلہ بیرون بلدہ محاذی دہلی دروازہ است کہ خاص بردارندہ عماری زرد حضور پر نور کہ از تمامی عماریہای دیگر بزرگتر و مرتفع است در تحویل فوجدار خان و محمد حسین خان عرف راجہ میان برادرش از سی زنجیر کلان ترکم نبودند و نیز در تحویل امین الملک بہادر برادر خرد منیر الملک بہادر مدار المہام سرکار و دیگر زنجیر ہا معمور بردارندگی فراشخانہ و شیشخانہ وغیرہ اند و در اخراجات اینہا محالات لکھہا روپیہ پیرو داروغہ بودند و در عہد حضرت مغفرت منزل ہمین دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد و بالای سر و بخش فیل کہ در میان سہ چہار ریاست مانندش نبودہ می شدند و نیز بر معمولیکہ در عماری سبز حضرت مغفرتمآب گاہ گاہے

و در سر آن پشتارہ های نشیب و فراز زمین را ہموارہ میسازند و قطع اشجار مانع سواری مبارک نمودہ اینہا بتحویل طالب اللہ دلاورجنگ بہادر و غیرہ اند جملہ کاماٹیان رکاب از سہ ہزار کم نیستند سوای کاماٹیان ہمراہی توپخانہ بنجات جنسی سرکار دولتمدار و گاڑیخانۂ سرکار کہ در ذکر جنسی و غیرہ سرکار گذشت

ذکر شکارخانۂ سرکار

جانوران شکاری و پادامیان یعنی پاڑدیان شکارگیر مردان و زنان کہ پاڑدیان گویند از یوز و باز و بحری و باشا و شاہین و لگھڑ و جھگڑ و جرہ و بحری بچہ و شکرہ و غیرہ و آہوان شکاری آہوگیر و سیاہ گوش در سرکار زرد و لتمدار بسیار اند قریب سہ صد نفر پاڑدیان ہمراہ سواری مبارک میباشند و تماشای شکار بر نند و چرند بملاحظہ اقدس می آرند و در باڑہ بند و بست زنانہ تا دوازدہ دوازدہ کروہ یعنی کوس طولاً دوازدہ و سہ کوس عرضاً میشود و بچہ چہار سالہ را ہم اندرون باڑہ رفتن نمیدہند پاڑدیان شکاری ہمراہ سواری معہ اسباب شکار و جانوران شکاری بودہ تماشای عجیب و غریب شکار مینمایند و انعام می یابند لہذا باز برد و برد رندہ جانوران شکار و دو صد کس ملازم سرکار اندو دارو غہ اینہا معظم جنگ از چہار پشت موروثی معمور خدمت است و در اخراجات اینہا دیہات اطراف بلدہ مقرر یافتہ و شکارگاہ سرکار از فصیل دروازہ تا لاب میر جملہ معہ درگاہ برہنہ صاحب قدس سرہ بالا پور و سرور نگر و منصور آباد و قلعہ کہنہ تا ابراہیم پٹن ہمہ رمنہ شکارگاہ سرکار است کہ لکھا آہوان بفراغت میچرند و تا قریب آدمان می آیند و مقدور احدی نیست کہ بحکم سرکار بندوق سر دہد یا گنجشکے بگیرد مجرم سرکار میشود ہمہ صحرا از آہوان و جانوران پر شدہ است و شوق بجناب اعلیحضرت بسیار اکثر متوجہ شکار میشوند قریب از یکصد و پنجاہ دست یوز شکاری کم نخواہد بود سوای آنہا کہ در تعلقجات برای تربیت میباشند و علی ہذا القیاس باز و بحری و شاہین و غیرہ کہ در رکاب و غیر رکاب اند ؛؛

ظفر انتساب نمایان میبودند سوای اخراب توپ جمعیت پلاٹنهای بار و قلعجات که از اندازه و شمار
نیست وهمواره بدست موسی متی فرنگی پرتگیز ملازم سرکار جارست یعنی تا رحلت خود حضرت
غفرانمآب را الفقدر شوق تیاری توپها بوده که سانچه توپ ریزی متصل بمکان موسی متی مذکور
وطرفان که در صحن خلوت مبارک ریخته ملاحظه اقدس کنانیده ببسیار بسیار توجه داشتند درین
ضربها اکثر براسه صد نرگاوان نرازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا بهلا گویند و دو دو زنجیر
فیلان کوه پیکر برای کمک که در بعضے جاها زمین نرم یا برکشیدن بالای زمین مرتفع آنچنان کار
روبکار می آرد که بهیچ قوت و زور نرگاوان و کمک خلاصیان وکاماٹیان وغیره مفید نمیشود
بدون کمک فیلان کوه تمثال و بیجا فیلان سرکار که متعینه اخراب اند درین توپ را بالای
پیشانی خود برگرفته آنچنان قوت میکنند و تکان میدهند که ضرب مذکور بپای خود دویده
میرود و درین ایام که مهم بر سر معاندین و مخالفین بالکل نمانده همه تابعین و موافقین اند و
مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده در هیچ جا مخالفت نیست که
کنفس واحد موافقت دارند لهذا در جنبی سرکار چند ضربهای قلعه شکن و چند توپهای جلوی
همراه رکاب ظفر انتساب اند اگر کار روبکار آید آنچه که سابق تیار بودند الحال نیز مستعد کار
سرکار اند روبکار نیز رسند

ذکر کاماٹیان سرکار

درین زمان امن توامان کاماٹیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمده های خاص مثلاً بنگله های چوبی
سفری سه منزله و دو منزله و یک منزله بارهدری که به برداشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر
کارخانجات یکهزار و دوصد کاماٹیان مامور اند اما در ایام غیر سفر در تیاری عمارات سرکار جانفزا مباشر
معمار در میان اینها معماران و تبر برداران و بیل و کلنگ برداران نیز هستند که در سواری مبارک

که شهره آفاق گشت چنانچه هر دو خانان بخوبی تمام اوقات خود بسر میبرند و شهره این عنایت
عظمی و موهبت کبری بهر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است فاما خان بزرگ
سلطان محمد جعفر مرزا در علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تاریخ دانی بهره وافی بهره کامل دارد حلیم الطبع
کریم الاخلاق قدردان کمال نیک خصال است و در نماز پنجگانه و تهجد و قرآن خوانی احتیاط
بسیار داشته او امینا باید و خان دوم سلطان مرزا باوجود ادراک علوم دیگر در قصیده گوئی
منتخب عصر توان گفت که بسیار قصاید بطبع رسای خود در ثنای بی پایان حضور پرنور بکمال
استعداد گفته چنانچه که شهره آفاق اند خاصی بگوش خود شنیده است با این کمال
در کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و در ادراک معانی اشعار اساتذه و صنایع و بدایع آن
مستعد اند و هم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض ورود ایشان موجب برکت است که
معمور اوقات حسنه اند الله تقدس و تعالی ذات بابرکات عالیه درجات حضور پرنور دام اقباله
و عمره را بر سر بندگان خدمت موروثی تا ابد الآباد با رشد زاده های عالی نژاد و سلامت و
قایم دارد که اینچنین قدردانی غریب الدیاران بزرگ خاندان میفرمایند و سرفرازان سرمایه
خاندان عالیشان آصفیه را از ظل ظلیل جلیل خود سر موجد آن ندارد بحرمت خاتم الانبیا و سر دفتر
اولیا و سبطین رسول خدا محمد مصطفی و جگر گوشگان فاطمة الزهرا و علی المرتضی صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین الطیبین الطاهرین آمین آمین آمین رب العالمین قلم را طاقت تحریر و زبان
را قوت تقریر صفت و ثنای خداوند نعمت مقبول بارگاه عزت برگزیده عالم و عالمیان خلاصه
خاندان نوشیروان اصل اصول دولت باهره و ثمره پر میوه خلافت طاهره که جهان از بخشش
بی پایان آن نوربخش دیده اولی الابصار و ضیا افروز مصباح روزگار و فخر زمین و زمان گوهر یکتای
صدف بحر ایمان قوت بخش دین و اسلام پشت پناه سلاطین و مومنین خاص و عام اعنی حضور پرنور

ذکر ورود خانان ایران سلطان محمد جعفر میرزا و سلطان میرزا خلفان کاظم میرزا ابن نادرشاه دارای ایران

که ذکرش در تمام ممالک ایران وغیره مشهور تر است مهذا خانان مذکور از ولایت خراسان بسبب
وجوهات چند در چند در سنه یکهزار و دو صد و بست و سه هجری که در عهد مسند آرای حضرت مغفرت
منزل و مدار المهامی میر عالم اراده فسحت آباد دکن نموده وارد بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد
گردیدند باستماع خبر ورود ایشان جناب حضرت مغفرت منزل بکمال قدردانی منزلی پاکیزه تجویز
فرموده فرود آوردند و بمعرفت علی نقیخان بهادر ولایتی مبلغ دوازده هزار روپیه نقد
برای اخراجات ضروری فرستادند و جاگیر شش هزار روپیه مقرر کرده و دیهات بیرحال سپردند
و چهار صد روپیه نقد از دیوانی باستصواب راجه چندو لعل مهاراجه بهادر ماه بماه جاری ساختند
که مدتی بنهایت خوش گذرانی گذر اوقات نمودند بعد رحلت آنحضرت چون بندگان عالی متعالی
حضور پرنور رونق بخش سریر سلطنت گردیدند از آنجا که از احوال خانان صدر بکلی و جزئی آگاهی
داشتند نظر بر قدر و منزلت ایشان باضافه معاش سرفراز و ممتاز نموده هشتصد اشرفی که فی
مهر بست روپیه قیمت دارد برای احتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود برسال دو صد مغلیه
ولایتی نیز مسرور ساختند از عهد و عصر تیموریه تا الآن هیچکس از خانان ایران در هیچ سلطنت باین
قدر و منزلت فایز نگردیده خانچه خانان مذکور خود سراپا ممنون و مشکور و مداح حضور پرنور اند
و در علو مراتب و مدارج خاندان عالیشان آصفیه خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب
بندگان حضرت ادام الله اقباله اسبذول حال خویش که فیضیاب شده اند قصیده های غرا گفته اند

که مشهور

صوبهٔ خجسته بنیاد اورنگ آباد

مشتمل بر دوازده سرکار یکصد و چهل و هفت محال کاملش یک کرور و بست و هفت لک و هفتاد و هشت هزار و چهار صد و نود و هشت روپیه پاو آنه تاریخ بنای خجسته بنیاد بلفظ خجسته است که عددش یکهزار و شصت و هشت میشود فی الواقع شهریست بکمال لطافت میوه بنهایت افراط و اقمشه از هر قسم مشروع و طاش و کمخاب وغیره بنهایت نفاست می بافند در موسم بهار لاله و نافرمان و پوست در باغها میکارند خصوصاً چه در خانه نخانه و چه بازارها بکمال و فور آب جوشان و در هیچ بازار گل و لا پیدا نیست رهسته ها وسیع عریض با قرینه و دکاکین خوش اسلوب خصوصاً مسجد و رهسته شاه گنج و عجب قطعه مسجد شاه گنج محبوبانه ٭ کرد در دلش عالمی پروانه خواستم تاریخش از فرزانه ٭ فی البدیهه گفت طاعت خانه ٭ عددش یکهزار و یکصد و سی و شش میشود از محدثات نواب عوض خان بهادر است که در عهد حضرت غفران مآب نواب آصف جاه طاب ثراه صوبه دار بلدهٔ مذکور بود عطر و گلاب وغیره نهایت خوشبو میشود مقبرهٔ رابعهٔ دورانی والده ماجدهٔ شهزاده محمد اعظم شاه که نقل روضهٔ ممتاز محل زوجه صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه در اکبرآباد موسوم به تاج گنج است ساخته خیلی لطافت دارد و تکیه شاه مسافر و شاه محمود نیز جلاوت بخش چشم نظاره کیان است اول شاه پلنگ پوش تشریف آوردند مرشد شاه مسافر تاریخ رحلت شاه پلنگ پوش است قطعه

پیر کامل سرآمد عرفا ٭ خاص درگاه رب عرش مجید ٭ قطب روی زمین و غوث زمان ٭
اختر برج سعد شاه شهید ٭ در نظر داشت دار باقی را ٭ چشم ازین بی بقا سر پوشید
سال تاریخ وصل گفت خرد ٭ قصر جنت بود مکان سعید

نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و خلد الله ملکه و عمره
و سلطنته از انگها یکی و از بسیار بسیار اندکی بلکه بالکل نیست شعر از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش بدر آید

باب چهارم در ذکر جمع کامل شش صوبه ممالک دکن معه بیان عرس کوه شریف و ذکر عشره محرم الحرام در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد معه ذکر عجائبات و احوال متفرق دیگر

برای صرافان نقود اخبار ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مشتمل بر شش صوبه خجسته بنیاد
اورنگ آباد و خاندیس و برار و محمدآباد بیدر و دار الظفر بیجاپور و فرخنده بنیاد حیدرآباد و از یک
طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نربدا سرحد دکن
قلمرو ولایت سترک که گدای هر شهر را بخواری رساند و تهیدستان بادیه ناکامی را بشهرستان
ثروت و دولت فایز گرداند اگرچه آبادی این ملک بنام دکهنیان مشهور است اما درین زمان که
سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملو است علی الخصوص
بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن و الفساد که درین ایام پای تخت شش صوبه دکن اینقدر
آبادی دارد که مزیدی بر آن متصور نیست جمع کامل شش صوبه دکن هجده کرور و [illegible] لک
و هشت هزار و نهصد و شصت روپیه پانزده آنه و از دریاهای کلان اند بار که براسته به محیط
اعظم پیوندد دریای تاپتی و گنگ و گوتم و کرشنا است و دیگر جویبارهای بیشمار به آنها پیوسته اند

سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارات بزرگ مشتمل بر بیست و هفت محال که یکهزار و یک صد و پنجاه و یک موضع است کاملش بیست و چهار لک پنجاه و هفت هزار و یک صد و هشتاد و شش روپیه چهار آنه در زمان سابق دیوگیر و دهارا گیر میگفتند و حصار بالای کوه مشهور بدهارا است چون سلطان محمد تغلق شاه پای تخت هند و دکن ساخت بدولت آباد موسوم گردانیده و آبادی دهلی برهم کرده در تکثیر آبادیش سعی نمود قلعهٔ مذکور سنگی است سر بفلک کشیده از بس صفا طیور را بران پا لغزد ارتفاعش صد و چهل درعه و دورش یکهزار درعه گرد آن خندق بعمق سی درعه در سنگ خارا رسانیده اند و دو لک سنگتراش باهم ساییده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندر باری که عمارت از درون کوچه تاریک پرپیچ و تاب است بدون روشنی مشعل نمیتوان در رفت تیار کنانیده پایین قلعه دروازه است از آهن از زمین دروازه راه آن در نقب بالای حصار بر می آید و آنجا سرنگ نابه آهنی است عند الضرورة بر دهن نقب گذاشته بالایش آتش افروزند تا از حدت و شدت حرارت کس نتواند بر رود اسباب قلعه کشایی مثل نقب و ساباط و سرکوب وغیره در آنجا لا ینفع است الغرض قلعه ایست بی مانند بقول شاعر شعر حصاری که مثلش ندیده است کس * بود قلعهٔ دولت آباد و بس * از قدیم بدست قلعداران سرکار دولتمدار آصفیه است درین زمان بعهدهٔ رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور تعلق دارد و در آنجا انجیر نهایت بالیده و پرشیره و انگور سبحان الله و بحمده الله تقدس و تعالی که رزاق مطلق است بجمیع محبان و دوستان نصیب فرماید از هر قسم حبشی را بر جامون کلان حیدرآبادی سخت که زیر دندان آواز میدهد نهایت شیرین سیاه و براق و صاحبی رنگ شیرینی شفاف و فخری بر تمامی انگورهای جهان فخر دارد و بکمال خوبی و باریک پوست بی تخم میشود عاصی مؤلف اوراق بخوبی تمام خورده که محمد نور الله خان بهادر

تاریخ شاه مسافر

مسافر شاه اقلیم حقیقت
بحق پیوست از بس بود شایان

مقیم عرش شد از فرش این طاق
خرد تاریخ سال رحلتش گفت

چو وقت وصلش آمد از ره شوق
مسافر شد ز عالم قطب آفاق

تاریخ شاه محمود

حقایق مرتبت فیض مجسم
ز عالم رفت و در فردوس آسود
خرد فرمود تاریخ وصالش
مسافر شد یگانه شاه محمود

تاریخ دیگر

خدایا بیامرز محمود را

حوض تکیهٔ ایشان که متصل کلان پن چکی همه مملو از ماهیان بزرگ است طول آن چهل و دو درعه و عرض بست و هشت درعه و حوض اندرون که بالای مسافرخانه است طولش پنجاه و هفت درعه و عرضش ده و نیم درعه جمله نوزده فواره دارد و مولف نیز در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و یک هجری تا یکماه بسیر و تماشا مشغول بود در ماه ذیقعده که موسم بهار بوده ایام هولی در بلدهٔ مذکور بسر برده و در آن هولی را بروز دهولینڈی هنودان از اورنگ پوره که بر می آرند و تمام خلقت شهر همراه او میباشد تماشای عجیب است که در هیچ آبادی نیست بچشم دیده میوه خوب از قسم انگور های فخری و صاحبی و حبشی و دولت آباد و انجیرهای بالیدهٔ بلدهٔ مذکور و کونار و سنگتره و شهتوت و جام یعنی امرود وغیره بلدهٔ مذکوره بسیار بهتر تازه بتازه با مغز کم تخم همه میوهٔ مذکوره بسیری تمام بخورش خاصی در آمد نعمت الٰهی است اللّٰهم ارزقنا ایا بیتها دائما و معمول کاری این است که بمه تر کاریها پوست تراشیده بریده تیار کرده در بازار میفروشند که بی وقت در گوشت انداخته بپزند

اینقدر را یک درا اینجا میسازند که فرنگی بر آن منصور نیست هر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات
و تحایف جا بجا میبرند و در قلعه دولت آباد مسجدیست که سابق دیول بود بوقت احداث کاهنی
خبر داد که این دیول را پشت بسمت مغرب تیار نمایند که بعد دو هزار سال قومی سلمانان
پیدا خواهند شد و قبله ایشان بسمت مغرب خواهد بود هر گاه بوضع قبله خویش خواهند دید مسجد
خود خواهند ساخت چنانچه بادشاهان اسلام صنم را بر آورده مسجد کرده اند ستون آن
یکصد و پنجاه و هشت و رواق سراسر بیست و سه که چهار رواقهای اندرون و بیرون نود و دو و رواق
عمارات پنجدرچه است و حوض در قلعه مذکور طول آن پنجاه و چهار درعه و عرض پنجاه و دو درعه
و منار کلان دولت آباد که نود درعه طول دارد تاریخ اینست شعر تاریخ منار دولت آباد:

در ششصد و چهل و نه شد آباد

سرکار احمدنگر

مشتمل بر ده محال کامل شش پانزده لک چهل و پنج هزار و یکصد و پانزده روپیه ده آنه بانی او بانی
نظام الملک بحری است که باحمد نظام شاه مشهور بود چون او در سنه ششصد و نود و پنج هجری
در سواد اوش با فوج سلطان محمود بهمنی نبرد آرا شده فیروزی یافت آن مبارک زمین را بفال
نیک گرفته باغی بکمال نزاهت و لطافت ترتیب داده بباغ نظام شاه موسوم گردانید و در سنه
نهصد هجری مقابل باغ کنار نهر سینا بکمال آراستگی شهری طرح انداخته پای تخت خود قرار داد
و قلعه محکم اساس بنا ساخته احمدنگر نام نهاد و درین زمان بدست صاحبان انگریز است که از
باجی راو والی پونا تمامی مملکت برهمنان بدست صاحبان مذکور آمده

سرکار پتن

سه محال کامل شش لک بست و پنج هزار و نهصد و چهل و شش روپیه ده آنه است این کهنه معموره

صوبه دار بودند بهتر از بهتر برای حامی بر روز سیر فرستادند متصل آن بمسافت دو کروه خلد آباد است
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتجب الدین زر زری بخش برادر خرد آنحضرت
خلفای حضرت شاه نظام الدین اولیا قدس الله سرهم العزیز و روضه حضرت سید زین الحق
مرید آنحضرت و مرقد حضرت شاه راجو صاحب قتال حسینی والد ماجد حضرت سید محمد بنده نواز
گیسو دراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه مومن عارف و پیر مبارک کاروان و حضرت حسن
شاه نجری و زیارت حضرت سید جلال الدین گنج بخش گنج روان تاریخ رحلت حضرت
برهان الدین غریب قدس سره اولیای نامی و تاریخ تیاری گنبد آنحضرت هفتصد و چهل و چهار هجری
تاریخ وفات حضرت زری زر بخش منتجب الدین شهنشاه اولیا تاریخ رحلت حضرت زین الحق
مرید حضرت برهان الدین اولیا چشمه آب حیات تاریخ تیاری گنبد هشتصد و هفتاد و یک هجری
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید ان چندن صاحب برادر کلان
حضرت بنده نواز و زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک و زیارت قبر سلطان ابو الحسن تانی شاه
آخر بادشاه خاندان سلاطین قطب شاهیه وغیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت
سنغفرتاب نواب آصفجاه و نواب شهید ناصر جنگ نور الله مرقدهما در پهلوی مسجد درگاه حضرت
برهان الدین غریب معه دیگر مراقد محلات خصوصاً قبر شریف حضرت سیدة النسا بیگم صاحبه والده
ماجده نواب ناصر جنگ که شرفگاه خاص و عام است محرر اوراق شب در آنجا بسر برده در نیم
شب که احیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بر آن روضه منوره ترشح میکند حفاظ
آناً فاناً بتلاوت قرآن شریف مشغول میباشند نعمت خانه مجاور النت کهاجا که از قسم شیرین
است نهایت نازک می پزند و سیویان که رشته آرد گندم است و زنها از دست کشیده
نهایت باریک ساخته بروز عید ماه صیام در شیر و شکر و خرما و بادام پخته شیر خرما میگویند

که فصیل جانب شرق اندروازه و بوندا پوره تا دروازه کاغذی واڑه معه دروازه کوتوالی محله آهن گران و هم تکیه فقیران آبش برده که نام و نشان باقی نمانده بود در وقت بودن حاجی در ماه رمضان المبارک سنه مذکور امیر نواز الملک بهادر حسب الحکم سرکار فصیل نوتیار کنانید قریب با تمام رسیده بود مردم آنجا میگفتند که از ابتدای آبادی گاهی طغیانی آب رود مذکور اینقدر شدت که خانه بخانه آب رود در آمده باشد بوقوع نیامده درگاه حضرت کوچک ملی صاحب قدس الله سره العزیز جانب شرق بیرون آبادی است و روضه حضرت پیر بالی صاحب قدس الله سره العزیز جانب غرب مکانیست دلکشا و روضه الیست جانفزا و هر پنجشنبه از همین و همین آبادی بیدر هندو و مسلمان همه بزیارت حضرت کوچک ملی صاحب میروند و طواف میکنند و طوایف رقاص رقص میکنند که معمول مقرره است اگر احدی بروز پنجشنبه بزیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر معقول نرود و آن پنجشنبه در بلای درد شکم سخت مبتلا میگردد و اینقدر درست بدست موجود است که بچشم خود دیده شد و آنجناب همعصر حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز قدس الله سره العزیز اند که با هم در همین جا و همین مکان ملاقات شده بود چنانچه آن حجره که در آن میان ملاقات شده بود تا حال قایم است و اما هرگاه امساک باران رحمت الٰهی شده خلق در تفکر و تشویش می افتند همه باشندگان بیدر مجموع در روضه شریفه حضرت پیر بالی صاحب میروند و پخت و پز از قسم تلمن میکنند و تمام روز در آنجا بوده دعای نزول باران رحمت بجناب اقدس الٰهی مینمایند و فاتحه بر قبر شریف آنجناب میخوانند دفعتاً از قدرت کامله قادر مطلق ابر رحمت بر آسمان بر آمده نزول باران رحمت بنهایت شدت میشود که خلقت خدا جلشانه تر بتر بمقصد فایز گشته بخانهای خویش می آیند و این معمول قدیم درست است که گاهی خلاف دستور بظهور نیامده محرر اوراق بزیارت هر دو بزرگوار در عمل امیر نواز الملک خلف کلان نواز خان عرف دولا خان مشرف گشته تا دو ماه در آنجا بیدر بود چنانچه

دراز منه سابقه بعهد ورسقطا الکبی ته وبالاگشته که آثار آن از ابنیهٔ عمارات آنوقت معکوس
بر می آید لبعد از ان مقرراجه سالونت سنگ شده که در حالت تحریر هندوان دکن سنه یکهزار و
هفتصد و چهار بنام او مینویسند و جامع مسجد آنجا نشیمن معدلگاه اوست که تعمیر آن بجنس
تا حال بحال است و پیتهه آنجا آباد کرده حضرت قدوة الواصلین سید السادات سید نظام الدین
چشتی الحسینی است قدس الله سره العزیز که نسب شریفش بحضرت امام علی ابن موسی الرضا
علیه الصلوٰة والسلام منتهی میشود و درگاه آنحضرت در پیتهه مسطور مطاف خلایق است و شرقی
آن بیرون آبادی درگاه مولانا معز قدس سره است عاصی نیز بزیارت هر دو بزرگ مشرف
گردید و در تمام اطراف بلدهٔ خجسته بنیاد مکانی بهتر از پیتهن بچشم عاصی نظر نه آمد و از همه جا آباد و
نزهت قرین آراسته و بازار و چوک جامع مسجد بکمال وارستگی است حاکم آنجا از سرکار دولتمدار
آصفیه میباشد چنانچه در حین دیدن عاصی علاقه با محمد نور الله خان بهادر داشت
و بابت از طرف خانمذکور لبو و طاس کلابتون و بچهوڑ بهیا و دوپٹه ها و سندیلها و دستارهاے
پیتهن مشهور آفاق است خصوصا در هنگام دولت برهمنان پونا مال لکها روپیه از پیتهن بپونا
بهرسال میرفت درین وقتها نیز میرود و در همه جاها هم میرود

سرکار پرینڈا

نوزده محال کامل شش چهارده لک و بست و هشت هزار و دو صد و شانزده روپیه یادکم سیزده آنه

سرکار بیڑ

عن یک محال کامل شش هشت لک و هشتاد و نه هزار و یکصد و هفت روپیه هشت و نیم آنه
جو یبار بن سرا نیز زیر فصیل او جانب شرق میرود و آبادی بیرونی ندی پار مومنه بیگم بازار ندی
پار حیدر آباد است در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری جو یبار بن سرا از طغیانی بحدی

وزیر مهره ومتبر بید تیار کرده قندری قندری بعجلت خویش خورانید بعد چهار گهڑی یک بیک آواز
بر آمد که کدام جوابی مرا از دوزخ به بهشت در آورد فد انتقالی در اسلامت وارد باز گفتم که شما
چیزے از طعام هم میخورند یا نه گفت همون اچوانی که عبارت از مطبوخ اجواین و زنجبیل و قند که
که غذای بیمار مذکور تا دوازده روز بود یا برنج کهنه بریان بقدر دو تولہ گفتم لعنت خدا بر اچوانی
که شما را باینحالت رسانید بالفعل شوربای جوزه مرغ وخشکه از برنج باریک انبواسوری که بسیار بهتر
در بنجا میشود بخورند بمجرد شنیدن نام غذای مذکور بے اختیار خوشوقت شده راست نشست
و بخوردنش در آورد قریب بوزن ده فلوس و آب طلبیده چون کوزه آب سرد بدست خود
گرفته خوست که درو بست بخورد چراکه از دوازده روز سوای آب تفته باهن چیزے دیگر
نداده بودند آنهم گاهی گاهی اما ماهی بقدر ضرورت وادو بعد استعمال آب وطعام اندکے
غشی شده تا دو گهڑی خواب خوش کرده باز بحالت اصلی صحت در آمده گفت قلیان حاضر سازند
گفتم اول شما برگ تنبول با تنباکو که عادت مسهود شما ست بخورند بعد ازان میل قلیان نمایند
همین که بیڑه برگ تنبول با تنباکو خورده و بسان عادت افیون تمام اعضا را گرم کرده بتفریح در آورد
که خود بخود و ابسرور در آمده مانند بلبل خوشنوا نغمه سنج سخن در آمد عجب خوردی ابیر نواز الدوله
شد که حکم نواختن نوبت شادی در داده دو کره اسپ یعنی بچیره اسپ و چهار ده زنگا دان
زراعتی و یک ونه شال کشمیری بقیمت پانصد روپیه پیش قیمت و یکهزار روپیه نقد و هنڈوی یکهزار
روپیه بالای کیشو داس اورنگ آبادی بجهت خریدی اسباب شادی عاصی سوای پنجروپیه
روز برای اخراجات شبانه روز عاصی که از روز در دمیدا و نه و کاه و دانه اسپان
عنایت فرمودند بعد یکماه بالای پٹه سوبیان روانه اورنگ آباد ساختند و دو صد روپیه
نقد برای اخراجات نذر و نیاز درگاه بزرگان روضه منوره نیز داده بخاطر داری بسیار

مراجعت نمود و چون معالجه مریضان خانه امیر نواز الملک مذکور که از بیماری و منع حمل خراب شده بود
بروز دوازدهم تولد پسر حکمای مصری مرشی گفتند که نبض بالکل نمانده است حالا نزد دیگر نمایند و منزل
اصلی رسانند که علاج موت همین است درین اثنا فتحیاب خان حکیم ضعیف هشتاد ساله باشنده سرکار
دولت را پسند نمی نمود چشم گریان نبض را ملاحظه کرده بیرون برآمده اطلاع نمود که حالا فکر تدفین
باید کرد و چون مؤلف وارد گردیده بود و متعرف سابق تکلیف دیدن بیمار یکبار نمودند عاصی برگاه
ملاحظه نبض نمود و دریافت کرد که بیمار مرده نیست زنده است اما از افراط استعمال ادویه حاره و گرمای
آتش مجمرها که زیر سر چهار طرف پلنگ خوابی داشته اند و متصل غیر منفصل دود اجواین خراسانی
و اسپند و رائی متواتر میدهند و چراغ کلان مانند چراغ دیول هندوان شبانه روز روشن کرده اند
و هوای سرد را که روح انسان است از پرده های پنبه بالای دالان و پیش دالان سه قانات
بند نموده اند که اثری از آن هوای روح فزا بدل و دماغ بیمار نمیرسد ضعف غالب شده تمامی جوارح
را مرده گردانیده پس عاصی با حکمای مرهتی که دوازده کس با لباس عمده و دوشاله ها وغیره نشسته
بودند سوال نمود که این چه بیماریست و علاج چگونه مقرر کرده اند حکمای مذکور جواب دادند که بیماری
(زچگی بود حالا کار تمام شد) دیگر کدام علاج باقی نمانده است گفتم هرگاه حال چنین باشد نشستن
حکیم پیش بیمار مرده چه ضرور پس همه برخاسته رفتند آنوقت عاصی اطلاع امیر نواز الملک ملتفت
شده گفت که حقیقت حال بیمار و حکما بخدمت گرامی خوب ظاهر شد اگر عاصی دست خود معالجه
دراز کند و بیمار بهمین حال مرده باشد حرف بر عاصی که نیست تمام مردم گویند که حکیم خانزاد موروثی حضور
پر نور فلان را کشت سیاه در حضور فرمود معاذ الله معاذ الله این چه حرف است چرا اگر حالا او کی زنده است
بر چه منظور باشد قصور نکنند عاصی وفقتاً پرده ها را و مجمرها را بالکل برآورده پلنگ بیمار بر سه دالان
کرد و مردم هوائی سرد رسید نهاد و ستقر را حکم کرد که روبروی پلنگ آب پاشی نماید و از ادویات سرد

عادل شاهیه است محرر اوراق پانزده روز مانده همراه امیر نواز الدوله دیده است گذشت در آنجا اندرون قلعه درگاه حضرت مرتضی صاحب که ابابزرگ بوده است ∴ ∴

سرکار جنیر

بست محال کاملش شانزده لک یکهزار و ششصد و بست و یک روپیه درین سرزمین بر کوهستان و شعاب جبال و دره های سنگلاخ و دشوار گذار بسیار و اندکی بیشه و جنگل است ∴ ∴ ∴

سرکار تلنگون

شانزده محال کاملش بست لک و چهل و شش هزار و سیصد و بست و یک روپیه درین سرزمین نیز کوه ها و شعاب جبال و دره ها بسیار است و بیشه و جنگل کم

سرکار جوار

سیزده محال بلا قید پرگنات کاملش پنجاه و هشت لک و هشتاد هزار و دو صد و بست و دو روپیه و نیم آنه

صوبه خاندیس

از اقلیم دوم است مشتمل بر شش سرکار یکصد و سی و هفت محال هوای این صوبه دلکشا معتدل کشتکار این ملک زراعت یعنی جوار است و در بعضی امکنه شالی سه بار خوشه می آرد و آن بسیار نازک و خوش مزه باشد برنج خوب و دال تور بالیده بجد و درین سرزمین از میوه انبه و خالصه سدر یعنی بیر نوع خانی و پان لنگری لذیذ و بهم رسد و انگور حبشی ازان که به پنج روپیه یک طارم انگور سفید و شده بعد از فراوان میشود حاکم نشین این صوبه دار السرور برهان پور است ازانجا بر سه کروهی دریای تپتی قلعه اسیر است از ابنیه نصیر خان فاروقی که جدش خانجهان از امرای سلطان علاء الدین خلجی و سلطان محمد شاه تغلق بود و پدرش ملک راجی که نسب خود را به بست و دو واسطه بفاروق اعظم میرسانید و در سنه هشتصد و یک هجری بجایش نشست قلعه اسیر را بحیله تسخیر نمود و چون دست ارادت

یفت منوده حاضی نیز در سر بر درگاه بزرگان روضه مذکور وغیره نذر معقول نهاده ومجاوران را
نیز چیزی بچیزی داده دعای سلامتی حضور پرنور دام الله اقباله وعمره وسلطنته مسئلت می نمود
از نیضه همه اهل روضه گفتند که هیچکس باین اعتقاد و وثوق و یقین در درگاه‌ها دعای سلامتی خداوند
نعمت تا الآن عمل ننموده و در وقت مراجعت از اورنگ آباد باز وارد بیر شده یکماه سالم در آنجا
بوده همراه بهادر جنگ بقلعه دهارور آمد وعید الضحی در قلعه مذکور نموده تا به آنجو کالی بالاتفاق رسیده
از آنجا رخصت انصراف بحیدرآباد حاصل کرده روانه مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بندوق ولایتی
معه سرانجام مرحمت فرموده اینقدر بات در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بوقوع آمد ٭

سرکار جالنه پور

ده محال کاملش دوازده لک و پنجاه و یک هزار و ششصد و شصت و سه روپیه ثبت آنه در آنجا
درگاه حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره است که در عهد خلد مکان اورنگ زیب ودیعت
حیات نموده آسوده اند عرس بکمال تکلف میشود ده دیهات در اخراجات بدستور سابق از حضور
پرنور بحال و جاریست

سرکار سنگمنیر

یازده محال کاملش هجده لک پانزده هزار و دو صد و پنجاه و یک روپیه

سرکار شوراپور

سه محال کاملش دو لک هفتاد و شش هزار و هفتصد و بست و چهار روپیه و نیم آنه قلعه مذکور غیر کوبی است

سرکار فتح آباد عرف دهارور

یازده محال کاملش سی لک سی هزار و یکصد و نود و شش روپیه چهار آنه ساخته کشور خان لاری

۹۵ عادل

بجناب شیخ بهم رسیده معتقد گشت و نذرها فرستاد قلعه ارک و دولتخانه شاهی بر کنار دریای
تپتی است و پیشتر قلعه ارک چوک بوسعت واقع و در میان آن سه محراب پخته بهم پیوسته معروف
به ترپولیا است پوره جات مثل زین پوره و جسونت پوره و بهادر پوره وغیره مشهور و مزار شاه
بهکاری و شاه گوهر و شاه نعیم وغیره زیارتگاه خلایق است و درین شهر چند رسی بالوان مختلف
سازند و پارچه زرتار نیک بافند و ظروف سفال بلون جوزی وغیره مشهور حصار شهرپناه بنا کرده
نواب مغفرتمآب آصف جاه طاب ثراه است که در سنه یکهزار و چهل و یک هجری شروع شده بمرور
حسن انتظام پذیرفته درین سرزمین در موسم گرما گرد بر خیزد و در بارش گل و لای بسیار شود
بیرون شهر این قلعه ارک راج گهات معروف است و کوتاره شکارگاه تاجداران پیشین جای سیر است
در انجا یاور آبشار طولانی واقع درین زمان صوبه مذکور در تصرف پسر دولت راو سندهیه است

سرکار آسیر

سی و سه محال کاملش سی و چهار لک و بست و نه هزار و پانصد و چهل و یک روپیه یا دکم هفت آنه
قلعه مذکور را در زمان سابق آسا اهیر که زمیندار آن جا بود و از مدت هفتصد سال متصرف بوده
اباعن جد توطن داشت بنابر حفاظت مواشی خود که از سی هزار در گذشته بود و باسته جای زن جا قلعه
خویش حصنی محکم از گچ و سنگ بنا نمود و چون نصیر خان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست
راجه های بگلانه خواستگاری کرد آسا قبول کرده نصیر خان در نشست ڈولی دلیران کار آگاه
مسلح زینت داده در قلعه فرستاد که آسا اهیر را مقتول ساخته متصرف قلعه گشته در عهد عرش
آشیانی اکبر بادشاه در سنه یکهزار و نه هجری از بهادر پسر راجی علیخان فاروقی خاتم این طبقه
بانتزاع داخل ممالک محروسه شده بجاگیر شاهزاده دانیال مقرر گشت درین زمان تصرف صاحبان
انگریز بهادر است

به مخدوم شیخ زین الدین خلیفه حضرت شاه برهان الدین غریب قدس سره داشت و خرقه خلافت
از اینجا یافته بود و طبقه او هر که بر تخت موروثی متمکن شد خلافت باو میرسید و همین آئین ده کس
در سلسله اش مدت دو صد و هشت سال کبری کردن حکومت نواختند شیخ از قلعه دولت آباد به
تقریب تهنیت میمنت بخش آن سرزمین شد نصیرخان باستماع مقدم مخدوم از قلعه اسیر تا کنار تپتی
شتافته بملازمت چهره سعادت اندوخت والتماس آمدن قلعه از حد افزود مخدوم جواب داد که
مرا حکم عبور تپتی نیست هنگام مراجعت شیخ قدس سره نصیرخان التماس تواضع پرگنات و قریات نمود
شیخ قبول نکرده فرمود که ما ازین دیار بنامی خورسندیم باید که آنطرف آب که مخیم سلطان است
بلده بنام شیخ برهان الدین قدس سره آباد کرده دار الملک سازد و اینطرف که ما در وی ایشان مسکن
کرده ایم قصبه و مسجد بنا نموده زین آباد نام نهد نصیرخان بصدق اعتقاد در بنای هر دو مکان
همت گماشت گویند هنگامیکه بلده برهان پور آباد شده است متصل آن سنگی بزرگ بود جناب شیخ
آن سنگ را ملاحظه کرده بنصیرخان فرمود هرگاه تو بحکم من درینجا شهری بنا کنی تا وقتیکه این
سنگ فیل نشود دست تصرف هیچکس باین شهر و بلده دراز نخواهد شد و بنی احدی مفتوح نخواهد
گردید چون اکبر بادشاه در عهد خود برای فتح کردن برهان پور و قلعه لشکر کشیده محاصره نمود
هرچند کوشش بلیغ فرمود هیچ صورت افتتاح بنظر نیامد روزی برای سیر در صحرا در آمده سنگ
مذکور را ملاحظه کرده فرمود که اگر روبروی این شهر این سنگ بزرگ بصورت فیل تراشیده باشد
خالی از لطف نیست و حکم کرد که سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل فیل تراشیده
بعرض رسانند مشهور تر است یعنی روزیکه سنگ مذکور بصورت فیل شد بلده برهان پور و قلعه
آسیر همان روز مفتوح گردید مردمانیکه از ارشاد جناب شیخ زین الدین واقف بودند تعجبها نمودند
و روبروی اکبر بادشاه حقیقت ارشاد شیخ مذکور بخصوص فیل بعرض رسانیدند بادشاه نیز اعتقاد

سرکار هاندیه

بست و هفت محال از آنجمله دو پته بست و پنج محال کاملش پنجاه لک و پنجاه و هشت هزار و یکصد و نود
و هفت روپیه پاو کم سیزده آنه جوی بار کالوری از کوه گهنتوره جاری گردد و از آنجا دو شعبه
گشته بهر یکی متصل مان و هاتا کرسالی در آنجا مجمع میشود گردد و بیع و شرای اسپان و شتران
بسیار شود و به نربدا می پیوندد

صوبه برار

محتوی بر سیزده سرکار دو صد و پنجاه و سه محال کاملش یک کرور بست و دو لک و شصت و هشت
هزار و هفتصد و شصت و هشت روپیه و دو آنه برار ملکیست وسیع از اقلیم دوم آنرا ورداتٹ هم
گویند وردا رود ولیت در وسط آن کوه نند از دیک جام کهرلوده گروهی بالاتر از منبع تاپی
برآمده و ٹٹ یعنی کناره این ملک برد و قسمت مشهور بالاگهاٹ و پایان گهاٹ اولین بر فراز کوه سهیاچل
مشتمل بر پنج سرکار دومی مابین کوه مذکور تا به هندیه مشتمل بر هشت سرکار صاحب اکبرنامه مینویسد
که بر چهار گروهی حصار کهرلا شگرف چاهی و در نواح میلکنده چشمه غریبی است که استخوان و چوب
و جز آن هرچه در آنجا افتد سنگ شود و آب و هوای اینجا برگزیده و گلهای بهومین چند منقش
رنگ و خوشبو و غله فراوان بمحصول می پیوندد و برنج بالطافت و روغن گاو و سبزه و اقسام بقولات
و از جنگل گیهره از قسم حبیبا رتب محرقه و دور در سر را ساکن گرداند و بیشتر خوراک عوام از گوشت گاو و قیل
قرطم و در کونده وانه فیل های صحرائی هم رسد و گاو برار بسی قوی شود و پارچه کهادی در انجگاون
خوب میبافند چوبهای ساگون از صحرای اکلرس بطبر رود از پدید آید و فراوان حاصل برد و هر و بالس
بسیار و از زان و حاکم نشین برار بلده ایلچپور است در میان دو رود بارسیه و بساپن و بچن
و آن هر دو به پورنا ملحق شود و درگاه رحمان شاه دوله قدس سره شمالی بلده ایلچپور نشسته

سرکار بگلانہ

سی محال ازانجملہ اصلی بست و ہفت محال داخلی سہ محال کاملش سہ لک و نود ہزار و ہفتصد روپیہ پاؤکم شانزدہ آنہ در سال یازدہم جلوس فردوس آشیانی شاہجہان بادشاہ شہزادہ محمد اورنگزیب صوبہ دار دکن بگلانہ را مفتوح فرمودہ ضمیمہ خاندیس ساخت و بسویہ بود در جاگیر مقرر شد او سال بسال دہ ہزار روپیہ پیشکش میفرستاد و مابقی خود در تصرف خویش می آورد ✤ ✤ ✤

سرکار بیجاگڈہ گھرکھون

سی و سہ محال کاملش شش لک بست ہزار و پانصد و شصت و چہار روپیہ سہ آنہ گھرکھون قصبہ ایست و بیجاگڈہ قلعہ بر فراز کوہ ہنڈیہ بسال ہشتم فردوس آشیانی شاہجہان بادشاہ داخل صوبہ خاندیس شد

سرکار کالنہ

ہفت محال کاملش دو لک و چہار دہ ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ ہفت آنہ قلعہ کالنہ کوہی است در سبق زمان این سرکار بنظام شاہیہ تعلق داشت و در عہد اعلیحضرت شاہجہان بادشاہ چون اکثری ملک در ضبط در آمد محمود خان قلعہ دار کالنہ بوساطت خان زمان بہادر صوبہ دار دکن بسال پنجم جلوس آن بادشاہ مطابق سنہ یکہزار و چہل ہجری قلعہ مذکور با ہشت پرگنہ کہ کاملش القرار دوازدہ و شش لک روپیہ داخل ملک بادشاہی ساختہ و زیبولا در دفتر مشتمل بر ہفت پرگنہ مینویسند

سرکار نذربار

شش محال ازانجملہ اصلی پنج و داخلی یک محال کاملش شش لک و پنجاہ ہزار و سی و ہشت روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ سال چہارم فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ نواب غفرانمآب آصف جاہ این سرکار را مفتوح ساختہ بنظام نگر موسوم فرمود

سرکارات پایان گہاٹ کاویل

مشتمل بر چہل و شش محال دو ہزار و ہفتصد و سی و پنج روپیہ دو نیم آنہ از قلعہ کاویل بالاے بالا بندہ پاچل و ہفت گروہی از بلدہ ایلچپور است

سرکار کلم

مشتمل بر بست و چہار محال یکہزار و یکصد و ہشتاد و یک موضع کامل شش ہفت لک و ہشتاد ہزار یالفصد و ہفتاد و دو روپیہ و پانزدہ آنہ پاو بالا

سرکار کہرلہ

بست و چہار محال شش محال غیر عملی و جمع ہم شخص نشدہ باقی ہیجدہ محال از دیوانی دکن تنخواہ میشود بست و نہ ہزار ہشتصد و پنجاہ و سہ روپیہ پاو کم دو آنہ

سرکار زنالہ

سی و ہفت محال کامل شش بست و شش لک سی و پنجہزار و چہار صد و شصت روپیہ پاو کم دو آنہ قصبہ آنکولہ از مضافات این سرکار معتبر جائیست عیدگاہ آبخار لطیف خواجہ سرای آصف الدولہ اسد خان سنگ بست بنا نمودہ باغ گلزار خان مشہور و درین زمان قلعہ داری زنالہ از سرکار بنام بہبود علیخان بہادر سرفراز شدہ و امور کار خود است

سرکار پونا

چہار محال کامل شش سہ لک سہ ہزار و سہ روپیہ و دو آنہ پاو بالا

سرکار اسلام گڈہ عرف دیوگڈہ

سررشتہ وصیہ بدیہی آن بدفتر رسید چہل و نہ محال کامل شش یازدہ لک سی و ہشت ہزار

بر آب سا بن شگرف آهنی چیر افغان عرس آن بزرگ بس مشهور و درین زمان در دست صوبه دار سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله بنام محمد تمادر خان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبه داری آنجا سرفرازی دارد

سرکار پتهری

یازده محال پانصد و چهل و هشت موضع کامل شش لک و پنجاه هزار و هشتصد و چهل روپیه نیم آنه

سرکار بیتال باری

مشتمل بر نه محال نهصد و هفتاد و پنج موضع کامل دو لک و بست و هفت هزار و دو صد و شصت و دو روپیه پاو کم یازده آنه بر فراز کوه آن سرکار بست و چهار بتخانه در کمر کوه تراشیده اند موضع اجنته بالای گتل فردالپور نواب مغفرتمآب در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری به تعمیر و تکثیر آبادی پرداخته بنظام آباد موسوم فرموده

سرکار مهکر

محتوی بر دوازده محال هشتصد و بست و یک موضع کامل یازده لک و دو هزار و ششصد و بست و چهار روپیه ده آنه پاو بالا قصبه مهکر بر لب پین گنگا و آب پورنا است و بقیه ملکاپور آباد کرده ملک عنبر حبشی در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری بر موضع شکر کهیره از اعمال این سرکار نواب مغفرتمآب بر عماد الملک مبارز خان ناظم حیدرآباد فیروزی یافت آن موضع را فتح کهیره موسوم نموده پرگنه جداگانه مقرر فرموده متصل قصبه مسجد عالی از سنگ سیاه است و عقب آن تالاب و درین نواح گتل دیوگانون مشهور در پرگنه لونار نمک مشهور به لعنرون پیدا گردد حاصل آن ده هزار روپیه هرگاه خشک شود تا لک روپیه محصول بر دهد

بتصرف سلطان محمد تغلق رسید و پس از سلاطین جہینہ باز گردید سلطان احمد بہمنی در سنہ ہشتصد و سی و دو ہجری کہ بسواد بیدر رسید بشکار پرداخت روباہ برسگ شکاری حملہ آورد و از تاثیر زمین دانستہ شہر آباد کردہ دار الملک ساخت و احمد آباد بیدر نام نہاد درین زمان کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است ہر صوبہ از عہد نواب مغفرتمآب آصفجاہ مغفور در قبضۂ اقتدار عمالان سرکار آصفیہ ادام اللہ اقبالہ از یکصد و بست سال است

	سرکار محمد آباد بیدر	

ہشت محال کالمش نہ لاک و سی و ہشت ہزار ہشت صد و یک روپیہ و دو نیم آنہ

	سرکار کلیان	

دو محال یکصد و چہل و ہفت موضع کالمش دو لاک و ہفت ہزار چہار روپیہ پاؤ کم نہ آنہ و در آنجا درگاہ حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و درگاہ مولانا معز و بنگلہ شاہ خیر الدین ممتاز الامرا ہمشیرہ زادہ حضرت غفرانمآب یعنی کالی بیگم صاحبہ مرحومہ جای سیر تمام است کہ مثلی ندارد و دریغولا حکومت آنجا متعلق بہ ممتاز الدولہ عرف منا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ فرزند ممتاز الامرای مذکور است کہ باستقلال تمام قیام دارد و روپ گیر گوسائین در آنجا چاہ عمیق و وسیع بخرچ یک لاک روپیہ باغ و دیول تیار کنانیدہ است عاصی بوقت بازگشت از اورنگ آباد زیارت این بزرگان کردہ سیر ہمہ مکانہا و ملاقات با حاکم نمودہ است

	سرکار ظفر نگر ملکہیڑ	

چہاردہ محال کالمش دوازدہ لاک پنجہزار ششصد و ہشتاد و چہار روپیہ پاؤ کم دوازدہ آنہ ظفر نگر غیر کوہی است از کہنگی برج و بارہ از ہم ریختہ و درین سرکار پنج محال بہ پنج محالہ مشہور تر کرتی چوری

	دو و صد و بست و سه روپیه دو آنه

سرکار سرپور وغیره

تعلقه چاندا سرشته دیهه بدیهی آن بدفتر نرسید هفت محال کاملش چهار لک یکهزار روپیه برگ تنبول چاندا ازرنگ و در سفیدی از پارچه سبقت برد و از بس لطافت از یک بیره صد برگش توان بس کرد رود وردها ازین نواح گذرد

صوبه محمد آباد و بیدر

شش سرکار هفتاد و شش محال چهار هزار دو صد و چهل موضع کاملش شصت و نه لک چهل و دو هزار یک صد و دو روپیه پنج نیم آنه قلعه بیدر غیر کوهی است محکم دوریست هیتاد و چهار اول چهار هزار پانصد ذرعه و ارتفاع جدارش دوازده ذرعه و گرد آن خندق بعرض ایضاً وعمق پانزده ذرعه و در قلعه اندرون قریب چهار هزار ذرعه و بلندی دیوارش پانزده ذرعه و سه خندق دشوار گذار پهناور خندق اولین بعرض بست و پنج ذرعه و عمق پانزده ذرعه و دوم و سومی از اول پهناور ترست درگاه شاه ملتانی صاحب قدس سره و درگاه شاه ابو الفیض من الله حسینی از اولاد حضرت بنده نواز گیسو دراز و شاه خلیل الله بت شکن خلف الصدق حضرت شاه نعمت الله ولی قدس الله اسرارهم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شهر هستند و در کتب براهمه دکن که پیش از پنجهزار سال در زبان سنسکرتی تالیف شده مرقوم است که شهر بیدر مستقر رایان دکن بود و ملک مرهٹ و تلنگ و کرناٹک در قلمرو داشتند راجه بهیم سین مرزبان آنجا در سخاوت و شجاعت علم یکتائی می افراشت بر دمنی نام دخترش راجه نل راجه مالوا را تعشق داشت داستانش شیخ فیضی منظوم کرده موسوم به نل دمن است بعد ازان از رایان اثری باقی نمانده و در دکن طوائف الملوک شده بدست هر ذی عزم بود و مدتی ویران مانده آن صوبه

سرکار فیروزگڑه اتگیر

یک محال کاملش یک لک سی و چهار هزار شصت و پنجر روپیه شش آنه قلعه اتگیر کوهی مختصر سابق ابراهیم گڑه نام او بوده چون خان فیروز جنگ مفتوح نموده به فیروزگڑه موسوم ساخت بلده حیدرآباد و بیجاپور و قلعه ادهونی از اینجا پنجاه کروه و گلبرگه زاید از پنجاه و شصت کروه است

صوبه دار الظفر بیجاپور

بر دو قسمت است صوبه بیجاپور جمع کامل هر دو قسمت هفت کرور و هشتاد لک و چهل و چهار هزار و یکصد و سه روپیه دوازده آنه قسمت اولین صوبه مذکور بجز سرکار و دو صد و پنجاه و دو محال کامل آن دو کرور و شصت و یک لک هفتاد هزار نهصد و چهار روپیه ده آنه قسمت ثانی تعلقه کرناتک مذبور بتصرف زمینداران سرینگ پٹن وغیره بلا قید محال کاملش پنج کرور و بست و دو لک شصت و نه هزار دو صد و سی و نه روپیه دو آنه درین صوبه قلاع کوهی بسیار خصوص در کوکن و مصطفی آباد و دابل وغیره بنادر نیز واقع و دریای کشنا از گهاٹ کوکن بخصوصه بر آمده از صوبه حیدرآباد گذارده و نزدیک مچهلی بندر رسیده بمحیط اعظم پیوند و دریای بهیرا از گهاٹ کوکن تعلقه اورنگ آباد و در خصوصه دوم مرتبه روان است و در می آید متصل رایچور بکشنا در شود و دریای دو ورده از گهاٹ کوکن نزد سرکار اعظم نگر بلگاون نمایان گشته بتنگ بهدرا رسیده و آن از سرکار احمد نگر جریان شده بیجاپور ملکیت وسیع کهنه عبارت ازین است در سوالف ایام متصرف راجهائی با نام بود بعد ازان دار السلطنت جانشانیه شد سند رم تخت نشینان اینجا یوسف عادلشاه است بهنگام حکومت خود قلعه ارک بیجاپور که از گل بود بگچ و سنگ بنا ساخت و مدت بست سال حکمرانی نموده در گذشت بعد ازان از اولاد و احفادش

وامرچینه و دودمان و پرگنه کان کرنی حضرت کور منگال بفاصله سه کروه و پنج دو پرگنه متصل سرکروهی
لوکاپلی موضع شهر جای بودن زمیندار آنجاست و نارائن پیتهه آباد کرده لوکاپلی است که در آنجا
اقسام ساڑهیای عمده میبافند و در روانه پونا و ناگپور و دیگر جاهای معتبر میکنند و نیز کفش پاپوزن
تا دو غلوین هم سبک تر و نرم تر میشود و به یک روپیه جوڑه کفش پا خوب بدست مے آید
هر سال مال یک لک روپیه فقط در بلده پونا بوقت عملداری باجی راؤ وغیره بمصرف
میرسید و الحال هم در بلده حیدرآباد خرچ بسیار زر و برهمنان است و از بعضے
محال این سرکار آب بهیمرا جاریست ناویر معتبر جاییست کنار گنگ کوتی و این سرکار اند ور و لبودن
محال نامی کوه آنجا عبیر و اگربتی و بجه و تمرن خوشبوی از صندل میسازند و ملا میکنند مال هزارها روپیه
بخرچ اطراف بلاد وغیره میرسد ناویر متصل ناویر مکان پیر سکهان گرگوبند سنگ نام دارد و بکمال آباس
و بنهایت تکلف است که تیراران سکهان از لاهور وغیره آمده پرستش آنجا میکنند و میباشند
گویند گوبند سنگ مذکور در وقت خود افغانی را کشته بود پسر او هرگاه جوان شد از دهلی برای قصاص
خون پدر خویش و زناد در آمده ربطے بهم رسانید که اکثر باهم چوپڑ بازی میکردند روزی بر همین شغل چوپڑ
برهم شده کار او تمام شود او نیز مریدانش بقتل آوردند اما گوبند سنگ بوقت مردن وصیت کرد که
این قاتل مرا متصل قبر من دفن نمایند تا هرکس که برای درشن من بیاید اول گل بر قبر او نهد بعد از آن
بر سمات من گل افشانی کند و گرنه نزد من قبول نخواهد شد پس در ینولا هم اول فاتحه بنام او میشود
بعد پرستش گوبند سنگ نذر بو میکنند و از نزد والیان لاهور مثل رنجیت سنگ و شیر سنگ و نونهال سنگ
وغیره نذرهای بسیار می آید بیش از چند سال رنجیت سنگ پنج لک روپیه فرستاده بود که در آنجا
قلعه پخته از سنگ و آهک تیار نمایند که اکثر از مسلمانان باشنده آبادی ناویر ممانعت میکنند حسب حکم
حضور پرنور بممانعت آن شر فساد و ریاست لهذا موقوف گردید بظهور نه آمد ،،

ونزدیک قلعه تالابچه که موسوم بجگت تالاب است واقع شش کروهی قلعه مذکور دریای بهیمرا و قلعه النگیر
سمت شرق است در سنه هشتصد و چهار هجری افضل الاصفیا اکمل الاتقیا حضرت سید محمد حسینی
گیسو دراز الملقب بنده نواز قدس الله سره العزیز در عهد سلطان فیروز شاه بهمنی پرتو سعادت افگنده فیروز شاه
مقدم آنجناب گرامی داشته خانقاه نزد قلعه تعمیر نموده التماس بیعت نمود و خانخانان برادرش عقیدت و رسوخ مافوق داشت
روزی فیروز شاه پسر خود حسن را بولی عهد مقرر کرده التماس فاتحه خیر نمود آنجناب فرمود که این قضیه
دنیاداری و سلطنت است باید که سلطان خود فاتحه خیر بخواند او تهدید تمام گفته فرستاد که جناب
سید عالی نفس اند و مقدس روزگار لهذا استدعا نمود بهر صورت باید که فاتحه خیر بخوانند آنحضرت
نیز بغضب در آمده فرمودند که از عالم غیب قرعه سلطنت بنام خانخانان زده اند فاتحه من بچه کار
می آید فیروز شاه دلتنگ شده پیغام کرد که از خانقاه بیرون روند آنجناب از آنجا بر آمده
جائیکه گنبد مبارک است فرودکش نمود فیروز شاه در صدد و محول ساختن خانخانان شد او آگاه
گشته با پسر خود محمد نام به پناه آستان کرامت نشان شتافت آنجناب دستار مبارک دو پاره
کرده بهر دو قسمت فرمود و فاتحه خیر خوانده مژده سلطنت بنام خانخانان و پسرش داد تا آنکه
کارش بالا گرفت و بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را احمد شاه ملقب ساخت در ایام فرمان روائی
او آستان آنجناب مطاف جهانیان گشت تا بحدیکه شخصی از وکیل سوال کرد که جناب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم فاضلتر است یا سید محمد گیسو دراز او جواب داد که محمد اگرچه پیغمبر است اما سبحان الله
سید محمد حسینی چیز دیگر است درگاه سمت شرق قلعه بکمال عظمت و رفعت اگر همسر عرش برین گویم
رواست و وصف آن گنبد فلک پایه را تا بکرسی بستانم سزاست متصل درگاه مبارک روضه شاه
قبول الله حسینی قدس الله سره العزیز نبیره آنجناب است بر روضه خرد و شتمار دارد و صاحب سجاده
هر دو درگاه اعلیحضرت علیحده اند میان درگاه و مخدوم پوره آباد و تالاب متصل قریب شاه بازار

حکومت آنجا بوده چون محمد اورنگ زیب بادشاه در سنه یکهزار و نود و هشت هجری سکندر عادل شاه را خلع کرده بر بیجاپور متصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت آصفیه ادام الله دولته افراشته دکن در قبض و تصرف حضرت مغفرتمآب آمد تا حکومت نواب شهید ناصر جنگ در جاگیر مظفر جنگ هدایت محی الدین خان نبیرهٔ حضرت مغفرتمآب عنایت گردیده در عهد امیر الممالک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زناردارانِ پونا در آمده مدت بسیار بوده بعد منتقل شدن حکومت از باجی راو پیسر رگهناتهه راو عرف رگهو در بیولا در دست صاحبان انگریز است بیرون شهر بیجاپور گنبد حضرت امین الدین اعلی قدس الله سره العزیز و مقابر دیگر اکابر مشهور و مطاف خلایق است مسجد جامع بیجاپور و مکان قدم شریف و گنبد سلطان محمود در ارتفاع بی مانند است و اندرون گنبد مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رو دیا بالایش افتد

پنج از نکنه

سرکار حسن آباد عرف گلبرگه

یک محال دو صد و هشتاد و هشت موضع کامل هفت لک پانزده هزار پانصد و هشتاد و دو روپیه هفت و نیم آنه او آخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دولتش از فرط سفاکی او هم داستان گردیده هریکی با قطاع ممالکت بسروری بر داشتند و حسن کانکوی بهمنی مخاطب بظفرخان بقلعه رای باغ و مرچ و گلبرگه متصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری خود را السلطان علاء الدین ملقب ساخته بر سریر سلطنت جلوس نمود و گلبرگه را بحسن آباد موسوم گردانیده تعمیر و استحکام قلعه پای تخت خود قرار داد قلعه مذکور غیر از همیت در سوالق ایام تا موضع سلطان پور دو کروه رشیمی معموری داشت ویران شده اندرون قلعه بتخانه کلان بود مسجد ساخته اند و بیرون قلعه آبادی شهر بازار و کنگر که دران خانهای راجپوتان احشام قلعه هست و غازی الدین پوره و دیگر پوره جات متفرق

تا بقلعه پانگل نهضت فرموده و جناب مرشدزاده آفاق حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر
۱۲۱۳ بقلعه سرینگ پتن معه اعظم الامرا مدار المهام سرکار ارسال فرموده و ملک یک کرور روپیه از
ٹیپو سلطان داخل سرکار گشت چنانچه مفصل بقلم آمد قلعه مذکور از هونی نیز در تنخواه پلاٹن انگریزی
ملازم سرکار بعنوان جاگیر داده شد اما قرار داد چنان مقرر یافته که هرگاه تنخواه پلاٹنهای مذکور
نقد از خزانه عامره سرکار مرحمت شود آنوقت ملک سرکار محول خویش بلا تعذر داخل سرکار دولتمدار
نماینده ورنه تا عمل صاحبان مذکور در آن قلعه وغیره است

سرکار بنکاپور

شانزده محال کاملش هفده لک هشت هزار و دو روپیه یک آنه پاؤ بالا در عهد خلد مکان اورنگ زیب
بادشاه این سرکار بدلیر خان میانه بعنوان فوجداری مفوض بوده بعد فوتش به پسر او عبد الغفار خان
پسر عبد المجید خان پس از آن حیدر نایک تسلط یافته از عبد الحکیم خان پیشکش گرفته او را روانه
عالم دیگر ساخت ذکرش خواهد آمد

سرکار تورگل

شانزده محال کاملش پانزده لک نود و شش هزار و هفتاد روپیه چهارده آنه پاؤ بالا درین سرکار
قلعه گوکی و بادامی است

سرکار رایباغ

دوازده محال کاملش یازده لک چهل و یکهزار و دو صد و هفتاد و سه روپیه پاؤ کم پنج آنه + +

سرکار غازی پور

بست و سه محال کاملش نه لک و سی هزار چهار صد و هفده روپیه هفت و
نیم آنه

درگاہ شیخ الشیوخ شیخ سراج الدین جنیدی کہ بروضہ شیخ زبان زد است و مزارات دیگر اکابر قدس سرہم اندرون قلعہ و بیرون آن واقع عرس شریف بکمال تکلف میشود در بیولا از حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ ہر سال در عرس شریف یک منصب دار و چوبداران سرکار با دو ہزار روپیہ نقد و ہشت شیرینی نذر و غلاف مخمل کلابتونی عمدہ و شامیانہ مخمل کلابتونی بیش قیمت با دیگر غلافہائے طاس و کمخواب وغیرہ میرود و بخت بریانی لذیذ ہر روز کنانیدہ کشتی درگاہ را پرساختہ بخلق اللہ میخورانند و نذر و نیاز میگذرانند و سلامتی حضور سلطنت مینمایند ہر سال معمول مستمرہ شدہ است و تا الآن نیز معاش ہر دو روضہ جاگیر یک لک روپیہ بحال و جاریست

سرکار اعظم نگر عرف تلگاؤن

پانزدہ محال کامل سیزدہ لک پنجاہ و چہار ہزار پانصد و یازدہ روپیہ پانزدہ آنہ

سرکار اسعد نگر

عرف انگلوج دوازدہ محال کامل پنج لک وسی ہزار چہار صد و یازدہ روپیہ

سرکار امتیاز گڈہ

اوہونی شش محال کامل ہفدہ لک ہشتاد و پنجہزار و شش صد و ہشتاد و شش روپیہ پانزدہ آنہ سابق و لقرف شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بہادر برادر خرد حضرت غفرانمآب بود و بعد انتقالش چندے در قبضہ دار اجاہ فرزند کلان بہادر معزمانند کہ داماد آنحضرت بود و نقشبندی بیگم صاحبہ مرشد زادی را از و حسن جاہ زادہ بودند بعد رحلت دار اجاہ بدست اولیای دولت در آمد چون مہم برسر ٹیپو سلطان مقرر شدہ حضرت غفرانمآب در سنہ یکہزار و دو صد و چہار ہجری

سرکار کرناتک

صوبه بیجاپور پنجاه و شش محال پنجاه و دو و محلی و چهار داخلی کاملش پنجاه و دو و لک نود و پنجهزار سی صد و پنجاه و شش روپیه یک آنه پاؤ بالا کرناتک ملکیست وسیع جدا گانه قلاع این الکه غیر کوهی شهر بیجانگر در سوالف ایام مقر راجایان کرناتک بود و درین زمان اثری ازآنها باقی نمانده متصل شهر مذکور آنی کوندی پرگنه در وقت رایان آنجا فیلخانه بود بزبان کنتری آنی فیل را گویند پس ازان در دفتر آنی کوندی پرگنه قرار یافته داخل سرکار کرناتک شد پیش ازچندے این ملک در تصرف ٹیپو سلطان خلف حیدر نایک بود در یغولا بدست صاحبان کلاه پوشان انگریزاست که داخل کمپنی گردیده ✤ ✤

سرکار قمر کل

سیزده محال کاملش نه لک و شصت و نه هزار نه صد و هشتاد و چهار روپیه دو و نیم آنه

سرکار مصطفی آباد

واصل هشت محال کاملش شانزده لک نود و یکهزار یک صد روپیه نه آنه

سرکار مرتضی آباد مرج

شش محال پنج لک هشتاد و سه هزار سی و نه روپیه چهار و نیم آنه غیر کوهست

سرکار بنی شاه درک

عشر بر پاره محال کاملش پنج لک هشتاد و سه هزار سی و نه روپیه چهار و نیم آنه غیر کوهست جو بیار کشنا از گهاٹ این سرکار برآمده

سرکار نصرت آباد

سکر پنج محال کاملش شانزده لک بست و دو هزار نود و شش روپیه پاؤ کم چهار آنه ✤ ✤

سرکار نلدرک

هشت محال سه صد و هشتاد و نه موضع کاملش ده لک و لبت و پنجهزار و سی صد و شصت و سه روپیه
یک از قلعه نلدرک غیر کوهی در باستان زمان حصارش را راجه نل بالوا که بر دمنی دختر راجه بهیم سین
مرزبان بیدر تعشق ورزیده بود بنا ساخته لهذا بنام او شهرت گرفت و بعد مرور دهور برج و
باره آن از هم ریخت در سنه نهصد و شصت و شش هجری عادل شاه بیجاپور بارادهٔ تسخیر
شولاپور بنا بر اقامت لشکر خود آن کهنه اساس را تعمیر کرده بشاه درگ موسوم نموده در سنه یکهزار
و لبت و سه هجری چوبدار پوری را کمیطرف قلعه سدی در نهایت استحکام بارتفاع لبت و دو
درعه برلبت و مت دیگر در جوف آن نشیمنی ساخته باب محل مسمی نموده در ایام برشکال آب
طغیانی کرده از بالای سقفش برآمده بپیش روی نشیمن چادر آبشار ریزد عاصی محرر اوراق در سنه
یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری در عهد کرارنواز خان عرف دولهخان بقلعه مذکور رفته
سیر نموده عمل آب وغیره بچشم خود دیده چنانچه بهادر مذکور یکهزار روپیه نقد و یک کره اسپ
یعنی بچهیره داده رخصت فرمود آب بهیرا ازین سرکار بسرکار فیروزگده رود و پرگنه الند
ازین سرکار است و در آنجا درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس الله
سره العزیز است در سنه هفتصد و هفتاد و هفت هجری سواد قصبه الند را بقدوم خود نورآگین
فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و نقارخانه در زندگی خود بنا فرموده در سنه یکهزار و یکصد و
نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقارخانهٔ پخته مقابل دروازه درگاه برفعت و وسعت
بنا نموده احاطه قدیم را که از سنگ و گل بود پخته از سر نو احداث کرده به اجرای بلعمو خانه بنا بر
فقرا و ساکنین وغیره منسوبات
اندوخت

کرکنده او تا بولایات رفته پسند خاطر دانایان آنجا گشت در یخولا هم در بعضے جاها مهرهای کار دستی
مرزا مذکور در بلده موجود اند که تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزا مذکور کار پسر او محمد طاهر
ساکن یاقوت پوره و پرسوتم ساکن علی آباد عمده تر از همه دیگرانست و کار سواد زرگران و ساده
کاری اینها عجیب و غریب حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریزی میگفت که کار ساده کاری
و سواد ساکنان یاقوت پوره از ولایت ما بهتر است چهینٹ قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی
اینجا هم علی الخصوص چهینٹ قلمکار پخته مچهلی بندر که از مضافات این صوبه است در تمام هفت کشور
بفروخت میرود و مشهور تر است که اگر هزار بار شست و شو رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و همه
اینجا یعنی کار طلائی و نقرئی برگ و بادبا بالای امرچه‌های مچهلی بندر و بالای دیگر پارچه‌ها که انرا
و همه میگویند شهره آفاق است و چند زوج النگو یعنے جوڑه چوڑی که زنان هند و دکن
در ساعد سیمین میپوشند نهایت نازکتر و باریکتر بکار اقسام و انواع مروارید
و میناکار ساده و زمردی و یاقوتی وغیره در حیدرآباد میشود که در جنبش ساعد محبوبان جواهر خانه
قدرت خدا مینماید ولیم پالمر صاحب انگریز جوڑه‌های عمده با کار مروارید وغیره که هر یک جوڑه
بقیمت سی روپیه و علی العموم تا پنجه روپیه مال یک لک روپیه تیار کنانیده بولایت لندن فرستاد
که در ولایت چندی رواج یافته بود حمایل لاکه در پنجاب و فلوس چوڑی فروشان میفروشند
مانند حمایل طلا که هیچ فرق نمینماید بی بی های ولایت انگریز بعنوان تحفه بسیار پسند نموده بخوشی
تمام طلبیدند در عهد حضرت غفران منزل مال دو هزار روپیه ولیم پالمر صاحب نذر بولایت
فرستاد و در مضافات این صوبه اقمشه و پارچه و فرش بنفاست میسازند مثل ڈوریه کهنوره
و الیوره و ڈوریه کرنول و کڑپه و محمودخانی و سنجرخانی کڑپه که یک تهان محمودخانی از دو روپیه
تا سی روپیه قیمت دارد وانما بانی بیکاکول جوڑه یکصد روپیه و سیل نیواڑه یک تهان به بیست روپیه

تعلقہ سیرنگ پٹن وغیرہ

بلاقیہ محال کاملش پنج کرور و لبست و دو لک و شصت و نہ ہزار و دو صد و سی و نہ روپیہ دو آنہ در پاستانی زمان این ملک در تصرف زمینداران بود بعد ازان بحیدر نایک و خلفش ٹیپو سلطان تعلق داشت الحال بتصرف صاحبان انگریز داخل کمپنی است

صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد

سہ تعلقہ کرناٹک بالاگھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بر چہل و سہ سرکار چہار صد و یازدہ محال جمع کامل کل صوبجات شش کرور و ہشت لک نوزدہ ہزار و دو صد و لبست و ہفت روپیہ پاو کم یک آنہ ازانجملہ سوائے تعلقہ کرناٹک لبست و دو سرکار کہ در آن دو صد و چہاردہ محال است کاملش یک کرور و ہفتاد لک و ہشتاد و پنج ہزار سی صد و چہل و ہفت روپیہ سہ آنہ و تعلقہ کرناٹک محتوی بر لبست و یک سرکار و یک صد و نود و ہفت محال کامل آن چہار کرور و ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار ہشتصد و ہفتاد و نہ روپیہ پاو کم چہاردہ آنہ ملک تلنگ عبارت ازین الکہ است و زبان تلنگ مخصوص مردم این مرز لوبوم در سوالف ایام بتصرف راجہ ای با نام بودہ چنانچہ ذکرش در احوال سلاطین قطب شاہیہ گذشت حصار حیدرآباد اند کی بغیر لنگرہ کہ از دروازہ چادر گھاٹ تا دروازہ دبیر لورہ و بعضی قریب دروازہ یاقوت لورہ تیاری عماد الملک مبارز خان است کہ در حکومت خود شروع کردہ بود مابقی تمام فصیل نواب حضرت مغفرت مآب بسنجاد غفور تیار کنانیدہ باختتام رسانیدند احوال عرس کوہ شریف و عشرہ محرم الحرام و دیگر زندگان اینجا ہمہ در آخر این باب مرقوم خواہد شد ان شاء اللہ تعالے سہ عجائبات متفرق نفائس اینجا اکثر مطبوع خوشگی جسر و مہرکنان اینجا بی مثل مخصوص مہرکنی مرزا فاضل بیگ در عہد حضرت غفران مآب شہرۂ آفاق لود

معمور کار است سوای این در اطراف بلده حیدرآباد باغات بشمار اند میوه از همه اقسام و انواع
بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه ارسالی و الفن و ملغوبه بوزن یک آثار یکدانه پیدا میگردد و همچنین
در دیهات انبه ارسالی بهتر از الفن و ملغوبه موسوم به شکرپاره و نواب پسند و شاه پسند و لطرپه
و حسنی و حسینی و بعیگرناها و بیه بدیعی عجیب و غریب بوفور تمام است و شریفه تمام صحرای حیدرآباد
و دیهات دور دور جانب شرقی و شمالی و جنوبی را از وسایر است اما جانب غرب تا دو منزل
بسیار است و از آنجا کمیاب انچه در بلده بقیمت میفروشند بزرگ پر مغز بیک فلوس دو دوازده
میدهند و در دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا الغیر قیمت می آرند و میخورند صحرا تمام پر از
اشجار شریفه است که بهندی بیتا پهل میگویند نهایت بالیده همه پر مغز و شیرین تر از شکر و خوشبو
بوزن نیم نیم آثار هم میشود گویا قند سفید با سرشیر با گلاب آمیخته است اما خود بوده درست نیست
مگر یک قسم خرد و برابر نارنج کلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و بعد آن تو مڑی زرد مگر خوربوزه
کر لول و دریائی گنگ که نهایت شیرین کب البند و بٹ خو و می بند. دو گونه و سنگتره بیکا کول
کمال بهشت است کونله و سنگتره ناگپور و اورنگ آباد بپا سنگ او نمیرسد سوای این انار سنگین
و قصبه بیڑ با دانه های سطبر کم تخم شیرین تر بسیار بهم میرسد انجیر بقدر دو دوازده فلوس و زنی شیرین
در باغها خصوص در باغ نهایت مبارک حضور پرنور و خانه نجا نیز بهتر میشود نارجیل عدی ندارد
و دیگر از تخم درختان تازه مغز تخم خام بر می آید که آنرا او بهندی موتحجل گویند بسیار نازک و خوش
طعم و آبش که از اندرونش بر می آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص ذیمقدور مانند
فالوده بریده در میان آبش قند و گلاب آمیخته در گرمای تابستان باستعمال می آرند بهتر از
بهتر بدست گلها خوشبو از گل گلاب و نسرین و نسترن و یاسمین و موتیا و موگره و بٹ موگره و غیره
باقسام و انواع در باغها پیدا میشوند اما قسمے از موتیای هزاره برابر فندق میشود که یک گل تمام

علی العموم است و مال باریک گران تر و اینهم مال پایدار و مضبوط نه مانند مال ولایت بمبئی که هر قدر
ارزان شود و پوسیده تر در یک پوشش و شوب معدوم میگردد و قالین ورنگل و شطرنجی هونگیر
و اکثر این ملک ریگستان است خصوص اطراف حیدرآباد و بارش کل و الاکم بسیار و اکثر جا در صحرا
بالکل نیست که زمین سرخ ریگدار است و در بری صحرا سرخی جاده ها و رسته بالطف عجائب است و
کولاب یعنی تالاب جا بجا پر آب مهیا شده و لیو میان اینجا که عبارت از کنٹه باست هر گاه مملو شود
مزارعان باز از روی بارش نه سیکنند که در فصل آبی و تابی بکار می آید و شالی هزار اقسام میشود
باریک و باریک تر و کالا ابهات و مرادعلی و سکهداس و قندهاری و استعمالی و قیمه قتل وکنده وار
و کالی غیره خصوص شالی برنج باریک خوشبوی قصبه قندهاری و ضلع سرکار میدک و نیز محصول کلالی اینجا
یعنی مه مل اینجا سیندهی بسیار است محصول کلالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
همه کلالی میفروشند چرا که حکم سرکار به اندرون آوردن منهیات نیست و فتیکه سال از سنه یکهزار و دو
و چهل هجری که تعلقه بدعت بلده حیدرآباد بعهده خاصی مؤلف از سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله
اقباله باستصواب مهاراجه بهادر معه تعلقه فرخ نگر باد دیهات آن و محالات دیگر پرگنه زیبا پور و ابراهیم پتن
و تورپران و پیدا پلی و ٹنٹی چیتو و رنگل محالات سالک روپیه بود فقط از تعلقه بدعت پانصد روپیه اس
شراب هر روز در بلده می آمد فی راس بست روپیه محصول داشت و هفت معه سبوی سیندهی که خاصی
معدره بهای شراب و سبو های سیندهی معه گل مهوه و بٹی های شراب نظام پیٹه جمابت و پنج روپیه
ماهوار بدعت ماه بماه در سرکار میرسانید سوای محصول بازار لشکر حسین ساگر و در آن میان یکهزار
پانصد روپیه خرج سبندی و پانصد روپیه ماهوار ذات راجه و مهراج راجه بالا پرشاد بهادر خلف
راجه چند و لعل مهاراجه بهادر بابت تحریر محجر امیگرفت تتمه بست و سه هزار روپیه بلا قصور داخل سرکار
میشود اما در نیولا تعلقه بدعت بطلاق راجه و مهراج مذکور بنداسنت رای عالم چند کارپرداز بهادر معز

محمور

ورحمت این بیچارہ ہمہ برباد و رایگان شد خدا توفیق دہد کہ این شیوہ ناستودہ امرا ترک کنند آمین آمین ثم آمین الغرض آنچہ کہ احوال عمارات وغیرہ بلدہ مذکور است در ذکر سلاطین قطبشاہیہ بقلم آمد

سرکار محمد نگر گولکنڈہ

دوازدہ محال کامل ش پانزدہ لک ہشتاد و دو ہزار پنجاہ و شش روپیہ پنج و نیم آنہ کیفیت این سرکار مفصل در ذکر بادشاہان قطب شاہیہ بقلم در آمدہ و در ینولا مرشدزادہ مبارز الدولہ بہادر برادر خرد حقیقی حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ در موتی محل اقامت دارند

سرکار بہونگیر

یازدہ محال کامل ش ہفت لک و ہفتاد و پنجہزار یکصد و ہفتاد و ہشت روپیہ یازدہ و نیم آنہ قلعہ بہونگیر یک قطعہ سنگ است کہ سوای کوہ یک قطعہ قلعہ دولت آباد دیگر ہیچ جا بنظر نہ آمد عاصی محرر تاریخ موضع موپیرال و یک حصہ در موضع رای گیر زیر قلعہ بہونگیر جاگیر دارد و بقلعداری آنجا رشید الملک سرفراز اند

سرکار میدک

نام اصلی اش گلشن آباد است دوازدہ محال کامل ش پانزدہ لک بست و پنجہزار سی صد و چہل و دو روپیہ پاؤکم پنج آنہ قلعہ مذکور کوہی است و قلعداری آن بعہدہ فیضیاب الدولہ خلف طالب الدولہ سنگلجان کوتوال بلدہ از قدیم مقرر است عاصی مؤلف این تاریخ جاہ دو دیہہ در زیر آن موضع ہا راجیلی و نمک پلی پرگنہ کاوڑا از آبا و اجداد جاگیر دارد

سرکار کولاس

پنج محال کامل ش شش لک و پنجاہ و پنجہزار ہفت صد و بست روپیہ پاؤکم چہار آنہ قلعہ کولاس

مکان را سطر میبازد عجب وغریب است که در هیچ ولایت پیدا نیست سواد این ملک طلسم است که تحریر
وتقریر نمی آید در هر جا که نظر کار کند تراکم اشجار و کاریزهای آب شیرین و تختهای زمردی شالی زار
وباغهای بیحد وشمار و درختان انبه که آنرا امرای نامند قطار قطار که چشم بینا خیره گشته
وتالابهای پرآب وسایه درختان سیندهی که هم صورت وشبیه درختان خرمای ولایت است
جابجا بر سر نالهای آب روان ونیز هجوم جانوران پرند شکاری وهجوم درختان تاری که مشابه
درختان نارجیل باشند حمد خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد رکن الدوله مدار المهام سرکار
حضرت غفران مآب نهری از تالاب موضع چلپلی در بلده آورده بود درین زمان مسدود است که
خشک شده ونهر میر عالم مدار المهام حضرت مغفرت منزل از جو نبار سانخل که کتبه بسته آورده است
آب آن جابجا خانه بخانه کوچه جاریست واحوال میر عالم گذشت میر صاحب موصوف عجب باخیر بود که
هزارها بندگان خدا از فیض آن بهره یاب اند ورایش حصه جاریه نهر تالاب بنا کرده خود در نامه اعمال
خود درده ابد الآباد دخل ثواب است طرفه اینکه عادت میر صاحب موصوف چنان بود که اگر شخصی
ده پانزده روز حاضر دربار شود وآداب مجرا بجا آرد بعد دو هفته میپرسیدند که چه حاجت است
هرچه بیان میکرد فی الفور اجرا مینمود اتفاقاً از یاوری طالع حق رفاقت وصاحبت در باب
ازان نوعی سلوک میشدند که باز حاجت التجا تا به زندگی بدیگر نمیداشت بلی رسم زمانه همین طور
میباشد که صاحب موصوف اختیار کرده بودند ودرین زمانه نه مروت نه اخلاق نه سخاوت نه مردم
شناسی با مرا باقی است هرچه هست خودغرضی است بوقت ضرورت کار خود طوری لجاجت واخلاق
میکنند که آن کس می فهمد که این صاحب مروت ودست گیری من نموده چه حاجت التجا بدیگر بردن است
وقتیکه برآمد کار آن مطلب برآر شده بنحوی از کج خلقی وبیمروتی وغیبت گوئی پیش می آیند که گویا
گاهی شناسائی نبوده بلکه در زمانه سابق عداوتی رو داده که بدلا آن میگیرند واین همه امید

سرکار ورنگل

شانزدہ محال کامل ہفت لک و چہل وہشت ہزار و شش صد و سی و دو روپیہ چہار دہ آنہ قلعہ غیر کوہی است

سرکار بلنگور

سہ محال کامل یک لک و ہفتاد و چہار ہزار و دو صد و شصت و ہشت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ غیر کوہی است از صوبہ حیدرآباد و سرکار محمد نگر گولکنڈہ تا سرکار آر انگیر و جانب شمالی بلنگور تا دریای گنگ تعلق بہونسلہ و در تصرف سرکار آصفیہ دام اللہ اقبالہ و ملکہ است و از سرحد ناگپور ملک گونڈوانہ وغیرہ ملک بہونسلہ در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتا برای لونجی از اولاد رگھوجی بہونسلہ رایہ سند حکومت نشانیدہ ملک چہل لک روپیہ در اختیار او گذاشتہ باقی بدستور عملداری مینمایند

سرکار مصطفےٰ نگر

عرف کونڈپلی بست و چہار محال کامل دوازدہ لک سی ہزار پانصد و پانزدہ روپیہ پاو کم سیزدہ آنہ

سرکار ایلور

دوازدہ محال کامل شصت و سہ ہزار و شش صد و چہل و پنج روپیہ پانزدہ آنہ

سرکار راجبندری

بست و چہار محال کامل شش لک و ہشتاد و پنج ہزار پانصد و بست و نہ روپیہ نیم آنہ

سرکار کان الماس

یک محال کامل دو لک و پنجاہ و پنج ہزار روپیہ

سرکار مچھلی پٹن

ہشت محال کامل پنج لک چہل ہزار نہ صد و پنجاہ و ہشت روپیہ پانزدہ آنہ

بنای جمشید قطب شاه است که باهتمام جگدیو راو نایک واڑی قلعه گولکنده باحداث درآمده گذشت

سرکار ویلگندل

سیزده محال کاملش ده لک پنجاه و شش هزار دو صد و چهل و هفت روپیه سیزده آنه پاؤ بالا

سرکار پانگل

پنج محال کاملش چهار لک سی و سه هزار ششصد و شصت روپیه سیزده آنه قلعه پانگل بر کوه وسیع است در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری که حضرت غفران مآب در اقامت خود که برای تنبیه ٹیپو سلطان والی سرینگ پٹن سه سال رونق افزا شده بودند عمارتی تیار کنانیده جشن سالگره بنهایت تکلف ترتیب داده بودند که طوایف رقاصان بیجاپور و چینا پٹن و سرینگ پٹن تا دریای شور جنوبی و شرقی هفتصد طایفه نامور آمده مالامال انعام و اکرام بسیار گشتند و در یولا بدستور سابق در عهده پسر نذر بهادر خان مرحوم است

قلعه الگندل

بست و یک محال کاملش دوازده لک بست و چهار هزار چهار صد و پنجاه و هفت روپیه هشت آنه پاؤ بالا الگندل قلعه کوهی است و در یولا بعهده نبیره زبردست خان مرحوم پسر دومی خانجهانخان داروغه فراشخانه سرکار قلعه داری آنجاست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی ها و تکیه ها و مسند ها و اگر کهه های سفید کار سوزنی و باد کشهای بسیار مال صدها روپیه تیار کرده ببلده و دیگر جاها میبرند بسند القیمت و بخواهش تمام در ایام سرما و گرما مردمان میگیرند و طوایفان رقاصان تلنگ بسیار خانها دارند

سرکار آرالمیر

یک محال کاملش هفت لک و هشتاد و دو هزار هشت صد و چهل و چهار روپیه هفت و نیم آنه

کراو ماه بماه نقد میداد و از باعث اختلاف روپیه حیدرآبادی و کلدار انگریزی که در آن نقصان سرکار
میرسید اینمالک مذکوره عنایت گشت و تریناه مشروط است هر گاه از حضور پرنور النقد تنخواه مرحمت
شود صاحبان انگریز بلا تعذر ملک سرکار را گذاشت کرده دهند

سرکار گنجی کوٹہ

پانزده محال کامل شش سیزده لک و هفتاد و چهار هزار و هفت صد و نود و هفت روپیه نه آنه درین
تعلقه در میان حوض کلان فواره ایست که آب او بارتفاع هفتاد درعه جهندگی مینماید از بالای کوه که
منبع آب اوست آبش در فواره آمده برابر منبع خود مرتفع میجهد که چهار جوان پهلوان مثل حسینی بیگ
آزاد الوقت و ایما و شاه تجلی علی و مرزا محسن علی بیگ و دو کس دیگر سپر را بالای دهن فواره نهاده
فرمود که آب از منبع سر دهند بمجرد رود آب هر چهار جوان بچهار سمت افتادند هیچ قوت و زور
ایشان کارگر نشد پس رفعت الملک که قوی الجثه و زور آور بود خود بالای گلدسته آبش نشست
و سپر را مضبوط کرده گفت که آب را از منبع سر دهند بمجرد رسیدن آب تا ربع ساعت آن قدر
بند نمود که سپر بجای خود ماند و آب بر نه آمد بعد از آن فرمود که حالا قریب است که هر دو بازوی
من شکسته شود پس سپر را گذاشت و خود هم بیرون بر آمد غرض ازین گفتگو اظهار قوت و زور مشار الیه
است که برابر فیل زور و قوت داشت

سرکار کورم کنڈہ

دوازده محال کامل شش لک و هشتاد و پنجهزار و هفتاد و سه روپیه هشت آنه پاؤ بالا + +

سرکار کهم

هجده محال کامل ده لک و پنجاه و یکهزار و دو صد و هفتاد و سه روپیه چهار ده آنه

سرکار چاکہ سیکاکول

یک محال ہشت لک چہل ہزار ہشت و بست و دو روپیہ دوازدہ آنہ ۰۰۰

تعلقہ کرناٹک حیدرآباد

ملکیت جداگانہ وسیع سیر حاصل زرخیز بر دو قسمت بالاگھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بر بست و یک سرکار یک صد و نود و ہفت محال کاملش چہار کروڑ ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار ہشت صد و ہفتاد و نہ روپیہ پاؤکم چار آنہ در زمان سلطان عبداللہ قطب شاہ میر محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جملہ کرناٹک الایشان متصل بلدہ حیدرآباد و زیر فصیل جانب شرق واقع است اکثر حصون و محالات سیر حاصل کرناٹک بغزوات سی ہدست آورده ضمیمہ صوبہ حیدرآباد نمود چون مشارالیہ از سلطان عبداللہ قطب شاہ برہم خورده بوسیلہ شہزاده اورنگ زیب بملازمت اعلیحضرت شاہ جہان بادشاہ مستعد شده بوزارت فایز گشت سال سی ام آن ملک مفتوحہ را بپیشکش نمود از آن وقت فوجداری کرناٹک مذکور از بارگاه سلطانی علیحده مقرر میشد در ینولا ہمہ در تصرف صاحبان انگریز است

تعلقہ بالاگھاٹ

پنج سرکار شصت و شش محال کاملش ہشت لک و یک ہزار سی صد و شانزده روپیہ پاؤکم نہ آنہ

سرکار سدہوٹ

ہشت محال کاملش سی صد و شانزده روپیہ ہفت و نیم آنہ چہار گروہی قلعہ سدہوٹ قصبہ کرپہ حاکم نشین بالاگھاٹ است اگرچہ این ملک در عمل سرکار آصفیہ است اما در تنخواه جمعیت کلاه پوشان انگریز کہ ملازم سرکار دولتمدار اند بتجویز اعظم الامرا ارسطو جاه مدارالمہام در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاه ثانی برخلاف تجویز راجہ راجندر رگہوتم راؤ پیشکار سرکار

زر خیز وران انواع بتخانه های نرادان راجه های اینجا آب کاویری را صد بسته ودر تملک آورده اند
مدار کشتکار بر آب مذکور است در تصرف والاجاه بود ودرین زمان همه ملک در قبضه صاحبان انگریز است

ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام پنجگروهی بلده حیدر آباد در ماه رجب المرجب

حقیقت بنای آن کوه سرحد یعنی سینوار موضع کهیره جاگیر مرشد زاده آفاق سلیمان جاه بهادر
سمت شمالی بلده واقع است چون تاریخ دهم رجب المرجب میشود اسباب مردمان بلده روانه
کوه شریف میگردد خصوصاً اسباب دکاکین اهل بازار از شیرنی فروشان و میوه فروشها و تمامی
اهل بازار یعنی بیوپاریان وغیره وبتاریخ یازدهم شهر مذکور بعضے بعضی اشخاص خوش باش
با اسباب خود ها میروند وبتاریخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خلق الله از بادشاه
و وزرا و امرا و فقرا و سپاه ارباب نشاط وطرب تا پیر زال نود ساله وصد ساله که طاقت رفتار نداشته
باشد افتان وخیزان خود را در عرس میرسانند قریب پنجلاک آدم از مسلمانان وهندوان بیراگی
و برهمن گوسائین اتیت واڑواڑی وغیره واهل ولایت ایران توران روم وشام عرب وعجم
انگریز وغیره از قسم همه اقوام داخل عرس میشوند وخیمه های سپید وصد وصد با شادمی آرند ومکانهای
بسیار متعدد واحداث آورده اند که بسیار شده اند که مکانها وارند بارائش و پیرایش فرش
وروشنی جلوه میدهند از چار مینار بلده تا سواد تهای انقرالی درگاه معلی شعر یک تخته آدمان پهلو بهم
پهلو چپلو سینه والقدم ❊ انبوهی خلقت راحدی نی وکثرت مجمع را نهایتی نیست قریب سه هزار
فیلان کوه پیکر و فیل بچه های پری چهره قریب پنجاه هزار اسپان باد پیما و یابوان تیز پا

پایان گھاٹ

کرناٹک شانزدہ سرکار یکصد و سی و یک محال کاملش چہار کروڑ و سی و شش لک و ہفتاد و یک
ہزار و ششصد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چنیاپٹن بریک گوہت سرکار اودگیر شش محال
کاملش سہ لک و بست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ایلور
ہشت محال کاملش ہفت لک و چہل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ
سرکار ترناپور یک لک و نود و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤ کم شش آنہ سرکار جگدیو
ہفدہ محال کاملش ہجدہ لک و پنجاہ و ہفت ہزار ہفت صد و ہفدہ روپیہ و دو نیم آنہ
سرکار چندرگیری دہ محال کاملش پنج لک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ
چہار نیم آنہ سرکار چیکل پیٹ سہ محال کاملش پنجلک یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو
روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ سرکار سروہ پلی دوازدہ محال کاملش شش لک و ہفتاد و
ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہ آنہ پاؤ بالا سرکار گنجی پازدہ محال کاملش نہ لک
و سی و چہار ہزار سی صد و چہل و سہ روپیہ پاؤ کم چہار آنہ سرکار ترناملی یازدہ محال کاملش
نہ لک و یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار نصرت گڑھ عرف جینجی
کاملش دو لک و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ورداور نہ محال کاملش ہشت لک
و بست و چہار ہزار ششصد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار دالکونڈہ پور پنج محال
کاملش شش لک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و بیست و پنج روپیہ سرکار رنڈناسی سہ محال
کاملش پنج لک و چہل و یکہزار و ہفت صد و سی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار چناپلی یک محال
کاملش یک کروڑ و ہشتاد و پنج لک و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار پنجاور یک محال
کاملش یک کروڑ و چہل و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ ملکیت بیرحل

زیر خر

یعنی دو شالها چوحاشیه کشمیری و دام قنتری و مال بنارسی و کمخاب و اطلس و مشروع و سفیده باب
آغابانی و تخن و تن سکهه و تن زیب و ململ و ڈوریه الپور و کهنپوره و گاڑهه و گزنول و سیله‌های
پیتواڑه و ناندیر و رایچور و دستارها و رومالهای بیڑ و پیٹن و آغابانیهای عمده سبکاکول وغیره
و دیگر مال هزارها روپیه چیزی دیگر بنظر نمی آید و اسباب فیلان و اسپان و رتهه‌های طوایف
هم از کلابتون و ستلا و زیورهای نقره و دواب از چندین هزار و بیکل اسپان و سری سراسری
فیلان و ننگو یعنی گهنگرو و توڑه‌های زرگاوان جلوه دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان که
بزبان هندی کهلونا گویند مال قریب پنجهزار روپیه بفروخت میرسد و صندل حسب معمول قدیم
از تکیه زنگ علی شاه که بیرون دریچه یعنی دروازه خرد بلده جانب شرق است بکمال تکلف
جلوس و روشنی و آتشبازی بوقت نصف اللیل بهجوم خلایق داخل درگاه میشود و از مجاور قدیم
درگاه شریف بود بعد آن صندل سلامتی حضور پرنور از پنجشاه بلده بتکلف بجلوس بیشمار
میرسد و مجاوران کوه مبارک قدم رسول صلے الله علیه و آله وسلم که محاذی کوه شریف است
صندل معمولی قدیم هم می آرند و معتقدان موضع اهیره نیز از دیهه خود صندل قدیم میرسانند و از
موضع مالک رجن گڈه مشهور بمالکاج گیری نیز معمول صندل است که میرسند از کثرت خلق الله
انسان تا درگاه رسیدن بمشکل نزست غرق عرق شده بحملهای متواتر جوانان قوی و زور
آور میرسد القصه اصل بنای عرس این کوه پرشکوه اینست و در تاریخ ترک قطبیه نیز بنظر آمده
آورده اند که در عهد سلطان ابراهیم قطب شاه یاقوت نام خواجه سرای بادشاهی برای درستی
مزاج ناتوان خود و خوردن هوای صحرا در موضع لالاگوڑه که دران ایام نام دیگر داشت اقامت
ورزیده اتفاقاً بتاریخ شانزدهم شهر رجب المرجب بوقت شب هفدهم قریب صبح که یاقوت
مذکور در خواب بود دید که شخصی عرب بلباس سبز پیش او آمده گفت که جناب امیر المومنین

وشتران بار بردار و نرگاوان و چکره ها و بندی ها از حساب و شمار زینت قطار اندر قطار خارج از
اندازه و حساب است و دکاکین اهل حرفه کا اجناس و اشیای بحر و کان از قسم میوه های تر و خشک
و اقمشه و پشمینه وغیره باشد جا بجا همه حاضر و موجود هر جا که نظر کار کند غیر از مجموع خلایق و انبوهی
بیع و شری و سوار بهای امرا و عمایدین در قفس پریرویان و شکوه خیمه های پر شکوه و اسپان
و فیلان شکل کوه چیزی دیگر بچشم تماشا بین و دیده نظاره گزین نمی آید هر دو جا آراسته
عمارات بلند بلند پایه و بقاع مرتفع و چبوتره های وسیع از دریای موسی تا دامن کوه شریف پهلو
به پهلو بهم پیوسته با آرایش فرش دیبا و قنادیل و اشجار بلوری ولایتی که بروشنی شمع ولایتی
و چراغان تخته بندی پیرایش میدهند متعدد و رقاصان پری پیکر حور لقا و روشن اختران نور فزا
بچهره آرائی گوناگون و لباس و زیور پیرائی رنگا رنگ بصد آب و تاب جلوه آرائی محفل سرور
زینت بخش مجلس بهجت و سرور بوده تماشا بین خلقت نزدیک و دور را همه گاه به خوشنوائی آهنگ
سرود و سکینت عالمی را در حیرت می نمود و بیخود می نمود متحیر و متعجب میسازند اخراجات روشنی
و آتشبازی و اطعمه لذیذه اقسام اقسام و اشربه طیبه گوناگون خلق الله از هزاران هزار بیرون
از دائره حساب و شمار تا آنجا که گنجایش نفس در آید خیام بلند احتشام امرا و خوانین و سراپرده های
مقربان بارگاه سلطانی و خسروانی خاقانی کوه شریف را باطراف و جوانب محیط و در گرفته هر چند
اعلیحضرت خود بدولت و اقبال آفتاب سپهر و جاه و جلال اندر محلات گردون مثال و بنگله
فلک تمثال رونق افزا بوده مجمع عرس و روشنی همه جا ملاحظه میفرمایند احتیاج قیام خیام بلند
احتشام سرکار نمیشود معهذا از خیمه های عجیب و غریب عمارات خوش اسلوب تازه ترکیب شمس الامرا
بهادر امیر کبیر و دیگر عمائدین کبیر و صغیر رونق دیگر آراسته و بازار عرس شریف است که چشم حیرت گزین
بهتر ازین تصور نمی کند الغرض درین عرس بزرگ بالای انسان و دد بر هر حیوان غیر از تشبیه گرانبها

بینی

کہ پیش ازین مدفون شده بود و مسجد بنا کرده او مدفون نمودند و متعاقب آن وقار الدوله
ناظم بلده حیدرآباد نیز بپاس محبت و اخلاص که بارکن الدوله داشت در محاذی احجار اشش
در مقبره خویش بخاک سپرده شد همیشه آمد و رفت خلایق بکثرت در آمد و عرس شریف هم مجمع کثیر
هم صورت پذیر گشت مردمان اعزه بلده نیز کبیر و صغیر می آمدند و میماندند و جشن هم میکردند
تا اینکه صمصام الملک بهادر سایبان چوبی روبروی مسجد بنا نهاده و یکدالان چوبی در پهلوی
درگاه شریف هم تعمیر نمود و در عهد غلام منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار آن سایبان چوبی را بعد
از آنکه از کهنگی ریخته بود پخته و دو درجه ساخت و ماه لقا بائی عرف چنداجی طوایف دالان چوبی
صمصام الملک مذکور را از آهک و سنگ پخته گردانید چنانچه همون تعمیر الحال موجود است و جناب
غفرانمآب محاذی دروازه درگاه مبارک عمارتی بتعمیر در آورده اکثر بسیر و شکار مشغول
میگردیدند و دسترخوان نذر و نیاز متواتر مینمودند و برای اخراجات مجاوران و فراشان
و موذنان و جاروب کشان و نقارچیان و گهڑیال نوازان موضع چرلپلی زیر کوه شریف
جاگیر مذکور گذرانیدند و سعادت دارین حاصل نمودند تا حال آلغمارت جاگیر قایم است و در عهد
حضرت مغفرت منزل نیز همواره نذر و نیاز میگردید خود آنحضرت مستفیض درگاه معلی گشته
تیاری دسترخوان نذر میکنانیدند بفضل الهی آن رسم زیارت و نذر و دسترخوان وغیره در ینولا
که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است در عهد اعلیحضرت عالم پناه ناصر الدوله آصفجاه
ادام الله اقباله نسبت سابق هزار درجه باعتقاد تمام زیاده تر جاریست و بحیثیت باحتیاط و طهارت
تمام عمل می آید چون موضع لالاگوڑه را حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بی بی صاحبه از تیاری
و دیوارهای اطراف و دروازه های عالیشان و بازارها و چاوڑی پخته و باغ و مچپ آراسته
و پیراسته بتهنیت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفرانمآب در میان تعلقه مذکور عمارت عالی احداث فرموده

حیدر صفدر اسد الله الغالب علیه الصلوٰة والسلام من الملک العلام ترا یاد فرموده اند همراه من
بیا چون پیشگاه آنجناب بردیا قوت دید که آنحضرت بالای همین کوه جاییکه آستانهٔ مبارک است
نشسته اند یاقوت آداب بجا آورده روبرو ایستاد و هیچ حکم درباره او ارشاد نشد تا اینکه
چشم یاقوت بیدار گشت و صبح صادق پدید آمد همونوقت یاقوت سوار پالکی بالای کوه آمد
تمامی اشجار صحرائی بودند جاییکه آنجناب رونق افزا گردیده بچشم خود دید که نقش دست
مبارک و پهلوی شریف بر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یاقوت بوسه داده حمالان
را طلبیده همونوقت رواق خورد که حالا اندرون رواقهای نقرئی پس پرده موجود است
از سنگ و آهک بنا احداث در آورده سنگ نشانها مبارک تراشیده در آنجا نصب نموده
فاتحه عرس شریف که هفدهم رجب المرجب بود بعمل آورده شهره عام داد اول شروع عرس شریف
آن بود از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت سیزدهم رجب است اگر عرس یا فاتحه
بعمل آید در تاریخ سیزدهم باشد لا برای اینکه این واقعه بتاریخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده
لهذا عرس شریف هم بتاریخ هفدهم معمول گردید هرگاه این خبر بسمع سلطان ابراهیم قطب شاه
رسید او خود بزیارت آمده پیش رواق مذکور مسجد تعمیر در آورده و هر سال مردمان جمع شده
عرس میکردند چنانچه مسجد مذکور هم تاحال قایم است بعد چندی همین طور پیکی بی صاحبه
زنبر زادی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابده و زاهده بود و غذای نمک میخورد برای عبادت
مکان مطهر داشته بخدمت درگاه معمور گشت و همین جا ودیعت حیات نموده در صحن درگاه
مدفون گردید تاحال قبر ایشان در محجر موجود است چون لوای دولت آصفیه ادام الله اقباله
برافراشته شد و رکن الدوله مدار المهام سرکار دولتمدار حضرت غفرانمآب بسببی در نواح برار
کشته گردید آن گذشت نعش او را بطبق وصیتش در دامن کوه شریف متصل قبر مادرش

سه باغ دلچسپ که بخرچ قریب دو لک روپیه تعمیر یافت وغیره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات
و چبوتره ها وغیره بنام هر هر کس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجمله مکان طالب الله ولد بهادر و کاظم علیخان نیز
بخوبی تمام تعمیر در آورده چون بفضل الهی ثنا المحال آن صاحب گردید همه سعی خود مصروف تیاری
آبدار خانه و کمان و باغ دلچسپ و عمارات دلکشا و چاه های بزرگ معه تیاری راسته و مکانها و باغ
وغیره راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و راجه دهراج بهادر و راجه بهادر وغیره بدرستی تمام معه درستی
راسته وغیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود
و رونق افزائی حضور پرنور و بودن مهاراجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن تمامی امرا و
جمعداران و رساله داران وغیره سرکار کثرت خلق الله را حدی و نهایتی نیست خلایق هفت اقلیم
تا سه روز تو بر تو و زیر و بالا بهم آمدن هر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس
بنظر می آید و محاذی کوه شریف کوچه قدم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارات
قدیم قطب شاهیه جای ظهر داشته در عهد حضرت غفرانمآب محمد شکر الله خان خانزاد سرکار در آن
مکان نهاده و معاش از سرکار مقرر کنانیده موضع عالمگیری و خرچ آنجا مجاوران وارند و مسجد خرد آنجا
تیاری خان مذکور است در ماه ربیع الاول عرس شریف میشود و تیاری زینه آنجا کاظم علیخان نموده
که راسته دشوار گذار بود و کوچه متصل آن معه باره دری ویران قدیم بنام سید مظفر وزیر سلطان
عبد الله قطب شاه مشهور است و متصل این کوچه کوچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر
منار بقدرت قادر مختار بر آمده آن قلعه رایان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی
موجود است در سوالف ایام موسوم و مشهور بقلعه ارجن بود متصل راسته کوه شریف عمارت
طوایفان مثل حسن لقا بائی و حسن افزا بائی و پیاری جی و متصل لنگر پلی و باغ و چاه و چبوتره ها چنبلی
وغیره اماکن متعدد بسته که بخرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس فرود آمده

اقامت ورزیده متوجه شکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت می‌نمودند و سیر و تماشای
عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارات بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آوردند لهذا عرس هم
سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد مکان بزرگ بالا که از محدثات غوث خان
جمعدار شاگرد پیشه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است و عمارت چوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک
است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است نقارخانه قدیم
تیاری جگه یو که نزدیک تر بود و مهاراجه بهادر نقارخانه بزرگ بوسعت صحن بتعمیر در آوردند و در پهلو
شمالی درگاه دالانهای پخته تیاری حسام الدوله معین الملک عرض بیگی قدیم است و عقب درگاه
مکان معصوم علیخان کارپرداز منیر الملک بهادر وزیر مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه
عمارت بزرگ تیاری راجه راو رنبها جیونت بهادر است که بخرچ چهارده هزار روپیه باحاطه درآمد
و بالای نیم باؤلی مکان قدم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارات سرکار است
و منبر دوبازه دری آراسته متصل تعمیر جمعداران سرکار دوبازه دری دیگر نیز آراسته متصل تیاری
جمال صاحب مذکور و مسجد ناتیار کمرگاه متصل زینه تعمیر قدیم پیکی بی صاحبه مذکوره است و دیوار هر دو
بازوی زینه آراسته بزرگ و منبر دو منار با کلس ملمع طلا سر آراسته کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله
تیاری کاظم علیخان برادرزاده غنی یارخان خانسامان سرکار اند و مکان کمرگاه تیاری جمال صاحب
مذکور و آبدارخانه از احداث متصل مکان تیاری حسن لقا بائی دختر ماه لقا بائی است و زینه سرآراسته
متصل درخت بره شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بدقت تمام میرفتند همه درست کنانیده
کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر درستی آن میبود و مکان دیگر نیز آراسته متصل مقبره
و عاشورخانه و آبدارخانه همه تیاری خوشحال خان قوال سرکار است که پیشه ور خانه ماه لقا بائی میماند
و استاد مشار الیها بود و در دامن کوه مبارک مقبره ماه لقا بائی معه کالین و مسجد و عمارات متعدد

معه باغ

وشک پر آب بر دوش فی سبیل الله آب سرد می‌نوشانید نذر و یک چشم گل بود اما پر تقریر که احدی در تقریر
بر ایشان غالب نمی‌آمد الغرض مکان کوه شریف از جمله مطهرات است و در آنجا عجایبات بسیار بنظر خلایق
در آمده چنانچه نقل شاه رضا گذشت مشهور آفاق است و نیز نقل عجیب و غریب که میر ابوالقاسم
میر عالم بهادر مدار المهام سرکار خود بیان می‌نمود در تبت و اکثر مرحوم شهادت می‌دهند که فی الواقع
چنین است یعنی میر عالم میگفت که مغلی تازه وارد از ایران بخانه من فرود آمده بود و من در آن
ایام برای تیاری نذر دسترخوان اراده کوه شریف نموده و مغل مذکور را نیز گفتم که همراه من بیاید
و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید او جواب داد که مرا معاف دارید من بارها زیارت
نجف اشرف کرده‌ام اینجا ضرورت نیست آخر الامر بهزار سعی او را در میان منزل رتهه سوار کنانیده همراه
خود بردم و رسیدیم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که مغل ولایتی از حال سواری رتهه آگاه
نبود پای خود را اندرون پایه رتهه انداخت و از حرکت گاوان چون پایه رتهه بحرکت آمد
ساق پای مغل شکست که او واویلا کرده برآورده بحال گردید ناچار او را در میانه انداخته بالای
کوه شریف بردم و برای جراح آوردن فرستادم مغل مذکور گفت که من هرگز پای خود را معالجه
جراحان اصلا و مطلقا نخواهم داد و همینکه بالای کوه آنجناب پای من ناحق شکسته است جناب مرتضوی
علیه السلام درست خواهند کرد و بغیر معالجه جراح و دوا تمام شب یا مولا یا مولا میگفت و میگریست
و در بستر بیقراری و تململ می‌غلطید قریب پاسی از شب باقیمانده خوابش در ربود و دید که جناب قدس
مظهر العجائب تشریف ارزانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای مغل مذکور زده فرمود
برخیز او بیدار شده دید که هیچ آزار در و معلوم نمیشود پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید
و باز قایم کرده نشست و ایستاده و برخاست و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده‌ها کرد
و نام هر یک از نزدیکان حضور اگرفته و بیدار نموده مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده

طوایفان مذکور عمارات مسطوره را از اطعمۀ لذیذه و روشنی بسیار و راگ و رنگ جلوه بالای جلوه
دیگر میدهند باغ لنگم پلی از محدثات سلطان عبدالله قطب شاه بود که سابق مذکور شد عمارات
همه افتاده نام و نشانی و اثری از بناها نمانده فقط حوض کلان و بعضی دیوار اطراف باقی بوده
جناب حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه در سنه یکهزار و دو صد و بست و یک بجبر کسره عمارات نادره
سه دو رشته پهلو ساختن حوض مربع قدیم را باهتمام کپتان سدنم صاحب وکیل صاحبان انگریز جلوه آرایش
در آورده جلوه تازه از اشجار و انهار و آب جو و ثمرات فرمود چنانچه در ینولا باهتمام فتح الله
بیگ خان بهادر نصیب یار جنگ سرسبز و شاداب و سیرگاه حضور پرنور است سبب تیاری باره دری
تات شاه فقیر که در نشیب راه و غار رسته متصل زمین ننگ الخ بتعمیر در آمده است گویند شرف الامرا
بهادر برادر رکن الدوله از عارضهٔ استسقا رجان بلب و قریب المرگ شده بود هرچند حکمای
حاذق معالج بودند اما هیچ فائده مترتب نگشت روزی تات شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر
شافی مطلق شمار صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در اثنای راه کوه شریف بنام فقیر
بنا خواهند کرد او بجان قبول نمود فقیر مذکور معالجه حکما و دوای ایشان را بالکل موقوف کنانیده
بست و یک روز چیزی اسم الهی بر آب میخواند و بایشان میداد که بنوشند چنانچه هر روز مزاج باصلاح
آمده در عرصه مقرری بست و یک روز صحت کامله حاصل گردید بهادر مذکور برای تجویز زمین بجهت
تیاری باره دری بر طبق اقرار خویش سوار حوضه فیل باهم با تات شاه موصوف از شهر بر آمده هرگاه
قریب این زمین رسید شاه معز تیر و کمان بدست خود گرفته فرمود هر جا که این تیر بزمین گیر شود باید
باره دری بالای همونجا باحداث آید قضا را تیر بر زمینیکه باره دری باحداث آمده است افتاد
بهادر مذکور آن زمین را بعنوان مقطوع خریده بخرچ ده هزار روپیه احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را
عاصی محرر اوراق بچشم خود دیده است بسیار ایشان مقبول بودند لباس تات از سر تا پا میپوشیدند

و فاتحه و ستر خوان بعمل می آرند پنجشنبه خالی از هجوم خلقت نیست در بعضے ماه خالی از عرس هم مکان خوب برای فرود آمدن میسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد و بیشمار اند

ذکر مجمعه جاترہ ہای ہندوان

اما جاترہ ہای ہندوان در عهد مختاری مهاراجه بهادر اندرون و بیرون بلده بلکه در بعضے قصبات و قریات نو احداث بوقوع آمده اند خصوص جاترای الوال که موجد آن والدۀ مهاراجه بهادر اند و مهاراجه بهادر ذات دیول را که عمارت بلند است همه را مطلا ساخته در آنجا عمارات عالیے دیگر باغ و بازار طرح نموده در ایام برآوردن رتهه صنم خود معه فرزندان و اقربا و متوسلان وغیره میروند تا سه روز خرچ هزارها روپیه مینمایند خلقت خدا قریب یک لک دم عمایدین وغیره فرود می آیند و خیام امرا ایستاده میشوند و بازار کلان از قسم همه جنس کشاده میگردد و تکلفها بوقوع می آید سیر عجیب و غریب است و این جاترہ متصل کوه شریف امام ضامن ثامن علیه السلام است و دیگر جاترای رام باغ که موجد آن راجه بهوانی پرشاد است بروز رام نومی جاترای کشن باغ که مخترع رای راگهو رام باشد تکلفها و تماشاها با اخراجات هزارها روپیه و هجوم خلایق خالی از لطف و سیر نیست و دیگر مجمعه بروز گاڑی پونم یعنے در آن روز نرگاوان رتهه ها و بهلیهای تمامی بلده را آراسته و پیراسته بیرون بلده آن طرف کاروان در میدان باهم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود و سیر نادر است و مجمعه عرسهای دیگر بزرگان در احوال مفترالقلم حقیقت رقم می آید انشاء الله تعالے

هفت بار طواف گرد و تابودن در بلده پنجشنبه از فاتحه و طواف ناغه نمیکرد و معتقد شد که این مکان مقدس
مقبول آنجناب است و کوه دیگر جناب حضرت امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام است او نیز بعد بسیار
آباد شد و در آنجا آستانهٔ آنحضرت و آستانهٔ جناب حضرت عباس علیه السلام است عمارت جدید آنجا ماه لقابائی تیار نمود و
نقارخانه قدیم است آنجا هم برپا نمود و کل جاگیر از سرکار مقرر است در ماه ذیقعده عرس هم میشود مردم بسیار برای زیارت
میروند و سیر میکنند جای خوش فضا است بعد و گردی کوه شریف نذر و نیاز کوه شریف مرتضوی علیه السلام در سال تمام
دو هزار روپیه کم و زیاد جمع میشود و آنچه بالا بالا میرود محسوب نیست بدست هر کس که در ایام عرس افتاد
مال اوست غضب کوه شریف تشنیع کوه شده مقطعه مجاوران است درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و
هشت هجری است فیمابین مجاوران با وکیل ایشان لعل میان نام مناقشه میراث بوقوع آمده بود او
بسبب اینکه از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و دربار بود دو هزار روپیه نذرانه به مهاراجه بهادر
داده بنوعی دیگر فهمانیده سند شراکت حصه خویش در میراث مجاوران حاصل نمود هر چند مجاوران مکرر
نزد مهاراجه بهادر مستغاثی شدند که این وکیل ماست بهیچوجه این را مداخلت در میراث مایان از
قدیم نیست هیچ فائده مترتب نشد آخر الامر در حضور پرنور دادخواهی کردند آن عادل زمانه سایهٔ
عاطفت خداوند یگانه مد بروی خود یاد فرموده بسیار بسیار استحقاق نموده حق بمرکز رسانیده
سند مهاراجه بهادر را پاره کنانیده سند تازه بمهر خاص مرحمت فرموده سرفراز نمودند و یک پهرهٔ
جوانان بر بالای کوه شریف متعین مجاوران ساختند که در آنجا بوده محافظت نماید تا احدی
ایشان را در صحرا اذیت ندهد و مهاراجه بهادر را حکم شد که در استحقاق امور اهل میراث دقیقه از دقایق
فروگذاشت نکند الله تقدس و تعالی آن برگزیده خود را خود نگهبان بوده تا تمام جهان بر سر
جهانیان جلوه فرما دارد آمین رب العالمین معهذا در تمام سال سوای ایام عرس نیز هزارها مردم بالای
کوه شریف مع مستورات خود ها میروند و تا چهار روز هشت روز کم و زیاد سیر میکنند و نذر و نیاز

روشنی در عاشورخانهای خودها از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جاها از شمع کافوری
و در صحن مکانها روشنی تخته بندی چراغان که بالای آن پرده های سرخ باریک می بندند و چراغها
بطور چلیپا و به نقشهای انواع و اقسام دیگر روشن میسازند عجائب سیر و تماشات از غره محرم تا دهم
ماه و روز شهادت مردمان اشراف و امرای سرکار بعض بعض لباس سبز و سیاه خود هم میپوشند
و طفلان خود را نیز میپوشانند و تعزیه داری بجا می آرند و طعام لذیذ میخورانند و واقعه خوانی
میکنانند و مرثیه خوانها میخوانند و غم و الم امام علیه السلام را بدرجه کمال میرسانند و بعضی مردم
بالکل ترک لذات مینمایند و سوای غذای بی روغن و نمک هیچ نمیخورند و اکثر این مقدمات
پرهیز و تعزیه داری در مستورات بجا بسیار است و از مرد آدمیان بسیار کسان در میان عشره محرم
لباس دنیاداری را ترک کرده رخت فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا برهنه میدارند
و اکثر نیم مرد آدمیان نعلین های زنانه در پا و دهوتی عمده یا فقط لنگوته سفید می بندند و کمر از
دوپته های کلابتونی بنارسی وغیره بیش قیمت رنگارنگ و یا او دوشاله و رومال شالی بسته خودها
از زیور نقرئی و طلائی می آرایند و اینها مجموع در جوق میشوند یکی از تعلیم دهندها صاحب نام که مرد
زورکش اید دار خلیوره بلده به تاریخ هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه ها قریب هفتصد
کس بلکه زیاده تر از هر هر محله در تعلیم مذکور نزد سرگروه خود جمع شده با نشان فیل برمی آیند و بر سر
هر هر فقیران محله آفتابی ها میباشند که نقش لباس و آفتابی های هر هر محله علحده علحده است مشابهت
بیکدیگر ندارد و در عرض دوران آفتابی بردار آفتابی هر هر فقیر بر سرش گرفته عقب او میباشند که
اگر نقش آفتابی کی از اهل محله مشابه دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارد و در هر جا که بنظر آید جنگ صعب
روبکار است و مجرم سرکار و گنهگار سرگروه میشود و جرمانه میگیرند چراکه همه نقشهای لباس و آفتابهای
هر هر محله با رضای سرگروه و پروانگی سرکار است نزد سرگروه دفتر اسماء هر هر محله فقیران انجاست

ذکر عشرہ محرم الحرام در بلدہ حیدرآباد فرخندہ بنیاد

چون ہلال ماہ محرم الحرام در بلدہ بنظر میآید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی ایستادہ میکنند و سہرہ
گل بابت سلامتی ہزار سالہ عمر دولت حضور پرنور از سرکار میرسد و سہرہ گل از خانہ مرزوی آب شجر
وغیرہ فروش یعنے کلالی در حسینی علم نیز می آید معمول قدیم است کہ بعد داخل شدن سہرہ سلامتی
حضور پرنور بوقت دوپہر شب با جلوس نشان فیل و دیگر جلوسہای معمولی از بلدہ بار و ہجوم خلایق
اول غسل کردہ وجود را معطر نمودہ بالباس سبز و زیور بسیار و گیسوی باب سر گشادہ باعتقاد تمام
کشتی سہرہ بر سر خود گرفتہ قدم بقدم برہنہ پا در ہجوم ہزارہا مردم معہ صبوحہای شربت و دیگہای طعام
نیاز اندرون مکان ایستادگاہ علم مبارک حسینی علم آمدہ سہرہ بستہ فاتحہ دہانیدہ بمکان خود
میرود ہزارہا خلایق کہ برای دیدنش می آیند اکثر فیمابین اینہا کشمکش میشود اما از تقید حکم سرکار
منجر بفساد نمیگردد و در نیولا از اولاد او دختری ہر سال سہرہ معمولی می آرد چرا کہ مرزوی مردہ است
اما ہمون جلوس و تجمل و کثرت خلقت و مرثیہ خوانان تمامی بلدہ برای قبولیت مرثیہا در ہمون
شب کہ سلخ محرم باشد در آن مکان بتکلف روشنی و آتشبازی و جوانان ہمراہی ہر ہر جماعت
مرثیہ خوان در حسینی علم آمدہ پنج پنج بند مرثیہ تیمناً میخوانند لہذا کثرت خلایق بسیار شدہ اکثر
فیمابین جماعتہا خانہ جنگی میشد اما در نیولا از غضب سلطانی فساد برپا نمیکنند بسیار میترسند پس
در خانہای امیر و فقیر اندرون خانہا و بیرون در راستہ و بازار علمہا و تعزیہا وغیرہ ایستادہ
مینمایند و نوبت ماتمی ہمجا مینوازند چہ در خانہا و تعزیہ خانہای امیر و چہ در عاشور خانہ فقیر کہ درین
ایام در نواختن نوبت در عاشور خانہ ہا از سرکار ممانعت نیست اذن عام است کہ بمجرد شنیدن
صدایش حالت غم مستولی میگردد و در سر بسر بشر صورت غم و الم ہویدا میشود مردم ذی مقدور

وعشق گوئی بوده باهم از طرفین عشق خوانی میکنند سوال وجواب از جانبین بآواز بلند بلحن سرود میگردد
خالی از لطف نیست سابق بغیر مقابله ومواجه صفوف یکدیگر بر میگردیدند این اختراع بلمهار صاحب است
که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد معهذا شاگردان هر دو استاد از دو هزار کم نخواهند بود
ومراد از عشق ابیاتی چند در مدح واحوال شهدای کربلا اند که در آنمیان لفظ عشق باشد پس درین
برگشتن عشق باخواندن طرفین قریب چهار گهڑی روز باقیمانده فرصت یافته هر کس بمکان خود
میرود وسرگروه در اثنای راه از دولتخانه مرشدزاده ها وامیران سرکار وغیره معمول نغرری زر نقد
میگیرد وبعد عشره بروز سیوم از تحصیل معمول حلیم وقورمه لذیذ پخته فاتحه داده بهمه کس ها که فقیر شده بودند
ودیگر کس ها نیز میخورانند یک حبه بصرف کار خود نمی آرد وهمون روز غسل کرده تبدیل لباس فقیری
میکنند وبتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب بهمین طور سیل تعلیم بلمهار که شخصی سرگروه پیادگان در عهد
سلطان عبدالله قطب شاه بود واحداث این مقدمه از دست وتعلیم او سعه علم سر طوغ تا حال
موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده برمی آید ومعمولها گرفته با بلمهار صاحب مقابله کرده
بدستور قریب چهار گهڑی روز باقی مانده مراجعت مینمایند وبلمهار صاحب هم معمول اشرفیها
وزر نقد از مرشد زاده ها وامرا وارباب میگیرند طرفه تر اینکه چند سال در عالم ابتدای سن چهار ده [۱۴]
سالگی سید احمد ولد سید مخدوم سیٹھ قریب یکصد وپنجاه اشراف زاده هم سن خود را که همه ها چهار ده [۱۴]
چهارده سال بودند با تمامی اسباب بنارسی طلا از رومالهای مغرق کلابتون ودوپٹه های مغرق
طلا وکرتی ها کمخواب مغرق طلا بنارسی وبر سر هر کس آفتابی های نقرئی ودرخشان وزیورهای مروارید
گران بها همه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده همراه صفوف فقرا بجای معمولی ونغرری خود
باروشنی بسیار وآتشبازی بیشمار باجلوس دو صد کس دیگر از عروب وپیادگان وغیره ملازم خود وتعلیم
برمی آید ومنفعت ها بخوش صدای بیجانه هزارها مردم باشتیاق دیدن ایشان خواه ناخواه می آمدند

چه قدیم و چه جدید پس ازین صورت از محلهٔ خود با تعلیم و کور حاضر شده موافق معمول خود با صف لعبت
درمیان فیل یعنی قطار فقیران مقام میگیرند اگر خلاف مقام مقرری خود جای دیگر بایستند
خانه جنگی هست و مجرم سرگروه و سرکار میگردند اکثر باین مقدمات مردم بسیار کشته شده اند
و در سرکار مچلکه‌ها داده اند که فساد نکنند تا خونریزی نشود و پس از تعلیم خود برآمده از راه مکان
مهاراجه بهادر راجه چند و لعل درگذشته یکصد و یک روپیه و رومال زرتاری معمول خود از مهاراجه
بهادر میگرفتند بعد قرینه با قرینه منقبت خوانان همپایشان در راسته کلان زیر
دولتخانه و بنگله جهانی برآمده گاه حضور پرنور می آیند معمول خود یکصد و بست و پنج روپیه که از قدیم است
گرفته میروند قریب یکپاس روز برآمده فقیران فیل یکجا از چار مینار میرسند و اکثر کار بنگر از منقبت
خوانی و جوابدهی راز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد و دو دو پهر جا بجا رسیده اند همه جا می نشینند
کرسی‌ها همراه میدارند بیرون فصیل این بر نمی خیزند آن وقت سرگروه آمده فیما بین تصفیه کرده
باصلاح آورده روانه میکنند هزارها مردم اناث و ذکور در راسته و بازار بربام و دکاکین یعنی بر بنگله
و دهلی و عمارات و صاحبان مقدور بر فیلها می نشینند و می بینند و این فقرای فیل اسباب
ضروری از خوردنی و قلیون وغیره همراه میدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود با اینهمه تقیدهای
شدید است که فیمابین خانه جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمده بود که هر هر فقیر در آن شب و روز
با اسباب جنگ از قرابین و تمنچه و بندوق و شمشیر و جمدهر و علم و نشان مستعد جنگ میباشد
پس همین طور هر جرعت فقرا فیل بر سر کوچه حسینی علم زیر چند ساعت فاتحه خوانده برمیگردند بوقت برگشتن
مقابله عشق خوانی با میر ولاور علی المتخلص به بهار شاعر استاد و منصبدار سرکار که در آخر روز مشار الیه
زره و در بر لباس فقیران معه شاگردان خویش بر می آمد میشود و لیکن با شاگردان بر آن صاحب
مرحوم استاد زاده مرشد زاده آغا نواب منور الملک بهادر که استاد کامل و منقبت گوئی

قوی الجثہ جوان شیر میشوند کہ دستار و طاس بر سر و رنگ شیرانہ و دراق طلائی بر بدن خود درست کنانیدہ مطلا و منقش با دیگر جوش و عروب ولایتی قریب بست و پنج نفر با ہمہ آلات حرب بر می آیند و یکپلس از شیران دیگر مانند روباہ دم زرشیدہ بمقابلہ این دو تانی می آیند اگر کسے بیاید دم او را بریدہ بر سر بند کہ سال آیندہ دیگر خود را شیر نگفتند کہ دم بریدہ ماست و ازین ہر دو یکی در رسالہ عبد اللہ بن علی خان جمعدار عروب و دیگر رسالہ میر طیلین شاش جمعدار عروب نوکر اند الغرض درین معاملہ ہند و و مسلمان باہم شریک یکدیگر اند و بروز شہادت دہم محرم تمامی علمہا و تعزیہ ہا و براق ہا مجموع از رستہ حسینی علم کہ رستہ بزرگ بلدہ است در دریای موسی با نشانہای فیلان و نوبتہا و نقارہ ہا و پلا تنہای بارود علی تول و عروب وغیرہ از ہر ہر خانہ امیر و فقیر بقدر مقدور بیرون دروازہ پل قدیم میبرند و این فقرا ہر دو دیل ہر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ ہا و دیگر فقرا رنگ برنگ با وضاع مختلف و صور گونا گون و جمیع شیران و مجانین و ہڑ رنگ ہا وغیرہ ہمہ در دریای موسی جمع شدہ منقبت ہا میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چہل و پنجاہ ہزار یا لک آدم کم نخواہند بود بلکہ زیادہ تر و فیلان بسیار و اسپان بیشمار احسائی نیست و ز مقدوران خیمہ ہا میدہند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما بہر حال مداحی امام علیہ السلام را نمیگذارند اگر بعد عشرہ محرم یک کس غریب بی مقدور را از خطیر و ہند کہ فقیر شود یا شیر گردد ہرگز ہرگز نخواہد شد بعد انقضای ایام عشرہ و نگل مرثیہ و منقبت خوانی بیکنند طعامہای لذیذ می پزند و میخورانند و در عشرہ محرم نیز دہ شب در مکانہای عابدین ہر شب واقعہ خوانی و مرثیہ خوانی و تعزیہ معمول است اما بعد عشرہ و نگلہا بسیار میشوند کہ ہر روز در دہ دہ خانہ مرثیہ خوانیست و از غرہ محرم تا ششم ماہ مذکور لنگرہای بسیار خلقت خدا و حسینی علم میبرند و نیز بغل صاحب و علم بی بی نیز اما حسینی علم بیشمار کہ حساب و شمار نیست و کیفیت احداث رسم لنگر کہ سابق در ذکر سلطان عبد اللہ قطب شاہ قلم آمدہ کہ عبارت

وسیده یدند بر گاه زیر دو تیغانه بوقت چهار گهری شب باقیمانده بیر سیدند و منقبت ها میخوانند و شرفیها
و زر نقد قریب یکهزار یا الصد روپیه معمولها می یافتند الغرض این معامله قابل ملاحظه و تماشا است
بسیار لطف دارد و معهذا اکثر مردم اراذل و انفار و کمینه قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
برنگ شیر صحرای زردی آرایند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی بزنجیر بسته چند کس همراه خود زنجیر
در دست گرفته در راسته ها و بازارها عاشور خانه ها دفها نواخته میگردند و از بقالان و دوکانداران
معمول میگیرند و گوسفند را از دندان خود گرفته حلقوم او را گزیده خون بر زمی آرند و حملهای شیر میکنند
البته در تمام بلده و بیگم بازار و غیره از دو صد کس کم نخواهند بود و مجمع بروز شهادت
زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضے مجنون میگردند با کلاه بزرگ و بنالوار کاغذی مختلف بالوان
بسیار و کار ابرق و برنجی و غیره و بعضے بیڑناک یعنی بطور قاصدان زنگوله ها در کمر بسته فقیر میشوند
و بسیارها بانواع و اقسام و اوضاع مختلف فقیر میگردند و زر بسیار پیدا میکنند و در تمام شهر دفها
نواخته میگردند و فیما بین اینها فسادها و قضیه ها و خانه جنگی ها برپا میشود که قریب بجنگ و جدال میرسد
الا از داب و رعب حکم سرکار بتعدی دری نمیدارند که قصاص سر بدست از سرکار موجود است و قریب دو صد
جوق جوانان و طفلان گهگری والا فقیر میشوند یعنی بلباس رنگ مختلف بیست بیست کس از هر محله
برمی آیند که در دست همه ها گهگری ها میباشند مانند زنگوله های خرد مدور که از آن آواز برمی آید
و یک سبوچه های برنجی را از زنگولهای خرد خرد بسته موافق لهجه سرود خود بر میگردانند و ابیات
چند در مدح احوال شهدا میخوانند و فیما بین اینها نیز تقید لباس و رنگ است که دیگری آن رنگ
برنه آید اینها همه از اهل پلاٹنهای سرکار اند و از مقام حسین ساگر نیز در شهر می آیند و میگردند
و مجمع را معمول از سرکار مرشدزاده ها و امرای سرکار است از غره محرم تا دهم شهر مذکور همین هنگامه
اینها خانه بخانه کوبکو برپا است که دفها نواخته معمول و انعامها میگیرند و دین ولاد و حبشی و لایتی

تبتاریخ یازدهم باوطان خود را میسر شد سمند ابتاریخ پنجم محرم الحرام لنگر مبارک حضور پرنور دام الله
اقباله وغیره ودولتها بر می آید وخود بدولت واقبال ومحلات از بنگله خاص پنجمحله واز بنگلهای
دیگر بلاحظه میسر باشند اما از اندرون چق که در هندی چلون گویند می بینند تا اهل لنگر را آداب مجرا
بجا آوردن شود اول فیل نشان طلائی بجمعیت هر دو دار و غه هرکاره یکی فیضمآب الدوله
با چهار صد هرکاره ها و دوم خورشید جنگ با چهار صد نفر پیش پیش فیل نشان وعقب فیل
نشان شتر سواران اخبار و باندار ان وشتران بان قریب یکصد شتر وبعد از ان فیل نشان جمعیت
علاقه دیوانی از سواران وپلاتنهای بار وجمعداران ورساله داران وعروب وسکهان وسندیان
وغیره قریب شش هزار جمعیت وبعد ایشان کمندانان بار با جمعیت های آراسته وپیراسته با البسه
باقاعده وزیس نومبر سقرلاطی که وردیس لفظ انگریزیست یعنی لباس جوانان بار قریب پنج شش هزار
جوانان وتوپخانه وغیره تیار بزرق وبرق وپس اینها سرداران عروب سندهی وسکهان وغیره
قریب سه هزار جوانان وبعد از ان سواران وپیاده های دیگر امیران وسرداران وجمعداران وغیره
علاقه دیوانی وبعد مجموع اینهمه جمعیت نشان زرین خاصه سواری مبارک حضور پرنور با چهار صد
پانصد هرکاره معه دار وغه های وی دیگر پیش پیش نشان مذکور وخود نشان مذکور بالای فیل بزرگ
با جل سقرلاطی سرخ کلابتونی زرتاری ونشان کلان خود مغرق با شغلهای طلائی که در وسط آن
خورشید مغرق الطلائی احمر است که دیده از دیدنش خیره میشود و همراه آن دار وغه باندار ان قریب
پانصد نفر باندار ان با بیرقهای مغرق شعلهای طلائی وشتران بان بردار بسیار وعقب اینها قریب
یکصد پنجاه شتران اخبار که بزبان هندی سانڈنی سواران تیز رفتار گویند وپس اینها سواران رسالههای
امرا وسرداران قریب پنجهزار سوار وفیلان عماریها وحوضه های امرا وخوانین وعقب اینها سواران
جنیقر از متفرقات وپس از ان خصمداران صاحبان فیل وپالکی ومیانه باد دیمای عربی وعراقی

از لنگر فیل است که لنگر جبل من طلائی خالص از سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از هنگامه
فیل که چند روز و شب بر پشت فیل بسر برده بود بطبق نیت کردن خود با جبل من شربت مصری
بگلاب در کمر سلطان بسته از قلعه محمد نگر گولکنده در حسینی علم آورده بسادات و فقرا و علما تقسیم نمود
و چنانچه گذشت الحال عبارت از لنگر دعامین از طلا و نقره و دو غربا از رشته سرخ باگلها در کمر اطفال
و جوانان بسته با جلوس نشان و نوبت وغیره با سبوچه های شربت در حسینی علم می آرند و بخورانند
و نذر و نیاز میگذرانند و فاتحه میخوانند و بمکان می آیند و امرا و صاحبان مقدور با نشانهای
فیلان و هوای های آتشبازی و فیلان نوبت و پلاتنهای بار و با جمعیت دیگر بقدر مقدور در
باجترایان روشن چوکی و تماشه مرفه و دیگر تکلفها و مردم دیمیان همراهی و طبقهای طلائی و نقرئی بابت
نذر و شربت و دیگهای طعام میبرند اما لنگر شمس الامرا بهادر امیر کبیر بتاریخ پنجم محرم بوقت صبح
بکمال تکلف جلوس هزارها مردم وغیره با تمامی جمعیت خود از پلاتنهای بار و سواران و عماریها
و شترنالان و علی غول و فیلان نوبت و حوضهای عمبر بالای فیلان و دیگر تکلف بسیار خود پسر کبیر
در کمر خود لنگر طلا با لنگر گل برابر حمایل گل ضخیم بسته در عماری نشسته بحسینی علم می آرند و خلقت
خدا از چارمنار و چوک و کسار هسته تا حسینی علم در دکاکین و بالای بالاخانها و بنگلها و عمارات
وغیره برای دیدن لنگر مذکور و لنگرهای دیگر که هر روز از صبح تا شام رهسته حسینی علم خالی نمیماند
یک آن و زمان از لنگرها می نشینند و بعضی مردم مکانها و جاها بکرایه میگیرند و اکثر ازان خویش
بنگلها دارند و هر سال نو احداث میکنند غرض خرچ زر در عشره محرم بهر صورت از قیاس زیاده تر است
و بتاریخ ششم و هفتم لنگر فرزندان امیر کبیر بهمین تکلف در حسینی علم و نعل صاحب میبرند تمام راسته
چارکمان بلکه هر بر راسته و بازار حیدرآباد و ده روز از خلقت خدا اندرونی و بیرونی مملو است
مردم بلاد و حصون و قریات برای دیدن این تکلفها هزارها مردم بی قیاس در بلده آمده

معه چهار ضرب قلعه‌شکن و کرنال‌ها و بیرقها وغیره همراه ظفرالدوله و جوانان محمد سلیمان و فرحت سنگ
کمنداران سه قرابین و آکها قریب یکهزار جوان و عقب اینها دوازده فیلان با حوضه‌های نوبت
با نیز دیم‌ها و قرنائی و نفیری‌ها و جهانج‌ها و دمامه‌ها بکمال خوش صدای مرثیه‌خوانان و نقارچیان
و شهنه‌نوازان بوضع نوبت ماتمی که بمجرد شنیدن غم امام علیه السلام بالاسیگر دد و نیز فیلان غیر
خوشنوک بالای خلقت خدا بجای خاکریزی ماتمی میباشند معمول قدیم است و قریب لبت
فیلان کلان با جل‌های سقرلاطی و مخمل کارمنقیش و تار و ساده برنگ زرد که خاص نائب سواریهای
حضور پرنور است باسوزنی خاصه که سوای فیلبانان احدی دیگر بر آنها سوار نباشد و پیش پیش
شامیانه لنگر پوربیه حاضروار مبارک و طلائی و نقرئی و منقبتی و کلابتونی و در بروی شامیانه
طلای مذکور دو هزار پوربیه‌های خاص برداران همراهی جرام هزاری و جگ لعل سنگ هزاری
د. اوروه پن سنگ هزاری و دیگرها و عقب اینها پیش پیش علمهای طلائی و نقرئی نذر سلامتی
حضور پرنور روشن چوکی چوکیهای باجتریان شیرین‌نوای سرکار اورنگ آبادی با لباسهای
عالمگیری و دیریج‌های کارکناری منقشی مرثیه‌ها و شهنه خوش صداخوانان و زیر شامیانه مذکور علمهای
طلا و نقره بسیار بنا بر نذر و درکشتیهای نگر مبارک طلائی و نقرئی طاش یعنی رختهای علم مبارک
حسینی علم مانند دوپته با پتکه‌های کمر که بهر دو سر تکیه چهار منقیشی باشد و زر نقد نذر و پس شامیانه
سبوچه‌های شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکهزار عدد و سر بسته از پارچه‌های سبز و سرخ
منقیشی و وسمه کار و پکهالان شربت و اینهمه سبوچه‌ها منقش بانقش و نگار عجیب و غریب از صندل
خوشبو و همه زرینگی‌های بالای مذوش کماران و بهویان سرکار و عقب اینهمه عماری بنز امیرالدوله
خانسامان سرکار و متعاقب ایشان خیل نقاره‌های کلان با جهانج نوازان اینهمه جلوس از یک و نیم
پاس روز برآمده تا قریب یک و نیم پاس شب از نظر انور حضور پرنور میگذرد و پاسی از شب باقیمانده

قریب یکهزار سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان و دیم خاصه سواری مبارک با ہرکاره‌ها و داروغه
وغیره و باندازان و شتران بان برداره و سانڈنی سواران وغیره بدستور مذکور و جمعیت بار رعد جنگ
قریب یکهزار پانصد جوان با بیرقهای گمباشی و عروب بن شاشش قهار جنگ جمعدار عروب و عروب
عبد الله علیخان مدبر جنگ جمعدار و عروب شیخ احمد علیخان عبادی ببر یار جنگ جمعدار مع نشانها
و بیرقها و عروب عمر بن عوض جان باز جنگ جمعدار مع بیرقها و عروب بن محفوظ بن طیران جمعدار
و سلطان غالب جمعدار و علی عبد الله جمعدار و عبد الله بن مبارک جمعدار و سید صالح جمعدار و دیگر
جمعداران با نشانها و بیرقها قریب پنجهزار جوانان عروب ولایتی حبشی و مولد وغیره و بعد ایشان
پلٹنهای بار سوی ریمو اژدر الدوله قریب سه هزار بار مع توپخانه جلوی که در رکاب حاضر اند بجمله چهارده
هزار بار پلٹنها که متعین تعلقجات سرکار اند و سه هزار بار نادعلی بیگ خان و یکهزار بار بخشی اسمعیل خان
با پیرشن محمود خان و یکهزار بار جوکین صاحب فرنگی و یکهزار بار ملکوت صاحب فرنگی و یکهزار بار
کپتان صاحب فرنگی و پانصد بار بابت نون صاحب فرنگی و یکهزار بار غلام مرتضی کمندان و یکهزار
بار پیاکمندان و دو صد بار صاحب حسین کمندان و علی هذا القیاس کمندانهای دیگر و سرگروه‌های
دیگر که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است با جمعیت دیگر قریب چهل هزار بار جمعیت سرکار که سر دست
حاضر رکاب ظفر انتساب است و بعد ایشان خود امیر کبیر شمس الامرا بهادر مع چهار صاحبزاده فرزند جگر بند
خود با جمعیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلٹن های باره بر پلاٹن ولایتی تیار و توپخانه
آتشبار مستعد کارزار و شترنالان برق آثار بسیار و عروب و روهیل و دیگر رسالهای علی غول
متفرق وغیره با سرانجام جنگی ولایتی خود و فرزندان در عماریهای مکلل بار و شنی بسیار و جلو خود داز
بجهاربردار و بلم برداران و برچی برداران و باندازان و خاصه برداران و شاگرد پیشه وغیره قریب
چهار هزار جوانان وغیره بمعضا و بعد ازان رساله شتر بچه‌ها و جزائر برداران سرکار قریب پانصد نفر

در دست های خود گرفته میبرند و پس از ان علمها و تعزیه ها و براقها و دو قبر سرخ کاغذی باهم پیوسته
کاغذی محله و عقب اینها تابوت محله و پس اینها جوق جوق های نجیبان و امرزاده و شعبده ازان
و هندوان و مسلمانان هزارها همه شرفا و غیره مجموع سر و پا برهنه سینه زنان حلقه حلقه حسین حسین
گویان در جلوداری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مسطور تا دریای موسی جانب چادر
گهاٹ حاضر میباشند و سعادت تمام سال در آن روز میدانند گویا روز قیامت است که از هجوم
و هزارها خلقت خدا اخرمهره ها و فلوس ها و بادام ها و پسته ها بالای علم مبارک نثار مینمایند و هندوان
زن و مرد بجان اعتقاد تمام دارند و بر بر مکان علماء این سر راه نذر و نیاز و سهره های نقشی و
گل و دوپٹی های طاش و کار و سمه و غیره معه نذر نقدی میگذرانند و می بندند از دست خود با اعتقاد
تمام و طفلان شیرخواره را زیر سایه علم مبارک گوشها و بینی ها را سوراخ میکنانید تا مقبره شاه
ظهور الله صاحب در چوک میدانخان که محاذی مکان رفعت الملک است مجاوران علم مبارک را
بر دوش برده تقسیم مینمودند از انجا حسب الحکم حضور پرنور بجهت نهایت کثرت هزارها مردم اناث و ذکور
علم مبارک را بالای فیل خاصه سواری حضور پرنور غلام علی نام در حوضه اش بر میدارند که از هجوم
خلق الله طاقت رفتار بمجاوران نمیباشد و سر بر قدم نذرها و نیازها و سهره های گل وغیره
میگذرانند و مبادم توقف در رفتار میشود لهذا بالای فیل برمیدارند و نقشه علم مبارک اینکه اسم
ذات الله را یعنی لفظ الله را بالا کرده اسمای پنجتن پاک در طغرا الفرجیه نیک علم ساخته اند بجز
چوب و بالائین برنجی و غیره به طمع طلای احمر خالص ملمع است و فنیگا از ولایت آورند علم چوبی
بود اما از زبان مردم قدیم معتمد معتبر و بزرگان پیشین قدمای اینجا یا باشنده این شهر
حیدرآباد فرخنده آثار هم ثابت شد و باستحقاق و اثق در آمد که چوب این علم مبارک همون چوب
تخت است که جناب مرتضوی علیه السلام جناب سیدة النساء العالمین علیها السلام را غسل میت

درروشنی بسیار و آتشبازی بیشمار و هوای فلک گذار و درحسینی علم وخل میشود که دو صد چوبداره و دو صد
هرکاره برای اهتمام جلوس لنگر مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه نه افتادن در پیوستگی آن جلوس
مقرر و متعین میباشند و اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور پرنور آناً فاناً حیان اخبار تمامی لنگر
مبارک زیر بنگله برآمدگاه حضور پرنور حاضر بوده تقیید تمام برمی آرند که در هیچ جا تفرقه نیشود و هجوم
تماشائی خلق الله را حساب و شمار نیست که از اوطان دور و دراز می آیند تا اینکه محجب نشینان حرم سرای
خلایق برای دیدن این تماشای نادر العصر مکانها بکرایه گرفته می بینند پس زنان آمد و رفت
کنندگان بازارها چگونه نه بینند که تو بر تو میباشند و بتاریخ ششم و هفتم لنگر مبارک مرشد زاده ها بلند
اقبال نیز بتبرک برمی آیند روزیکه آن فرصت از هنگامه لنگرهای خرد و بزرگ خلایق نیست
تماشاییان امیر و فقیر را سوای هندو و مسلمان جمیع اقوام را جز دیدن لنگرها کار دیگر نیست و تا باشند
درده روز عشره محرم معاملات دنیوی یک قلم مسدود و همه خلایق در تعزیه داری و تماشای لنگرها وغیره
مصروف اما شب نهم محرم که شب گشت سواریهای علمها و تعزیه هاست از سر شام هنگامه عظیم
با روشنی بیشمار است که هر علم و تعزیه و براق بجلوس و هجوم مزدحم برمی آید خصوص سواری نعل صاحب
با جلوس و تزک و هجوم عجیبی هزارها مردم و هزارها آفتابی های الوان و اقسام و دیولی های بیشمار
و حساب از قیاس بشر برمی آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بروز دهم که روز شهادت است
سواری علم مبارک بی بی یعنی علم مبارک خاتون محشر علیها السلام از عجایب و غرایب روزگار توان گفت
یعنی بوقت یک پاس روز برآمده علم مذکور از مکان خود که بیرون بلده است از دروازه یاقوت پوره
اندرون شهر می آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محله بیرقهای سبز و سرخ بسته بیخ
بیرق که از هر دوکان دسته دسته معمولی بل بازار فلوسها میگیرند و عقب اینها نشان سبز فیل و
نشان سبز بر سر شتر و پس آن دو صد تفرچیه داران یعنی سانیان با لتهای چوبی بالنی که

وطفلان صغیر بی تقصیر را در یک رسن و زنجیر کشیدند و سید سجاد بیمار ناتوان را در طوق و زنجیر
در گردن و مهار شتران بدست مبارکش داده پا برهنه پیش پیش قطار شتران بردند یا کدام تقصیر
امت شما کرده بودند امروز که روز نمونه حشر است و من در جناب شما فریادی و مستغاثی داد خواه
آمده ام یا الغیاث و من رسند پس باین خیال علم را خم کرده گوشه بگوشه میگردانند گویا کسی تلاش کے
میکنند و می جویند پس حال خلایق از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بکشند
خصوصا در آن مکان مستورات پرده نشین بے پرده حالتی میکنند که شور حشر نیز ازین قسم خواهد بود
معاذ الله معاذ الله هر کس که این معامله بچشم خود میبیند او تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد
الغرض در ینجا مرا یک لطیفه یاد آمده است که در میان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام
فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و ستم امت داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت
بارگاه الٰهی کند در آنوقت جناب قدس الٰهی بکدام وضع و بچه صورت انصاف خواهد کرد و داد
خواهد داد و حال است چگونه بوده باشد الیقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار وعده
وعید در دست آنجناب دهد تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد بکند
از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است یقین نه همین که آنجناب شفاعت امت گنهگار پدر بزرگوار
خود فرماید و همه ما را ممنون منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها الکرام القصه بعد از آن
از مکان مذکور بعد فاتحه از آنجا بر آمده تا دریای موسی بیرون دروازه چادر گهاٹ در میان
آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزه بر آورده غسل داده در کشتی نهاده بالای حوضه
فیل برداشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی بیبی نصف اللیل علم
داخل بمکان خود میشود و بروز چهلم دنگل مرثیه خوانی مینمایند و سال تمام معمول است که علم مبارک را
بغیر نیزه در کشتی بروز پنجشنبه بوقت شب از شام تا یکپاس شب میدارند و اولادمندان نذر و نیاز می آرند

بر آن تخت داده بودند کاریگران ولایت تبرکاً از پارچه چوب تخت مذکور بعد مدت که بدست اینها
رسیده بود این علم تیار کرده استاده مینمودند بعد ازان از کربلای معلی دست بدست بادشاهان
قطب شاهیه حیدرآباد رسید ایشان از مس و برنج و نقره باهم آمیخته کاسۂ تنبیه نموده بالایش
بطلای احمر ملمع ساختند چنانچه بهمون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذبور هفت علم بزرگ تر مرتفع
بنام دوازده امام علیهم السلام علمهای قدیم فولادی که در عهد سلاطین قطب شاهیه تیار شده اند
بفاصله بست قدم پیشتر از علم مبارک آورده نیزه‌های آنها بر زمین ایستاده کرده دفعتاً بوقت دور تر رفتن علم
مبارک دویده میبرند و نزدیک تر بفاصله ده قدم میرسانند و بر زمین قایم مینمایند و توقف میکنند
که علم مبارک دور رود تا باز دویده میبرند ازین حرکت دویده بردن علمهای مذکور را عجب
صورت غم و الم بنظر می آید که متعاقب علمهای سطور دوازده امام قریب پانصد عورات سر و پا برهنه
دستها بر سینه زنان و سر کوبان همراه علمها اینها نیز بگریه و زاری دویده می آیند صورت
قیامت برپا میشود که مردان و زنان هزاران هزار علی الخصوص مستورات محلات وغیره از هر هر جگه
و سقف و کوٹھه و رچاون‌ها و پرده‌ها می بینند و گریه و زاری و سینه زنی مینمایند و زنان دیگر بحجاب
هزارها در رسته و بازار استاده زیارت میکنند روز دهم محرم روز حشر و نشر حیدرآباد است و همین
صورت علم مبارک قریب سه پهر روز از زیر چارمنار و چار کمان و دکان قدم رسول صلی الله علیه وسلم
زن در وکه علم خاتون محشر علیها السلام و دکان قدم مبارک پدر عالیقدر خود یعنی جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم برای فریاد و استغاثه از دست امت آمده است که فرزندان مرا ناحق با اولاد
صغیر و برادران و خویشان و رفیقان کشته سر عالیشان را شهر بشهر کوچه بکوچه در بدر گردانیده و آب
و طعام یک لخت نداده تشنه و گرسنه او را و فرزندان و موالیان او را ذبح نمودند حیران و پریشان
ساختند و خیمه‌های سرادق عصمت را آتش داده تاراج و غارت کردند و بی پرده و سر و پا برهنه نمودند

برای برداشتن ریگ از ضریح مذکور ہنگامہ عظیم میشود کہ اکثر مردم زخمی شدہ اند و حالا اکثر میشوند مع الشر اینکہ معمول مستمرہ از قدیم الایام اینست یعنی ہرکس مطلبے یا مدعای کہ داشتہ باشد برای حصول آن یک آبخورہ گلی ہمراہ خود آوردہ مطلب خویش در دل خود تصور نمودہ و ریگ از زیر ضریح اول برداشتہ در آبخورہ انداختہ تمام سال در خانہ خود بدارد و یقین است کہ در تمام سال مراد دل خود میرسد لہٰذا بعد حصول مراد کونڈہ شیر برنج یا از اقسام شیرینی در آنجا بردہ فاتحہ دادہ بمردم میخورانند لہٰذا برای برداشتن ریگ ہرکس ارادہ اینست کہ اول خود بردارد و ہرگاہ ہزار در ہزار کس چنین ارادہ وسعی نمایند یقیناً کشمکش میشود و منجر بجانہ جنگی میگردد و آن شب خوب نظر کنند کہ از چادر گھاٹ تا پل نو در دریای مذکور ہمہ جا کونڈہ ہای انواع و اقسام نعمت الہی است و روشنی شمع بیشمار بنظر می آیند و خلقت خدا ہزار ہا مردم میخورند الغرض بعد فاتحہ تختہ ہای ضریح را کہ از ہنگامہ دست رسانیدن مردم برای بوسہ تعظیم چہار پارچہ اش جدا میشوند غسل دادہ برداشتہ الوداع خوانان بمکان خود میبرند بدین طور

الوداع والوداع شاہ شہیدان الوداع		ای حسین ابن علی دو جگ کے سلطان الوداع

و این علاوہ ہم از وقت قطب شاہیہ است و درین علاوہ غیر از عورات پردہ نشین عصمت نوبت ہیچکس مرد از اولاد باقی نیست سرانجام سواری روشنی وغیرہ ہمہ جلوس از حضور پرنور می آید و خود بدولت و اقبال ملاحظہ میفرمایند کہ از زیر دولتخانہ قدیم می برند ہزار ہا ہجوم خلایق و از سرکار دولتمدار روشنی از غرہ محرم تا فاتحہ چہلم میرسد و نذر و نیاز سوای دو صد روپیہ معمولی عشرہ محرم عنایت میگردد و از نزد امراو دیوانی و مہاراجہ بہادر نذر و نیاز و روشنی وغیرہ ہم میرسد و این ضریح کہ بعلاوہ میان مشہور است موسوم بنام میان حضرت مسلم علیہ السلام از وقت سلاطین قطب شاہیہ ہست متصلہ الطرف دروازہ علی آباد و نیز مجمع ہزار ہا مردم برای دیدن علمہا و

وزیارت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم مسطور است که او را تبرک عظیمه بلده میدانند
و فی الواقع چنین است این سواری علم مذکور روز شهادت و سواری نعل صاحب شب نهم در هفت
اقلیم جای دیگر نیست در میان بلدهٔ حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد و مردم هفت کشور
حاضر اند و قایل این معنے هستند که در هیچ ملک و کشور نظر باز نیامده در تاریخ تزک قطبشاهیه مسطور مرقوم
است که این علم مبارک در عهد سلطان عبد الله قطب شاه در قلعه گولکنده حسب الحکم حیات ماصاحبه
مادر سلطان مذکور استاده میکردند و بعد از آن حیدر نام شخصے از ملازمان بادشاهی مامور این خدمت
علم مبارک مرتے بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
و از سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پرنور دام اقباله خود بدولت اکثر بطواف
و زیارت تشریف شریف آورده اند و مکانیکه علم مبارک استاده میکنند تیاری جمال صاحب عظمت جنگ
وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محدثات اوست
معهذا بوقت قریب مغرب علاوه تیمان که روبروی دروازه دبیرپوره بلده است بجلوس
تمام بر میدارند صورت جلوس سواری آن اینکه ضریح مبارک چهار پهلوی از چوب را پارچه سفید
باریک پیچیده و کاغذ رنگین بالای تخته چوبی دو قبر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل در آویخته
زیر شامیانه کلان مرحوم بر میدارند هزارها اشراف و نجبا سینه زنان در جلو میباشند و بالاے
دو اسپ تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان بر انداخته پیش پیش می برند و در میان دو جوق
فیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بدست بر میدارند که مطلع نوحه اینست مطلع آه چنین است
شاه شهیدان ٭ بسته بزنجیر جان یتیمان ٭ با جلوس نشان فیل و پلٹن بار وغیره از دروازه
دبیرپوره مذکور بیرون دروازه چادرگهاٹ در دریای موسی برده ضریح مذکور را قریب نصف
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

و تماشائیان بالای عماریها و حوضه‌های فیلان سوار شده در دریای موسی خیمه‌ها داده می‌نشیند و تا مغرب
می‌نشینند امّا تا نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب میل‌ها در دریا با روشنی بسیار میباشند و کل دریا
مملو از آدمان میباشند منقبت‌ها میخوانند و روشنی‌ها میکنند و علم سر طوغ تعلیم ملهیر بسوه فقرا ایل خود
از خانه خویش قریب سه پهر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار به دریای مذکور میرسد و لیکن
در هر جا نظر کنند همین طور مجمعه‌ها خلایق جلوه گر است و قدرت خدا بنظر می‌آید و حضرت اگلهای
حسینی علم علی الصباح روز شهادت در گشتها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک دروازه
پل قدیم است قدم بقدم هزارها خلایق میبرند بسبب هجوم هزارها خلایق و غلطیدن مرادمندان و برو
بالای زمین در گل و لاکه سقه‌ها صدها مشک بخواهش مرادمندان برای سروی آب میپاشند
و گذرانیدن نذر و نیازها و سوراخ کنانیدن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پهر روز بدریا
میرسد یک قدم از هجوم مردم برداشتن مشکل میگردد و گذاشتن نیز بدقت میسر میشود و پس گلها
در رود موسی دفن کرده بعد فاتحه قریب سه پهر روز بر میگردند و وقت مراجعت الوداع
میخوانند معمول همه‌هاست معهذا تکلفات روشنی وغیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانه‌ها
بسیار جاهاست خصوص در چند مکان نهایت تر است چنانچه در مکان راجه راو رنبها جیونت
بهادر که تمام سال بعد دفن کردن تعزیه روز شهادت از روز چهلم تیاری تعزیه نو تمام سال
میشود و دو هزار روپیه در خرچ تیاری ذات تعزیه بصرف میرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه
در روشنی و دو شب ده هزار روپیه خرچ میشود و در میان چمن‌ها و خیابان از سبزی گندم براق‌ها
و شیر و شترزه‌ها بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتند عجب خوشنما میگردد و روغن از گذرگاه
آب مانند آب باران بیرون بر می‌آید و فقرا برای چراغ خانه خود‌ها میگیرند و دو شیر برزده بهر دو
جانب تعزیه استاده حاضر میدارند و دیگر در جلوخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آرایش و پیرایش

تعزیه های آن سمت که بهون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه تیجان را دیده بعده بهون جانب میروند از شاه علی بنده تا دروازه علی آباد مذکور اندرون شهر انچیکه علمها و تعزیه ها و براق ها در آن محله ها استاده میکنند بعد روز شهادت بهون طرف بیرون شهر بمسافت یک کروه برابر که مملو از خلایق و روشنی بیشمار و هنابهای آتشبازی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده حضرت غفرانمآب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت و اهل تعزیه ها که هزاران هزار میباشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از پیر محبوب پل قدیم که مجمع عالم هزارها مردم اناث و ذکور است فراغت یافته زیارت علاوه تیجان کرده یکپاس اول شب بسمت دروازه علی آباد مذکور می آیند و تا یکپاس شب باقی مانده بمکان های خویش میروند البته از دو صد تعزیه ها وغیره کم نخواهد بود و اما طرف دروازه تالاب میر جمله برای دیدن علمهای امام باره که بیرون شهر متصل عیدگاه کهنه است کثرت خلایق بسیار میشود و از حضور پر نور جاگیر چهار هزار روپیه برای اخراجات آن مکان مقرر و جاریست و قریب پنجهزار شمع در هر شب از روشنی بمعرفت میرسد حضور پر نور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دو صد علم خورد و بزرگ کم نیستند وقتیکه قلعه سدا سیوت فتح شد علمهای آنجا در ضبطی سرکار در آمده حسب الاستدعای رحمان یار خان عرف شاه میرج ثانی که سابق در عالم دنیاداری داروغه هر کاره های سرکار بود و امام باره باحداث آمده جاگیر چهار هزار روپیه در عهد حضرت غفرانمآب بسعی ارسطوجاه مقرر شد که در اخراجات محرم صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگرچه علمها و تعزیه ها و براقها همه بروز شهادت بطرف دروازه پل قدیم برده در رود موسی سرد میکنند و دفن مینمایند و هر یک تعزیه بجلوس و تکلف تمام میبرند و خلقت خدا قریب یک شصت هزار آدم از چار مینار تا دریای مذکور بالای عمارات و بالاخانه ها و دکاکین بازار و اکثر سوار فیلان و اسپان و بسیاری پیاده بپای خویش

راجه اوجاگر چندرای بهادر نادر العصر است و نیز تکلف روشنی وغیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان
شمس الامرا بهادر امیر کبیر و آبدارخانه راجه بنولعل از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام
قلم است معهذا و دیگر در مکانها و راسته وبازار بازار و در هر محله محله خارج از قیاس و شمار
است و جال کاری نازک تعزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به منا الصاحب کرحالا
محمد وجیه الدین حسین عرف دادا میان بهنایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل و غنچه
برگ و بار و آیات و ابیات و صلواة کمنده کاری عجیب و غریب که میکنند نازکتر در تمام هند و دکن
نادر الوقوع است در پیچ جا بنظر هیچکس نیامده اینهمه بسیار باستحقاق رسیده الغرض تمامی اهل بلده در عشره
محرم مصروف اخراجات بحیاب اند و نقشهای انواع و اقسام بجلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس
در تیاری تکلفات سواری نخل صاحب از آفتابی ها و مشعلها هزاران هزار که خارج از قیاس بشری است
بر می آرند و لطرزهای انواع و اقسام میان مند عقل در حیرت است و بی حساب هزار ها مردم از پیر و
وجوان و اطفال همراه می دوند و احدی را اذیت نمیرسد محض تائید غیبی متصور چنانچه بارها بقلم آمد
معهذا مردم شهر تمام هند و مسلمان و بعضے اهل دیهات مجموع تا ده روز لباس سبز میپوشند
و بعضے سیاه و آشتی ها کران را سیلے گویند بقیمت از دو فلوس تا ده ده روپیه و بست بست روپیه
زنها و مردها ی ذیمقدور در حمایل می اندازند رنگارنگ با کار ریشم و مقیش و کلابتون و حرتی
ساده و دیگر با کار زرتاری خصوص حضور پرنور و محلات و مرشد زاده ها و بعضے از امرا و اکثر
طوائفان رنجامی این رسم اگرچه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در حمایل می اندازند
اما و مواد برای پیر و جوان و شیخ نود ساله جاریست و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب
جا بجا نزد ذی مقدوران و نزد غربا از شکر سرخ و قند سرخ در هر مکان و عاشورخانه و در
سبیلهای آبدارخانه ها تیار و حاضر که با رندی تمام میخورانند و طعام نیز به همین طور

از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تخته بندی چراغان و هجوم خلق الله
برای دیدن ٹٹی های کار ڈانک و روشنی وغیره و تماشای بادشاهان وغیره بسیار و مهتاب هائے
آتشبازی دمبدم بود در عاشورخانه حسین یار جنگ عرض بیگی میر عالم مدار المهام سرکار که آئینه هائے
برابر قد آدم دو دو درعه در طول بلکه بعضے زاید از ان ربع درعه که جمله دو درعه پاو بالا زمی و در عرض
از یک و نیم درعه کم نیستند مال یک لک روپیه از کوٹهی علی بیگ خان بهادر سوداگر خرید کرده در
عاشورخانه خود زینت داده بود درختان ولایتی روشنی و آئینه ها و کار ڈانک مکان را تکلفات تمام
نموده و بهر بر امیر قرنهٹی ها تبرک از طاش و منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و فرزندان
ایشان ٹوپی های طاش باسلک مروارید داده رخصت مینمود و بهرگاه در تمام شهر روشنی ها و تکلفات
عاشورخانه ها دیده چون بمکان حسین یار جنگ می آمدیم چنان معلوم میشد که در پرستان آمده تماشا
مکانها و تکلفهای خیمه می بینیم و دیگر کار ڈانک در مکان سید و صاحب و بخشو صاحب نبیسه گان
میر محمد علی عزلت تخلص که بزرگے بود از خوبان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پیوسته بسر کوچه
ایرانی برراسته کلان پنجه شاه است هرگاه در روشنی جناب آتشبازی بر بنید چشمها تماشای آن
هم چشم روشنی کار نازک آن می نگرند و ساده کاری و نفاست مکان رستم زمان خان خلف
خان زمان خان مرحوم حال منیر الملک بهادر که صفائی مکان و فرش و روشنی و علمها و شیشه آلات
و مینا کاری ٹٹی ڈانک وغیره نفیس و دلچسپ دل میخواهد که از اینجا برنخیزد و تکلفهای روشنی وغیره مکان
امین الملک و مکان ماه لقابائی طوائف که برای استاده کردن علم ها همه تیار میها میکنند و ساده
کاری نقاشی و طرز عمارت سفیده کاری و نخل تعزیه جعفر علی که مرد سپاهی ذی مقدور ملازم سرکار بود
و نیز طرز نادر از سر سوق برشتر بصورت ضریح تیار میکنند که سبزی آن چشمها را خنکی می بخشد و
تکلفها و روشنی ها مینمایند و در محاذی مکان خویش تا دهم آئینه بندی میسازند و درخشاندان

رابو

و در منقبت جناب ولایت پناه صلواة الله و سلامه علیه

چنان نور خورشید از خامهٔ من
نقط در وی هر سطر سلک گهر شد
که لالا دو دو اتم شده کاغذ از گل
که نظر است از بهر آن پیشوائی
بگفتم چنانش نشان وه تمامش
که از نور آن جا مها جماز رشد
ضیای قمر شد لقای خضر شد
که این راه نعت شهی هست کز حق
ز شیرینی گفتگویش چه گویم
هر چند بندم بکف نیشکر شد
ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
که در بوته سبز چرخ مقرنس
برای چه چشم و چراغ ملایک
در و جمع هر رشته تار نظر شد
که بر طور قرب خدا رب ارنی
رسد چون نگاه دلم سوی رویش
خدا خیز خواهش فلک بارگاهش

که پیوند اشتم اول شب سحر شد
چو دیدم چنین طرز گوهر نثاری
ز نرگس قلم زیر شستم قمر شد
که در بنده گی مینماید خدائی
تو تنها مناقش بیان کن کلاش
ز روی محمد ز موی محمد
صفائی سحر شد وفائی بشر شد
بروح الامین و طواف حریمش
که از شمه شان رقوم سطورش
شده نرگس و سوسن و سرو و گل را
تسبیح انمل چون بجنت خبر شد
ز تاثیر اکسیر فیض نگاهش
ز شمع حریمش منور نگردد
بگوشش بود شمعدان چشم موسی
چو شد بسته الی ترانی خبر شد
بگویم که ای دل ثنا زنت ادا کن
ملایک سپاهش جهان خاک راهش

ورق مهر شد تار سطر شعاع و
بگفتم بدل عزم مدح کرداری
بگفتا بآن شیوه کاره نمائی
خدا مادح او بشام و سحر شد
همین خواند مطلع که مانند خورشید
ز خوی محمد ز کوی محمد
خبر دار ای دل ادب پیش ذات کن
بمانند پرکار پا از سر شد
قلم آیت قلم بکلک انگشت تنها اسم
بیر خلقت فاخر آفرینش
ندانی تو احوال خورشید اعظم
وجود وصی خلقتش ترس زر شد
چو بینی در آن شمع جای فتیله
بود شمع آن نور پاک جبینش
پس از یاد گیسوی مشکینه او
شب عید بگذشت و وقت سحر شد
بصد دوستداری بی پا مداری

الغرض تکلفات محرم الحرام قسیکه در بلدهٔ حیدرآباد میشود در هیچ اقلیم نیست اینجا ملاء بدون دیدن چشم خود دل را تسکین نمی بخشد الا روضه خوانی در همه جاست علی الخصوص در مکان علی یاور خان اقبال تخلص که مشهور بمرزا مهدی بودند که شبیه مرشد قلی خان بنگالی حالیجا نداران در هیچ بلاد و امصار مانند ایشان درین کمال روضه خوانی و واقعه خوانی و بیان احوال امام شهید معصوم امام حسین ع علیه الصلواة والسلام بنظر احدی نیامد هرگاه بالای منبر برآمده فاتحه میخواند خلقت خدا از هنود و مسلمان هزارها مردم را بغیر بیان احوال بسیار رقت عظیم دست میداد میخواستند که خودها را از دست خویش هلاک کنند تا به بیان چه رسد بیانش لا بیان طلاقت لسان و فصاحت بیان از هزاران هزار بلکه خارج از بیان و اظهار بوده قوت بیانیه و انداز کلام سلک در شاهوار فرد فرید منتخب روزگار بوده تمامی خاصان بلده از امیر و فقیر مسلمان و هنود و همه ها در عاشورخانه اش حاضر میبودند و در ایام دیگر غیر از عشره محرم در هر تعزیه معمولی مقرری مجمع کثیر خلایق میگردید چون خان موصوف به بهشت برین خرامید سه لک و شصت و شش هزار ابیات از نوحه و واقعات و خطبه و رباعیات و قصاید غرا و منقبت ها طبع زاد خویش گذاشت چنانچه رباعی یکی از آن اینست رباعی

علی آن جسم نبی حفظ خدا جان او ⁂ از ازل تا به ابد آمده همگام او ⁂ در نجابت چه نویسد

صفت او مهدی ⁂ بخدا میرسد از نور عرش نسب او

ولهٔ رباعی

یا علی مهدی چه گوید صفت اسپ ترا	لیس همین دو صفت اوست با فر و بها
بفلک رفتن او معجز دعاے نبوی	بزمین آمدنش آمده چون وحی خدا

قصیده در نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

رسانید در زندگی مهدیش را	بسی نجف باهمه آل تیش بکرب و بلا از تنش قطع سر شد	بحق امامی که ناحق بمیدان

منقبت در شان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام

کنم چو نذر امام ضامن ز نور دیده چراغ روشن — رسد ز تار نگه فتیله چکیده زبا و ام چشم روغن

نبی امامی خدا کلامی حق احترامی نبی احتشامی — که نام نامی علی و جوید رضای او را خدای ذوالمنن

کند سراپاش را سراپا چو ختم مرسل ز پردهٔ دل — ز چشم زهره و شاه مردان خدا فرستاده تار و سوزن

ز زور احکام محکم او ز شور تاکید اسلام اوشه — ز ضبط فرمان اتم او شود مشکل بوجه احسن

ز تاب دود و ز دود و ابر و ز ابر قطره ز قطره گوهر — گهر ز دریا شجر ز غبرا ثمر ز گلها طلا ز آهن

بود ضیایش شعاع رایش نشان پایش و زیر تیر — همه تجلی بجز مجلی بجلوهٔ او بی لعرشش ایمن

برای ترتیب مسند او و هند خیاط لطف حق را — سپهر اطلس مقیش انجم خضر کلاه و سپیج سوزن

ز ربط رأی و لن ترانی سوال کافی جواب شافی — ز دیدن او شود مطالب که نیست ز او مجال دیدن

ز دیدن اوست دیدن او که دیدهٔ اوست دیدهٔ او — ز آنی جهت وجهی للذی است و جهش بوجه احسن

ولی چو او هم درست او را که معنی زهمین صورت — بهیچ صورت کسی ندارد بعین انصاف چشم دیدن

ز عکس رویش نثار مویش ز چشم خوب و ز گفتگویش — پدید شد گل ببید سنبل شگفته نرگس دمید سوسن

بفوج اعدا چو او مقابل شود همه جا تمام باشند — اگرچه سام و گرچه رستم اگر نریمان و گر تهمتن

ز دهشت او ز وحشت او ز سطوت او ز هیبت اوشه — شود از ایشان جدا ز میدان توان و طاقت ز برج جوشن

بوقت سواری بشام و سحر شد
سحر شد قمر شد نظر شد خضر شد
زبان سوسن و سرو قد گوش زنبق
چو حیدر که از صولت حیدریش
عدو مستی و خار گل خشک تر شد
گه قهر و لطف جناب همیشه
چو شد نقش بالش بهر روی سریر
ز تصویر و از خط و از قد و مویش
سپهر و زمین و جنان و سقر شد
فلک چار دیوار و کرسیش زینت
و میکال و غلمان که رتو بیان هم
سلیمان مور و عصا کش کلیم و
مقرر بفراشی آن مقر شد
که بر نقش نظیری و بر این گواهی
به پیشش نشاده همه غیر خاتم
که ناگاه حرفی اقبال آمد
که من بعد این بیت خواهد خبر شد
اگر تیغ بارد به مهدی چه پروا
به عرض شما هر دو من میرسانم

از و صبح و شام و ولی و عدو را
گهر شد حجر شد ثمر شد اثر شد
سراپای سایش باغ الهی
بر احباب خاص وی از لطف عام
خوش و حی حامل رخش بد کامل
سر و دست و دوش و شکم تیغ و سر شد
برآمد صدای ز ذهن نبوت
ز فرق و ز پا و ز لطف و ز قهرش
به تیاری روضه جنتالش
همه صحن آن لامکان عرش در شد
سقوفش بنا بهر خاکروبی
سماوات دربان و سقف سکندر
بود تخت آن خانه عرش الهی
که او را خدای باین کر و فر شد
به پهلوش بنشسته آن شاه عالم
به عرض حضور دو سلطان عالم
بود چون بعرض خدام یا امیر
که حفظ شماها برابش پدر شد
غلامی که مملوک فرزند باشد

بهاره و براری و نخل و دعا را
زخش گل لبش غنچه و چشم نرگس
چو باغ آن که در آن بجید عمر شد
ضرر نفع و بد خوب تقبیل رحمت
تنش نهر شامل بهر علم عامل
همین نقش باشد نگین دلم را
که الحمد لله سند معتبر شد
گلستان و ریحان و شمشاد و سنبل
به زیبائی قدرت کردگاری
ز روح القدس تا سرافیل و جبرایل و
در آن صحن خانه ز جاروب پر شد
خضر باغبانش که رضوید یوسف
بر آن تخت بنشست آن بادشاهی
به پیشش گرفته پنه نوح و آدم
چو یکجا ملاقات شمس و قمر شد
که هد منضرج فیها این هر دو مصرع
که من بنده صاحب ذوالفقارم
ز ابجد قد موزون سجدات ذکرش
توانم مصاحب به جد و پدر شد

رسانید

که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است مهدی ضامن خان بهادر المشهور به ضامن حسین
فرزند دو تحی خان اقبال بآن طلاقت لسان و فصاحت بیان آب رنگ تازه بر روی کار آورده
تعزیه داری و خوانندگی و بیان احوال عمل می آرد که هیچ فرق با لهجه و بیان پدر ذوالقدر خود مرحوم
نیست و مدارد و همه استادان قدیم قائل شده دم انا و لا غیری میزنند در تمام بلده حیدرآباد
همه نقل این خاندان اند هر جا که باشند لیکن امیران ریاست قدردانی که میکنند و سلوک پیش
می آیند خان موصوف همه خرچ حسنات ایام عشره محرم ثبات مینماید چه بکار خود صرف نمیکنند
مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضور بقلعه بیدر تا رحلت ارسطوجاه بکمال
زور و شور جماعتها بود که در حضور پرنور بعده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردیده و داروغه اینها
نوازش علیخان رشید التخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم جماعت میفرمودند و متوجه
داشتن طرح ها بالای هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگویند میگشتند و در عشره محرم الحرام ده شب
می شنیدند و گریه ها میکردند و انعامها میدادند و نیز اعظم الامرا را نهایت شوق بود و جماعتها تیار
میکنانیدند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر روز و شب تا رعونت مشق در ربط دیگران یکدیگر مخفی بمجلس
جماعتهای دیگران رفته شنیده طرحی که پسند آمده یاد کرده بر سر مرثیه خود داشته در محفل و مجلس
میخواندند الغرض خانه جنگی شده است هر گاه شوق مرثیه حضور پرنور و مدار المهام سرکار
چنان بظهور آمد امیران سرکار و اعزه روزگار مجموع در تیاری جماعتها و خوانانیدن مرثیه نو بنو
که از شعرای دهلی و لکهنو می آوردند و حیدرآباد میطلبیدند و دیگر نفتند چگونه مشغول نخواهند بود
چنانچه جماعتهای ظفرالدوله و احتشام جنگ مثل میر دنگو و میر داؤد و همچنین خان دهلوی وغیره که
بکمال لطف میخواندند و جماعتهای ارسطوجاه بعده جماعت و بیست جماعت های حضور که بعد نوازش
علیخان بتحویل حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جماعتهای هشیار الملک به تیاری علیجان و نظر علیخان

بغیر تیر و بغیر تیغ و بغیر رمح و بغیر خنجر
برای نعلین مهر دو پای سپهر پایه عرش جاهش
زروی ولدان زحسن غلمان زموی حوران زچشم رضوان
عرض فروشد خبر شنو شد بروی خروش چه آب جوشید
سوا تفتیش معاینه‌اش زنفع و نقصان صبر و کینش
بوصف اسپ سواری او در پری کاغذ چو گشت جولان
چه توسن است آن که چون سوارش علی است نام رسول خلقت
بشکل حیوان بعقل انسان باهل رضوان عجب غلمان
رسیدن او پریدن او دویدن او تپیدن او
خدا ثنایا غنی عطایا علی رضایا همین منایا
رضای امید رضیه تو سخای ممتد سجیه تو
تو ای جهاندار تو شهسوار چو ذات باری بفیض جاری
تو شکل حیدر جهان پناهی بجال اقبال کن نگاهی

تو آن زدست و روان زپا با واوج از جسم و سر گردن
بکارگاه همین سازی هنر طرازان خلد مسکن
کنند چرم و خزینه مخمل برند تار و کنند سوزن
صفا زجوهر جواهر از کان گهر زدریا طلا زمعدن
زعزو خواری بخلد و نیران نتاده انجم فتاده الگن
ازان قلم را سمند طبعم خطاب داده فرشته توسن
گهی برق است و گاه دلدل بیان همین آن نمود ذوالمن
بجا رچمن گل بیان بلبل بیان سنبل بگوش سوسن
زابر اگر نزبا دبر تر زرعد بهتر زبرق احسن
تو ای که بنمود فرش گوهت سپهر هشتم خدای ذوالمن
عطای بیعد عطیه تو خطای بیحد رو دیاس
زطول عمر و زعرض حشمت مراست و تنی تر است آمن
بده بدرگاه خویش الهی بزندگانی بوجه احسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است انچه که سرو دست یادداشت بقلم آورد دریای بیکران پایان را که دلم کس بپیمایش تواند کرد که بتاریخ شانزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و دوصد و سی و سه هجری بوقوع آمده جنازه آنحضرت برطبق خواهش او همراه صندل مبارک جناب امیر المؤمنین علیه الصلواة والسلام به دامن کوه شریف متصل مقبره وزیر خان مدفون کردند الغرض بعد رحلت خان اقبال مذکور مهدی یاور خان فرزند کلان خان مرحوم یک سال بتکلف تمام تعزیه داری نموده مشهور تر گشته در عین شباب در سنه ۱۲۴۰ هجری ودیعت حیات فرمود که خلایق را افسوس است آما درین ایام

شجاع الدوله حاکم لکهنو نیز دو شخص به ماهه یکهزار روپیه پانصد روپیه نزد مهاراجه بهادر باستصواب
الشان نوکر و حاضر اند پسر فقیر محمد تنها خوب میخواند که مشهورتر شده و منور علی بوهره ممتاز عصر خویش
است به لکهنو هم رفته مرثیه خوانی کرده آمده همه ها در آنجا پسند کرده فائده برداشت و دیگر جاها نیز
مثل چینا پتن وغیره نام کرده فائده ها یافته آمده میر تهور علی لکهنوی و فضل علی حیدرآبادی نیز
بقبولیت در آمده است و مرزا عارف بیگ لکهنوی و میر روشن علی دکنی حیدرآبادی و دیگران نیز
از منتخبان عصر اند و سوای جماعتهای شوقین وغیره که بشوق خویش میخوانند مجموع در بلده از یکصد
جماعت کم نخواهند بود ولیکن در عاشورخانه بادشاهی بطور سابق و دنگل بوقت شب بالطعام لذیذه
وقهوه و لوازمه آن میشود و رقعه ها بدستور سابق میفرستند و همه جماعتها موعود میشوند و از امرای
عصر این مقدمه متروک است و اگر هست بسیار کم سابق هر جا که دنگل میشد رقعه های دعوت
بخانهای هر مرثیه خوان با نشان فیل و جلوس تاشه مرفه و شامیانه بالای کشتی رقعه ها کرده میبردند
و خانه بخانه میرسانیدند و در یغولا یک جوان و دو جوان رقعه ها برداشته بجماعتها میرسانند
مهینه و سال تمام نوچندی و تا یکجا مقرر اند که مرثیه خوانی میشود مثلاً دهم هر ماه در عاشورخانه
آقا فرهاد بالای شاه علی بنده و پنجه کلان که در یغولا میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فرهاد موجود
اند بکمال خوبی و درستی روشنی بتکلف تمام تیاری عاشورخانه مینمایند و توکل بر خدای کریم دارد
مروست و آن عاشورخانه و علم از وقت قطب شاهیه است و چاه کلان نیز متصل عاشورخانه در سنه
یکهزار نود و یک هجری باحداث در آمده و در عاشورخانه علم کلان ده روز نوبت نشانیده بروز
شهادت و شب گشت بروشنی بیشمار به دریای موسی میبرند و خرچ بسیار میکنند از توکل و دیگر تاریخها
در تمام ماه برای مجلس تعزیه داری برهمان هندی و دکنی در بلده و بیرون بلده مقرر اند که مجلس میشود
خصوص بیست و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بدرستی تمام میشود و غرض جهان از تعزیه داری امام مظلوم

که سر آمد این فن بودند میشدند برای هر هر امیر دو دو جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت
چهار پنج کس هندی لیلے مرثیه خوان و چهار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفها مینمودند لیلے در هر
دنگل که جماعتها میرفتند قنادیل ابرقی برای هر هر جماعت بنقشهٔ علیحده علیحده مقرر بود و آتشبازی
نیز در دسته و دنگل میسوختند تا معلوم شود که جماعت در دنگل آمده و همراه هر هر جماعت از پنجاه و
شصت کس جوانان سپاهی کم نمی بودند چرا که بالای بارینی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه
و خانه جنگی میشود اگر کسی پس و پیش وقت خود بخواند و دنگلها همه بوقت شب میشدند بکمال آرایش
و پیرایش مجلس و مکان و خرج قهوه تنباکو و فوفل و پان لیلے الایچی و سپاری و لوازمه آن و طعام لذیذ
علی العموم بود و در میخوانها اهل هند که در پنجا آمده اند از چند سال معامله را چه قدر آسان نموده اند که در جماعت
هر کس و کس میروند و شیلاد و کس مرثیه خوان و یک کس جوابی پشتاره مرثیه ها در بغل دارد در مجلس دنگل
میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه میخوانند و از دست خود اشاره ها میکنند
و عاجزانه التماس مینمایند و فاتحه میخوانند ماجرا و شما والسلام آمدن جماعت معلوم میشود و نه رفتن
اینها بنظر می آید سابق هر هر مجلس و دنگل بوقت شب میکردند و روشنی بسیار میکردند و طعام لذیذ
میخورانیدند شهره تمام میگردید و الحال هر دنگل بروز روشن که میشود خبر به محله دیگر نمیرسد هیچ لطف
ندارد مگر درین ایام بمرحمت اینها مرزا عباس صاحب لکهنوی اند که از مهاراجه بهادر چهار صد روپیه
ماهوار ذات دارند در عشرهٔ محرم دو سه شب چند سوز در محفل بهادر مذکور میخوانند و قریب بست
جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر مهاراجه بهادر اند هر شب در عشرهٔ محرم معمول خواندن مرثیه روبروی
مهاراجه بهادر دارند و انعام می یابند درین جماعتها سندی و دکنی همه شریک یکدیگر اند و مرزای
مذکور هرگاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که قوال استاد وقت کبت یا دهرپت استادان پیشین
میسرایند فرد کامل فن خود است اما در کار خیر و حسن خصوص در باره اهل هند معروف چنانچه از اولاد

خاتمه متضمن بر دو فصل فصل اول در ذکر ابتدای احوال ورود وکلای انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

درحینیکه بعد عزم چیناپلی حضور پر نور حضرت غفران مآب مراجعت فرمودند و رکن الدوله مدار المهام سرکار در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هجری به چیناپتن حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رفته تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی بعمل آمد جمعیت ایشان دو پلتن انگریزی ملازم سرکار گردید و کولنل[۵۱] صاحب وکیل انگریزی باستصواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گنتور

۵۱ اولاً جنرل کلو ویا صاحب از طرف گورنمنت مدراس بامور سفارت گشته در سنه ۱۱۶۶ه و در سنه ۱۱۸۰ه العبد فرمانفرمای حضرت غفران مآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی وارد حیدرآباد شد باستصواب ایشان تصفیه پیشکش راجمندری و چیکاکول و سرکار گنتور بوقوع آمد ثانیاً بعد مراجعت غفران مآب طلب ترداد از چیناپلی علاقه ملک میسور بدفع سراج الدوله والاجاه حاکم مدراس و رکن الدوله مدار المهام سرکار عالی الفضال بعقد [illegible] اوضاع حکام انگریزی و استحکام پذیرفتن روابط یگانگی فیما بین سرکار دولتمدار سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی بهادر بظهور آمد و در وقت معاودت وزارت آصف جاه [illegible] مستر [illegible] صاحب که در سنه ۱۱۹۰ه و در سنه ۱۱۹۶ه بطور سفارت حاضر دربار غفران مآب گردید و بحضور صاحب مذکور مقدمات منفصل گشت و از زیاده اتحاد و یکتادلی جانبین گذشته بنابر ظهور شش جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردید و ثانیاً از طرف گورنمنت مذکور در سنه ۱۱۹۳ه مستر [illegible] بعهده سفارت رسیده حاضر دربار شد و بعض خدمات شان موافق طبع عالی نیامد و تحریک جاری شده بیش تر مراسلات باهمی از گورنر جنرل صاحب کلکته بعمل آمد حسب منشاء سرکار بحکم پارلیمنت رسید از ان زمان رابطه بواسطه گورنمنت مدراس مراسلات از گورنر جنرل صاحب کلکته تا الآن جاریست و واسطه گورنر مدراس از آنوقت بحکم پارلیمنت لندن بالکل موقوف گردید لیکن مستر [illegible] صاحب در سنه ۱۱۹۶ه که بامور عهده سفارت از طرف ولیسری بهادر کلکته بر گشته وارد بلده شد و در باغ شمشیر جنگ سفارت خانه انگریزی فروکش گشته

امور بکار مانده هم کوشند و صاحب [illegible] انگریزی در کدام کتاب بنظر نیامده۔

محرره میر احمد علی موسوی

شهید علیه السلام خالی نیست هر روز تازه است و این معهد در ماه رمضان المبارک بتاریخ بست ویکم
بوقت شب ضریح مبارک جناب مرتضوی علیه السلام بالای شتر بر آورده تا پنجه شاه و قدم رسول میبرند
هزارها مردم خلقت خدا از خانه ملا جنی که بانی مبانی ضریح بود تا پنجه شاه و بینه زنان از کمان ایلچی
بیگ و راسته الواچوکی هزارها نجباء و شرفا که اگر ریگ صحرا بر سر خلایق اندازند بر زمین نخواهد افتاد
تعزیه کنان منقبت خوانان همراه شتر ضریح مبارک که همه پر از سهره های گل میباشد میروند هرگاه
بدر دروازه پنجه شاه میرسند فاتحه خوانده برگشته بمکان می آیند روشنی و تکلفات و جلوس
معهذ همه از حضور پرنور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمهای محرم نیز در خانه ملا جنی تا چهلم
استاده میباشند و بروز چهلم برداشته از خانه تا کمان ایلچی بیگ می آرند و باز برگشته بخانه برده
سرد میکنند و سید از نه ما در عاشور خانه احتشام الملک بهادر عرض بیگی حضور تکلف روضه خوانی
و طعام لذیذ و نذر و نیاز لسادات و زوار و حجاج وغیره و گریه و زاری در عشره محرم بسیار است
و خود بهادر حزن نهایت ده روز در غم و الم میباشند محبتی که در دل بهادر موصوف بنظر آمد بدیگرے
بظهور آوردن و آمدن معلوم هزارها تعزیه خانه در بلده اند اما عاشور خانه بادشاهی که ذکرش سابق
گذشت کیتای عصر و مکان عجیب غریب است بروز چهلم جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم
تازه میشود که روشنی بتکلف میکنند و سواری علمها از جا بجا می آیند و نخل خوب مینمایند از تمامی
جماعتهای بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میکنند و دیگهای طعام لذیذ بریانی و مزعفر باشکرفشان
و قلیه و شیر برنج شیرین باگلاب حسب الحکم حضور پرنور از باورچیخانه های سرکار روز وقتدار میرسد خلقت
خدا میخورند بقول شخصے ع ادیم زمین سفره عام اوست + برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
الغرض خاک حیدرآباد از ازل بمحبت آل رسول صلے الله علیه و آله وسلم مخلوط است پس دیگر
احوال عاشور خانه ها بسبب طول کلام بیان نکرده برهمین ذکر چند اکتفا نمود

برمقام کمٹھانہ کرک پاترک حشمت جنگ حاضر دربار حضور پرنور شد و خریطهٔ عزالیفن گورنر گذرانیده همراه
لشکر فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازده سال بکار محوله خویش معمور بود
چنانچه ذکرش متواتر تحریر پذیرفته پس در جلوس و سریرآرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدارالمهامی
میرعالم بهادر در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری روانه کلکته بسبب امورات چند که سابق بقلم در آمده
شد و بالای جهاز قضا نمود در وقت وکالت حشمت جنگ و مدارالمهامی ارسطوجاه چهار پلٹن دیگر ملازم
سرکار شده ملک مفتوحه کراپه و سدهوٹ وغیره در عوض تنخواه جمعیت انگریزی مرحمت گشت چنانچه
سابق گذشت و منشی عزیزالله در سوال و جواب وکیل مذکور نزد ارسطوجاه حاضر میبود و قاضی محمد
عزیزالدین بر کوٹهی خزانهٔ انگریزی معمور کار بوده و او بسیار مرد خداپرست چنانچه درینولا پسر کلانش
محمد فخرالدین عرف آقا میان معمور خدمت موروثی است او هم در آدمیت و اخلاق مستثنی است
و شوق بسیار دارد بعد روانه شدن حشمت جنگ در سنه یکهزار و دوصد و بست هجری
کپتان ٹامس سدنم از ورود تا رخصت حاضر دربار گردیده چون در علم عربی و فارسی بهره وافر
داشت در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل نهایت رسوخ در آمد که اکثر بوقت ملازمت از نقل و
حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را تفریح می آورد چنانچه یکبار در خواصی عماری زر درهم شرف اندوز
شد و منشی میران علی از طرف مشار الیه نزد میرعالم معمور سوال و جواب میبود و بعد چند و نیم سال خود
بخود از خدمت تعذر نموده بولایت رفت اما بعد انتقال میرعالم بهادر او برای مختاری راجه
چندولعل سعی بلیغ نموده بکار آورد بعد روانه شدنش هنری رسل ثابت جنگ دوم محرم سنه ۱۲۲۵
یکهزار و دوصد و بست و پنج هجری از پونا وارد کوٹهی مذکور شده بملازمت حضرت مغفرت منزل
شرف اندوز گردید اما از بسکه موافقت با راجه چندولعل مهاراجه بهادر بسیار نموده در هر مقدمه ایشان
سعی موفوره خلاف مرضی مبارک میکرد اکثر مورد عدم توجهات ماند بعد انقضای قریب دوازده سال

در عوض تنخواه جمعیت مذکور مقرر یافت بعد چندی وکیل مذکور رخصت حاصل نموده روانه مقام خود گردید
متعاقب او در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری شانزدهم رجب المرجب از طرف لارد منتو بهادر
صاحب اختیار کلکته مستر جانسین وکیل با منشی میر محمد حسین علامه و منشی قمر الدین مست تخلص حاضر دربار
جهاندار گشته برای استحکام و انتظام امورات آنجا و یکتا دلی سرکارین در باغ شمشیر جنگ اعتقاد الدوله
بالای رود موسی که در حویلی کوٹھی انگریزی در همون باغ باحداث آمده مسکن و مقام وکلای انگریز بهادر
است فرود آمد و بسعادت ملازمت مشرف گردیده تحایف بسیار در سلک گوهر بهادر مسعود الفیض گذرانیده
مورد الطاف گردید و میر عالم بهادر بتجویز اعظم الامرا از سرکار بوکالت انگریز بهادر مقرر شده سوال و
جواب نمودند بعد انقضای قریب دو سال در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری معه منشیان همراهی
خویش روانه کلکته گردید بعد او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد هجری مستر جان کنوی
دلاور جنگ از کلکته حاضر دربار جهاندار گشت و میر ابو القاسم میر عالم بهادر را حکم شد که باستقبالش
رفته همراه خود آرد پس او هم بشرف آستان بوسی مشرف گردیده در باغ مذکور فرود آمده مورد الطاف
ماند چنانچه بوقت رونق افزائی حضرت غفران مآب بجنگ کهرلا برسر برهمنان پونا دلاور جنگ
مذکور همراه رکاب سعادت بود و پس از ان از طرف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علیخان
معه تحایف بسیار آمده سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نموده مورد عتاب گشته بی نیل مقصود
روانه گردیده و مستر جان کنوی بسبب فدویت و حاضر بودن خود با جمعیت انگریزی برای مهم برسر
ٹیپو سلطان بخطاب سرفراز شد و باز در عرصه یک سال روانه کلکته گشت پس از ان حاضر دربار شده
در باغ اعتقاد الدوله فرود آمده همراه رکاب سعادت تا بقلعه بیدر بوده از مقام کنهمانه شکارگاه
حضور پرنور عرض گذرانیده برای تبدیل هوا رخصت حاصل نمود روانه بندر بمبئی گردیده و از آنجا
بولایت خود رفت هرگاه روانه ولایت گشت او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری

برمقام

متکلف صاحب را از خدمت وزارت واگذرانیده بکار وکالت حیدرآباد مقرر ساختند مشارالیه ملتجاً
آورده که بزرگان ریاست چون احدی را بکاری عمده مقرر و ممور سفیر مایند و می بینند که او سرانجام آن
کار بدرستی داد پس او را بخدمت عمده‌تر ممور و ترقی میفرمایند نه اینکه بالعکس آن عمل آرند صاحبان
صدر بسیار مسرور شده گفتند که شما از خدمت وکالت حیدرآباد ملول خاطر شده اند هرگز هرگز
آزرده نشوند که درین ایام در دستور العمل کونسل کمپنی انگریز بهادر خدمت وکالت حیدرآباد باکای
وزارت دهلی تفوق پذیرفته پس شما را از صدر مرتبه بلند میسر رسید لازم که شکریه این عطیه کبری و موهبت
عظمی بجا آورده روانه مقصد موفور السرور میشوند بعد ایشان مارتین صاحب بتاریخ چهاردهم صفر
سنه یکهزار و دوصد و چهل و یک هجری روز چهارشنبه بوکالت آمده با همه نیکنامی بسر برده
در عرصه قریب سال روانه صدر کلکته گردیده و بروز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت حضور پرنور
ادام الله اقباله حاضر دربار بوده تهنیت بجا آوردند و پس از آمدن استورٹ صاحب وکیل دیگر بارنٹ
صاحب در کوٹھی بوده اجرای کار سرکار خویش مینمود و آن معامله داد و ستد کوٹھی ولیم پالمر صاحب که
باتفاق سیٹھ بنکٹی داس وغیره ساهوکاران کاروان و ندی پار وغیره جاری بود و امیران متعلقه از
سرکار را سررشته اجرای کار رسید متکلف صاحب موقوف نموده زر قرض کوٹھی قریب یک کرور روپیه
که بجانب مهاراجه بهادر واجب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیده رقم واجبی که اصل بود نود لک روپیه
را سالیانه هفت لک روپیه باقساط مقرر کرده عوض سالیانه پیشکش سیکاکول که هفت لک روپیه
سال بسال در سرکار دولتمدار صاحبان انگریز داخل میکردند تا ادای زر مقروضه مهاراجه بهادر پیشکش
مذکور در آن نشان داده فیصل کنانیده الغرض بتاریخ نوزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و دوصد
و چهل و شش هجری میجر استورٹ صاحب در عهد دیوانی منیرالملک بهادر و مختاری مهاراجه بهادر
وارد حیدرآباد گشته بسیار بسیار بر سوخ و ولی طبیع و منقاد حضور ماندند چنانچه پل نوجانب چادر گھاٹ

از مهاراجه بهادر فائده کلی بسیار برداشته روانه مقصود گشت چون خبر آمد آمد متکلف صاحب رسیده
و مشهور شد که مشار الیه از حرکات راجه مذکور که خلاف مرضی حضور پرنور است از طرف مهاراجه بهادر بے
آنکه ملاقات با یکدیگر شده باشد یعنی صاحب مسطور بباعث این حرکات کشیده خاطر است رسل صاحب
مذکور بپاس خاطر راجه مذکور بر خلاف آئین و دستور سرکار خویش تا رسیدن متکلف صاحب مذکور در کوٹھی
انگریزی بمقام خود ماند و بوقت ملاقات متکلف صاحب با مهاراجه بهادر بمکان بهادر مذکور برای رخصت
خود هم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادر بسیار تصفیه دلی کنانیده
باز روانه کلکته گردید اینمعنی که خلاف آئین است و گاهی ملاقات معزول و منسوب بوقوع نه آمده
محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر بعمل آورده ممنون گردانید معهذا ورود و اخلاص یار خان صوبه جنگ
منتظم الدوله مختار الملک متکلف صاحب و رسیدن بحیدرآباد و معهود وی نوشته خواهد شد که بوقوع آمده و
بموافقت مزاج مبارک حضرت غفران منزل قریب دو نیم سال معمور بود خود بخود استعفای خدمت داده
روانه دهلی گشت گویند وقتیکه مشار الیه معمور خدمت وکالت حیدرآباد از صدر کلکته گشته وارد بلده
گردید برای عرض حضور پرنور حضرت غفران منزل نزد منیر الملک بهادر دیوان و مهاراجه بهادر پیشکار
مختار سرکار گفته فرستاد که من در پیشگاه بادشاه ذیجاه دهلی اکبر بادشاه بسرفرازی خدمت
جلیل القدر وزارت معمور بوده در جناب والا حاضر شده ام میباید که ملازمت من بنسبت وکلای
دیگر با زیادة الطاف که معمول مستمره وزارت است بعمل آید مشار الیهما اینمعنی بعرض اقدس رسانیدند
ارشاد شد که شما چه جواب دادند ایشان عرض کردند که جواب اینقدر منحصر بر ارشاد حضور پرنور است
فرمودند باوشان بگویند که هر چند شما بوزارت دهلی معمور بودید اما درینجا که بکار وکالت حاضر شده
از قسمیکه معمول ملازمت دیگر وکلای گذشته بوده است بدان موجب بظهور خواهد آمد چرا وزارت
را گذاشته بوکالت راضی شده آمده اند از رسم مستمره قدیم زیاد نخواهد شد معهذا گویند هرگاه صاحبان متعهد کلکته

آتشبازی بانواع واقسام بملاحظه اقدس درآورده مشمول عواطف گشت

ذکر عجائبات و احوال متفرقات عجائب

در عاشورخانه و امام باڑه طالب الدوله بهادر حسن علیخان کوتوال بلده حیدرآباد مغلی از ولایت
ایران آمده که علم کلان سنگین بوزن یک پله که بانچاه کس است برداشته نمیشود و نهایت مرتفع
برابر نیزه طویل را دفعتًا برداشته در کمر خود میگذارد بغیر استاده دیگر و کمک دستهای خود
فقط ذات علم تنها وگاهی بالای سینه وگاهی بالای دوش خویش وگاهی بالای زنخ وگاهی
کارد را پارچه پیچیده در دندان خود گرفته علم را بالای تیغ کارد میگذارد بدون گرفتن از دست
خویش بابدست دیگری که علم سنگین تر باین بزرگی مانند پرکاه استاده میماند و بهر قسمیکه و بهر جا
شغل خواسته باشد شغل خود رباعیات مدح امام علیه السلام میخواند خلقت خدا از العجبهات که این
چه سر مولاست معهذا شغل مذکور فی الحقیقت قوی الجثه زور آور رستم نیست که از زور و قوت خود
بنموده باشد مانند سائر الناس متوسط الجسامت است اما میگویند که از عالم طفلی مشق کرده
برا و رسانیده است قابل دیدنی است *

ذکر الماس ناتراشیده

از جمله عجائبات داخل شدن الماس یک پارچه ناتراشیده بوزن شش تولچه ماشه تخمینه از تعلقه
جٹپول مضافات صوبه فرخنده بنیاد حیدرآباد در سرکار دولتمدار آصفیه نواب ناصر الدوله
بهادر ادام الله اقباله کیفیتش اینکه الماس مذکور را درایام سالف شخصی از قوم لقالان ساکن قصبه
جٹپول بمکان خود الماس مذکور را در شاخ گاو میش داشته و یک فرد کیفیت الماس نوشته

باستصواب میجر صاحب مذکور برطبق حکم حضور باحداث در آمد بعد ایشان در نیولا فریزر صاحب بهادر
در کوٹهی بکار وکالت حاضر اند و در حضور نهایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بیشمار اند درین
زمان انچه که اتحاد و محبت و یکجهتی و یکتا دلی فیمابین سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی مرتسم
خاطر هاست در هیچ دولت و ریاست و مملکت و سلطنت هرگز هرگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقتدار
کنفس واحد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز دولتخواه امید خویش دانسته در فدویت و جان
نثاری و خیرخواهی سرمو فروگذاشت نمی‌نمایند هر روز مدارج اخلاص و اتحاد یوماً فیوماً از طرفین باشی
زاید است او تعالی شانه ازین زیاده تر گرداند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا
و برایا که ودایع و بدایع الهی اند ظاهر است و جمعیت انگریزی برطبق معمول بالای مقام تالاب
حسین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوند نعمت است که سرمو در اطاعت فرمانبرداری قصور نمیکنند
و فریزر صاحب نهایت دانای روزگار نیک طینت مآل اندیش ذی اخلاق فرد فرید منتخب زمانه اند
و مانند ایشان خیرخواه سرکار این ظاهرا دیگری در دو سرکار نگردید و حضور پرنور را دل توجه بحال
ایشانست که مشهور آفاق گردیده اما ضیافت حضور پرنور اول حشمت جنگ کرک پاترک در عهد
حضرت غفرانمآب منور و بحضرت ر در کوٹهی که نو تیار شده بود و تحایف لایقه بسیار گذرانیده تماشای
عجیب و غریب آتشبازی ولایتی بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد ازان کپتان
سدنهم صاحب ضیافت حضرت مغفرت منزل شرف گردیده و تحایف بسیار ولایتی مع عماری زر دوزی آئینه
جالدار و منزل گهی ولایتی با جوڑی اسپان تا مگن پیکوی گران بها و اسپان عربی بیش قیمت
و فیل بزرگ عماری لایق سواری خاص و دیگر اشیاء بری و بحری ولایت بنظر انور در آورده
درجه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد ما ئین صاحب بضیافت حضور پرنور آصفجاه
رابع نواب ناصر الدوله بهادر ادام الله اقباله بجا آورده تحایف بسیار گذرانید و تماشای عجیب و غریب

آتشبازی

بزمیندار آنجا خبر شد او و زرگر را تنگ کرده تمامی حال الماس دریافته از بردو و کلال و زرگران بگرفت
بر گاه به لچهار او تعلقه سرکار این کیفیت رسید او مهاراجه بهادر را اطلاع داد و بهادر مذکور لچهار را فدا
با محمد قمر الدین خان جمعدار سند و زنی تعلقدار ملکنده نزد زمیندار فرستاده طلب کردند زمیندار
مذکور بشرط سرفرازی نوبت و جاگیر ده هزار روپیه بذات خود و اولاد خود بطور التمغا حوالهٔ ایشان نمود
مهاراجه بهادر بحضور عرض نموده سرفراز گردانیدند الماس مذکور پیشکش و نذر حضور پرنور دام الله
اقباله ساخته مورد عواطف گشت جوهریان وقت و مبصران عهد بملاحظه و شناخت خود ها آورده
مجمع بالاتفاق عرض کردند که این رقم نادر العصر و از جملهٔ عجایبات روزگار است لاقیمت که تا حال بزرگان
در هیچ بلاد و امصار و ریاست مانند این جسم بچشم خویش ندیده اند و بگوش نشنیده جوهر یگانه نادر و نایاب
است قیمت آن چه طور مقرر کرده میشود پس معین که الماس لاقیمت است که در تاریخ فرشته آورده است
که در جنگ رانا راجپوت چترپتی هند که با ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بوقوع آمد الماسی بوزن هفت
مثقال بدست همایون بادشاه در آمد جوهریان آن زمان گفتند که این رقم نایاب بی مانند است

[illegible]

[illegible]

درآن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت وبعد چندی قضا نمود چون قریب دوصد سال
بر چنین بگذشت ومکان مذکور کهنه شده درافتاد وباز دیگران در آنجا خانها از سر نو باحداث
درآوردند شاید درهم برهم شده ازجای خود بجای دیگر درافتاد اتفاقاً درسنه یکهزار ودوصد
وچهل وهشت هجری کلال قصبه مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت
آن شاخ گاو میش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تفحص کرد دران شاخ
سنگ خوبصورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خرد خود که
مربوط تر بود پسند کرده وا داده دختر ازان سنگ در میزان بازیگری طفلان تخم های شریفه جمع کرده
وزن مینمود وبازی میکرد دران ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده دید که آن دختر ازان سنگ بازی
میکند دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر که بخانه بود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده
بدختر داده طلب سنگ نمود او برهم شده در حجره برده درمیان طاقچه بنهاد هرگاه مادرش آمد گفت
که فلان زرگر شیرینی آورده مرا داده طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که
شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را درجای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ نمیداد نداند که دختر کجا انداخته معلوم نیست
آنوقت زرگر بیقرار شده گفت که هی هی تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر مرا میدادی
من ترا از خاطر خواه میدادم این مقدمه بسمع پدرش رسید چنان متفرس شد که پیش ازانکه افشای
این راز کنند وفیما بین برابر تقسیم نماید پس آن را بهزار وقت بشکستن جانبی که حصه زرگر بود دوسه
قطعه شد ودیگر حصه کلال سالم بوزن شش توله پنج ماشه پخته ماند وگرنه تمام وکمال یازده توله
بود وزرگر آن پارچه ها آورده بدیگر زرگران یکی بفروخت واین بیع وشرا اشتهار یافته

بزمیندار

ذوقول

اولاد از بابطاب سلام بیشود

نیبرمان زمین کرده وقتی بجح حکومت درموجود برون

پیخان شیراز چندین بجمه برایاب سبب گرفتن اداشاه بیش قبول دبیگند

مستقل گردید باشد مال ایشان بخانت نوشته که اقدام امرا اینجی دهانی

دگرانی گشی السالار کتب بکرده وبرنده دوسلی گرفته وشاه پیوشتان درفت

مشتد ... آباد ودرفتی نحو شاه ولد شده دوزنده اقامت نمود گرده دور

وفیتی بجهت صرف شاه ودران ... دوبرای ... تاج ابن بعت از آزادی

گرده وطلیخان فیتی ودر ... خان ودرمیان علیخان بنیادی وتیخان

وقت مقاومت ... گشت ... ودران در رحمت بود

محمد سلسلا طین ... دمان دپتی ... شاه ... محمد حسن شاه

دوره ... کی دبرای فوروی ... بلین گردید ... ایران شاه

متقال بود گر ... ... رمیان شاه ... متقال دیگر ... فتح

بکر ... واجگرد ... بیکخان زند بیرون ازو ... شاه محمد

دربیان فرق ... کریم خان زند

شاه بیران ... سامر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از آن

فائق مشتر سلطنت وقتن دیگری را

دیو بنا ریهمان درشت روز شاه ده زمان شاه را

در زیر شش کی محمد شاه [illegible] شاه صاحبقران شاهزاده [illegible]

خلاصت [illegible] شاه دهلی [illegible] بنیاد شد

[illegible] جهان [illegible] شاه [illegible] گرفته چشم [illegible]

گرد [illegible] شاه شجاع [illegible] محبوب [illegible]

[illegible] محمود خان [illegible] احمد خان [illegible]

[illegible] محمود [illegible] شاه [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] محمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] بعد [illegible] الاقوی

[illegible] شاه [illegible] گذشت [illegible] شاه [illegible]

[illegible] نعمت [illegible] شاه [illegible] سال [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] محمد [illegible] شاه [illegible]

[illegible] بیجان

شرح [illegible]

[illegible] شاه [illegible] ایران [illegible]

[illegible] شاه [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] جهان [illegible] سال [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] شاه [illegible] زمان [illegible]

[illegible] شاه شجاع [illegible] شاه [illegible]

[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] شاه [illegible]

۶۱۲ و

باستقلال احوال عیال کرد و
شخصی نیز دوا النصه اتیب حیلی صورت شمال را بیسکی
با ارتفرقه بجهت نگاه تحقیق و تفتیش کرد و از ایلا جم سری شاهی بیانیت
نیابت نصب گردید و بر شاه نگاهبانان تخت برگماشت و شاه و عیال خود را
از تنگ و حین قوی کرد و تسلیت دادن کی اطراف و جوانب پادشاه و عبادات
نیز در جا پیمه صحیح دستگیر کاه در دو تیم و پند معاونان بر شاه بجهت نی
شد گیلیا سا آن گشت پی نی ار کجشی بیره دار اشان بند و جمعیت برای و گفته خیزان
چهار هزار افغور نیز بود در و علاوه آن بیست و هشت نوخیان تمام شب شبانه بیست
در شاه و شاه بیگنسند و هر روز یک تومان روغن گیه جهت شاه بیو شد اده
بیگلان می گفتند که تخت جواهر سلطان محی حسیه دگر دیدند و فن منع شد و
بیز بلیم اکرکند سیرت خوبی شد و نیز بهشت نیم سا بیند که بیع احوال تفحص
با حقی شد دین دو ساعت نیست که شاه اند وقت نیم نشته بیخود و حضور داده
و اکثر جهان و بادی برکردن جهان بین شاه از اند [illegible] روز [illegible] با
را روهیگشته دو اکرامت وضعو نیم نیابت سخن گیری و شادت قلب
وصل انگه می بکرد و نه هم آن روزها سلطان اللاتی فجیع و هر جوانم
بیمودند و شاه ازست [illegible] آن حال مرگ را
بر زندگی بجان میداد

و درست انجا
و بانگاه در باغ [illegible] رفتم در آن کرده
دالت بنیاد و از دست این عددی بیان کر پیک [illegible] رابعه
شنیده ی فضل کریم [illegible] تمکین نمود [illegible] جبا این ابواب الملک
شاه حسین بود و میر ابوالحسن خان [illegible] بیشتر بینستان شاه [illegible] باد اشتن
[illegible] بیتلع راه کردند و شاه
شاه حسین بیسن بود و میر تبرین [illegible] کامان بند خود را کردن [illegible] کرده
[illegible] انتقال نمود و [illegible] بیش بندستان خود [illegible] خود را کرده
و [illegible] شاه و وقت [illegible] بیایشان بند و دیگر [illegible] نکند [illegible]
چهار دانند در شاه و وقت شاهی [illegible] جاوزکند [illegible] خان
شاه و [illegible] حرکات و سکنات [illegible] ابا جانب [illegible] گذاردن [illegible]
کلیم [illegible] از تواضع [illegible] ابا جانب [illegible] و دین [illegible]
در آن [illegible] خدمت و [illegible] شاه از [illegible] بر اسب [illegible]
و دیوان [illegible] خود [illegible] [illegible] شاه و [illegible] ارج
شاه [illegible] [illegible] بر اینکه [illegible] در [illegible] جبیان
[illegible] شاه [illegible] بیا داشته [illegible] تبا [illegible] [illegible] اشتر
[illegible] سرای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] میر ابوطالب خان [illegible] ایشان [illegible] شده [illegible]
[illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] میدادند
[illegible] شاه [illegible] [illegible]
و عید

مرحوم سید
مخالفت ورزیده وزیر کرده در لاهور
بیاد والی یوم التناد و صلح و [illegible] پادشاه
نمک [illegible] بحکم [illegible] والنعمت [illegible] بخت سنگھ
پیروزی [illegible] در سنه ۱۲۳ [illegible] الجمعه [illegible] شده [illegible] کلیمیان
[illegible] شده [illegible] بعد [illegible] الاوقات [illegible] رفت
[illegible] بالضرورت گذاشت [illegible] شاه [illegible] سردار [illegible] خان
[illegible] کرده [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] فتح خان [illegible] سنه ۱۲۳ [illegible]
[illegible] خان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بعد [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] تمام [illegible] گذاشت [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خانه
[illegible] شاه [illegible] بخت سنگھ [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] خان [illegible]
وتمام [illegible] کردند

[illegible] بابان
[illegible] شاه [illegible] این
[illegible] شاه [illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

خواجه نظام الدین احمد بخشی و عزنامه ابوالمریدشاه و تاریخ افغانستان و تحصیص سند و تاریخ رشید الدین خانی وغیره کتب تواریخ فقط [illegible] سے

پس فی الحقیقت آن الماس را این قسم هیچ نسبت نیست مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
هفت مثقال را با شش تو را چه نسبت باشد در تمام مملکت هند و ولایت ایران هرگاه حکاکان را
حکم شد که تخته‌های این الماس تراشند تخته‌ای که یک روپیه فرد و ریش خواستند که از آنها بعض تختی عمده باریک
شفاف تراشیده میگذرانیم که کوه نور و دریای نور محمد شاهی را پیش این تختی ها قدر و منزلت
نباشد تا حال قیمتیکه بود بود دست در جواهر خانه سرکار داشته اند عجائب دیگر از دیار
هندوستان خاص از شاهجهان آباد شخصی ذی نسبی از قوم برهمنان رام تن نام از چند سال
وارد حیدرآباد شده که هرگاه کسی از امیران نامور عمده سرکار را منظور شود مشارالیه او بمکان طلبیده

[illegible]

و دہ دوازدہ خدمتگاران شاگردپیشہ فیل و اسپ میانہ ہمہ ہمراہ میباشند ایشم از جملہ عجائبات است بعضے گویند کہ تسخیر اجنہ نمودہ است اما از تعویذ و نقش و عملیات وغیرہ ظاہرا ہیچ بعملی ندارد والعلم عند اللہ واللہ اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصے فضل علی نام اہل ہند لبن سی و پنج سالگی بیرکنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف وغیرہ سعادت حاصل نمودہ وارد حیدرآباد است کمالش اینکہ از زبان خود بے استعانت او از چیزی بچیزی از برگ صدای جانوران خوشنوا از باریک نوای و شیرین صدای میگوید کہ بلبل خوش الحان و چنڈول و پدا و ابلق و دیر و کنجن و اگن و شارک و طوطی یعنے مینا و طوطا و جمیع اقسام اینہا بیا سنگ و میر سیدہ بلکہ درمیان مجلس مقرری اینہا مثلاً در عرس سالیانہ مالی میان مرحوم سیف الملک ولد ارسطو جاہ اعظم الامرا کہ ہمہ اہل این فن قریب یکصد کم و زیادہ بقفس ازین جانوران جمع میشوند در حین لغمہ سنجی و تفریح مزاج جانوران مذکور ہر گاہ فضل علے درمیان اینہا آمدہ بخوش صدای در مے آید ہمہ جانوران خاموش شدہ ہیچیک بمقابلہ بر نمی آید مہاراجہ بہادر دو روپیہ روزمیہ ہند و بوقت سہ پہر شب کہ درمیان شعرا میباشند او را فرمودہ اند بعد ادا آید و سماعت میکنند و از مرشد زادہ ہا و امرا و صاحبان انگریز نیز فائدہ ہا بر میدارد و علم موسیقے و مرثیہ خوانی و سوزخوانی عربی عجمی بہرہ وافر دارد

ذکر احوال متفرق از انجملہ کیفیت میر مومن صاحب قبلہ استرآبادی و بنای دائرہ ہا وغیرہ ایشان و دیگر بزرگان کہ در آنجا آسودہ اند

صاحب تاریخ قطب شاہی بالقاب طویل مینویسد چنانچہ در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاہ ہم گذشتہ و میر ابوالقاسم میر عالم مدار المہام سرکار در حدیقۃ العالم تالیف خویش مینویسد کہ بزرگان آنجناب ہم

بخواهش تمام و خاطرداری تمام میگویند که اگر تکلیف نشود ما هم منتظر دیدن کمال شما هستیم مشار الیه
بذات خود در حجره یا در دالان ایشان نشسته بجای اشاره میکند از سقف مکان آن امیر روپیها
بطور آب نا ودان بر فرش میریزند دو هزار چهار هزار پنج هزار اگر خواهند تا هر قدر خواسته باشد
می افتند و هر گاه اشرفیها یا هون ها حکم کنند همین قدر میریزند تا وقتیکه حکم نکند موقوف نمیشوند
چنانچه در مکان راجه دهراج بهادر روپیها قریب پنجهزار و اشرفیها قریب پانصد هزار از سقف
مکان ایشان بر افتاد و مشار الیه مذکور یازده روپیه و دو اشرفی نذر راجه صاحب مذکور نمود
چون انصراف داد نذر روپیه ها را مراوی داد و اشرفیها را بر روپیه ها بحساب بازار گرفت و در مکان
خانخانان هم همین اتفاق شد معهذا مشار الیه معاش یک حبه از هیچ جا ندارد و اخراجات ذات
و سربندی و سواری میانه و هپان و فیل و شاگرد پیشه وغیره از دو هزار روپیه ماهوار کم نیست
که ماه بماه میدهد و اخراجات باغ که در چهاونی انگریز بهادر زمینے خریده باحداث در آورده
و هر روز تیاریش جاریست باغی تیار کرده است که هر هر مکانش دلچسپ و در هر هر مکان فرش اطلس
و شجر و قالین عمده و دیا گستر ده و دار د حوضها هر یک باختراع نو بنو و اوضاع مختلف دلپسند چاهی
در آنمیان واقع که آبش صاف و شیرین و سبک و سرد تر و هر هر چمن او تر اکم اشجار لطف تازه وارد
صاحبان انگریز اکثر می آیند و سیر میکنند و بسیار پسند کرده اند و خود مشار الیه در هر ماه دو سه بار
جلسه تماشای رقص طوایفان خوش صدا و پریرویان شیرین نوا با آشنایان و محبان و دوستان
بطعام لذیذ می بیند با اینهمه مرد نهایت خلیق متشرع صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج دیگری در خیر و
خیرات بسیار مصروف نهایت ساده مزاج عجب و تجبر در مزاجش بالکل نیست در بلده مکانهائے
شد خود و خریدی آورده فارغ البال خوش گذران میکند در عرس و جاترا و تماشا سیر کنان
تفریح مزاج خود میکند و در سواریش قریب سی جوان و پنجاه جوان برقنداز و شمشیر بردار و تفنگ بردار

که اندرون بلدهٔ حیدرآباد سوم دارو گنبد آنجناب واقع است دوازده قطعه مشهور تر است در حینیکه
بلدهٔ حیدرآباد باحداث نه آمده بود درین سرزمین که فقط صحرای ویران پر از اشجار صحرائی بوده
چند خانه برهمنان بالای مقام شاه علی بنده آباد بودند وایشان باطراف وجوانب بمعمورات مثل
سیکاکول وراجبندری ودیگر قصبه‌ها وقلعه‌ها تا بدریای شور رفته از حکام آنجا وعابدین هندوان
فائده بر داشته بخانهای خود‌ها آمده ایام مقرری در زن واطفال خویش بسر برده باز باطراف
وجوانب سفر مینمودند سوای این قوم هیچکس از مسلمانان درینجا نبود واتفاقاً شاه چراغ صاحب علیه الرحمه
از نجف اشرف حسب الحکم وارشاد جناب مظهر العجائب والغرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شده
جائیکه قبر شریف است مقام گزیدند بهر گاه بعد ورود آنحضرت برهمنان مذکور آنجناب را المبارکه
درویشانه متوکل علی الله دیدند ونیز از تصرف وتوجه آنجناب همه معتقد شده هر روز صحبت
داشته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب وبرهمنان سطر تعرف زباندانی نبود کلمه وکلام
باشاره میکردند تا اینکه رفته رفته در چند روز فیما بین ایشان حرف شناسی هم بظهور آمده محبت
بدانجا کرد چون راسته کلان سرکار از گلکنده ودیور کنده وغیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
مردم رهگذر آنجناب را به بزرگی وتقدس دانسته می آمدند وبعضی یک شب ودو شب مقام میکردند
فی الجمله فرودگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضی
آشنایان معتقد را فرمودند که بهر گاه در عرصه یک روز دو روز ما ازین جهان روانه سفر آن جهان
یابند درباره تجهیز وتکفین من زودی نه کنند که از جناب امیر المومنین اسد الله الغالب علیه السلام
شخصی سوداگر مقرر شده است بروقت خواهد رسید او همه اسباب ضروری همراه خود خواهد آورد دیگران
مشغول خواهند شد شما هم شریک حال او باشید واز طرف من سلام برسانید چون در عرصه چند روز حالت
آنجناب بمرض عازم سفر آخرت بنظر آمد مردمان که معتقد بودند خبر گیران ماندند تا اینکه روانه مقام اصلی خود گردیدند

در دیار ایران مخدوم پادشاهان عالی تبار بوده اند و بخدمات شایسته جلیل القدر مدار المهامی
و وزارت معمور مانده و خود میر صاحب موصوف خدمات لائقه و مراتب بلند گذاشته وارد حیدرآباد
شده در عهد سلطان محمد قلی قطب شاه مختار دولت بوده در رتق امورات سلطنت بآئین بهین
فرموده و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی وغیره فرد فرید منتخب روزگار چنانچه قصاید غرا و اشعار
دیگر که در تهنیت جلوس سلطان محمد قطبشاه قلمی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
معهذا در طهارت و تقدس و عبادت الهی مو تهجد گذاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و اوراد
و ادعیات شام و شبانه روز مشغول باوجود شواغل دنیاداری سر مو تکاهل و تساهل نمینمود و مشهور
است که آنجناب بعد جلوس انتظام سلطنت پادشاه مروج نامه سلطنت سلطان عبد الله قطب شاه در عالم انزوا
بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود بپایان رسانیده و متوجه معاملات دنیوی نگردیدا درباره
عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور انام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نه آمده و نیز زبانی اعتصام الملک
بهادر دام الله عمره عرض بیگی حضور پرنور که از جمله سرآمد مورخان عهد اند متواتر بادراک و افهام
عاصی همین معنی در آمده که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بر زبان خلایق این دیار
آنقدر مشهور و معروف است که مرتسم خاطر و مشهور انام که دل صداقت منزل باعتقاد کمترین و محققین
و محققین و غیر محققین علی العموم موقنین و مخالفین بتکذیب آن راضی نمیشود بمعنی اینکه کلام الجمهور
در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شایبه کذب بالیقین کلیت بلکه در هیچ ادراک شبهه نیست الغرض انچه
حکایات زبانی بزرها خلایق متقدمین که آنها از آبا و اجداد خود ها همین سلسله که بطنا بعد بطن
استحقاق واثق دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معاینه
شده ظاهرا بنظر و سماعت رسیده و دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دائره میر صاحب
موصوف و بیان عجایبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دائره میر مومن صاحب قبله موصوف

وهم که اندرون

القصه بعد مدتی که میر مومن صاحب قبله وارد بلده شده بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاه فایز گردیدند دایره
بیرون دروازه یاقوت پوره زمینی خریده وقف ساختند بعد از آن این زمین دایره اندرون
بلده که خود هم در آنجا مدفون اند بخوشش خریده گرفته خاک پاک کربلای معلی طلبیده پاشیده
وقف فرموده ویک حمام نیز باحداث در آورده متصل آن چاه عمیق تیار کنانیده ویک صد کس غلامان
زر خرید خویش را از مسائل فقهی بر دو طریق امامیه و سنت و جماعت آگاه ساخته تربیت نموده مامور
کار تجهیز و تکفین اموات خلایق بغیر گرفتن اجرت گردانیده ومکانهای متعدد و دوکانهای بسیار
وقطعات زمین خرید کرده در مدد معاش اینها داد که از آن اخراجات قوت لایموت خود ها
نموده دست دراز نکنند تا احدی را اذیت نرسد و مامور کار مقرری خود باشند چنانچه ذریت و لا
اولاد آنها بسیار طبقات شده درگذشتند و الحال که هستند خدمتها بخوبی میکنند زنها برای
زنان و مردان برای مردان مامور کار اند اما اجرت خدمت میگیرند چرا که آن مکانها و قطعه ها
و دوکاکین حالا از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقه عملهای حکام با اینها کفاف نمیکند گذران اینها
بر اجرت تجهیز و تکفین و تدفین میت است اما عاید این بقدر مقدور خویش فام آوری خود میدهند
و سرانجام بسیار بهجت میشود غرض مرفه الحال اند و زنان عجائز کهن سال اینها رخت بدنی و اسباب
پارچه اموات را شسته وا نیده در چوک بلده میفروشند و غربا دیده ودانسته برای کفایت خرید میکنند
اما برای دفن خریدی زمین نیست که تمام دایره وقف کرده میر مومن صاحب قبله است خرید و فروخت
ندارد و الحال دو حصه زمین دایره در آبادی مکانات ذیمقدور و بیمقدور در آمده یک حصه باقیست
که در آن میان قبرهای بیحساب اند تمامی از فقرای کاملین و علمای مومنین و فضلا و واقفین و امرای
معززین و نیز بادشاهان و شهزاده های پیشین هر گاه کسی برای فاتحه فایز شود اول اینکه بهر قدم
بر سر بهر سر فراز می افتند که بغیر شوکت و شان دنیوی در رهگذر خلایق در زیر تاب آفتاب

مردم برطبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصے سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجهیز و تکفین وارد
گشت و بامور لابدی پرداخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانهٔ مقصد خویش گردید هرگاه مردم
از حالش استفسار نمودند گفت از نجف اشرف برای درستی کار شاه چراغ مرحوم حسب الحکم امام علیه السلام
مامور شده با اسباب ضروری رسیدم و دیروز مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسے برود البته
در ده روز خواهد رفت الغرض از عجائبات روزگار است پس از مدفون و آسوده شدن آن حضرت
گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شد بعد از سالهای دراز که بلدهٔ حیدرآباد هم صورت آبادی
در گرفت ورود حضرت سید نور الهدی علیه الرحمه با سادات چند معه برادر خویش بوقوع آمد و آنحضرت
این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده مدتے بسر بردند لهذا مجمع اهل اسلام همواره گردیده
تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود در رسیده با مردم همراهی خود فرمود که هرگاه من قضا کنم مرا غسل داده
تکفین نموده منتظر باشند که شخصے سوار اسپ دیبا پانقاب و نیزه در دست بسرعت برق و باد خواهند آمد
و مرا مدفون خواهند کرد هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسے متعرض حالش گردد و یا نام مبارکش
پرسد خبردار هرگز هرگز پیرامون این حال نگردند روزیکه آنحضرت رحلت فرمود و موافق ارشاد همه
مردمان منتظر بودند که دفعتًا سواری بسرعت تمام رونق افزا شد و نیزه را بزمین زد و اسپ را به نیزه
گذاشته خود دست مبارک بزمین نهاده قبر تیار از زمین بر آورده و ایشان را در قبر فرود آورد
موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر هر زمین که سم اسپ آنجناب منقش
گردید زائل گشت چون بر سر سنگ فرو نشست زائل نگردید چنانچه درینجا هم بوقت مراجعت آنحضرت
نقش بر سر سنگ بر آمد تا حال آن سنگ در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار
خود جناب مبارک مرتضوی علیه الصلوٰة والسلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت
فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت وغیره همه از سنگ سیاه است که مشهور بسادات ولایت

چون اینخبر بسمع برادر کلانش رسید گریبان خود را پاره پاره ساخت و میر مظفر وزیر حقیقت حال
عرض نمود او جواب داد که اگر کسی از قسم انسان برده باشد البته تدارک آن میتواند شد چون اینمقدمه
از عالم پری است اختیار نیست ناچارم از دست ما چگونه بر آید اما شما را لازم بجناب میر مومن صاحب رجوع نماید
آورده در آنهنگام آنحضرت بعبادت الهی متنزوی بودند پس عریضه بجناب آنحضرت نوشته داده
بمکان آنحضرت که الحال دولتخانه قدیم بر بهوت زمین جلوه احداث یافته و میر جوک موسوم میر صاحب
موصوف است و تا حال دروازه دیوری دیوانخانه مرشد زاده آفاق اکبر جاه بهادر از محدثات
آنجناب باقیست فرستاد و میر صاحب موصوف سه قطعه خرد از سفال گلی و بالای آنها چیزی نوشته
شده بجمعدار مذکور عنایت کرده فرمود که یک قطعه را در آن چشمه بینداز که برادر شما خواهد بر آمد
و اگر دیر شود دو سه و چهار ساعت توقف کرده قطعه دیگر انداز که البته خواهد بر آمد اگر بر آنهم آثار
بر آمدنش بالکل بنظر نیاید خوب بتعویق و تاخیر کرده بعد تفحص نموده قطعه سوم انداز که پس برادر کلان
بر سر چشمه آمده یک قطعه سفال را در آن انداخت و توقف کرد هیچ از اثر بر آمدنش بنظر نیامد بعد چهار
ساعت قطعه دیگر انداخت از آنهم هیچ فائده مترتب نشد بعده تاخیر بسیار دیگر آن قطعه سومی را نیز
در انداخت بمجرد انداختن آن در عرصه قلیل برادرش در چشمه پدید آمد و دست بدست بر آورده
بالای فرشش او را خوابانیدند و لحاف بر و انداختند بعد یکپاس که بهوش خود در آمد طلب طعام
نمود که از عرصه بسیار گرسنه بود و بعد فراغت از خورشش همین که احوالش پرسیدند او بیان کرد که
آن بچه مار شهزاده پادشاه جنات بود که بدین قالب در دامن من آمده کشته شد بمجرد مردنش
آتشی در سراپای من در افتاد قریب بود که سوخته خاکستر شوم ناچار در چشمه آب خود را انداختم
که دو جوان قوی هیکل با هیکل بر دو بازوی مرا گرفته و صحرای لق و دق کشیده بردند بعد قطع مسافت
بسیار دروازه شهری به بزرگی تمام پدیدار گشت پس اندرون شهر بردند دیدم که بازارها

خاموش افتاده اند که هیچکس خبر ایشان نگیرد یا خود منع میکنند که چرا مارا پامال مینمایند بقول مرزا
رفیع سودا شعر تکیہ خاک ہے تو چھوڑ کے غافل پلنگ وخواب ⁘ آخر تو پھر یہی ہے کہ چھاتی پہ سنگ
وخواب ⁘ فاعتبروا یا اولی الابصار نعمت خان عالی نیز درہمین دائره مدفون است اما
قطعه علحده مع مسجد وارد الغرض میر صاحب موصوف کارے کرده اند وحسناتی نموده اند که تا قیام
قیام سور حسنات وثواب خواهند ماند وهستند اکرامات وخرق عادات میر مومن صاحب قبله شمه
نمونه از خرواری بیان میشود حقیقت اینکه احوال دنیا داری و وزارت ایشان که در احوال قطب شاهیه
باتمام آمده است معهذا خرق عادات یکی آن که مشهور تر است ومردم اعزه که بیان می کنند
اینست میگویند که دو برادر حقیقی از منصبداران سلطان عبد الله قطب شاه تعین میر مظفر وزیر بودند
که شبانه روز حاضر نزد میر مظفر میماندند اتفاقا بادشاه برای سیر وشکار بر سرجوی پیار موسی فرود آمد
وتمامی لشکر نیز خیمه ها برلب دریا که موسم گرما بود داده مقام داشتند چنانچه این هر دو برادر نیز در خیمه
خود بودند وهر دم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمه های خرد از ریگ بر آورده آب از آن میگرفتند
وآن چشمه ها که بعد دو روز کم و زیاد حصه تلخ بودند روزی هر دو برادر همراهی وزیر که حاضر دربار
بادشاه گردیدند آن روز میر مظفر را در باب مقدمات کلی وجزئی سرکار تا خیر برخاست شده بدیر
باریاب ماند برادر خرد با برادر کلان خود گفت که مرا بسیار گرسنگی عاجز نموده است که جان قرار نگیرد
اگر حکم فرمایند بخیمه رفته چیزی خورده حاضر میشوم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن شما نیست
حالا من خود هم انجا میرسم پس برادر خرد از دربار برخاسته بخیمه خود آمده همین که رخت دربارے
از بدن خود بر آورد بچه مار از دهنش بر فرش افتاد منصبدار مذکور او را بدست خود از چوب کشت
بمجرد مردن آن بچه مار آتش سوزان در پیکرش مشتعل شده بفور رخت گردید وفریاد بر آورد که سوختم
سوختم تا اینکه برای تسکین حرارت خود را در چشمه آب خرد آب انداخت واز نظر مردم غائب گشت

بجوان

بزودی تمام آمده حکم رسانید که آن شخص را روبرو آرند باز همون طور پیشگاه بادشاه بردند
آنوقت دیدم که بادشاه از تخت بزیر آمده دست خود بر سر همشیره خود میگذارد و میگوید که ای
همشیر ازین خیال درگذر میر مومن صاحب بتواتر سفارش این مرد میکنند خوب نیست و او درین
تاخیر و التعویق هرگز رو براه نمی آرد و بهزار رنگ بی التفاتی ظاهر میکنند تا اینکه خبری آمد که از یک
طرف شرقی شهر آتش بلند شده و همه خانهای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بمجرد رسیدن
این خبر بادشاه دفعتاً بسوی مردم که همراه من بودند ملاحظه کرده فرمود که اگر این نابکار همشیره را
اینقدر منت و سماجت میکنیم و نمی فهمد خود میرد و هیچ غم نیست نه اینکه تمامی خلقت جنات و شهر را
برباد و بهم زدو این مرد را از جائی که آورده اند در همون چشمه رسانند زود ببرند خبردار چیزی
حرکت دیگر بوقوع نه آرند همینکه حکم بادشاه صادر گشت آن هر دو کس جن بودم را آورده تا بچشمه
رسانیدند که شما دست بدست گرفته و بیرون آورده خوابانیدند آمنده حال شما معلوم است
که چه گذشت آنچه بچشم خود دیدم مفصل بر شما اظهار کردم چون اینخبر و حقیقت میر ظفر او سلطان عبد الله
و کافه خلایق را رسید تعجب ها نمود که میر مومن صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت
عجیب تا الآن زبان زد خاص و عام بلده حیدر آباد گردید زبان پیشین بوقوع آمد تا حال مشهور آفاق
است و علی هذا القیاس دیگر نقلها و حکایتهای عجیب و غریب مردم اعزه میگویند یقین است که چنین
باشند زیرا که دلیل بر صدق اعتقاد و حامی معتقدانی چند که در عهد میر عالم وغیره بظهور آمده و ما همه مردمان
بچشم خود دیده و بگوش خویش مکرر شنیده ایم برهان صدق ترجمان بر عملیات میر مومن صاحب
موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجا است

نقل نادر

که در عهد دیوانی میر عالم بظهور آمد که خود میر عالم بچشم خویش دیدند و نوبت بما یان هم رسید

بکمال آرایش و پیرایش و آراسته با نهایت صفائی و عمارات بلند و بالاخانهای بسیار بزینت تمام که
چشمان بیننده محو حیرت شود جلوه گراند و مردم آنجا خوب صورت و بد هیئت نیز عمائدین و غربا
همه مصروف و مشغول بیع و شری اند و سواریهای امرا میروند و می آیند همه مرفه الحال چون بدر دولت
بادشاه رسیدم دیدم که جوانان همه مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگاهبانی ستند و هوشیار اند و اهل
قلم مصروف تحریر دوار قام و دفترها و اسباب جنگی همه تیار الغرض مرا اندرون دیوان خاص بمقامی که
برآمدگاه بادشاه بود بردند دیدم که بادشاه بالای تخت مرصع بلباس شاهانه برآمده است و ارکان
دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوانین همه دست بسته بر مقامهای مقرری خویش هر یک استاده
است و متصل تخت همشیره بادشاه سر برهنه پریشان حال استاده میگوید که ای برادر حق سبحانه
تعالی ترا بادشاه عادل گردانیده است و خون پسر بیگناه مرا از سر انصاف بقصاص بده که
تا رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل هم رسید پس حکم بانصاف فرما هرگاه
نظر بادشاه برمن افتاد که هر دو دست بر کتف بسته آورده استاده اند فرمود این قاتل را بر مقام
مقرری برده سر ببرند پس همون دو کس با چند کس دیگر کشان کشان برده بمقام عذاب رسانیده
خواستند که از تیغ ضرب کنند که دفعتاً دو چوبدار دو هرکاره دویده آمده گفتند که این کس را
گردن نزنند ظل سبحانی طلبیده است همون حال کشان کشان باز بردند آنوقت دیدم که بادشاه
خاطرداری همشیره خود میکند و میگوید که خون بر این کس چگونه ثابت شود که پسر تو چرا الجنگل بودی و از
او رفت حالا درگذر انچه شدنی شد اینوقت سفارش این مرد میر مومن صاحب کرده اند درگذر و او
گریه و زاری میکند و میگفت من هم جان خود خواهم داد و یقین بدانند که من زنده نخواهم ماند بادشاه
ناچار شده باز حکم کرد که این مرد را ببرند و بخشند پس باز مرا کشان کشان ببرند از این کشاکشی و ظلم
میخواست که اگر بزودی بکشند آرام باشند تا اینکه همونجا برده میخواستند که بنشانند و شتر سواری

که من روپیه عنایتی میر مومن صاحب را همچون طور و پارچه سرخ پیچیده در میان لباس صندوقچه
مقفل داشتم روز دیگر همین که دست در خانه صندوقچه بردم دیدم که دو روپیه دیگر لیکن رایج الوقت
موجود است آنرا گرفتم پارچه سرخ آوردم لباس در پوشیدم و در همه الحال گذران اوقات مینمودم بعد چندی
که خلعت را به تبدیل لباس و حال نظر آمدم متلاشی شده از پیران من دریافته بسمع میر عالم که
رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم که مدار المهام سرکار بود مرا طلبیده تمامی احوال دریافته روپیه مذکور را
بوسه داده بدست من دادند و گفتند که مبارک باشد باحتیاط بدارند تا حیات میر شمس الدین علی آن روپیه
در صندوقچه بود و روپیه روزمره بدست ایشان هر روز می آمد روزیکه میر شمس الدین علی مذکور انتقال
نمود در صندوقچه هیچگاه دیده نه هیچ از اثر آن روپیه نبود دیگر یک حبه بدست متعلقان نه آمد این حالات
روبروی عالی حضرت این اوراق گذشت که مشهور آفاق است و در عهد میمنت مهد بندگان
عالی حضور پرنور آدام الله اقباله طرفه ماجرا روداد که حیرت بخش دانایان روزگار است و عاصی هم
بچشم خود دید یعنی همت یار جنگ بهادر امیر قدیم سرکار و نجامدان نمازی متقی وظایف خوان
دانای این زمانه قلعه دار قلعه ظفرگده و ابراهیم گده روزی در بالاخانه مکان خود که اندرون قلعه
مذکور است بسیر و تماشای سبزه زار صحرا نشسته بود که دفعتا گوسفندی نوجوان سفید رنگ باجل
زرتار و زیور طلائی بسیار بکمال خوبصورتی و ناز و کرشمه در صحرا بیرون دیوار قلعه مذکور بنظر ایشان
درآمد دیگر شمه و ناز بسوی ایشان هم چشم شده محو تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفته حسن
ولباس او شده پاپیاده بیرون قلعه آمده نزدیک او رفت و او آهسته آهسته معشوقانه خرامیده
دور تر کشیده و دفعتا توده گل یاسمین گردیده و مشارالیه بیهوش شده در افتاد مردمان همراهش در پالکی
انداخته بخانه آوردند چون تا عرصه بعیده بیهوش ماندند هیچ از خود خبر نداشت و بگریه بجد درآمد و رغبت
بطعام و آب فراموش نمود و قصد هو بخا میکرد و نوبت بآن رسید که از برهنگی هم خبردار نمیشد

خالی از لطف و عجائبات نیست بلکه حجت کامله بر عملیات ظاهر و باطن میر مومن صاحب است و آن
اینکه میر شهسوار علی نامی سید صحیح النسب پریشان روزگار سبز پوشش که مردم ذی مقدور رخت سبز
ماتمی محرم بهمین سید بزرگ میدادند و او تمام سال میپوشید میر عالم پنجروپیه ماهوار بطور خیرات
میرسانید و آن پنجروپیه عیال و اطفال را بهم کفاف نمیکرد و صاحب غیرت بود پیش هیچکس دست
دراز نمی نمود و کمال احتراز از نشستن داشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود و او میگفت شبی از راسته
دائره میر مومن صاحب بوقت نصف شب بمکان خویش می آمدم دیدم که هیچکس در دائره نبود گو نیست
اما شخصی بزرگ منش بلباس عربی بنهایت شان و شوکت بر در گنبد خویش استاده دفعتاً آواز داد
که میر شهسوار علی اینجا بیا یقین دانستم که خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بکمال اشتیاق
ملاقات رفتم و گفتم که پیر و مرشد حق سبحانه تعالی امشب گویا شب معراج غلام کرده است که قدم جناب
شما میسر آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونه است عرض کردم که قبله عالم میر عالم با وجود دوستی
قدیم پنجروپیه ماهوار میدهند در آن میان آتش بختیه قدح قدح خورده بسر میبریم فرمود اگر شما را یک
روپیه یومیه باشد بس است عرض کردم یا حضرت بس بسیار است دیگر لب بشکوه زمانه نخواهم کشود پس
دست خود در خریطه رخت بدنی در آورده یک روپیه سکه وقت سلطان محمد قلی قطب شاه بانی
مبانی آبادی بلده حیدرآباد بر آورده بدست من پریشان اوقات داده فرمود که این روپیه را
در قلمدان یا صندوقچه مقفل خود امانت با احتیاط بدارند و در پارچه سرخ یا در کاغذ سرخ نهاده
بر رشته بسته بدارند که در مغالطه با روپیه دیگر نرود و انشاء الله تعالی همراه این روپیه دو روپیه دیگر
بدست شما هر روز خواهند آمد آن دو روپیه را هر روز بخرج خویش در آرند و این روپیه را
بحفاظت بدارند اگر این روپیه که من داده ام از نزد شما خواهد رفت دیگر بدست شما هیچ نخواهد آمد
خبردار باشد پس روپیه بدست من پریشان حال داده رخصت فرمودند پس میر شهسوار علی میگفت

عرس شریف آن حضرت در آخر ماه شعبان میشود و هیچ از معاش و الیه و زمین وغیره بالکل نیست و سیر مرتبه و موضع سید آباد و مسجد معمور از محدثات آنحضرت است و درستی اموات از هر دو طریق کرده در بلده حیدرآباد بخوبی میشود این حسنات بذات آنجناب میرسد

ذکر تعلقداران سرکار دولتمدار آصفیه

شیرافگن جنگ خلف دومی حسین دوست خان سالار الملک نام اصلی اش غلام عسکری خان است از بدو آفرینش چون تیز فهمی اش ظاهر بوده والدش بروبروی خود برای درستی تعلقات و انتظام امورات آنجا مقرر نموده روانه آن سمت ساخت و او بدرستی تمام پرداخته مورد الطاف پدر خویش گردید و بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بخطاب جنگی سرفراز گشت و فی الحال آن منبع کمالات در علم فارسی و زباندانی عربی و ترکی و هندی وغیره کمال دارد و در رعایا پروری و دادرسی و دانا دانی کاری فرد یکتا است و به تعلقات الکهاروپیه از سرکار دولتمدار سرفراز و در آدمیت و حسن اخلاق و آدم شناسی و سلوک با احباء و آشنایان و رفیقان مشهور زمن هذا منشی محمد بیگ منشی خان مذکور مدار علیه کارخانه و باعث انتظام امورات درونی و بیرونی است مختار کارخانجات و در فهم و فراست و آشنا پرستی و خیرخواهی دولت منتخب و در انشا پردازی و مطلب نویسی و در فارسی و در خط ممتاز است

ذکر محمد عزت الله خان فرزند محمد عنایت الله

بعد برهمی اوضاع سلطنت هندوستان عهد عالمگیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت الله خان و محمد نور الله خان هر دو برادر وارد اورنگ آباد گردیده نزد عظیم الدوله بهادر صوبه دار آنجا ملازم شده

برادران و رفیقان اہل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعہ ہند و مسلمان ہمہ را طلبیدہ رجوع باینہا نمودند پچیکاریان را کہ بزبان ہندی نام عاملان را کہ عامل علمہای سفلی است نشان خوانند ہیچ فائدہ مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکہ ہر روز ناشیئ زاید خیال آنسوز یادہ تر میگشت ناچار در پالکی نشانیدہ بر ریسمان بستہ اندرون بلدہ بخانہ آوردند و رجوع باہل دعوات و عملیات شہر و پیرزادہا و فقرا نمودند و عاملان عمل یعنے پچیکاریان را نشانیدہ لقصد تہا دادند ہر صورت بسیار خرج کردند ہیچ فائدہ بر نداشتند آخر الامر برایاء واظہار مردمان بالای قبر حضرت میر مومن صاحب در پالکی نشانیدہ بہیئت مجموعی بردند ہمین کہ متصل گنبد رسید ہر چند خواستند کہ اندرون گنبد میر صاحب موصوف برند وا و میگریخت پس مردمان بر داشتہ میبردند و او گریہ و زاری و بیقراری میکرد و میگریخت و متصل قبر شریف نشانیدند و فغنا لرزہ در تمام بدنش در افتاد فریادہا کرد کہ من میروم مرا ازینجا بر ند بعد یک ساعت بیہوش گشت در آنحالت نزد قبر خواب رد رفت بعد چہار ساعت بہوش آمدہ طلب رخصت نمود و گفت مرا چرا برہنہ کردند آب کہ بالای قبر شریف گردانیدہ بنوشانیدند بخوبی تمام خورد و دیگر حرکات جنون گاہی نکرد و ہمین طور نزد محمد نعیم الدین خان بہادر جواز حبشے بود و فغنا بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشتہ مردم را دشنام ہا دادن گرفت و سنگہا میزد ہر چند علاج کردند ہیچ فائدہ بنظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند چندانکہ اندرون گنبد کشیدند نمی آمد و میگریخت تا اینکہ بزور آوردہ متصل مزار نشانیدند و قدری آب از بالای قبر گردانیدہ نوشانیدند بہوش آمد و صحت یافت و دیگر پیرامون آنخیال نگشت الحاصل ذات میر مومن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است کہ ہر کس را کہ سایہ جن یا شیاطین شدہ باشد و او حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردہ آب از بالای قبر آنحضرت تصدق کردہ بنوشانند ہمہ سایہ و آسیب میگریزد دلیل بر عملیات است و بس

ذکر مرزا محسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معز همواره ملازم شاهان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا معز در عالم
شباب از ایران بحیدرآباد شده ملازم سرکار گشته به بندوبست تعلقات سرکار آنگیر که زمینداران
آنجا سرکش بودند خدمت حاصل نموده و رام او نموده بلکه شرارت شعار را بزور شمشیر خود دستگیر کرده
مورد تحسین گردیده و بهر سرکاری که به مهم جنگ صعب نموده مشهور روزگار شده و مدتی همین کار و بار
بسر برده در بیولا از الطاف خداوند نعمت و بمحبت راجه او جاگر چندرای بهادر فارغ البال
بسر میبرد و آقا حسین منور خان بهادر خلف مرزای موصوف در مصاهرت خاندان شیخ نظام دکنی
عالمگیری المخاطب مقرب خان بهادر قلعه دار بالکنده که فقط یک حصه در قلعه بالکنده جاگیر موروثی
اینخاندان باقی بود بازدواج خویش در آورده در زمره صاحبان منصبهای مناسب در آمده
مورد الطاف خداوند نعمت حضور پرنور گردیده در بیولا بندوبست قلعه و جاگیر و خاندان بزرگان این
خاندان همه منحصر بر ذات بهادر معز است و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب بیبدل در امورات
تعلقداری هوشیار خبردار آشناپرست دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود دارد و بهر خدمت
شایسته سرفراز شود شایسته تر است سوای ایشان تعلقداران هندوان و مسلمانان بیشمار اند که
حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

ذکر مرزا حسین نوازخان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذات و در اجداد از زمره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار دانای وقت
بود بهر گاه حیثیت فراست و فرزانگی و آوازه کاردانی و مردانگی مشار الیه بسمع سلطان نواز الملک
بهادر رسید بکمال تمهید و دفتی طلبیده شد مدتی در هم نشینی و صحبت خود دلنخرش دریافت طبیعت در دیده داشت

بحسن تردد به تعلقداری گانداپور و بیناپور معمور گشت و در وقت تقاضای حساب فهمی از طرف
ارسطو جاه تفهیم حساب اهلکاران دیوانی نموده از مطالبه بدر چهل لک روپیه بهادر موصوف را نجات
دهانید و در جلدوی حسن خدمت بهادر موصوف خان مذکور اختیار کار و بار خود ساخت و خان مذکور چندے
بسر برده بعد انتقال بهادر موصوف خود هم وفات نمود محمد نور الله خان برادر وی هم خان مذکور در
بخوشی گذرانی در آنجا مانده ایام حیات بپایان رسانید اما فرزندان خان مذکور محمد عزت الله خان
بسن تمیز رسیده بکارهای شایسته در اورنگ آباد وغیره سی گذرانید از ده سال وارد حیدر آباد
شده چندی باتفاق عظیم جنگ بهادر بوده هر گاه جمعیت فراست و دانائی شان مشهور گشت
درینولا به باریابی مهاراجه بهادر فایز شد تمامی کارخانه محمد لودهن خان جمعدار که تعلقدار الکهاپوره
سرکار است بوساطت خان مذکور انصرام و اجرا میگردد و نهایت خوش مزاج و بکار خود مصروف
است اگرچه احوال اینها بعد انصرام حالات امرا و سرکار در ذکر اعزه ناموران بلده مفصلاً برنگاشته
شد لیکن روزگار اوشان صرف تعلقداری بوده بجهت ربط حالات تاریخی اینجا هم نوشتن مناسب نمود
لهذا بطور گوشواره تحریر یافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچه در ایام سابق همراهی محمد جمال خان لوهانی بعالم نوکری بذات خود معمور بود
اما از فرط الطاف مهاراجه بهادر و بقوت سعی و کوشش رای استوار خویش بر تعلقدارے
تعلقات سرکار سرفراز شده رو بکار دارد خوش فکر و آدم بذاته
محنت پسند خویش دوست
است

تیاری موسی متی مذکور است کہ تا الآن مثل او کاریگر وارد نشدہ ہر گاہ صاحبان انگریز در خلوت مبارک
حاضر دربار جہاں مدار میشوند تو پہای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بینند و تعریف ہا میکنند و راگ
مالا نیکہ در مکان عقب خلوت مبارک است و ہزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظر می آرد آن نیز
اگرچہ بیک لک روپیہ و یک اشرفی بوزن ہزار تولہ طلا از شخصے انگریز دیگر بمعرفت موسی متی بخریدے
سرکار در آمدہ اما تا حال تیاری شکست و ریخت آن منحصر بر دستکاری مشار الیہ است شمالی عرضا
تا بسا نچہ توپ سازی کہ از فصیل شہر تا سہ کروہ چھاؤنی حسین ساگر است ہمہ خانہ متصل خانہ بخانہ از
مارواڑیان و گوسائیان و بقالان و افغانان خوش باش سوداگر اہل معاملہ و ملازمان سرکار نیز
و سوداگران اطراف و جوانب بلدہ و دیگر بلاد وغیرہ آباد است آنقدر کہ از یک دوکان مارواڑی
مثلاً افیون یا نبات وغیرہ یک قسم جنس یک لک روپیہ بدست می آید پس حال اشیاء دیگر و دکاکین
دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانہ دریافت باید کرد اما کاروان بیگم بازار کہ مشہور است عبارت از
چھاؤنی سوداگران دیگر بلاد کہ اسپان ولایت و کاٹھیواڑ و دکن وغیرہ آوردہ فرودگاہ نمودہ
تا فروخت اسپان و شتران در آنمقام کہ زمین سطح متصل دریائے موسی پیوستہ بہ بیگم بازار است
در خانہای علحدہ بیسے چپپر ماندہ باز روانہ اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلان نیز ہمین طور
تا آن خانہا گاہی خالی نمیماند کہ آمد و رفت سوداگران ہموارہ جاریست معہذا سابق فیلان بزرگ
قابل عماری از ملک و ہناسری کہ بہترین مقام است سوداگران می آوردند و بقیمت گران تا پنجہزار
روپیہ شش ہزار روپیہ بلکہ تا دہ ہزار روپیہ ہم اگر با شان و صولت بزرگ میبود می فروختند
کہ علی العموم فی دست یکہزار روپیہ قیمت مقرری و بر خوبصورتے افزایش قیمت میگردد در ینولا
خواہش فیلان بچہ ہا بسیار است لہذا از مقام بندر سیلان و طیبار و گدہ وغیرہ فیل بچہ ہا می آرند
و می فروشند نوبت باینجا رسید کہ قیمت فیل بچہ تا یکصد روپیہ رسیدہ و تا بچہ شنا ہم می آرند

بعده بکار سفارت دربار جهاندار از طرف خود مامور فرموده روانهٔ بلدهٔ حیدرآباد بجز ازی چند سوار و پیاده و یک ہرکاره و سواری بیانهٔ روانه نمود چنانچه مرزای مذکور حاضر دربار جهاندار مانده کار مفوضهٔ خود بخوبی ادا نمود در جلدوی آن از پیشگاه سرکار بخطاب خانی سرفراز گشت و نیز سیف الدوله بهادر و هادی الدوله بهادر از بزرگان مشارالیه مواصلت دارند ✤ ✤

فصل دوم در آبادی بیگم بازار و ساہوان آنجا و احوال کاروان و ذکر ورود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار از قسم اہل نغمه نقارچیان و روشن چوکی باجتریان و ذکر شطرنج بازان متعلقه سرای لوبهیر بلدهٔ حیدرآباد و متصل حسینی علم معه بیان ہنگامه و غلو دسهره و دیوالی و ہولی و بسنت پنچمی وغیره در بلدهٔ حیدرآباد و مینو سواد

بیگم بازار آبادی علیحده محاذی بلدهٔ حیدرآباد جانب شمال جوئبار موسی که از بازار میں میان المخاطب میران یارجنگ مهدوی که بسمت راست کوٹهی انگریز ریسنت جانب شرقی تا به دهول ہٹیه وغیره پیوسته به سعد پوره و کاروان قدیم جانب غرب طولاً و از دریای موسی تا به کوٹهی محمود نواز خان و کوٹهی نو احداث لیسٹن جی سیٹهه متصل مکان موسی متی فرنگی گهڑیال ساز و لائتی که اضراب یعنی توپہاے لکهار روپیه در سرکار دولتمدار تیار نموده بجم جلوی و قلعه شکن قریب پالنصد ضرب از انجمله چند ضرب قلعه شکن معه چند خنپاره یعنی کرناله در خلوت مبارک متصل در دولت اندرون داشته اند

بسیار پسند خاطر گردیدہ ہموارہ مورد الطاف گشت و مداخلت در کار روائی امورات تعلقداران دیوانی نمودہ نامور گردید تعلقداران لکھا روپیہ توسل با ودارند جوان سن ذی مقدور ہست عزم سپہگری داشتہ باسپاہیان و جمعداران سلوکہا نمودہ خوشوقت میماند رفیق پرور سخاوت ہم دارد ❊ ❊

سوبارگیر مہنت

از قدیم ساکن بازار مذکور ہست در معاملات ہم شریک آدم خوش خلق و مروت در خیر خیرات نیز مقدور کمی ندارد و مکان دلچسپ تیار کردہ در بیگم بازار میماند و ہموارہ در پوجا مصروف آدم بسیار معقول است

لکھن گیر

از خانہ کلیانی وار د حیدر آباد شدہ آنطرف چہار مو ے عمارت بلند باحداث در آوردہ ہموارہ باجرای کار تعلقداران سرکار نزد مہاراجہ حاضر و رستی معاملہ امیر نواز الملک باستصواب مشار الیہ نیز آنچنان بظہور آمد کہ گاہی از سرکار برای طلب لکھا روپیہ اقساط سر اول معین نمیشوند بموجب اقرار خود حاضر دربار شدہ میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و عزم سپہگری راہم بدرجہ کمال رسانیدہ صاحب مروت بامرد آدمیان مالوف معہذا قریب بخانہ گوسائین و در بیگم بازار بکار معاملات لکھا روپیہ متعلقداران سرکار و بعضی خود بذاتہ متعلقداری محالات و بفروخت پشمینہ بافت کشمیر و جامہ لستر و پارچہ بافت بنارس از جمیع اقسام سوکمخاب او نیز بسوداگری اسپان و فیلان و داد و ستد نقدی معروف کار و بار خویش ند نظر بطول کلام آنہا کہ بسیار مشہور اند برانہا اکتفا نمودہ نام آنہا تحریر در آوردم ❊ ❊

بستن جی سیٹھ

در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری چون فیمابین مہاراجہ بہادر و پورکل سیٹھ سوداگران جی بمقدمات بشتاد لک روپیہ بحر سیدہ بود بہادر معز برای تنبیہ مشار الیہ باستصواب طالب الدولہ

در خانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچه ها اند لیس تا امیران و صاحب مقدور چگونه نباشند
وزر سند معهذا باز و چرخ شکاری که سوداگران در عهد حضرت غفران مآب می آوردند باز بقیمت
یکهزار روپیه و چرخ بپانصد روپیه مقرر بود و بلبل هزار داستان ولایتی نیز بقیمت یکهزار روپیه بفروخت
میرسید درین ایام باز بیکصد و چرخ به پنجاه روپیه و بلبل بدو صد روپیه به آرزو میفروشند کیفیت
ابتدای آبادی بیگم بازار اینکه پیش از ورود بنده گان عالی حضرت غفران مآب از قلعه نزول حضرت
تمدیجناب حضرت عمده بیگم صاحبه مرحومه مغفوره که میدان وسیع لب خانه نمان لب و طرح بازار انداخته رعایا
و برایا را قول داده شروع آبادی و تیاری دکاکین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی
و رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معامله و رعایای ذو مقدور چه
هزاری و بازاری چه شیخ و چه شاب دنی و علی هندو و مسلمان مجموع حاضر گشته بتعمیر مکانات خرد و بزرگ
پرداختند مدتی بر خطور گذشت الحال بیگم بازار لو کوٹهی مارواڑ شده زن و بچه های خود مارواڑیان
هم از وطن خود طلبیده در بیجا شادیها میکنند معاملات لیده هم از لکها روپیه در بیگم بازار میشود
کارروائی تعلقداران سرکار بروقت ضرورت از بیگم بازار است مهاجنان گجراتی و دکنی نیز موجود اند
هر کس هر جا که خواهند هندوی تا کرور روپیه گنشانیده از آن هر جا که خواهد گیرد ✣ ✣ ✣

ذکر گوسائیان بیگم بازار کان گیر

بالای چهار سوی عمارت بنا کرده میباشند و معاملات لکها روپیه از خلایق مینمایند خصوص تعلقداران
سرکار مرتبط بشار الیه اند و نیز بادیست و آن انهیے معامله میکنند همواره حاضر دربار حضرت است
کارروائی لکها روپیه سرکار میکنند ذکر بلدیه گیر ساکن چینگو پا محال جاگیر امیر کبیر از آنجا وارد بلده
حیدرآباد شده در چهاونی اندر جیت فرود آمد چون بملاقات راجه چندو لعل مهاراجه بهادر رسید

[illegible]

پلور مل سیٹھ

پسر مہاننداس سیٹھ است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی حاضر داد و ستد لکھوکھا روپیہ نمودہ بنقد و رفایز گردید کہ دوکانہای ایشان در ہر ہر ریاست ہندوستان موجود اند کہ ہرجا ہنڈوی لکھا روپیہ منظور باشد از دوکان سیٹھ مذکور بہم میرسد چندی از عدم توجہ مہاراجہ بہادر خانہ نشین شد باز مورد الطاف حضور پر نور گردید کہ خود بدولت و اقبال را برای ملاحظہ سیر و تماشای باغ نو احداث خود کہ متصل آصف نگر سیرگاہ سرکار معہ دیول بجمال آراستگی اشجار و انہار ساختہ و پرداختہ استدعای قدوم میمنت لزوم بالحاح و عاجزی نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو و عزت او رونق افزا شدہ سرفراز و سربلند گردانید و او نذر لایق شاہانہ معمولی از تیاری چبوترہ یک لک ذات و پنجہزار روپیہ نقد و جواہر اعلی و اقمشہ عمدہ و دیگر اشیا بری و بحری لائق کہ سزاوار نذر خسروانہ باشد گذرانیدہ منظر مقبول خداوندی گشت لہذا از سر بندہ نوازی ہمہ نذر بدرجہ پذیرائی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الماس عمدہ از دست مبارک بالطاف خسروانہ بسیٹھ مذکور عنایت فرمود سر عزتش بلنا بہ آسمان اعتبار و افتخار رسانیدند الغرض سیٹھ مذکور شبانہ روز در پرستش اوتان خود یعنی پوجا و دان مصروف است آدم بیفکر نااندیش بامروت باہمہ دوستی دارد و تا کیپاس روز بر آمدہ در پوجا میگذارد و درین ایام چند او و دیگر ہیچکس از قوم مارواڑیان بانمقدور کروڑپتی بلکہ زیادہ از لاڑ و غیر اواحدی نیست قریب دہ ہزار کس ناموربکار معمور اند کہ ساہوکاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار تعلقدارای لکھا روپیہ دارند و آنہا کہ در بلدہ و بیگم بازار و غیرہ دوکانداری میکنند از ہزارہا کم نخواہند بود زن و مرد بچہ و بزرگ بل مارواڑ کہ مشغول دوکانداری اند چہ در بلدہ و چہ مقیم ساحل آن طرف رود موسی و چہ در دیگر بلاد و قصبات و قریات دکن کہ اینہا خارج از حساب و شمار اند ⁘ ⁘

حسن علیخان بهادر کوتوال آغا اسمعیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود بکارپردازی بعضی مقدمات
نزد بهادر موصوف معمور بود به بندر بمبئی فرستاده سیٹھ مذکور را طلبید وقتی بملازمت رسید
بسیار پسند خاطر گشت برای فرود آمدنش کوٹھی سید احمد سیٹھ بکرایه یکصد روپیه ماهوار مقرر کرده فرود آورده
باجرای امورات مهاراجه بهادر موصوف معمور گشته لیسی بهادر معز الشرف باریابی حضور پرنور نیز مشرف
گردیده سرفراز و ممتاز و مباهی شد عجب آدم صاحب حوصله انچه که مقدمات نامناسب برای تباهی
خلقت وجه نفع خود ساهوکاران بیگم بازار وغیره در انداخته بودند و دستور العمل ساخته این نیک
طینت به ظلم و ستم مخفیه ایشان را بر باد داده بشرح رهتی و درستی علی الزعم لیو نخل العمل آورده
نام نیک خویش به آوازه ساخت و از رسانیدن عوض هفت لک روپیه تنخواه پلاٹن انگریزی
ملازم سرکار و اخراجات دیگر ماه بماهی مهاراجه بهادر چنان بدرستی بیر رسانید که نالش این به هیچ جهه
نرسیده موجب خوشنودی مزاج گشت در عوض کوٹھی سید احمد سطور را القیمت شانزده هزار
روپیه معه باغ و زمین بسیار خریده کوٹھی دیگر بخرج بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سیر و تماشا
است و نیز کوٹھی بزرگ تر دیگر متصل سانچه توپ و نزدیک تر بکوٹھی محمود نواز خان بسیار عمده
باکار عجیب و غریب نقاشی وغیره بوسعت صحن و چمن و چاه کلان عجیب و چبوتره دلکشا که
از بالای آن تماشای مکانات بلده و صحرای اطراف و جوانب است بخرج هزارها روپیه تعمیر نموده
معه برادران و خویشان و متوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و هوا نهایت درست
و خود بذاته نیک ذات قدردانی نجبا بسیار میکند تعداد لکها روپیه سرکار باریاب حضور پرنور است
و نزد این راقم وکیل سیٹھ مذکور و مختار کاروبار دربار نهایت ذی حوصله است کارهای سرکار
بدانائی خود برابر داشته بر می آرد که مورد تحسین و آفرین خلقت و مهاراجه بهادر است و با فهم
و دانائی صاحب اخلاق و سلوک با مردم آدمیان است

که از مدت تقرر یافته بود بعمل آورده اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر میبرد و بغیر معامله و داد و ستد
خوش باش زنده دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدر شناس اہل کمال تاریخ دان از
قابلیت واری خوب دارد بجمیع صفات نجابت موصوف و تمامی کمالات مربوط سوای اینها
سیٹھ‌های مسلمان و بیگم بازار بسیار معمور کاروبار فروخت غله وغیره اند و عمارات بلند ساخته
میمانند ذکر اینها طول کلام است و بس

ذکر ساہوان کاروان متصل قلعه محمد نگر گولکنڈه

پوشیده نماند کاروان از بلده حیدرآباد نیم کروه از دروازه پل بسمت مغرب پیوسته بستند پوره
مابین بلده مذکور و قلعه مسطور قلعچه‌ایست یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازه بزرگ مقام بود
ساہوان گجراتی از وقت و عهد سلاطینان قطب‌شاهیه در هنگام ساہوکاران عمده و ذی مقدور
که بقلم مے آید بود و باش داشته عمارات لکها روپیه باحداث در آورده بامورات سرکار معمور اند
و بکار داد و ستد و تعلقداریهای لکها روپیه مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکهان
و عربان و جوانان با قرب پانصد جوان متعین اند که در هوشیاری و خبرداری سر مو قصور نه نمایند

بنکٹی داس سیٹھ

در دینکی کوٹھی داد و ستد پالمر صاحب جاری بود سیٹھ مذکور شریک غالب بوده تمامی امورات
مختار شده برآمد کارهای اہل معامله مینمود و چون معامله کوٹھی مذکور موقوف گردید او باتفاق
ڈیٹن صاحب انگریز تعلقداری است لک روپیه سرکار کارها میکند و برج رتن داس در عهد حضرت
مغفرت منزل باستصواب حاصی محرر اوراق معامله سه لک روپیه از خریدی جواهر و نقد بیشینه باب

سیٹھ سید احمد ولد مخدوم سیٹھ

در عهد حضرت غفران مآب حضرت مغفرت منزل معامله لکها روپیه در دیوانی سرکار علی الخصوص با راجه
خوشحال چند بهادر محبت دلی داشته لیکن بهادر بجز العواید کثیره معاملات مهاراجه بهادر مشمول گشت
و بذات ایشان و برادران و اقربای ایشان معامله کرده کارروائی لکها روپیه نموده و در میان
پنج برادر سرگروه های ساهوکاران بیگم بازار که مشهور به پنج بهیه در هندوستان مشهور و نامور بود چون
وقت موعود رسید لبیک اجابت گفته ودیعت حیات نمود اما سید احمد سیٹھ ولد مرحوم مذکور
در آنجا که از بعد و شعور میل طبیعت بفن سپهگری بسیار داشت همواره در صحبت افغانان مهدوی
اوقات خویش بسر برده اوضاع و اطوار و حرکات اینها برداشته همشکل اینها گردید که هیچ تفاوت
فیمابین نماند و قریب پنجاه یا شصت کس از قوم افغانان مذکور به درماهه های خطیر و قریب یکصد نفر
از عرب ولایتی و مولد و دیگر جوانان رومی و دکنی و هندی و دو چوبدار و چهار گهڑیالچی و هرکاره ها
نوکر داشته با اسباب جمعداری و امارت در آمد و هفت راس اسپان بیش قیمت و دو زنجیر فیل و
بهویان وغیره نیز ملازم گرفته منتظر سرفرازی اینها با همراهی خویش از نزد مهاراجه بهادر گشت و سعی
موفوره بکار برد تا اینکه امید صورت پذیر نشده و خساره بسیار عاید حال گردید ناچار تمسکات
زر لک روپیه معهود خویش موسوم امرا و سرداران و مهاجنان و ساهوکاران وغیره که بپاس
مروت و خاطرهای ایشان کماحقه بعرض وصول نمی آمد به هشتاد هزار روپیه نقد نزد مهاراجه بهادر
فروخته همه را برطرف ساخته با معدودی چند از رفیقان و شاگرد پیشه و دواب اراده بڑوده
کرده در کوٹهی بیتن جی سیٹھ فرود آمد بعد از آن از تنخواه راجه چندولعل مهاراجه بهادر و معاملت
سیٹهای دیگر فسخ عزیمت نموده شادی کتخدائی خود با صبیه قاضی محمد عزیز الله خزینه دار سرکار کمپنی

هنگام رونق افزای حضرت غفران منزل دربارهٔ دری میر صاحب موصوف سیتهه راد ها کشن معتمد کلی بود و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون هنگام وداع رسید بعالم دیگر شتافت اگرچه پسرش نیز معمور کار خود است اما سیتهه رگهناتهه داس برادرش بر سائی عقل رسای خویش بامورات دربار پرور آخر مشهور گردید و کاروبار سرکار از معاملات تعلقات وداد و ستد تعلقداران و خرید و فروخت جواهر در سرکار و هم در دیوانی که بهر روز در کار است معمور کارها ست آدم خوش مزاج جوان سال عیاش بهمه صورت نیکذات و تقریبات معمد بار یاب حضور پر نور

سیتهه رگهناتهه داس

نبیره کیشو مدن بزرگانش از عهد حضرت غفران مآب نشا هجهان آباد آمده مقیم کاروان گشت کیشو مدن در عهد حضرت غفران مآب کارهای نمایان نمود که تا حال فیصل معاملات قومیت در خانه ایشان میشود بوقت پیشکاری راجه راجندر رگهوتم راو مشار الیه دخیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیتهه کیشو مدن مذکور بذاته نیکذات که تا الآن مشهور است معمد سیتهه رگهناتهه داس بهمه صورت بامورات سرکار معمور و در مقدمات برادری نشانه کارهای لائق که برای ایشان منظور که و مه است عمل می کنند در خیر و خیرات و پوجا همواره مصروف و بامروت آدمیان بر طریقه خاندان خود سلوک عمده گی قوم بر چهره اش آشکار ظاهر بجمیع صفات خاندانی موصوف است

سیتهه ہیم چند

بزرگان سیتهه مذکور همه نیکذات و صاحب مروت و سلوک بوده کارهای شایسته در سرکار عمل آورده مورد الطاف شده اند اما سیتهه ہیم چند خود بذاته آدم بامروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاش در وضعداری موافق خاندان خویش است با نزاکت بافره بیشه جلسه های هولی کرده با مردم آدمیان نجیب

با جعفر یار جنگ بهادر کوکه در شادی پسر کلانش میر امیر علیخان نموده بود و مدتی سرانجام کارخانه بهادر مذکور نموده بعد ازان و فتنا دست از معاملات همه جا کشیده انزوا اختیار کرده و پسر ایشان همواره حاضر دربار بکارهای مهاراجه بهادر معمور چندی بر سر کوتهی خانگی مهاراجه بهادر معمور بوده سیتهه مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق فراخ میسافت معامله میکرد و گرنه دست کشیده میماند درین ولا بطرف بنارس وغیره معابدهای هندوان رفته است

هر بیداس سیتهه

برادر کشن داس سیتهه که او هم سابق باموراتِ کوتهی محمد شه پالمر صاحب و تعلقداری لکهاروپیه سرکار دولتمدار معمور کاروبار معامله شده معمور تحسین و آفرین سرکار گردیده و در وقت خود قضیه بازار قدیم کاروان را که بروز دهولیندی که هولی نمایند میان ساکنان بالا بازار و پائین بازار که هر سال میشد و درین قضیه خانه جنگی از طرفین شده مردم بسیار زخمی گشته اکثر میمردند و خونریزی معمول بود که ازان نجات نمییافتند تمام اهل مردم میرسیدند و دیگر سال آینده در پیش میداشتند سیتهه مذکور بملاطفت بقیمان هر دو بازار را که مفسد بانی و سبانی این قضیه بودند بجای خود طلبیده بآئین بهین فهمانیده دو شالها داده قدغن نموده دستاویز طرفین بمواهیر معتمدان گرفته که دیگر از طرفین گاهی بوقوع نمی آید چنانچه الحال بالکلیه منازعت موقوف کاری کرده است که اهل کاروان از صوت ابدی هر سال محفوظ و شکرانه اند سیتهه هربیداس نیز بکمال مروت و آدمیت بکار خلایق معروف است و تقربیات با ارباب حضور پر نور میگذرد

جگناته سیتهه

دولتمند و دارای کشن سیتهه او هم الطریقه دیگر سیتهه با شریک معاملات سرکار و جمعداران وغیره بوده قضا شده بسیار آدم نیکذات مشفق بود و در عهد دیوانی میر عالم بهادر باموراتِ خریدی جواهر عمده دو سرکار

بنجالم

درگاہ قلیخان سالارجنگ ناظم بلدہ مذکور و در احمد نگر با موسی جنگ جشن ہا و بسنت ہا و جلسہ ہا بسر بردہ
انعامات ہزار ہا روپیہ یافتہ اند استادان علم موسیقی ہر دو را نایک گن نامیدند سوای این در علم
فارسی و اشعار ہندی و تیر اندازی و خوشنویسی ہم مہارت تمام داشتند و در زبان دانی برج وغیرہ
استاد بودند ترانہ ہا و خیال ہا و گت و دہرپت ہا و بولیہا و بسنت ہای ایشان تا حال مشہور
آفاق و طوایفان و قوالان اکثر می سرایند آنچہ عاصی یاد داشت بقلم آورد کہ چہار دہ سال در مکان
عاصی فرود آمدہ بودند شبانہ روز بود

ترانہ در اسرار از و نیاز روح القالب

درتن درتن کہو درتن نودر آیو دیکہہ ڈرو تا یک بہیو ہر سو دہ کیوت ناد حکم درین تن تن در دریایو +
روح پاک درتن ددنند رنا درنا دلکو مین ڈدریا دریافت در دم دید نظر سپر حمد کہو آور در پایو +
درمین درنا درنا در ظاہر باطن ہے دیدرت قدرت بدرت جانم تنم تنم نم تنم تنم من مند در کایو +
سیوک درآ دمین مددنیا اور دین آمین بہین باشند تمکین اپنی درتی د دیجی درنا بیچ آلسی ناکت تیری درآیو
سیوک تخلص غلام رسول عرف بہتر و آدین تخلص غلام مہدے کنگر ہت + + + + +

خیال بسنت با حروف فارسے

امروز فردا امروز پرسون سرسون پہولی ہے چل دیکہہ پیاری کیا گلزار چمن مین لالہ نافرمان کی +
آودین پرسون پابن پرسون کرسون کہہ رہا کہو ترسون منا یہ جی ارمان کی + شعر
او ٹہہ چیت کیا جنونے خاطر نخت کی   آئی بہار کچہہ بہی خبر ہے بسنت کی

امروز فردا

صحبت میدارد در سرکار و دردیوانی وزنده صاحب معاملات هزارها روپیه ودر خریدی جواهر نزد بعضی
امیران متنعم کلبیت مرد بامزه خوش اختلاط بذاته نیکذات است سوای اینها دیگر مهاجنان وسیتهه‌های
کرنقلم آمده کاروان بسیار اند که تمامی کاروان از ساهوان ومعقید ودر اهل معامله مملو آباد است
اختصاراً برچند کس اختتام احوال نمودم

ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار وغیره

در عهد حضرت غفران مآب سرود سرایان علم موسیقی استادان کامل اکثر از هندوستان آمده ملازم
سرکار دولتمدار گردیدند ونیز از اهل دکن نام آور شده مشهور آفاق شدند از انجمله غلام رسول
وغلام مهدی عرف کنگر نیز چهوتے صاحب وبڑے صاحب نیز میگفتند در کبت ودهرپت
سرائی غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود وغلام مهدی عرف کنگر اگرچه در کبت ودهرپت سرائی
استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرائی وترانه خوانی بیمثیل ویکتای عهد بود تولد ایشان
در گلشن آباد میدک است از قوم شیخ زاده بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس
سریر دکن حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده وارد حیدرآباد
از دار الخلافه شاهجهان آباد گردیده ودر مجلس ایشان فرود آمد از بسکه صحبت شبانه روزے بطور می آمد
ایشان بذوق وشوق خود شاگردی قبول کرده بهره کامل برداشتند تا اینکه همین علم سبب معاش
ایشان گردید در پونا نزد راؤ بالاجی والی پونا بدرماهه یکهزار پانصد روپیه نوکر شده مدتی بسر بردند
ودر ناگپور نزد جانوجی بهوسله والی آنجا نیز بهمین درماهه ملازم گشتند ودر سرکار دولتمدار حضرت
غفران مآب اگرچه بنوکری فایز نشدند اما در هر مجرا پنجهزار روپیه انعام مییافت که معمول ایشان بود
در چهار جشن عیدین وسالگره ونوروز مجرا شرف اندوز میگردیدند ودر اورنگ آباد

در اتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلسه‌ها در اکثر رنگ داشتند که رشک دیگران هم عمر میگردید سبحان الله بحمده درین زمان سوای این عاصی حدری از آنها باقی نیست و عاصی را هر گز راگ احدی نسبت بمشار الیه پسند نمی آید در سنه یکهزار و دو صد و بست و چهار هجری انتقال نمود سنش تا بهفتاد و پنج رسیده بود تا حال این علم دیگر باین قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بست لبت خدمتگار در خدمت ایشان نوکر بودند و در شب خوانی ایشان در اورنگ آباد و حیدرآباد مشهور تر بود

خوشحال خان قوال انوب تخلص

پسر کریم خان گهنگا چون آوازش گر به بود به گهنگا مشهور شد او از خوشحال خان نیز کرخت بود اما از راه استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کبت و دهریت سرای گردید و به آن استادی میرزد که بر استادان این علم او استاد وقت داشته گاهی به مقابلش پرداختند و همه‌ها می ستودند هیچکس حرفی بر تصانیف او نمیداشت اگرچه در سرکار نوکر نبود اما در هر مجرا یکصد روپیه نقد و یک دوشاله از سرکار مرحمت میگردید ماه لقا بائی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع مایحتاج خبر میگرفت که او استادش بود مسجد خوبصورت و عاشورخانه متصل خانه بائی مذکوره و کمان معه بنگله و عاشورخانه تو آبدار خانه و باغ خرد لطیف آراسته صندل زیر دامن کوه مبارک از محدثات اوست و خود هم همون جا مدفون است

دوله خان و پسرش غازی خان

از نام آوران هند بودند ارسطو جاه مدار المهام سرکار رزخطیر فرستاده طلبید با وصف بودن اہل علم غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست سه صد روپیه

ترانہ بسنت بامعنائے فارسی کہ الفاظ ہندے را بامعنائے فارسی ربط تمام داد

تانا دیم تنا درناری نادرنا دانیم
یدہ بینا درنادرنا درناگرچہ پیدا نی
تانا دیم تنا درنا نبی علی والی کی دیا بسنت بہار منانے
یہ بانی ہرلا ثانی
دیم تنا درناری ناری ناتا دا نی

درہم یہ کیا ہے تانا درنا بہیانی
تو آجا جانی راگ رنگ گاوین ہم تم قلبل کہلین جیسے
سیو کہ لعد رادین کی یہ راو آنی آنی تہی سوانی
ہم ترانہ و ہم معنی
تانا دیم تنا درنا

خیال ہندی زبان

بات بھلی ہے وہی جو بہ عالم رہیجے
عالم رہیجے سن لیجے

بات بھلی ہے وہی

ایک نہ رہیجے من مین کیسجے
آدمین کی تو ایک بات ہی ہے
جان بوجہہ کر جو سو ندہ بند ہے
وہی جو بہ عالم رہیجے

اوسکی بات کوئی نہ تیجے +
کیا رنگ کی موٹ اب بہر لیجے
اوسکے حق مین کیا کیجے +
بات بھلی ہے وہی

الغرض غلام مہدی عجب لسان بامزہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت ہای مہ برادران وی میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سعید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تجلی علی و دیگر چند محبان یعنی میر قنبر علیخان بہادر و خواجہ حسین پسر خواجہ سلطان جمال سلطان یا جنگ نائب صوبہ اورنگ آباد سالہا در مکان حامی

محمد یوسف و پسرش غلام حسین دهولک نواز

از دکن بود و نسبه آن نرمی و درستگی مینوازند که پسند خاطر همه استادان بود یکصد روپیه
ماهوارش بود موتی خان خیال خوب میسراید چهار روپیه یومیه دارد شاکر علی و باقر علی
اینها برادران اهل بنارس اند کاملان فن خویش باقر علی در ستار یکتاست دو صد روپیه ماهوار میبابند

پتا نقال که بهندی بهانڈ گویند

از دهلی آمده چون بمجرای حضور پرنور حضرت غفران مآب پیش از سفر پانگل مشرف گشت روز اول
هفت صد روپیه انعام یافت و همین ماهوارش گردید بمعمول حضرت غفران مآب نیز همین بود یعنی
انچه که بروز اول مجرا انعام مرحمت میشده بود و در ماه نیز همون رقم مقرر میگشت درینولا از نبیرهٔ او
با طایفهٔ خویش حاضر دربار جهانمدار است

گلنذار بهانڈ

از هند بود عظم الامرا از پونا همراه خویش آورده سه صد روپیه ماهوار میبافت در نقل و پتهٔ سرائی
کامل فن بود قطبی برادر نسبتی اش از دهولک همراهیش خوب بنازکی و درستی میکرد درینولا
از خاندان گلنذار پسر قطبی پتهرو نام که نبیرهٔ اش باشد با طایفه حاضر دربار است و بدستور ماهوار میبابد

چڑیا مخضلے

اینها اگرچه بهانڈ نیستند اما نقلهای عجیب و غریب میکنند با طایفهٔ خود چهار صد روپیه ماهوار
اینهاست و حاضر اند الهی بخش و برادر کلانش ایزد بخش هر دو برادر از لکهنو بودند
الهی بخش در خیال سرائی فرد کامل بود و همیشه در خرابات مخموری نشست یکصد روپیه ماهوار داشت
و ایزد بخش با تمیز است و در همه سرای ممتاز دو صد روپیه ماهوار میباید نکا نقال از هندین کاے

ماهوارے یافتند و در خیال سرائی یکتائے عصر بودند ❊

میان شبو خان

اگرچه همین کار بود اما ستار نوازی را بآن درجه رسانید که از کهین و مهین مشتاقش بودند یکصد روپیه ماه بماه از سرکار میبافت **اُمنگ** از شاعران هندی زبان بهاگیما بوده کتب دهرپت و خیال وغیره طبعزاد خود میسرائید ارسطوجاه از بند طلب نموده دو صد روپیه ماهوار ذات سوای چند برادرانش که در رساله سواران ملازم سرکار گشته همراهش میبودند ارسطوجاه یک زنجیر فیل هم انعام داده بود و برای خوراک شصت روپیه ماهوار میدهانید و از پالکی هم سرفراز بود کبت و ترانه و خیال وغیره اش بر زبان همه طوایفان رقاص بلده اند

محمد خان برادرزاده شکر مکهن

فرد بیمثیل بود که درین زمان تا حال همچنین یانند او وارد اینجا نشده سه هزار روپیه ماهوار از سرکار میبافت و در همسرای ممتاز و در خوشی صدای آواز یکتای عهد توان گفت چون از قدیم در دولت دولت راؤ سندهیه وابسته بود بعد یکسال حسب الطلب او نزد ویش رفت

بو علی بخش

ساکن تهانیسر مدت بیست سال در سرکار ماند آواز خوشی داشت نود روپیه ماهوارش بود در قانون نوازی یکتا بوده نمازی نهایت معقول با عاصی هم محله و همین سال بوطن خود رفت محمد حسن برادرزاده محمد خان مذکور درین زمان فرد کامل است هفت روپیه یومیه میبابد

محمد

کہ ماہ لقا بائی ہم نشستہ بود آمدہ عرض کردند کہ اسپان بندہ اگر در سرکار میگیرند فی راس دو ہزار
روپیہ پیشش راس دوازدہ ہزار روپیہ عنایت فرمایند وگرنہ مرضی مبارک نانا پھڑنویس جواب داد
کہ بحساب فی راس یکہزار پانصد روپیہ بگیرند والا مختار اند بر ندسوداگران برخاستہ رفتند
ماہ لقا بائی سوداگران را نزد خود طلبیدہ از قلمدان خویش فرد سفید گرفتہ چٹھی دوازدہ ہزار
روپیہ بالای ساہوکار ہمونجا یعنی پونا نوشتہ بدست سوداگر دادہ گفت این زر قیمت اسپان
شماست بگیرند و اسپان را در مکان فرودگاہ من ببندند نانا پھڑنویس و سرداران عمدہ پرسیدند
کہ ماہ لقا بائی شما را با اسپان چہ کار و چہ نسبت است جواب داد کہ برای مہاراج خود راجہ راؤ رنبھا
جیونت بہادر گرفتہ ام کہ شوق بسیار دارند ہمہ با حیرت ماندند کہ چہ عورت خردمند است نیک بخت
سرخیل طوائفان رقاص پونا و نام آور آنجا ہرگز رو بمقابلہ ماہ لقا بائی نہ آورد در سنہ یکہزار
و دو صد و سی و شش ہجری بعارضہ و بالعالم باقی خرامید مقبرہ اش در دامن کوہ شریف
نہایت سرسبز است خیرات بسیار میکرد و بالای کوہ شریف پیر زادگان را بطور امیداد والان
صمصام الملک را بالای کوہ مبارک پختہ بنا نہادہ موجود است و مقبرہ نیز بخرچ یک لک روپیہ
سہ دکاکین تیار ساختہ اہل عرس را بسیار آرام از انست کہ مکانات پختہ اند جشن جہد ری البیر در ہم
ماہ رجب بہ تکلف طعام لذیذ و روشنی بسیار میبود کہ تمامی طوائفان رقاص بلدہ آمدہ ببیر قصیدہ ہمہ
قوالان و کلاونتان سرود میکردند امیران و امیرزادہا و جمعداران وغیرہ بشوق بدعوت
می آمدند و لطف ہا برمیداشتند جواہر و نقدی و پشمینہ و اسباب وغیرہ اش مال یک کرور روپیہ
سوای عمارات و دودات بقلم در آمد

حسن لقا بائی

متبنی دختر ماہ لقا بائی است مانند مادر خویش بہ جمیع امور سلیقہ بسیار دارد خوبصورت او با دیگری نیز

	معه طایفه سه صد روپیه ماهوار دارد	
	محمد اعظم و برادر او	

در خیال سرائی خوب ماهر و در غزل سرائی یکتای عصر یکصد روپیه ماهوار یابد و برادرش نیز شصت روپیه ماهوار
میباید سوای اینها دیگر قوالان و کلاونتان و نقالان وغیره بسیار اند تا دوازده هزار روپیه ماهوار
میبابند ذکر اینها طول کلام است و انعام بر هر کس بقدر دریا پاشش معمول مقرر است اما از طوائفان
رقاص ماه لقا بائی دختر راجکنور که همشیره او ماهتاب جی در عقد رکن الدوله مدار المهام سرکار
بوده زنی بود بکمال وجاهت و صاحب سلیقه در علم موسیقی از اوستادان کامل مشق نموده
خصوص از غلام حسین خان مذکور و خوشحال خان مذکور و رقص از حکیمن با و نیز سید که شاگرد چپا
بهانه لیبو در رفته رفته صاحب نوبت و گهڑیال و جاگیر بیحاصل و سواران بنام پسر لطفی خود از
سرکار حضرت غفران مآب سرفراز گشته در هر وقت که مجرا در حضور مینمود یکهزار روپیه انعام میبافت
همیشه باریاب حضور و همواره ملاقات با مدار المهام عصر میکرد در بیست تمام اگر حضرت منغفرت منزل
بزبان مبارک خود فرمودند که مانند ماه لقا بائی دیگری باین کمالات پیدا شدن مشکل است
در علم موسیقی فرد کامل خوشنویس شاعره صاحب سلیقه بسیار اگرچه طوائفان دیگر چنوجی و اگمن جی
و دولت نرنک و فرحت بخش و بهنور و کنور و دیگران بسیار همه صاحب عقد و ربستند اما کسے
تا حال با و نرسیده در حینکه حضرت منغفرت منزل برای شادی سوای مادهو راؤ والی پونا با تالیقی
شرف الامرا بهادر بپونا تشریف فرما شده بودند ماه لقا بائی نیز معه طایفه خود با دیگر ده طوائف
همراه رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرائش و پیرایش حسن و لباس
و جواهر وغیره او در حیرت ماندند هر چند انعام ها دادند قبول نکرد روزی سوداگران در مجلس نامبرده نیز

بچو بائی

نیز در علم موسیقی بسیار خوب و باریاب حضور پر نور در برآمد کار خلق الله نیز بسیار نمود و در کار خیر قصور نکند هرگز

شرفن جی

همشیرهٔ زرین جی او عجب صاحب جمال بود و چشمان او غزالی حیرت بخش تماشای بود و موی مشکین
بویش رشک شب دیجور چون چشمک زمانه خورده در عین بهار رو بعالم دیگر آورد و شرفن جی در حسن
و جمال از و زیاده تر و در علم موسیقی بهرهٔ کامل دارد و همواره به مجرای حضور پر نور معمور است

کریم کنور

مشهور به نواب عجب آدم بامزه بسیار صاحب مقدور باد و سه طایفهٔ خود همواره باریاب جاگیر
و در آدمیت و اخلاق و فروتنی نهایت لیاقت دارد

وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کبت و دهرپت و ترانه و غزل و ټپه و ٹھمری و دادرا و قول و قلبانه گیت
و سنگیت و پربند کامل فن و بی نظیر است که هیچکس از طوایف بلده به مقابله اش نمی آید و
جعفر یار جنگ مرحوم کوکهٔ حضرت مغفرت منزل روبروی عاصی که شریک حال بود از اوستادان
مذکور صدر که ذکر ایشان گذشت تعلیمها مرتی دانیده خصوص از خواجه بخش که در سارنگ نوازی
تا الآن احدی مثل او پیدا نشده چهار روپیه روزینه یافت دانیده بود و سی هزار روپیه در خرچ
تعلیم صرف شده در ینولا هر طایفه که از هند می آید برای مقابلهٔ او وزیر بخش میرسد معتمد الطوایفان
هند نیز در ینجا ملازم سرکار مثل جاشورن و مهتاب وغیره قریب سه صد طایفه است که ملازم سرکار
وغیره هستند اما بوقت نصف شب یک طایفه بهتر اگر خواهند بهم رسیدن مشکل تر است الله
تقدس و تعالی این بلدهٔ حیدرآباد فرخنده بنیاد را و این بادشاه فرخنده نهاد را تا ابد الآباد

لطیفه گو رمز شناس نکته دان پر دماغ عشوه گزین با مروت صاحب قدر و سلوک با نجبا و اہل کمالان
گویا درینوقت ماه لقا بائی ثانی بلکه ازان زیاده تر است که از حضور پرنور کارهای عمده خلق الله بیبی
خود بر آورده خوشنودیهای خلقت میکند و بسا عابدین را که از گردش روزگار بر خاک بی اعتبار
افتاده بودند باز بر سر عروج و بروج آورده بر سر مدارج بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه
خدا شناس ترحم شعار بحال شکستگان و غریبان در عشره محرم الحرام عاشور خانه خود را تزئین داده
تعزیه داری مینماید و هزارها روپیه بغریبان و مسکینان و لنگان و کوران و پیر زالان و بیدست و
پایان را و بیوایان را میدهد و شادی بسیار دختران ناکتخدا کنانید از جمیع لوازمات فراغ بال
نمود که همه‌ها بدعای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور شب و روز مشغول اند نیکذات است
در درگاه یوسف صاحب باغ دلچسپ عمارت عالیشان با چاه کلان پختیل احداث آورد که خلقت
خدا را فیض میرسد و نیز در لنگر پلی بر سر راه کوه شریف باغ و عمارات نو احداث نموده هنوز کار آنجا
جاریست الغرض بجمیع صفات مستثنی روزگار است

حسن افزا بائی

دختر رام بائی به جمیع حرکات منشا حسنات وارد و شادی دختران ناکتخدا کنانیده و نیز بر آمد
کارهای بسیار مردم عالیخاندان از حضور پرنور نموده مشهور روزگار گشت

پیارن جی

در چینکیه وزیر بخش دختر گوری جی در خانه جعفر یار جنگ کوکه نوکر بود و صاحب اولاد شد پیارن جی
در حال آوارگی همراه وزیر بخش رقص نمود و بعده رفته رفته در علم موسیقی بهره کامل بهم رسانیده
به مرتبه و درجه بلند از باریابی حضور پرنور رسید سرود سرائی نزت کار بسیار خوب است

ذکر شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار وغیرہ علاء اول شاہ و میر نجن علی

و فصیح اللہ شاہ

اینها کاملان این فن اند ہرگاہ متقابلہ باہم میشد علاء اول شاہ غالب می آمد اما دیگر اوستادان شہر
چہ امرا و چہ غربا از علاء اول شاہ بازی نبردند تاریخ انتقال علاء اول شاہ - شطرنج رفت است
کہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل و دو ہجری بر می آید اما یک برہمن از ہند آمدہ بود کہ شطرنج غایب می باخت
یعنی او خود در حجرہ نشستہ میگفت و آدم او مطابق حکمش مہرہ میہناد و بازی میبرد اما علاء اول شاہ
رو بروی مہاراجہ بہادر غالب بر برہمن آمدہ عاصی ہم بچشم خود دیدہ است

حقیقت ہر دو سرای نوایت حیدرآباد متصل حسینی علم

این ہر دو قوم نوایت کہ بعضے اہل سنت و جماعت و بعضی امامیہ اند ہمراہ حضرت غفران مآب از بندر مبارک
سورت در بلدہ آمدہ بودند این سرای قدیم را پسند کردہ فرود آمدند و سرای مذکور از عہد سلاطین
قطب شاہیہ است درین سرا بسیار بزرگان این قوم اہل اسلام و ایمان شدہ اند و نیز ہستند
مستورات ایشان ہمہ با عفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیار اند و مذہب ایشانہا
ہم شیعہ و ہم سنت جماعت اند کہ اہل سرای بزرگ و سرای خرد مشہور اند حضرت غفران مآب نیز در سرای
ایشان بضیافت رونق افزا شدہ بودند و طعام بخوبی می خوردند و مولوی محمد غوث الدین
چودہری خیر ایشانند بکمال خوبیہاست کہ
باظہار نمی آید

آباد دارد که ظهور عجائبات دیگر انبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناه خورشید کلاه انجم سپاه است

ذکر نقارچیان نوبت باجتریان روشن چوکی سرکار

نقارچیان نوبت علی الخصوص چوکیهای هندوستانی که در سرکار ملازم اند معه شهنا نوازان بآن خوش صدائی مینوازند که دل کمین و همین محو خوشنوای ایشان است و دیگر ده البته از بیست و پنج چوکی کم نخواهند بود و باجتریان روشن چوکی اورنگ آبادی یکتای عصر اند بالباس عالمگیری معه پیچ های کارنقیش هرگاه بوقت نصف اللیل در گشت اطراف دولتخانه مینوازند جان از قالب کشیده روح تازه در پیکر ایشان میدهند اکثر از حضور انعامها در آن وقت یافته اند و روح در قالب مرده می اندازند و باجتریان حیدرآبادی با اینها نمیرسند اما از سابق آراسته شده اند و در تمام شهر از صد طایفه کم نخواهند بود که سوای نوکران اجره دار در هر شادی و رسم و عرس وغیره معمور کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت در تمام بلده حیدرآباد و بیرون آن چه بر خانهای امیران سرکار و چه در درگاه های بزرگان کرامت نشان و چه بر معبدهای هندوان سوای چوکیات حضور پرنور و مرشدزاده های بلند اقبال یکصد جا شبانه روز بلکه زیاده نوبت نواخته میشود

ذکر گهڑیال نوازان

گهڑیال نوازان سرکار البته از صد برهمنان هندوستانی کم نیستند معه مرشد زاده های عالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاهها و جاتره ها وغیره که حساب آن نیست

خود بدولت در برج باغ که سابق مذکور شد معهذا تماشای اطراف بلده و باغهای سیر و تماشای لاله
و نافرمان و پوست نادرست و نیز در باره دری میر عالم مرحوم که برج الملک بهادر ضیافت حضور پرنور
بتکلف مینمایند و در موسم نوروز شروع سال روز مبارک تحویل شمس در برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوڑهی
بحضور پرنور میگذرد و نیز از نزد امیر کبیر بهادر جوڑه عمده و جواهر اعلی داخل سرکار میگردد
امرا و خانزادوان سرکار مجموع نذرها میگذرانند لطیفه نذر عیدین تا نوروز جشنها میباشد و طعامهای
رنگارنگ بتمامی خانزادوان علی قدر مراتب و مناصب بتقسیم می آید و بخطابها و جاگیرات و منصب ها
و سرفرازیهای خدمات و جواهر سرلبنه و ممتاز میگردند و در موسم هولی خانه بخانه کوبکو رنگپاشی
و راگ و رنگ و دف و نی میباشد و همه طوایفان رقاص جابجا موعود بر صاحب مقدور
پیش از ایام هولی اندا ما بالای کسی مسلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادر از نهم ماه
تا بیستم هم جلسه هولی عجیب و غریب میگردد و همه امیران سرکار موعود رنگپاشی میشوند آنها که میروند
میروند و آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاقه نیست اختیار است بروز دهولیندی تا دو پهر روز همه هنود
دکاکین بازارها بند داشته و خاک دگل ولا و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست در میان
خود با گلوار امیکنند خصوصا ماڑواڑیان شبیه تمثال های دیوان خود میسازند و تماشاها
میکنند و سائیسان و پوربیه ها تا هشت روز دیگر هولک نواختن خانه بخانه آراسته بر آراسته
میگردند و انعامها میگیرند اما سائیسان و فهمیز نند و چنین ها خوب میسرایند و دیگر طوایفان
رقاص بلده نیز تقلید سائیسان و انفار کرده بخوشی و خواهش سامعین ناواقف از علم موسیقی
در مجلسها و محفلها چنین ها میسرایند و دیگران عیب میدانند کی از زنکردا لمباس مردانه می آرایند
وادیر قصد و اینها همه زنان طایفه چنین ها میسرایند و دف مینوازند چنانچه یک زن رقاص موسوم
بتارا طایفه خود همین رقص معمور است آنچیکه در زمان پیشین عیب بود حالا ظاهر شده است

ذکر ہنگامہ و غلو دسہرہ و دیوالی و بسنت و چھمچی و زور و شور ہولی وغیرہ در بلدۂ حیدرآباد جنت سواد

بروز دسہرہ تمامی خلقت خدا ہندوان برای غارتیدن درختان زرت کہ در زبان ایشان آنرا آپٹہ و زر طلا گویند یعنی بخود میدانند کہ درختان زرت بیغما بردہ بلکہ طلا را حاصل کردہ برائے میمنت تمام سال آوردہ بالای خانہ ہای خود ہا مہ اختتیم میروند و اہل اسلام برای دیدن تماشا و تکلف ہای سواری عمایدین با تزک فیلان و عماریہا و اسپان بیشمار ہزارہا اہل حرفہ وغیرہا پیادہ بہر ہر دروازہ بلدہ بیرون میروند علی الخصوص بطرف دروازہ علی آباد کہ در باغ راجہ راجیشر راو جلسہ جاترا تماشای مجمعہ جاترا میشود و سیر عجیب است و در موسم دیوالی چراغان در تمام شہر پیراستہ و بازار چار کمان و چوک چار منار و خانہ بخانہ دوکاکین بہ دوکاکین و در ہا طرف چوبارہ و ریاستہ واڑیان روشن میکنند و علی ہذا القیاس رقص طوایفان تا سہ روز خانہ بخانہ امیران و سرداران اقوام ہنود و آتشبازی ہزارہا روپیہ بصرف میرسانند تماشای قدرت خدا است خصوصًا در مکان مہاراجہ بہادر طوایف تمامی بلدہ از ادنیٰ تا اعلے حاضر شدہ رقص میکنند و روشنی بسیار مینمایند و تمامی ارباب نشاط انعامہا می یابند خرچ ہزارہا روپیہ است و در موسم بسنت مہاراجہ بہادر بروز مقرری بسنت در حضور پرنور میرسانند با جواہرات و جوڑہ رنگین بسنتی و اسباب رنگ پاشی از قمقمہا و عبیر و گلال ہزارہا لایق شاہان با جلوس و کشتیہای جواہرات و نشان و نوبت و پلٹنہای بار و شامیانہ نقرئی مخملی بالای کشتیہای مذکور و سبوچہ ہای رنگ زعفران و شہاب ہمہ منقش زنگار نگ و تا ہشت روز برپا و بفرمان فرمودن

و اسم ستایش در دیباچه جلوه فرماست میخواهد که بگذرانند **شعر**

گر پذیرا شود هزاران شکر		چه کند بنده اهمین زارد	

تاثیر اعظم فلک نیلی فام نور بخش عالم است نور جهان افروز جمال جهان آرای پادشاه عالم فروز باد

بجمد و آله الامجاد آمین رب العالمین

سال تاریخ این خجسته رقم		یافت از لفظ به ز باغ ارم	

از اصل نسخهٔ مصنف کتاب گلزار آصفیه که بخط خود تمام نموده بود نقل هذا گرفته شد و در اختتام چنین عبارت منقوله مصنف مرحوم است (امروز که روز پنجشنبه چهارم ماه جمادی الثانی سنه یک هزار و دو صد و شصت هجری است این تاریخ گلزار آصفیه تصنیف عاصی بخط عاصی باختتام و انصرام رسید

تمام شد



بقلم حکیم یار خان ابن حافظ احمد یار خان صاحب بریلوی که تلمیذ جناب منشی
حافظ نثار احمد صاحب ابن حافظ نیاز احمد صاحب بریلوی است

اگر کسے قوال کبت یا دہرپت یا خیال عمده شاه سدارنگ یا "تا" نارخان وغیره باکاملین این علم
را سراید که عموماً در راگ و راگنی مملو باشد سامعین این زمان میگویند که بس صاحب استخوان اکبر بادشاه
را چرا از گور برمی آری چیزی از ٹپه یا ٹهمری یاد و دادرا چنین محظوظ کنند که دل ما خوش شود
وای برفهم و ادراک ایشان اما در حضور پرنور معمول است که سوای کبت و دهرپت و خیالهای
عمده استادان سابق و حال چیزے که در آنها نشان راگ راگنی نامملو باشد دیگر از سرود سبک
بعرض نمیرسانند و نیز بعضے عمایدین دانایان این علم را حال همین است الغرض از پرورش
و نوازشات بادشاه عالم پناه ادام الله اقباله و عمده حال بندگان معروف خوشی و خرمی است
او تعالیٰ شانه تا ابد الدهر بسلامت دارد

تتمہ

خاتمۃ الطبع

خاتمہ از مصنف

الحمد لله والمنة که این تاریخ گلزار آصفیه در محنت سه سال که کار چند ساله بود تصنیف و تالیف
و تحریر حامی سراپا معاصی خواجه غلام حسین خان المخاطب خان زمان خان در آمد الله تقدس
و تعالیٰ پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان ادراک و افکار فرماید که لایق ملاحظه
ایشان نیست و قابل نذر شاهان هم نمی بینیم اما بقول شاعر شعر پای ملخ پیش سلیمان بردن
عیب است و لیکن بهتر از مور است لهذا برای نذر بادشاه عالم پناه انجم سپاه که نام نامیش



اعلان

بر اهل مطابع مخفی نماند که پسر مصنف

حق تصنیف و تالیف این کتاب و محشی و مصحح حق تحشی

و تصحیح آن از این بخشیده است لهذا حسب قانون بست و پنجم

داخل دفتر سرکار انگلشیه و دفتر سرکار نظام الملک آصفیه حیدرآباد

دکن رجستری نموده شده تا کسی خیال طبعش نکند که عوض نفع

ضرر کلی عائد او خواهد شد هر که طالب باشد با رسال قیمت

یا بذریعه ویلیو طلب نماید

فقط

المشتهر

History — Hyderabad
Hyderabad — History